سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب مواهب علیّه = تفسیر حسینی

مؤلف متن کمال الدین حسین بن علی کاشفی محشی

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر ق ۱۲۵۰ نوع خط شکسته نستعلیق تعداد سطر

نام کاتب

موضوع تفسیر زبان فارسی عدد اوراق ۴۸۸

طول ۲۷ عرض ۱۴٫۵ شماره عمومی ۴۳۰۷۲

وقفی / خریداری آستانه قدس رضوی تاریخ وقف ۲۵۷ شهریور ۱۳۸۹ (سلطانی)

ملاحظات

شریعتی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

در مواهب صوفیان از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده
مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را سه صورت یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر
مثلکم دویم ملکی چنانچه فرموده است کاحدکم ابیت عند ربی سیوم حقی کما قال لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وازین [illegible] من رآنی فقد رای الحق و حق
تعالی مارا او در هر صورت سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه است چون قل هو الله
احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند ص و اخوانه و در صورت حقی کلام مبهم فاوحی الی عبده
ما اوحی ○ در تنگنای حرف نگنجد بیان دقیق زان سوی حرف و نکته حکایات دیگر است پس حروف مقطعه
رمزی است میان حق سبحانه و حبیب او علیه السلام و کهیعص ○ از آن جمله است و گفته اند این حروف
اسماء الهیه اند و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که در بعض ادعیه میخواندی یا کهیعص یا حم عسق
و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشاره باسم هادی و چون میم [illegible] از اسماء الهی
حرف یا واقع نشد گویند اشارتست بآن که ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر و
لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و مابعد او
مترتب بر وی یعنی این سوره ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوند تست مهربانی عبده زکریا ○
بنده خود زکریا بن آزر را و او از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود علیه السلام بوده پیغمبر عالی شان و
مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد
بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان نداء خفیا ○ خواندنی پنهان که
آن با خلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بدعا چه تهمت میداشت که در نود و نه سالگی با وجود

زنا کلان

زنا کلان سال طلب فرزند کند یا پیری واز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید
ندای او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم منی بدرستی که سست شده
است استخوان که ستون خانه بدن است منی از من و چون استخوان که صلبترین اجزا است
سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الراس شیبا و سپید شده است سر من از سپیدی موی
و گفته اند تشبیه کرده است شیب را در روشنی با تش و فرو گرفتن او موی سر را باشتعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری و لم اکن و نبوده ام من بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار
شقیا ○ بی بهره و نا امید یعنی هر گاه که دعا کردم باجابت رسانیده و من بآن خو کرده ام
وانی و بدرستی که من خفت الموالی میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در زمره شریران اند من ورائی پس از من
تهاون ورزند و خلافت من در امت من نیکو بجا نیاورند من ورائی پس از مرگ من پس مرا
خلفی میباید وکانت امراتی و حال آنکه زن من هست عاقرا نازاینده در سن نود و هشت سالگی
فهب لی پس ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ولیا ○ فرزندی که متولی امور دین باشد از روی
استحقاق یرثنی میراث برد امامت و نبوت از من ویرث من آل یعقوب و میراث گیرد
علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحق یا یعقوب بن ماثان که پدر مریم بوده واجعله رب رضیا ○
و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از عمل و قول او راضی باشی بعد ازین دعا
سر بسجده نهاد و تضرع مینمود که ندای کرم ربانی از روی عین باجابت دعا او گفت یا زکریا
انا نبشرک ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم
نجعل له من قبل سمیا ○ نیافریدیم مر او را من قبل سمیا ○ پیش از وی همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او آن
است که قبل از وی کسی مسمی باین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه یافته شود که پیش از وی مسمی
نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه و تعالی بخود تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر او حواله نکرد

نود و هشت

امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از ان فرموده که بعد از کسی بظهور خواست آورد که اورا بچندین نام
اختصاص دهد واسم اورا از نام همایون فرجام خود مشتق سازد وشق له من اسمه
لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد وگویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریدیم
در آن که هرگز عصیان قصد عصیان بظهور نرسد قال رب گفت زکریا ای خداوند من
انی یکون چگونه باشد لی غلام مرا پسری وکانت امرأتی و هست زن من عاقرا
نازاینده وقد بلغت و بدرستی که رسیدم من الکبر از بزرگ سالی عتیا بنهایت و نحافت
وضعف اعصاب و قوی و این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی مارا جوان
خواهی ساخت یا همدرین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته بامر خدای تعالی
که ای زکریا کذلک همچنین است از ضعف و پیری که تو گفتی اما قال ربک گفت خدای تو هو این
کار که آوردن فرزند است درین سن ازین دو شخص علی هین بر قدرت من آسان است
وقد خلقتک و بدرستی که آفریدم ترا من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی تو چیزی
یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر آوردن
فرزند از دو پیر پس زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت
یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید قال گفت زکریا رب اجعل لی ای پروردگار من گردان برای من
یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال آیتک گفت خدای
نشانی تو الا تکلم الناس آن که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شب و سه روز
سویا بی درد یعنی بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند
که در همان وقت زبان در دهان او بزرگ شد بروجهی که گفتگوی را مجال نماند فخرج پس بیرون آمد
علی قومه بر گروه خود آن روز زیرا که در شب آن ایشاع حامله شد من المحراب از مصلای خود فاوحی

الیهم

الیهم پس اشاره کرد بدیشان ان سبحوا آنکه نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بکرة بامداد
وعشیا و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس کلام خود باز آمد و یحیی علیه السلام
بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت
موافقت میکرد تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از حق سبحانه خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب
ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بقوة بجد و جهد یا بقوت دل وآتیناه الحکم و دادیم ما یحیی را
حکمت و فهم توریت در حالتی که کودک بود سه ساله و یا هفت ساله آورده اند که کودکان یحیی را
در سه سالگی او را گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که للعب خلقنا ما برای بازی
آفریده نشده ایم درین سخن پند عظیم است بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند
و بدام انما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید و مشغوف میمانند عمر بازیچه بسر میبری
بازی از اندازه بدر میبری به که ز بازی جهان باز کشی طفل نه چند ببازی گذری صبیا وحنانا
و دیگر دادیم یحیی را مهربانی و رقت قلب من لدنا از نزدیک ما وزکوة و طهارتی از گناه یا آسایشی
از نزدیک خلق وکان تقیا و بود پرهیزگار یا فرمانبردار یا مجتنب از لوث جرایم وبرا
بوالدیه و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمانبر و خدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا
و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عصیا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وسلام
علیه و سلام از ما بر یحیی علیه السلام یوم ولد روزی که متولد شد ویوم یموت و روزی که می میرد
ویوم یبعث حیا و روزی که برانگیخته شود زنده در آخرة و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی
که متولد شد از غره شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت و قصه خوف و بکای
یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار است واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن
مریم قصه مریم بنت عمران را که او پیوسته در مسجد مقدس بودی و بوقت عذر بخانه خاله رفتی و بعد از

تطهیر بمسجد باز آمدی وقتی که در خانهٔ خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند و حق
سبحانه ازان خبر میدهد اِذِ انْتَبَذَتْ وچون دور شد مریم و بکرانه رفت مِنْ اَهْلِهَا از اهل خود
یعنی خاله و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا • در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله
بجهة اغتسال در زمستان وان موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس بگرفت مِنْ دُونِهِمْ
از پیش ایشان یعنی از سوای ایشان حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد ازان که غسل نمود
و جامه پوشید فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم اِلَيْهَا بسوی او رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل است
اضافت روح بخود جهة تشریف است و تخصیص او فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام
برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا • آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم چون
در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ اِنِّي گفت بدرستی که من اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ پناه میگیرم بخدای
بسیار بخشش مِنْكَ از شر تو اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا • اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه است در
عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی
و گفته اند تقی نام شهریری بود دران زمان که متعرض زنان میشد مریم قصهٔ او استماع نموده بود
گمان برد که مگر اوست از وی بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده
فرمود قَالَ اِنَّمَا اَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه
میگیری مرا اینجا فرستاده لِاَهَبَ لَكِ تا بخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا • پسری پاک ستوده
قَالَتْ گفت مریم اَنّٰى يَكُوْنُ چگونه بود لِيْ غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِيْ و مرا نسوده است
آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ اَكُ و نبودم بَغِيًّا • زناکار
فجور قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل علیه السلام چنین است که تو میگوئی هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده
قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ آن کار که عطاء ولد است بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسان

است تا ترا پسری دهیم تا استدلال کنند بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهٗ و تا گردانیم او را اٰيَةً لِّلنَّاسِ
علامتی برای مردمان که تدبر دران توانائی ما دریابند وَرَحْمَةً مِّنَّا و تا گردانیم او را سبب بخشش از ما
برای آنان که بدو گروند وَكَانَ و هست خلق او بی پدر اَمْرًا مَّقْضِيًّا • کاری محکوم به یعنی مقدر و
مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلام نزدیک وی در آمده و بدمید در
آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت بهمان دم بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ
بِهٖ پس بیرون گشت و دور شد بعیسی علیه السلام وقتی که در بطن بود مَكَانًا قَصِيًّا • مکانی دور از
ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از
ماهی یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند وضع حمل در یک ساعت بود و در زاد المسیر آورده
ساعت بود و مقاتل گوید یک ساعت خلق و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع در بر تقدیر چون
وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خشک شده دید شاخها آن بی برگ و تنهٔ ماند چون نزدیک آن
رسید فَاَجَآءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن اِلٰى جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما
تا پشت خود بآن نهاده قَالَتْ گفت يٰلَيْتَنِيْ مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هٰذَا پیش ازین
صورت و گشته وَكُنْتُ نَسْيًا مَّنْسِيًّا • چیزی بازگذاشته فراموش شده یعنی مجلس مرا ندانسته
و از من حساب نداشتندی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می شناسند که دختر امام ایشانم و در
کفالت زکریا علیه السلام بودم و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام اکنون فرزند
بزایم و از خجالت این حال نمیدانم که چه کنم ؎ هر چند برو کار خود می نگرم محنت زده
چو خود کسی می نگرم فَنَادٰىهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَآ آن که در زیر او بود یعنی آن که در
شکم او بود مراد عیسی است علیه السلام که با وی سخن گفت و ندا فرمود اَلَّا تَحْزَنِيْ اندوهگین مباش و
تمنای مرگ مکن و حفص مَنْ تَحْتَهَا میخواند یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور

قد جعل ربک بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب که ازان
بیاشامی و بدان طهارت کنی وهزی الیک و بجنبان و میل ده بسوی خود بجذع النخلة تنه درخت
خرما خشک شده را تسقط علیک تا فرو ریزد بر تو و حفص تساقط خواند یعنی درخت میفکند
رطبا جنیا خرمای تر و تازه فکلی پس بخور از رطب واشربی و بیاشام از آب و قری عینا
و روشن ساز چشم را بوزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت بحال تو
دارد چه آن که قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی
پدر پس حق سبحانه ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفته
بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید فاما ترین پس اگر به بینی من
البشر احدا از آدمی یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فقولی پس بگو تو
انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدا روزه را و روزه ایشان ترک طعام
و کلام بوده فلن اکلم الیوم پس نخواهم گفت امروز انسیا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم
و با حق مناجات میکنم و این سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشاره ازین خبر داده اند که
چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شدند از هر جا و از هر کسی میجستند
تا کسی نشان داد او را در بیت لحم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته
متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد مریم عیسی را قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همین که
چشم آن گروه بروی افتاد قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا فریا
چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده یا اخت هارون
ای خواهر هارون گویند برادر او هارون نام بود یا هارون مرد صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت
بدو مثل زدندی یا فاسقی بود که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا

مثل او در فجور ما کان نبود ابوک پدر تو امرأ سوء مردی بد بلکه امام مسجد قصی و اشراف احبار بود
و ما کانت امک و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بغیا زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر
فرزند پیدا از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با وی سخن گویید
و جواب او شنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان با آن که هست فی المهد در گهواره
یعنی در خور گهواره صبیا کودکی که فهم خطاب نکند و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی علیه السلام
پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال
گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده
است و در ازل که انجیل بمن دهد و تعلیم آورده است که تعلیم داده است مرا کتاب توریت و فتحه
کردر شکم بودم توریت در شکم خواندم و جعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود
و تکلم بطریق اعجاز میکرد و جعلنی مبارکا و ساخت مرا با برکت و نفع اینما کنت هر جا که
باشم و اوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و با دادن زکوة ما دمت
حیا مادام که باشم زنده و برا و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی بمادر من و مهربان و و
لم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم و نگردانید مرا
شقیا بدبختی که فرمان او نبرم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام
یوم ولدت روزی که بزادم و یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم ابعث و روزی که برانگیخته
شوم حیا زنده ذلک عیسی ابن مریم آن که ذکر او گذشت و وصف کردم عیسی بن مریم
است نه آن که نصاری او را وصف کنند قول الحق میگویم گفتن درست و راست الذی
آن گفتنی که جهودان فیه یمترون در آن شک دارند یعنی قصه عیسی علیه السلام که حمل او ی
ناشایسته می کنند و ترسایان در آن جدال نمودن جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند ما کان

نشاید بنده مر خدایرا اَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ آن که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه
از جنسیت منزه است سُبحانَهُ پاکست از اتخاذ ولد اِذا قَضی اَمراً چون حکم کند و خواهد کاری
کرده باشد یعنی اراده احداث شی نماید فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید او را کُن موجود شو یعنی آن کار
فَیَکُونُ پس باشد بی درنگ وَاِنَّ اللّهَ رَبّی وَرَبُّکُم بدرستی که خدا پروردگار من و شماست
فَاعبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا صِراطٌ مُستَقیمٌ این
راه راست که بمنزل جنت رساند فَاختَلَفَ الاَحزابُ پس اختلاف کردند جماعتها مِن بَینِهِم
میان یکدیگر جهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان
در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه شدند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند
و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه ثالث ثلاثه قایل شدند فَوَیلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا پس وای
مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِن مَشهَدِ یَومٍ عَظیمٍ از حاضر شدن در آن روز بزرگ
یا از مشاهده احوال آن روز اَسمِع بِهِم چه شنوا باشند کافران وَاَبصِر و چه بینا یَومَ یَأتُونَنا
در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند وعد و وعید
الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز
چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هول لکِنِ الظّالِمُونَ لیکن ستمکاران
الیَومَ امروز فی ضَلالٍ مُبینٍ در گمراهی هویدا اند وَاَنذِرهُم و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را
یَومَ الحَسرَةِ از روز حسرت که بدان متحسر شوند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بسیار نیکوی
نکردیم اِذ قُضِیَ الاَمرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فَریقٌ فِی الجَنَّةِ
وَفَریقٌ فِی السَّعیرِ این چنین روز در پیش است وَهُم فی غَفلَةٍ و ایشان در غفلت و بیخبری اند
از آن وَهُم لا یُؤمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمیگروند باخرت و متعلقات آن اِنّا

نَحنُ بدرستی که ما نَرِثُ الاَرضَ میراث بریم زمین را وَمَن عَلَیها و هر که بر روی زمین است یعنی همه
فانی گردند و ما باقی باشیم وَاِلَینا و بسوی ما یُرجَعُونَ باز گردانیده شوند بعد از مرگ و در کشف
آورده که اشارة است ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت
اطلال و رسوم کونین را آتش بی نیازی در زند و خیل اغیار را از دامن قدرت بیفشاند و اعی ز
لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد لِمَنِ المُلکُ الیَومَ و چون ما سوی الله معدوم
باشند جلال احدیت و جمال صمدیت عز قدوس و کمال سبوحی را جواب دهد که لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ
صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزید ٭ خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد ٭ هر چه در عرصه
امکان بوجود آمده بود ٭ سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد ٭ وَاذکُر و یاد کن ای محمد فِی
الکِتابِ اِبراهیمَ در قرآن قصه ابراهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند
و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید او خبر داده ایشانرا اِنَّهُ بدرستی که او کانَ
صِدّیقاً بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن یا راست کار و درست گفتار نَبِیّاً پیغمبر
خبر دهنده با بلند مقدار اِذ قالَ لِاَبیهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بن ناحور یا اَبَتِ
ای پدر من لِمَ تَعبُدُ چرا می پرستی ما لا یَسمَعُ آنرا که نمیشنود دعا و نیاز ترا وَلا یُبصِرُ و
نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی وَلا یُغنی عَنکَ و دفع نکند از تو شَیئاً چیزی را از مکاره
یا نفع نرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا اَبَتِ اِنّی قَد جاءَنی ای پدر من بدرستی
که آمده است مرا بطریق وحی مِنَ العِلمِ از دانش ما لَم یَأتِکَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعنی پس پیروی
کن مرا اَهدِکَ تا بنمایم ترا صِراطاً سَوِیّاً راهی راست و درست که سالک خود را از آن بمقصود
رساند یا اَبَتِ لا تَعبُدِ الشَّیطانَ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در ناخوانی خدا اِنَّ
الشَّیطانَ کانَ بدرستی که شیطان هست لِلرَّحمنِ عَصِیّاً مر خدایرا فرمان نابرنده و از جمله عاصیان

اوست که آدم را سجده نکرد یا أبت إنی أخاف ای پدر من میترسم أن یمسک که برسد تو
عذاب من الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون
پس باشی للشیطان ولیا مر شیطان را دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال
گفت پدر ابراهیم مراد را أراغب أنت آیا روی گرداننده تو عن آلهتی یا ابراهیم از پرستش
خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان لئن لم تنته اگر باز نه ایستی از مخالفت یا از گفتن
عیب و مذمت ایشان لأرجمنک هر اینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم واهجرنی و دور باش از من
ملیا زمانی دراز تا از مذلت و مضرت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابراهیم سلام ترا ای بابای
من یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد تهدید را بسلام او و السلام تا شاید که متأثر گردد و
بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت
که از رفتن ملول مباش که تو نیکو خدائی داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علیه السلام بایمان وی
امیدوار شد و سلام کرده فرمود ساستغفر لک ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از
پروردگار خود استغفار برای کفار استدعاء دعاء توفیق است از حق سبحانه برای ایمان ایشان
که سبب مغفرت همان میتواند بود انه کان بی حفیا بدرستی که خدای من بی حفیا بمن مهربان است
و مرا باجابت دعا عادت داده واعتزلکم و کناره میگیرم از شما مراد آذر است و امثال او
بت پرستان میگوید که دوری میخواهم از همه شمایان وما تدعون و از آن چیزی که میخوانید و میپرستید
من دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم خداوند خود را و میپرستم بیگانگی
عسی ألا أکون شاید آن که نباشم بدعاء ربی شقیا بخواندن و پرستیدن خدای خود
نا امید و بی بهره تنبیه است بر آن که شما از خواندن و پرستیدن بتان بی بهره و ضایع اید و من
امیدوارم از حق سبحانه که بهره تمام گیرم — حاجت ز کسی خواه که محتاج از آن بی بهره نگرداند ز انعام

علیهم در بحر العلوم فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و مدتی
در اطراف آن جبال سیر مینمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعمش یافت دیگر بار ببابل آمد
و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بروی سرد شد و با ساره و
لوط علیه السلام عزیمت شام نمود و حق سبحانه ازین هجرت خبر میدهد فلما اعتزلهم پس آن
هنگام که دور شد ابراهیم علیه السلام از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وما یعبدون و از آن
که میپرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له اسحق و بخشیدیم او را از ساره اسحق را ویعقوب
و پس از آن نبیره که یعقوب باشد وکلا جعلنا و همه را گردانیدیم نبیا پیغمبر ووهبنا لهم
و بخشیدیم مر ایشان را من رحمتنا از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اولاد است و اموال
که بریشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را لسان صدق سخن گفتن مشتمل بر صدق
یا ذکر نیکو علیا بلند و سایر میان مردم اشاره باجابت دعای ابراهیم است علیه السلام حیث
قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن موسی را قصه
موسی را علیه السلام انه کان بدرستی که او بود مخلصا پاک کرده شده از ادناس و نقایص وکان
رسولا و بود فرستاده شده از نزدیک حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول
بانکه اخص و اعلی است آن گفته اند که خدای اول او را فرستاده پس او خلق را خبر داده وناديناه
و ندا کردیم موسی را علیه السلام من جانب الطور از جانب کوه زبیر الایمن از جانب راست موسی
علیه السلام وقربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالی که رازگوینده بود با ما و آن
نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را علیه السلام بالا برد از آسمانی بآسمانی و از حجابی پس حجابی دیگر
تا جائی که نماند میان او و حق سبحانه مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید آواز قلم که توریة ان
نوشته میشد استماع کرد امام ثعلبی گوید که حضرت موسی را علیه السلام هم روش بود و هم کشش اشاره
بروش او ولما جاء موسی عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک را در روش است احتیاط دارد

خود می روی بکنه ادرت ادسی کند بر بایدت
تا او کرا بر بایدش انعام سلطان غنی الست ایس

چون کشش او رسید خطر را باو کار نیست یعنی در سلوک توب توقف است و جذبهٔ محض محبت
تا خود روی بجا سلیح چون او کشیده وا سیلیح رفتن کجا بردن کجا این سیر بانیست این
و وهبنا له و بخشیدیم مر موسی را و عطا کردیم من رحمتنا از بخشش و مهربانی ما اخاه هارون
یاری کننده برادر او را در رفع امور وزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود و اذکر و یاد کن فی
الکتاب اسمعیل در قرآن قصهٔ اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست
وعده و کان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی
وعده داد که من درین مکانم تا تو بیائی پس شبانروز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد
بیامد درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت هر که ازین پایه وفا پیش کم است
آن نه وفا بلکه فریب و دم است نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر
پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید و کان یامر اهله و بود که میفرمود کسان خود را و کفته اند
همهٔ امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادت بدنیه است والزکوة و بزکوة که افضل
عبادت مالیه است و کان عند ربه و بود نزدیک آفریدگار خود مرضیا پسندیده بجهت
استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن ادریس قصهٔ ادریس را که
نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است علیه السلام نام اخنوخ بوده و بجهت درس علوم با دریس ملقب
شد و اول کسی که بقلم خط نوشته و از نجوم سخن گفت و خیاطی کرد او بود و سی صحیفه برو نازل
شد در جامع الاصول آورده که ادریس علیه السلام بصد سال پیش از وفات آدم علیه السلام متولد شد
انه کان بدرستی که او بود صدیقا راست گوینده با خلق نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه و برداشتیم
او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوت و درجهٔ قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا با آسمان
چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ادریس علیه السلام
در آسمان رابع ملاقات نمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی الله عنه

نمود که روزی ادریس را علیه السلام حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود آن
مقدار بعد که میان من و آفتابست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم آن فرشته را که
حامل است چه حال باشد خدایا بار آفتاب بر وی سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب
در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایبان عنایت
پناه اوست حق سبحانه و تعالی دعای وی مستجاب کردانید روز دیگر آن فرشته که حامل
آفتابست خود را سبکبار یافت و تاثیری از حرارت او نفهمید سبب آنرا از حضرت عزت
استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم فرشته اجازت
نموده بزیارت ادریس علیه السلام بزمین آمد و بالتماس ادریس علیه السلام او را بر بال خود نشاند
با آسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعاء ادریس علیه السلام کمیت عمر و کیفیت اجل او
از ملک الموت پرسید و عزرائیل علیه السلام در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم اله درباره این
کس که تو میگوئی آنست که حالیا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت
که نقد جانش بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی آنست که ملک
الموت از کثرت طاعت ادریس علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمده
دیدار دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشت و بار دیگر حق سبحانه جان بوی داد و عزرائیل او را
با آسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک آن کروه انبیا که
مذکور شد از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین انعم الله آنانند که انعام کرد خدای علیهم بر ایشان
با نواع نعمت دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران بیان
موصول است یعنی آن پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باد ایشان و
ممن حملنا و از ذریت آنها که برداشته ام آنرا در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند و مع

ذریت ابراهیم و از فرزندان ابراهیم علیه السلام و اسرائیل و از ذریت یعقوب علیه السلام
و ممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق و اجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان
بنبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شود بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای را در کتب منزل
بر ایشان خروا بر روی در افتادند سجدا در حالی که سجده کنندگان بودند مر خدای را و بکیا و
گریندگان از خوف وی و گریه را باستماع و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده
که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه دارید صالح مری رحمة الله علیه فرموده
که در خواب قرآن بر حضرت رسالت علیه السلام خواندم فرمود یا صالح هذه القراءت فاین
البکاء کلام دوست مهیج شوق است و چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد از دیده آب
حسرت ریختن گیرد ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کان از بهر او
بارند خلق گوهر است و اشک پندارند خلق این سجده نجم است از سجده کان کلام الله حضرت شیخ
قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع مییابد سجود انعام عام گفته و گریه
که برو متفرع است آنرا گریه فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت و موجب
بهجت و مسرت پس نتیجه طرب است نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم پس در رسید از پس ایشان
خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات
و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون
پس زود باشد که ببینند غیا جزای گمراهی و تباهکاری را عذاب و زیان و گویند غی چاهیست
در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدای پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او تیزتر
و عذاب او سختتر که بی‌نمازان و متابعان آرزو را به آنجا برند الا من تاب مگر آن که باز گشته باشند
از معصیت و آمن و ایمان آورده بدل و زبان و عمل صالحا و کرده کردارهای شایسته فاولئک

پس آن

سجده

پس آن گروه تایب مؤمن یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و بمحض فضل معلوم خواهد
یعنی در آینده در بهشت و لا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان
کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشان را در آرند جنات عدن بوستانهای اقامت آن التی
وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای آن عباده بندگان خود را بالغیب بپوشیده
یعنی ایشان را وعده داده به بهشت و آن از ایشان غایب است و ایشان از آن غایب اند
و چون وعده است این غیبت باک نیست انه کان بدرستی که هست وعده مأتیا وعده
خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنیست و مؤمن بآن رسیدنی لا یسمعون نشنوند
بهشتیان فیها در آن بهشتها لغوا سخن بیهوده و تباه الا سلاما لیکن بشنوند سلام از
خدای یا از ملائکه یا از یکدیگر و لهم و مر ایشان را بود رزقهم روزی ایشان از نعیم بهشت فیها
در آن بهشت بکرة بامداد و عشیا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشان را نعمتها
بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام
رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان
مقدار شب و روز بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و
درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان
خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم
التی نورث آن است که میراث دهیم من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا
هر که باشد از پرهیزکاران آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود بیایید تا جواب دهم استثنا نکرد
پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل علیه السلام برو فرود نیامد و حضرت رسول

بعد از نزول ابا و گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داده حکایت قول او در
قرآن است وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما یعنی فرشتگان اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری
پروردگار تو که امر او راست مَا بَیْنَ اَیْدِیْنَا آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا
و آنچه از پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ و آنچه در میان ما کان و ما
یکون هست یعنی در حال و یا مر او راست حکم در ابتدای آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در
مدت حیات ماست وَمَا کَانَ و نیست و نبود و نخواهد بود رَبُّکَ نَسِیًّا پروردگار تو فراموشکار
یعنی از حال تو آگاه است هر گاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ او ست آفریدگار
آسمان و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشان است پس آفریننده ارض و سما و پروردن اهل آنها
نشاید که فراموشکار بود پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را
یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بابطای وحی تنگدل مشو
هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا ایا میدانی مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی یعنی هیچ
میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت آن بوده که هیچکس از اهل شرک معبود
خود را الله نگفتند بلکه اله میگفتند غیرت حدیث و غیرت الوهیت این اسم سامی را
از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نکبت و
محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید ~ الله الله چه طرفه نام است این
حرز دل و ورد جان تمام است این ~ بس بود ترا صاحب مغنی حسبی الله گواه این دعوی وَیَقُوْلُ
الْاِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی آدمیان میگویند یا ابی ابن خلف استخوانهای ریزه شده را در دست
و بطریق استبعاد میگوید ءَاِذَا مَا مِتُّ ایا چون بمیرم من لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَیًّا هر اینه زود بیرون
آورده شوم از خاک زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه

جواب او میفرماید که اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ ایا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی اَنَّا خَلَقْنٰهُ
آن که بیافریدیم ما او را مِنْ قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ یَکُ شَیْئًا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود
یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم مشکلتر است از جمع مواد بعد از تفریق آن
فَوَرَبِّکَ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر اینه حشر کنیم ایشان را
یعنی کافران را وَالشَّیٰطِیْنَ با دیوان یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشته باشند و هر یک را
با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند همه آدمیان را
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِیًّا بر زانو در آمده از هول عذاب و احضار ایشان بحوالی دوزخ
جهت آنست که سعدا بدانند که از چه بلیت خلاصی یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیا که
خود را از دوزخ ببینند و ملال ایشان زیاده شود ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست مِنْ
کُلِّ شِیْعَةٍ از هر گروهی اَیُّهُمْ هر که باشد از ایشان اَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا
بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آن را که کافرتر و نافرمانتر بوده باشد جدا
کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ پس ما داناتریم بِالَّذِیْنَ هُمْ بآنان که ایشان اَوْلٰی سزاوارترند بِهَا بآتش
دوزخ صِلِیًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آن که نخست او را در آتش افکنیم
وَاِنْ مِّنْکُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچکس اِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون
مومنان بگذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال
کنند که نه حقتعالی ما را وعده فرموده که وَاِنْ مِّنْکُمْ اِلَّا وَارِدُهَا پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان
گویند که وَرَدْتُمُوْهَا وَهِیَ خَامِدَةٌ بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش بسبب نور ایمان شما مرده
بود و پیر رومی قدس سره فرموده ~ مومن فسون چو داند بر آتش ار گذارد سوزش در او نماند گردد
چو نور روشن کَانَ هست و بود بر دوزخ عَلٰی رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزم و قطعی مَقْضِیًّا حکم کرده

حکم کرده شد بران یعنی وعدی است که البته واقع خواهد شد و دران منع نیست ذو نعی آنند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآید اما آتش بر مومنان سرد و سلامت باشد چنانچه برابراهیم علیه السلام و موید این قول است آنکه حق سبحانه وتعالی میفرماید ثم ننجی الذین اتقوا پس نجات دهیم آنرا که پرهیز کردند از شرک یعنی برون آریم از دوزخ ونذر الظالمین و بگذاریم ستمکارانرا فیها جثیا در آتش بزانو در آمده کان واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات که هویدا در دشت معانی آن یا دلایل اعجازش قال الذین کفروا گویند آنان که نگرویده اند از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا از فقرا که گرویده اند یعنی توانگران درویشانرا گویند ای الفریقین کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خیر بهتر اند مقاما از جهت مکان و موضع یعنی مارا منازل بهتر است و همه اسباب معیشت آماده و شمارا نه گوشه ایست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیر مقاما حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آن که مشرکان مومنانرا می گفتند از ما دو گروه کدام خوشحالتر اند واحسن ندیا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف حاضر بود و مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه وتعالی بنای افتخار و مباهات ایشانرا در سلک عدم کشید و کم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن گروهی را که مجتمع بود در زمان واحد و بحسب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت امتعه یعنی متاع خانه که آرایش منازل بدان باشد ورئیا و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر آن مال هلاکت از ایشان دفع کرده نه آن جمال عذاب ایشان باز داشت ... بر مال و جمال حرکتی مکن کافرانست بر دین را تبع قل بگو مر ایشانرا که بمال و منال مغرور و مستظهر اند

ه مشود زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست در گمراهی و دور از راه حق فلیمدد له پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند له الرحمن مر او را خدای و باز میگشاید مدا بازکشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت میدهد و میرساند حتی اذا راوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه بیم کرده شد از آن اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسر و اما الساعة و یا روز قیامت بمشاهدات انواع خزی و نکال فسیعلمون پس زود باشد که بدانند من هو شر آنرا که بدتر است از ان دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنت باشد و ماوای ایشان درکات نیران واضعف و بدانند آنرا که ضعیفتر است جندا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمانرا از خدای و ملائکه یاری و مددکاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار و هوادار نباشد وما للظالمین من انصار ویزید الله و می افزاید خدای در دنیا الذین اهتدوا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه ایشانرا تصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده میکند والباقیات الصالحات و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه و غیر آن مر ایشانرا خیر بهتر است عند ربک نزدیک آفریدگار تو ثوابا از جهت پاداش و خیر مردا و بهتر است از جهت بازگشت یعنی کافر از در دنیا جاه و مال در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد یافت و هم حسن المآب ... بدنیا سرافراز و نامدار ند بعقبی کامران و کامگار آورده اند که خباب بن الارت رضی الله عنه بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی بادای وی تقاضا کرد وای گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که

در زیر دیم

و از انبیاء علیهم السلام

مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من که نجات افضل از تو خواهم بود
و مال و فرزند بیشتر حق تعالی این آیت فرستاد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا
بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت
لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع
شد بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است
عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا ۞ همانا این صورت كَلَّا چنین نیست که او میگوید سَنَكْتُبُ
زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بران او را جزا دهیم یا حفظه را امر
کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای وی مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا ۞ باز کشیدنی
یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بر نوعی که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث
گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا
و بیاید بما بوقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا ۞ تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند
مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند
این معبودان لَهُمْ عِزًّا ۞ مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز
گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند
آلهه ایشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون اهوال قیامت ببینند
منکر شوند پرستش بتان را وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا ۞ دشمن یا آلهه ایشان
دشمن ایشان شوند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنرا که ما فرستادیم دیوانرا
عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ
می جنبانند ایشانرا أَزًّا ۞ جنبانیدنی یعنی تحریض میکنند ایشانرا بر معاصی و از جای بجای میبرند ع

و دساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ
جز این نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا ۞ شمردنی که دران غلط نیست
چون آن ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن آن روز که نَحْشُرُ
حشر الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خدای بخشنده وَفْدًا
در حالتی که سواران باشند بر ناقههای بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت برند چنانکه وفد را
بدرگاه ملوک میبرند امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات
باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که بر نجایب طاعات باشند بهشت جویا باشند
ایشانرا بروضه جنان برند و آنان که بر مراکب همت باشند خدا طلب باشند ایشانرا بقرب رحمت رحمان
خوانند جنان جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره
در نزع بود درویشی پیش وی استاده دعا میکرد که خدایا بر وی رحمت کن و بهشت او را روزی
کن ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سال است که بهشت را با شرف و غرف و حور و قصور
بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت بر وی نیفکندم اکنون بدرگاه قرب میبرندم رحمت خود
آورده اند و تو برای من بهشت و رحمت میخواهی باغ فردوس از برای دیدنش بدهی مرا
لیکن روضه جنت چه کار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه
بهایم را رانند وِرْدًا ۞ تشنگان یا تنها ماندگان و پیادگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند
دریابند نه متقی و نه مجرم شفیعی درخواست هیچ شفاعتی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ
نزدیک خدای عَهْدًا ۞ پیمانی برای شفاعت و آن همان توحید است و عمل صالح یا کسی تواند که اذن شفاعت
از من مگر که از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل اتَّخَذَ
الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر علیهما السلام مر ایشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که

آورده‌اید شَیْئاً اِدّاً چیزی زشت یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه تَکادُ السَّمٰواتُ نزدیک شد آسمانها
یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ و باز شکافته زمین وَتَخِرُّ الْجِبالُ
و بیفتند کوهها هَدّاً و بشکنند شکستنی یعنی پاره پاره گردند اَنْ دَعَوْا از آن که خوانند لِلرَّحْمٰنِ
وَلَداً مر خدا را فرزندان یعنی بر وی ثنا کردند وَما یَنْبَغی لِلرَّحْمٰنِ و سزاوار و لایق نباشد مر
خدا را اَنْ یَتَّخِذَ آن که فرا گیرد وَلَداً فرزند چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد جنس والد
و حق سبحانه از مجانست منزه است یا بافتقار ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت
با ایشان و استظهار و تزیین بایشان اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰواتِ نیست هر که در آسمانها وَالْاَرْضِ
و زمین است اِلّا آتِی الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْداً در حالتی که بنده باشد
لَقَدْ اَحْصٰیهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بر ایشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او
بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را عَدّاً شمردنی وَکُلُّهُمْ آتیهِ و همه ایشان
آینده‌اند بوی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فَرْداً تنها بی اتباع و انصار اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا (النصف)
بدرستی آنان که بگرویده‌اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند عملهای پسندیده سَیَجْعَلُ زود باشد که
لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان خدای وُدّاً دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها
افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل
علیه السلام را گوید که فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی
ندا کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را
دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فَاِنَّما یَسَّرْناهُ
پس جز این نیست که آسان کرده‌ایم قرآن را آن که منزل ساختیم بِلِسانِکَ بزبان تو یعنی بلغت
عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده‌ایم لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقینَ تا بشارت دهی بوی پرهیزگاران

که از شرک اجتناب نموده‌اند وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً و بیم کنی بآن گروهی ستیزه کار را که بحث
خصومت را وَکَمْ اَهْلَکْنا و چند هلاک کرده‌ایم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانها
یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاک رسانیده‌ایم هَلْ تُحِسُّ هیچ می‌یابی و می‌بینی مِنْهُمْ از آن
هلاک شدگان مِنْ اَحَدٍ یکی را اَوْ تَسْمَعُ یا میشنوی لَهُمْ مر ایشان را رِکْزاً آوازی پوشیده یعنی
عذاب بایشان فرود آمد متاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی ببیند و نه آوازی
بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در ساخته و همه را بدست فنا در دام خمول و نسیان
انداخته کَاَنْ لَمْ یَخْلُقُوا وَلَمْ یَکُونُوا گوهر از سر و تاج بخش کوششان از خسروان
بهار سوخته و سیم شاه کام مجوش خاک شد تخت ملوک گام مکاز سورهٔ طه بسم الله الرحمن الرحیم
طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سوره‌هاست این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی
این حروف مقطعه‌اند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح
اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمی است از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه
یس و تقدیر یا طه بوده یس منادی شد و حرف ندا محذوف یا اشاره است بدو اسم حضرت که طالب
و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی شریعت یا ای طاهر از ذنوب و ای هادی بمعرفت علام الغیوب
یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارت
بآن کرد که گردد نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمد علیه السلام و ها رمزی است از آن که هدایت یافت
بقرب مکون و بقول بعضی این دو حرف مقسم بهاند و هر یک اشاره است بجزوی در بیان
قسم بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه در تیسیر آورده
از جعفر صادق رضی الله عنه که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول الله لقوله تعالی و
یطهرکم تطهیرا و بقول بعضی طوبی و هاویه که اشاره است بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا طینت طیبه

بدرستی که او یَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَاَخْفَیٰ و آنچه پوشیده تر است گویند سِرّ آنست که بنده میکند و میپوشد وَاَخْفَی آن که نمیداند که دیگر چه خواهد کرد و یا سِرّ آن است که با کسی گوید واخفی آن که در دل خود نهان دارند اَللّٰهُ او است خداوند بحق لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبود سزای پرستش که او لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده وَهَلْ اَتٰیکَ و آمده است بتو حَدِیثُ مُوسَىٰ بن عمران یعنی قصهٔ او تو را در صبر برمکاره بدو اقتدا کن اِذْ رَاٰی نَارًا و یاد کن چون دید آتش را در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برق می درخشید و باران میبارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد موسی علیه السلام چندان که سعی نمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتش دید فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْکُثُوا پس گفت مر اهل و عیال خود که درنگ کنید درهمین موضع که اِنِّیٓ اٰنَسْتُ نَارًا بدرستی که من دیدم آتشی لَعَلِّیٓ اٰتِیکُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعلها در سر چوبها گرفته یا جمره نور یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم اَوْ اَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَی النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى راهنمائی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّآ اَتٰهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نه متحیر شده و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِیَ یٰمُوسَىٰٓ ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیٓ اَنَا رَبُّکَ بدرستی که من منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآن که من آفریدگار توام

فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ بیرون کن و بکش از پای خود نعلین گفته اند آن نعلین از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و ظاهر امر حق سبحانه بخلع از آن نمود تا قدم موسی علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پا برهنه سیر میفرمودند گنجی که زمین و آسمان طالب اوست چون بزرگی برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل خود فارغ دار امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که فکر از دنیا و آخرة بیرون افکن یعنی دل در تجرید قدم بر دو کون نه اِنَّکَ بدرستی که تو رسیدی بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه و مبارک طُوًى نام اوست وَاَنَا اخْتَرْتُکَ و من گزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا یُوحٰی مر آن چیز را که وحی کرده شود بتو و آن وحی کدام است اِنَّنِیٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستی که منم لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِی پس مرا پرستش کن و این وحی مقصور است بر تقدیر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت که کمال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرموده وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و برپای دار نماز را لِذِکْرِیٓ برای آن که مرا یاد کنی در آن تا من ترا بثنا یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت روز رستخیز اٰتِیَةٌ آینده است اَکَادُ اُخْفِیهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آن را چه تخویف بعذاب که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اکر اخفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کردانم آن را لِتُجْزٰی متعلق باٰتِیَةٌ یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا تَسْعٰی بآنچه میشتابد از عملها و میکند فَلَا یَصُدَّنَّکَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا یُؤْمِنُ آن کس که نمیگرود بها بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوٰیهُ آرزوی نفس خود را

پس بصدود این کس از راه مرو فتردی ٭ که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و
مراد امت اویند و امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر آنند که از ایّاک و انا
اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و سلم و برین تقدیر مراد امت و
باشد القصه چون موسی علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب آمد
که وما تلک و آن چه چیز است بیمینک یا موسی حق سبحانه جهة استیناس موسی و رفع هیبت با وی
سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه یعنی حاضر باش تا عجایب ببینی
قال گفت موسی علیه السلام هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت
بود طول او دوازده گز و سر او دو شاخ و در زیر پیشانی نشان و نام او علیق بود یا نبعه
که از آدم علیه السلام بمیراث شعیب علیه السلام رسیده بود و از وی بموسی علیه السلام رسید القصه
جواب داد و بجهة تعداد نعم ربانی بر ان افزود و گفت اتوکؤا علیها تکیه میکنم بر ان عصا چون
مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرانم و اهش و فرو میریزم برگ از درخت
بهائم بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان خود ولی فیها و مرا در ان عصا مآرب اخری کارهای
دیگر است آورده اند که در راه با موسی سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن
حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بسر چاهی که رسیدی تنه او
حبل و شعبتین با و دلو شدی و چون بزمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب
موسی علیه السلام بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی
علیه السلام اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قال گفت خدای القها یا موسی بیفکن او را
ای موسی موسی علیه السلام گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور میباید افکند فالقیها بیفکند
او را از قفای خود و ندا الی آن آواز عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فاذا هی پس آنگاه آن عصا

حیة ماری تسعی ٭ میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد برابر عصا و بعد از ان
بزرگ شد برابر شتر بختی دراز گشت و بر چهار قایمه بسطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان دو لب
دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ و در دو چشمش برق می درخشید
بسنگهای عظیم برسیدی لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی چون موسی علیه السلام
وی را دید ترسان شد و روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای بگیر وی را ولا تخف و مترس از وی
سنعیدها زود باز گردانیم و میسازیم او را سیرتها الاولی ٭ بهیئت نخستین که داشت یعنی
عصا سازیم و چون خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید زود بجانب اژدها دوید و دست خود در دهان او
کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام آرام گرفت و دیگر بار
ندا آمد واضمم یدک و بر دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آید
بیضاء سفید روشن من غیر سوء بی عیبی و بی علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی نور
و با شعاع بود مانند برق آیة اخری ٭ دیگر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لنریک این
چنین کردیم تا بنمائیم ترا من آیاتنا الکبری ٭ بعضی از نشانهای بزرگ ما اذهب برو و بدین
دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من انه طغی ٭ بدرستی که او از
حد در گذشته است و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علیه السلام مامور شد بدعوت
فرعون خوف و اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تعالی
تقویت طلبیدن آغاز کرد و از روی نیاز گفت قال رب اشرح لی صدری ٭ ای پروردگار من
گشاده گردان ای من سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا
از هر محنت تنگدل نشوم و یسر لی امری ٭ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و
احلل و بگشای عقدة گره را من لسانی ٭ از زبان من یفقهوا قولی ٭ تا فهم کنند گفتن مرا

خواستن کودک دست بجانب یاقوت برد حضرت م

آورده اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بر ریش
مرصع او دراز کرد و قدری از آن بکرفت و بر کند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی
آغاز نموده فرمود که این کودک هر درخشان بیند بدان متوجه شود اگر جمرهٔ آتش بیند هم بدان دست
خواهد رسانید پس طشت آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی علیه السلام آوردند جبرئیل علیه السلام
دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در دهان نهاد زبانش بسوخت و لکنتی
بدان ماند بخشش نیکو مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل کردد و دیگر کفت واجعل لی
وکردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده یا بار بردارنده من اهلی از کسان من
هرون اخی هارون برادر مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا واشرکه
فی امری و انباز کن او را در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا بپاکی
یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا بسیار
انک بدرستی که تو کنت هستی بنا باحوال ما بصیرا بینا یعنی تو دانائی آنچه صلاح ما در آنست
قال قد اوتیت کفت خدای که بتحقیق داده شد سؤلک یا موسی مطلوب و مسئول خود را
ای موسی یعنی هرچه خواستی دادم بتو ولقد مننا و بدرستی که منت نهادیم بر تو و نعمت دادیم ترا مرة
اخری در وقتی دیکر اذ اوحینا چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه
نتوان دانست مکر بوحی یا او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران
بنی اسرائیل بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شد یا ملهم ساختیم او را یا او را بزبان ملکی
نه بر وجه نبوت بر وی پیغام کردیم ان اقذفیه آنکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق
بعد از آن که پنبه در وی نهاده باشی و سر آن را بقیر محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را
فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند آن را دریا صورتش امر است و معنیش خبر

یعنی

یعنی دریا او را می افکند بالساحل بکناره یاخذه تا فرا کیرد او را عدو لی دشمن مراست و
عدو له و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوتست آورده اند که مادر موسی
بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت
صندوق از آن جوی بباغ فرعون درآمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود صندوق پیش ایشان
رسید بکرفتند و سر باز کردند کودکی دیدند روی سیاه چشم بیرون آمد مصرع ماه زیبا است داد روی تو
یا ترا زوست چشم نرگس چه کنم چشم تو غماز از دوست قتاده رحمة الله علیه فرموده که در چشم
موسی علیه السلام سیاهی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که آن چشم دیدند محبت او
در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید والقیت علیک و افکندم بر تو دوستی
محبة منی از من یعنی محبت ترا در دلهای ایشان کاشتم تا بر تو مهربانی ورزند و لتصنع و تا پرورده شوی
علی عینی بر دیدن من یعنی بعلم من و اراده من در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را
بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی علیه السلام شیر نخورد
مادر موسی علیه السلام دختر خود مریم را کفته بود که بر کنارهٔ نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود
چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز در آن باغ خود را انداخت و صورت حالش مشاهده کرد
که برادرش شیر کسی نمیستاند خود را پیش آسیه افکند اذ تمشی یاد کن چون میرفت اختک خواهر تو
فتقول پس کفت خواهر تو هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی که
تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه کفت اگر چنین کنی با تو احسان کنم مریم بیرون آمد فی
الحال مادر را بیاورد و موسی علیه السلام را بکنار وی نهادند فرجعناک پس باز کردانیدیم ترا
الی امک بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم کی تقر تا شاید که روشن شود عینها چشم مادر تو بلقای تو
ولا تحزن و تا اندوهناک نکردد بفراق تو و قتلت نفسا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی که بنی اسرائیل تو

استغاثه کرد از دو فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس ما
برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن دام کردیم که بدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا
فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افکندیم و پاک بیرون آمدی قصهٔ دادات حضرت مو
علیه السلام و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی
سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن هجرت ده یا بیست و هشت سال
ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودم ای موسی
و اینجا با تو سخن گفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص کردم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست
گرفتم اذْهَبْ أَنتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید در
در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ
طَغَىٰ بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن بگویید با او قَوْلًا لَّيِّنًا
سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت لَّعَلَّهُ تَلْ
إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آن که حق تربیت او در خود
مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابوالعباس و بقولی ابوالولید و ابو مره
نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف و سختی مکنید لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا
بترسد از عذاب خدا از تذکره بهره محقق است و خشیت حصهٔ متوهم پس موسی علیه السلام از این مجا
متوجه مصر شد و بار بر سر اهل بیت خود نرفت و در تیسیر آورده که کسان موسی علیه السلام انتظار
بردند و نیامد و روز نیز از و خبری نیافتند در آن صحرا متحیر باندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند
و صفورا آن خسته حیثیت مدین بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان رسید
القصه چون موسی علیه السلام بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون علیه السلام که باستقبال برادر برا

باپدید

تذکر
ای صاحب یقین
نصیحت کیر و
صاحب نشو هم
در ول رو نوف
بیدار نشود نصیحت
کمتر دریا کیرد
۱۲

مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی علیه السلام شرح احوال تمامی
بازگفت و وی را از آن که باتفاق پیش فرعون باید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد
هارون علیه السلام گفت ای برادر شوکت و عظمت و سطوت فرعون آنچه تو دیدی زیاده است
با وی بسبب حکم بقتل و قطع و تبلیغ نمیکند موسی علیه السلام اندیشه ناک شده هر دو برادر بالتفات
دست دعا برداشته قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی ما میترسیم أَن يَفْرُطَ
عَلَيْنَا از آن که فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم أَوْ أَن
يَطْغَىٰ یا آن که زیاده کند طغیان خود را و نسبت بحضرت تقدس تو سخنی بی ادبانه گوید
قَالَ گفت خدای با موسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی
که من با شمایم بحفظ و نصرت أَسْمَعُ میشنوم دعا شما یا آنچه او میگوید نسبت بمن وَأَرَىٰ و می بینم
آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید
بدو فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستادهٔ پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس
بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما
بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد
قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده ایم برای تو نشانی یعنی معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزدیک آفریدگار تو
وَالسَّلَامُ و سلام ملائکه یعنی خزنهٔ بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آن کس است که پیروی
ایمان کند و راه راست رود با سلامتی هر دو سرای مراد او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی
کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بآن که عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَن كَذَّبَ
بر آن کس است که تکذیب کرد آنرا که آورده ایم وَتَوَلَّىٰ و پشت بر آن کند و اعراض نماید از آن
پس موسی و هارون علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد

کنید که ما رسولان پروردگار تویم وترا بعبادت او میخوانیم وآن کلمات که حق سبحانه تلقین
کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا پس کیست پروردگار شما یَا مُوسَىٰ ای موسی که ورا
که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته درین که موسی را تخصیص کرد با آن که خطاب با هر دو برادر بود
آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست وسخن او نیک مفهوم نمیشود وخواست که
او را نزد حضار مجلس انفعال رو دهد از انحلال عقده خبر نداشت پس بزبان فصیح قَالَ گفت
رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آن کس است که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از
انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورت وشکل او لایق وموافق حال او یا داد هر یک را از خلایق آنچه
قوام واستقلال او در وجود ومعاش بدان است ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا
گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد یعنی نظیر او در خلق وصورت وراه ازدواج
وامتزاج بدو نمود وگفته اند خلقه مفعول اول است وتقدیر کلام این که داد آفریدگار خلق خود را
چیزی که بدان محتاج اند وچون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد وفرعون را این سخن
بترسید مبادا اقوام او بعبادت چنین خدا میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید وجهت تغییر مو
قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و
وثمود که اینها خدایان پرستیدند این زمان در سعادت ودولت اند یا شقاوت ونکبت
قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا علم حال ومآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزد آفریدگار منست فِي كِتَابٍ در لوح
محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند وفرو نمیگذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را
وَلَا يَنْسَى وفراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است ومن بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنکه
ازان خبر دهد وگفته اند که مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست که گذشتگان
که برانگیخته نمیشوند موسی علیه السلام جواب داد که آنرا جز خدای من کسی دیگر نمیداند باز بهمان سخن اول

رفت که وصف حق سبحانه میکرد وگفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را مَهْدًا فراشی گسترده که بران می نشینید ومسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ ودر روش آورد
برای شما فِيهَا در آن زمین سُبُلًا راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید ومصالح خود قیام
نمائید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وفرو فرستاد از آسمان آبی که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون
آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت وحکمت یعنی بر کسی این
اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ
از رستنیهای پراکنده که لون وطعم ورایحه هر یکی مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب وزمین
پس گفتیم كُلُوا بخورید از آنچه بیرون آوردیم هر چه خوردن را شاید از اثمار وحبوب وَارْعَوْا وچرانید
أَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را در چراگاه تا بخورند گیاههای که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
درین که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی ووحدت لِأُولِي النُّهَىٰ
مر خداوندان خرد را که عقل ایشان ناهی باشد از اتباع باطل وارتکاب قبایح مِنْهَا از آن
زمین خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما را واول مواد ابدان شما خاک زمین
است ودر تبیان فرموده که حقتعالی فرشته را میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود
قدری بر میدارد وبر نطفه که ماده وجود اوست میریزد وآن کس از آن تراب ونطفه مخلوق میشود
ودر همان خاک مدفون میگردد وچنانچه حقتعالی فرمود که شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ
ودر زمین باز بریم شما را بعد از مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ واز زمین بیرون آریم شما را تَارَةً أُخْرَىٰ
بار دیگر بجهت حساب وجزا حکیم فردوسی راست بخاکت در آرد خداوند پاک ✱ دگر ره برون
آرد از زیر خاک ✱ بدان حال کاین بخاک اندرون ✱ بدان گونه از خاک آیی برون ✱ اگر پاک در خاک
گیری مقام ✱ برآئی از و پاک وپاکیزه نام ✱ پس فرعون حجت ومعجزه طلبید وحضرت موسی علیه السلام

عصا بیفکند اژدها گشت و باز گرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات نُه معجزه از معجزه میدید و منکر و میشد چنانچه حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ اَرَیْنَاهُ و بدرستی که ما نمودیم فرعون را آیاتنا همه معجزهای ما که با موسی داده بودیم پس همه را دروغ نسبت کرد موسی را و سر باز زد از آن که ایمان آرد و فرمان بردار گردد و از روی عناد قَالَ گفت اَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ؁ بسحر خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر خود ما را بیرون کنی از مصر و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم ما بتو جادوئی مِثْلِهِ مانند جادوی تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان دانند که تو پیغامبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ پس گردان میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه چنان وعده که هیچوجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا اَنْتَ نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى ؁ در جائی که مساوی باشد مسافت قوم بآن یا مکان مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی علیه السلام مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عید بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بود یا عاشورا وَاَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آن که جمع کرده شوند مردمان ضُحًى ؁ در چاشتگاه که روشنتر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین نمود تا ظهور حق و زهوق باطل عَلَى رُءُوسِ الْاَشْهَادِ سمت وقوع یابد و خبر آن باطراف و اکناف عالم رسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون و از مجلس بخلوت در آمد و جهة جمع کردن سحره را نزد کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحره ثُمَّ اَتَى ؁ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای

بر شما لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ که آیات و معجزات منزله مرا سحر نام نهید و معارضه کنید یا دروغ بر خدا مبندید بشریک دیگر با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند و از بیخ بر کند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نا امید ماند مَنِ افْتَرَى ؁ هر که افترا در بر خدا فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند جادوان اَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ با یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و این سخن سخن ساحران نماند وَاَسَرُّوا النَّجْوَى و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود بمتابعت او میباید آورد و آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشاورت میکنند پرسید که این سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند اِنْ هٰذَانِ بدرستی که این دو لَسَاحِرَانِ جادو دانند يُرِيدَانِ میخواهند اَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ آن که بیرون کنند شما را از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف خود آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ؁ مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را رائج کنند یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما در لفظ هٰذَانِ خلاف است گویند اسم انّ ضمیر شان مقدر است و لغت خثعم تثنیه در همه حال اعراب بالف میباشد و این حرف موافق ایشان و در قعشده یا انّ بمعنی نعم باشد و هٰذَانِ مبتدا چنانچه ابن و حفص که بتخفیف میخوانند اِنْ را نافیه میدانند و لام بمعنی اِلّا میدارد یعنی ما هٰذَانِ اِلّا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون علیهما السلام ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بر آشفت و گفت فَاَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود رسید

در بعضی نسخه اند اسم ضمیر شان محذوف است و بدان لساحران خبر او دوم

امروز مَنِ اسْتَعْلیٰ • هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند
و موسی و هارون در برابر ایشان استادند سحره بقولی سیصد خروار حبل و رسن و چوب میان تهی از
دیو زیبق ساخته بمیدان آوردند بطریق ادب قالُوا یا مُوسیٰ گفتند ای موسی اِمّا اَنْ تُلْقِیَ
یا آن که تو افکنی عصای خود را وَاِمّا اَنْ نَکُونَ یا آن که ما باشیم اَوَّلَ مَنْ اَلْقیٰ نخست کسی
که بیفکند موسی علیه السلام از روی مقابلهٔ ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری آن و بی حاصلی ایشان
قالَ گفت بَلْ اَلْقُوا بلکه شما بیفکنید ایشان جادوهای خود بیفکندند و بسبب حرارت آفتاب
زیبق در اضطراب آمد فَاِذا حِبالُهُمْ وَعِصِیُّهُمْ پس آنگاه رسنها و عصاهای ایشان یُخَیَّلُ اِلَیْهِ
نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادو و کید ایشان که گوئی اَنَّها تَسْعیٰ بدرستی که
آن میروند و میشتابند فَاَوْجَسَ پس دریافت فی نَفْسِهِ در دل خود خیفَةً مُوسیٰ • خوف موسی را
ازان که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آن که متفرق کردند پیش از القای عصا
و چون این وهم بر موسی طاری و جاری شد قُلْنا گفتیم لا تَخَفْ مترس ازانچه ترا در وهم
انداخته اند امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام ملتبس نخواهد گشت اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلیٰ
بدرستی که تو برتری و غالبی بر ایشان وَاَلْقِ ما فی یَمِینِکَ و بیفکن آنچه در دست
تست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تست
بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد ما صَنَعُوا آنچه ساخته اند اِنَّما صَنَعُوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی
که آنچه ساخته اند کَیْدُ ساحِرٍ فریب جادو است وَلا یُفْلِحُ السّاحِرُ و رستگار نباید ساحر و فیروز
نشود حَیْثُ اَتیٰ • هر جا که باشد و بهر جا رود حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال
اژدهائی عظیم شد و دهن خود بگشاد تمام آن ادوات جادو را فرو برد و مردم از هیبت وی روی
بگریز آوردند موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که

سحر سحری دیگر را باطل نمیکند بلکه بقدرت خدای و معجزهٔ موسی است فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا
شدند یعنی تأمل این معنی ایشان را در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند
مرخدای را از روی صدق قالُوا آمَنّا گفتند که گرویدیم بِرَبِّ هارُونَ وَمُوسیٰ به پروردگار
هارون و موسی علیهما السلام تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس الآیات است
فرعون که این صورت مشاهده کرد قالَ گفت آمَنْتُمْ آیا ایمان آوردید و حفص آمنتم خوانده
بر سبیل اخبار یعنی بگرویدید و تصدیق کردید لَهُ موسی را قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَکُمْ پیش ازان که دستوری
دهم لَکُمْ مر شما را و فرمایم که بدو بگروید اِنَّهُ لَکَبِیرُکُمْ بدرستی که او مهتر شما است الَّذی عَلَّمَکُمُ
السِّحْرَ آن که بیاموخته شما را جادوئی یعنی استاد و معلم جادوانست شما با هم ساخته خواهید
ملک مرا از ید علا فَلَاُقَطِّعَنَّ پس ببرم اَیْدِیَکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلافٍ
مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ وَلَاُصَلِّبَنَّکُمْ و برآویزم شما را فی جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنه‌ها
نخل خرما یعنی درخت خرما که درازترین درختانست کتا همه کس شما را بینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ
اَیُّنا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که هر دو دین ماند اَشَدُّ عَذابًا سخترست
از روی عذاب وَاَبْقیٰ و پاینده‌تر از جهت عتاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند
و از انوار تواتر تلطفات ربانی که بر دل ایشان تافته از دست شده خورده تیغ عدا از کف ساقی
هر چه فانی است کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لاجرم در جواب فرعون
قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ گفتند که ما ترا اختیار نکنیم و اختیار نکنیم عَلیٰ ما جاءَنا بران چیزی که آمد بما
مِنَ الْبَیِّناتِ از معجزات و واضحات و گویند که در حین سجده بهشت و نعم آن را بدیشان نموده
بود پس گفتند ما نعمت ترا اختیار نکنیم بر آنچه دیدیم از نعمتهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذی
فَطَرَنا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ ما اَنْتَ قاضٍ پس بکن آنچه تو کننده‌ای یعنی هر چه خواهی

با ما بکن که ما بر وای تو نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا در این
زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرة که
بهتر است و پاینده تر از حکم معزول و بمهم خود مشغول خواهی بود امروز بگو هر چه خواهی
بکنی فردا تو نیز هر چه خواهند کنند إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا
تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را
عَلَيْهِ بران چیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادو آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد
یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن
اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بود و آن مواخذه از امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم برداشته شد وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهتر است از روی پاداش
وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهة ثواب تو ما را بر کفر و دیگر میدهی که انقطاع بران راه دارد
و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد آن زوال نگردد إِنَّهُ مَن يَأْتِ بدرستی هر کسی که آید
رَبَّهُ نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس مر اوراست دوزخ
لَا يَمُوتُ فِيهَا تا از عذاب نمیرد در آن وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند
وَمَن يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ تحقیق کرده کارهای
شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ
مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بستانهای اقامت تَجْرِي
میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن
گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ
پاداش آن کس است که پاک باشد از ادناس کفر و از انجاس معاصی با مطهر بود و لطاعات

اعمال

اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان شری لایق در سوره اعراف گذشته بود
اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و بدرستی که وحی
کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلام وقتی که فرعون از رویت معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی
اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه شب ببر بندگان مرا از مصر و چون
بکناره دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا گیر برای
ایشان طَرِيقًا راهی ابن عیسی فرمود که بزن عصا تا سازم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا
يَبَسًا خشک که در وی آب و لای نبود لَّا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن
باشید که فرعونیان شما را دریابند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن که شما را سلامت
بکند پس موسی علیه السلام بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد دیگر روز قبطیان خبردار
شدند اما در خانه هر یکی از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود درماندند روز دیگر لشکرها جمع شدند
ثُمَّ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود و چون بکنار دریا
رسیدند موسی علیه السلام با قوم خود گذشته بود و فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِيَهُم پس دریافت
ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم منه الیه است یعنی
موجی دریافت ایشان را که کسی بکنه آن نرسد یا لفظ بازای وضع تو آن کرد وَأَضَلَّ و گم
کرد فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشان را بهدایت فرعون تعلیم
... وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود
نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستی که برهانیدیم
شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را
بجهة انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرود

عَلَیکُمُ الْمَنَّ برشما ترنجبین وَالسَّلْوی ۰ ومرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان سرگردان
بودید و گفتیم کُلُوا بخورید مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ از پاکها وحلالها که شما را روزی کردیم وَلَا
تَطْغَوْا وازحد در نگذرید فِیهِ دران چیز یعنی ستم مکنید در یکی حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر فیه نعمت موجود و صید نعمت مفقود است یا کفره
قوت نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید شکر منعم واجب است در حق
ورنه بگشاید در خشم او فَیَحِلَّ پس فرود آید عَلَیْکُمْ غَضَبِی برشما خشم من وَمَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ
وهر که فرود آید برو غَضَبِی خشم من فَقَدْ هَوَی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّی
لَغَفَّارٌ وبدرستی من هراینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مرکسی را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ
وایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا وبکرد عمل نیکو یعنی فریضه ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَی
پس راه راست یافت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت نمود یا بر هدایت استقامت نمود
یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم گوئیز
راهی بود سوی رضای ذوالمنن هر مژه در چشم وی همچون سنان تیر باد گر سنائی زندگی
خواهد زمانی بی سنن آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند
که از برای ما قوانین شریعت وقواعد احکام آن معین ومبین سازد موسی علیه السلام درین باب
رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی
جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت واز غایت اشتیاق
که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بالای کوه بر آمد خطاب ربانی رسید که وَمَا أَعْجَلَکَ و چه
شتابان ساخت ترا تا تو تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِکَ یَا مُوسَی ۰ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ
أُولَاءِ گفت موسی علیه السلام که ایشان گروه مردان اینک آیند عَلَی أَثَرِی بر پی من وسابقه

وَعَجِلْتُ وبشتافتم إِلَیْکَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَی ۰ تا خشنود گردی از من
چه امتثال امر موجب رضای آمر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان
بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای برستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ در فتنه انداختیم قوم ترا
و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِکَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ
السَّامِرِیُّ ۰ وگمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره
از عظماء بنی اسرائیل وگویند از کرمان بود یا از باجرما که موضعیست در عراق عرب نه از قوم بنی
اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی واصح آنست که او از
اسرائیلیانست و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را می کشت او متولد شد و مادر بعد از
تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرمود تا او را پرورش داد
ماکول ومشروب او مهیا گردانید بدین سبب او جبرئیل را می شناخت و در روز غرق شدن
فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته ومحافظه نموده درین وقت که موسی
بطور رفت سامری نزد هارون علیه السلام آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم
با ماست و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آن را میخواهند مشغول شوند
حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره
ریختند آتش دران زدند سامری در زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته
آن زر که اخته دران ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری خاک زیر سم جبرئیل
که فرس الحیوة می گفتند که برداشته بود در درون وی ریخته فی الحال زر گشت و گوشت و خون
بدید آمد و آواز در آمد و گویند زر لشد ولیکن بهمان وضع که ریخته بودند باقی گوساله چهار
از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند حق سبحانه موسی را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو

کوساله پرست شدند فرجع موسی پس بازگشت موسی علیه السلام از مناجات خود بعد از آن که
چهل روز گذشت والواح فرا گرفت إلی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک شده بر ایشان
أسفاً اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم خود رسید بانگ و خروش از ایشان شنید
که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قال یا قوم گفت ای
گروه من ألم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم آفریدگار شما وعداً حسناً وعده راست و نیکو
که تورات بشما دهد من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أفطال آیا دراز شد علیکم
العهد بر شما زمانه مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم
أم أردتم یا خواستید أن یحل علیکم آن که فرود آید بشما غضب من ربکم خشم از خدای
شما بعبادت عجل فأخلفتم پس خلاف کردید موعدی عهد مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات
بر ایمان و قیام بر اوامر من قالوا گفتند گوساله پرستان ما أخلفنا موعدک خلاف نکردیم با وعده تو
بملکنا بقوت و اختیار خود ولکنا حملنا و لیکن برداشته بودیم و حفص حُمّلنا خوانده بمجهول
یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أوزاراً بارها من زینة القوم
از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس در افکندیم آن را در آتش
بحکم هرون علیه السلام فکذلک پس همچنان که ما افکنده بودیم ألقی السامری سامری نیز
آنچه با او بود در آتش افکند فأخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلاً جسداً
خوار گوساله کالبدی از زر که مر او راست بانگ گوساله فقالوا پس گفتند سامری و تابعان
هذا إلهکم این گوساله خدای شماست وإله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد
موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است و گویند فنسی قول حق سبحانه
است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از اثبات بر ایمان أفلا یرون آیا نمی بینند کوساله

پرستان ألا یرجع آن که باز نمیگرداند گوساله إلیهم بسوی ایشان قولاً سخنی را یعنی هر چند
او را بخوانند جواب نمیدهد ولا یملک لهم و نمیتواند برای ایشان ضراً زیانی ولا نفعاً
و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکس و چنین چیزی را که داعی خود را جواب ندهد
و بایقاع ضرر ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد قال و بدرستی که گفت لهم
هرون مر ایشان را هرون علیه السلام من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه
که یا قوم ای گروه من إنما فتنتم به جز این نیست که مبتلا شدید بگوساله یعنی بپرستش او
وإن ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است فاتبعونی پس پیروی
کنید مرا در عبادت او وأطیعوا أمری و فرمان برید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید
قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان
حتی یرجع تا وقتی که باز گردد إلینا موسی بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش میکند
یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است گفته او راستست یا نه پس چون موسی علیه
السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنان که گذشت آن گه روی بسوی برادر خود کرد و از غایت
غضب موی پیشانی او بدست و محاسن او بدست گرفته بسوی خود کشید و از روی عتاب قال یا هرون
گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا إذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان
گمراه شدند ألا تتبعن از آن که متابعت من کنی در غضب برای خدا و حمایت دین یا از آن که
بمن بیائی و خود را بمن رسانی أفعصیت أمری آیا سر کشیدی از فرمان من قال گفت
هرون علیه السلام از روی استعطاف طلب مهربانی یبنؤم ای پسر مادر من اگر چه برادر پدر و مادری بود
اما ذکر مادر کرد برای رد قتل و بملایمت گفت لا تأخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا ولا برأسی
و نه موی سر مرا إنی خشیت بدرستی که من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان و یا بگذارم و از پی تو

آیه ان تقول آنرا که تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی میان بنی
اسرائیل ولم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم که اصلح امر بنی و حضرت
موسی علیه السلام وقت رفتن بطور مر هارون را علیه السلام گفته بود که اخلفنی فی قومی واصلح چه
اصلاح نگاهداشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی علیه السلام این عذر را مسلم داشته
رو بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این
چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا بآن چیزی که بینا نبودند
بنی اسرائیل به آن یعنی جبرئیل علیه السلام را دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک
من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آن است که خاک
سم اسب وی را گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها
پس در افکندم در درون وی تا گوساله زنده شد و بآواز در آمد وکذلک و همچنین که گفتم سولت
لی برای من و در نظر من نیکو کرد این کار را نفسی نفس من در کتاب آورده که موسی علیه السلام
قصد قتل سامری کرد و از حق تعالی وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب
است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از و باز نتوان داشت ستر دانا
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود [illegible] هر نهالی که برگ دادی و بر باد زنای
حیات تازه و تر آنچه بی مایه باشد و سایه نه بگردد تنور را مایه قال گفت موسی علیه السلام
مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس برو از میان ما فان لک پس
بدرستی که هست ترا از عقوبت فی الحیوة در زندگانی تو ان تقول آن که گوئی هر که نزدیک
آید لا مساس مس مکن مرا و دور شو چه مقدر شده بود که هر که نزدیک شود او را آن کس را
تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر گاه از دور

مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان
نیز همان حال دارند القصه حضرت موسی علیه السلام سامری را حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و
گفت که این عقوبت دنیاست وان لک و بدرستی که مر ترا عذابیست موعدا وعده در
آخرت که هیچ جهه لن تخلفه خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند وانظر و نگاه کن الی
الهک الذی بآن معبودی که تو ظلت علیه بودی بپرستش او عاکفا مقیم لنحرقنه هر آینه
بسوزانیم او را در آتش و این قول کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود و یا لنبرد
او را براده ساخته و این قول کسی است که گوید او را جسدی بود زرین بی حیات ثم
لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکش را یا براده او را فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی
تا بدانند که چیزی که او را توان سوختن و مبرود توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق
کردن عین جهالت و محض ضلالت است انما الهکم الله الذی جز این نیست که معبود شما
که مستحق عبادتست آن خدایست لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وسع
[illegible] است کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط
باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد مثل اوست در غباوت و نادانی پس موسی
علیه السلام فرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکستر را در دریا ریختند باد دست موسی چه زند بحر
سامری کذلک همچنان که این قصه موسی بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو ای
محمد من انباء ما قد سبق از اخبار آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون
ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مبصران امت تو گردد ولقد آتیناک
و بدرستی که دادیم ترا من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردنی که موجب شرف تو باشد
یعنی نبوت با کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه ازین ذکر که نبوت

یا قرآن فانه پس هر کسی کز آن معرض گردد بر دارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا ○ باری بد
گرانست خالدین فیه در حالتی که جاوید باشند دران روز یعنی در جزاء آن جمع خالدین
و توحید اعراض حمل است بر معنی لفظ و ساء لهم و بد است مر ایشان را یوم القیمة حملا ○ روز
قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در
یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما گناهکاران را یعنی آنها که
شرک آورده اند یومئذ زرقا ○ دران روز کبود چشمان در حدیث آمده که زرقت عین
و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند که حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا
چشم در عما کبود میشود و از غایت تشنگی نیز بزرقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشان را
بینهم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر ان لبثتم درنگ نکردید در گورها الا عشرا ○ مگر ده شبانروز
یا در دنیا این مقدار بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدت آخرة کوتاه شمرند مدت دنیا نحن ما
خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان میگویند اذ یقول چون گوید امثلهم
طریقة تمامترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما ○ مگر روز
یعنی مدت لبث تما در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانروز بیش نبود گفته اند که هول قیامت بر
ایشان فراموش کرد اندر زمان بودن ایشان را در دنیا و قبر یا بنسبت درازی آن روز عمر
کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف کردند عمری که بدان سالی گذرد
کوته بود آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود
آیت آمد و یسئلونک و می پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی مقال از حال آن فقل
پس بگو در جواب ایشان که بقدرت کامله پراکنده سازد آنرا ربی آفریدگار من نسفا

پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس اجزاء آنرا ریزه گرداند چون ریگ
پس باد بوزد و ببرد آنرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در
دریا افکند فیذرها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا صفصفا ○ هموار
لا تری فیها نه بینی دران عوجا کجی و لا امتا ○ و نه بلندی و پستی یومئذ دران روز
یتبعون الداعی پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل علیه السلام که ایشان را
خواند بحشرگاه لا عوج له هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی مدعوی تواند که عدول کند از خواننده
بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا
محشر و خشعت الاصوات و پست تر شود آوازها للرحمن برای رحمن یعنی خدای را از
عظمت و مهابت وی فلا تسمع پس نشنوی تو دران روز الا همسا ○ مگر آواز نرم یعنی صوت
اقدام ایشان در رفتن یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد در خواستگری را
الا من اذن مگر آنرا که دستوری دهد له الرحمن مر شفاعت او را خدای و رضی له و پسندد او را
قولا سخن شفیع را یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش فرستاده اند از میان امور
آخرة و ما خلفهم و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا و لا یحیطون و احاطه نمیتوانند کرد جمیع
عالمیان به بذات خدای علما ○ از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضی او عدم
احاطه علم است بدو حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه
بدون علم چیز زیرا که ذات او مقتضی عدم احاطه است بر او ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و طلب حقایق
ربوبیت و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه آن است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی
اوست کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرون است از سر حد ادراک تماشا کن ز اسماء و صفاتش
که آگه نیست کس از کنه ذاتش و عنت الوجوه و خوار و فروتر شد اصحاب روی ها یعنی روز حشر همه

مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچو اسیران در دست
امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت مَنْ
حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورده وَمَنْ یَعْمَلْ و هر که بکند
مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آن که او مؤمن باشد چه در صحت
طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند فَلَا یَخَافُ پس نترسد
در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیآت است وَلَا هَضْمًا و نه از کسر و شکست که نقصان
حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن کم کنند و نه بر سیآت وی افزایند وَکَذَلِکَ و همچنان که منزل
گردانیدیم این آیات متضمنه مر وعید را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت
تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان
و ریح و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از امثال
مثل آنها بر ایشان فرود آید أَوْ یُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِکْرًا مر ایشان را پندی چون
استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان
یا پاکیزه تر از فعل مشرکان الْمَلِکُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار
باوصاف کمال وهو الکبیر المتعال آورده اند که جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی آیتی بر حضرت رسالت
علیه السلام خواندی آن حضرت قبل از اتمام آن از خوف آن که مبادا چیزی فوت یا فراموش کند با
جبرئیل قراءت میفرمود آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْآنِ بقراءت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ
یُقْضَى پیش از آن که ادا کرده شود إِلَیْکَ وَحْیُهُ بتو وحی آن مادر وی فرموده که سوال انزال
قرآن مکن پیش از آن که وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مسأله مکن تا وقتی که بیان آن بتو
فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمة الله علیه آورده که مردی زن خود را طپانچه زد او ش

لطمه زد

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمده قصاص طلبید آن حضرت خواست که بقصاص حکم فرماید
این آیت فرود آمد و آن حضرت در آن حکم متوقف ماند تا آیه الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ
نازل شد پس معنی آیت آنست که حکم مکن بقرآن بعد از نزول آن وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار
من زِدْنِی عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش
نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بمن علم علیه بعد از علیه در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی
علیه السلام زیادت علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند و وی طلب میان مرا از زیادت
علم بیاموخت و بحواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود آن که در کتب أَدَّبَنِی رَبِّی سبق و قُلْ رَبِّ
زِدْنِی عِلْمًا خوانده باشد هر آینه در درسگاه وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ فتعلمت علم الاولین و
الآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید علمهای انبیا و اولیا
در بهش رخشش چون شمس الضحی عالی کاموز کارش حق بود علم ادبش کامل مطلق بود
وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم إِلَى آدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان
فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد و از آن نخورد فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ
ونیافتیم او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه عمد صورتی از وی صادر یافت یا نبود
او را صبری بر آن منهی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِکَةِ اسْجُدُوا ملائکه را که سجده کنید
لِآدَمَ مر آدم را سجده کرامت و تحیت فَسَجَدُوا پس همه سجده کردند إِلَّا إِبْلِیسَ مگر دیو دور مانده
از رحمت أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم یَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این
دیو عَدُوٌّ لَکَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِکَ و مر جفت ترا که حوا است فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا پس باید که
بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَى که تو در رنج
افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و بعرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد آن

لك بر ستی که ترا هست در بهشت الا تجوع فیها ولا تعری ۵ آن که کرسنه نمیشوی در و
که همه نعمتها آماده کرده است و برهنه نکردی که از ملبوسات آنچه باید هست وانك لا تظمؤ فیها
که تو تشنه نمیشوی فیها در وی که عیون و انهار دایم است ولا تضحی ۵ و در آفتاب نمیباشی
که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه
الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم علیه السلام شیطان پس از ان که به بهشت در آمد و حوا را دید
و از مرگ بترسانید و حوا با آدم باز گفت و آدم از مرگ ترسان شد بابلیس که بر صورت پیری
شده خود را بر ایشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم
گفت ای آدم علاج این مرگ خوردن میوهٔ شجرة الخلد است هل ادلك ایا دلالت کنم ترا
علی شجرة الخلد بر درخت جاوید که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد و ملك لا یبلی ۵ و راه نمایم ترا
بملکی که کهنه نمیشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا بر آن ابلیس نمود
آدم و حوا را الشجرهٔ منهیه فاکلا منها پس خوردند از ان درخت فبدت لهما پس آشکارا شد
مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
وطفقا یخصفان و در استادند و می چفسانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة
از برگ درخت بهشت وعصی آدم و خلاف کرد آدم ربه مر پروردگار خود را در خوردن
درخت فغوی ۵ پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاویدانی بود بعد از ان توبه و
استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت آورد ثم اجتبیه
ربه پس برگزید ویرا خدای او فتاب علیه و قبول توبه کرد او را و هدی ۵ و راه نمود او را بثبات
بر توبه قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه با هم بعضکم
برخی از اولاد شما لبعض عدو مر بعضی را دشمن بود چنانچه حال واقع است از تنازع و تجارب

و اگر خطاب آدم و ابلیس است عداوت ذریت هر دو باهم ظاهر است فاما یاتینکم پس اگر
بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی ۵ راهنماینده یا آنچه سبب هدایت بود
یعنی کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند راهنمای مرا فلا یضل پس او گمراه نشود
در دنیا ولا یشقی ۵ و رنج نبیند در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود و من اعرض عن
ذکری و هر که روی برتابد از هدای که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من
فان له پس بتحقیق مر او راست معیشة ضنکا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام
افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و بدام حرص در ماند و گفته‌اند معیشت تنگ عذاب
قبر است یا زقوم دوزخ ونحشره و حشر کنیم آن معرض را یوم القیمة روز قیامت اعمی ۵ نابینا
که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قال رب گوید ای پروردگار من لم حشرتنی
اعمی ۵ چرا حشر کردی مرا اعمی یعنی نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ایراد فعل ماضی جهة
اشاره بتحقیق وقوع این قضیه است وقد کنت و حال آن که بدرستی که بودم بصیرا ۵ بینا و
[illegible] در دم قال گوید حق سبحانه کذلك همچنین است که اتتك آمد بتو آیاتنا آیتهای ما
کتاب یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فنسیتها پس تو چشم بر نهادی از ان و ترک کردی
آنرا وکذلك و همچو ترک کردن تو آنرا در دنیا الیوم تنسی ۵ امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب
وکذلك و همچنان که روی گردانیدن آن کتاب را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف
آنرا که از حد در گذشته است یعنی شرك آورده ولم یؤمن و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود
بلکه تکذیب نمود ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشد سخت تر است از تنگ عیش
این سرای وابقی ۵ و پاینده تر جهت آن که انقطاع ندارد افلم یهد لهم آیا راه ننمود مر مشرکان
قریش را وطریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آن که کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از

ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود یَمْشُونَ میروند بوقت
تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک عذاب
ایشان می بینند اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که دران هلاک لَاٰيَاتٍ هر اینه نشانهاست برای
اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها که
نهی کنند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَتْ پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو که عذاب منکران را باخرة افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ لِزَامًا
هر اینه برای مشرکان قریش عذابی نازل شدی که هیچ جه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل شدندی
وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی
نبودی همه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این خبر با آیة السیف
منسوخست وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نمازی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گزار بوقتی که حمد کنی
بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و
پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعات شب فَسَبِّحْ پس نماز گزار
یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی ظهر که وقت او نزدیک زوال است و طرف آخر
نصف اول است از نهار و طرف اول نصف اخیر روز و جمع او جهة امن است از التباس باعتبار
نصفین پس در این اوقات اداکن نماز لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده
شوی خشنود برا صح اقوال بکرامتی باشد که خدای او را اعطا دهد و آن شفاعت امت است و دلیله
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویت این قول میکند امت همه جسمند تو جانی
ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنود تو جست خدا لیکن تو خشنود نه مگر بغفران همه انوار افراضی

یعنی خشنود گردانیده شوی

نقل میکنند که مهمانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان
باشد حاضر نبود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت که او را بگو که محمد رسول الله میگوید از مهمان
بمنزل ما نزول فرموده و نیابم نزدیک خود آنچه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد
بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون رسد بها بفرستم من پیغام بدو رسانیدم و او گفت
نمیفروشم و معامله نمیکنم مگر آن که چیزی گرو نهد من بحضرت مراجعت نموده صورت حال باز گفتم
فرمود که والله انی لامین في السماء و امین في الارض اگر با من معامله کردی هر اینه حق او را
ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو بنهادم و این آیت جهة تسلی دل مبارک نازل شد وَلَا
تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر اِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آن چیز که برخوردار
گردانیدم بِهٖ بدان چیز اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی که دادیم ایشان را زَهْرَةَ
الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی این سرا که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را
فِيهِ دران یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ
رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر است
از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وَاَبْقٰى و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه
است حق سبحانه دنیا را شکوفه خواند زیرا که تر و تازه باشد و سه روز بیش نباشد آنگه پژمرده گردد
و نیست شود مال جهان باغ نعم شکوفه ایست کاو دل بجلوه دل باید ز اهل حال یک شکفته
کند زار فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس خاک پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند
آنرا که دم بدم ز پی است آفت زوال وَاْمُرْ اَهْلَكَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز وَاصْطَبِرْ
عَلَيْهَا و صبر کن بر آن یعنی مداومت نمای لَا نَسْئَلُكَ نمیخواهم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمیگوئیم که
خود را و کسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس دل بر آن منه و بنماز ده تهیه

اسباب نیاز فارغبال باشش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَى • مر خداوندان تقوی
راست در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکنند که چون سختی به بعضی از اهالی آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رسیدی ایشان را بنماز فرمودی واین آیت خواندی وَقَالُوا و گفتند مر کافران
لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه می طلبیم معجزه را
نمیگرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ ایا نمی آید بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى • خبر آنچه در کتابهای
پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاکت قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح
آیات کردند یا نیاید بدیشان یعنی نشنوند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است
از صفت محمد علیه السلام و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند
حقتعالی الزام کرد ایشانرا با عظم معجزات که در قرآن است فرمود که ایا نیامد است بر ایشان
بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سابقه بود و آورنده آن امی است که آن صحف را
ندیده و نشنیده و از کسی فهم تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل سوره از آن عاجز اند و با
چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک
کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزد ما بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد علیه
السلام یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا
نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی کردیم
آیتهای ترا که بما وی فرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی
وَنَخْزَى • و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغامبر و قرآن فرستادیم
و ایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را
چشم میدارید و ما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و منتظر باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که

یعنی در

یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه
راست وَمَنِ اهْتَدَى • و کیست راه یافته بحق ما و حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله وسلم اندر
رفته بود و هم راه نما من بسم الله الرحمن الرحیم اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ
نزدیک آمد مردمان را حساب ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند که مراد از ناس کفار مکه اند یعنی
نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل و اسر است روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و
ایشان در بیخبر اند از حساب یا مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا
روی بگردانیده اند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از
پروردگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغامبر علیه السلام
وَهُمْ يَلْعَبُونَ • و حال آن که ایشان بازی کنند بر آن و استهزا نمایند بآن چون بشنوند آنرا
لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مشغول بچیز دیگر یعنی غافل از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق
آن شیخ ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی آنست که مشغول باشد باموال دنیا
غافل از عذاب عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را آنکه
ستم کردند آنان که ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَذَا ایا هست این که شما را دعوت
میکند یعنی محمد رسول الله إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ • مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او
رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ ایا میروید شما بجادو یعنی قبول
میکنید سحر او را اعتقاد کفار آنست که هر چه حضرت رسالت علیه السلام از کلام الهی بر ایشان می
خواند سحر است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ • و شما می بینید که او آدمی است مثل شما نه فرشته پس
چه فکر می کنید که مهم در سر کنند حق سبحانه پیغامبر خود را از آن مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب
ایشان قُلْ بگو و حفص قَالَ خوانده اند یعنی پیغامبر در جواب کافران گفت که رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ

میدانند گفتن هر گوینده را فی السماء و الارض در آسمان و زمین از گفته گوینده و اگر نیز و هو
السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم • دانا باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا اضغاث احلام بلکه
از آنچه گفتند که قرآن سحر است بلکه گفتند اضغاث احلام سخنان چون خواب پریشان
پراکنده از هر جای و آن نیز نیست بل افتریه بلکه بربسته از خود و افترا کرده بر خدای تعالی و آن
نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعر است کلام شعر میگوید در خیال سامع می افکند معنی چند
که هیچ حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحیر و مضطرب
گاهی او را شاعر و وقتی او را ساحر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین
که میگوییم نیست فلیاتنا بآیة پس باید که بیارد برای ما معجزه کما ارسل الاولون همچنان
معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء مو
ما آمنت نگرویده بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراح قبلهم پیش از کمیان من قریة اهلکناها
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان
نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم ایا صنادید مکه یؤمنون • ایمان آورند اگر این آیتها
بیاوریم یعنی ایمان نیاورند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزه تر اند از مشرکان گذشته و ما ارسلنا
فرستادیم ما من قبلک پیش از تو پیغامبری الا رجالا نوحی مگر مردانی که وحی فرستاده شد
و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر بوده اند
تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده گیرد پس سید این سخن را که انبیا بشر بوده اند
یا ملک فاسئلوا اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا اند ان کنتم لا تعلمون • اگر هستید که نمیدانید
که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود و ما جعلناهم و نساختیم
پیغامبران را جسدا اجساد و جسدی که بآن لا یاکلون الطعام نخورند خوردنی و ما کانوا و نبودند

خالدین

خالدین باقی در دنیا ثم صدقناهم الوعد پس راست کردیم وعده ایشان را
وعده که بایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات
دادیم انبیا را و من نشاء و هر را که خواستیم از مومنان پاک دل که در ابقای ایشان حکمتی بود و اهلکنا
المسرفین • و هلاک کردیم گزافکاران و گزاف گویان را لقد انزلنا هر آینه فرستادیم ما
الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا قرآنی که فیه ذکرکم در وی است شرف شما و آوازه شما
... طلبت تا بگروید به افلا تعقلون • آیا در نمی یابید و یا تعقل نمیکنید تا شما را بر آن دارد که بدو بگروید
این آیه اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی مالا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن دیده ...
ابن جلال و اکرام اهل قرآن اند اهل الله س اند از ایشان که سر هر بوالهوس اهل باشد
جنس جنس این کلام نیست جز مرغی که بگریزد ز دام هر که اندر دام نفس است و هوا اهل سلطان
اهل خدا آورده اند که در شهر یمن دهی بود نامش حضور یا حضورا گفتندی حضرت پیغامبری پیش ایشان فرستاد
... ستیزه و عناد گشتند غضب بار بختنصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان
نهاد ندا از آسمان در آمد که یا لثارات الانبیاء یعنی ای قصاص خواهان پیغمبران بیائید که
وقت شما در آمد نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک شدند کما قال الله تعالی
و کم قصمنا و چند در شکستیم من قریة کانت ظالمة دهی را که بود ستمکاره یعنی هلاک کردیم و
معذب ساختیم اهل شهر و دهی را که بسبب شرک بودند و بیدادگر و ستمکار تر و انشانا و پیدا کردیم
بعد از هلاک آن موضع قوما آخرین • گروهی دیگر را بجای ایشان تهدید میکند که عرب را که قدرت
بر عاجز بود از هلاک پیشینیان تواناست بر هلاک آمدگان فلما احسوا پس آن هنگام که دیدند
اهل آن ده یعنی حضور بأسنا عذاب ما را و مشاهده کردند حس که لشکر بخت نصر از ایشان در
رفته اند اذا هم آنگاه ایشان منها از آن ده یرکضون • هزیمت میکردند و شتاب میراندند چهارپایان

خود را پس آنگه بطریق استهزا میگفتند لا ترکضوا مروید و پای مجنبانید و از خدای مگریزید و
ارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم فیه بسوی آن چیزی که منعم شده بودید در آن چیز و مساکنکم
و باز آئید بمسکنهای خود لعلکم تسألون شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغامبر خود چون اهل
مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی بوجهی نیافتند قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی
که بودیم ما ظالمین ستمکاران بنفس خود که پیغامبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود
تلک دعویهم آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا می گفتند حتی جعلناهم تا وقتی
که گردانیدیم ما ایشان را حصیدا گیاه درو کرده یعنی چنانچه گیاه بداس درو کنند ایشان را بشمشیر دو نیم
و ساختیم ایشان را خامدین مردگان و افسردگان وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم
ما آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشان است لاعبین در حالتی که بازی کنندگان بودیم
یعنی اینها را بازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع
بدایع غرایب و اصناف صنایع و عجایب بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش
ذره نیست که پر عجیب نیست لو اردنا اگر میخواستیم ان نتخذ آن که فرا گیریم لهوا چیزی که
بآن بازی کنند و بر وی مستانس شوند چون زن و فرزند لاتخذناه هر آینه فرا میگرفتیم من لدنا
از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بود در فرامی گرفتیم ان کنا فاعلین
اگر بودیم ما کنندهٔ این کار بل نه بلکه نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جد است علی الباطل
بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط سازیم فیدمغه پس فرو شکند او را فاذا هو زاهق پس آنگاه او
یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته ولکم الویل و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت
است یا شما راست شدت عذاب مما تصفون از آنچه صفت میکنید خدا را بوصف زن و فرزند یا از
فرا گرفتن زن و فرزند وله و مر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض

و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک ویند ومن عنده
و کسانی که نزدیک ویند یعنی ملائکه و افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان
که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را میپرستید لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته از
پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند یسبحون
تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند ستایش مینمایند اللیل والنهار در شب و روز یعنی پیوسته تعظیم
حق میکنند لا یفترون سست و ضعیف نمیشوند ام اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان
باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ
یا خدایانی که فرا گرفته اند که از قدرت هم ینشرون ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل [illegible]
میکند یعنی شما بتان را آلهه میگیرید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که این بتان را
قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لو کان اگر باشند فیهما
در آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر امر آنها کنند الا الله بجز خدای تعالی لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان
و زمین و نظام هر دو بشکنند چه اگر آلهه در مراد موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور وارد
وارد گردد و اگر مخالفت نمایند در تعلیق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و بجز حضرت الله نشاید
در دو جهان قادر یکی تو فرد جمله ضعیف اند توانا توئی چون بعدمت بانگ برابلق زند
جز تو که آرد که امام الحق زند فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه او را خدای را رب العرش آفریدگار عرش
است عما یصفون از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یسئل پرسیده نشود خدای
عما یفعل از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد او بالوهیت یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صواب است
وهم یسئلون و ایشان همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوک را جواب در
حساب اقوال و افعال خود با مالک است ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدا آلهة خدایان

وما خود بودند باتخاذ آلهه قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بگو بیارید دلیل اتخاذ آلهه بدون خدا عقلاً ونقلاً هٰذَا
ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ اینک یادکرد کسانی که امت منند یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي واینک یادکرد آنان که
پیش از من بودند یعنی توریت وانجیل وسایر کتب سماویه در آنجا بنگرید واز اینها که را آنها دادهاند که
کرد همه نیست لا امر بتوحید ونهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ
الْحَقَّ نمیدانند حق را ومیان وی وباطل تمیز نمیتوانند فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگان
از ایمان بخدای ومتابعت رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی
فرستاده إِلَّا يُوحَىٰ إِلَيْهِ مگر وحی کرده شد بدو وحفص نُوحِي خواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا که نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ
وگفتند فراگرفت خدای بسیار بخشش وَلَدًا فرزندان از ملائکه سُبْحَانَهُ پاکست ومنزه ازین بَلْ عِبَادٌ
بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان ونواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ
نگیرند بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کفارست
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان بفرمان او
يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه
پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ ودرخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای پسندد شفاعت او
یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که
لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته وبدل تصدیق داشته شفاعت بر
ایشان واجب باشد وَهُمْ وفرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس خدای وعقوبت او مُشْفِقُونَ
لرزان یا از مهابت وعظمت او هراسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ وهر که گوید از ملائکه ویا سایر مخلوقات
إِنِّي إِلَٰهٌ مِنْ دُونِهِ که من خدایم بجز وی فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را

جهنم دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا دهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم
ستمکاران را از سرکشی ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا نمی بینند ونمیدانند آنان که کافر شدند أَنَّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بوده بسته یعنی جمع مراد آنست
بشیقه متحده بوده اند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز گشادیم ایشانرا از یکدیگر بتنویع وتمییز آسمانها یکی بوده
حرکات مختلفه چندین فلک ساختیم ویک زمین را نیز باختلاف کیفیات واحوال طبقات چندین
نوع گردانیدیم یا ارض وسما باهم ملتحم بودند یعنی برهم چسبیده ومیان ایشان فرجه نبوده هوا در میان
درآوردیم وایشانرا از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه
شد واز آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشت وگفته اند آسمان بسته بود از وی باران
نمی آمد وزمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران واین را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ وبیافریدیم از آب هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم
چه اعظم مواد ایشان آبست واحتیاج ایشان بآب وانتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم
که سبب حیات هر زنده ساختیم وکل برای اغلب است اینجا بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه وعلامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وخلق کردیم
زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نه جنبد زمین ونگرداند آدمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا
ساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
تا شاید که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وگردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا
سقفی نگاهداشته شده از افتادن یا از اختلال تا وقت معلوم یا از استراق السمع یا محفوظ در هوا
بی ستون وَهُمْ وایشان یعنی کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای ما در آسمان که دلالت بر وجود
صانع ووحدت وکمال قدرت وغایت حکمت است مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند یعنی کافران

آیاتنا ۱۴

تصرف نمایند

هرچند نشان ما بینند رو گردانند که و هو الذی وارد است این کس که بکمال قدرت خلق
اللیل و النهار بیافرید شب تیره را تا در آرام یابند و روز روشن را تا در جهت کسب معیشت تردد
و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب و ماه را کل هر یک از ایشان فی فلک یسبحون در چرخ
آشنا می‌کنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن آشنا بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که
اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان
جلال دمار از نهاد او برآرد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال خود
نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است یعنی تمکین در حضرت شهود آراسته

تلوین

افزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوین است که در کاهش
و گاه در افزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بر درجه معرفت
بدریت رسد گویا که در کلام حقایق انجام حضرت شیخ قاسم قدس سره اشارت بدین معنی است
زبیم سوز هجرانت زمو باریکتر گردم ❊ چو در وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه ❊ و حضرت میر

رومی

قدس سره میفرماید ❊ چون نگه بر تابی از من گردم هلال ممتحن ❊ ور بسوی من رو کنی چون ماه بدر
شوم ❊ تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب ❊ گه در محاق افتم ز تو گه شمع نورافشان شوم
آورده اند که معاندان بارگاه حضرت رسالت از روی غوایت و ضلالت میگفتند نتربص به ریب
المنون انتظار میبریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک
اندازد حق سبحانه آن حضرت را میفرماید و ما جعلنا لبشر و ما ندادیم مر آدمی را من قبلک
پیش از تو پایندگی در دنیا افان مت آیا اگر تو بمیری فهم الخالدون پس ایشان یعنی
منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دم مرگ رهائی خواهند یافت کل نفس هر نفسی در
دنیا ذائقة الموت چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده

بعد ازان

بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات در خواهد پوشید آن که اهل
بجهان اهل فنا خواهد بود آن که باقی و پاینده است خدا خواهد بود و نبلوکم و می‌آزمائیم
شما را بالشر ببدی یعنی بلاها و مصیبتها و الخیر و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فتنة آزمودنی
مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آن که با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی
و نکبت و دولت تا مرتبه هر یکی در صبر و جزع و شکر و کفران عالمیان ظاهر شود و الینا و بسوی
ما ترجعون بازگردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل لعین از آن میان طرح
افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است آیه آمد و اذا راک الذین کفروا و چو
به بینند ترا آنان که کافر شده اند ان یتخذونک نگیرند ترا الا هزوا مگر مهزوء به یعنی کسی که با او
استهزا کنند مراد آنست که ایشان استهزاء ترا مغتنم میخوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی آیا این کس
است که یذکر آلهتکم یاد میکند خداوندان شما را ببدی و هم و حال آنست که
ایشان بذکر الرحمن بیاد کردن خدا و او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هم کافرون
ایشان منکرانند کان پس مستحق استهزاء او لایق سخریت ایشانند خلق الانسان آفریده شد
انسان من عجل از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که
مخلوق از شتاب است و از جمله شتابکاری او آن که استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث
که تعجیل میکرد بعقوبت حق سبحانه فرمود ساوریکم زود باشد که نمایم شما را آیاتی نشانهای عقوبت خود
در دنیا واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید در انجواستن آن
و گفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام و عجلت او آن که چون روح او بسر و چشم در آمد نگاه کرد
آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آن که آفتاب غایب گردد

وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده عذاب قیامت یا ما بگوئید
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ • راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و
آله وسلم و اصحاب اوی حقتعالی بازار تکذیب ایشان فرمود که وَلَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنان
که کافرانند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای
خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ • و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد نیابند
جواب شرط درینجا محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع
آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت
بَغْتَةً ناگاه فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند ردها
بازداشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ • و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه
یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در دراز ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی
که فسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان که پیش از تو بودند حق سبحانه وتعالی تسلیه دل آن
از حال انبیا گذشته و استهزا معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب حضرت
رسالت مآب را میکوید ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا آنان که سخریت
کردند مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا به جزا آنچه بودند
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ • استهزا میکردند پس یک نیز که با تو این سلوک میکنند همان ع
واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد شما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظت مُعْرِضُونَ • روی گردانند کافرانند که هرگز بخاطر ایشان

خطور

خطور نکند از عقوبت الهی کی بترسند و نگاه دارند راه چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را
خدایان باشند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند ازایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذاب را اگر باشد از
نزدیک ما و گفته اند درین آیه تقدیم و تاخیر است تقدیرش این که أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِنَا تَمْنَعُهُمْ
پس بیان صفت آلهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان
آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و
ثبوت و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه غیر خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بعبد دیگر مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و
زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخوردار دادیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه کفار را بسعت عیش [illegible]
وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندگانی
و بدان مغرور شدند و پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش خواهد شکست
مغرور مشو که دم بدم دست اجل • برهم زند این بنا که افراشته • أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند
کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که می آئیم یعنی می آید فرمان ما بعذاب بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ
أَطْرَافِهَا کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند
و شهرها بحوزه تصرف در می آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ • آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان
قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بگو جز این نیست که بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود
سخن میگویم و شما از بیم دادن من متأثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند کران
خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ • چون بیم کرده میشوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند
تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر برسد بایشان نَفْحَةٌ اندک
چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی فرا رسد [illegible]

خوار

از غایت اضطراب وحیرت لیقولن هر اینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی
که بودیم ما ظالمین ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب ونضع الموازین القسط و وضع
کنیم ترازوهای ذوات العدل را لیوم القیمة برای جزا روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران
بر آنند که میزان عبارت از عدل است یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب
و مکافات اعمال براستی و جمهور بر آنند که مراد میزانست که او را عمود و دو کفه باشد چون ترازو
که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا ملائکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس از هر یکی
میزانها شد و جمعیت او باضافه با جمیع است و بعضی بر آنند که علیحده هر یکی را میزان خواهد بود که
عمل او بدان سنجند فلا تظلم پس ستم دیده نشود نفس نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیکو
هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از سپندان
که اصغر حبات است اتینا بها بیاریم آن را از در ترازو و حاضر سازیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم
ما شمار کننده مر اعمال بندگان را از جهت کمال علم و جمال عدل که مر است ولقد اتینا و بدرستی که دادیم
موسی وهرون الفرقان موسی و هارون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی
یا شکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتاب روشن کننده جهان از ظلمات حیرت
باز رهنده وذکرا للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را الذین یخشون آنان که میترسند ربهم
از عذاب آفریدگار خود بالغیب پوشیده یعنی خدا را نادیده ازو میترسند و عذاب را مشاهده نکرده
از آن بیم دارند یا ترسکارند به نهانی چنانچه اظهار خوف میکنند باشکارا در موضح از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان
بدرستی که ترسنده است از خدای بغیب وهم و ایشان پرهیزکاران من الساعة مشفقون از احوال قیامت

مشفقون

مشفقون ترسندگانند وهذا و این قرآن ذکر مبارک سخنیست بسیار خیر و با منفعت که
بر محمد علیه السلام انزلناه فرو فرستادیم ما او را از خود بر نهایت افانتم ایا شما له منکرون
مر او را انکار کنندگانید ولقد اتینا و هر اینه ما دادیم ابرهیم رشده ابراهیم را راه یافتن او
بوجوه صلاح من قبل پیش از موسی و هرون علیهما السلام یا قبل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم ما باستحقاق او مر عطاها
را دانا پس فرا خور استحقاق او را نوازش دادیم اذ قال لابیه یاد کن چون گفت مر پدر خود آزر را
وقومه و مر گروه خود یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها که شما
انتم لها شما برای پرستش آن عاکفون مجاور اینید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در
تیسیر آورده نود بت بوده بزرگتر را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار را در چشمهای
او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان
و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بهر تقدیر ابراهیم علی نبینا و علیه السلام فرمود که
این چه صورتهاست که میپرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما اباءنا پدران خود را لها عابدین و
مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم علیه السلام لقد کنتم بخدا که بوده اید
شما واباؤکم و پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالوا گفتند نمرود
از روی تعجب اجئتنا بالحق ایا آوردی بما این سخن را براستی و جد ام انت یا تو من اللاعبین
از بازی کنندگانی که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوی استبعاد کرده اند از تضلیل خود و تجهیل
آبای خود قال گفت ابراهیم علیه السلام بل نیستم بازی کننده ربکم آفریدگار شما رب السموات و
الارض آفریدگار آسمان و زمین است الذی فطرهن آن که آفرید آسمان و زمین را یا تماثیل شما را
وانا علی ذلکم و من آنچه او پروردگار من و شماست من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق

ادای شهادت هیمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی
و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درآمده و بتان را بیاراسته [illegible] آنگه
سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجا آورده بجانهای خود بازگشتندی چون ابراهیم علیه السلام
با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ما یان است بیرون آی تا ببینی که
دین و آیین ما را چه زیب است ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روز دیگر چون رفتن
خواستند که او را ببرند بهانه بیماری آورد قال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشته برفتند ابراهیم
پنهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر اینه تدبیر کنم در جهت
نمایم یا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از ان که رو بگردانید از ایشان یعنی در
عیدگاه و باشید مدبرین پشت برایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و
تماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت
خلیل تبری برداشته به بتخانه درآمد فجعلهم پس بگردانید بتان را بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا
کبیرا لهم مگر بزرگی که آن اصنام را بوده یعنی بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بگردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه
شاید که قوم نمرودیان به آن بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی بپرسند که
شکننده بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم
علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است یعنی وی بتان را بشکست
تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را حجت برایشان ظاهر و ثابت کند القصه چون نمرودیان
آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است
این عمل بالهتنا بخدایان ما و ایشان را در هم شکسته است انه بدرستی که او لمن الظالمین هر آینه
از ستمکاران است بر آلهه چه ایشان را تعظیم میباید کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین

عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که فاعل این
مانند آن کس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم علیه السلام شنیده بود بازدید گفت
بزبان فی الحال مرا نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی
از جوانی که به بدی یذکرهم یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند مر وی را ابراهیم یعنی نام وی
قالوا گفت نمرود و امرای او فاتوا به پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی جایی
کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که این ست که بتان را نکوهش
میکند پس ابراهیم را فرا گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده
این را بالهتنا یا ابراهیم بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله
بلکه کرده است این را کبیرهم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم که بر ایشان داشت که با وجود من چرا
ایشان را پرستند فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که کشته است شما را ان کانوا ینطقون
اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم پس بازگشتند با عقول خود با یکدیگر فقالوا پس گفتند
بعضی با بعضی انکم انتم الظالمون بدرستی که ستمکارانید پرستش چیزی که نه بشنود و نه
بیند ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و
گفتند لقد علمت بدرستی که تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی
که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابراهیم علیه السلام افتعبدون
آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند شما را چیزی اگر او را بپرستید
و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی و ناخوشی باد مر شما را و لما تعبدون
و مر آن چیزی را که میپرستید من دون الله بجز خدای افلا تعقلون آیا در نمی یابید قبح عمل خود را
چون قوم نمرود این سخن را بشنیدند از محاجت مضارت نقل کرده قالوا گفتند حرقوه بسوزید

ربع

اورا که عقوبت آتش با هول است وانصروا آلهتکم ویاری کنید خدایان خود را با نتقام کشیدن
ازوی ان کنتم فاعلین اگر هستید شما فاعلین کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان مر ایشان را پس نمرود
حکم کرد تا حظیره در شهر کوثی بنا کردند وارتفاع دیوار آن شصت گز کردند و یکماه هیزم جمع کردند
پر ساختند وروغن فراوان بر هیزم ریخته آتش زدند وابراهیم را صلوات الرحمن علیه عریان کردند
دست و پای نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه السلام از هوا بوی رسید وگفت هل لک
من حاجة یعنی هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجتی ندارم بتو جبرئیل گفت
داری از وی بخواه فرمود که او میداند حاجت من خود استعلام نیست چون توکل خلیل بخدا وانقطاع ما سوی الله
درست بود قلنا یا نار کونی گفتیم ما که ای آتش باش بردا و سلاما علی ابراهیم خنک وخوش
برودت و سلامت برابراهیم علیه السلام ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اگر نگفتی سردا با سلامت شود
هر آینه ابراهیم علیه السلام از سرما بیفسردی واردوا به کیدا و خواستند نمرودیان بابراهیم مکر
و سوختن وی فجعلناهم الاخسرین پس ما کردانیدیم ایشانرا زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی
قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن
علیه و السلام بمیان آتش فرورفت فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس میدمید و چشمه
آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش
و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید و بر گرد او از دیگران آتش شعله میزند نمرود
آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدائیست و من برای او قربان
کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار
آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم گرفت و در کشف الاسرار آورده که نزدیک محققان
خطاب یا نار کونی با آتشی است که در کانون دل خلیل بود یعنی شعله شوق محبت

چهار هزار گاو قربانی کرد
قربانی کرد

آتش

آتش در دل من آتش دارد و آن آتش دل مرا بسی جوشش دارد چون خلیل نزدیک آتش نمرود رسید
دانست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود را بر باد سازد ندا رسید که ای آتش نمرود هم خود را
آتش نمرودی و سلامت باش برابراهیم علیه السلام چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی
کنیم تا از تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا بود و شود و بوستانی بماند او معجزه رهو ید اشود و اگر بر
ابراهیم سلامت نباشی از شعله نار الله الموقدة بسوز دوقی عن دعوت بر سد و وزنی تا دوم
نمود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر و غالب نبود عشق آن شعله است که چون
فروخت هر چه جز معشوق بود آن جمله سوخت و نجیناه و نجات دادیم ابراهیم را از احراق که
منهای نمرود و قوم او بود ولوطا و برادر زاده او لوط را از او رسانیدیم ایشان را الی الارض التی
بارکنا فیها آن زمین که برکت دادیم وافزونی کردیم فیها للعالمین در آن مر جهانیان را یعنی در ولایت
شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیار نعمت و ارزانی رحمت آورده اند
که ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت
یک شبانه روز است و وهبنا له و بخشیدیم ما ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اسحق نام و
یعقوب نافلة و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال وی یعنی از ما پسری طلبیده بود و ما او را پسری
بخشیدیم و نبیره و کلا جعلنا و هر چهار را کردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب علیهم السلام
صالحین نیکان و شایستکان و جعلناهم ائمة و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را یهدون
راه نمایند بامرنا بفرمان ما و اوحینا الیهم و وحی کردیم بدیشان فعل الخیرات کردن نیکوییها یعنی
اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و اقام الصلوة و بپاداشتن نماز و ایتاء الزکوة و دادن
زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیل است و کانوا لنا عابدین و بودند مارا پرستندکان
باخلاص و لوطا آتیناه و لوط را دادیم حکما نبوت یا فصل بین الخصوم و علما و دانش که پیغمبران را

بایداز قواعد شرع و ملت وَنَجَّیْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِی ازان دهی که کَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکردند یعنی اهل آن ده میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از
موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال مینمودند و راه میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم اِنَّهُمْ کَانُوا
بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِینَ بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان وَ
اَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِی رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی اهل رحمت گردانیدیم یا در بهشت که
محل رحمة است اِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِینَ از ستودگان و شایستگان است ع
و قصهٔ لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را اِذْ نَادَی چون ندا کرد
پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم لوط و ابراهیم علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود
فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعا او را فَنَجَّیْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهُ و اهل بیت او را
از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ از غم بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ
و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او من بمعنی علی است یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِینَ
کَذَّبُوا آنان که تکذیب کردند بِآیَاتِنَا آیتهای ما را اِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علیه السلام کَانُوا بودند قَوْمَ
سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافران بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِینَ پس غرق
گردانیدیم همه ایشانرا وَدَاوُدَ وَسُلَیْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان علیهما السلام
اِذْ یَحْکُمَانِ چون حکم کردند فِی الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه نشستی
سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس
بمحکمه در آمدند یکی دهقان که او را ایلیا گفتندی و یکی رمه گوسفندان داشت او را یوحنا خواندندی
ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شبی رمه خود را میچرانید بکشت زار من درآمده اند و تمام
خورده اند قولی آنست که ببوستانهای وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود علیه السلام

از یو

از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود گفت که گوسفندان خود را بایلیا ده
و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند مضمون قضیه بر سلیمان
علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی بود و با پدر فرمود اگر حکم چنین کردی اصلح
و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا
باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را بیوحنا باید داد تا عمارت کند و بدان
مرتبه رساند که بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت بسر رسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان بگیرد
تا هیچکدام بی بهره نماند داود علیه السلام برین منوال حکم فرمود و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را
از قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا در باغ اِذْ نَفَشَتْ
چون بشب رفته بود فِیهِ در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان آن ده وَکُنَّا لِحُکْمِهِمْ
و بودیم مر حکم حاکم را برمتحاکمین شَاهِدِینَ دانندگان یعنی دانستیم که داود و سلیمان علیهما السلام
با ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم
و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی زر کار
نود کند و باغ را صاحب گوسفند غمخواری نماید و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد
در حقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر گشته و خدای وحی کرده
بسلیمان علیه السلام که ناسخ آن حکم شد و داود علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بمقتضی
ناسخ حکم فرموده وَکُلًّا آتَیْنَا حُکْمًا و هر یک را از پدر و پسر دادیم حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش
بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود کوهها را یُسَبِّحْنَ تسبیح میگفتند خدای را
باتفاق او و در تبیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام میشنودند از کوهها نیز شنیده میشد
و این معجزه آن حضرت بود وَالطَّیْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت

مسموده وکنا فاعلین ٥ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما
عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی از تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هرجا که داود علیه السلام
رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود علیه السلام در قرآن مذکور نیست پس ضرورت
نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و برین تقدیر جمله اشیا بهمان
زبان تسبیح الهی ناطق اند پس وجه اختصاص داود علیه السلام بر چه وجه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد
کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علیه السلام بر وجهی تسبیح گفته اند که همه سامعان را
ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده واین معنی از قدرت الهی غریب نیست هر کی قدرتش علم
افراخت از عجایب آنچه خواست بساخت قدرتی را که نیست نقصانش کارها جمله هست
آسانش ٭ وعلمناه و بیاموختیم داود را صنعة لبوس ساختن زره لکم برای شما یعنی بجهت نفع شما
لتحصنکم تا نگهداریم یا وتحصنکم تا میخوانند یعنی تا نگاهدارد زره شما را من بأسکم از کارزار شما یعنی از زخم قتال
و جراحت کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون سپاس گویندگان بدین نعمت امر است
در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را برچنین لباس و لسلیمان الریح و مسخر گردانیدیم برای
سلیمان باد را عاصفة سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را در یک روز
یک ماهه راه رفتی تجری بامره بود که میرفت بامر سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا
بدان زمینی که برکت کرده ایم ما فیها در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری
بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از انجا بیرون شدی و بازنماز شام باد بدان جا
آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی
و شبانگاه بکابل رفتی روز دیگر از کابل بیرون آمدی چاشت در اصطخر بودی و شام را به تدمر
وکنا و هستیم ما بکل شیء عالمین ٭ بهمه چیزها دانا ومن الشیاطین و مسخر ساختیم مر سلیمان را از

بودم

یعنی ۲

وکرد عام طواف نموده ۲ نموده آباد ۲ بجابل از کابل ۲

دیوان من یغوصون له کسانی که غواصی کنند در دریاها برای او جهة استخراج نفایس ویعملون و
بکنند عملا دون ذلک عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی و سایر صناعات غریبه وکنا و بودیم
مر دیوان را حافظین ٭ نگاهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و ایوب و یاد کن
ایوب را و او پسر موص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیه السلام حق
سبحانه او را مال بسیار داده و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاد بارض شام
شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بکار رسانیدی ابلیس لعین حسد برده
با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیش است و مال بسیار و فرزندان بزرگوار
دارد اگر او را نیز بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و مطیع تو نماند
از حق سبحانه وتعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار
در کوره ابتلاش بگدازم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود چنان در عشق یکرویم که گر تیغم
رود بر سر بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس
درخواست که مرا بر مال و فرزندان و جسد او مسلط کردن تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی
ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا بهلاک وی اشتغال نمودند و در حقایق
آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند
حقیقت آن است که حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت پس بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم
گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت
عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و
متعفن گشته دیدان در آن پیدا شدند بعضی گویند هفت سال و مومنان مرتد شدند و ویرا از شهر در منزلی که بیرون
بیرون میکردند زن او رحیمه بنت افراهیم بن یوسف یا ماخیر بنت میشا بن یوسف علیه السلام در خدمت او

وشانا لهم ۱۳

بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده
یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و تعلیم ثبات و شکیبائی حالت او را ذکر کرده فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب علیه السلام اِذْ نَادیٰ رَبَّهُ
بخواند پروردگار خود را اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بآن که رسید مرا رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمِینَ و تو
بخشاینده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق سبحانه دربارهٔ ایوب علیه السلام فرموده اِنّا وَجَدْناهُ
صابراً نکتهٔ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ منافی آن نیست چه شکایت از رنج نشان بی‌صبری است و خواجه محمد
تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید که نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا برون آرم
ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمید آورده که
جمعی از آنها که با وی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیر بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل
مبارک او را مجروح ساخت و این سخن راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام
نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان او کردند و این دو
محل تحمید و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی
گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب ازین حال مطلع شده آواز مَسَّنِیَ الضُّرُّ بر کشید
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که چهل روز وحی بروی نیامد این
شکایت بجهت آن کرد و گفته اند آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاد در حال آن را
می طلبید ایوب او را برداشته بجای او نهاد چون این کار باختیار واقع شد چنان کار
کرمان قوت نیافت درد این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری ندا و خطاب ملکی و بشری از بارگاه کبریا
این خطاب مستطاب بایوب مکروب رسید که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق این
پرسش گوهر لالای جان میکشید و آن بیمار خویش مسعود گر به سر بیمار خود آمد بعیادت

صد سال امید تو بیمار توانم بود در سحر آن روز که مرهم جراحت میرسد نغمهٔ این خطاب داد از
فریاد کرد که اِنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ محققان بر آنند که شکایت با او بود نه از او بود و در زبدة الحقایق آورده
که بشریت ایوب از ضرر جسمانی بنالید اما روحانیتش ناظر جمال مبتلا شده کمال عنایت در
می دید لاجرم زبان بشریتش مَسَّنِیَ الضُّرُّ گفت و لسان روحانیتش بنوای وَاَنْتَ
اَرْحَمُ الرّاحِمِینَ مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است این سخن نه بر وجه اعتراض است بر
حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشری است چه منقول است که جبرئیل علیه السلام بوی آمد
و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم مگر صبر جبرئیل علیه السلام گفت که بلاها در خزاین حق
بسیار است تو طاقت نداری و نیاری از حق عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن گفت
فَاسْتَجَبْنا لَهُ پس اجابت کردیم دعاء وی را فَکَشَفْنا پس بردیم ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج
بیماری او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد وَآتَیْناهُ و عطا دادیم او را اَهْلَهُ فرزندان
او را یعنی ایشان را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر
و سه دختر دیگر شبیه یکدیگر ابن عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد
و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی ببارید و در احقاف آورده که سه شبانروز در
خانه سرای او میبارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا این کارها که نسبت ایوب کردم برای ایصال رحمت و
انعامی از نزدیک ما بود بدو وَذِکْرىٰ لِلْعابِدِینَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنان
که او کرد و جزا یابند چنانکه او یافت بکشف حرج از آن که گفته اند الصبر مفتاح الفرج
آن که او در راه حق صابر بود * بر مراد خویشتن قادر بود * صبر باید تا شود یک سو حرج زان که
گفت الصبر مفتاح الفرج * وَاِسْمٰعِیلَ وَاِدْرِیسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْکِفْلِ و خداوند
نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آن که از خدای بهره مند بود

وگفته اند کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر انبیاء زمان او بود و کفل بمعنی ضمان نیز
هست در مختار آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که با مردین قیام نماید بعد از ذهاب وی
بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنه و صاحب تبیان رحمهما الله آورده
که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود ابر بنی اسرائیل
کن هر که پاینده شود آنرا که شب نماز گزارد و فتور نورزد و در روز روزه دارد و افطار نکند و میان
مردم حکم نماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از ان که پیغمبر بنی اسرائیل ظاهر کرد
از میان قوم برخاست و گفت انا تکفل لک بهذا پیغامبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا
خلعت پیغمبری یافت و حقتعالی او را ذو الکفل خواند کل همه این پیغامبران من الصابرین
از صبر کنندگان بود در مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که او را دی
زرع بود صبر فرمود و ادریس در کار دراز بر بلای قوم صبر کرد و بعد ایمان بیاوردند
شکیبائی نمود زیرا چه متکفل آن شده بود و ادخلناهم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در
که نبوتست یا نعمت آخرة انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از ستودگان و
وذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر
قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرمود که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن
الی بر فتن او وعده داده نشده بود گفته اند ایشانرا وعده عذاب داده چون میعاد رسید و عذاب
می رسید انست که دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فظن پس گمان
از وی فعلی کسی صادر شد که گمان میبرد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهم ساخت علیه بر وی
پس ما او را به بحر آوردیم و در ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها
ظلمت کرد و در بطن حوت و تاریکی شب و بخواند مرا ان لا اله الا انت سبحانک انا کنت

نیست مگر تو پاکی تو از ان که در جنبری عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از
ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم و انور از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله
وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند او را فاستجبنا پس ما
اجابت کردیم او را مر دعای یونس را و نجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و التقام حوت
و ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا و کذلک و چنین او را
او را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین برهانیم و نجات میدهیم مومنانرا و قصه ماهی و دریا
در سوره والصافات بتفصیل می آید و زکریا و یاد کن زکریا بن آذر را اذ نادی ربه چون بخواند
پروردگار خود را و گفت رب لا تذرنی فردا ای آفریدگار مگذار مرا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث
و انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی این قوم من راه گم کنند
و بگمراهی افتند و تو بکرم خویش دعایم مستجاب گردان فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای
او را و وهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بعد ازو مرشد معالم دین و اصلحنا له
زوجه برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند
خوشخوی گردانیدیم برای او و بعد از انکه سیء الخلق بود انهم بدرستی این پیغمبران که مذکور شدند
کانوا یسارعون بودند که میشتافتند فی الخیرات در نیکوئیها و یدعوننا و میخواندند ما را
رغبا از روی رغبت بثواب و رهبا و از جهت ترس از عتاب و کانوا لنا و بودند ما را خاشعین
فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید
در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش کرداند بیان
کانوا لنا خاشعین نشان نیاز من متلی و رب العرش معبودی کذا گوتوام لیک
وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم والتی احصنت و یاد کن آن زن که نگاه داشت

فرجها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و
دست هیچکس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم که در دمید فیها
پیراهن یا در دامن او من روحنا از روح ملکه آن ما مر ماست محصل سخن آن که جاری کردانیدیم
در وی روح مسیح را وجعلناها و کردانیدیم قصه وی را وابنها و خبر پسر وی عیسی آیة حجتی و علامتی للعالمین
مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان ظاهر شود که ظهور پسر بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخ دلالت بر
کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که
واجب است شما را استقامت بران امة واحدة ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست دران
بلکه همه انبیا بران بوده اند در اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم من آفریدگار شمایم فاعبدون پس مرا
پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند امم ماضیه امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود
فرقه فرقه چون یهود و نصاری هر یک تکفیر کردند کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما باز گردند
و ما ایشان را فا جزای اعمال ایشان جزا خواهیم داد فمن یعمل و هر که بکند من الصالحات از عملهای
پسندیده وهو مؤمن و حال آن که او کرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران پس ناسپاسی
نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وانا له و ما مر سعی را کاتبون
نویسندگانیم یعنی ثبت کننده ایم در صحیفه عمل او مراد آنست که کار او هیچ ضایع نخواهد بود
مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله اجر المحسنین وحرام علی قریة
و ممتنع است بر اهل دیهی اهلکناها هلاک کردیم این را انهم لا یرجعون آن که ایشان باز گردند
یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهة تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را صله
دانسته اند و گویند معنی آیه آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بمحشر برای حساب
بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع باین عالم نباشد و در قبور معذب

باشند

باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که کشاده شود یاجوج و ماجوج سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت
که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وهم و یاجوج و ماجوج من کل حدب از هر بلندی
ینسلون میشتابند و میروند تا همه عالم را فرو گیرند و آبها و دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هیچ
یابند بخورند صاحب معتقد فی المعتمد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن
دجال و اتباع او بر دست عیسی علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و کشاده شدن سد
ایشان و تحصن عیسی علیه السلام بمومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا
جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و کویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا اهل آسمان را بکشیم و هر چه در
آسمانست پس تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلود فرود آیند و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او
دشوار شود دعا کنند و حق سبحانه و تعالی بیک دفعه همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق و نزدیک
شدن راست که وقوع قیامت فاذا هی پس آنجا قصه آنست که باشد شاخصة خیره و باز مانده
از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای آنان که نگرویدند و ایشان میکویند یا ویلنا
ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز یا ازین حال
بل کنا بلکه بودیم ظالمین ستمکاران خود که سخن پیغامبران نشنیدیم و در مکابره و عناد
افتادیم انکم وما تعبدون و آنچه میپرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان حصب
جهنم آتش انگیز دوزخند انتم لها شما با بتان بدوزخ واردون گذر کنندگانید و در
در آیندگان و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است
بهر آنها آتش افروخته گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تشفیه ایشانست چه آنها را پرستیده اند
که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه گمان میبردند
ما وردوها در نیامدی بدوزخ چه خدای معذب نیست وکل و همه بتان و بت پرستان

فِیهَا در دوزخ خَالِدُونَ • جاوید مانند کانند چه ایشانرا ازان رو خلاصی نیست لَهُمْ فِیهَا در
ایشانراست در دوزخ زَفِیرٌ ناله زار وَهُمْ فِیهَا وایشان در آتش لَا یَسْمَعُونَ • نمیشنوند
سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ نازل شد
آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشانرا پریشان دید گفت غم مخورید و اضطراب
مکنید تا من با محمد مباحثه کنم ابن الزبعری گفت ای محمد وَقَدْ خَصَمْتُکَ وَرَبِّ الْکَعْبَةِ تو میگوئی که هر چه مادون الله
پرستید همه دوزخ خواهد بود و حال آن که عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند
هرگاه که این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیت آمد اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ
بدرستی آنان که پیشی گرفته اند لَهُمْ برای ایشان مِنَّا از ما سابقه نیکو که سعادت و توفیق طاعت
یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام اُولٰئِکَ آن گروه که بسابقه عنایت
مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ • از دوزخ دور شده کانند صاحب بکر فرموده است که سبق عنایت
در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت
هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد بود
بعیان لَا یَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِیسَهَا آواز آتش را بجهت آن که ایشان
در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است وَهُمْ فِیمَا اشْتَهَتْ وایشان در آنچه آرزو کند
اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ • جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم مییابند لَا یَحْزُنُهُمُ
الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ وانده گین نمیکرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لَا بُشْرَیٰ چه ایشان این
کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند وَامْتَازُوا الْیَوْمَ وایشان ملال نخواهند برد چه بجانب دست راست
متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی برآرند
و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرند
وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هٰذَا یَوْمُکُمُ

یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت ۱۲۵

الَّذِی این روزی است که در دنیا کُنْتُمْ تُوعَدُونَ • بوده که بدین وعده داده میشدید یعنی
این است روز ثواب که امت شما عابدانرا گویند این روز جزای شماست عارفانرا خطاب رسد که
این روز تماشای شماست
نیکان را ز النعیم اندر نعیم
عاشقان را ز القا اندر لقا
حصه آنها
حور عین بهره اینها جمال کبریا
یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را
کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ همچو پیچیدن طومار لِلْکُتُبِ برای کتابت و بعضی سجل خوانده اند بعضی گفته اند
که نوشته ها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و گویند ملکی
است چون کراماً کاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد کَمَا بَدَأْنَا همچنان که آغاز کردیم
اَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفرینش را بی ماده و مددی نُعِیدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده ایم و عادل
باشد ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسان است وَعْدًا وعده داده ایم باعاده وعدی
عَلَیْنَا بر ماست وفا کردن بآن اِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ • بدرستی که ما کننده ایم بی شبهه یعنی چنانچه اول
آورده ایم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ کَتَبْنَا و بدرستی که
نوشته ایم فِی الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ از پس توریت یعنی بعد ازان که در
توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آن که زمین بهشت یَرِثُهَا میراث
گیرند آنرا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ • بندگان شایسته من یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
و گفته اند عامه مومنان اِنَّ فِی هٰذَا بدرستی درین که یاد کرده ایم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا
هر آینه کفایتیست لِقَوْمٍ عَابِدِینَ • مر گروه پرستندگانرا مراد امت حضرت رسالتست صلی الله
علیه و آله و سلم که خبر و موعظت قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا اَرْسَلْنَاکَ
و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعَالَمِینَ • مر عالمیانرا حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله
و سلم رحمتست مر مومنانرا که بدو راه یافتند اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ و رحمة است مر کافرانرا که

از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده
که از رحمت نبی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه زاده
اگر در مسجد مکه بود و اگر در حجره طاهره همچنین در ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی
امتی عاصیان گر گنه در دامن آخر زمان ؛ دست در دامان تو دارند جان در آستین
ناامید از حضرت با نصرت تو ان شدن ؛ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل یا
محمد کافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه
جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است و یکتا فهل انتم مسلمون پس آیا هستید شما گردن
گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم
شما را علی سواء یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردیم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را بآنچه
بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند و ان ادری نمیدانم
من اقریب آیا نزدیک است ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده کرده شدید
بدان در حشر یا غلبه مسلمانان انه یعلم الجهر بدرستی خدای میداند آشکارا من القول از سخن که داد
در طعن اسلام و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه میپوشید از حسد پیغامبر و حقد بر مسلمانان و ان
ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما امتحان شما
آزمایشی باشد لکم مر شما بطریق استدراج در تاخیرها انداز و متاع و شاید که برخوردار بود شما را
الی حین تا هنگامی که اجل مقدر در رسد قل رب احکم بگو ای آفریدگار من حکم کن میان من
و اهل مکه و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حکم کن میان من و اهل مکه
بالحق براستی و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت برآفریدگان خود المستعان یاری

خواسته شده یعنی یاری از و خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب
موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی آید یا رایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی
شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدا برد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او
داریم امید خویش ز درگاه پادشاه بخواه ؛ که هیچکس نشود ناامید از درگاه ؛ سورة الحج
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است اتقوا ربکم
بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت
مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پرهول است اسناد تحریک بساعت مجاز است
و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر
آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان رسد که یا ایها الناس اتی امر الله
فزعی عظیم در خلایق پدید آید در طبقات فلک افکنده بیم ؛ زلزلة الساعة شیء عظیم
یوم ترونها در روزی که بینید آن روز را یعنی زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از بیم آن
کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند که او را شیر میدهد با وجود مهربانی
مرضعه بر رضیع و تضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار
حملها حمل فرزند خود را و تری الناس و ببینی تو مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری
مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد و ما هم بسکاری و نباشند
ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر چه در رای العین مانند
سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب
خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند و من الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که
جدال کند فی الله در کتاب خدا چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین

النصف

یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی و بغیر
دلیل برهانی و یا حجتی ویتبع و پیروی میکند در مجادله یا در عامه احوال خود کل شیطان مرید
هر دیو سرکش گمراه را که در ازل کتب علیه نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ انه من تولاه
آن که هر کسی که او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه گرداند تابع خود را
ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را
بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی
حکم کرده خدای برای جدال کننده که هر که پیروی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای
مردمان خطاب بکفار است منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث
در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فانا
پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع اوئید ثم من نطفة
پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت
بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود و غیر مخلقة و ناتمام که در بعضی از اجزا
وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره و در وسیط آورده که این معنی در سقط است که بعضی
بعضی از و مصور بود و بعضی تمام صورت یافته ملخص کلام آنکه شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین
لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدا آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمائید که هر چه
قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن میتواند کرد و نقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها
ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنینی که سقط نشود و در رحمها بماند الی اجل مسمی تا وقتی که
تمام شود که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از
غایت ضعف بامور خود قیام نتواند ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت

در کمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است و منکم و از شما کس باشد که من یتوفی جان
او در نزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن و منکم من یرد و از شما بعضی بود که باز گردانیده شود الی ارذل
العمر بفروترین زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس از دانستن
شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت
بمبدا اشارتی است بآن که قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه ابتدا نماید اشیا را پس دیگر باره
جهة استدلال بر بعث میفرماید و تری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی
گیاه مرده فاذا انزلنا پس چون فرستیم از ابر علیها الماء باران بر زمین آب باران اهتزت
جنبش کند آن زمین بگیاه و ربت و بیفزاید و بر دمد و انبتت و برویاند من کل زوج از
صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآب زنده سازد
تواناست بدان که اجزا تمام موتی را جمع ساخته بهمان حال که بودند باز برد آن که بی دانه
نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت گر دنیا بود ز العدم بود چه عجب گر دهد بوجود
ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد از
موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و مستحق
صفات کمال است و انه یحی الموتی و جهة آنست که او زنده میکرد اندام در کار او از نطفه
مرده و زمین خشک را زنده تازه که ساخت و انه علی کل شیء قدیر و برای آنست که او بر همه چیزی
قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس
چون مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیا همه اموات
و ان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برای آنست که تا بدانند که قیامت آینده است لاریب
هیچ شکی نیست فیها در آمدن او و ان الله و بدانند آن نیز که خدای یبعث برمی انگیزد من

یعنی بظلام او مبالغة النفی لا نفی المبالغة او المراد انه لو یعذبهم عذابا شدیدا
بظلم ... انه ... انظر واذ انظر الی ... الامر ... الیس
... جزاء الکفر او مبالغة لمقابلة بالجمع فاعرف ... بظلام
للعبید ... انتصب ... ظاهر ... العباد ... ظاهر هذا خلاصة الکشاف ... کشف

فِي الْقُبُورِ کسانی که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و
از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی ستیز جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت و انکار را
تاکید است یعنی قبل ازین همین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر
ابن حارث و اضراب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان بطریق جدال میکنند بِغَيْرِ
عِلْمٍ بی دانشی که بدو دانا باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ
و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی
بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خود را
و این کنایت باشد از تکبر یعنی اگر از تکبر دامن از هر چیزی بچیند پس این مقلد متحیر جدال
میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند مردمان را از راه خدای یعنی از فرمان بردار او لَهُ
فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر او راست در دنیا رسوائی بقتل چنانچه در بدر بوده وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان و گوئیم ذَلِكَ این خزی و
عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آن چیز است که پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کرده
از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر
بندگان خود را ایراد صیغهٔ مبالغه جهة کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب به مدینه آمده
شرف اسلام دریافتند پس هر گاه از ایشان مرضی عارض نشد و زنش پسری زاد و اسب او
کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دین است و مرا سبب قبول او
نیکیها پیش آمد دل او با اسلام آرمیده شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من
میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد
خدای را عَلَى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بطرف یعنی بکناره ایستاده در کار خود غیر متمکن و مادر

لغزیده در نعمت دین مخنث است فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ پس اگر برسد او را خیر نیکوئی چون صحت و نعمت
اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین و ثابت شود بر آن بسبب آن چیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد
او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَى وَجْهِهِ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بدان عود
کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد قولی آنست که یکی از یهود ایمان
آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من
دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد
این آیت فرود آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ
و زیان کرد در آخرة نیز که عملهای او نابود شد ذَلِكَ این زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
آنست زیانی هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم‌تر نیست نی مال و نه اولاد
نه دنیا و نه دین فی لامعهٔ صدق انوار الیقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
البته زیانی نبود بدتر ازین يَدْعُو میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَضُرُّهُ آن چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد وی را اگر پرستش کند
او را ذَلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو
میپرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن او قتل در دنیا و عذاب آخرة است أَقْرَبُ نزدیکتر است مِنْ
نَفْعِهِ از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَى هر آینه بد یاریست
وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحب و آمیزگار إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می‌آرد
آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي
در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها و خوبی و نزهت باغ و بوستان
باب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک

آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی
میان ما و یهود دست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیت فرستاد که من کان
یظن هر که باشد که گمان دارد ان لن ینصره الله آن که نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فی الدنیا
در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی والاخرة و در آخرة بعلو درجت و شفاعت و رفعت
و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که دو کند رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد
و در خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و خفه شود
و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد
و در دفع نصرت از پیغامبر علیه السلام جهد تمام نماید فلینظر پس بنگرد نظر تأملی با وجود این گفتها
هل یذهبن آیا می برد کیده فعل حیلت آمیز او ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است از اعلای
پیغمبر و منطقه آن که او شاید منصور نشود و کذلک و همچنان که بیان کردم این کار او روشن
گردانیدم انزلناه فرو فرستادم قرآن را آیات بینات آیتها روشن در احکام و اخبار
تا بر شما هویدا گردد و ان الله و برای آن که خدای یهدی راه نماید بدان آیتها تا بر هدایت ثابت
دارد من یرید هر کرا خواهد ان الذین آمنوا بتحقیق آنان که بگرویده اند والذین هادوا
و آنان که یهود شده اند والصابئین و ستاره پرستان والنصاری و ترسایان والمجوس
و گبران والذین اشرکوا و آنان که شرک آورده اند یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی
که خدای جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق
از مبطل متمیز گردد ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء بر همه چیزها شهید گواه است و
حال همه آگاه الم تر آیا نمی بینی و نمیدانی ان الله آنرا که خدای یسجد له سجده میکنند مر او را
من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر و من فی الارض

و هر که در زمینهاست مومنان بسجود طاعت و دیگران بسجود خضوع و ذلت والشمس والقمر و
و آفتاب بطلوع و غروب و ماه بشروق و افول والنجوم و ستارگان برفتن و آمدن
والجبال و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن والشجر و درختان بسایه والدواب
و چهارپایان بعجایب ترکیب وکثیر من الناس و بسیاری از آدمیان وکثیر و بسیاری
از ایشان که اباء کردند از سجده حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان بعذاب
در اتحاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی
بر زمین نهد آنرا از شمار سجده نشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و
غایت تعظیم و تکریم است و هر ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است
از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود این سجده
است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده
که از همه اشیا غیر آدمیان تبعیض نکرده بسنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر آدمیان باشد
که اهل سجود و اقتراب نه از کثیری که مستحق عذاب و عقاب اند ومن یهن الله و هر کرا خوار گرداند
خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فما له من مکرم پس نیست مر او را
هیچ گرامی نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق و وصول بجنت ان
الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب
با زمره صحابه در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم
از شما مومنان جواب دادند که ما پیغامبر خود و پیغامبر شما را تصدیق می کنیم و بکتاب خود و کتاب شما
ایمان داریم و شما با آن که پیغامبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان منکر و پس حق در
طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیه فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمنان

اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری رضی الله
منقول است که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت
کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مومنان سید الشهدا حمزه و علی و
عبیده رضی الله عنهم در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده که نزلت الآیة فی مبارزی
الکفار یوم بدر در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و نصاری و صابیان و مجوس
و مشرکان یکی گروه خصم اند و مومنان علیحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات
جنگ کنند فالذین کفروا پس آنان که نگرویدند قطعت لهم بریده شود برای ایشان بمقدار جثه
ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه یصب
ریخته میشود من فوق رؤسهم از زبر سرهای ایشان الحمیم آب گرم که از غایت حرارت
یصهر بر گداخته میشود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعاء و احشاء
والجلود و بلکه از پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان رسد ولهم
تعذیب ایشان را مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما ارادوا
کفار خواهند ان یخرجوا منها آن که بیرون آیند از آتش من غم از جهت غمی که ایشان را دریافته
باشد اعیدوا فیها بازگردانیده شوند بدان گرزها فیها در دوزخ چون بکناره دوزخ رسند و بخروج
نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان زنند و باز میگردانند بدرکات و میگویند و ذوقوا
و بچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای یدخل الذین آمنوا
در آرد آنان را که گرویدند بخدای و رسول و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن و قصور آن جویهای گوناگون آراسته کرده
و پیرایه بندند فیها در بهشت من اساور دستوانها من ذهب از زر و لؤلؤا و بیارا

شان بمروارید ولباسهم فیها حریر و جامها که پوشند در بهشت حریر ابریشم خالص است در
حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرة مراد مردان امت محمد اند که لبس حریر
بر ایشان حرام است وهدوا و راه نموده شدند مومنان الی الطیب من القول بپاکیزه
از قول یعنی سخنی پاک راه نمایند ایشان را در آخرة و آن چنان باشد که چون نعمای بهشت بینند
گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و چون به بهشت در آیند بزبان رانند که الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده
یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند ولا یسمعون فیها لغوا ولا
تأثیما و اکثر مفسران آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت
یا قرآن یا استغفار و سلمی رحمة الله علیه فرموده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت سلطان
و گفته ارشاد مرید است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است
اقوال طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضا حضرت الهی و در کشف الاسرار
آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری رحمة الله
علیه فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی
نیافتم امین آباد است این راه نیاز ترک نازش کن و با این ره بساز وهدوا و راه داده
شدند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است ان الذین
کفروا بتحقیق آنان که نگرویدند بخدای و رسول ویصدون و باز میدارند عن سبیل الله از
راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع می کنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اشهر
مراد روز حدیبیه است که پیغامبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که
ساختیم او را للناس برای مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سواء یکسانست العاکف

نزول آیت در حق مردی است که مسلمی را بکشت در مدینه و مرتد شد و بمکه بیامد و فرموده تا او را بکشند وحی آمد که او را عذاب کنیم بکشتن پس روز فتح مکه که قلعه کعبه پیغمبر علیه السلام بکشت

مقیم در وی و آینده یعنی غریب و شهری در قضاء مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه و مشاهده انبیا در قبله یا در ایمن بودن در وی و بدین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب شافعی رحمة الله علیه و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما شگان بیوت را اخراج نمایند و از فاروق رضی الله عنه منقول است که در حج منادی فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان هر جا که خواهند فرود آیند و من یرد فیه و هر که خواهد در حرم بالحاد میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند کردن از راه راست بظلم ستمکاری نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بروی نویسند و اگر نه فلا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آن که بفعل آرد خطیئه بروی می نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه که کسی را بکشد از عذاب خواهد چشید امام علم الهدی رحمة الله علیه فرموده که چون مکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در وی با چند نماز در غیر او برابر است پس جزاء سیآت نیز در وی تکثر یابد از سایر مواضع خبر ان الذین کفروا که در اول آیه لذشت محذوفست تقدیرش آن که آن ساکنان هلاک شدند یا زنکار رشدند و اذ بوانا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم لابرهیم برای ابراهیم خلیل مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن آن که برای او ابری فرستاده تا سایه کرد بدان مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه برف واد

خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک بی شیئا که شریک مساز با من هیچ چیز را که من از شرک مقدس و منزه ام و طهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته للطائفین برای طواف کنندگان کرد اگرد او از آفاقیان و القائمین و برای ایستادگان یعنی مقیمان مکه و گفته اند برای ایستادگان در نماز و الرکع السجود و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا دیر اطواف کنند و در و نماز گزارند و این قول اهل علم است اما بزبان اشاره میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر مرا بر در راه مده که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها و وحی آمد بداود علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بر فرود آید داود علیه السلام گفت و ای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید جواب آمد که آن دل بنده مؤمنست داود علیه السلام فرمود که او را چگونه پاک سازم فرمود که آتش عشق در و زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد

خوشست آن آتشی کز دل بر افروزد
بجز حق هر چه پیش آید بسوزد

چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه کعبه آوازه ده ابراهیم فرمود که آواز من تا کجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در مقام یا بر کوه ابو قبیس برخاست و ندا کرد که ای مؤمنان خدای حج خود بر شما نوشته و شما را میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او بشنوانید و هر که در علم الله بود که حج گزارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت نمود و قصه تاذین این است که حق سبحانه میفرماید و اذن و ندا در ده ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان و بخوان ایشان را بالحج بحج خانه و در عین المعانی گفته که امر متوجه حضرت پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج یاتوک

بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده
زار گشته که بجهت تمام یَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور
یعنی تو دعوت کن سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک
منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دنیا و آخرة برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند
نام خدا را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزها دانسته شده که ایام عشره از ذی الحجه
است و قول فقها آن است که نام خدا را برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه
روزی داد ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانهای انعام یعنی شتر و گاو و گوسپند مراد قربانی
که بنام من کشند و کفار بنام بت قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود
مومنانرا که بنام من قربانی کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت و در قربانی
تطوع دارد شش چه اگر قربانی در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن جایز نبود
وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از قربانی درمانده محنت کشیده تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ
پس تا بگذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدایرا یاد کنند و قضا نمایند ایشان
حاجتهای خود را یا بجا آرند مناسک حج را یا زایل کنند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی
لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند بنذرهای
خود از نیکوئیها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ
الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول است
مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست وَمَن يُعَظِّمْ
و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدایرا که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت
خَيْرٌ لَّهُ بهتر است مر او را عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد

لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنچه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که
مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بپرهیزید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ
از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از دروغ که آن در شرک است
یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتی که مخلص باشید مر
خدایرا و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی وَمَن يُشْرِكْ
بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس چنان است که گویا در افتد مِنَ السَّمَاءِ از
آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در می ربایند او را مرغان مردارخوار
از روی زمین و اعضا و اجزاء او را متفرق و متمزق سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بیفکند
او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جائی دور از فریادرس و دستگیر این کلمات
تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان
و پایمال سازد یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود ملخص کلام حالت
مشرکان است ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَن يُعَظِّمْ
و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را از مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست
که فربه باشد و بی عیب و گرانبها فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگداشت آن مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ از
تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب که تقوی دلها ترسکاری بود از موجبات
غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر و پشم و موی و سوار
و بار کردن إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح
یا وجوب نحر منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان
یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنسَكًا دادیم

قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه
داد مر ایشانرا من بهیمة الانعام از بهیمهٔ چارپایان یعنی هر آنچه را مقرر کرده بودیم که قربانی
کنند نام ما فالهکم پس خدای شما و خدای ایشان اله واحد یک خداست فله اسلموا
پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته نسازید وبشر المخبتین و بشارة ده ای محمد
فروتنانرا به بزرگی آن سرای و ترسکارانرا برحمت بی منتها و سلمی رحمة الله علیه فرموده مژده ده
مشتاقانرا بسعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح فزاتر نیست پس در صفت مخبتین میفرماید
الذین آنانکه اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدا را نزدیک ایشان وجلت قلوبهم
بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی
و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حق دوزند
دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ¤ ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد
بانجاح مطلوب مژده ده ایشانرا والصابرین و دیگر صبر کنندگانرا علی ما اصابهم بر آنچه
بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن والمقیمی الصلوة و بپادارندگان نمازرا در
اوقات آن ومما رزقناهم و از آنچه عطا دادیم ایشانرا ینفقون نفقه می کنند در
وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف مستحقین والبدن و شتران و گاوان که برای هدایا
رانده اید جعلناها لکم ساختیم آنهارا یعنی کشتن آنها مر شمارا من شعائر الله از نشانهای
دین خدا لکم مر شمارا فیها خیر در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیاویه فاذکروا اسم الله
پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن صواف در حالتی که برپای استاده باشند و شتر
استاده ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله
اکبر اللهم منک و الیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوی مذبوحات

وروح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت
است واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را والمعتر و درویش
لابه کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی کذلک
همچنان که بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سخرناها رام گردانیدیم ایشانرا با وجود قوت و عظم
جثه لکم برای شما تا می گیرید و می بندید و می کشید لعلکم تشکرون شاید که شما سپاس داری
نمائید مر خدا را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه میمالیدند
و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان فعل بسابقهٔ داعیهٔ
آلوده کردن دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود لن ینال الله
نمیرسد بخدای لحومها گوشتهای قربانی که صدقه میدهید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان
که بوقت قربانی میریزید ولکن یناله التقوی منکم ولیکن میرسد بمحل قبول وی آنچه مقترن
است باو پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بوی و مهربان بستن
کذلک همچنان که یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله تا تکبیر گوئید
نزدیک ذبح یا بزرگی یاد کنید خدا را علی ما هداکم بر آنچه راه نمود شمارا بطریق تحصیل یا کیفیت
تقرب بدان وبشر المحسنین و بشارت ده نیکوکارانرا بهشت یا بقبول طاعت ان الله
یدافع بدرستی که خدای باز دارد دغائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشانرا عن الذین آمنوا از
آنان که گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است کفور ناسپاس نعمت او
که بمحض انعام بر ایشان میدهد و بنام بتان قربان می کنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه
بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت اصحاب سر شکسته و دست بر بسته

نبوت آمده شکایت مینمودند حضرت پیغمبر میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم
چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید اول آیتی که درین باب نازل شده این بود
اُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند
با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده اند وجفای دشمنان بسیار کشیده و جمعی
بفتح تا میخوانند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری دادم که قتال کنند وَإِنَّ
و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که صحابه پیغامبر اند لَقَدِیرٌ
هر آینه تواناست الَّذِینَ أُخْرِجُوا آنان که بیرون کشیده اند مِن دِیَارِهِمْ از سرای
خود که بمکه داشتند بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق و مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و جرمی از ایشان صادر
نشده که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَن یَقُولُوا مگر آن که گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار
خدا ایست و بیگانگی او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای
بودی مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بعضی را به بعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه
ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِیَعٌ و کلیسهای
ترسایان وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای یهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره
یُذْکَرُ فِیهَا یاد کرده میشود در ان مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ کَثِیرًا نام خدای
بسیار وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری دهد خدای مَن یَنصُرُهُ کسی را که دین او را یاری دهد إِنَّ اللَّهَ
لَقَوِیٌّ بتحقیق خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عَزِیزٌ غالبست بر همه کس و همه چیز هرکرا خواهد
غلبه دهد خدای درین آیه وعده داد خدای مظلومان صحابه را بنصرت دادن و فا کرد که اموال
و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید
الَّذِینَ ایشان آنانند که برحمت شامله إِن مَّکَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِی الْأَرْضِ

درزمین

درزمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم امر داوند حق
و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند نیکوئی یعنی
آنچه شرع و عرف آنرا احسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل
قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد
که او خواهد این دولت و مال و جاه و هر میخواهد وان گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد از حق
هر کس حال نکو میخواهد آنست که اعلم اراد میخواهد وَإِن یُکَذِّبُوکَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان
قریش غم مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ کَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کردند
قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ
و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِیمَ و گروه ابراهیم مر ابراهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر لوط را وَ
أَصْحَابُ مَدْیَنَ و اهل مدین شعیب را وَکُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را
تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَیْتُ پس مهلت دادم لِلْکَافِرِینَ مر کافرانرا تا
وقتی که اجل مقدر درآمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس فرا گرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح و
صیحه و لشکر بعوضه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَکَیْفَ کَانَ
نَکِیرِ پس چگونه بود ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردن کار ایشان و نعمت را بدل ساختم
بمحنت و زندگی را بهلاکت و عمارت را بخرابی فَکَأَیِّن مِّن قَرْیَةٍ پس چند دیه و شهر که أَهْلَکْنَاهَا
هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِیَ و حال آن که آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل
آن ظالم و ستمکار بودند فَهِیَ خَاوِیَةٌ پس آن دیه افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود
یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاد پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه است از آب
که اهل آن هلاک شده اند کسی نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ مَّشِیدٍ و چند کوشک بلند گچ کار

گرده شده که آنرا از ساکنان خالی کرده ایم در اکثر تفاسیر معتبر است که آن چاه در پایان کوهی
بود بحضرموت و قصر مشید بر قلهٔ آن کوه و در کتاب آورده که بانی آن قصر پسر عاد شداد بوده
که او را مشید گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان
بدیار یمن آمده و در بعضی منازل آن ولایت موت بر وی حاضر شده و آنرا حضرموت نام نهادند
و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسنحاریب
بن سواده دادند و بر سر این چاه که بیر معطله اشارة بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و
اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا و اجداد برگشتند و بجوار وزراء حنظله
بن صفوان را علیه السلام که پیغمبری بر ایشان آمن بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان
معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاه کافر وزیر مسلمان غضب کرده خواست
که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش
داشت منزل ساخت هر چند که چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان
رسید موضعی بجهة چاه نشان کرد چون بکندند آبی در غایت صفا و لطافت و نهایت برودت
و عذوبت بیرون آمد — در مزه چون شیرهٔ شاخ نبات — در خوشی هم شیرهٔ آب حیات
ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و ببت پرستی
مشغول گشتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه برآمده زنان را دلالت کرد
که وقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیر زاهد بر ایشان ظاهر شد مردانرا
بوقت دوری ازواج ایشان با بیتان بهایم فرمود و چون این دو عمل قبیح در میان پدید آمد حق سبحانه
حنظله باقی فه بن صفوان را علیهما السلام به پیغمبری بر ایشان فرستاد و بدو نگرویدند آب ایشان
غایر شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد هم فرمان نبردند حقتعالی فرمود که بعد از

حضرموت مشید

بعثت سال دوم

هفت ماه

هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان بفرستم ایشان قصر مشید را با آجرها از
بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای آن مهلت جوع بر
قصر کرده درها فرو بستند و جبرائیل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد و چاه
ایشان هم بر سر آنست و دود سیاه منتن از آنجا برمی آید و در آن نواحی بآن دود هلاک شدگان
میشوند افلم یسیروا آیا رفته و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فی الارض در زمین یمن و شام
تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشانرا
قلوب یعقلون بها دلها که تعقل کنند بها بآن چیزی را که سبب استبصار ایشان بود در اعتبار باشد
او آذان یسمعون بها یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بها بدان خبر امم ماضیه و وقایع ایشان
پس قضیه این است که لا تعمی الابصار نابینا نمیشود دیدهای حسی یعنی در مشاعر ایشان خللی
نیست همه چیزی بینند و لکن تعمی القلوب التی و لیکن نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار
آن دلها که هست فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان کور شده است از مشاهدهٔ
حال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند — چشم دل گشا به بین از اطراف هر طرف
آیات قدرت آشکار — چشم سر جز پوست خود چیزی نبیند چشم سر در مغز هر چیزی رسید و
یستعجلونک و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و احزاب او
یعنی تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود و لن یخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدای
وعده وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و ان یوما و بدرستی روزی از روزها
عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند هزار سال است مما تعدون از آنچه شمرید
یعنی نزدیک خدای یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان و جاری نیست پس وجود
و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است باشد هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال

زمان عقوبت هیچ اثر مترتب نگردد تا در رسد وعده هر کاری که هست هر چند
جهد کجا نرسد وکاین من قریة و چندی از دیههای یعنی اهالی آن کدام محض رحمت
املیت لها مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وهی ظالمة و حال آن که آن قریه یعنی مردم
در وستمکار بودند و مهلت بجهة آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثم اخذتها پس بگرفتم ایشانرا
چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت در آخرت ع
و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگو ای آدمیان انما انا لکم جز این نیست
من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذین
آمنوا پس آنان که گرویدند بآنچه گرویدن بآن واجبست وعملوا الصالحات و کردند نیکوئی
وطاعتها لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان گذشته ورزق کریم و روزی نیکو
در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرة والذین سعوا و آنان که بشتافتند
فی آیاتنا در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما گمان
خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک ایشان
اصحاب الجحیم ملازمان درکه جحیم اند در بعضی تفاسیر قصه القای شیطان در امنیت پیغامبر
صلی الله علیه وآله وسلم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی
و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد المعتقد و روضة الاحباب مدت انوار جمال موتیفه
الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که
چون سوره والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند
و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیت
افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در آن میان

مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل
معنی آن که ایشان بزرگان قوم یا مرغان بهشت پروازند و امید بشفاعت ایشان میتوان
داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم خواند و بتان ما ایشانرا ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آن حضرت با مومنان سجده کرد
اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آن حضرت رسانید
و دل مبارک پیغمبر علیه السلام از آن بسیار اندوهناک شد و حضرت باری تعالی جهة تسلیه
خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آیه فرستاد وما ارسلنا و نفرستادیم ما من
قبلک پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبی فرق میان رسول و نبی آنست که
رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن شرع چون لوط علیه السلام که بشریعت ابراهیم
خلیل الرحمن دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است
شریعت خاص را و نبی عام است و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی
عامتر است از رسول و گفته اند که رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر وی
و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر و نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بر وی فرود
آید و نبی آن که آواز شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بهر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم
الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند شیطان فی امنیته در نزدیک تلاوت او
آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت این کلمات
برخواند و جمعی گمان بردند که این تلاوت پیغامبر است فینسخ الله پس زایل و باطل کرداند خدای
ما یلقی الشیطان آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثم یحکم الله پس ثابت کند
خدای آیاته آیتهای خود را که پیغامبر خوانده والله علیم و خدای داناست براحوال مردمان حکیم

فرق نبی و رسول

علیهم الصلوة
والسلام ...

حلم کننده برایشان لیجعل و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای ما یلقی
الشیطان آن چیز را که القا میکند شیطان فتنة آزمایشی و ابتلائی للذین فی قلوبهم
مرض آنانرا که در دلهای ایشان مرضی بیماری شک و تردد است یعنی منافقان والقاسیة
قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آن است که منافق و مشرک از القای
شیطان در شک و حیرت افتند و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی دو گروه که
وضع مظهر بموضع مضمر حکم است برایشان بظلم یعنی فرقه کفره اهل نفاق لفی شقاق
بعید هر اینه در خلاف دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایانند ولیعلم الذین و دیگر
القا برای آنست تا بدانند آنان که اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل دانش می دانند انه
الحق آن که قرآن حق است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن
نیست فیؤمنوا به پس ایمان آرند بقرآن فتخبت پس نرم شود که برای قرآن قلوبهم دلهای
ایشان و احکام او را قبول کنند و ان الله و بتحقیق خدای لهادی الذین آمنوا راه
نماینده است آنانرا که گرویده اند الی صراط مستقیم ۝ بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان
مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا بمقصود رسند ولا یزال الذین کفروا
و همیشه باشند آنان که نگرویده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول یا از القای
شیطان چه کفار گفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند
حتی تاتیهم الساعة تا وقتی که بیاید برایشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است
او یاتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم ۝ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد
چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از وی روزی نخواهد بود الملک یومئذ
و فرمان دهی یومئذ لله آن روز خدایراست بی مدعی منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را

۵۶

ملوک

دعوی سلطنت و ملکداری هست در آن روز لمن الملک از میان متجبران با شاینه و تاج جبه اندر بر نبود
بر باید دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد مالک الملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را
قعر دریای عدم افکنده و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک
الیوم درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد ان مرکب
افسر ش از چرخ برگذشت روزی بر آستانه او خاک ره شود و چون ملک ملک حقیقة او را بود
یحکم حکم میکند نه شرکت کسی بینهم میان بندگان از مومن و کافر فالذین آمنوا
پس آنان که گرویده اند و عملوا الصالحات و عملهای ستوده کرده اند فی جنات النعیم در بهشتهای
پر نعمت اندی رنج و محنت والذین کفروا و آنان که نگرویده اند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب
کرده اند مر آیتهای ما را فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار
کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا و آنان که هجرت کردند و از دیار خود بریدند فی سبیل الله
در طاعت خدا و از برای طلب رضای وی ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین
او ماتوا یا مردند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله هر اینه روزی دهد خدای ایشانرا
رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعب رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن
و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله ما جمعی
برادران دینی که بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم
و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را
رزق حسن خواهد بود و ان الله و بدرستی که خدای لهو خیر الرازقین ۝ هر اینه او است بهترین
روزی دهندگان که بحساب میدهد لیدخلنهم هر اینه در آرد ایشانرا به بهشت مدخلا یرضونه
در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان بفرستد و بتعظیم تمام در بهشت در آورد و به هر

علم ...
و وزیر ...

تکرار نکرد حکم دری

و نیست که زندگی بتکرار قادر است برانکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند سبب
و از جمله آنکه یولج اللیل فی النهار در می آرد شب را در روز و ساعات او را
می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد و یولج النهار فی اللیل
و در می آرد روز را در شب و ساعات او را زیاده
می سازد یا ضحی
نهار را بجای
ظلمت لیل می
ارد و ان الله
۵

بما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی بال قلب بشر و ان الله لعلیم و
بدرستی که خدا داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حلیم بردبار است در عقوبت
تعجیل نکند و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان
قتال کنند و اهل اسلام از قتال ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا ماه محرم بگذرد
کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه آمد
ازان خبر میدهد ذلک آنست حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و من عاقب
عقوبت کند و با مشرکان مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند آن که با او عقوبت کرده
یعنی قتال کرده اند جزاء را برای ازدواج عقوبت میگویند ثم بغی علیه پس ستم کرده شود
بر وی یعنی معاودت کنند بعقوبت معاقب تا ذکر مجازی و منتقم است لینصرنه الله هر اینه
نصرت دهد خدای تعالی او را ان الله لعفو بتحقیق خدای عفو کننده است غفور آمرزنده
مر منتقم را تعریض است بآن که عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن
عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیه در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساخته
در برابر جارح خود را مجروح کرد انید دیگر باره بایذاء این جرح بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق
او را یاری میکند ذلک آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای سمیع
قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد
بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود و اجب بذات خود و ان ما یدعون
و بجهة آن که آنچه شما میپرستید و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و میپرستند کافران من دونه
بجز خدای هو الباطل اوست باطل معدوم در حد ذات خود و در اتصاف آورده که اوست موجود
بذات خود و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان ازوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست

که موجود

۶۷
ای اینها در وقتی که او نیافریده اول الست
و رنه اول آخر آخر اول الست ۴
ای آخر الامر ...
... اول ۱۲

که موجود نبود و چون دعاء باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که اصدق
بیت قاله العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی فرموده
کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل ملک ملک اوست او خود مالکست
غیر ذاتش کل شیء هالک است و ان الله و بسبب آن که خدای هو العلی اوست برتر همه
اشیا الکبیر بزرگتر از نسبت شریک و همتا الم تر آیا ندیدی و نه دانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته
ان الله انزل که خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض
پس گشت زمین ایراد صبح بلفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدت متمادی یعنی بوسته
هست که زمین بسبب آن آب مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از زرد و خشکی ان الله
بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندگان بروایندن گیاه تا ایشان از آن روزی
دهد خبیر داناست بحال رزق و مرزوق له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست
و ما فی الارض و آنچه در زمین باشد خالق و مالک همه اوست و ان الله و بدرستی که خدای
لهو الغنی هر اینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده یا
سزاوار ستایش بصفات خود الم تر ان الله آیا ندانستی یعنی دانستی آن که خدای سخر لکم رام کرد برای
شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان و
الفلک و مسخر گردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او و یمسک السماء
و نگاه میدارد خدا آسمان را ان تقع از آن که بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او
یعنی هرگاه که حق سبحانه افتادن او حکم کند بیفتد ان الله بالناس بتحقیق خدای بمردمان
لرؤف رحیم مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع برایشان گشود و انواع مضار
از ایشان دفع نمود و هو الذی احیاکم و اوست آن کسی که زنده کرد شما را بعد از آن که نطفه بودید

بود ید مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در
قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور هر اینه ناسپاس است که با وجود چندین
نعمت پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا کردانیدیم
راهی یعنی ساختیم دینی و شریعتی که بآن ماهم ناسکوه ایشان پذیرندهٔ آن دین اند
فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین
ازان ظاهرتر است که تصور نزاع دران توان کرد ~ در نور آفتاب چه جای تامل است
وادع و بخوان مردمانرا الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک بدرستی که تو لعلی
هدی مستقیم • هر اینه بر آیتی و براه راستی وان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو وجه
حال آن که حق ظاهر شد و حجت لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناتر است
بما تعملون • بآنچه می کنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر فرموده
که این آیه بآیت سیف منسوخست الله یحکم و خدای حکم کند بینکم میان مؤمنان ای شما
کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که درو تختلفون اختلاف
کنید در امر دین و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرند و مشرک را بدرکات عقاب
فرو کشند الم تعلم آیا ندانستی یعنی دانسته ان الله آنرا که خدا یعلم ما فی السماء میداند
آنچه در آسمانست از عجایب علویات و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز
پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین باشد نوشته شده فی کتاب
در لوح محفوظ و آن نزدیک اوست ان ذلک بدرستی که علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای
آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست ویعبدون و میپرستند کفار مکه من
دون الله بجز خدای ما لم ینزل آن چیزی را که نفرستاده خدای به بپرستش او سلطانا حجتی و برهانی

ومالیس

۷ دالاوغصام

وما لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست ایشانرا به علم بآن چیز دانشی یعنی علم استدلالی
ندارند به پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید میپرستند و ما للظالمین و نیست
مشرکانرا من نصیر • هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی و چون خوانده
شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که آن آیتها روشن
و هویدا از لبس و تناقض و اختلاف تعرف میشناسی فی وجوه الذین کفروا در رویهای
آنان که کافر شدند المنکر انکار و ناشناختن را یعنی چون قرآن بر کافران خوانند اثر کراهت
و نفرت در روی ایشان ببینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک
باشد که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بالذین بر آنان که یتلون میخوانند
علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قل افانبئکم بگو آیا شما را خبر کنم بشر من
ذلکم بدتر از آن که میخواهند بتالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است که
بدتر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وعدها الله الذین کفروا وعده داده است
بآن آتش خدای آنانرا که بگرویدند و وعده بران وجه است که ایشانرا در دو جای دهد و بئس المصیر
و بد بازگشتی است آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی
عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شد در سورهٔ عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا
فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و دران تامل کنید ان الذین تدعون
بدرستی که آنان که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده
حقتعالی فرمود که این همه بت که میپرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا نیافرینند ذبابا
مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا له و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفرینش او و ان
یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند و اگر

من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا

بجز زن بت نشیند وی نجات کند نتوانند که او را در ساز د لا یستنقذوه نتوانند رهانید یعنی باز نتوانند ستدن آن چیز را منه ضعف الطالب از مگس یعنی بتان که ایشان آن را که تا زا بعسل و خلوق اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن درآمدی آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر ان بتان نبودی شادی میسنمودند که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند و نه بر دفع ایشان از خود نام ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از و ربوده والمطلوب و سست مطلوب یعنی مگس که می خواهد از و استرداد کند یا سست و عاجزاند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم عاجز کی که عاجز از احتیاج اند چون فرستادگار زهم شرمنده اند عجز و امکان لازم یکدیگرند بیش هم خلقان ز هم علم جز ترانه قوت از حق است و قوت آن او است آن او مغز است و آن دگر پوست آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید و روز هفتم یعنی روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرده حق تعالی این آیه فرستاد که وما قدروا الله نشناختند یهود خدا را حق قدره سزای شناختن یا تعظیم نکردند که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قول آنست که آیه در شان مشرکانست می فرماید که ایشان خدا را چنانچه باید دانست ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را آله نام نهادند محققان آنند که چنانچه اهل شرک حق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقت معرفت او راه نبردند زیرا که دورباش ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بغیب هویت خود هیچ را راه نمی دهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرمود لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او جز او نداند و بسر معرفت او جز او پی نبرد و میان او و ماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع تواند کرد و معرفت از مناسبت است از قبیل محالاتست ما للتراب ورب الارباب چه نسبت خاک را با عالم

پاک إن الله بدرستی که خدای تعالی لقوی هرآینه توانا است بر خلق اشیا عزیز غالب است بر همه الله یصطفی خدای میگزیند من الملائکة از فرشتگان رسلا فرستادگان که واسطه باشند میان وی و پیغامبران وی برسانیدن وحی ومن الناس و از آدمیان پیغامبران تا خلق دعوت کنند بوی إن الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است مقاله پیغامبر را در وقت تبلیغ بصیر بینا بحال او در رد و قبول دعوت یعلم میداند ما بین ایدیهم آنچه پیش آدمیان است از عملها که کرده اند وما خلفهم و آنچه از پس ایشان است یعنی کارها که خواهند کرد والی الله ترجع الامور و بسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده میشوند کارها یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز در اول اسلام همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیه اینست که نماز گزارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله درین آیه سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم با هم باشی میکند بآن که مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیث نیز آمده که فضیلت سوره الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأها این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه سجده چهاردهم باشد از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکند بر مبادرت سجود واعبدوا ربکم و پرستید پروردگار خود را که آفریدگار شماست وافعلوا الخیر و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب رسید وجاهدوا فی الله و جهاد کنید در راه خدای و برای خدا حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعدای باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه از غزو تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر

بیان دعوی ضعف

سؤال جبرئیل علیه السلام

بحال امت او

جهاد اصغر و اکبر

ای الجهاد الاکبر ای شهان کشتیم ما خصم برون ** ماند خصمی زو بتر در اندرون ** کشتن این خصم کار
هوش نیست ** شیر باطن سخره خرگوش نیست ** و از این است که امام قشیری رحمة الله علیه فرموده
که حق جهاد آنست که یکچشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد که از دشمن نمیتوان بود و بر او اعتماد
نمیتوان کرد و اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک اشاره برین است هو اجتبیکم او
آن خداوندیست که برگزید شما را برای نصرت دین خود و ما جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما
فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق
نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر صلوة و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید ملة
ابیکم ابراهیم ملت و کیش پدر خود ابراهیم را چه اکثر عرب از ذریت ابراهیم علیه السلام بوده تغلیب
ایشان را بر همه امت یا آن که ادعیه پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت پدر امت
و پدر پدر حکم پدر دارد هو خدای سمیکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از
قرآن در کتب منزل و فی هذا و در قرآن نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است
و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد
پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت شهیدا علیکم گواه برای شما بقبول دعوت
متابعة ملت خلیل و تکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان برسانیدن
انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهة تعظیم امر خدای و آتوا
و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای و اعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در
جمیع امور خود اعتماد بر او کنید و یاری از او طلبید یا بکتاب و سنت متمسک باشید سلمی قدس سره فرموده
که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بر حد
او امر و نواهی و اعتصام بالله خلو دل است از ما سوای حضرت الهی هو مولیکم اوست یار بندگان

ومتولی

الجب

و متولی کار درماندگان فنعم المولی پس نیکو یاریست و نعم النصیر و نیکو یاری ده
سورة المؤمنون بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند
و بمقصود رسیدند مومنان الذین هم آنان که ایشان فی صلوتهم در نماز خود خاشعون
ترسکاران اند نظر بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر
بموضع سجود گماشت در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه
که در خانه مکرمه باید نگریست و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که دست راست و چپ او کیست
واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله فی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در
بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات چپ و راست
منع کند و دست راست بر چپ نهد و قراءة ادا از روی حضور بود و در باطن آن که خواطر ذهن را از جولان
منع کند و بستر مراقبت حق مشغول و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار حق
بلکه از محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت
یار بیزار است از تو تا توئی ** اول از خود خویش را بیزار کن ** گر ز تو یک ذره باقی مانده است
خرقه و تسبیح با زنار کن ** خویشتن ترک هر دو عالم گیر درو ** ذره در دیش چون عطار کن
والذین هم و آن کسانی که ایشان عن اللغو از سخن باطل و کردار ناشایسته معرضون اعراض
کننده گان اند امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که هرچه برای خداست خشوع است و آنچه از خدا باز دارد
سهو است و آنچه تن را در آن حظی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آنست که
لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید والذین هم و آنان که ایشان للزکوة مر
زکوة واجب را از مال خود فاعلون ادا کننده گان اند و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را

خشوع الد

والذین هم لفروجهم و آنان که ایشان فرجهای خود را از حرام حافظون نگاه دارنده‌اند
الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت یا از آنان که مالک شده است ایشان را
ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس مر ایشان که نگاه دارندگان
فروج غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آن که در حیض و نفاس
و روزه و احرام نباشند و در غیر مأتی هیچ رو ننمایند فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت
وراء ذلک غیر از زنان و کنیزان خود فاولئک پس آن گروه جویندگان هم العادون
درگذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کند هم ازین گروه است
والذین هم و آنان که ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان امین ساخته باشند
از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و عهدهم
و مر عهدها را که با حق و با خلق بسته‌اند راعون رعایت کنندگانند یعنی بنگاهداشت آن
قیام مینمایند والذین هم و آنان که ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت
میکنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات اداء میفرمایند
ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مومنانست اشارت است بتعظیم
شان نماز اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش صفت‌اند هم الوارثون
ایشان اند وارثان یعنی سزاواران که اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الذین
آنان که از روی استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس را که بلندترین درجات
بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت
و دوزخ منزلی است منازل مومنان اندوزخ اضافه بمنازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت
بر منزل مومنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت منظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را اگر

ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده گردد و نظر اندوزخ بجایهای ایشان
مانند که کافران ببهشت از دور نمایند کان سوز دل ایشان زیاده گردد هم ایشان در آن فردوس فیها در
بهشت خالدون جاوید مانندگان اند ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدم را
من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از گل یا آفریدیم آدمیان را از نطفه‌ای
که بیرون آمده از گل آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم
نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و در تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده من النطفه جای گرفته فی
قرار مکین در قرارگاه استوار یعنی رحم و چهل روز از نطفه نگه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس گردانیدیم
نطفه سفید را علقة پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فخلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را
مضغة آن مقدار گوشت که بیکبار بخایند گوشت بی استخوان چهل روز فخلقنا المضغة
پس ساختیم آن گوشت را عظاما استخوانها که محکم گردانیدیم بعد از سه اربعین فکسونا
العظام پس پوشانیدیم استخوانها را لحما گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت را بعد از بستن عروق و
اعصاب و اوتار و عضلات بر وی ثم انشأناه پس پیدا فرمودیم او را خلقا آخر آفریده
دیگر در بطن ام یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد بعد از آن که مرده بود یا بعد از خروج او را
دندان و موی دادیم و راه پستان بر وی گشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده بغذاهای
گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر و جاری کردیم و بمراتب شباب
و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم فتبارک الله پس بزرگست خدای احسن الخالقین
نیکوترین نگارندگانست ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و
ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده این دلیل
تفضیل و تکریم انسان است بر ورق روی لطف جز این آیت حسنی است که تحریر کرد

وفی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره‌ات شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها تاج
کرمناست بر فرق سرت طوق اعطیناک آویز برت هیچ کرمنا شنید این آسمان
که شنید این آدمی پر غمان احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای جان
جان که بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان گویند
که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرموده دانست که او از
ادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس
از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم پس بدرستی
که شما بعد ذلک پس از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما لمیتون هر آینه مردگانید یعنی جام
هلاهل مرگ خواهید چشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید کشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم
القیمة روز رستخیز تبعثون برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی
که آفریدیم بر زبر شما سبع طرائق هفت آسمان طبقه بر طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای
فرشتگان وما کنا و نیستیم ما عن الخلق ازین مخلوق که آسمانست غافلین بیخبر که او را
مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم
و بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء ماء از آسمان
آبی بقدر باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فاسکناه فی الارض پس ساکن گردانیدیم
آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی را
از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد
سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراق اند و
نیل که نهر مصر است و آنها را ودیعت بجبال داده بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرد

واین است که میخواهد آب در زمین ثابت و سالم ساختیم وانا علی ذهاب به و بدرستی که ما بر بردن آن
لقادرون بر بردن و زایل ساختن توانائیم چنانچه بر ازال آن قادر بودیم و گفته‌اند
بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام بزمین آید و قرآن و آن پنج جوی و مقام ابراهیم
و تابوت سکینه و انهار خمسه را باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیری و برکتی نماند
فانشانا لکم به جنات پس بیافریدیم لکم برای شما به سبب این آب جنات بوستانها من نخیل از
خرمابنان واعناب و از تاک انگور تخصیص این دو درخت جهة اختصاص اهل مدینه بخرما و
اهل طایف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لکم فیها
مر شما را درین بوستانها فواکه کثیرة میوهای بسیار است غیر تمر و عنب ومنها و از آن بوستانها
یعنی از ثمور و زروع آن تاکلون میخورید یا ماده معیشت از آن حاصل میکنید وشجرة
و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می‌آید من طور سیناء از کوه زیبا که جبل موسی
علیه السلام میان مصر و ایلیا و گویند اول درختی که بعد از طوفان رست این درخت بود یعنی
زیتون تنبت بالدهن میروید با روغن وصبغ للآکلین و نان خورشی مر خورندگان را
یعنی درخت زیتون میروید با چیزی که جامع است هیئت و صبغت را هم بدان روغن چراغ
افروختن توان و هم از آن نان خورش توان ساخت وان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام
در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة چیزی که بدان اعتبار گیرند و بر قدرت الهی استدلال نمایند
نسقیکم می‌آشامانیم شما را مما فی بطونها از آنچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص ولکم فیها و مر شما را
در ایشان منافع کثیرة سودی بسیار که بعضی را سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتاج
میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید ومنها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی از
گوشت ایشان تناول مینمائید یا از دوشان بسبب اوشان روزی میخورید وعلیها و بر آنها یعنی

شتران از ایشان در خشکی و علی الفلک و بر کشتیها در تری تحملون ه بر داشته میشوید یعنی شتر و کشتی
شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند و لقد ارسلنا و هر اینه ما فرستادیم پیش از تو نوحا الی
قومه نوح را بسوی گروه وی فقال پس گفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه
من خدای را پرستش کنید ما لکم من اله نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز وی
افلا تتقون ه ایا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فقال
الملؤا الذین کفروا پس گفتند گروهی بزرگان آنان که نگرویدند من قومه از گروه وی مر درد
و عوام خلق را یعنی اکابر قوم اصاغر را بدین دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان را
تنفیر نموده گفتند ما هذا نیست این کسی که میخواند بتوحید الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما
خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما و مهتر
گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد و لو شاء الله و اگر خدای خواستی که رسول به بنی آدم فرستد
لانزل ملائکة هر اینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی ما سمعنا
بهذا ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای بود بخلقان فی آبائنا الاولین
در میان پدران ما که گذشته بوده اند و این سخن از فرط عناد می گفتند یا میان ادریس علیه السلام
و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و شنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغامبر بوده ان هو
نیست نوح الا رجل به جنة مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر
قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به پس انتظار برید درباره وی چشم دارید حتی حین ه تا هنگامی از
زمان یعنی صبر کنید اندک وقتی را تا بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن
این سخنان نموده بکار خود گیرد قال گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آن که نومید شد از
ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام

بکش از ایشان بما کذبون ه بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی کردیم
بنوح ان اصنع الفلک آنکه بساز کشتی باعیننا بنگاهداشت ما یعنی ترا می نگریم تا
خطا نکنیم و وحینا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا
فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما و فار التنور و بجوشد تنور یعنی وقتی که
زن تو نان پزد از میان آتش آب بر آید فاسلک فیها پس در آر در کشتی من کل زوجین
از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنین دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر آورده که در
میان مرغها که زاینده و یا بیضه می نهند و اهلک و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت
مومنان الا من سبق علیه القول مگر آنرا که پیشی گرفته است بروی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته
شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو که مراد یک پسر و یک زن او بود و لا تخاطبنی و
خطاب مکن یعنی دعا منمای فی الذین ظلموا در نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک انهم
مغرقون ه بدرستی که ایشان غرق شدگانند بی شک فاذا استویت انت پس وقت
ظهور عذاب بر آمدی تو و من معک و هر کسی که با تو است علی الفلک بر کشتی و درست نشستی فقل الحمد
لله پس بگو همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آن که نجات داد ما را من القوم الظالمین ه از
جفای ستمکاران یعنی مشرکان و قل رب و بگو در وقت نشستن کشتی ای پروردگار من انزلنی
فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم
و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی با برکت و انت خیر المنزلین ه و تو بهتر
فرود آرندگانی در منازل مبارکه قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر
آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا رحمة الله علیه نقل میفرماید که منزل
مبارک آن منزل است که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب ازلی

بیت مجمع

قدسیس عمّ این نازل اهی شده و هر کی بر تو انوار جمال حشن بر کت آن منزل از همه منازل افزونتر

در منزل که روزی یار م رسیدن باشد با ذوق خالکش داریم مرحبا ان فی ذالک

بدرستی که در قصهٔ نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لآیات هر آینه نشانهاست م

اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که بودیم لمبتلین آزماینده مر آن قوم را و ابتلاء هند

ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان

ظاهر گردد ثم انشانا پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم

عاد و ثمود و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا پیغامبری

از ایشان که هود بود یا صالح علیهما و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا

آن که بپرستید خدا را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدائی که استحقاق پرستش داشته

باشد مگر وی که خالق کلّ شی است افلا تتقون ایا پرهیز نمیکنید از عذاب وی ع

یعنی بپرهیزید از عقوبت وی و بعبادت غیر او اشتغال مکنید و قال الملا و گفتند گروه

من قومه از قوم آن رسول الذین کفروا آنان که نگرویدند و کذبوا بلقاء الآخرة و

دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند و اترفناهم و نعمت داده

بودیم ایشانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران

نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را ما هذا نیست این رسول که دعوی

میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه

میخورد از آنچه میخورید شما از آن ویشرب مما تشربون و میآشامد از آنچه می آشامید

یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی

و نه آشامیدی و لئن اطعتم و اگر فرمان برید شما در اثر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست

انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیان زدگانید که خود را امور و متبوع مثل خود میسازید

ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید و کهنه شوید و

کنتم ترابا و باشید خاک و عظاما و استخوانها چنین مجرد از گوشت و پوست ورگ و پی انکم بدرستی که شما

مخرجون بیرون آمده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات چه دور است و

دور است لما توعدون آنچه وعده میشوید از بعث و جزا یعنی این سخن هرگز در عقل نیاید

که بعد از چندین مدت که خاک گشته باز استاده شوند یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگی

الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا نموت میمیریم و نحیا و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و

یکی از ما میزاید و ما نحن و نیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از

مرگ ان هو نیست هود یا صالح علیهما السلام الا رجل افتری مگر مردی که برمی بندد علی

الله کذبا بر خدای دروغ میگوید مرا فرستاده است بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد و ما نحن له

و نیستیم ما این مرد را بمؤمنین بگرویدگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر بعد از

استماع این قول و یاس از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار مرا یاری کن بغالبیت

ایشانرا مغلوب گردان بعذاب بما کذبون بسبب آنکه مرا تکذیب کردند قال گفت

خدای عما قلیل از زمان قلیل یعنی اندک وقت لیصبحن گردند کافران و مکذبان نادمین

پشیمان از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریاد

عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و مردند جمعی که این قوم ثمود را گفته اند دلیل ایشان آن است

که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنان که گویند که قوم عاد بوده اند میگویند که در سورهٔ اعراف و هود و شعرا

بعد از قصهٔ نوح علیه السلام قصهٔ عاد آورده اند اینجا نیز بهمان قرینه مراد عاد است و برین قول عذابی را

که سبب استیصال باشد صیحه میتوان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشانرا صیحه بالحق بحکم قضا

صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب برده
یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد
فبعدا پس دور باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشأنا پس پیدا کردیم
من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون
قوم لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق من امة سبقت نمی تواند گرفت هیچ گروهی اجلها
بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستأخرون و نه باز پس مانند از آن
ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی در عقب یکدیگر
کلما جاء امة هرگاه که آمد بگروهی رسولها پیغامبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را آنچه گفت
از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و تقلید پدران و لزوم عادات باطله
اند دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی درآوردیم بعضهم بعضا بعضی را بعضی
در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم
وجعلناهم احادیث و ساختیم ایشان را احادیث یعنی سخنان عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را
یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آن که از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آن را
در میگویند و اگر سخن نیک از ایشان باقی ماندی به بودی بزرگی گفته است
تفنی و تبقی عینک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک و در ترجمه آن فرموده اند
پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند دران بکوش که نیکو بماند افسانه فبعدا پس دور
باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند
ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی را و اخاه هارون و برادر او هارون را بآیاتنا بمعجزات
و پیغامهای ما و سلطان مبین و حجت آشکارا یعنی تخصیص کرد بجهت آن که از اول معجزات

موسی علیه السلام آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو و شکافتن دریا و روان
شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را بمعجزات فرستادیم
الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند فاستکبروا
پس سر کشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغامبران وکانوا قوما عالین ...
گروهی گردن کشان و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان
آوریم یعنی ایمان نیاوریم و تصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در
صفتهای بشریت وقومهما و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون
ما را پرستندگانند یعنی در فرمان مااند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی تفاسیر آورده
بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند و او بت میپرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند
فرعون و قوم او موسی و هارون را فکانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک
شدگان یعنی غرق گردیدند در بحر قلزم ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الکتاب
موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل برکت آن یهتدون
ره یابند باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم و ساختیم قصه پسر مریم یعنی عیسی را وامه آیة
و مادر او حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بآن که در مهد سخن گفت و مادر را
بآن که بی مساس بشری چنان پسری بزاد و آویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود
فرار کردند و باز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر
در بوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که بران آرام توان گرفت و معین و خداوند ٤
آب ظاهر جاری و در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را
که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان

دوازده سال دران موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمان بود که مادرش می‌رشت
و میفروخت یا ایها الرسل خطابست بعیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید کلوا من
الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده در زاد
القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آن است که حضرت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه بر نش بهتر در مناهج
آورده که هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که در ان
و حدالتی رو سرایت کرده پس هر که آنرا تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه
است در نفس و همه اعضا پیدا آید و جسد در ادای عبادت نرم و منقاد شود ثم تلین
جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشاره بدین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا در حلیت آن
مشتبه و تشویش است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا اگر همه یک لقمه باشد همراه است
و حینئذ انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب
مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل
الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده بیت دست و دل از زمزم و کوثر بشوی و آب رخ ز چشمه
تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد در ضلال قطره باران تو چون صاف
نیست گوهر دریای تو شفاف نیست و گفته اند یا ایها الرسل خطابست با جمیع انبیا
نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود
مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند
که خطاب با حضرت پیغمبر است علیه السلام و او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است
و ذات معلای او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده و قد جمع الرحمن فیک المفاخر

آنچه خوبان

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری آورده اند که خطاب بآن حضرت میفرماید که ای عالی
همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح بکنید انی بما تعملون علیم بدرستی که من بآنچه شما میکنید
علیم دانا ام و ان هذه امتکم و بدرستی که این است ملت شما ای رسل امة واحدة
ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع با جماعت تمامی امت محمد جماعتی متحده متفق بر ایمان
و توحید و انا ربکم و من آفریدگار شمایم فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه
فتقطعوا پس بریدند و ساختند اهل کتاب امرهم کار دین خود را بینهم در میان یکدیگر
زبرا پاره‌ها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم
بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمان و نازانند و اعتقاد کرده اند که حق آن است فذرهم
پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین
هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا پندارند مشرکان که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم
ایشان را و مدد میکنیم بدان به من مال و بنین از مال و پسران نسارع لهم می‌شتابیم برای
ایشان در آن چیز فی الخیرات در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که امداد ما ایشان را بمال و فرزند مسارعت
از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش با ایشان نیکوئی کنیم
بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت
در خیرات ان الذین هم بدرستی که ایشان من خشیة ربهم از عذاب پروردگار خود مشفقون
ترسانند عذاب را خشیت گفت چه آن سبب اینست والذین هم و آنان که ایشان بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلیل قدرت یؤمنون میگروند والذین هم و
آنان که ایشان بربهم بخداوند خود لا یشرکون شرک نمی آورند شرک جلی و نه شرک خفی
والذین یؤتون و آنان که میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند

بحضرت حق بانواع خیرات ومبرات وقلوبهم وجلة ودلهای ایشان ترسان است که تا
خیر ایشان مردود نگردد ومیترسند انهم از آن که ایشان الی ربهم راجعون بپروردگار خود
باز گردنده کانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند یسارعون میشتابند فی
الخیرات در طاعتها یا جویند خیرات دنیویه که بر اعمال صالح متفرع است کما قال الله تعالی
فآتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها وایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگان
یا سابق اند بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف الا
وسعها وتکلیف نکنیم هیچ نفس را مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب ونزد
ما کتابی است یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست
یا نزدیک ماست نامه اعمال هر کسی که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم وایشان که عاملند
لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب ونقصان ثواب بل قلوبهم بلکه
دلهای کفره فی غمرة در غفلت وحیرت اند من هذا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه
یا قرآن ولهم اعمال ومر ایشانراست عملهای ناپاک وخطاها من دون ذلک بجز این
خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر است هم لها ایشان مر آنرا
عاملون کنندگانند بحسب حکم قضا ولا راد لقضائه وایشان درین غفلت ومعصیت باشند
حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب جوع یا قتل
اذا هم یجأرون انگاه ایشان فریاد در گیرند واستغاثه کنند وما گوئیم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید
امروز وطمع فریاد رسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهة ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید
گشت یا از عذاب ما ممنوع نخواهید شد قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی
قرآن که هر وقت تتلی علیکم خوانده شود بر شما فکنتم پس هستید شما که از شنیدن آن

علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و
کلام من میشنوید مستکبرین به در حالتی که طلب رفعت دارید وتعظم مینمائید [illegible]
ومیگوئید ما اهل حرمیم یا متکبرید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون
هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگوئید و وقتی که باید
وطواف می کنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن تا باعجاز لفظ ووضوح معنی آن
که کلام حق است ام جاءهم آیا آمد بدیشان کتاب ورسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم
الاولین بپدران پیشینه ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر وکتاب خبر نداریم یعنی
همچنان که نوح وابراهیم را علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای
ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباءهم ام لم
یعرفوا آیا نشناختند رسولهم پیغامبر خود را بامانت وراستی وحلم ووفا وکرم وجود
ونیکوئی وکمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را منکرون ناشناسندگان
باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند وگویند بیگانه ایست حقیقت
حال او را نمیدانیم ام یقولون یا میگویند به جنة در وی دیوانگیست که از سخن او حساب ندارند
بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام
یا سخن راست که قرآنست واکثرهم وبیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهانند
که مخالف طبع وآرزوی ایشانست وقید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ وتوبیخ نمیگرویدند
نه از کراهت حق ولو اتبع الحق واگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافرانرا
در وجود آلهه شتی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض هر آینه
تباه وناچیز شدندی آسمان وزمین ومن فیهن وهر که در آسمان وزمین است از ملائکه وانس وجن

وجز آن چنانچه در آیه کریمه لو کان فیهما آلهة لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین
اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت
ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه و هلاک شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آورده ایم
بدیشان کتابی که وعظ ایشان است یا بدو رغبت و صیت شرف ایشان در آن است فهم
عن ذکرهم پس ایشان از موعظ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرة است
معرضون روی گردانندگان اند ام تسألهم یا آن که تو میخواهی از ایشان برادای رسالت
خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فخراج ربک پس مزد
پروردگار تو که رزق دنیا و ثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مزد ایشان وهو چند
خیر الرازقین بهترین روزی رسانندگان است وانک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی
ایشان را بمزدی الی صراط مستقیم براه راست که دین اسلام است وان الذین لا
یؤمنون و بدرستی آنان که نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلق است آن
عن الصراط از آن راه راست لناکبون گردندگانند و میل کنندگان به بیابان ام
ولو رحمناهم و اگر ببخشائیم بر ایشان و کشفنا و بر داریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من
ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزه کنند فی طغیانهم در سرکشی خود
یعمهون سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ربع
ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود ستیزندگی کار دیو و دد است
ستیزنده را دشمن با خود است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن
مردار و مرده مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغامبر علیه السلام گفت تو گمان میبری
که رحمة للعالمینی و اهل مکه برحمت و دعای تو درمانده اند پدران از شمشیر کشتی و پسران از آتش

کرسنا

گرسنگی سوختی حق سبحانه آیت فرستاد و لقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب
بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا لربهم پس فروتنی نکردند پروردگار خود را و ما یتضرعون
و تضرع و زاری نمودند بلکه همچنان سرکشی و نادانی ایستاده حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم
علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدیدتر
ح ربع از قتل و اسر بیشتر است اذا هم آنجا ایشان فیه در آن عذاب مبلسون ناامیدان و
فرو ماندگان و اندوه کنان و سرگردانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت
مینمایند و هو الذی انشأ لکم و اوست آن که بیافرید و پیدا کرد شما را السمع برای شما گوش را
تا میشنوید بدان شنودنیها و الابصار و دیدها تا می بینید دیدنیها و الافئدة و دلها را تا
تفکر مینمائید بآن و استدلال مینمائید از و بر آن مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر
مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میگزارید چه عمده شکرگزاری آنست که
استعمال کنند این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد و هو الذی ذرأکم
اوست آن که بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین و الیه تحشرون و بسوی
جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا و هو الذی یحیی و او است آن
که زنده میگرداند و یمیت و میمیراند و له اختلاف اللیل و النهار و مراو راست یعنی بامر اوست
مخالف شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از ین جمله است
چه جمله را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار میکنید کفار مکه تعقل نکردند بل قالوا
بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آن که گفته بودند پیشینیان از کفار قالوا
گفتند ائذا متنا آیا چون بمیریم و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانها خالی گشته ائنا

لمبعوثون ● ایا برانگیخته شدگان شویم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید
آن یعنی خاک گردیم حشر و بعث با چگونه راه یابد لقد وعدنا نحن هر اینه وعده داده شده‌ایم
ما و پدران ما هذا این سخن را من قبل پیش از محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ما را و پدران ما را
بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ان هذا نیست این قول الا اساطیر
الاولین ● مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند
و گذاشته قل بگو ای محمد مر این منکران را که بگوئید لمن الارض مر کراست زمین و من
فیها و آن که در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب
دهید مرا ان کنتم تعلمون ● اگر هستید که بدانید سیقولون زود باشد که بگویند در جواب
که زمین و آنچه در وی است لله مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بآن که آفریدگار زمین
و اهل وی الله است پس چون ترا جواب دهند قل افلا تذکرون ● بگو ایا پند نمیگیرید
نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان
عاجز نخواهد بود قل بگو دیگر باره که من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه
با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئات غریب و رب العرش العظیم ● و کیست پروردگار
عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سیقولون زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم
لله مر خدایراست و رب همه اوست قل افلا تتقون ● بگو ایا پرهیز نمیکنید از شرک
نسبت چنین خالقی و هم مخلوقات او را شریک میسازید قل من بیده بگو کیست
آن که بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیز
در موضع گوید که مضرت و منفعت اشیا یا خزاین آن و هو یجیر و او زنهار دهد
بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد و لا یجار علیه و زنهار داده

نشود

نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن تواند کرد و در پناه آرد جواب گوئید ان کنتم
تعلمون ● اگر هستید که بدانید سیقولون زود بود که گویند این صفات که گفتی لله
مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قل فانی تسحرون ● پس بگو از کجا فریب
یافته میشوید و چگونه از راه حق برمیگردید و با وجود ظهور نور حجت و تظاهر دلایل بر وحدت ملک
مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید ● ای که بی نفس و هوا میروی راه نه این است خطا
میروی ● راه روان زان ره دیگر روند پس تو بدین راه چرا میروی ● منزل مقصود در آن
جانبست پس تو ازین راه کجا میروی بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را
از توحید و وعده حشر و نشر و انهم لکاذبون ● و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آن که تکذیب
آن قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بحق تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت
خدای تعالی هیچ فرزندی و ما کان معه و نیست با او من اله هیچ الهی که در الوهیت
شریک او بود چه اگر او را شریک بود در خدائی و خدا میباید که آفریننده بود پس هر اینه
شریک او را مخلوقی چند بود اذا آن هنگام لذهب کل اله بما خلق ببرد هر خدائی
آنرا که آفریده بود و در آن مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان ممیز باشد
مخلوق این خدای از مخلوق دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز
نیست پس ثابت شد که با وی هیچ خدائی نیست وحده لا شریک له و دیگر با او خدائی
بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و مملکت او از مملکت این ممتاز شدی هر اینه
طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از اهل ملوک دنیا معلوم میشود و لعلا
و هر اینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی الهه بر برخی و با جماع و استقرا
معلوم که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله پاکست خدای

عما یصفون ۰ از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عالم الغیب والشهادة
اوست دانای پوشیده و آشکارا فتعالی پس برتر و بزرگتر است عما یشرکون از آنچه شریک ع
برای وی می آرند بگوش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از نزول عذاب مشرکان
میدهد و میفرماید که قل بگوای محمد بطریق دعا رب اما ترینی ای پروردگار من اگر بنمایی
مرا و بی شبهه نمایی ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا
و آخرت رب فلا تجعلنی ای پروردگار من پس مگردان مرا فی القوم الظالمین در گروه ستمکاران
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه است
بران که شومی ظلم میتوان که به بیگناهان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است و انا بدرستی
که خداوندیم علی ان نریک بران که بنمائیم بتو ما نعدهم آنچه وعده داده ایم ایشان را از
عقوبت لقادرون هر آینه توانائیم اما تاخیر کرده ان میرود بسبب آنست که بعضی از
یا از اعقاب ایشان خواهند آورد ادفع بالتی دفع کن بخصلتی که بهر حال هی احسن
آن نیکوتر است السیئة بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل
واشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن با آنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو و رحمت
مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم
از معاصی بامر فرمودن بطاعات یا دفع کن شرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را از ایام معروف
قشیری رحمة الله علیه فرموده که دور کن جفا را بوفا یا اشاره نفس را با بشارت قلب یا ظلمت
خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق
معرفت قدم ــ چو طی گشت تیه حوادث از انجا بملک قدم زن بیک حمله محل در ان قلزم نور
شو غوطه زن فرد شو از خویشتن ظلمت ظل یکی خوان یکی دان یکی گو یکی جو سوی الله

والتقید

والتقید زور است و باطل نحن اعلم ما داناتریم بما یصفون بآنچه وصف میکنند ترا از
سحر یا آنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ ولد و شرکا و قل رب و بگو ای پروردگار من اعوذ
بک پناه میگیرم بتو من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان که داعی اند بمعصیت و
یا از دور انداختن ایشان مردمان از ادب و غرور بمهالک و مهاوی و اعوذ بک رب
و پناه می آرم بتو ای آفریدگار من ان یحضرون از آنکه حاضر شوند نزد من در وقت صلوة
یا زمان تلاوت یا از آن که گرد من گردند در همه احوال یا از آنچه مرا رنجه رسانند حتی اذا جاء
متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید احدهم
الموت یکی از ایشان را مرگ و بمرادهای خود دانا گردد و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند
قال گوید از روی حسرت رب ارجعون ای پروردگار من بازگردان مرا و بنا صیغه جمع برای
تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان او
اول بکلمه رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمه ارجعون رجوع مینماید بملایکه که بازگردانید
لعلی اعمل شاید که بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آن چیزی که ترک کرده ام
که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران عمل صالح کنم کلا ردع از طلب رجعت یعنی حاشا که
او را باز گردانند انها بدرستی که این درخواست او کلمة سخنی است که بواسطه غلبه حسرت برد
هو قائلها او گوینده آنست و من ورائهم و از پس مشرکان برزخ مانعی است میان جهت
و ایشان یعنی قبر که در خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از ان
فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور یعنی تا روز نفخه ثانیه یا نفخه ثالثه که نفخه احیاست
و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در آن روز
یعنی علقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه یا کسی که

بعداز نهم

که امروز مفاخرت می‌کنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسب صحیح باید نسب صحیح آن
ان اکرمکم عند الله اتقیکم • ولا یتساءلون • و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نیز
بسبب مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر را می‌پرسند قوله تعالی
واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون • فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوی او
باعمال صالحه چون مؤمنان و جمع کرد میزان را باختلاف موزونات فاولئک پس آن
گروه هم المفلحون • ایشانند رستگاران از درکات و رسندگان بدرجات ومن خفت و
هر که سبک باشد موازینه میزان او بجهت آن که عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان
فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی
عمرها بغفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات
ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون • جاویدانند تلفح میسوزد وجوههم
النار رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون • ترش رویان باشند از
شدت احتراق زشت رویانند ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ
پس بجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا برسد میان سرش و فرو افتد لب زیرین او
تا بنافش در موضع آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه
گوید ایشان را الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده
بر شما فکنتم بها تکذبون • پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوت
که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است

بر ما وکنا و بودیم ما قوما ضالین • گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را
منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب
فانا ظالمون • پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود و آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد
قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون • و سخن مگوئید در خروج
یا دفع عذاب که شما را بیرون نبرم یا عذاب شما بر نمیدارم انه کان فریق من عبادی
بدرستی که بوده گروهی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال
ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون می‌گفتند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم فاغفر
لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش بر ما وانت خیر الراحمین • و تو بهترین بخشندگانی
فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره یعنی کسی که باو سخریت کنند
و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش
گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریت ایشان فراموش ساخته بر شما ذکری یاد
کردن من وکنتم و بودید شما منهم از ایشان تضحکون • میخندید از روی تکبر و تعظم خود
و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا
بآنچه صبر کردند بر ایذاء و آزار و سخریت شما انهم هم الفائزون • بدرستی که ایشانند رسیدگان
بمراد خود یعنی جزاء صبر ایشان فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او کافران را
کم لبثتم فی الارض چند درنگ کردید در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند
ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شدن پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند
درنگ داشتید عدد سنین • شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده
در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز کوتاه شمردند مدت لبث

خود را بنسبت خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما
در دنیا مقدار روزی یا بعض روزی بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَسْئَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس آن
پرسنده زمان لبث ما را از شمار کنندگان یعنی از ملایکه که حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قٰلَ گوید
خدای اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا اِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافه بایام آخرة لَوْ اَنَّكُمْ اگر در
کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ شما هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرة اندکست اَفَحَسِبْتُمْ آیا می
پنداشتید شما از فرط غفلت اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه شما را آفریدیم عَبَثًا ببازی یا از برای بازی وَاَنَّكُمْ
و گمان بردید آن که شما اِلَيْنَا بسوی ما لَا تُرْجَعُوْنَ بازگردانیده نشوید برای مجازات اعمال
یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما مقرر کردیم در لطایف قشیری آورده که
مشغول باشند بچیزی که از حق باز دارد و خدا ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو سعید
قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که نه خلق را بعبث نیافریده بلکه خواست که گنج
آشکارا شود و از مصنوعات بصفات کمالیه راه برند و گفته اند شما را نیافریدیم بلکه برای
ظهور نور محمدی آفریدیم چه در ازل مقدر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انسان بیرون آید
پس او اصل است و همه شما فرع اوید هفت و نه و چار که بر داختند خاص پی مرکب او ساختند
اوست ز آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن
آفریدیم تا بر من سود کنند نه بجهة آن که من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفریدم تا مظهر قدرت
باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم
همه اشیا را برای شما آفریده ام و شما را برای خود و سر کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا اینجا ظهوری تمام دارد گفتار
الهیة المولوی قدس سره ای ظهور تو تجلی نور نور گنج مخفی آمده از تو ظهور گنج مخفی بد ز پری
چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد

خویش را زانشاخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش چون چنینی خویش را
ارزان فروش فَتَعٰلَی اللّٰهُ پس برتر است خدای بزرگتر از آن که بعبث بیافریند اَلْمَلِكُ
اَلْحَقُّ پادشاه سزاوار لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبود مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ
آفریدگار عرش بزرگ با عرش کریم است خیرات و برکات از وی نازل میشود وَمَنْ یَدْعُ و هر که
بخواند یعنی پرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهٖ هیچ حجتی نیست
مر پرستنده را به پرستش آن فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و
مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهٖ نزدیک پروردگار اوست بقدر استحقاق او و با داش خواهد
داد اِنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الْکٰفِرُوْنَ بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند کافران وَقُلْ رَّبِّ
و بگو ای پروردگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت
واسعه خود وَاَنْتَ خَیْرُ الرّٰحِمِیْنَ بسم الله الرحمن الرحیم سُوْرَةٌ اَنْزَلْنٰهَا
این سورة است از عالم قدس فرو فرستادیم آن را بوساطت جبرئیل علیه السلام وَفَرَضْنٰهَا و فرض
کردیم بر شما احکامی که در وی است وَاَنْزَلْنَا فِیْهَا و فرو فرستادیم در وی اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ آیتهای
روشن از حدود و احکام لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از
جمله حکمها اینست اَلزَّانِیَةُ وَالزَّانِیْ زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوْا
پس بزنید ای ائمه و حکام کُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم
خاص است بآنان که محصن نباشند چه حد محصن رجم است در شرح طحاوی آمده که شرایط
احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح الصحیح مع الدخول و امام شافعی
رحمة الله علیه اسلام شرط کرده و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد جلا فرماید و امام مالک و امام

یکسال هم

محمد رحمة الله علیه در نفی بکر با امام شافعی موافقند چه حدیث درین باب وارد شده که مائة جلدة و
تغریب عام و صاحب کشاف آورده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمة الله علیه باین آیت منسوخ است
و لا تأخذکم و فرا نگیرد شما را بهما بآن دو زنا کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان
خدای یعنی نبخشایید بر ایشان و تعطیل حد نکنید و در ضرب مسامحت ننمایید ان کنتم تؤمنون
اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد
و جهد میکند در اقامت حدود و لیشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب آن
دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طائفة من المؤمنین ۰ گروهی از مومنان تا
تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بامثل آن عمل بقول
تشهیر
امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول امام
یک کس کفایتست و قتاده نیز گفته اند و در اسباب نزول از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که
ام مهزول که یکی از صاحبات رایات بود در مواخیر نشستی و تقبل میکرد که هر که او را بخانه
آن کس را تمام کفایت کند مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد و قصه
بحضرت عزت نهند آن که مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد الزانی مرد زنا کننده لا ینکح
نکاح نکند الا زانیة مگر زن زنا کننده او مشرکة یا مشرک آن زن را چه غالب آنست که مایل نباز
اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة و زن پلیدکار لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان
مگر مرد پلیدکار او مشرک یا مشرک آن زن چه جنسیت علت ضمت است و مشاکلت سبب الفت
هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار ۰ بلبل بباغ رفت و زغن سوی کارزار در تبیان آورده که
خارزار
بغایات از یهود یا مشرکات که در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی علم کرده
و مردم را بخود دعوت نموده باجرت گرفتندی چه ضعفاء مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتندی

و از تنگدستی پریشان میگردیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و از اجره نفس از
ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیه معاش کنند حق سبحانه منع کرد و فرمود که وحرم ذلک
حرام کرده شد تزوج بزوانی علی المؤمنین بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول
اسلام بود و بآیت وانکحوا الایامی منسوخ شده والذین یرمون المحصنات آنان
که رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است و احصان اینجا حریت
و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنان که مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشند
بزنا دشنام دهند ثم لم یأتوا پس نیارند نزدیک حکام باربعة شهداء بچهار گواه عدل یعنی
مرد آزاد بالغ مسلمانان نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید
ایشان را ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف زنا که غیر
محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که
زنا بقرآن ثابت شده است چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم
و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید از ایشان
که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شهادة گواهی در هیچ حکمی ابدا همیشه یعنی تا آخر عمر
گفته اند تا بوقت توبه و اولئک و آن گروه قاذفان هم الفاسقون ۰ ایشانند فاسقان
بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنان که توبه کنند من بعد ذلک
از پس این قذف و دیگر قذف نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان
که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادة بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه و امام مالک رحمة الله علیه مؤبد
ردّ شهادت
باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله رد شهادة و تفسیق هر دو باطل میشود فان الله پس بدرستی
که خدای غفور آمرزنده گناه بندگانست رحیم ۰ مهربان گردد توبه کنندگان آورده اند

که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید مردی از ما
بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آن کس از حاجت خود
فارغ شده رفته باشد اگر نه گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادة ایشان
این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای عاصم خدای
چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید گفت ای عاصم
شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلا مبتلا شدیم بدانچه رسیدیم
پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسانید حضرت خوله را
طلبید و از وی پرسید انکار ادو آیت لعان نازل شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ وآنان که رمی میکنند
بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشند ایشان را گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ
مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای مضمون آن که إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان
است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی
پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آن که لعنت خدای بر وباد إِن كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان دران رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من
در آنچه رمی کردم زن را بدان نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم
مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از وی
ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند و فرقت طلاق بقول امام اعظم رحمة الله علیه و فرقت
فسخ بقول امام شافعی رحمة الله علیه او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ
از آن زن حبس را یا حد را أَن تَشْهَدَ آن که گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ بچهار گواهی

بخدای مضمون آن که إِنَّهُ بدرستی شوهر من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی
مرا بآن و آلودن نسبت و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر این زن باد إِن كَانَ
مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راستگویان در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید
گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای
بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی هر باره اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن
هر دو گواهی دادند و نزدیک بذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمین گفت
و قومی دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ و اگر فضل خدای نبودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آن که
خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حد و احکام هر آینه شما را
فضیحت کردی و دروغی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر فضل و رحمت نبودی تاخیر
عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر فضل نفرمودی باقامت اوامر و نهی از فواحش هر آینه نسل
منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر خدای نبخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه
نومیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد او رفیق توبه بسر منزل نجات رسانید و گر توبه مرد
گنه کار نبودی او را که بسر حد کرم راه نمودی ور توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آئینه
عاصی که زدودی بعد ازین آیتها را درین باب قصه افک است و براءة ذمه عایشه
صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دور و دراز است و رعایت ادب اقتضا آن میکند که بساط
اطناب و ایراد جزئیات آن مطوی باشد و تفصیل کلی بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت
که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه دران سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی بیرون آمد

و عقدی از جزع ظفار گم کرده بطلب آن از منزلگاه دور شد تا زمانی مکث افتاد در
حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و چون عایشه رضی الله عنها
باز آمده و منزلگاه خالی دید همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه بر اشتر او سوار شده بمعسکر
ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان
خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
و سلم رسید و حضرت عایشه رضی الله عنها بیمار شده بود و از این معنی خبر نداشت اما از آن حضرت عدم التفات
در میافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرض او را زیادت
و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود ~ چشمم ز گریه بر آن لب نغنود ~ جانم ز ناله
در تب و تاب روز و شب ~ و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تفحص احوال عایشه رضی الله عنها
توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت
شهادت میکردند روزی آن حضرت بخانهٔ صدیق در آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای
عایشه اگر گناهی کردهٔ بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین خود خواست که جواب آن حضرت
گویند ایشان در آن صدد نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند
و من هر چه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان
علی ما تصفون ~ صبری کنیم تا کرم او چه میکند ~ با این دل شکسته غم او چه میکند
مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شد و آیت برائت نازل گشت ان الذین
جاؤا بالافک بدرستی که آنان که آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عصبة
منکم گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و

کسی پیشوای منافقان است

آیات نازل

بن اثاثه پسر خالهٔ صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله
عنها لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرّاً لکم بدی از برای شما ای مخاطبان حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه و صفوان منزلهٔ که آن دروغ را به نسبت خود مپندارید
بل هو خیر لکم بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما
آیه نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان
وقوع یافت لکل امرئ منهم مر هر یکی را از این متکلمان بافک ما اکتسب جزای آن چه او
ارتکاب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان
وحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده والذی تولی و آن کس که فرا گرفت کبره
معظم آن سخن و تشنیع آن را منهم از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنة الله علیه له
عذاب عظیم مر او راست عذابی بزرگ در آخرة یا در دنیا بآن حد قذف خورد و مطرود و
مخذول گشت و گویند حسان بن ثابت بوده که باخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او
بریده شد یا خشک گشته بود لولا اذ سمعتموه چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظن المؤمنون
والمؤمنات گمان بردند مردان و زنان گرویده بانفسهم بهم دینان خویش خیراً نیکوئی
چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و
بآنکه ایمان مقتضی گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ
گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وقالوا و گفتندی چنانچه مردی متیقن که بر حال مطلع باشد
گوید هذا این سخن افک مبین دروغی روشن است و حق سبحانه ازواج پیغامبر از آنکه
میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاءو چرا نیاوردند علیه برین سخن
باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فاذ لم یاتوا بالشهداء

پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فاولئک پس آن گروه عند الله نزدیک خدای
یعنی درحکم او هم الکاذبون ایشانند دروغگویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی
در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت برازواج انبیا
ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر شرع کاذبند ولولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم
خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در آخرت
بعفو و مغفرت لمسکم هر اینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آن چیزی که خوض کردید در آن
از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عذاب عظیم عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت و دم از
جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی اذ تلقونه آنگاه که فرا میگرفتید
آن سخن را بالسنتکم بزبانهای خود که بعضی از بعضی میرسید و تقولون بافواهکم
و میگفتید بدهنهای خود ما لیس لکم به علم آن چیز را که با آن علم نداشتید یعنی از
روی ظن می‌گفتید و تحسبونه و می پنداریدآن چیز را که گفته اید هینا سهل و آسان
که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وهو و حال آنکه این سخن نزدیک خدا عظیم بزرگست
و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب دال و استخفاف
بمنصب رسالت در اخفاف مذکور است که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رضی الله عنه
با وی گفته که شنیده سخنی را که در باب عایشه میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است
چه تو نسبت خود آنچه در باب عایشه میگویند روا میداری ام ایوب فرمود لا والله ابو ایوب
فرمود و الله عایشه بهتر از تست پس نسبت زوجهٔ پیغمبر این عمل کسی روا دارد این بهتان
عظیم است حق سبحانه فرموده ولولا اذ سمعتموه و چرا نه چون شنودید این سخن را قلتم
می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه ما یکون لنا

جمله
۷ عند الاصم

نیست ما را و نمی رسد ان نتکلم آن که سخن گوئیم بهذا باین قول سبحانک پاکست خدای
از آن که در حرم محترم پیغامبر او قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترای بزرگست
بر بافته منافقان یعظکم الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از آن که باز گردید
لمثله ابدا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که تا زنده باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید
گرویدگان چه ایمان مانعست از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصاً امهات مومنان و
یبین الله و بیان میکند خدای تعالی و روشن میگرداند لکم الآیات برای شما آیتها که
دلالت دارد بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریق ادب انحراف نورزید والله علیم و خدا
داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده ببراءت ذمهٔ او از عیب و عار تا گریبان
دامنش پاکست از لوث خطا و زندمت عیب چو آلوده از سر تا بپای و چه زیبا گفته است
گر ار سد اگر کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی ان الذین یحبون
آنان که دوست دارند ان تشیع الفاحشة آن که فاش گردد و زشتنامی پیدا شود
یعنی نسبت فاحشه فی الذین آمنوا در شان آنان که ایمان آورده اند و خواهند که مردم
آن را در زبان گیرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا حد قذف و
بدنامی و الآخرة و در آن سرای باتش والله یعلم و خدای میداند سر آنچه خوض کرده اید در آن و
انتم لا تعلمون و شما از آن بی خبر اید ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی
علیکم بر شما و رحمته و بخشایش او و مهربانی پروردگار وان الله رؤف و آن که خدای
مهربانست براءت ذمهٔ مقذوف را ظاهر کرداند رحیم بخشاینده بتوبه جنایت قاذف
در گذراند هر اینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس لعین یعنی راههای او را معصیت یا

النصف

ع النصف

وسوسهای او را در قذف عایشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پیروی و آثار او را
متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس هر آینه وی میفرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف
عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی
عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا بتعیین حدی که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما
مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دم از دنس و عیب جوئی دیده
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ
سَمِيعٌ و خدای شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا به نیتهای ایشان گویند صدیق
رضی الله عنه سوگند خورده بود که پسر خاله خود مسطح که یکی از متکلمان بافک او بوده نفقه نکند و مطلقا
با او نیکوئی ننماید حقتعالی آیه فرستاد وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان
فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر
صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا
بران که ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان را و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا
و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام
و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که خدای بیامرزد
شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با کمال قدرت
با انتقام رَحِيمٌ مهربان با اصحاب جرایم و آن تمام شما نیز متخلق با خلاق وی شوید علما ازین
آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب بکر فرموده و به تحقیق أَنَّ الْفَضْلَ الْمُطْلَقَ لَهُ و حکیم
سنائی قدس سره درین باب فرموده . بود چندان کرامت و فضلش . که اولو الفضل خو

ذوالفضلش . صورت و سیرتش همه جان بود . زان ز چشم عوام پنهان بود . رفته در شب
سال و ماه از همه کار . ثانی اثنین إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنان که یرمون
الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند
ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدای و رسول مراد از واج پیغمبراند صلی الله علیه و آله و سلم
در وسیط گوید خاص عایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات و بعضی عام میدارند و در
تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا دور کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام نیکو
و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود اند و در آن سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ
عَذَابٌ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ بزرگ بجهة گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود يَوْمَ
تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی
بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بوده که کسب کرده اند از جرایم و آثام يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ
تمام بدهد ایشان را خدای دِينَهُمُ الْحَقَّ جزائی که سزاوار است بر ایشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند
دران روز أَنَّ اللَّهَ آن که خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و هویدا
بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک
لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان تکلم کنند وَالْخَبِيثُونَ
و پلیدان نیز شایسته اند لِلْخَبِيثَاتِ مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است
از خبایث وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردان پاک را وَالطَّيِّبُونَ و
مردان پاک سزاوارند لِلطَّيِّبَاتِ مر سخنان پاکیزه را كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ از کوزه
همان طراود که در دست و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک زنان را

بدیشان و زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای ایشان ملخص سخن
آن که در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که پاکیزه‌ترین از همه موجودات است
محرمی پاکیزه چون عایشه رضی الله عنها سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و ازینجا
فی المثنوی ~ ذره‌ای کاندر همه ارض و سماست ∴ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ∴
ناریان مر ناریان را جاذب‌اند ∴ نوریان مر نوریان را طالب‌اند ∴ اهل باطل باطلان را میکشند ∴
اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ∴ طیبات آمد ز بهر طیبین ∴ للخبیثین الخبیثات است هین
ذکر فضایل و خصایص صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها در رساله آیات الصفا بر سبیل استقصا ثبت ذکر
یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نموده اولئک آن گروه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم و عایشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه مبرؤن بیزار شدگان یعنی منزه
و مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالی‌تر است که ذیل
عصمت زوجه طاهره از لوث چنین تهمت آلوده گردد و صفوان مردان پاکیزه دامن صحابه
او را نیز بدین تهمت متهم توان داشت لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزش خدای و رزق
کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت است یا ایها الذین آمنوا ای ع
آن کسانی که گرویده‌اید بخدا و رسول او لا تدخلوا در میایید سر زده بیوتا بخانها غیر بیوتکم بجز
خانهای خود که در آن ساکن اید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر
گیرید و دستوری طلبید و تسلموا و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در اثر آمده است که
بگویید السلام علیکم أأدخل و امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه نزد جناب نبوت مآب آمد
بموقف عرض رسانید که ما در خانه خود بر صفتی که می‌باشیم نمیخواهیم که هیچکس ما را بدان حال ببیند
و ناگاه یکی از کسان ما در خانه می‌آید و ما را بوجهی که نشاید می‌بیند حق سبحانه این آیت

فرستاد

فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در نیایید ذلکم آن استعلام و استیذان
خیر لکم بهتر است مر شما را از آن که بی اجازت در آیید و گفته‌اند کسی که بعیال خود در آید
باید که بکلمه یا بآواز یا بتنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند
و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیرید فان لم تجدوا فیها پس اگر در نیابید
در خانه غیر خود را احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها پس در میایید در آن حتی یؤذن
لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی
از کسی محل تهمت سرقه است و ان قیل لکم ارجعوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان
که باز گردید فارجعوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب
بیت است هو ازکی لکم آن گشتن پاکتر و پسندیده‌تر است مر شما را و الله بما تعملون
و خدای بآنچه شما از استجازه و ابرام علیم داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از
نزول این آیه ابابکر صدیق رضی الله عنه بعرض مبارک رسانید که یا رسول الله در راه شام و
عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که در خانه و رباط بساط اقامت بگسترند و چون
سکان مقام نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما جناح
گناهی ان تدخلوا از آن که در آیید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانه که مسکون نیست
یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می‌آید و میرود چون کاروان سرای و رباط فیها در آن خانه
غیر مسکون متاع برخورداری و منفعت لکم مر شما را که از سرما و گرما در آن پناه میگیرید و رخوت
و انعام شما در محفوظ میمانند و الله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از
استیذان و ما تکتمون و آنچه می‌پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قل بگو ای محمد
للمؤمنین یغضوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند من ابصارهم دیدهای خود را

ازدیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده است که تیزترین پیک شیطان
در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نرسد
باستدراک مشغول نمیتوانند شد اما دیده جاسوسی است که از دور و نزدیک استعلام و استتمام رای صید
میکند سعه این همه آفت که بتن میرسد ؛ از نظر توبه شکن میرسد ؛ دیده فرو پوش چو در
در صدف ؛ تا نشوی تیر بلا را هدف ؛ در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند
دیده سرها از محارم و دیده دلها از ما سوی الله ویحفظوا و نگاه دارند فروجهم فرجهای خود را
از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذلک آن پوشیدن چشم و محافظت فرج
ازکی پاکیزه تر و سودمندتر لهم مر ایشان را در دنیا و آخرة ان الله خبیر بدرستی که خدای
داناتر است بما یصنعون بآنچه می کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات
و آثام وقل للمؤمنات و بگو مر زنان گرویده کان را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن
بپوشند دیدهای خود را و نه نگرند بمردان نامحرم ویحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را
از زنا ولا یبدین و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن
الا ما ظهر مگر آنچه ظاهر شود منها از آن زینت بی ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب
و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد
و کفین ولیضربن و باید که فرو گذارند بخمرهن مقنعهای خود را علی جیوبهن بر گردنهای
خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده باشد
ولا یبدین و آشکارا نکنند زینتهن مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق
که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران خویش
که تزیین برای ایشان است او آبائهن یا پدران خود و پدر پدر بحکم پدر دارد او آباء بعولتهن

موضع آنست

یا پدران شوهران خود که ایشان در حکم پدرانند او ابنائهن یا فرزندان خود او ابناء بعولتهن
یا فرزندان شوهران خود که ایشان حکم فرزندان دارند او اخوانهن یا برادران خویش
او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که در حکم برادران دارند او بنی اخواتهن یا پسران
خواهران خود اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز این
حکم ثابت است و ذکر اخوات نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و نیز نموده که اخوه طرا
که موضع زینت خود دیدهم و خال نماینده که شاید که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و
موجب فتنه گردد او نسائهن یا برای زنان اهل دین خود یعنی موضع زینت بمؤمنات نمایند
و در میان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و ثنویه بحکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را
اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست که بحکم دین میان اهل اسلام و کفر آشنایی
برانداخته و عفایف را نیز ملاقات خواست اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه
زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک شده است ازرا
دستهای ایشان یعنی پرهیز نکنند زنان از آنها که ملک یمین خود باشند از کنیزکان
خواه مؤمنه و خواه کافره با آن که ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت
غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد بنده کانند از اماء و عبید و قول آنست که غلام
اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا در احقاف آورده که ابن الطیبین رحمه الله علیه
فرموده است مغرور نگردانند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست
نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بمولی موالات و نه بعضو
از مواضع زینت او التابعین یا پیروان کان غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت
من الرجال از مردان شما یعنی آنها که جهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی

ندارند یعنی دغدغهٔ شهوتی نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین یا آنها که مطلق از مباشرت
خبر ندارند و همت ایشان مقصور جز بر طعام نیست و اکثر ائمهٔ حنفیه بر آنند که خصی و مجبوب و عنین
در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش آن که توانایی
بران نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ یا طفلان آنان که لَمْ یَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ
بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی‌خبراند یا آن که قادر نیستند
اتیان زنان یعنی بالغ نشده‌اند و بحد شهوت نرسیده‌اند وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و
نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِینَ آنچه
پنهان میدارند مِنْ زِینَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش
مردم نرسانند که موجب میل مردان بایشان نشود وَتُوبُوا إِلَى اللّٰهِ و بازگردید بخدای جَمِیعًا
همه أَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه گرویدگان لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید شما رستگار شوید جهة توبه
فرمود چه هیچ یک از خطا جرمیه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج‌ترین کسی بتوبه
آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود
تا عاصی خجلت زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوایی
ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند
چو رسوا نکردی بچندین خطا ∴ درین عالمی پیش شاه و گدا ∴ دران عالم هم بر خاص و عام
میاور ز رسوا مکن والسلام ∴ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ و در نکاح در آرید بی‌زنان و بی‌شوهران مِنْكُمْ
از شما یعنی مردی را که زن ندارد که خدا سازید و زنی که بی‌شوهر است بعقد کسی درآرید وَالصَّالِحِينَ
مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر آن که نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان
خود تخصیص صالحان جهة اهتمام است بشأن ایشان و آن که بسبب تزویج و تزوج در ورع

عفت بمانند إِنْ يَكُونُوا اگر باشند الایامی مفلسی از عباد و اماء فُقَرَاءَ درویشان و محتاجان
يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی گرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو نفر
در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است بسعت مغفرت عَلِيمٌ دانا است
باستحقاق فقرا بسط بساط روزی کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که بازایستند از حرام و عفت ورزند
آنان که لَا يَجِدُونَ نمی‌یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی
که توانگر گرداند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان که خدا
توانند شد وَالَّذِينَ و آنان که يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آن را ایمانهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ
پس مکاتبه سازید ایشان را امر استحباب است و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب
گردانیدم باین مقدار مال پس بنده آن مال چون ادا کند آزاد شود آورده‌اند که صبیح
نام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود
اگر غلام و کنیزک شما مکاتبه طلبد ایشان را مکاتبه سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ
خَيْرًا در ایشان نیکوئی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال
با آن که بحکم کتابت از مردم سوال نکند چه آن پس مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت باز
دهد بنده ازان سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان گفت مال داری گفت نی سلمان
گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخشائی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ
و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی از مال خدا الَّذِي آتَاكُمْ آن که بشما داده است
حویطب مر غلام را بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از استماع این آیه صد دینار بدو بخشید
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله میگویند وَآتُوهُمْ خطابست با موالی و واجب است از مال

کتابت چیزی بمکاتبی بخشند امام احمد رحمة الله علیه بقولی برای خواجه میفرماید و امام اعظم و
امام مالک رحمهما الله اینرا واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامه مسلمان
است که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کرده خود را از طوق
مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت میرهاند
گذشت — بشنو از من نکته رای زن دل و زبیم کم منکی یادکن که بلطف آزاد
بن سازنه که باحسان من مرا آزاد کن آورده اند که عبد الله ابی شش جمیله کنیزک
داشت ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از انها یکه بر
گفتند اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کرده ایم و اگر شر است وقت آمده که ترک
کنیم پس بجناب نبوت صلی الله علیه و آله وسلم آمده صورت حال بعرض رسانیدند
و آیت آمد ولا تکرهوا و اکراه مکنید کنیزکان خود را علی البغاء بر زنا ان اردن
ان اردن تحصنا اگر خواهند باز استادن ببرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر اراده
تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه
می کنید لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروخ
اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بود که صد شتر برای فرزندی که از فرتی بهادادی آد
و من یکرههن و هرکه اکراه کند کنیزکانرا بزنا فان الله پس بدرستی که خدای من بعد
اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غفور آمرزنده گناهان ایشانست یعنی
کنیزان را رحیم مهربان ایشان و وزر و وبال آن نیست مرد را کردن اکراه کننده کان
و لقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن و توضیح
یافته و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام و مثلا فرو فرستادیم

مثلی من الذین خلوا و از مثال آنان که گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی قصه عجیبه
مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه رضی الله عنها که مانند دارد بقصه مریم در وقوع تهمت
و قصه یوسف در براءت ذمه و موعظة و فرو فرستادیم پندی در آیتها للمتقین برای
پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع است بمواعظت و نصایح قرآن الله
خدای نور السموات والارض نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از نامهای حق سبحانه
امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که خدایرا نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت و
ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این هر دو ضد است بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است
که باصره اولا ادراک آن بکند و بواسطه او ثانیا مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد
مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا
نیست چون خود را بدین نام خواند از تقدیر مضاف چاره نباشد و از این است که صاحب کشاف
میگوید که ذو النور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور انای آن
بر هرچه از اجزاء عالم هستی در مناظر بلندی و مغاور پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله
عطیه فضل اوست — در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر نور وجود و شهود از تو یافتیم یا تجوز
مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون این کلام اینست که منور السموات
والارض روشن کننده سماست بملائکه مقربین و نور دهنده زمین بانبیا و المرسلین
یا روشنی بخش آئینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت توحید در تیسیر آورده که
آرایش آسمان و زمین است و آن که امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله
معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای دل کثیری موید این قول است آن که امام نسفی
رحمة الله علیه بیان آرایش ارض و سما میگوید بیار است شمار الصوامع قدس کم اماکن اجابت

ع

او آیت م

ملائکه کرام است وزمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سمارا بشمس و قمر
وستارگان وزمین را بانبیا و اولیا و علما و مؤمنان یا سمارا بتسبیح مسبّحان و تقدیس مقدسان
وزمین را بتلبیهٔ حاجیان وتکبیر غازیان یا سمارا به بیت معمور وزمین را بکعبه و [illegible]
گفته اند مدبّر السّموات والارض امور اهالی آسمان وزمین بر وجهی که شاید و باید ساخته تدبیر
اوست مدبّر امور که برای او کار کنند و بتدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند
کما قال الشاعر — نور القبایل مالک بن مخلّد ؛ وبرین تقدیر اوست که کار همه
آسمانیان وزمینیان میسازد و مجموع را بعطیهٔ کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ بنوازد
— از نهانخانهٔ احسان تو هر جامه کسی ؛ کل حزب فرحون اند ز فضل عمیم ؛
در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چیست هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت
که در دوار سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و
وَفِی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ — وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست ؛ و از ابن عباس رضی الله عنهما
منقول است که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان وزمین است که بهدایت
او هستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطایف قیصی تفسیر است
که امام محمد [illegible] رحمة الله علیه نوشته اند از خواجه ابو سهل انماری روح الله روحه نقل میکنند
که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب حزن و شهوت و چون
کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آن
انوار و تجلیات جمال الهی سبب بهجت و ابتهاج نامتناهی است — چو تو نهان شوی
از من همه تاریکی کفرم چو تو پیدا شوی ای من بجان تو مسلمانم بعضی از علما گویند که نور آن است که
روشن کرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس حق سبحانه بیان کرده

تدل علی انه واحد

ازبرای ما

از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب
اتحاف رحمة الله علیه آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل
تمیز نکند و قبیح از صبیح باز نداند و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرند
وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدارک انسانیه دانند
که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما از ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است
و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس از حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم
و بمرتبهٔ تمیز اشیا رسیده ایم از او آن یافت شد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است
همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مختفی حضرت ولایت مرتبت قدس سره در شرح تائیه
فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از
غایت ظهور مخفی ماند چنان که ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیائیست که محیط است بآنها
و شرط است در رؤیت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود
و بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی
حقیقی که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی حی
قیوم اوست و ادراک شیء بی ادراک او محال است اگر چه از درک او غافل باشی و آن
غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی در
وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است حق سبحانه نیز مدرک بوده —
هستی که بذات خود هویداست جز نور ذرات مکونات زو یافت ظهور هر چیز که از فروغ او
افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور ؛ و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی
پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله

نور السموات والارض همه اشیا با هستی او عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی است
هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک
ادراک کرده و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی بماند همه عالم بنور او
کی او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان
مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست در دیواری
که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته و بعضی گویند
و گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و برین قول فتیله مشتعل
در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه
غایت صفای چراغ که در وست یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة
از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتون است در زمین مقدس که منبت
و مهبط پیغمبران و دعای برکت خوانده اند از الجمله ابراهیم خلیل الله علیه السلام لا شرقیة نه
در جانب شرق است از معموره چون کنکر و دیار چین و ختا و لا غربیة و نه طرف غرب از آن
چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال و لایت شام است
نه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از رعایت تاب
آفتاب بهره مند است و هم از حمایت وقایهٔ سایه محظوظ امام حسن بصری رحمة الله علیه
فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که بوصف
شرقی و غربی اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیک است که روغن آن درخت یضیء
ذهن خود و لو لم تمسسه و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی در درخشندگی و براقی
بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای

زنیت یا روشنی با نوار چراغ و لطافت زجاج بران افزوده و در مشکوة انضباط اشعه و جموع
انوار است یهدی الله راه مینماید خدای لنوره بسوی معرفت خود من یشاء هر کرا خواهد
ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند
للناس برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بدیشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای
بهمه چیزها از دقایق محسوسات و معقولات و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست علما را
درباب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلماء فخرالدین رازی قدس سره در اسرار التنزیل
فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه
بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و
کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از تابش آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیک است
یضیء کلمه بی آن که زبان مؤمن گذرد و عالم را منور کند چون اقرار آن بزبان جاری شد
و تصدیق دل پاک بآن بازگشت نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است
روح الله روحه که نور ایمان را بچراغی تشبیه کرد بجهة آن که در خانه که چراغ بود دزد دیرا
نگردد و همچنین در هر دلی که ایمان باشد شیطان راه بدو نیابد و یا آن که چون چراغ داخل خانه روشن
شود و از روزنها پرتو بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد همین منوال نور ایمان از اندرون
گرانده از آنجا شعاع معرفت بروزنهای حواس افتد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید
آید سیماهم فی وجوههم سیمای هر کس از دل او هید هر خبر و تشبیه فرموده دل مؤمن را بآبگینه
تا از سنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته هرگاه رسد بهر دو زخمی که دل شکسته زند
مرهم نپذیرد چون آبگینه این دل مجروح نازکم هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود و گفته اند
آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او

او دخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه سرهٔ عالم و از فراگرفتن عارفان اسرار را از تعلیم
سید ابرار نور علی نور معلوم میتوان کرد و قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مومن
زجاجه زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوق است و نه مختلف که نزدیک است
که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قرائت کنند او
علی نور باشد و در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است و مشکوة آدم باشد
و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم که نه بجهودیه مایل است چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه
بنصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره شجرهٔ نبوت که زیت
هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و زجاجه دل
مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که در جانب علو و افراط است و نه در
تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط السوی عبارت
از آنست و در عین المعانی آورده که نور محبت حبیب با نور خلق خلیل نور علی نور است
بدر نور و بسیر نور است مشهور از ینجا فهم کن نور علی نور و بواقی نکات متعلقه بآیة النور در
جواهر التفسیر بسیط لایق مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله
تسبیح گوید خدای را در خانهائی که دستوری داد خدای امر کرد ان ترفع آن که برداشته شود
قدر او بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند در آوازها که برداشته شود که حق سبحانه
حاجتمندان بیوت ویذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در ان خانها نام او و مراد از بیوت مساجد
است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود

و ازکن

صح

و از سخن دنیا و کلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات
طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد
و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران
بوده اند کعبهٔ معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل علیهما السلام تمام شد و بیت المقدس که رفع
قواعد آن در ایام خلافت داود علیه السلام و اتمام آن بدست سلیمان علیه السلام اتفاق
افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارهٔ حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
بود یسبح له فیها تسبیح گفته شود یا نماز گزارند مر خدای را فیها در ان بیوت بالغدو والاصال
بامداد و شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در ان مقام که
لا تلهیهم مشغول نمیسازد و بازنمیدارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاع که از و توقع سود باشد
و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر الله از یاد
کردن خدای و اقام الصلوة و برپا داشتن نماز و ایتاء الزکوة و دادن زکوة محققان برآنند
که چون بیع و شرا که اعظم امور اشتغال دنیوی است ایشانرا از ذکر مانع نبود ما بقی بطریق اولی
صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات
حق و حقیقت این روش خواجگان ما وراء النهر است آورده اند که ملک حسین کرت والی هرات
بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبند قدس سره پرسید
که در طریق شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود که نمی باشد پس فرمود بنای طریق شما
بر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ~ از درون شو آشنا و
از برون بیگانه وش ❊ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ❊ آنچه حق سبحانه میفرماید
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشاره باین مقام است و حضرت حقایق پناهی

قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند ــ سررشته دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار ؛ دایم همه جا با همه کس در همه کار ؛ میدار نهفته چشم دل
جانب یار ؛ یخافون میترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب
روزی که بگردد فیه القلوب دران روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش
باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها و از هر طرف نگرد تا ببیند که نامه او از کی
بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است به یخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای
ایشان را بسبب آن احسن ما عملوا نیکوترین جزا آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود
ویزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزاء موعود
ایشان را عطاها کرامت کند که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدا
روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب ۝ بی حساب یعنی بران روزی
حساب نکند یا زیاده از ان دهد در عقبی که در شمار آید والذین کفروا و آنان که بپوشیدند حق
و نه گرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و
اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سراب است بقیعة زمین هموار سراب آنست که شعاع
آفتاب در تموز بر زمین مستوی افتد لمعان آن درخشش بنظر آید چون آب موج یحسبه الظمآن
پندارد آنرا تشنه ماء آبی صاف روی بوی آورد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در وهم
آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون متصور خود را چیزی ووجد الله و یابد عقاب
عنده نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده یابد فوفیه حسابه پس تمام بدهد او را حسابه جزاء او
بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب ۝ زود حساب است حسابی
او را از حساب دیگر باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب در تشنه جگرسوخته پس همچنان که

تشنه از

تشنه از سراب با امید شده تشنگی زیاده میشود کافر را امید بپاداش عمل خود چون نباشد
حسرت و خیبه افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان مانند چون تاریکیهای شتر الکه فی
بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشیه موج میپوشد آن دریا را موجی من فوقه موج
از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات
این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی تراکم شده یعنی ظلمت بحر و
ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب
اعضای ما آید است بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند آنرا بیان تاریکی شدت
ظلماتست یعنی دست را نبیند و نزدیک نیست که ببیند ومن لم یجعل الله و هر کرا نداد و مقدر
نکرد خدای له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له من نور نیست مر او را هیچ
نوری این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست ذکر لجی دل او
و موج آنچه دل او را میپوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بر آن پس گفتار و
کردارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در روز قیامت هم بظلمت پس
عکس مؤمن که او را نور علی نور است این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض
مومنان از تیرگی در آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک را ظلمت حال و
کارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آن که خدای یسبح له
تسبیح میگوید مر او را و پاکی یاد میکند بمقال یا دلالت حال من فی السموات والارض هر که
در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال
گشاده باشند در هوای و صف کشیده تخصیص طیر صافات آنست که در میان زمین و آسمان است
یا دلایل صنع در وی ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطا قوت میل محیط

قدرت و قوف در هوا و الهام بسط اجنحه وقت صف کشیدن تا آن که در جناح صفت قبض نیز
هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان
یا مجموع قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود را وَتَسْبِيحَهُ و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح
خدا را یا خدای داند نماز و نیاز همه را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَفْعَلُونَ .
بآنچه همه میکنند از طاعت و عبادت وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها اوست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی حق است
بازگشت همه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی که خدای يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را و برمی
انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تألیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد
بعضی از او با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میگرداند او را در هم نشسته و بر هم بسته فَتَرَى
الْوَدْقَ پس می بینی باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ
السَّمَاءِ و فرو میفرستد از ابر مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ
که مثل کوهها اند در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگ که این است در آن مفعول محذوف تقدیرش
چنین که میفرستد از تگرگ که در ابر است تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوهها هست
از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حقتعالی از آن تگرگ نازل میگرداند فَيُصِيبُ بِهِ
پس میرساند آن تگرگ را مَنْ يَشَاءُ بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد وَيَصْرِفُهُ و باز میدارد
آن را عَنْ مَنْ يَشَاءُ از میوه و محصول هر که میخواهد يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیک است که روشنی برق
آن يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و این قوی تر دلیل است بر کمال
قدرت که شعله آتش از میان آب ابر بیرون می آید يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ میگرداند
خدای شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد

احوال

احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در آنچه مذکور شد
لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را
وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آبی که جزو
مادهٔ اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از
نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت
بر و افکند بگداخت و آب گشت بعضی از او را تقلیب فرمود بآتش و از آن جن بیافرید
پس بعضی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بآب
و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از این جنبندگان
مَنْ يَمْشِي هست آنچه میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ
يَمْشِي و از ایشان کسی هست که میرود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ
مَنْ يَمْشِي و از ایشان کسی هست که مشی میکند عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحش و نعم
و تنویع و تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی شد بی آلت مشی پس آن که بدو پای
رود بر آنکه چهار قایم دارد و از حیوانات آن که زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع
بیش نیست يَخْلُقُ اللَّهُ می آفریند خدای مَا يَشَاءُ هر چه میخواهد آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نکرد
باختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوای و افعال با وجود اتحاد عنصر و اصل حقیقت
فرموده اوست قادر بر هر چه خواهد خواست هر چه خواهد کند که حکم او راست نقشبند رون
کلها اوست نقش دان درون و بیرون اوست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن
هر چیز قَدِيرٌ تواناست پس هر چه بیافریند بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا بخدای که فرو فرستادیم
آیَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کرده وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه نماید مَنْ يَشَاءُ

ثلث
ارباع

هرکرا خواهد بسبب تفکر در ان اِلیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ ۝ براهی راست و درست که طریق بهشت
آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بمحمد
محمد بریم و منافق میگفت مرافعه بکعب بن الاشرف می کشیم حق سبحانه آیت فرستاد که وَ
یَقُولُونَ و میگویند منافقان که آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَبِالرَّسُولِ و به رسول فرستاده او
وَأَطَعْنَا و فرمان برداری کردیم او را ثُمَّ یَتَوَلَّىٰ پس میگرداند فَرِیقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان
در امتناع مینمایند از قبول حکم من مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار بایمان و طاعت وَمَا
أُولَٰئِكَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِینَ ۝ گرویدگان مخلص با ثابت ایمان و گویند
میان مرتضی علی کرم الله وجهه و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب و زمین چند انکه امیر المؤمنین
خواست که او را نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم برد میسر نشد و گفت او برای تو حکم خواهد کرد
که عم زاده اوئی حقتعالی آیت فرستاد که اقرار بر ایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای
در رسول سر می پیچند و روی میتابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللّٰهِ بکتاب خدا
وَرَسُولِهِ و بحکم رسول او لِیَحْکُمَ تا حکم کند بر آستی بَیْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِیقٌ آنگاه گروهی
مِّنْهُمْ از ایشان که بشر است یا مغیره مُّعْرِضُونَ ۝ اعراض کنندگانند از محکمهٔ علیهٔ نبوی
وَإِن یَكُن و اگر باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا حق یعنی برای ایشان بود یَأْتُوا إِلَیْهِ بیایند بسوی
پیغمبر مُذْعِنِینَ ۝ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم و
خواهد شد فرمان برند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند أَفِی
قُلُوبِهِم آیا در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماریست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده
در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از و تهمت مشاهده کرده اند که بر و اعتماد دوستی نماند أَمْ
یَخَافُونَ آیا میترسند أَن یَحِیفَ اللّٰهُ آن که حیف کند خدای در نزول حکم جور فرماید عَلَیْهِمْ

برایشان

ثلث
ع

برایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر ظلم تهمت
باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ آن گروه ایشان
ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود با ابا و امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّمَا کَانَ جز این نیست
که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ گفتار گرویدگان إِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ چون خوانده شوند بکتاب خدای
وَرَسُولِهِ و بسوی پیغمبر او لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات أَن
یَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا آن که گویند شنیدیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی
در میان ما حکمی ۝ وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستگاران
از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَمَن یُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد
خدایرا در فرایض وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید وَیَخْشَ اللّٰهَ و بترسد از
عقاب خدای تعالی بر گناهان گذشته وَیَتَّقْهِ و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان
آینده فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ پس آن گروه ایشانند فیروزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف
آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود علماء زمان
برین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست
اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ۝ وینک عمل ار رضای مولی جوئی وَأَقْسَمُوا بِاللّٰهِ و سوگند
خوردند منافقان بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که در طریقه فرمانبرداری حضرت
رسالت پناه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَیَخْرُجُنَّ هر اینه
بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قُل لَّا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند دروغ مخورید
طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمانبرداریست شناخته شده با خلاص و صدق نیت نه سوگند
دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه شما میکنید

از نفاق و جز آن قُل اَطِیعُوا اللهَ بگو فرمان برید خدا را بطوع و رغبت وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ
و اطاعت کنید رسول را بصفای طویت فَاِنْ تَوَلَّوا پس اگر روی بگردانید ای مؤمنان
فَاِنَّمَا عَلَیْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است مَا حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام
وَ عَلَیْکُمْ مَا حُمِّلْتُمْ و بر شماست آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وَ اِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا
و اگر فرمان برید خدا را در حکم راه یابید براستی وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده بحکم اِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِینُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر وی بوده بجای
آورده و آنچه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وعده کرد خدای آنانی را
که گرویده اند از شما وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کرده اند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقراء
مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل
عرب که در مکه و یثرب بوده اند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز
و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجرین اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی
در روزگار بهول و هراس میگذرانیدند روزی با یکدیگر گفتند که زمانی بر ما در آید که ما
امین و مطمئن بنشینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیه نازل گشت و حق
تعالی وعده داد و سوگند خورد لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ هر اینه ایشان را خلیفه کرداند در زمین کفار
از عرب و عجم کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچنان که خلیفه کرد آنان را که بودند پیش از ایشان
و حفص اسْتُخْلِفَ معلوم خوانده یعنی همچنان که خدا خلیفه کرد آنانرا که بودند یعنی بنی اسرائیل را
که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنان که ملوک در ممالک خود می کنند و این دست
تصرف نیز بر مؤمنان خواهد بود و آن نموده جزایر اعراب و دیار کسری و بلاد شام بدیشان ارزانی داشت
و امید است که جمیع اطراف و انحاء مشارق و مغارب بحکم لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بحوزه تسخیر

مراد آن

مراد آن است که شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم در ایام
دم بدم صیت کمال دولت خجسته انجام او خرسند روی زمین را سرسبز و آباد کرد شاهباز شوکت
نشانه بال قدرت از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت این آیه دلیل اعجاز قرآن است و حجت
صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دیگر وعده داد
وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ و هر اینه با قوت و تمکین و ثابت سازد برای ایشان دین ایشان را
الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر
ادیان غالب کرداند وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ و هر اینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس
ایشان از اعداء اَمْنًا ایمنی از ایشان یَعْبُدُونَنِی میپرستند مرا در زمان خلافت آن
حَسِبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مپندار ای محمد آنان را که نگرویدند مُعْجِزِینَ فِی الْاَرْضِ عاجز کنندگان
مر خدای را از عذاب کردن در زمین یا مپندار که ایشان یعنی توانند که بر حق سبحانه و تعالی پیش گیرند
و عذاب را از خود فوت کنند وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَ
لَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد بازگشتی است آتش در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت ظهر بطلب فاروق
رضی الله تعالی عنه فرستاد و مدلج بی اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضای
او دور شده و قولی آنست که بیدار بود و با زوجه خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهیة تمام
بر دل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه و تعالی نهی فرمودی
که آبا و ابنا و حشم و خدم ما در مثل این ساعت بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه
مطلع نشوند بعد از آن که بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد این آیت نازل شده بود
که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گرویدگان لِیَسْتَأْذِنْکُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِینَ

۸۸ در اطیعوا الرسول و فرمان بردار رسول علیه السلام بیرحیم
فرماید تعالی لعلکم ترحمون تا شاید که شما رحمت کرده شوید

ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا اناث ایشان
از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم منکم و آنان نیز از کودکان که بسن
بلوغ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای
در آمدن بخانهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروز من قبل صلوة الفجر یکبار
پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب میخیزد و جامهٔ خلوت دور کرده میخواهد که لباس صحبت
پوشد وحین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را من
الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت نیم روز است ومن بعد صلوة العشاء
و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثلث عورات
لکم نگاهدارید این سه وقت عورت که مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما
ولا علیهم جناح و نه بر بندگان و کودکان نارسیده گناهی و بزهٔ در ترک استیذان
بعدهن بعد ازین سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیند
علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم علی بعض بعضی
شما بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن پیدا
و بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدای
داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه
منسوخست و بقول جمعی محکم ابن جبیر را رحمة الله علیه پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت
سخن میگویند جواب داد که بخدای منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند واذا بلغ
الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که
بالغ گردند و احتلام روشنتر دلیلیست بر بلوغ فلیستأذنوا این باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات

کما

کما استأذن الذین من قبلهم همچنان که دستوری طلبیدند آنان که بالغ شدند پیش
از ایشان یعنی ایشان حکم بالغ مردان دارند در استیذان کذلک یبین الله همچنان که
بیان کرد این حکم را بیان میکرد اند خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدای
داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در
آخر دو آیهٔ متعاقب جهت مبالغه و تاکید است والقواعد من النساء و نشستگان در خانها
و بازماندگان از زنان اللاتی لا یرجون نکاحا آنان که امید ندارند نکاح خود را یعنی
طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت عجز و پیری فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح
گناهی و وبالی ان یضعن ثیابهن ازان که بنهند جامهای ظاهر را چون چادر و سر انداز
بالای مقنعه می پوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع
زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وان
یستعففن خیر لهن و آن که طلب عفت کنند و بپوشند خود را بهتر است مر ایشان را و
دورتر از تهمت والله سمیع علیم و خدای تعالی شنواست مقالات ایشان را با مردان و دانا
بمقصود از مقالات ایشان امام اوحد رحمة الله علیه آورده که تندرستان صحابه با مریض
و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همسایگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آن که مبادا
طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آن که بعضی صحابه چون بسفر رفتندی کلیدها را
بدست ارباب عاهت باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این
درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردندی تا اگر کسی ایشان را با این که در خانهٔ پدر
و مادر یا اقارب قریبه در ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمیکردندی حق سبحانه و تعالی فرمود
لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه و تنگی ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ و بالی ولا علی المریض

حرجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و زری أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ
آن که بخورید شما و اهل و عیال شما از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای
فرزندان نیز در ان داخل است که أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ و خبر صحیح است که اطیب
چیزی که خورد مرد از کسب اوست وَإِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران
خویش أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران
خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران
پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
یا خانهای برادران مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران مادران خود
أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهایی که مالک شدید شما خزاین آنرا از نقود و امتعه و اطعمه این
خطاب با وکلا و خازنان است و گویند مراد خانهٔ بندگانست و جز خانهٔ اولاد و عبید رضای
صاحب بیت در اکل طعام شرط است أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای
دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی
قدس سره بخانهٔ دوستی آمد او حاضر نبود کیسهٔ او را از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک
داد چون خواجه بخانه آمد و صورت واقعه از جاریه شنید بشکر آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و خواجه
در نگارستان فرموده ــ شبی گفتم جهان فرسوده را که بود آسوده در کنج رباط زاویه
چه خوشتر در جهان گفت :. میان دوستداران انبساط :. در عوارف المعارف فرموده
که چون کسی یار خود را گوید اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم تریدُ دوستی اینشاهیه
یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است
از مال فانی و درین باب گفته اند ــ ای دوست برو بهرچه داری یاری کن هیچ

بخوش

بخوش ویند در من قال ــ یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند آخر کسی بمال
جدائی چرا کند :. بسیار جد و جهد بباید که تا کسی :. خود را بآدمی صفتی آشنا کند :.
شرط است بعد یافتن یار آشنا :. کز بهر او بعهد محبت وفا کند :. و بر قول اول که سبب
نزول آیه تنفر صحابه از مواکلهٔ اهل علل علی المعنی باید رفت یعنی نیست در اکل
با هر یک از ینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمر از کنانه که تنها طعام خوردن را
حرام داشتندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب
بگذشتی مهمان نرسیدی انگاه چیزی خوردندی یا درباره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود
نهاده جز بمهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی
این آیت آمد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا
آنکه بخورید طعام را مجتمع شده یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا پس چون در آیید بخانهای
مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام
کنید با هم دینان خود الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ و در خانهای خود بر اهل خود و در
مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا
وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سلام کردنی
ثابت و مشروع از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت طَيِّبَةً پاک که نفس مستمع
بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همچنانچه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیات حکمتهای خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ :. شاید که تعقل کنید در ان
و حق ثواب آن دریابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گروندگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آنانند که گرویدند بخدای و پیغمبر از صمیم دل وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ و چون باشند

رسول وی صلی الله علیه وآله وسلم علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که شرع آنرا
مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند نزدیک وی
حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند ازو و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان
الذین یستاذنونک بدرستی آنان که دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن گروه
آنانند که از روی صدق یؤمنون بالله ورسوله میگروند بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند
تعریض جمعی منافقان است که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری طلبیدند و درباره
ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیه فاذا استاذنوک
پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام
بعض از کارهای خود فاذن لمن شئت منهم پس دستوری ده هر کرا خواهی از ایشان که
عذر واضح دارند واستغفر لهم الله و با وجود اجازت طلب آمرزش کن برای ایشان از
خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست گویا که بخروج از
جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
تقصیرات بندگانرا رحیم ۵ مهربان است بتخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا دعاء
الرسول بینکم مدارید و مدانید خواندن رسول مر شما را میان خود کدعاء بعضکم بعضا
همچو خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض
توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم است و مراجعت بغیر اذن او
حرام و ناروا یا دعاء او بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا مثل مستجاب
و مقبول حضرت رب الارباب یا نداء کردن شما و خواندن شما رسول را باید که چون منادات یکدیگر
نباشد که بمجرد نام خوانند بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه گویند یا رسول الله یا نبی الله چه

حضرت

حضرت عزت همه انبیا را بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای امت
یاد کرده است باید را انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب نموده است آورده اند که چون پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواندی منافقان تسلل کردن یکدیگر را پناه ساخته و از مسجد بیرون
رفتندی آیت آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی نهایت
یتسللون منکم بیرون میروند اندک اندک از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن
هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنان که یخالفون عن امره مخالفت میکنند و
اعراض مینمایند از فرمان خدای تعالی ان تصیبهم فتنة آنکه رسد بدیشان آزمایشی
از حق که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر
دلها و توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل و متاثر ناشدن او از معرفت الهی
او یصیبهم عذاب الیم ۵ یا برسد ایشانرا عذابی دردناک در آخرة الا ان لله
بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه ملک اویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد یعلم ما انتم علیه
بدرستی که میداند آنچه شما ای مکلفان بر آیید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص
و طاعت و معصیت ویوم یرجعون الیه و میداند روزی که باز گردانیده شوند منافقان
بسوی جزاء او فینبئهم بما عملوا پس خبر میدهد بآنچه کرده اند از عملهای بد و بدان
ع مکافات کند والله بکل شیء علیم ۵ و خدای همه چیزها داناست و هیچ چیز برو مخفی نماند
آن کس که بیافرید پیدا و نهان — چون نشناسد نهان و پیدای جهان

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم ۵ تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که متضمن است
مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار نموده اول آنکه برکت ازوست و آن اشارة

بکار سازی و بخشش نوازی حق است دویم آن که بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمد
و نشان عزت ازلیه و ابدیه اوست سیوم آن که دایم ثابت است و این عبارتست از دوام ذات
اوست لم یزل و لا یزال جل جلاله و عم نواله الذی نزل الفرقان آن که فرستاد
قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم لیکون للعالمین نذیرا تا باشد بنده او مر آدمیان و
پریان را بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل قرنرا در هر زمانی ترساننده از موجبات
سخط ربانی الذی له ملک السموات والارض آن کسی که مر او راست پادشاهی آسمانها
و زمینها چه وی منفرد است بآفریدن آنها پس او راست تصرف در آن و لم یتخذ ولدا و فرا نگرفت
خدای فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است و لم یکن له شریک فی الملک و نیست مر او را
انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی نه فرزندی که قایم مقام
تواند بود و یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد
بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره تقدیرا پس اندازه کرد آن چیز را اندازه کردنی یعنی آنرا
مهیا ساخت ای خصایص و افعال که ازو میخواست یا تقدیر میکرد بقای او را تا وقتی معلوم
واتخذوا من دونه و فرا گرفتند کفار مکه بجز خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون شیئا خدایانی
که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز و هم یخلقون و حال آنست که ایشان
آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالق و محتاج خدا نتواند بود پس بتان که عبده
ایشانرا میتراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند و لا یملکون لانفسهم
و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند برای نفسهای خود ضرا و لا نفعا باز داشتن ضرری
و نه جر نفعی نه سودی بخود توانند رسانید و نه زیانی از خود باز توانند داشت و حال آن که خدای

ضار و نافع باید و لا یملکون موتا و لا حیوة و نمیتوانند الهه باطله و قادر نیستند بر میرانیدن
کسی و نه بر زنده کردن کسی و یا بر ابقای حیات او و لا نشورا و نه بعث و حشر او تا باید خدای
محیی و ممیت و باعث باید و قال الذین کفروا و گفتند آنان که نگرویدند ان هذا یعنی نیست
این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بر بافته است او را و اعانه
علیه و یاری داده اند او را بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبیر و یسار
و یا عداس و یا فکیه رومی یعنی اخبار سابقه بر او میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند
فقد جاؤا ظلما و زورا پس بدرستی که آمدند این قوم ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان
وی در بین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست که این کلام حضرت خداوند است
میفرماید که کفار درین که میگویند که قرآن دروغست و بمدد قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و
ستم و بهتان و قالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست
که در کتب ایشان نوشته اند اکتتبها مینویساند آنرا چه خود نمیتواند نوشت فهی تملی علیه پس آن
نوشتها املا کرده میشود بر وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف یا شب و روز
آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید
این وحی است قل انزله الذی بگو رد سخن ایشانرا که فرو فرستاده است قرآنرا آن
کسی که یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها
و بدان دلیل که کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حقتعالی است و دیگر آن که
همه فصحاء شما از اتیان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام از نزدیک ملک علام نازل باید
انه کان غفورا بدرستی که اوست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رحیما
مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند و قالوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل

وعتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند
چه بوده است این کسی که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی
وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ و میرود برای طلب معیشت چون دیگران در بازارها اگر دعوی درست بودی
که حال وی مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب عدم وقوف در مرتبه محسوسات از حال آن
حضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد ندانستند که نبوت منافی
بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد
جنس با جنس بیاید درآمیزد ؛ انس گیرد بجز با جنس انس ؛ القصه مشرکان گفتند
بایستی که او ملک بودی و اگر ملک نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او
فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا تا باشد بوی بیم کننده و یاری دهنده در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ
یا آنکه افکنده شود بدو كَنْزٌ گنجی از آسمان که بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی
شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن
و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع ضمیر
حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکارند درین سخن که مومنانرا گفتند إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی
نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی را که او را سحر کرده اند و عقلش
پوشیده شده و در تفسیر ماوردی آورده که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت جادوئی میکنید
که شما را بسخن میفریبد انْظُرْ درنگر ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدیده بصیرت تا ببینی که
معاندان كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش
و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی الیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از
طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز از ما سوی فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی

ندارند به یافتن راهی بحجت و برهان آنچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار است آن کسی
بعض فضل إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ لَكَ بسازد برای تو خَيْرًا بهتر از دنیا مِنْ ذَٰلِكَ بهتر از
گنج و بوستان که ایشان گویند و آن چه باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نهرها
از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا و بدهد ترا دران بوستانها کوشکهای عالی
و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون بالداران قریش حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه و آله و سلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندۀ روضات جنانست
با این آیه نازل شد و درجی از نور پیش آن حضرت نهاده فرمود که پروردگار میگوید مفاتیح
خزاین دنیا درینجاست آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که با فرد تو
داده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم نگردد حضرت فرمود ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست
فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک
نشانه علو همت آن حضرت این است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم بر خزاین
روی زمین نیفکند آنرا ملاحظه باید فرمود که مطلق در شب معراج نظر بما سوی الله نگشود و هیچ چیز
از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات ننمود تا عبارت ازین گونه آمد که مَا
زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر مازاغ
نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین بَلْ نه فقر و فاقه و احتیاج
تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و داعیه
ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
برای کسی که تکذیب ساعت کند سَعِيرًا آتش افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای
دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون ببیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ مِنْ مَكَانٍ

بعید از جای دور که دو صد ساله راه بود یا پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها
تغیظاً بشنوند مر آن آتش را آواز جوشیدن از خشم و زفیراً و بانگ چنانکه از درون خشمگین
آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانه را بود و صاحب انوار فرموده که چون
نزدیک ما حیات مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه و تعالی در آتش زندگی خلق کند
که ببیند و خشم گیرد و بغرد و اذا القوا منها و چون در اندازند شوند مشرکان از دوزخ
مکاناً ضیقاً در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان
تنگ باشد که آهن بر نیزه ایشان را در چنین مکانی تنگ افکنند مقرنین مقرون کرده دستهای
ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک با قرین خود بسلسلهٔ آتشین بهم دیگر باز بسته دعوا
هنالک ثبوراً بخوانند در آن مقام بر خود هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک
یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد و در زاد المسیر آورده
و در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است اول کسی را از اهل دوزخ که جامه پوشانند ابلیس باشد
که حله از آتش در وی پوشانند و آن را بر پیشانی نهاده از پی میکشد و ذریت او از عقب او
ثبوراه کشیده میروند حق سبحانه و تعالی میفرماید لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبوراً واحداً
یک ثبور وادعوا ثبوراً کثیراً و بخوانید ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود نفرین
بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد
قل بگو آنها را که بنفیر سرزنش تو میکنند اذلک خیر آیا گنج و بوستان دنیا بهتر است ام
جنة الخلد التی یا آن بهشت جاوید که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران
بدخول در آن کانت هست در علم خدای لهم جزاءً مر متقیان را آن بهشت پاداش بر اعمال
ایشان و مصیراً و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها ما یشاؤن

مر ایشان راست

مر ایشان راست در بهشت آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای
مومنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود بود
یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در آن بهشت کان هست دخول و خلود
ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعداً مسئولاً وعده خواسته شده یعنی
سزاوار آن که از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا
برای ایشان درخواست کنند ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم
و یوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و بعض یا میخوانند یعنی خدای حشر کند مشرکان را
و ما یعبدون و آنها را نیز که میپرستیدند من دون الله بجز خدای تعالی عام است هم معبود ذوی العقول را
از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشان را سخن آورد و می طلبد
فیقول پس گوید ءانتم آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا این گروه ام
هم ضلوا السبیل یا ایشان گم کرده اند راه را با ضلال در نظر صحیح و اعراض از قول نصیحت
قالوا سبحانک گویند معبودان پاکی تو مر ترا پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه
ما کان ینبغی لنا نمیشاید ما را و نسزد و روا نباشد ان نتخذ من دونک آنکه فرا گیریم
کسی را که ما را پرستد بجز تو یعنی ترا پرستند ملخص سخن آن که آنها که عبادت ترا دوست
بدارند و ما را پرستند نرسد ما را که بگیریم ایشان را من اولیاء از دوستان ولکن متعتهم
و لیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی و آباءهم و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز
و صحت بدن و سایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشان را بدان دعوت
میفرمودند و کانوا قوماً بوراً و بودند در حکم ازلی گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت
عزت عز شانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان

شما شما را بما تقولون بآنچه میگوئید که ایشان شریکان خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند
فما تستطیعون پس نمی توانند معبودان شما صرفا ولا نصرا بگردانیدن عذاب از شما
و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود دفع
کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن ومن یظلم منکم و هر که ستم کند یعنی
شرک آرد از شما ای مکلفان نذقه عذابا کبیرا بچشانیم او را عذابی بزرگ که آتش دوزخ
و خلود در آن وما ارسلنا قبلک و نفرستادیم پیش از تو کسی را من المرسلین از
پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانی که ایشان لیاکلون الطعام هر اینه بخورند خوردنی و میشوند
فی الاسواق و بروند در بازارها بجهة کفایت مهمات خودها وجعلنا و گردانیدیم
بعضکم لبعض فتنة برخی از شما را برای برخی دیگر آزمایش همچو آزمایش فقرا باغنیا
و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آن که دنیا در
ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان دو چاره نباشد و ما بدان می
آزمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل
و امثال ایشان چون بلال و عمار و خباب و صهیب و سایر درویشان صحابه را رضی الله
تعالی عنهم میدیدند و با یکدیگر میگفتند آیا ما ایمان آریم تا همچو ایشان حقیری باشیم
حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میگوید که ما می آزمائیم شریف را
بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمائید وکان ربک
و هست پروردگار تو بصیرا بینا بصبر کننده و جزع نماینده وقال الذین و گفتند آنان که
لا یرجون لقاءنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر بعث و حشر اند یا نمی ترسند از
عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علینا الملائکة بر ما

١٩
الجزء التاسع عشر

فرشتگان

فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلی الله علیه و آله و سلم او نری ربنا یا چرا نمی
بینیم آشکارا پروردگار خود را تا با ما سخن گوید بتصدیق اتباع محمد صلی الله علیه و آله و سلم
لقد استکبروا و بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات
نمودند درین حکم وعتوا و در گذشتند از اندازه عتوا کبیرا در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده
معجزات اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای تعالی کردند و ایشان اند و بکنند یوم یرون
الملائکة آن روز که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری هیچ مژده
نیست یومئذ للمجرمین آن روز مر کافران را اهل مکه و دیگر طلب میکردند لقای ملائکه در
خدای حق سبحانه و تعالی خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید لا بشری بشنوند و یقولون
و گویند ملائکه مر ایشان را که لقای خدا بر شما حجرا محجورا حرام و باز داشته شده است و گویند
این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند و بدین دو کلمه پناه جویند که در لغت
ایشان و در زاد المسیر آورده که چون در شهر حرام کفار کسی را دیدندی که از وی ترسیدندی گفتندی
حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که بدین دو کلمه از شدت مرگ
یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وقدمنا الی ما عملوا و قصد کنیم بسوی آنچه
کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و
اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس گردانیم
آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد برداده
یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده اصحاب
الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز قیامت خیر مستقرا بهتر اند از روی قرارگاه یعنی
مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند واحسن مقیلا و نیکوتر از

جهة مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست زیرا که در بهشت خواب نباشد و یوم
تشقق السماء بالغمام و یاد کن روزی را که دران روز بشکافد آسمانها بسبب ابر
سفیدی که بر بالای طبقهٔ هفت آسمانست و غلظ او برابر همه آسمانهاست و ذکر انشقاق
آسمانها حق سبحانه و تعالی امروز او را بقدرت نگاه داشته فردای قیامت آمنا و صدقنا
او را بر آسمانها افکند و هر آسمانی که رسد آسمان شکافته شود و نزل الملائکة و فرود فرستاده
شود فرشتگان از آنجا بزمین تنزیلا فرود فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد
و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان
بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه و تعالی فرموده
فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامی است که حق سبحانه و تعالی فرموده
فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامی است که ظله بنی اسرائیل بوده
در تیه الملک یومئذ الحق للرحمن پادشاهی دران روز ثابت است مر خدای
بخشنده و بخشاینده را چه مدعیان از دعوی از مالکیت منصرف باشند و کان یوما
علی الکافرین عسیرا و باشد آن روز بر کافران دشوار از شدت اهوال و یوم
یعض الظالم و یاد کن روز را که از فرط حسرت میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی
بدندان میگزد دست را چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن
ابی معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار سید ابرار را صلی الله علیه و آله و سلم
طلبیده بود آن حضرت فرمود تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند
و این سخن با ابی بن خلف که بعقبه دوستی داشت رسید به نزد وی آمد و گفت مگر از دین آبا
برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که مهمان از طعام من ناخورده

بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن در روی وی نه اندازی عقبه بنزد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن حضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن
حواله روی او را کرد و در ترجمهٔ اسباب نزول مذکور است که آب دهن آن ملعون دو شعله آتش
جان سوز گشت و بدان حضرت نرسید بروی او باز گردید و هر دو گونه روی او بسوخت و تا زنده
بود آن داغها میسود القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مگر سر تو بشمشیر بردارم
و در غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی
رضی الله عنه و کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان وی فرود آمد مضمونش آن که
آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف فرموده
که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه و تعالی دیگر بار دست ویرا برویاند
و دیگر باره میخاید و خبر ندارد و یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتمی مع الرسول
سبیلا با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست یا ویلتی ای وای من لیتنی
لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا خلیلا فلان کس را یعنی ابی را دوست و او را نمیساختم
لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کردن خدای یعنی کلمهٔ شهادة
یا موعظت پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آن که آمده بود بمن و کان الشیطان و هست دیو
دور از رحمت یعنی او است گمراه کننده که شیطان الانس است للانسان خذولا مر آدمی را
فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک
افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از وی تبرا میکند و قال الرسول و گفت رسول یعنی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ان قومی اتخذوا ای آفریدگار من بدرستی
که قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن مهجورا این قرآن را منسوب بهذیان یا فرو گذاشته

که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنان که این گروه را دشمن
تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی کردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبر را عدوا من المجرمین
دشمنی از گروه چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای
وکفی بربک هادیا و بسنده است پروردگار تو راه نماینده بطریق شکیبائی ونصیرا و یاری
دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنان که کافر شدند از یهود و نصاری
یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القرآن بر محمد صلی الله علیه و آله
وسلم قرآن جملة واحدة یک جمله یگانه یعنی یکبار چنانچه توریت و انجیل کذلک همچنین فرستادیم
پراکنده لنثبت به فؤادک تا ثابت کردانیم و قوت دهیم باتصال وحی بهر وقت دل ترا
یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن متمکن سازیم ورتلناه ترتیلا و بر تو خوانیم قرآنرا بعضی از
بعضی خوانده بمهلت و تانی بی انقطاع بعد این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نیست
چه اعجاز قرآن با تجزیه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید است یکی سهولت
حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا و علیه السلام که کتاب ایشان یکبار بر ایشان فرود آمد
خواننده و نویسنده بودند و آن حضرت امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل
بودی و دیگر نزول قرآن بحسب واقعه موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی خوض در معنی
آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرود می آید تحدی میشود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت
و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آناً فآناً موجب تسلی خاطر آن حضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ
و منسوخ هست و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع
هر دو در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال
آید ولا یاتونک بمثل و نمی آرند مشرکان بر تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب

تو سخن نمیگویند الا جئناک مگر آریم برای تو جوابی راست و درست که بر هم زند ساطع
قول ایشان را رد کند واحسن تفسیرا و می آریم آن چیزی را که نیکوتر است از روی بیان
الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای
خود یعنی بر روی زمین نهاده میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک شر مکانا آن گروه
بدتر اند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند
ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا واضل سبیلا و گمراه
و ناصوابتر اند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخست ولقد آتینا و هر آینه
دادیم موسی الکتاب موسی علیه السلام را توریت بعد از غرق شدن فرعون وجعلنا معه
و گردانیدیم پیش از آن با او اخاه هارون وزیرا برادر او هارون را یاری دهنده او در دعوت
و اعلای کلمه توحید فقلنا اذهبا پس گفتیم ما بروید هر دو الی القوم الذین کذبوا
بآیاتنا بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او آنان که تکذیب کردند آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند
و آن قوم را دعوت کردند بحق و ایشان اباء و استکبار نمودند فدمرناهم تدمیرا پس هلاک
کردیم ایشان را و نیست کردانیدیم هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق دریای قلزم وقوم
نوح و گروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب رسل کردند یعنی نوح
و آنان که پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همین تکذیب نوح
کردند و تکذیب یک رسول تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل انکار کردند اغرقناهم
غرقه ساختیم ما ایشان را بالطوفان عذاب وجعلناهم للناس آیة و گردانیدیم قصه ایشان را
برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند واعتدنا للظالمین و آماده کرده ایم برای
ستمکاران عذابا الیما عذابی دردناک وعادا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود

علیه السلام و ثمود و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام و اصحاب الرس و اصحاب رس
و رس نام چاهیست بیمامه یا آذربیجان یا بانطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را
دروی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده ازان بنی اسرائیل یا همان اخدود است که در
سورهٔ بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بودند بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس
جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر
هست که بعد از قتل گوشت او بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند
که شعیب علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که
داشتند مجتمع شده بایذای شعیب علیه السلام مشغول شده بودند که ناگاه چاه درهم شکست افتاد
و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بوده که شجرهٔ صنوبر داشتند و آن
شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد
و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابر سیاهی بر سر ایشان سایه افکند
و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا از اهل بئر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان
گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظلة بن صفوان اند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب
نبی خود کردند حقتعالی ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که عنقا او همه الوان ملون بود و بجهة
طول عنق او را عنقا می گفتندی و بر سر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان
و مواشی خورد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرزند ربا
و ناپدید کننده روزی دختری بلوغ رسیده از میان ایشان ربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر
آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا آن مرغ را ابتر و نسل او را
بریده گردان دعای او بعز اجابت رسید آن مرغ غایب شد دیگر از و اثری پدید نیامد و چون

نام ازو

نام ازو نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل میزنند کما قیل منسوخ شد مروت معدوم
شد وفا وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعات از زبان عاشق بدو خبر
میدهد — عشقم کرد در دو کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند و خدای تعالی
فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها که بودند بَيْنَ ذَلِكَ میان
قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ندانند وَكُلًّا
ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ و هر یک ازین امتان زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم
قصهای پیشینیان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران
چون نشنودند و بر انکار اصرار نمودند عذاب فرستادیم وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا و همه را نیست
کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ
بر آن دهی که باران شد بر و مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران کرده اند و ازان ده
سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و لوط علی نبینا و علیه السلام در انجا نشستی و
بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی سنگ باریده بر اهل آن و کفار قریش بر آن دیار
میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا آیا نبودند که در مرور خود دیدندی آنرا به دیدهای خود و از آن
آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا نه آنست که ندیدند بلکه بودند
که از روی کفر امید ندارند برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون ببینند ترا
إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا فرا نمیگیرند ترا مگر مهزو به یعنی کسی که باو استهزا کنند و از روی تهکم گویند
أَهَذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر
إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلالت بر

مدعای خود لیضلنا هرآینه گمراه کند و بازدارد ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان
صبرنا علیها اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان
فرموده سوف یعلمون زود باشد که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که
بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من اضل سبیلا • کیست گمراه تر ضلال آن آیه
محمول بر ضلال آن اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی و چوبی زیباتر دیدندی معبود
خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی و گفتندی این خدای ماست حق سبحانه
و تعالی فرمود ارایت من اتخذ الهه هویه آیا دیدی کسی را که فرا گرفت الهه هویه هوای خود
خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهة کثرت اهتمام است بدان
صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی را دوست دارد و به وی بازماند او را بسته
در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی
قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز
با یکدیگر پیوستند و همچنان که از امتزاج آنان هیکل بیکر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان باهم
هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافت جمله اوصاف ذمیمه
بازار دنیا را رواج و رونق از این گشت از هوا مد دمیابند و رسوم و عادات مردود
و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابند ب غباری که خیزد میان ره او
چه گویم که هر یوسفی را چه او ست قوت غلبه او تا حدیست که تکفة الهوا اول اله عبد
فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من
اتخذ الهه هویه گوئی که اصل هوا است و آلهه باطله همه فرع اوست و از نیجاست که مخالفت هوا
وصول بجنت الماوی ست ب هر ز هوا تافتن از مهر ویست ترک هوا قوت پیغمبریست

ب گر تو مولی الخواهی ترک ده فرزند و زن ور تو جنت را بخواهی نفس را کن ترک آفانت
تکون علیه ایا میباشی تو بر آن کسی که هوای را خدای خود ساخته وکیلا • نگهبان که او را از
منع لی این کلمه منسوخست بایة قتال ام تحسب بلکه گمان میبری ان اکثرهم آن
بسیاری از مشرکان یسمعون میشنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل مراد
توحید را النقید الکفر عاقل معاندا نها که ایمان خواهند اور دخار جند انهم کالانعام
نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر بر ادله قدرت
ملک علام بل هم اضل سبیلا • بلکه ایشان گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود
میکنند و ایشان از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزیم
که ایشان را سود رساند و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب جنات که اعظم نعمت
میگریزند و سیآت که موجب اشد مضار است آویزند الم تر الی ربک آیا نمی نگری
بصنع پروردگار خود که او از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید و بسط کرد سایه را
از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین از منه است چه ظلمت خالص
سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره
و دران محل هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود و لو شاء لجعله
ساکنا و اگر خواستی خدای گردانیدی آن سایه را ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثم جعلنا
الشمس علیه دلیلا • پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه رهنما چه سایه بجز آفتاب شناخته
نشود ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا • پس فرا گرفتیم سایه را بسوی خود گرفتن آسان یعنی که
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فراگرفتیم چه اگر یکبار
مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل

زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای تعالی
شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع
ساخته دلیل شناختن او گردانید تُبَیَّنُ الأَشْیَاءُ بِأَضْدَادِهَا و اوقات وی را
نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد یا قول تا باز شب در آمد و این دو
زمان را جهت آرامش و آسایش خلق معین گردانید در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت
بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارة بنور اسلام که بطلوع
جمال تام سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم
بودی خلق در عالم تاریکی غفلت مانده بر دشتی آگاهی نرسیدندی گر نه خورشید جمال یار
گشتی رهنمون ؛ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ؛ صاحب کشف اسرار گوید
این آیت از روی ظاهر معجزهٔ مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و بفهم اهل حقیقت اشارة
بقربت و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
در سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند سایهٔ درخت اندک
حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانکه همه لشکر اسلام
دران سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشان خصوصیت و قربت آنست که فرمود
أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ موسی را علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاده و این
حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من می نگری دیگر چه میخواهی ؛ فرق است میان
آن که بار خواهش در بر نهاد با آن که دو چشم انتظارش بر در است و از حقایق سلمی معلوم میشود که مد ظلال
بساط ظلال نوال عظمت است بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آفتاب معرفت که
از مطلع دل منورش طالع شد دلیل آن و قبض اشارة بسقوط رسوم و وسایط در لمعات مذکور

است چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سر از پرده خود بصحرای ظهور
کشیده آنگاه محب را گفت ؛ آخر نظری بسوی ما می نکنی ؛ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ
دو درامتداد او دوام نه بینی که از خانهٔ بد خدای را نه همه چیز ؛ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ و اعتبار
مکن که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا و اگر آفتاب احدیت ما
از مطلع عزت بتابد از سایه اثری نماند چه هر سایه که همسایهٔ آفتاب شود آفتابش حکم
قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا در برگیرد ؛ روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ؛ تو انه نقش سایه
دران صحرا شد ؛ حقایق این آیت بسیار است مطالعهٔ بعضی ازان اگر خواهد بتفسیر مرود
من الله المعونة والمدد ؛ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آن کسی است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ
لِبَاسًا برای شما شب را پوششی تا در وی آرام میگیرد وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش
بیابید وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ؛ و گردانید روز را برای برخاستن و در طلب معیشت
پراکنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور برانگیخته شدن یا شد از خواب مماثل بعث
اموات بعد از مرگ در قول حکیم لقمان علیه السلام کما تنام فتوقظ کذلک تموت
فتنشر ؛ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او آن کس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ
رَحْمَتِهِ بشارت دهندگان پیش از نزول رحمت که آن باران است یعنی وزیدن ایشان
غالبا دلالت میکند بوقوع مطر در آوردن آن وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ؛ و فرو فرستادیم
از ابر یا از آسمان آبی پاک و پاک کننده لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا تا زنده کنیم بآن آب شهر
مرده را یعنی موضعی را که دران خشکسالی بوده یا مکانی که در زمستان خشک و افسرده و نسقیه
مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا و بیاشامانیم آن آب را از آنچه آفریدیم چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ؛ و مردمان
فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را انهار و ینابیع است که بدان از آشامیدن

آب باران ستنی اند و لقد صرفناه بینهم و بدرستی که مکرر گردانیدیم باران را میان مردمان
در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه
یا مکرر کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در
نعمت و شکر آن بجا آرند فابی اکثر الناس پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول
نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو شئنا لبعثنا و اگر میخواستیم
هر اینه بر می انگیختیم فی کل قریة نذیرا در هر دهی و مجمعی پیغمبری بیم کننده اما بجهت
تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز قیامت
مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بر دین آبا دعوت
کنند و جاهدهم به و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک ملاعنت
ایشان جهادا کبیرا جهاد کردن بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی مرج البحرین
و اوست آن کسی که بقدرت کامله بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاحق با هم
ساخت نه آن که با هم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده
و هذا ملح اجاج و آن دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس و روم و جعل بینهما برزخا و
بساخت میان این دو دریا حاجزی و مانعی از قدرت خود و حجرا محجورا و حدی مقرر
و یا گردانید حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات جویهای
بزرگ اند چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان ایشان
بیابانها و شهرها که واقع است محققان گفته اند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن
هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ
حمایت الهی و عنایت نامتناهی و هو الذی خلق من الماء بشرا و اوست آن کسی که

بیان

بیافرید از آب آدم علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جز وی است از ماده
او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله نسبا و صهرا پس گردانید او را خداوند نژاد و پیوند
یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بایشان بود و اناث که نسبت مصاهرت
بایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آن که مناکحت او
حلال و کان ربک قدیرا و هست پروردگار تو توانا بر آفریدن بنین و بنات و
یعبدون من دون الله و می پرستند مشرکان بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند
چون پرستش او کنند و لا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی
که باشد غیر خدای و کان الکافر و هست ناگرویده علی ربه ظهیرا بر نافرمانی پروردگار
خود هم پشت شیطان و معاون او و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا
مبشرا و نذیرا مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبات الهی و بیم کننده کافران
بعقوبات نامتناهی قل ما اسئلکم علیه من اجر نمیخواهم شما را بر تبلیغ رسالت مزد
الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ الی ربه سبیلا آن که فرا گیرد بسوی رضاء
پروردگار خود راه یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنان است زیرا که مرا بران عند الله
اجری مقرر است و ثابت شده که هر پیغمبر را برابر عباد و صلحاء امت او ثواب خواهد بود و
توکل علی الحی الذی و توکل کن در استیفای اجرت خود بران زنده که هرگز لا یموت
نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند و سبح بحمده و پاک یاد کن خدا را
از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی برو باوصاف کمال و کفی به و بسنده است
خدای بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خبیرا دانا و مطلع
بر آنها الذی خلق السموات و الارض آن خداوندی که بتوانائی بی عجز بیافرید آسمانها

ورمیهارا و ما بینهما و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار
شش روز از ایام دنیا ثم استوی علی العرش پس مستولی شد امر او بر عرش مجید که
بزرگترین مخلوقات است الرحمن فسئل به خبیرا ۰ اوست بزرگ بخشایش پس بپرس از
از ذات و صفات او دانائی را یا سوال کن از خلق و استوا کسی را که دانا بود بآن واذا قیل
لهم اسجدوا للرحمن و چون گفته شود مشرکان را که سجده کنید مر خدای بخشنده را قالوا و
ما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمی او را نمیشناسیم چه کافران قریش
اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیشناسیم
انسجد لما تامرنا آیا سجده کنیم یعنی نکنیم مر آن چیزی را که میفرمائی ما را بسجده او و زادهم
و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه
حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله در فتوحات
این را سجده نفور و انکار میگویند و میفرماید که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند
گرد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت تبارک الذی بزرگست
خدای که بقدرت بر کمال جعل فی السماء بروجا بیافرید در آسمان برجهای دوازده گانه را
یا قصرهائی که حقیقت آن جز او نداند و جعل فیها سراجا و بیافرید در آسمان یا بروج چراغی
که آفتابست و قمرا منیرا ۰ و ماه روشن یا روشنی بخشنده و هو الذی جعل اللیل و النهار
خلفة و اوست آن کسی که بحکمت تمام گردانید شب و روز را خداوندان اختلاف یعنی مختلف
یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است
لمن اراد ان یذکر مر آن کسی را که خواهد آن که یاد کند بدایع قدرت و صنایع را فطرت
در این دلیل و نهار او اراد شکورا ۰ یا خواهد سپاسداری و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری

سجده ع

که تعاقب شب و روز از آن جمله است و عباد الرحمن و بندگان یا پرستندگان خدای
بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تعظیم است و فعول آورده چنانچه اسم رحمن حق
و تعالی خاص است این عباد نیز خاص درگاه قرب اویند و این بندگان الذین یمشون
علی الارض هونا آنانند که میروند بر روی زمین از روی تواضع یا بسکینه و وقار
یا میروند بردباران و نیکوکاران و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مر
ایشان را نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند قالوا سلاما ۰ گویند ایشان در جواب سلاما
قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سلامت باشند از آثام مراد ترک تعرض سفهاست
و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان در جواب کما قال المحقق الرومی ~ اگر گویند زراقی
سالوسی بگو هستم دو صد چندان و می رو ۰ وگر از خشم دشنامی دهندت دعا کن
خوشدل و خندان و می رو ۰ و چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله
ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد که و الذین یبیتون لربهم و
آنان که شب بروز می آرند برای پروردگار خود سجدا و قیاما ۰ سجده کنندگان در
وقتی و بر پا ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده فی قیام نماز است و الذین و ایشان
آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب یقولون
میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف عنا ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب
جهنم ۰ عذاب دوزخ را ان عذابها کان غراما بدرستی که عذاب دوزخ هست
دایم و لازم یعنی جاوید است انها ساءت مستقرا و مقاما ۰ بتحقیق دوزخ بد آرامگاه
است و بد جای بودنی و الذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم
یسرفوا اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و لم

یقتروا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله مستحق باز نداشتند وکان
بین ذلک قواما و بود انفاق ایشان میان اسراف و اقتار راست ایستاده یعنی طریقهٔ
اعتدال مرعی داشتند و از طریقین مذکور که مذموم است احتراز نمودند و وسط را که
هر کدام از کنارها که خیر الامور اوساطها آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب نبوت
مآب آمدند گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما
صدور یافته اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این گناهان در میگذرد ما میتوانیم
که ایمان آریم آیت آمد که والذین لا یدعون و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند
مع الله الها آخر با خدای بحق دیگری را ولا یقتلون النفس التی و نکشند آن نفسی را
که حرم الله الا بالحق حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد مگر
بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت و زنا و قتل بناحق و سعی در زمین بفساد است ولا
یزنون و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه آورده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است
فرمود آن که همتا گوئی خدای را و حال آن که او ترا بیافرید گفتم پس دیگر فرمود آن که فرزند
خود را بکشی از ترس آن که با تو طعام بخورند پس گفتم دیگر کدام گناه فرمود آن که زنا کنی
با زن همسایهٔ خود پس تصدیق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیت آمد که بندگان
پسندیده شرکت نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند و من یفعل ذلک و هر که بکند
آنچه مذکور شد از کبایر یلق اثاما ببیند جزای ناپرهیزکاری خود گفته اند اثام وادی است
در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزی است که سیلان میکند از اجسام
دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر شده

یضاعف

یضاعف له العذاب دو تا کرده شود مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز
و یخلد فیه مهانا و جاوید ماند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد الا من تاب و
آمن مگر آن کس که توبه کند از شرک و بگرود بخدای و رسول و عمل عملا صالحا و بکند کار
شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک یبدل الله پس آن گروه بدل کند
خدای سیئاتهم حسنات گناهان ایشان را بنیکوییها یعنی سوابق معاصی بتوبه محو کند و
لواحق طاعت بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس او بملکهٔ طاعت
با توفیق دهد او را بضد اعمال سلف یا در دنیا بدل کند کفر را بایمان و در آخرت بدل
سازد سیئه او را بحسنه وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهکاران بتوبه رحیما
مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان و من تاب و هر که توبه کند از معاصی دیگر غیر
شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و عمل صالحا
و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فانه یتوب الی الله متابا پس بدرستی که
او باز میگردد بسوی خدا باز گشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده والذین لا یشهدون
الزور و بندگان حق آنانند که حاضر نشوند معابد مشرکان و یهود و نصاری یا بازیگاه
ایشان یا مجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند و اذا مروا باللغو
و چون بگذرند بچیزی ناپسندیده مروا کراما بگذرند بردباران و پرهیزکاران نهی
کنندگان از آن والذین اذا ذکروا و آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لم یخروا علیها بروی در نیفتادند یعنی
نه ایستادند نزدیک استماع آن صما کران که نشنوند اسرار آنرا و عمیانا و نه کوران که نه بینند انوار آنرا
بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آن که از آیات الهی

تغافل نه ورزیدند والذین یقولون وآنان که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار
ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی
دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالحند که چون مومن اهل و ولد خود در اصلاح دیانت ببیند
بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد واجعلنا للمتقین اماما و گردان ما را برای پرهیزکاران
پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکار کرده که شایسته امامت متقیان شویم اولئک یجزون
الغرفة آن گروه که مذکور شدند پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندتر موضعی در آن
وگفته اند غرفه اسمی است از اسماء بهشت و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست
چهار قایمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان این چنین منازل هر ایشان دهند بما صبروا
بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای
فرایض ویلقون و ببینند و چون بیابند و حفص یلقون بتشدید خواند و بصیغه مجهول
یعنی عطا داده شوند فیها تحیة در بهشت زندگانی دائم وسلاما و سلامتی از آفات و مخافات
یا دعای زندگانی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلامت گویند یا تحیت از ملائکه
یابند و سلام از خدای شنوند خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در غرفه یا بهشت نمیرند
و بیرون نروند از جنت حسنت مستقرا ومقاما نیکو گاهی است بهشت در مقام و جای بودن
قل بگو ای محمد مر کفار را ما یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد
شما را نزد خدای لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مراد از آنچه شرف انسان
بشناخت و عبادت حق است فقد کذبتم پس هرآینه شما تکذیب کردید مراد تقصیر نمودید
در عبادت حق فسوف یکون لزاما پس زود باشد که تکذیب شما لازم شما شود که ترک نکنند
دیا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را به دوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام

ع

قل

نقل و هدایت است والله اعلم بالصواب سورة الشعراء بسم الله الرحمن الرحیم طسم
در معالم از قتاده رحمة الله علیه نقل میکند که حروف مقطعه اسمای قرآنند و اهل دل را غلبت بعضی از
حروف ذکر در قرآن می آید و گویند اسمی است از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتیست باسمی چنانچه طسم
بطاهر و سامع و مجید و گویند مشیر است بطوبی و سدرة المنتهی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم
و در بحر الحقایق آورده که طا اشارتیست بطیران مرغان هوای وحدت که طایرانه بالله
و سین عبارت از سیر روندگان طریقت معرفت که سایرانند الی الله و میم ایما میکند بمشی
سالکان سبیل عبودیت که میروند لله فی الله یا اشارتیست بطلب مبتدیان و سیر
متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد
میکند بطهارت عز ازلی و سنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم تلک
آیات الکتاب المبین این سوره آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است
احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی بیان کننده نیز هست یعنی قرآن که حق و باطل را ظاهر
میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد چون قریش این چنین
کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بر ایمان
ایشان نهایت حریص بود از این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد حق سبحانه و تعالی بجهت
تسلیه دل مبارکش آیت فرستاد لعلک باخع نفسک مگر تو هلاک کننده و کشنده نفس
خودی ان لا یکونوا مؤمنین بآن که نمیشوند ایشان گرویدگان بقرآن ان نشأ
ننزل علیهم اگر ما بخواهیم فرو فرستیم بر ایشان من السماء آیة از آسمان نشانه از آیات
قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره قامره فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان یعنی
گردن کشان و بزرگان ایشان شوند لها خاضعین مر او را فروتنان و انقیاد کنندگان

وما یأتیهم من ذکرٍ و نمی آید بدیشان هیچ موعظتی من الرحمن محدثٍ از خدای
بخشاینده نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری الا کانوا
عنه معرضین ٭ مگر آنکه باشند از آن روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدرستی تکذیب
مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا قیامت
بعث یا روز بدر انبؤا ما کانوا به یستهزءون ٭ خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند
و باور نمیداشتند و بعد از ایشان این اخبار بشما سود دهد امروز بدان مصلحت خود
که فردا در آن دنیا پشیمان شوی و سود ندارد اولم یروا ایا نمینگرند مکذبان و نگاه نمیکنند الی
الارض بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا فیها چند برویانیدیم درو بعد از مردگی
و افسردگی من کل زوج کریم ٭ از هر صنفی گیاه نیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک
لآیة بدرستی که در رویانیدن هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده
وما کان اکثرهم مؤمنین و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی گرویدگان با وجود
مشاهده چنین علامتها و ان ربک لهو العزیز الرحیم ٭ و بدرستی که پروردگار تو ع
اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران مهربان به بسط بساط عطای مؤمنان واذ نادی
ربک موسی و یاد کن آنرا که ندا کرد پروردگار تو موسی را ان ائت القوم الظالمین ٭ با این
که بیاید بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بنی اسرائیل
بجور و بلا ایشانرا الا یتقون ٭ ایا نمیترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از ظلم
بازدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی اخاف
ان یکذبون ٭ بدرستی که من میترسم از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند
و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب و لا ینطلق لسانی و نگشاید

زبان من

زبان من و عقده که دارم زیاده گردد و این سخن قبل از زوال عقده بود و پس از دعا
ازاله آن فارسل الی هارون ٭ پس بفرست جبرائیل را بسوی برادر من هارون
تا او را شریک من گردانی در رسالت تا با عانت او نزد قوم فرعون روم و لهم علی ذنب
و ایشانراست بر من دعوی گناه است مراد قتل قبطی است در زعم ایشان گناه میگویند فاخاف
ان یقتلون ٭ پس میترسم از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی که کشته ام از ادای رسالت قال کلا
گفت خدای باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا بآیاتنا پس بروید
تو و برادر تو بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد انا معکم
مستمعون ٭ و بدرستی که ما با شما هم شنونده ایم آن چیز را که میان شما و فرعونیان رود یعنی
هرچه شما و ایشان گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فأتیا فرعون پس بیائید بفرعون
فقولا انا رسول رب العالمین ٭ پس بگوئید ما فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ا
رسل معنا بنی اسرائیل و سخن این است که بفرست با ما بنی اسرائیل را یعنی دست
از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی علیه السلام بفرمان
ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمده و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون
فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قال الم نربک ولیدا گفت ای موسی
نه ترا پروردیم در میان خویش در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت فینا من عمرک
سنین و درنگ کردی در میان ما سالها از عمر خود یعنی سی سال با ما گذرانیدی و فعلت
فعلتک التی فعلت و کردی آن کرده که کردی یعنی قتل تو قبطی را که خباز من بود کشتی و
انت من الکافرین ٭ و تو از ناسپاسان مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی
قال فعلتها اذاً گفت موسی علیه السلام که کردم آن کرده آن هنگام وانا من الضالین ٭

ومن بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که مشت زدن من آن کس کشته گردد ففررت
منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید فوهب لی
ربی حکما پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع از مدین علم و فهم یا نبوت وجعلنی
من المرسلین و گردانید مرا از فرستادگان خود بخلق یعنی داخل کرد در زمره
پیغامبران که بخلق فرستاده وتلک نعمة تمنها علی و آن نعمتی که تو منت مینهی بر من
ان عبدت بنی اسرائیل آنست که بنده گرفتی فرزندان یعقوب را و مرا بفرزندی
برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان منت مینهی
آنست که بنی اسرائیل را بنده گرفتی یعنی اگر تو ایشان را تعبیه نمیکردی یا در من مرا در دریا نمی افکند
و قوم من مرا تربیت میکردند تو محتاج نمیشدم چون فرعون شنیده بود که موسی انا رسول
رب العالمین گفت اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قال فرعون وما رب
العالمین گفت فرعون چیست و کیست پروردگار عالمیان و چه چیز است سوال از ماهیت
کرد قال رب السموات والارض وما بینهما گفت موسی در جواب او اوست آفریدگار آسمان
و زمین و آنچه در میان ایشان است ان کنتم موقنین اگر هستید شما بی گمان در تحقیق
صفات حق موسی علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهر ترین
دلایل حکمت و آثار قدرت قال لمن حوله گفت فرعون مر اورا که گرداگرد او بودند از
اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند که زیورها بسته بر کرسیهای زر نشسته بودند الا
تستمعون آیا نمیشنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار می پرسم و او از
افعال او خبر میدهد قال ربکم گفت موسی دیگر باره خدای من آفریدگار شماست و رب آبائکم
الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر

آن

آن متامل قال ان رسولکم گفت فرعون مر قوم خود را بدرستی فرستاده شما بر سبیل
سخریة او را رسول خوانده الذی ارسل الیکم لمجنون آن کسی که فرستاده اند بشما هر آینه دیوانه است
که جواب مطابق سوال نمیدهد قال رب المشرق گفت موسی پروردگار عالم آفریدگار مشرق
و مغربست وما بینهما ان کنتم تعقلون و آنچه میان مشارق و مغارب باشد اگر هستید
شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز بدین وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت
حق سبحانه و تعالی آگاهی ممکن نیست هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس بگنجد
ذات حق سبحانه از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثانند و محدث جز ادراک محدث
نتواند کرد آن که او از حدث بر آید دم چه شناسد که چیست سر قدم علم را سوی
حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست قال گفت فرعون بعد از آن که از مناظره
درماند لئن اتخذت الها غیری اگر فرا گیری ای موسی بجز من الهی دیگر لاجعلنک من المسجونین
هر آینه گردانیدم ترا از زندانیان آورده اند که زندان فرعون بتر از قتل بود زیرا که زندانیان را میفرستاد
تا در حفره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند
الا مرده موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید قال اولو جئتک بشیء مبین گفت آیا
این کنی با من و اگر بیایم ترا بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قال فات به
گفت فرعون که بیار آن چیز را ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان
در دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی ثعبان مبین
پس آنجا عصا پس افکندن اژدها بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود فرعون از
مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار
کس مرده شدند ونزع یده و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آن که گندم گون

بفرعون نموده بود و بگریبان درآورده فَاِذَا هِیَ بَیْضَاءُ لِلنَّاظِرِینَ پس آنجا دید او
سفید درخشنده بود مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام
بمثابهٔ نور آفتاب دیدهها را خیره ساخت قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ گفت فرعون مر اشراف قوم را
که گرداگرد او بودند اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ بدرستی که این مرد جادویست دانا فرعون
بترسید که کسان وی بموسی ایمان آرند حیلهٔ انگیخت و گفت این جادویست که در فن
سحرها مهارت تمام دارد یُرِیدُ اَنْ یُخْرِجَکُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ اَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ
از زمین شما یعنی دیار مصر بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید شما مرا در کار
معجزهٔ موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت بقوم افکند تا از رتبهٔ
رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قالوا
اَرْجِهْ وَاَخَاهُ قَالُوا اَرْجِهْ وَاَخَاهُ گفتند حبس کن او را و برادر او را یا در توقف افکن
بقتل ایشان شتاب مکن مگر از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند
وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ و برانگیزان و بفرست در شهرهای مملکت خود جمع کنندگان را
یعنی ایلچیان روان کن بهر شهر یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَحَّارٍ عَلِیمٍ تا بیارند هر جا که یک جادویست
دانا و بر سر آمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند
جادوان لِمِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ برای هنگام روز دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود
و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ اَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ آیا هستید
شما فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ شاید ما همه باتفاق پیروی کنیم
جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان اِنْ کَانُوا
هُمُ الْغَالِبِینَ اگر باشند ایشان از غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام فَلَمَّا جَاءَ

السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را بار داده دلنوازی بسیار کرد
ایشان گستاخ شدند قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را اَئِنَّ لَنَا لَاَجْرًا آیا ما را باشد
مزدی از نزدیک تو اِنْ کُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِینَ اگر باشیم ما غالب آیندگان بر
خصمان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری باشد مزد مر شما را وَاِنَّکُمْ اِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ
و بدرستی که باشید شما آن وقت از جمله نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بر من
درآید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بموعد مستظهر گشته جادوئیها
خود را بمیدان معین برآوردند و بوقت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلام صف کشیدند گفتند
ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسٰی گفت موسی علیه السلام مر
ایشان را اَلْقُوا بیفکنید مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید مر آن را فَاَلْقَوْا حِبَالَهُمْ
وَعِصِیَّهُمْ پس بیفکندند رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساختهٔ خود را که هفتاد هزار رسن
و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آن که رسنها و عصاها بحرارت آفتاب درحرکت
آمده و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون
اِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بموسی و هارون فَاَلْقٰی مُوسٰی عَصَاهُ
پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را بعد از آن اژدها گشت فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ
پس آنگاه عصا اژدها شده فرو میبرد آنچه تزویر میکردند و بصورت مار بخلق مینمودند فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ
سَاجِدِینَ پس بروی درافکنده شدند ساحران سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا
بثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ گفتند گرویدیم
بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسٰی وَهَارُونَ آفریدگار موسی و هارون تا
رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید قَالَ

اٰمَنْتُمْ گفت یا تصدیق کردید و حفص آمَنْتُمْ بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید که موسی را
قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَکُمْ پیش از آن که دستوری دهم مر شما را در ایمان آوردن اِنَّهُ لَکَبِیرُکُمْ بدرستی
که او مهتر شماست اَلَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ آن که بیاموخت شما را جادوئی و بالیکه یار اتفاق
کردید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه
عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ
وَاَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلَافٍ هر اینه ببرم دستها و پاهای شما بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی از طرفی
یا قطع اَیْدِیَ وَاَرْجُلَ شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَلَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِینَ و هر اینه بردار
کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوا گفتند جادوان ایمان آورده
لَا ضَیْرَ هیچ ضرری در نخواهد بود ما را از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم اِنَّا اِلَی رَبِّنَا بدرستی
که ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ باز گردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم
اَنْ یَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا آن که بپوشد برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطَایَانَا گناهان ما
اَنْ کُنَّا برای آن که باشیم اَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ اول گرویدگان بخدای آورده اند ع
که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارها
بلند در آویختند و حضرت موسی عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ السَّلَامُ بر ایشان می گریست حضرت عزت
حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورده تا تسلی یافت
جادوان کان دست و پا در باختند در فضای قرب مولی تاختند گر برفت آن
دست و پا بر جای آن رُست از حق بالهای جادوان پس موسی علیه السلام بعد از این
صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و
بروز عناد و فساد ایشان زیاد میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد

که موسی

که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود لما قال الله تعالی وَاَوْحَیْنَا اِلَی مُوسَی و وحی کردیم
بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِی آن که ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را بجهت
و هلاک کفره در آن است اِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ هر آینه شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم
از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در تفسیر آورده که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را
فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهانه آن که عید ما نزدیک است میخواهیم که آنها
خود را بدان بیاراییم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده وقت طلوع قمر
در فلان موضع جمع شوند ایشان بر حسب مقصود بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد
راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام
دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت او را با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را
بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام نمود نا امیزد که هر که مرا بر صندوق یوسف
علیه السلام مطلع گرداند هر مرادی که دارد بدهم پس از تمام قوم عجوزه مریم بنت ناموسا بشرط آن که زن موسی
باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باخراج آن
اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السماء رسیده مردم بهم ساخته رو براه نهادند و آخر روز
خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای
خود اقامت نموده اند روز دویم خواستند که در عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه
قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع کردن لشکر امر کرد فَاَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ در شهرستانها که بپای تخت
نزدیک بود جمع کنندگان لشکر را و گفت اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ بدرستی
که این گروه بنی اسرائیل گروه اندک اند و حال آن که عدد مردمان کاری بنی اسرائیل که در آن

از بیست درگذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد
مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول و شبابان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما
فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندک شمرد و گفت این گروه بسیار اندک اند و انهم لنا
لغائظون و ایشان ما را بخشم آرندگانند چه از ما گریختگانند و زیورهای قوم ما
برده و انا لجمیع حاذرون و ما همه یعنی لشکر ما سلاحدارانیم و دانندهٔ مراسم حرب تعریض
است بآن که قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانااند فاخرجناهم پس بیرون
آوردیم فرعونیان را یعنی داعیهٔ خروج در ایشان پیدا آوردیم تا بیرون آمدند من جنات از
بوستانها و عیون و از چشمه سارها و کنوز و از گنجهای زر و نقره و مقام کریم و از
منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم با ایشان و اورثناها و میراث دادیم باغ و بوستانها
و گنج و جایهای ایشان بنی اسرائیل را فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل
بعد هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بحیطهٔ تصرف درآوردند و اصح آنست
در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان
شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار سوار بر میمنه تعیین
فرمود و ششصد هزار سوار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار سوار بر ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با
خلق بیشمار در قلب قرار گرفت بیت یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون
دریای آهن چو چشم دلبران پر کین و خونریز بقصد خون مردم تیغها تیز فاتبعوهم
مشرقین پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل
بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب
به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر و

عبور

عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما تراءا الجمعان پس آن هنگام که دیدند
هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر آینه دریافته
شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را خواهد دریافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قال
کلا گفت موسی نه چنین است ایشان شما را در نیابند ان معی ربی بدرستی که با منست یاری
دهنده کاری پروردگار من سیهدین زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید
آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی
ربی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر
فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید است و
حبیب از حق بخود نظر کرد و این مرتبهٔ مراد است مرید هر چه گوید آن کند و مراد هر چه گوید
چنان کنند بیت آن یکی را روی او در روی دوست وان دگر را روی خود از روی اوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه و تعالی حجابی
از بخار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید
تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است
دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت بیت کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری
اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید وحی رسید که ما دریا را
بحکم تو کردیم او را بانگشت بخوان و برو حکم فرمای چنانچه فرمود فاوحینا الی موسی پس ما
وحی کردیم بسوی موسی ان اضرب بعصاک البحر آن که زن بعصای خود دریای
قلزم را موسی علیه السلام برلب دریا آمد عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق
پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فکان کل فرق پس بود هر پاره جدا شده از هم کالطود

العظیم • همچو کوهی بزرگ و فی الحال بادی بر تک دریا وزید و گل او خشک شد و سبطها
از راهی بدریا درآمدند وازلفنا ثم الآخرین • و جمع کردیم آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند
یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید
و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می‌بینید
که دریا از هیبت من شکافته شد هان بطریق مناره باوی گفت تو خود میدانی که این
صورت بدعای موسی واقعست زنهار بدریا درنیائی که هلاک شوی فرعون خواست
که عنان تاب دهد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند
فرعون که اسب ایغری تندی سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از
دست فرعون بیرون کرده روی بدریا نهاد و هر فوجی از لشکریان از راهی بدریا شدند
و درآمدند و میکائیل علیه السلام از عقب لشکر می‌آمده ایشان را میراند تمام لشکر بدریا درآمدند
و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود و یکبار آبها بهم پیوسته و مجموع فرعونیان غرق
شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله وانجینا موسی
و نجات دادیم موسی را ومن معه اجمعین • و هر که با او بود همه ایشان را ثم اغرقنا الآخرین
پس غرقه گردانیدیم دیگران را ان فی ذلک بدرستی که در انجاح موسی و قوم او و هلاک فرعون
و حزب او لآیة هر آینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وما کان اکثرهم
مؤمنین • و نبودند بیشتر قوم فرعون گرویدگان چه از تمامی قوم قبط حزبیل که مؤمن آل
فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و دادا با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود و
ان ربک لهو العزیز الرحیم • و بدرستی که آفریدگار تو او دست غالب و کسی را قدرت
غلبه بر وی نیست مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت واتل علیهم نبأ ابراهیم ع

وبخوان

وبخوان بر مشرکان عرب خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بفرزندی
مفتخر و مستظهر اند اذ قال یاد کن آنرا که ابراهیم گفت لابیه وقومه مر پدر خود آذر
و قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که ما تعبدون • چیست آنچه میپرستید قالوا
نعبد اصناما گفتند میپرستیم بتان را فنظل لها عاکفین • پس همیشه میباشیم مر او را مجاور
و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بصور مختلفه و بر
عبادت و مداومت میکردند قال هل یسمعونکم گفت ابراهیم که بتان آیا میشنوند
خواندن شما را اذ تدعون • وقتی که خوانید ایشان را و خواننده را اجابت کنند او ینفعونکم یا سود
می‌کنند شما را که پرستش ایشان می‌کنید و روزی میدهند او یضرون • یا زیان میرسانند شما را
اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمائید و قوم ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
نتوانستند که او را در این معنی جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده قالوا بل وجدنا آباءنا
گفتند نه از ایشان آنچه گوئی دریافته‌ایم اما یافته‌ایم پدران خود را که ایشان کذلک
یفعلون • همچنین میکردند یعنی ایشان را پرستش مینمودند و بدان مقیم بودند قال گفت ابراهیم
علیه السلام افرأیتم • آیا دیدید بدانستید یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون •
آنچه هستید که میپرستید انتم وآباؤکم الاقدمون • شما و پدران پیرینه شما نیز پرستیده اند
فانهم عدو لی پس بدرستی که آن معبودان دشمنانند مرا یعنی شما را اگر پرستندگان ایشانید
تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است و
دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن
متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر که او دشمن دارد او نیز دشمن است
پس دشمن خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم الا رب

الْعَالَمِينَ ۝ ولیکن دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ
آن که بیافرید مرا از عدم بوجود آورده پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا
برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ۝ و آن کس که
میخوراند مرا غذائی که قوام اجزای بدن منست و می آشاماند شرابی که موجب تسکین
عطش و سبب ترطیب اعضای منست و در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب
زلفت است صاحب بحر الحقایق فرموده که طعام عبودیتست که دلها بآن زنده بود و شراب
ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بدان تازه باشد در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره
نقل کرده که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده که
شراب المحبة خیر الشراب ۝ وکل شراب سواه سراب ۝ و از فحوای کلام محققان سرّه از
کلام حقایق نظام أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي میتوان برد ۝ ترا نوالهٔ دام
ز خوان يُطْعِمُنِي ۝ ترا پیاله مدام از شراب يَسْقِينِي ۝ مرا تو قبلهٔ دینی از آن سبب گفتم
که لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ۝ و چون بیمار شوم مرا شفا دهد از امام
جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره
فرموده که مرض رؤیت اغیار است و شفا مشاهدهٔ انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری
بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و این وابسته بجذبهٔ عنایت است که چون دل
سالک را از همه منقطع ساخته بملک پیوندد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند
چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت ۝ بیک نفس همه دردم دوا کردی ۝ وَالَّذِي يُمِيتُنِي
ثُمَّ يُحْيِينِ ۝ و آن کس که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل پس زنده کرداند مرا در آخرت
برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که میراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند اماتت معصیت

وکو بیمار کی

است و احیا بطاعت یا اماتت بجهل و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا
بورع یا اماتت بفراق است و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از
نفس من و زنده کرداند بحق و نزد محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست و یا بغفلت
و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت و زنده سازد
باخلاق روحانیه و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده کرداند بصفات ربانیت
و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت است
بجویم عمر فانی را تو ای عمر عزیز من ۝ نخواهم جان پر غم را تو ای جانم بجان تو ۝ وَالَّذِي أَطْمَعُ
طمع أَنْ يَغْفِرَ لِي ۝ و آن کسی که طمع میدارم آن که بیامرزد مرا خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ۝
گناه مرا روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهة کسر نفس است و تعلیم امت
و در تلخیص آورده که مراد خطای امت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت خلیل از ملک علیم
استدعاء غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن کمالی
در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۝ و در رسان
مرا بسبب توفیق کمال عقل بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ
و گردان برای من زبان راست یعنی ثناگو فِي الْآخِرِينَ ۝ در میان پس آیندگان یعنی جاری
کن ثنا و نیکنامی و آوازهٔ من بر زبان کسانی که بعد از من آیند و این دعا بعز اجابت رسید
و جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن صلوات الله و
سلامه علیه میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیه آنست که ظاهر کن
برای تجدید اصل دین من راستگوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد صلی الله
علیه و آله و سلم وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ۝ و گردان مرا از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از

لن که در منازل بهشت نزول می کنند واغفر لابی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن
تا آمرزیده شود انه کان من الضالین بدرستی که او هست از گمراهان ولا
تخزنی یوم یبعثون و رسوا مساز مرا روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود
این دعا نیز تعلیم امتان است والا انبیا را خواری و رسوائی نباشد یوم لا ینفع مال
ولا بنون روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته و نه پسران هیچ احدی را الا من
اتی الله بقلب سلیم مگر کسی که بیاید نزد خدا با دلی خالص از کفر و معصیت چه مال خود را
در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر اینه آن مال و فرزندان
او را نفع رسانند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله قولی آنست که دل سلیم از محبت دنیا و گویند از حسد و خیانت
تیسیر از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی
عنهم امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای تعالی
علیه فرموده کرد و نه آفات دنیا گنجد و نه مطالع عقبی خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت
و از سید الطایفه منقول است که سلیم مار گزیده است و مار گزیده را قلق و اضطراب است پس این
معنی بیان میکند که دل سلیم دلی است که در مقام جزع و فزع و زاری باشد از خوف قطیعت یا از شوق
وصلت ز شوق وصل منالم و از ستم دهر روز ز بیم هجر میگریم که ناگه در کمین باشد
همام از اثر خونین و سوز دل که چنین ندانستی که حال عشقبازان این چنین باشد وازلفت
الجنة للمتقین و در روزی که نزدیک کرده شود بهشت برای پرهیزکاران تا از موقف
آنرا ببینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم للغاوین و ظاهر ساخته شود
دوزخ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان میفزاید

الم و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان برای تکلم حق سبحانه و تعالی از ایشان بپرسند این ما کنتم
تعبدون کجا اند آنچه بودید که میپرستیدید آنرا من دون الله بجز خدای تعالی یعنی
کجا اند خدایان شما که بدیشان امید داشتید و می بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند
بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت فکبکبوا
فیها هم والغاوون پس برو افکنده شوند در دوزخ بتان و گمراهان یعنی پرستندگان
ایشان وجنود ابلیس اجمعون و در دوزخ در افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان
وی از جن و انس همه ایشان قالوا و هم فیها یختصمون و گویند کافران حال آنکه
ایشان در دوزخ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان
با بتان میگویند تالله ان کنا لفی ضلال مبین بخدا که ما بودیم در گمراهی پیدا و هویدا
اذ نسویکم برب العالمین وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت به پروردگار
عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بزرگان
از مهتران یا دیوان فما لنا من شافعین پس نیست ما را اکنون هیچ کس از شفاعت کنندگان
چنانچه مومنان راست ولا صدیق حمیم و نه دوستی مهربان و با شفقت در قوت القلوب
آورده که حمیم در اصل حمم بود که ها را بجا بدل کردند بجهت قرب مخرج و حمیم ماخوذ است از
اهتمام یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجا آرد نخواهد بود
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون آنکه کافران از روی حسرت
گویند فلو ان لنا کرة پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا فنکون من المؤمنین
تا میبودیم از باور دارندگان و گروندگان ان فی ذلک لآیة بدرستی که در خبر ابراهیم
احتجاج هر اینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و ما کان اکثرهم مؤمنین

ونبودند بیشتر قوم ابراهیم گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد
ع وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ● و بدرستی که آفریدگار تو اوست غلبه کننده بر
مشرکان که سطوت او در دوزخ کرد و بخشاینده که توبهٔ بندگان را رد نکند و بی حجت
بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ● تکذیب کردند گروه نوح
فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
نُوحٌ یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است أَلَا
تَتَّقُونَ ● آیا نمی‌ترسید از خدای که ترک عبادت او می‌کنید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ ● بدرستی که من شما را فرستاده‌ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ●
پس بترسید از خدای تعالی و بت میپرستید و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ و نمیخواهم شما را بر ادای رسالت هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ● نیست اجر رسالت من مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ●
پس بترسید از عقوبت خدای و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت جهة
تأکید است چه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قَالُوا
أَنُؤْمِنُ لَكَ گفتند در جواب نوح علیه السلام آیا ایمان می‌آریم و تصدیق میکنیم ترا
وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کرده‌اند سفلگان و بیقداران و ایشان بظاهر
متابعت و بباطن مخالف قَالَ وَمَا عِلْمِي گفت نوح علیه السلام و نیست دانش من
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ● بآنچه هستند که می‌کنند یعنی حکم من بر ظاهر است ایشان عمل مؤمنان النصف
میکنند اما نمیدانم از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي
لَوْ تَشْعُرُونَ ● نیست حسابهای باطنهای ایشان مگر بر پروردگار من که مطلع است بران

اگر دانید

اگر دانید که عالم الغیب اوست پس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این اراذل را
از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَمَا أَنَا بِطَارِدِ
الْمُؤْمِنِينَ ● و نیستم من رانندهٔ مؤمنان إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ● نیستم من مگر
بیم کننده آشکارا یعنی مبعوثم بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ يَا نُوحُ گفتند کافران اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ
مِنَ الْمَرْجُومِينَ ● هر آینه باشی از راندگان یا کشته شدگان بسنگ قَالَ رَبِّ گفت نوح
علیه السلام بعد از استماع این سخن و ناامیدی از قوم ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ
بدرستی که قوم من تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ پس حکم کن
میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ ● و هر که با منست از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ پس نجات دادیم
او را و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ● در کشتی پر از آدمیان و حیوانات و انواع
ماکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ● پس غرق ساختیم بعد از رهانیدن او دیگران از
قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ● بدرستی که صبر او با ایذای قوم هر آینه دلالتی است بر آنکه صبر
موجب ظفر است — کار تو از صبر نکوتر شود — هر که شکیباست مظفر شود — وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ ● و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام گرویدگان بخدای و پیغمبر او بلکه از تمام
او هفتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ●
بدرستی که خداوند تو اوست توانا بر عقوبت کافران مهربان به تاخیر عذاب از ایشان
ع یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ●
بدروغ داشتند قوم عاد فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شد همه پیغمبران را منکر شد

اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون ۰ یاد کن آن که گفت مر ایشان را برادر نسبی ایشان
هود علیه السلام آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمیشوید انی لکم
رسول امین ۰ بدرستی که من شما را فرستاده امینم بر وحی و رسالت فاتقوا الله
واطیعون ۰ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید و فرمان برید مرا در آنچه شما را
بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه من اجر ۰ و نمیطلبم از شما بر خواندن خود اجری از مال
و متاع دنیا ان اجری الا علی رب العالمین ۰ نیست پاداش من مگر بر پروردگار عالمیان
اتبنون بکل ریع آیة ۰ آیا بنا میکنید بهر موضع بلند علامتی برای تماشای آینده و رونده
تعبثون ۰ بازی میکنید بآن بنا یعنی بنا میسازید و در آن ساکن نمیشوید گویا عبث دیگر
بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بدیشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد برج
خانهاست وتتخذون مصانع ۰ و فرا میگیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه
لعلکم تخلدون ۰ گویا که جاوید خواهید بود در آن واذا بطشتم بطشتم جبارین ۰
و چون سخت میگیرید و حمله میزنید میگیرید سختی در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی
شفقت و نامهربان چون انتقام ستمکاران میکشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای
و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید واطیعون ۰ و مرا در آنچه بفرمایم فرمان برید
که سود شما درین است واتقوا الذی امدکم بانعام و بترسید از آن خدای که مددکار
کرد شما را بما تعلمون ۰ بآنچه میدانید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بانعام
چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید و بنین و پسران تا در همه حال
مددکار شما اند و جنات ۰ و بوستانها که از میوهٔ آن منتفع میشوید و عیون و چشمها
آب که مهم سقیا دلشود و نمای زرع بدان باتمام رسد انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم

بر شما اگر بشرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم ۰ عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصر
یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سواء علینا
اوعظت یکسان است بر ما آن پند دهی ما را ام لم تکن من الواعظین ۰ یا نباشی
از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم از
بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع الا خلق الاولین ۰ مگر عادت پیشینیان
از ما وما نحن بمعذبین ۰ و نیستیم ما عذاب کرده شدگان برین عادتها فکذبوه فاهلکناهم
پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر ان فی
ذلک لآیة ۰ بدرستی که در هلاک قوم عاد نشانه ایست دلالت کننده بر آن که عاقبت اهل تکبر
بعقوبت کشد وما کان اکثرهم مؤمنین ۰ و نبودند بیشتر قوم عاد گرویدگان چه اندک
از آن قبیله با هود علیه السلام در خطاب مخاطب بودند و باقی در معرض سخط وان ربک لهو
العزیز الرحیم ۰ و بتحقیق پروردگار تو اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد ع
و مهربانست که مومن را از مهلکهٔ عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود المرسلین ۰
بدروغ نسبت کردند قبیلهٔ ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیای سابق را
علیهم السلام اذ قال لهم اخوهم صالح یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر
ایشان از حیثیت قرابت صالح بن عبید علیهم السلام الا تتقون ۰ آیا نمیترسید از
عذاب خدای تعالی که بر شرک مصرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام
امین ۰ مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی
واطیعون ۰ و فرمان برید مرا در امر و نهی وما اسئلکم علیه من اجر و نمیطلبم از شما بر نصیحت
که میکنم هیچ جزائی که من دهید و من بدان متهم شوم ان اجری الا علی رب العالمین ۰

نیست مکافات من مگر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ آیا که گذاشته خواهید شد یعنی شما را
نخواهند که گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمِنِينَ
ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها چه قوم
ثمود را چشمه و نهرها بوده وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ و کشتها و خرماستانها که طَلْعُهَا هَضِيمٌ
شکوفه درختان وی نازک و نرم و لطیف است وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ و میتراشید برای
مساکن خود از کوهها بُيُوتًا فَارِهِينَ خانها در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدای و امل دور و دراز پیش مگیرید و فرمان برید مرا در احکام
وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ و اطاعت مکنید فرمان کافران که اسراف کرده اند در کفر
الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنان که تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ
و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد ازین آنند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصهٔ ایشان
در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام
إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ جز این نیست که تو از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو
کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نیستی تو مگر آدمی مانند ما
بصورت بشریت صالح علیه السلام نظر کردند از حقیقت حال وی محجوب شدند ندانستند که
انسان ورای صورت چیزی دیگر است ⁂ چند پرستی صورت ای صورت پرست جان
بی معنی است کز صورت نرست ⁂ درگذر از صورت و معنی نگر زان که مقصود از صدف باشد
گهر و چون قوم ثمود دلبستهٔ صورت بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان
گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی چون ترک منکری و در دین دعوی مصری فَأْتِ
بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان

در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین
سنگ معین ناقه بدین هیات بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد
قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ گفت صالح این ناقه ایست که شما طلبیدید مر او راست نصیبی
از آب وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و مر شما راست آبخور روزی دانسته شده یعنی
یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسُوءٍ و مس مکنید ویرا ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ پس بگیرد شما را عذاب روز بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی
عذابست فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس گشتند پشیمانان
نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَةً بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود دلالتی است بر آن که کفر بعد از ظهور آیات
مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر قوم
ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و بدرستی که آفریدگار تو اوست غالب که مغلوب نشود ع
مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند
قوم لوط علیه السلام یعنی مؤتفکات پیغمبران را چون قوم ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ قَالَ
لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ چون گفت برادر ایشان مر ایشان را لوط علیه السلام اینجا مراد از اخوت
شفقت است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ
بتحقیق من برای شما رسول امینم در نصیحت یا نیکوخواه شماام فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید
از خدای در ترک نصیحت من و فرمان برید مرا در قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و نمی‌طلبم شما را بر پندی که میدهم هیچ مزدی تا مر شما را گران آید اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا عَلٰی رَبِّ
الْعَالَمِیْنَ نیست ثواب من مگر بر تربیت کننده عالمیان اَتَاْتُوْنَ الذُّکْرَانَ مِنَ
الْعَالَمِیْنَ ایا می‌آئید بمردان از ماعدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت
ایشان وَتَذَرُوْنَ مَا خَلَقَ و میگذارید و دست باز میدارید آنرا که آفرید لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ
اَزْوَاجِکُمْ برای شما پروردگار شما از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُوْنَ بلکه شما گروهی اید
درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل میدارید قَالُوْا گفتند قوم لوط
در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا لُوْطُ اگر باز ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما ازان لَتَکُوْنَنَّ
مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ هر آینه باشی از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه در
حالتی مردمان خود را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ اِنِّیْ لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقَالِیْنَ گفت لوط
بتحقیق من مر این عمل شما را از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات
کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِیْ وَاَهْلِیْ مِمَّا یَعْمَلُوْنَ ای پروردگار من باز رهان مرا و کسان مرا
از شامت آنچه میکنند فَنَجَّیْنَاهُ وَاَهْلَهٗ اَجْمَعِیْنَ پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را
همه ایشان اهل لوط علیه السلام دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند اِلَّا عَجُوْزًا
فِی الْغَابِرِیْنَ مگر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود در باقی ماندگان در عذاب ازان روی
که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضیم که بمن رسد آنچه بقوم میرسد ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْاٰخَرِیْنَ پس هلاک کردیم دیگرانرا وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطَرًا و بارانیدیم بر ایشان بارانی
که سنگ بود با کبریت و آتش فَسَآءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ پس بد است باران بیم کرده شدگان
که ایمان نیاوردند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَاٰیَةً بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه نشانه ایست
عقوبت نافرمانان وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِیْنَ و نبودند اکثر آن قوم گروندگان که

دو دختر

دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی حضرت لوط علیه السلام گرویده
بودند وَاِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ و بدرستی که آفریدگار تو [illegible]
و مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ اَصْحَابُ لْئَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ بدروغ
داشتند یاران ایکه مر پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین دران بیشه اشجار و اثمار بسیار
در مباطی آورده که اصحاب ایکه قوم جذب بوده و چهار دیه داشتند شعیب و بلاد غرف
و مالس حق سبحانه و تعالی شعیب را علی نبینا و علیه السلام بر ایشان فرستاد چنانکه
باهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ یاد کن چون گفت
مر ایشان را شعیب علیه السلام که ای قوم آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی که بوده شرک آرید اِنِّیْ لَکُمْ
رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ بدرستی که من شما را فرستاده ام با امانت که جز صلاح شما نمیخواهم
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوْنِ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای
و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی
اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ نیست جزای من مگر بر آفریننده عالمیان
اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بپیمائید پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ و مباشید از کاهندگان
زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوْا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ و بسنجید میزان راست
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَآءَهُمْ و کم مکنید مردمان را چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ
مُفْسِدِیْنَ و غایت تباهی مجوئید در زمین آنکه بقتل و غارت و قطع طریق در حالتی که
قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِیْ خَلَقَکُمْ و حذر کنید از عقوبت آن کسی که بقدرت کامله
بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ و گروه پیشینیان را قَالُوْا اِنَّمَآ اَنْتَ گفتند این گروه جز این نیست
که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ از جادو کرده شدگانی یعنی از آنهاکه ایشانرا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ

جادو کرده اند تا بحدی که عقل از ایشان مدهوش یا آخرین شد که ذکر ایشان ساحر باشد یعنی مردان
تهی اند محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی تو مگر مانند ما از صفت
بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ
الْكَاذِبِينَ و بدرستی که ما گمان میبریم ترا از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند بر ما پاره از آسمان
که درو عذابی باشد إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان که بر ما
عذابی فرود خواهد آمد قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ گفت شعیب علیه السلام پروردگار من داناتر است
بآنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مر
این اعمال باشد بشما خواهد رسید اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود مهلت دهد و
ظالم مبین فتنه نکردم بدش در کمین اول حالش همه عیش است و از آخر کارش همه
سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد گذرانیدند
حق سبحانه و تعالی هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه
و چشمه ایشان بجوش آمده و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند
زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما بجه میشدند که ناگاه
ابر سیاهی در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از ان وزیدن گرفت اصحاب بیابان آنکه
خوشدل شدند یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایش کنیم همین
مجموع در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه
و تعالی فرموده است فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ پس تکذیب کردند شعیب را
علیه السلام پس فرا گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة و ظله در لغت عرب سایبان است و آن

ابرسیاه

ابر سیاه بشکل سایبان بر زبر سر ایشان بود و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید
حق سبحانه و تعالی کوهی را فرمان داد از جای خود برخاست و چون سایبان در هوا بایستاد
و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بآن کوه بردند بر ایشان فرود آمد و
همه را هلاک کرد إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستی که عذاب روز ظله بود عذاب روز بزرگ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که درین عذاب که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آن
نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر او
اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه مرویست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام
ایمان آورده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ هر آینه اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان
مهربان بانبیا و متابعان ایشان این آیه آخر قصص هفت پیغمبر است علیهم السلام که بر
اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم درین سوره مذکور شده و تهدید
منکران قریش نیز هست تا معلوم کنند هر امتی که تکذیب پیغمبر کردند معذب شدند و ایشان را
نیز از تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بدرستی که قرآن فرو
فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ فرو فرستاد خدای قرآن را
جبرئیل را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد و تو فرا گرفتی از وی و در دل
خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل
با قرآن که دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو جای آن باشد و این بمثابه ایست که گویا
بر دل تو فرود آورد لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ تا باشی از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ
عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا از منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل بوده اند

ع

علیهم السلام وانه لفی زبر الاولین ٭ و بدرستی که ذکر قرآن بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم در کتب پیشینیان هست در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی
امور خود که مشکل بود در رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که دران گفتندی
قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه و تعالی فرمود اولم یکن لهم آیة آیا نیست
مشرکان قریش را نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ان یعلمه
علماء بنی اسرائیل ٭ آن که میدانستند قرآن را بصفت او علما یا پیغمبر را بنعت او
دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سابقه گذشتند و شهادت مردم دانا بر خبری موجب
تیقن و تحقیق است ولو نزلناه علی بعض الاعجمین ٭ و اگر میفرستادیم قرآن را بر برخی از انها
که غیر عرب اند هم بلغت عرب فقرأه علیهم پس بخواندی آن اعجمی قرآن را بر ایشان بلغت ایشان
و این دلیل تر باشد در اعجاز قرآن بدو که عجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است
بخواند ما کانوا به مؤمنین ٭ نبودندی ایشان بان قرآن منزل ایمان آورنده کافران
چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل
کافران میان نمیکردیدند که ما فهم نمیکنیم معنی آن در میان هم کذلک سلکناه همچنین
آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین ٭ در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمیگروند
بقرآن حتی یروا العذاب الالیم ٭ تا وقتی که ببینند عذاب دردناک را در دنیا چنانچه امم
دیدند یا در قیامت فیأتیهم بغتة پس بیاید آن عذاب بدیشان ناگهان وهم لا
یشعرون ٭ و ایشان ندانند وقت آمدن آن فیقولوا هل نحن منظرون ٭ پس گویند
آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا
یستعجلون ٭ آیا بعذاب ما شتاب میکنند و میگویند فامطر علینا حجارة فأتنا بما

تعدنا و حال آن که در وقت رؤیت عذاب مهلت میطلبند افرایت ان متعناهم
سنین ٭ آیا دیدی و دانستی اگر برخوردار کردیم ایشان را سالها دراز ثم
جاءهم ما کانوا یوعدون ٭ پس بیاید بر ایشان آنچه بودند که وعده کرده شدند عذاب
ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون ٭ دفع نکند از ایشان عذاب را آنچه بودند که بدان برخوردار
یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم او دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده
که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رحمة الله علیه بود روزی او را در طواف
کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیه بر وی خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون
میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پند دادی و سخن تمام کردی ٭ جهان بر آب
است مردم فریب ٭ که از دل رباید قرار و شکیب ٭ نگر تا بخاطش نگردی اسیر نفسی ای ناکس
اندر حبیر که آن دم که مرگ اندر آید زراه ٭ نه مالش کند دستگیری نه جاه ٭ وما اهلکنا من
قریة ٭ و نه هلاک کردیم اهل دهی را الا لها منذرون ٭ ذکری مگر او را بیم کنندگان
بودند از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند
و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند
وما کنا ظالمین ٭ و نیستیم ما ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش
میگفتند دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان
کرده فرمود وما تنزلت به الشیاطین ٭ و فرود نیایند بقرآن دیوان وما ینبغی لهم
وما یستطیعون ٭ و نشاید و روا نبود مر ایشان را فرود آوردن قرآن و نتوانند قادر
نباشند زیرا چه شهب ملایک ایشان را از رفتن آسمان مانع اند انهم عن السمع لمعزولون
بدرستی که ایشان از شنیدن کلام ملایکه دور شدگانند و بکناره رفتگان فلا تدع پس مخوان

مخاطب آن حضرتست و مراد غیر او و هر یک از امتان را میگوید مخوان و مپرست مع الله الها
آخر با خدای بحق خدای دیگر فتکون من المعذبین ۝ پس باشی از عذاب کرده شدگان
وانذر و بیم کن خطاب خاص است با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که بترسان از
عذاب عشیرتک الاقربین ۝ خویشان نزدیکتر خود را و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمده یکیک از ایشان را آواز داد چون جمع شدند فرمود
که اگر فرمایم شما را در زیر این کوه جمع سواران اند مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که بیم کننده ام شما را
از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق شدند و ابولهب
با بدای وی برخاست واخفض جناحک و فرا گیر بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام
کن لمن اتبعک من المؤمنین ۝ مر آنرا که پیروی تو کرده است از گرویدگان فان
عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو فقل انی بریء مما تعملون ۝ پس بگوی که من بیزارم
از آنچه شما میکنید مرا بآن مؤاخذه نخواهند کرد و توکل علی العزیز ۝ و توکل کن در کفایت
مهمات خود بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا مهربان که تواناست بر نصرت اولیا
الذی یریک حین تقوم ۝ آن که می بیند ترا آن هنگام که بر خیزی بنماز تهجد و تنها
میگذاری و تقلبک فی الساجدین ۝ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن در میان
نمازکنندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی انه هو السمیع
العلیم ۝ بدرستی که خدای اوست شنوا بقول تو دانا بنیت تو هل انبئکم علی من
تنزل الشیاطین ۝ آیا خبر کنم شما را که همواره بود بر که مردمان فرود آیند دیوان قبل از
ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیطان بر محمد بجهة عدم تناسب و تجانس انجا بیان
میفرماید تنزل علی کل افاک اثیم ۝ فرود می آیند دیوان بهر دروغگوئی بزهکاری مثل

کاهنان

کاهنان که ایشان یلقون السمع فرو میدارند گوش بسخن شیاطین فرا میابند از
ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها با آن اضافت میکنند و اکثرهم کاذبون ۝ و بیشتر ایشان
دروغگویانند و در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند والشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیة الثقفی
یتبعهم الغاوون ۝ پیروی ایشان میکنند سفیهای عرب یعنی روات ایشان و در تیسیر از
امام علم الهدی رحمة الله علیه نقل میکنند که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلی الله
صلی الله علیه و آله و سلم و مذمت اسلام شعرها می گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیه در
شان ایشان نازل شد الم تر انهم فی کل واد یهیمون ۝ آیا نمی بینی که ایشان در هر وادی
از فنون کلام سرگردان میشوند چون تشبیب و نسیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح
نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وانهم یقولون ما لا یفعلون ۝ و
آنان که ایشان میگویند آنچه نمی کنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده
بیلی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار جاهلیت کند بسیار از این مقوله مطلع شود
در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه رضی الله
عنهم بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه و تعالی میداند
که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که بدین وصف بمیرم حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر و زبان خود و شعری که شما در شان
کفار میگوئید بر ایشان سختتر است از تیر و تیغ و این آیه نازل شد الا الذین آمنوا
شعرا متنوع سفیهان و در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند و عملوا الصالحات
و عملهای ستوده کردند یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار

اشتغال نمودند وذکروا الله کثیرا و یاد کرد خدا را در اشعار بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در
تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت و تنبیه بر غفلت وانتصروا من بعد ما ظلموا
و انتقام کشیدند از مشرکان پس از آن که ستم دیده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را رد کردند
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل
معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده اند که هر چند قادر حکیم
جل ذکره در کریمهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعراند جمع ساخته
و کمند لام استغراق در گردن انداخته در غرقاب بحد و غایت غوایت می اندازد و کام
تشنه لب در بوادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان را بواسطهٔ حسن
عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند
و بوسیلهٔ بادبان وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیت نجات پیوسته اند
یکی از افاضل گفته است شاعران اگرچه غاوی خوانند در قرآن جز ای هست از
ایشان اسم بقرآن ظاهر استثنای من وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند
آنان که ستم کردند بکفر و افترا بنسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون ع
بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود اللهم اجرنا
من النار یا مجیر سورة النمل بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفسیر آورده از
اخفش که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و
اختتام سخن باشد چنانچه اینجا نیز طسم ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست
بطهارت قدس سرای الهی و سین بسناء غیر متناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت
قلوب ایشان از ماسوی الله تلک آیات القرآن این سوره آیتهای قرآن است

وکتاب

وکتاب مبین و آیتهای کتاب روشن کننده احکام حلال و حرام است عطف کتاب
بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری قرآن بجهة آن گفته که میخوانند و کتاب
باعتبار آن که می نویسند هدی و بشری للمؤمنین و این کتاب هدایت است
و مژده دهنده مر گرویدگان را الذین یقیمون الصلوة آنان که بپای میدارند نماز را
بحدود و ارکان آن و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را مستحقان را و هم
بالآخرة هم یوقنون و حال آن که ایشان بآخرت بی گمان میشوند تکرار ضمیر اشاره
باختصاص ایشان است بتصدیق آخرة ان الذین لا یؤمنون بالآخرة بدرستی
آنان که نمیگروند بسرای عقبی زینا لهم اعمالهم آراسته ایم برای ایشان اعمال زشت
ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده
که در میان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب میبینند و این حکم
ختم و طبع دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اولئک الذین
لهم سوء العذاب آن گروه آنانند که مر ایشان راست بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا
چون قتل و اسر در روز بدر و هم فی الآخرة هم الاخسرون و ایشان در سرای دیگر ایشانند
زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت و انک لتلقی القرآن و بدرستی که تو
تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل علیه السلام که آید بتو من لدن
حکیم علیم از نزدیک خداوند راست کار دانا اذ قال موسی لاهله یاد کن چون گفت
موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مداین بمصر و راه گم کرده بودند
و زنش را درد زه پدید آمده و سرما دریافته انی آنست نارا بدرستی که من دیدم آتش
افروخته سآتیکم منها بخبر زود باشد که بیارم از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن

آتش یا شد خبر راه بپرسم أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ یا بیارم برای شما شعلهٔ آتش
فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ • شاید شما گرم شوید بآن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام
آمد موسی علیه السلام نزدیک آن آتش نوری دید با اشراق افروخته از درخت سبز دیگر
آتش بود افروخته محرق چون سایر آتشها بهر تقدیر چون موسی علیه السلام آنجا رسید
نُودِيَ أَن بُورِكَ ندا کرده شد بآن که برکت داده باد مَن فِي النَّارِ هر که در مکان
آتش است یعنی در بقعهٔ مبارک یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا
و هر که گرداگرد اوست یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بگو پاک است خدای
پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام این ندا شنید گفت
کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا کننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
منم خدای غالب حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای خود را
علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا
تَهْتَزُّ پس چون دید موسی را که حرکت میکند باضطراب بهر طرف میدود كَأَنَّهَا
جَانٌّ گویا ماری است باریک تیز رو در اول حال چون ماران خورد می بود و در آخر اژدها
میشد در تفسیر امام ابو اللیث آورده که در وادی مقدس جان بود و نزد فرعونیان ثعبان شد
و بر هر دو چون موسی علیه السلام آن صورت مشاهده کرد وَلَّىٰ مُدْبِرًا روی بگردانید در حالی
که گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ
ای موسی مترس از غیر من إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ • بدرستی منم که هرگز نترسند
نزد من فرستادگان یعنی ایشان را نزد من بی عاقبتی نیست تا از آن بترسند
باید که بترسند ستمکاران إِلَّا مَن ظَلَمَ مگر کسی که ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ پس بدل

کند و جا آرد

ثلث ربع

کند و جا آرد نیکوئی بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که
من آمرزنده ام مومنان را مهربان بر ایشان وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ و در آر دست
خود را در گریبان پیراهن خود پیراهن موسی علیه السلام آستین نداشت پس حکم کرد
در گریبان کن تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا بیرون آید سفید و درخشنده بی علتی یعنی
سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان کرد
و درخشان و نورانی بیرون آورد و ندا رسید که این دو آیت را ظاهر کن فِي
تِسْعِ آيَاتٍ در جملهٔ نه آیت که معجزات است و برو برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ
بسوی فرعون و گروه او إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ • بدرستی که ایشان هستند
گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون بیاید بفرعون و قوم او
آيَاتُنَا مُبْصِرَةً دلایل قدرت ما یا براهین رسالت موسی روشن و هویدا
قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ • گفتند فرعونیان این جادوئی روشنست یعنی همه کس داند که این
سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند مر آن پیغمبر را وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ و بی گمان
بودند دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که این آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست
و انکار میکردند ظُلْمًا وَعُلُوًّا از روی ستمکاری و بزرگی و سرکشی فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بین
ع که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ • عاقبت تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند
و در عقبی بآتش خواهند سوخت — همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام
اهل فساد آتش است وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا و بدرستی که ما دادیم
داود بن ایشا و پسر او سلیمان را دانشی از احکام شرایع ماوردی گفته که علم کیمیا وَقَالَا الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي و گفتند بعد اعطای علم ستایش و ثنای آن خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا
عَلَىٰ كَثِيرٍ افزونی داد ما را بر بسیاری مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ • از بندگان گروندهٔ خود

وورث سلیمان داود میراث گرفت سلیمان از داود نبوت یا علم را وگفته اند ملک را
تا آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود علیه السلام را نوزده پسر بوده
وهر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه وتعالی نامهٔ مهر کرده از آسمان فرو فرستاد و
دران چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو
وارث ملک باشد داود فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف حاضر ساخته مسئلها را بر فرزندان
عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام
است آن که بروا انس بیشتر است و چیست آن که ازو وحشت افزونتر است و کدام اند
دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است
آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام گفت اگر اجازت
باشد من جواب گویم داود علیه السلام ویرا دستوری داد سلیمان علیه السلام گفت اقرب اشیا
بآدمی وابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا وآنس اشیا جسد انسان است با روح و اوحش
اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت
و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است
حدت در وقت غضب و چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل
همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شد داود علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات
فرمود سلیمان علیه السلام بر تخت نشست و قال یا ایها الناس و گفت ای مردمان علمنا
منطق الطیر آموخته شدیم ما گفتار مرغان را هر جماعتی را آوازیست که بنی نوع ایشان ازان فهم
معانی اغراض میکنند و آنچه سلیمان علیه السلام را آموختند آن بود که فهم میکند مرغان از یکدیگر
آورده اند که سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر شاخساری سر و دم می جنبانید و صدای میکرد اصحاب
خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید امروز نیم خرما

خورده ام

خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته آواز داد فرمود که چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان
علیه السلام گفت که میگوید کاشکی خلق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقول است که [illegible]
میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاؤس میگوید هرچه بکنی جزا
بابی دهد میگوید که هر که رحم نکند بروی رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی از پیش دستید
تا نزدیک خدا بیابید و حمام میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه وارضه و [illegible] میگوید
هر که خاموش کرد بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود دنیا
باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده و صرده میگوید استغفار کنید ای گناهکاران
و [illegible] میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزاردستان میگوید سبحان الله الخالق الدایم
و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از عبدالله بن عمر
که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند خروس در فریاد چه میگوید فرمود
که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
نقل میکند چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا رحمت کن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم
و آل و اصحاب محمد و لعنت کن بر دشمن محمد و آل و اصحاب محمد و سار میگوید بار خدایا از تو
قوت روز بروز میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه
زبان مرغان معجزهٔ سلیمان علیه السلام بود از ان سلیمان فرمود که منطق الطیر ما در
آموختند و اوتینا من کل شیء و داده شدیم یعنی ما را عطا دادند از همه چیزی که بدان
محتاج بودیم ان هذا لهو الفضل المبین بدرستی که این عطا اوست افزونی آشکار
که هیچکس را پیشین نیست آورده اند که سلیمان علیه السلام را تختی بود که هیچکس از سلاطین را
نبود در موضح آورده که بر همین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و پریان را او دو

هزار برای جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن
نشستندی و بر جانب چپ همین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و
مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها
استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ و جمع کرده شد برای
سلیمان لشکر او مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس
پس این لشکر بازداشته شدندی بوقت سیر او یا بازداشته شده بودندی تا همه در هم جمع شوند
امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط
ایشان در مرتبه‌ای بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستندی رفت و در کشاف
و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه صد فرسنگ بوده بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای
انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودندی فرسنگ
در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف اکابر بر کرسیها بر
حوالی تخت بودی نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و برو در یک ماهه راه ببردی روزی از ارض
شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ تا وقتی که بیامدند بوادی
نمل یعنی از زبر آن وادی که در حنوبی طایف است در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت موریچه‌ای که او
مسمی بود بمنذره یا بحنه یا طاخیه یا حرمی نام بود و دو بال داشت در تفسیر ثعلبی گفته که برابر خروسی بود
در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه گفته و در حقایق السلمی گرگ و مهتر موریچان آن وادی بود
چون لشکر سلیمان علیه السلام را دید به بلندی برآمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ
ای موریچکان درآیید در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ باید که در هم نشکنند شما را
سلیمان و لشکر او و مراد از نهی لشکر از حطم نهی موریچکان است از توقف یکجایی که عرضه تلف شوند

وهم

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و لشکریان سلیمان ندانند که شما را پایمال میسازند آورده‌اند که باد این
سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا پس تبسم کرد
در حالتی که متعجب بود از گفتار آن مور و گفته‌اند شادان و خرم بود بادراک مقال نمل و ...
که سلیمان او را طلبیده گفت ای موریچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من
مهتر اینها بودم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا
پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود
که مبادا نظر بر دبدبه و کوکبه تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای تعالی باز مانند
و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان
پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو
چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهار هزار نقیب است
و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد یا نبی الله
ما را زمین میدادند قبول نکردیم و در زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدا کسی حال ما را نداند
آنگه گفت ای پیغمبر خدا از عطاهایی که الله تعالی ترا داده کمی بگوی سلیمان گفت باد را مسخر
من ساختند غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد
یعنی هر چه داده‌اند از مملکت دنیا چون باد است و در آمد دنیا باید و در این معنی گفته‌اند
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ❊ سریر سلیمان علیه السلام ❊ باخر ندیدی که بر باد رفت ❊
خنک آن که با دانش و داد رفت ❊ سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات
ملک علام آورده وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ
نِعْمَتَكَ الَّتِي بآن که شکر گویم نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من و بر

دا الدی و بکارم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود و
اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا و آن که بکنم کاری شایسته که بفضل خود تَرْضٰیهُ بپسندی آن را و
اَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِكَ و در آر مرا به بخشایش خود فِی عِبَادِكَ الصَّالِحِینَ • در میان
بندگان ستوده خود در بهشت و در بحر الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بهوای نفس و
بر دنیا و نمل منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مسکن را بحواس خمس و از تامل درین
سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهر است
چون بدانی ادم سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را • آورده اند که در همین سفر بوادی
بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد و سلیمان خواست که وضو کند آب نبود و دلیل لشکر بر
آب هدهد بودی او را طلب کردند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در
مظله طیور پدید آمده آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی دید تفحص در آمد و
تَفَقَّدَ الطَّیْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ مَا لِیَ پس گفت چیست مرا
که در خیل طیر لَا اَرَی الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا بچشم من وی نمی افتد اَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ
یا هست از غایب شدگان ازین مجمع لَاُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را اگر جهت او را
مصلحت عَذَابًا شَدِیدًا • عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب افکنم یا
میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا او را با اضداد او در قفس محبوس سازم یا از خدمت خود دور سازم
اَوْ لَاَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ یا
یا بیاید بمن بحجت روشن که سبب غیبت او چه بود فَمَكَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ • پس درنگ کرد هدهد
زمانی اندک دیر و دور باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فَقَالَ اَحَطْتُ پس گفت
هدهد مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآن چیز که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده و

جئتك

جِئْتُكَ مِنْ سَبَاٍ و آمدم بتو از شهر سبا که مآرب گویند بِنَبَاٍ یَقِینٍ • بخبری محقق یعنی از
سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که چون در هوا [illegible] رسیدم [illegible]
و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم
و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین و رعیت او چیست گفت
اِنِّی وَجَدْتُ امْرَاَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی
میکند اهل سبا را وَاُوتِیَتْ و داده شده است آن زن را مِنْ كُلِّ شَیْءٍ از هر چیز
که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ • و مر آن زن راست تختی بزرگ نسبت بتختهای
سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد در عرض و سمک آن تخت بود
از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا یافتم آن زن را و قوم او را که از روی
جهل یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای
عز و جل وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ و بیاراسته است برای ایشان شیطان
کردارهای ایشان از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است ایشان را
عَنِ السَّبِیلِ از راه راست فَهُمْ لَا یَهْتَدُونَ • پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق
و شیطان ایشان را از راه راست باز دارد اَلَّا یَسْجُدُوا لِلّٰهِ تا سجده نکنند مر خدای را الَّذِی
یُخْرِجُ الْخَبْءَ آن خدائی که بیرون می آرد پوشیده را فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در
آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند
وَیَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ و میداند آنچه پنهان میدارند آفریدگان در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ •
و آنچه آشکارا سازند بزبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب میخواند یعنی آنچه پنهان میدارید و
آشکارا کنید اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خدای بحق هیچ معبود سزا نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ

سجده

الْعَظِیمِ • پروردگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها
در میان همه اوست عظمت عرش بلقیس تا عظمت این عرش چه تواند بود • چه نسبت است سها
با آفتاب بلند این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله
و در فتوحات این را سجده سر خفی میگوید و در موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از قراءة
وَمَا تُعْلِنُونَ سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ • آورده اند که چون
هدهد سخن خویش با تمام رسانید قَالَ سَنَنْظُرُ گفت سلیمان علیه السلام زود باشد که در نگریم
تامل کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِینَ • یا بودی
از دروغگویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِی هَذَا ببر این نامه
نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان
از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ مَاذَا یَرْجِعُونَ • پس ببین که ایشان
بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع بیکدیگر رجوع میکنند و سخن را بر چه وجه قرار
میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر اسراحیل بن مالک بود و چهل سال پدرش
سراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد در فاتحه جنیه و در عین
المعانی گفته که بلقمه بنت سیصبا را گویند و بلقیس از وی متولد شد بعد از پدر ملک بر و قرار
گرفت و خویشان او از جن مددکاری کردند برای او و تخت بزرگ ساختند و او با قوم خود
آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرمود
بهدهد داد تا بر ایشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان
دولت او حاضر بودند بر زبر تخت پیدا آمد و مردمان بوی می نگریستند نامه را بر تخت افکند
و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه کرده بود و درها فرو بسته هدهد از روزنه

در آمد

در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر تخت و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان
داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه بر دست گرفته بیرون آمد و توجه بایشان کرد و
قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ بدرستی که افکنده شده است
بسوی من كِتَابٌ كَرِیمٌ • نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار دانسته بود
که پیغمبر بزرگوار بود یا بسبب آن که آورنده آن مرغی بود و این امر غریب ایشان است یا بجهت
آن که مهر داشت امام قشیری رحمة الله علیه فرموده بزرگ بدان واسطه که در آن طمع
ملک نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خدایتعالی بود
پس آن نامه بزرگترین نامها باشد — ای نام تو بهترین صدر آغاز بی نام تو نامه
کی کنم باز • آرایش نامهاست نامت • و آسایش سینها کلامت • القصه بلقیس
گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ
این کتاب از نزدیک سلیمان است وَإِنَّهُ و بدرستی که مضمون او این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِیمِ • أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ بر من بزرگی منمائید و گردنکشی مکنید وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ • بیائید
بمن گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند
که با وجود جازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردید و مضطرب در آمدند
باز گشتند قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ گفت بلقیس ای گروه بزرگان و آن سیصد و سیزده بزرگان
بودند از ارکان مملکت هر یکی با ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود
که أَفْتُونِی فِی أَمْرِی فتوی دهید مرا در کار من و آنچه صواب و صلاح باشد بمن بگوئید مَا
كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا نیستم من برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّى تَشْهَدُونِ • تا شما نزد من حاضر گردید
یعنی بحضور و مشورت شما کار میکنم قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ گفتند آن گروه ما خداوند قوتیم وَأُولُو

باسی شدید خداوند کارزار سخت یعنی هم قوت ایم و هم عدت هم لشکر و هم شجاعت
والامر الیک و کار مفوض بتست و رای رای تو فانظری ماذا تامرین پس در نکر
و ببین تا چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه اکر جنک خواهی بر آریم کرد دل دشمن بزار
آوریم و کر صلح خواهی ترا بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان
دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و کفت مرا مصلحت جنک نیست چه کار حرب
دور وی دارد اکر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرض تلف میشود کما قال الله تعالی
قالت ان الملوک کفت بلقیس بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند
بدهی و شهری که بقهر بکیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند و جعلوا اعزة
اهلها اذلة و کردانند عزیزان اهل آن دیه را خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر
کیرند و کذلک یفعلون و همچنین میکنند تاکید قول اول است و انی مرسلة الیهم
بهدیة و بدرستی که من فرستنده ام بسوی سلیمان و قوم او هدیه که مقدمه صلح است فناظرة
بم یرجع المرسلون پس نکرنده ام که از انجا بچه چیز باز میکردند فرستادکان من
اکر هدیه من قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان
پوشانیده و جاریه را زی غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت
و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرا
و دیکر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اکر بچشم غضب
بر تو نکرد مترس که او پادشاه است و اکر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن کوید بدان که پیغمبر است
و دلیل دیکر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمییز کند و کوهر ناسفته را سوراخ کند
و مهره کج سفته را رشته کند ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد

سلیمان

سلیمان علیه السلام فرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که نه فرسخ
طول او بود بدانها فرش انداختند و در روی زمین میدان مراکب بری و بحری بر جوانب میدان
بداشتند و هر یک از آدمیان و دیوان و پریان و سباع و وحوش و هوام بجایکاه صف
کشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند با صد هزار دیده فلک در هزار قرن
مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسید و آن دهش و کشاکش
دید از هدایای خویش شرمنده شد چون پیش تخت سلیمان علیه السلام آمد آن حضرت با روی
تازه تبسم کرده منذر را پرسش کرد و فرمود که حقه را بیار که در وی در ناسفته و مهره کج سفته
پس ارضه را بفرمود تا در را سوراخ کرد و دوده را حکم فرمود تا رشته را در دهن کرفته
بر سوراخ آن مهره بکذشت و رشته در وی کشید و آب طلبیده غلامان و جواری را فرمود که
روی از غبار راه بشویند مردان آب برداشته بالای رو شستن آغاز کردند و
زنان از دستی بر دستی دیکر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و بدیها از نظر
جنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود فلما جاء سلیمان پس آن هنکام که آمد رسول بلقیس سلیمان را
و هدیه آورده قال اتمدونن بمال کفت آیا مدد میدهید مرا بخواسته و حال آنکه
مال من از همه بیشتر است فما آتانی الله پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت
و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه بشما داده از متاع بل انتم بهدیتکم تفرحون
بلکه شما بهدیه خویش شاد میشوید و مینازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر شما نیست
آن که پرواز کند جانب علو چو همای دنیا اندر نظر همت او مردار است ارجع الیهم
ای رسول باز کرد بسوی بلقیس و قوم او و بکو تا بیایند و اکر نیایند فلنأتینهم پس هر اینه بیایم
بجنود بلشکرها که از غایت کثرت و قوت لا قبل لهم بها طاقت مقاومت نباشد

ایشانرا آیا بن لشکرها و لنخرجنّهم منها اذلّة و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا از بلده سبا در
حالتی که بحرمت و بیعزت باشند وهم صاغرون • و ایشان خوار شدگان و اسیران
شده بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت
نگهبانان بر آن گماشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه سلیمان علیه السلام
شد دیوان از آن خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را بیند با کمال حسن
جمال عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما
تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته
بدو توجه نکند پس از اشراف جن پیش تخت سلیمان بموقف عرض رسانیدند
که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند
سم حمار است انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او
آزمایش کند قال یا ایّها الملأ گفت ای گروه بزرگان ایّکم یأتینی بعرشها کدام شما
میآرد تخت بلقیس قبل ان یأتونی مسلمین • پیش از آن که بیایند مسلمانان
چه هرگاه مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا
تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تو همچنین است یا نه و بجواب آن عقل او وقوف یابد قال عفریت
من الجن گفت دیو پلید ناخوش از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به
من بیارم بتو آنرا قبل ان تقوم من مقامک پیش از آن که برخیزی از مقام خود
از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انّی علیه
لقویّ امین • و بدرستی که من حمل کردن تخت توانایم و امینم بر جواهر نقود آن خیانت
نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود زودتر ازین خواهم قال الذی عنده

گفت آن کسی که نزدیک او بود علم من الکتاب دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود
و اسم اعظم دانسته و آن کس خضر بود علیه السلام یا ضبّه که ابو جمیل است در تیسیر آورده که ابن
ادعا دارند عنده علم من الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام یا مردی
مستجاب الدعوه بود که او را ملیخا گفتندی یا ذوالنون یا اسطوخ یا ملکی در پیش سلیمان بود
یا ملکی که دفتر مقادیر بدست او است یا جبرئیل علیه السلام و بر این تقدیر که یکی از ملائکه باشد
مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان علیه السلام بود
و گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتدّ الیک طرفک
پیش از آن که بازگردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری یا چشم از آن بر آری
من تخت وی را حاضر گردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاد و گفت یا حیّ یا قیوم
که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بر هر تقدیری
چون دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود فرو رفت و بطرفة العین را پیش تخت سلیمان
از زمین بر آمد و در تیسیر آورده که حق سبحانه و تعالی آنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان علیه السلام
پیدا کرد فلمّا رآه پس آن هنگام که دید آن تخت مستقرّاً عنده قرار گرفته نزدیک او قال
هذا من فضل ربّی گفت این کرامت از فضل پروردگار من است لیبلونی تا بیازماید
مرا در مثل این امور ءاشکر ام اکفر آیا شکر میگذارم یا ناسپاسی پیش می آرم و من شکر
و هر که سپاسداری کند نعمت خدا را فانّما یشکر لنفسه پس جز این نیست که سپاس میدارد
برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست و من کفر و هر که کفران ورزد فانّ
ربّی پس بدرستی که پروردگار من غنیّ بی نیاز است از شکرگزاری و ناسپاسی مردمان کریم
کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکّروا لها عرشها گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید

بلقیس تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را
مؤخر سازید یا جوهر را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض را در موضع اصفر وضع کنید ننظر
تا بنگریم ما که بعد از سوال او اتهتدی آیا راه میابد و میشناسد تخت خود را ام تکون من الذین
لا یهتدون ۝ یا باشد از آنان که راه نمیابند بچیزها و نمیشناسند فلما جاءت پس آن
هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان علیه السلام و تخت او پیش تخت سلیمان علیه السلام نهاده بود
قیل اهکذا عرشک گفتند آیا این چنین است قالت کانه هو گفت گویا این است
جزم نگفت هو هو از جهة آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال
عقل بود پس گفت و اوتینا العلم و داده اند مرا علم بکمال قدرت الهی و صحت
نبوت سلیمان من قبلها پیش ازین معجزه و کنا مسلمین ۝ و هستیم ما گردن نهادگان
حکم و برا و صدها ما کانت تعبد و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق ازان چیزی که
بود که میپرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را انها کانت من قوم
کافرین ۝ بدرستی که بلقیس بود از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علیه السلام جهة
امتحان وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بود و زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر
آن آب درآورده و ماهی در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان
علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بر کوشک رسید قیل لها ادخلی
الصرح گفتند مر او را درآی در ساحت این قصر فلما راته حسبته لجة پس چون بدید زمین قصر
پنداشت آنرا آب بسیار و کشفت عن ساقیها و برکشید جامه از هر دو ساق خود تا پای
در آب نهد سلیمان علیه السلام دید که پای او بپای آدمیان میماند قال گفت ای بلقیس جامه مکش
بدرستی که آنچه میپنداری انه صرح ممرد آن عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبگینه قالت

رب

رب انی ظلمت نفسی گفت بلقیس ای آفریدگار من ستم کرده ام بر نفس خود بپرستش
آفتاب و اسلمت مع سلیمان و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم
ع لله رب العالمین ۝ مر خدای را که پروردگار عالمیانست و در تزویج سلیمان و مآل کار او
سخن بسیار گفته اند در جواهر التفسیر مذکور است صاحب تأویلات فرموده که
است هدهد بقوت تفکر و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من
عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت
مفوض بفهم درست — آن کس که ز شهر آشنائیست — داند که متاع ما کجائیست
و لقد ارسلنا الی ثمود و بدرستی فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر
ایشان صالح را ان اعبدوا الله بآن که بپرستید خدای را فاذا هم فریقان یختصمون
پس آنگاه ایشان دو گروه گشتند مؤمن و کافر و بجنگ و خصومت درآمدند
بیکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت
ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات قال یا قوم گفت صالح
ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا استعجال میکنید بنزول عذاب قبل الحسنة
پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمود می گفتند که چون عذاب ببینیم
آنگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمی کنید و با
و توبه از خدای آمرزش نمی طلبید لعلکم ترحمون ۝ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب
فرود نیاید قالوا اطیرنا بک گفتند فال بد گرفتیم بتو و بمن معک و بهر که باتست از
مؤمنان که تا تو آغاز کرده شومی و محنت روی بما آورده جدائی در میان ما افتاده بود
قال طائرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خدا است یعنی سبب

محنت شما مکتوبست نزدیک خدای تعالی بحکم ازلی و بجهة من متبدل نگردد قلم بنیک و بد
خلق در ازل رفته است بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ۝
بلکه شما گروهی آزموده شدگانید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی
وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ و بودند در شهری که صالح علیه السلام بود از زمین حجر نُه نفر
از اشراف قوم و اشرار ایشان از جملهٔ قدار بن سالف و مصدع بن دهر گویند نام
مهمج مباشر عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباهی میکردند بکفر و معاصی در زمین حجر
وَلَا يُصْلِحُونَ ۝ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند خالی از صلاح
چون بعد عقر وعید عذاب شنیدند قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ گفتند با یکدیگر و حال آن که
سوگند خورده بودند بخدای تعالی یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبخون
کنیم بر صالح علیه السلام وَأَهْلَهُ و بر کسان وی و می کشیم وی را ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ پس گوییم
ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشت گوییم مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ حاضر
نبودیم ما هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم
پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ و بدرستی که ما راست گوییم
وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و ولی او را بگوییم که
ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم
بآن که مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و ایشان آگاه نبودند
و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا
گزاردی ایشان نه تن گفتند که وعدهٔ عذاب ما بعد سه روز دیگر است ما پیش از آن کار
صالح بسازیم پس اول شب بدان غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش

ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت در غار بپوشید و ایشان در آنجا
هلاک شدند و باقی کفار بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که
چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ که ما هلاک کردیم
آن نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ و باقی ایشان را همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ
پس این است خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِيَةً در حالتی که خالی و
خراب است بِمَا ظَلَمُوا بسبب آن که ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
بدرستی که آنچه با ثمود کردیم هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ مر گروهی را که دانند
و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که بصالح گرویدند و
وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند
وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ و یاد کن لوط بن هارون علیه السلام را چون گفت مر قوم خود را أَتَأْتُونَ
الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ۝ و حال آن که شما
میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر یعنی اعلان میکنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً آیا می آیید شما بمردان از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان
که برای شهوة مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝ بلکه شما گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت
فعل خود را فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آن که
گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود
که سدوم است إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۝ بدرستی که ایشان مردمانند که پاکیزگی می کنند
یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ پس نجات دادیم لوط را و
کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ قضا کردیم

بودن آن زن را از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَطَرًا و بارانیدیم
بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات بارانی از سنگ فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ
پس بد بارانی است باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ بگفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ
و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آنان که برگزیده است آنانرا بعصمت ذیل اسناد شده
از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور محمد حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم حق سبحانه و تعالی درین سوره قصه‌هائی که دال است بر کمال
قدرت چون قصهٔ موسی علیه السلام و اختصاص رسل کبری چون قصهٔ سلیمان علیه السلام
و مشتمل است بر اهلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح و لوط علی نبینا و علیهما السلام بوی
فرستاده و توقف بران نعمت بزرگ است پس ویرا بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده
که انبیا اند یا صحابهٔ کرام آن حضرت رضی الله تعالی عنهم اجمعین یا اهل قرآن یا عامهٔ
مومنان و گفته اند اهل اسلام ایشانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان
خالی است از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنیدند و فردا اسلام بی واسطه خواهند شنید
سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ هر بنده که او گشت مشرف بسلامت البته شود خاص
بتشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت
آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ خدای بحق بهتر است یا آن که انباز میگیرند مشرکان أَمَّنْ خَلَقَ الجزء ٢٠
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آن کس که بقدرت بی عجز بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم
کون و فساد اند وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد برای شما از آسمان یا از ابر آبی
فَأَنبَتْنَا بِهِ پس رویانیدیم بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است

بذات او یعنی ما توانائیم و بس که برویانیم بآن آب حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ بوستانهای
دیوار بست خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَّا كَانَ لَكُمْ نیست و نبود شما را أَن تُنبِتُوا
شَجَرَهَا آن که برویانید درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ آیا هست یعنی نیست معبودی
با خدای بحق که یاری دهد او را درین فعل زیرا که منفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ
بلکه مشرکان گروهی اند که میل میکنند از راه توحید بشرک آرند بخدای و او را عدیل اثبات
میکنند أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را
قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و پیدا کرد در میان زمین جویهای آب
وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ و بیافرید برای استحکام زمین کوههای بلند را و معادن متلون
و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ و کرد در میان دو دریای عذب و مالح
یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ آیا هست خدای
یعنی نیست معبودی با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه
بیشتر اهل شرک نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریکی او قایلند و ایا شریک
ناتوان ایشان بهتر است أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را
إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله نباشد مگر حق سبحانه
و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد یا غریق بحر یا گم شده در
بیابان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود دیما قدس سره بعیادت مریض رفته بود
بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفا من شیخ گفت که تو دعا کن که مضطری و اجابت
بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر است باشد و حق سبحانه و تعالی نیازمندان را
دوست میدارد آن نیاز مرهمی بود است و درد کان چنان طفلی سخن آغاز کرد

هر کجا دردی دوا آنجا بود ۞ هر کجا فقری نوا آنجا بود ۞ پیش حق یک ناله از روی نیاز ۞ به
که عمری بی نیاز اندر نماز ۞ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه وتعالی اجابة فرماید
وَیَکْشِفُ السُّوٓءَ و بردارد بدیرا یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید وَیَجْعَلُکُمْ ایا بت بهتر است
یا آن خدای که گرداند شما را خُلَفَآءَ الْاَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد
و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ایا خدای دیگر هست با خدای
که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِیْلًا مَّا تَذَکَّرُوْنَ ۞ اندکی پند می
پذیرید یا خدا را اندک یاد می کنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید خدا را
و پرستش بتان می کنید ایا ایشان بهتر اند اَمَّنْ یَّهْدِیْکُمْ یا کسی که راه مینماید شما را فِیْ ظُلُمٰتِ
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ یُّرْسِلُ الرِّیٰحَ و کسی که میفرستد بادها
بُشْرًاۢ بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ مژده دهندگان پیش از رحمت او که باران است ءَاِلٰهٌ مَّعَ
اللّٰهِ ایا باشد خدای دیگر با خدای نمی تواند بود تَعٰلَی اللّٰهُ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۞ بزرگست خدای
و برتر از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و ایا
چنین شریکی بهتر باشد اَمَّنْ یَّبْدَؤُا الْخَلْقَ یا آن کس که بیافریند خلق را و از عدم بوجود آرد ثُمَّ
یُعِیْدُهٗ پس باز آرد او را بعد از آن که بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت وَمَنْ یَّرْزُقُکُمْ
و آن که روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ از آسمان بباران و از زمین بنبات یا
باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ایا خدائی هست شریک با خدای
که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَکُمْ بگو بیارید حجت خود را بر آن که کسی غیر الله برینها
قدرت دارد اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۞ اگر هستید شما راست گویان در آن که الله دیگر هست
چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ لَّا یَعْلَمُ بگو ای

قل لا یعلم ندانند

علم نمیداند مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَیْبَ هر که در آسمانها و زمین است آنچه
پوشیده است اِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای میداند چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم تام
نیز بوی اختصاص دارد وَمَا یَشْعُرُوْنَ اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ ۞ و نمیدانند مشرکان که کدام وقت
برانگیخته خواهند شد بَلِ ادّٰرَکَ بل بمعنی بل است و در لباب میگوید بمعنی ام و در هر تقدیر
استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ دانش ایشان
در وقوع آخرة یعنی ندانستند آخرة را بَلْ هُمْ فِیْ شَکٍّ مِّنْهَا بلکه ایشان در گمانند
از وقوع آن بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُوْنَ ۞ بلکه ایشان در آخرة نابینایانند یعنی چشم دل ایشان ٤
از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا و گفتند آنان که کافر
شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت ءَاِذَا کُنَّا تُرٰبًا ایا چون گردیم ما خاک وَاٰبَآؤُنَآ و
پدران ما نیز خاک شوند اَئِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ ۞ ایا بیرون آورده شدگانیم از گورها یا بر آمدگان
از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده شدیم
این بعث و نشر را نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعده محمد صلی الله
علیه و آله وسلم یعنی همه انبیا این وعده داده اند و تحقیق نه انجامید اِنْ هٰذَآ نیست این
وعده اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۞ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخنی است
بی حقیقت قُلْ سِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ بگو بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف
و مؤتفکات فَانْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ ۞ سرانجام
گناهکاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ و اندوهناک مشو ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَکُنْ
فِیْ ضَیْقٍ و مباش در تنگدلی مِّمَّا یَمْکُرُوْنَ ۞ از آنچه ایشان مکر کنند تو در پناه عصمت منی
و متکفل نگاهداشت تو منم ۞ غم مخور زان رو که غمخوارت منم ۞ در همه جا نگهدارت منم

ازتو که اختیار تر تا بند روی این جهان و آن جهان یارت منم ویقولون متی هذا الوعد
ومیگویند کافران کی باشد و کی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم صادقین اگر
هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر و صحابه اند صلی الله علیه وآله وسلم ورضی الله تعالی عنهم
که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند قل عسی ان یکون بگو شاید آن که باشد بحکم الهی ردف
لکم پیوند بشما وازپی درآید بعض الذی تستعجلون برخی از آنچه شتاب میکنید مثل هول
اثر او آن عذاب روز بدر بود یا قحط غله وان ربک لذو فضل و بدرستی که پروردگار تو خداوند
فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی ولکن
اکثرهم لا یشکرون ولیکن بیشتر ایشان سپاسداری نمی کنند حق نعمت و تاخیر عذاب
حقتعالی را نمیشناسند وان ربک لیعلم و بتحقیق آفریدگار تو هر آینه میداند ما تکن
صدورهم آنچه بپوشد دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه آشکارا می
کنند از تکذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل
فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته است در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل
میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آن چیزی که
از جهالت هم فیه یختلفون ایشان در آن چیز اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر
سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفت
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وانه لهدی و بدرستی که
قرآن رهنمونی است ورحمة للمؤمنین و رحمتی مر گرویدگان را که منتفع اند بدان ان
ربک بدرستی که خداوند تو یقضی بینهم بحکمه داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل

بحکم

بحکم راست خود وهو العزیز العلیم و اوست غالب که حکم او رد نتوان کردن و اوست دانا
بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای و از دشمن دشمنان باک مدار انک
علی الحق المبین بدرستی تو بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست انک لا تسمع
الموتی بدرستی تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن نمیتوانند کرد و لا
تسمع الصم الدعاء و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا مدبرین چون
برگردند پشت برگردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل گران است و از استماع قرآن اعراض میکنند
و روی میگردانند پس مشابه گران باشند در ناشنیدن خصوص کری که برگردد و پشت بر تو
کند در آن محل استماع او مشکلتر است و رمز و اشاره را نمی بیند که فهم کند وما انت بهادی العمی
و نیستی تو راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود بی
بصر بصیرت و ایشان ندارند ان تسمع نمیشنوانی الا من یؤمن بآیاتنا مگر کسی
که بگرود بسخنان ما یعنی فهم کلام توانند کرد الا گرویدگان فهم مسلمون پس ایشان
گردن نهادگان فرمانند و متخصصان عالم ایقان بیت گوش باطن نهاده بر
فرمان ... دیده دل گشاده در عرفان ... زنده از نفحهای گلشن قدس ... معتکف در فضای
معبد انس ... برده راه از مضایق لاشی ... بقل الله ثم ذرهم فی ... واذا وقع القول
علیهم و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب آدمیان
وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا لهم بیرون آریم برای ایشان
دابة من الارض تکلمهم جنبنده از زمین که سخن گوید با ایشان ان الناس کانوا
آنکه مردمان هستند که بآیاتنا لا یوقنون بسخنان ما از دلائل و وعید و حشر و نشر و آیات
قدرت و دلایل حکمت ما یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست که خروج

دابه [illegible]

دابة الارض نشانه از علامات قیامت است صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک
رسد حق سبحانه و تعالی دابه از زمین بیرون آرد چنان که ناقهٔ صالح را علی نبینا و علیه السلام
از سنگ بیرون آورده و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب
از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان
معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی
خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز و چهار قایمه دارد و او زغب بود یعنی موهای
زرد و باریک و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از وی فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد
روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشنده و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنه
آورده که سر او شبیه سر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چاک چشم خوک بود و گوش او
چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و گردن او مثل گردن پلنگ و رنگش چون رنگ
مرغ و سینه‌اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دنبش چون دنب قوچ و قوائم
چون قوائم شتر بیرون آید از کوه صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی از اودیهٔ تهامه یا بحر
سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتب
علامات الساعة آورده که از رکن خانهٔ کعبه بدر آید و مردم می‌نگرند و او مانند آفتاب سیر
میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی بر آنند که جز سر او دیگر
بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام
با او بود روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان میان دو چشم
کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم
یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را میگویند ای بهشتی و سیاه روی را میگویند ای

دوزخی

دوزخی و این است که بعضی معنی آیت برین وجه گفته‌اند که چون واقع شود قول الهی تمییز
مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض والله اعلم ویوم نحشر من کل امة فوجا
و یاد کن روزی را که حشر کنیم از هر امتی گروهی را و ساده هر امت باشند ممن یکذب
بآیاتنا از آنها که تکذیب میکنند بآیات کلام یا بدلایل قدرت ما فهم یوزعون
پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان پیوسته گردند حتی اذا جاؤا
تا چون بیایند بمحشرگاه قال اکذبتم بآیاتی گوید خدای آیا دروغ داشتید آیتهای
مرا در اوایل حال ولم تحیطوا بها علما و احاطه نکردید بآن آیتها از جهت دانش یعنی در آن
تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید اماذا کنتم تعملون یا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید
یعنی چه کار کردید بعد از آن که بخدا و رسول ایمان نیاوردید و وقع القول علیهم بما ظلموا و
واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب بر ایشان بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند
فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعقوبت نامتناهی
الم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر انا جعلنا اللیل آن که ما گردانیدیم شب را تا
لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت والنهار مبصرا و ساختیم روز روشن تا
در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه
مخصوص لآیات هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لقوم یؤمنون مر گروهی را
که تصدیق کنند یعنی آن که قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد
بر ابدال موت و حیات در مواد بدن موتی و بخواب و بیداری که در شب و روز واقع است استدلال
میتوان کرد بر مرده که زنده گرداند ویوم ینفخ فی الصور و یاد کن روزی را که دمیده شود در صور
ففزع من فی السموات پس بترسند از هول و هیبت آن هر که در آسمانهاست و کسی

فی الارض و هر که در زمینهاست ایراد ففزع بصیغهٔ ماضی جهة تحقق وقوع است یعنی
البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین الا من شاء الله مگر آن کسی که
خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب
که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی که در طور او را صعقه بود
در تیسیر گوید که ادریس است علیه السلام و کل آتوه و همه مردم آیند کان شد بموقف حفص آتوه
بصیغهٔ جمع و بمعنی مستقبل خواند یعنی همه بیایند بحشرگاه داخرین خوار شدگان
و تری الجبال و ببینی کوهها در آن روز تحسبها جامدة پنداری آن را بر جای استاده
و هی تمر مر السحاب و حال آن که آن جبال میرود و میگذرد رفتن ابر در سرعت و آن
حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بسمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست
چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقفند
و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند تو همین آن
پایها را بر زمین زان که بر دل میرود عاشق یقین از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه داند
کوست مست دلنواز آن دراز و کوته اوصاف تنست رفتن ارواح دیگر رفتن است
دست نی و پای نی رو تا قدم آن چنان که تاخت جانها از عدم صنع الله الذی
اتقن کل شیء بکرد خدای کردنی آن خدای که استوار کرد آفرین همه چیزها را و بیاراست بر
وجهی که شاید انه خبیر بما تفعلون بدرستی که او داناست بآنچه شما می‌کنید من جاء
بالحسنة هر که بیاید بنیکوئی فله خیر منها پس او را جزائیست بهتر از آن زیرا که خدا ده
باز ستاند و هر یکی را هفتصد عوض یا بدو آرد حسنه را کلمهٔ شهادة دارند مراد را خیری حاصل است
از آن کلمه و هم من فزع و نیکوئی کنندگان از ترس و هول فزع یومئذ آمنون آن روز یعنی

قیامت ایمن اند و من جاء بالسیئة و هر که بیاید ببدی که آن شرک است فکبت
وجوههم فی النار پس نگون کرده شود رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را نگون
در دوزخ افکنند هل تجزون گفته شود که آیا جزا داده شوید یعنی جزا نداده شما را الا ما کنتم تعملون
مگر آنچه بودید که در دنیا میکردید انما امرت جز این نیست که فرموده‌اند مرا ان اعبد رب آن
که پرستش کنم رب هذه البلدة خداوند این شهر را که مکه است الذی حرمها آن خداوندی که جهة حرمت
حرام کرده این بلده را تا خارهای او را نبرند و حشیش آن را نچرند و صید او را نرمانند وله
کل شیء و مر خداوند این بلده راست همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک ویند و امرت ان
اکون و مامورم بآن که باشم من المسلمین از استادگان بر ملت اسلام و ان
اتلوا القرآن و بآن که تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن
بر من منکشف گردد فمن اهتدی پس هر که راه یافت بسبب متابعت در این اوامر
فانما یهتدی لنفسه پس جز این نیست که راه مییابد برای نفس خود یعنی منافع آن بوی
باز میگردد و من ضل و هر که گمراه گردد بجهة مخالفت در این امور فقل پس بگو ای محمد
انما انا من المنذرین جز این نیست که من از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست
و وبال ضلالت دیگری بمن نمیرسد و قل الحمد لله و بگو ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت
یا بر آنچه عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سیریکم آیاته زود باشد که بنماید خدای شما را
نشان قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا بآیات قاهره در دنیا که واقعهٔ بدر است
و در آخرة که عذاب ابد است فتعرفونها پس شناسید آن آیتها را ولیکن شناختن در آن
محل شما را نفع نکند و ما ربک بغافل و نیست آفریدگار تو بی‌خبر عما تعملون از آنچه
میکنند مشرکان و حفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه شما می‌کنید پس تاخیر عذاب ایشان

یا نما بنا بر حکمتی است که سر آنرا همو کس داند و بس — هر چه آوردی ببردی هیچ کس
حکمت آنرا اندر نبرد نوکس سورة القصص بسم الله الرحمن الرحیم طسم • امام شافعی
قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن کرده از تطرق
سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیهٔ وَاِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ این حروفست امام قشیری
رحمة الله علیه فرموده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت
قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار
موحدان از شهود غیر خدا اسلمی رحمة الله علیه گوید سین رمزیست از سر الهی با عاصیان
بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم اشارتست
بمنت خالق بر کافهٔ خلایق در قیام بکفایت مهمات بر قدر حاجات و مرامات و گفته اند
حروف ثلاثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه و جواب قسم اینکه تِلْكَ اٰیٰتُ الْكِتٰبِ
الْمُبِیْنِ این سوره یا این آیات آیتهای کتاب روشن است و یا روشن کننده طریق
احسن نَتْلُوْا عَلَیْكَ میخوانیم یعنی میخوانند بفرمان ما جبرئیل بر تو مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰی وَفِرْعَوْنَ
بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ • برای گروهی که تصدیق می کنند
اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد در زمین مصر
وَجَعَلَ اَهْلَهَا شِیَعًا و گردانید اهل مصر را از سبطیان و قبطیان گروه گروه و هر گروه را
بکاری نامزد کرد یَّسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت
گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ می کشت پسران ایشانرا که کاهنان
گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل پدید آید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده
که نود هزار پسران از بنی اسرائیل بکشتند وَیَسْتَحْیٖ نِسَآءَهُمْ و زنده میگذاشت زنان

[illegible]

ایشانرا

ایشانرا برای خدمت خود اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ • بدرستی که فرعون بود از
تباهکاران که جرات نمود در قتل اولاد پیغمبران و زنان را به سختی مبتلا ساخت • وَنُرِیْدُ اَنْ
نَّمُنَّ و میخواستیم آن که منت نهیم عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا بر آنان که زبون داشته
بودند و بیچاره گشته فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با نجات دادن
ایشانرا از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً و سازیم ایشانرا پیشوایان در امور دین
دعوت کنندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِیْنَ • و وارث کنیم ایشانرا بعد زمان ملک و
امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ و جای دهیم ایشانرا در زمین مصر و شام
وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ و بنمائیم فرعون و وزیر او هامانرا وَجُنُوْدَهُمَا مِنْهُمْ و لشکرهای ایشانرا
از بنی اسرائیل مَّا كَانُوْا یَحْذَرُوْنَ • آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک
ایشان بدست دشمنان و دیدند این صورت و قتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده
کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بساحل دریا نظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی
مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بر ایشان غالب و سرافراز گشتند و یَوْمُ
الْمَظْلُوْمِ عَلَی الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ یَوْمِ الظَّالِمِ عَلَی الْمَظْلُوْمِ آشکار است — ای ستمکار
بیندیش از آن روز سیاه — که تراشوی ظلم افکند از جاه بچاه — آن که اکنون بحقارت
نگری جانب وی — بشماتت کند آن روز بسوی تو نگاه — آورده اند که فرعون قوابل مصر را
موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که
پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلام در حین وضع حمل ظاهر شد موسی علیه
السلام را فرا گرفت و در روی نگریست والهٔ جمال او گشت و محبت عظیم از آن مولود در
دل وی پدید آمد گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلانرا گویم که آن بچه دختر

امه مرده او را در خاک کردم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان
نه بیند مادر سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قول آنست که بعد از ولادت جمعی از
موکلان خود را در ان خانه افگندند دخواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای
نان پختن آتش کرده بود افگند و آن گروه بچه نادیده از خانه بیرون رفتند و مادر
بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را
مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آن که فرعونیان بیشتر
از بیشتر تفحص و تجسس میکردند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه فرموده وَاَوْحَیْنَا
و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و حکم الهدی قدس سره فرموده که شاید رسولی فرستاده
شد از ملائکه وغیر آن اِلیٰ اُمِّ مُوْسیٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود
علی نبینا و علیه نام او یون خایله بنون در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی گوید
یوخابل بیاء مثناة تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادن اَنْ اَرْضِعِیْهِ آن که شیر ده
دهید او را فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ پس چون بترسی برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او
خواهند کرد فَاَلْقِیْهِ فِی الْیَمِّ پس بفکن او را در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از ان که او را
در صندوق نهاده باشی در آب نیل افکن وَلَا تَخَافِیْ و مترس که او ضایع نخواهد ماند وَلَا تَحْزَنِیْ
و اندوه مبر بر فراق او اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْکِ بدرستی که ما باز گرداننده اوئیم بسوی تو اندک زمانی را
بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوْهُ و گرداننده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ از فرستادگان
یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که
فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود
فرمود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشید و آن نجار خربیل بن صبورا بود ابن عم فرعون

چون صندوق تمام کرد بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او را دلالت داده و بخواهد
که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشته فرعون آمد و خواست که سر آن را بگوید
زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد خواست که بفرعون برود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست
که مولودی که کاهنان نشان داده اند همینست فی الحال با دین و ایمان آورده و موسی را از
آل فرعون نگاه داشت و مادر موسی صندوق بقیر اندوده موسی را در وی خوابانید و سر
صندوق را بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا
و اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل آنچه خورد سالم شود و این علت
بآب دهن او زایل گردد در ان روز فرعون با زن و دختر و محرمان بر کنار رود
آمده در انتظار آن موعود می بودند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد
فرعون ملاحان را امر کرد که آنرا بگیرید و بیارید فَالْتَقَطَهٗ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ
کسان فرعون لِیَکُوْنَ لَهُمْ تا بود یا باشد مر فرعونیان را عَدُوًّا و دشمن مر ایشان را که سبب او
غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر ایشان را که ایشان را برده گیرد یعنی عاقبت عدو و دشمن
ایشان شد اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُوْدَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان
هر دو کَانُوْا خَاطِئِیْنَ بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت را
گشادند موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون بوغدغه گردن که این
مولود چگونه از قتل جسته مبادا آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان
شنیده ام که در فلان شب زائیده بر فرعون میترسیدیم گذشت خاطر جمعش است
ازین طفل مدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهان وی بر موضع برص
آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت آمد طبیب درد بکلی علاج یافت دقاکت

فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود و از سبط نبوت
و در عین المعانی آورده که او عمهٔ موسی بود علی نبینا و علیه السلام و بر هر تقدیر گفت با فرعون
که قرة عین لی ولک این کودک روشنی چشم است مرا و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یابد
لا تقتلوه مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عسی ان ینفعنا شاید که در حیات ما را
که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبارک او لایح است او نتخذه ولدا و
هم لا یشعرون ۞ یا فرا گیریم او را فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را با آسیه
بخشید و آسیه بتربیت او مشغول شد و حال آن که ایشان یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند
که هلاک ایشان در دست اوست و اصبح فؤاد ام موسی فارغا و گشت دل مادر
خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده است مضطر و
بیقرار شد ان کادت لتبدی به بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب آشکارا کند قصهٔ او
و گوید که این فرزند منست کشته شد و قول آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند
دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا
ان ربطنا علی قلبها اگر نه آن بود که ما بند نهادیم بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را
و ثبات و این لطف کردیم لتکون من المؤمنین تا باشد آن زن از باورداشتگان
مر وعدهٔ ما را اگر نه ظاهر کردی سر پسر خود را و قالت لاخته و گفت مادر موسی مر خواهر او را
و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت
قصیه بر پی برادر خود رو و از او خبر گیر کلثم بدرگاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر را
عن جنب از دور در کنار آسیه و هم لا یشعرون ۞ و ایشان ندانستند که او خواهر وی است
و حرمنا و حرام کردیم ما علیه المراضع بر آن موسی شیر دایگان را من قبل پیش از آمدن

خواهر آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی
علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه
دایه میطلبد است فقالت هل ادلکم پس گفت آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت
بر اهل خانه که از روی شفقت یکفلونه لکم در پذیرند این کودک را برای شما و هم له ناصحون
و آن اهل بیت مر او را نیکخواهان باشند و در ارضاع و تربیت و تقصیر ننمایند آورده اند که
هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که از کدام خانواده است کلثم دریافت
و گفت که بدین معنی گفتم و هم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون نه از آن کودک پس ویرا
دلداری داده گفتند برو و آن کس را که گفتی بیار کلثم رفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی
در کنار فرعون بود هر چند دایه ها آوردند موسی پستان هیچ یک نمی گرفت و شیر ایشان
نمی ستد چون او را در کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت و پستان او
برگرفت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون
گفت تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوشبو و پاکیزه تن
و شیر من بغایت پاک و شیرینست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون
بفرمود تا اجرت او را مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود برو و در هر هفته یک بار
پیش ما بیار مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانه نهاد و وعدهٔ الهی جل و
علا راست شد چنانچه فرموده فرددناه الی امه پس باز گردانیدیم موسی را بسوی مادر او
کی تقر عینها و لا تحزن تا روشن شود چشم او بفرزند خود و اندوهناک نشود بفراق او
و لتعلم ان وعد الله حق و تا بداند بعلم مشاهده که وعدهٔ خدا راست است و لکن اکثر
هم لا یعلمون ۞ و لیکن بیشتر قبطیان بودند که نمیدانستند و تمام شد ع و آن ع ربع

هنگام که رسید موسی بغایت قوت خود و کمال چرا نه که از سی سالگی است تا چهل سالگی و استوی
درست شد و بکمال رسید عقل او در سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون موسی بسن رسید
آتیناه حکما و علما دادیم او را نبوت و دانش در دین و کذلک نجزی المحسنین و همچنین
پاداش میدهیم نیکو کاران را از ذکر ابتدای نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو
وعده است که چنانچه او را باز رسانیدیم نبوت هم دادیم و دخل المدینة و در آمد موسی
بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا بلدهٔ حانین که دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی
مصر و در تفسیر نقاشی گفته که باسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد علی حین غفلة
من اهلها بهنگام غفلتی که واقع بود از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در ان وقت هر کس
بمهم خود مشغول شده و گفته اند وقت قیلوله در آمده فوجد فیها رجلین یقتتلان پس یافت
دران شهر دو مرد که خصومت میکردند هذا من شیعته آن یکی از پیروان موسی یعنی از بنی
اسرائیل نام او سامری و گفته اند یملیخا و هذا من عدوه و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبط
فاتون نام یا فیلقون و خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون
موسی علیه السلام آنجا رسید فاستغاثه الذی من شیعته پس فریاد خواست بموسی آن کسی که من
شیعته که از گروه او بود علی الذی من عدوه بر کسی که از دشمنان او بود یعنی یاری
طلبید از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را
رد کرد فوکزه پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را و گفته اند که حکم کرد خدای را
بمرگ پس ندم موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال هذا من عمل الشیطان گفت این کار
از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه اعمال امثال من انه عدو مضل مبین
بدرستی که شیطان دشمنی است گمراه کننده هویدا دشمنی او چون پیغمبران از نافرمانی

خدایتعالی

خدایتعالی از قصه معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا بطریق سهو و این نسبت بمرتبهٔ ایشان
ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب انی ظلمت نفسی
گفت ای پروردگار من بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بآن فاغفر لی
پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدایتعالی وی را باستغفار او انه هو الغفور الرحیم
بدرستی که خدایتعالی آمرزنده است مرتبه کاران را مهربانست بر ایشان قال رب بما انعمت
علی گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه
میکنم فلن اکون ظهیرا للمجرمین پس نباشم من هرگز هم پشت و یار بد کاران را یعنی معاونت
کسی نکنم که موذی باشد بجرمی و جنایتی همچو معاونت سبطی که موذی باشد بقتل قبطی فاصبح
فی المدینة پس بامداد کرد در ان شهر خائفا یترقب ترسان و هراسان انتظار میبرد و
مترصد میبود که دم بدم کسی او را طلب کند و قصاص جوید فاذا الذی استنصره بالامس
کسی که طلب یاری میکرد از و بالامس یستصرخه دی روز باز فریاد میکند و یاری میجوید بر قبطی دیگر
قال له موسی گفت مر او را موسی علیه السلام انک لغوی مبین بدرستی که تو مردی گمراهی
بینه است گمراهی تو یعنی دیروز بسبب قتل کسی شدی فلما ان اراد پس آن هنگام که خواست موسی
علیه السلام ان یبطش بالذی هو عدو لهما آنکه بگیرد آن کسی را که او عدو لهما دشمن است مر موسی
و بنی اسرائیل را و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که سر او میرود تا او را بزند قال یا موسی اترید
گفت ای موسی آیا میخواهی ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس که بکشی مرا همچنان که کشتی نفسی را
دی روز ان ترید الا ان تکون نمیخواهی مگر آن که باشی جبارا فی الارض گردنکشی
نامهربانی عاقبت خونریزی در زمین مصر و ما ترید ان تکون و نمیخواهی آن که باشی من
الصالحین از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتون خباز

را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت مشاورت کرد و همه بر قتل موسی قرار
گرفت و خربیل که مؤمن آل فرعون بود ازین حال آگاه شد و متوجه موسی علیه السلام گشت وجاء
رجل آمد مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون
که بر یک کناره شهر بود یسعی شتاب میکرد تا بموسی رسید قال یا موسی ان الملأ گفت ای
موسی بدرستی که اشراف قوم یأتمرون بک مشاورت میکنند و تدبیر می انگیزند بسبب تو
لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر انی لک
من الناصحین بدرستی که من ترا از نیکخواهان و مهربانانم فخرج منها پس بیرون رفت
همان دم بی زاد و راحله و رفیق ازان شهر خائفا یترقب در حالتیکه ترسان بود در نفس خود
انتظار میبرد که کسی از پی در آید قال رب نجنی گفت ای پروردگار من نجات ده مرا
و باز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او ع
در موضح آورده که جبرئیل علیه السلام آمده گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو او را
بسر راه آورد و موسی علیه السلام قدم دران صوب نهاد ولما توجه و آن هنگام که متوجه
شد تلقاء مدین بسوی مدین و او مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل
علیه السلام بود از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی علیه السلام راه نمیدانست
قال عسی ربی گفت شاید خدای من ان یهدینی آن که راه نماید مرا سواء السبیل
راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز راه میرفت و جز گیاه خوردنی
نداشت سلمی رحمة الله علیه فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت
ذو المنن بود و سالک هدای یقین را بهمراهی شوق لقا می نمود و غمت تا یار
من شد روی در راه عدم کردم خوشا آوارگی او را که همراه چنین باشد ولی در دل

هنگام که

هنگام که برسید تا مدین آب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وجد علیه یافت بر
آب امة من الناس یسقون گروهی از مردمان را که جمع شده آب میدادند
مواشی خود را ووجد من دونهم و یافت از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان
امرأتین تذودان دو زن را که میراندند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران مختلط
نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا میباشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قال گفت
ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن
با یکدیگر باز میدارید قالتا لا نسقی گفتند ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی
یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان رمههای خود را از آب فضله که از
مواشی ایشان بماند بغنایم خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم وابونا شیخ کبیر و
پدر ما پیری کهنسال بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و ما را مددکاری دهد گفتند ایشان
دختران برادر شعیب بودند که او را شیرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند
بزرگتر صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان
اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید اول
غنایم ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانههای خود باز روند ایشان از روی تهکم گفتند ما را
آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را انتظار بر موسی دو
ابروی افتاد بترسیدند و بر طرف رفته بنظاره بایستادند و موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده
تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود برکشید و گوسفندان ایشان را
سیراب کرد و گفته اند بسر چاه دیگر رفت و سنگی که ده تن گرفتندی از سر چاه تنها برداشت
و دلوی که چهل تن کشیدندی از چاه آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای مواشی ایشان

وایشان رفتند ثُمَّ تَوَلّیٰ اِلَی الظِّلِّ پس باز گشت موسی بسوی سایهٔ درختی یا دیواری
که آنجا بود فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من اِنّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ بدرستی
که من بآن چیزی که بفرستی بسوی من مِنْ خَیْرٍ فَقِیْرٌ · از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش
هرچه باشد محتاجم یا من بانچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم
در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم با فقر بسازم که مرا فقر
خوشتر است هیچ گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما چون دختران شعیب علیه السلام درین
روز زود بخانه آمدند و پدر بسبب زودی معاودت پرسید و قصه تمامی عرض کردند دختران
خود را بفرمود تا بروند و او را بیارند فَجَاءَتْهُ اِحْدٰیهُمَا پس آمد بموسی یکی از آن دو زن و او
صفورا بود تَمْشِیْ عَلَی اسْتِحْیَاءٍ میرفت بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ
اِنَّ اَبِیْ گفت بدرستی که پدر من یَدْعُوْکَ لِیَجْزِیَکَ میخواند ترا تا پاداش دهد اَجْرَ مَا
سَقَیْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی علیه السلام بجهت زیارت شعیب و
تقرب بشان با وی جاذبه فرمود نه برای طمع مزد در راه کرم میرفت بادی آمد و جامهٔ
صفورا از بعضی اجزای او بر داشته میشد موسی علیه السلام گفت تو از عقب آی و مرا
بسخن دلالت براه می کن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام نزد
شعیب وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی باز گفت قصهٔ خود را شعیب علیه السلام را گفت
که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ
الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست نیست
پس فرمود که طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن او امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرة را
بدنیا نفروشیم یعنی سقای انعام برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام

نه مزد کار است بلکه عادت آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت و را مهمان کنیم
حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده و مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی که مهمان تحفهٔ عزیزان
قبول کرد موسی علیه السلام آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ اِحْدٰیهُمَا
گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یَا اَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را زیرا
بسبب اِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ بدرستی که بهترین کسی است که بمزد گیری الْقَوِیُّ الْاَمِیْنُ
مزدور توانا و امین است و این تعریض است بآن که موسی را قوت و امانت هست آورده اند
شعیب علیه السلام از وی پرسید که تو قوت و امانت او از کجا معلوم کردی صفورا قصهٔ
کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن آن که از عقب وی رود باز گفت و شعیب علیه
السلام بران حال اطلاع یافته قَالَ اِنِّیْ اُرِیْدُ گفت من میخواهم اَنْ اُنْکِحَکَ آنکه
بزنی بتو دهم اِحْدَی ابْنَتَیَّ هٰتَیْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام که خواهی عَلٰی اَنْ تَاْجُرَنِیْ
بران که اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمٰنِیَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده
که در شرایع مقدمه مهر دختر مر پدر را بود و ایشان میگرفتند و در شرایع ما منسوخ شد
بدین حکم که وَاٰتُوا النِّسَاءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً و آن جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد
امام اعظم رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی رحمة الله علیه و گفته اند معنی آیت این است که
مراد آنکه تزویج کنم دختر خود را بتو نه صداق دختر ما آنست که هشت سال شبانی کنی فَاِنْ
اَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِکَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را ده سال پس از نزد تست یعنی
بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجا آورده وَمَا اُرِیْدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ
و نمیخواهم آن که رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و
استیفای اعمال یعنی ترا کار میفرمایم بروجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِیْ

إن شاء الله زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای من الصالحین • از ستودگان و
شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت قال ذلک گفت
علیه السلام که این عهد بینی وبینک میان من و تو قایم است که هیچکدام اختلاف نکنیم
أیما الأجلین هرکدام ازین دو مدت هشت سال و ده سال قضیت بگذارم و بپایان
رسانم فلا عدوان علیّ پس تعدی از فزو جستن نیست برمن یعنی اهل مرا از من باز
نباید داشت والله علی ما نقول وکیل • و خدای بر آنچه میگوییم گواه است یا بر آنچه گفتن ع
و شنود میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی سپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بر
آییم • گر لطف تو یار نباید ز نخست هم عهد شکسته است و هم پیمان سست فلما قضی
موسی الأجل پس آن هنگام که بگذارد موسی مدت خود را و در خبر است که أقصی الأجلین
باتمام رسانید یعنی ده سال مشغول کرده و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازت
شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد و سار باهله و ببرد اهل خود را
در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برق و
باد از رمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنس بدید من جانب الطور نارا
از طرف کوه آتشی قال لأهله امکثوا گفت موسی مر کسان خود را که درنگ کنید درهمین مکان
که إنی آنست نارا من دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها
بخبر از آن آتش یعنی از نزدیکان که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست أو جذوة
من النار یا بیارم از آن آتش لعلکم تصطلون • شاید که شما خود را گرم سازید بدان فلما
أتیها نودی پس چون آمد بدان آتش ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ الواد
الأیمن از کناره رود آن کناره که بر دست راست موسی بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة

در جایگاه

در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت ثمر یا عوسج یا عناب یا موسی
إنی أنا الله آن که ای موسی بدرستی که منم خدای رب العالمین • پروردگار عالمیان
موسی در درخت نگاه کرد آتش سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شوق و
لقای معبود مشاهده کرد از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمامی سوخته گردد
هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست • اینقدر دانم که همچون شمع می
کاهم دگر • موسی علیه السلام از ندای أن یا موسی سوختهٔ عشق و که انه شوق شد در جنت
بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی إنی أنا الله رب العالمین و دیگر
وأن ألق عصاک و آن که بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت مار شد فلما رآها
پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت تهتز حرکت میکند کأنها جان گویا آن ماری است جهنده
که در عرف آنرا تیرمار گویند ولی مدبرا برگشت هزیمت کنان از خوف ولم یعقب و باز نگشت
بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید یا موسی أقبل ولا تخف و نترس
یا موسی پیش آی و مترس إنک من الآمنین • بدرستی که تو از امان یافتگانی
اسلک یدک فی جیبک در آر دست خود را در گریبان تخرج بیضاء من غیر سوء تا بیرون آید
سفید و درخشنده بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص واضمم إلیک
و جمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از ترس
تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ آر چنانکه مردم ترسناک کنند فذانک پس این
دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان من ربک دو حجت و علامتند از پروردگار تو برسالت تو
برو بدین دو معجزه إلی فرعون وملإه بسوی فرعون و قوم او إنهم کانوا بدرستی که ایشان
هستند قوما فاسقین • گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قال رب گفت موسی ای

پروردگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفساً از قبطیان کسی را فاخاف
ان یقتلون • پس میترسم از آن که بکشند مرا بقصاص آن واخی هارون و برادر من
هرون هو افصح منی لساناً او فصیح تر است از من جهت لسان آوری و سخن گزاری فارسله
معی ردءاً پس بفرست او را با من یار و مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف
شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون •
آنکه تکذیب کنند فرعونیان مرا و زبان من قوت مناظره با من یاری نکند قال گفت خدای
سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزاییم نیروی تو باخیک برادر تو
و نجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطاناً غلبه و تسلط بر آن اعادی فلا یصلون الیکما پس نرسند
ایشان بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد بروید هر دو بآیاتنا
بدلایل قدرت ما یا آن که بسبب آیات ما انتما و من اتبعکما الغالبون • شما هر دو و هر که
پیروی شما کند غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و
امداد و عنایت اعانت ما با نبیا متواتر و متوالی والله غالب المتعالی فلما جاءهم موسی بآیاتنا
پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مگر جادوئی مفتری بر بافته و ساخته او
که دیگری مثل او نکرده و ما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این
بوده باشد فی آبائنا الاولین • در روزگار پدران نخستینها این سخن بجهة آن گفتند
که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بودند و قال موسی و گفت موسی
ربی اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمده براه نمودن از ناحیه
من عنده از نزدیک وی یعنی از او فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطل و من تکون له

ودانا است

و دانا است بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده سرای دنیا یعنی خیر یا ایمان
یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان انه بتحقیق کار آنست که هیچگاه لا یفلح الظالمون
فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت و قال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای
بزرگان ما علمت لکم ندانسته ام من شما را من اله هیچ خدائی که او را پرستید تعظیم کنید
غیری جز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانها است فاوقد لی پس
افروز برای من آتش یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود در بنا او را آتش کافی
بود آورده اند که اول کسی که برافکندن خشت فرمود فرعون بود و وزیر خود را گفت خشت پخته بنا
فاجعل لی صرحاً پس بنا کن برای من کوشک بلند که مرا در او پایها باشد چون نردبان تا
بر سطح روم لعلی اطلع شاید دریابم و برشوم الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع
گردم و ببینم که چنان است که موسی میگوید و انی لاظنه من الکاذبین • و بدرستی
که من گمان میبرم موسی را از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه و تعالی
جسم و جسمانی است که در آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا نشده
بود بیت با مکان آفرین مکان چه کند • آسمان گر با آسمان چه کند • نه مکان ره برد
بدو نه زمان • نه بیان زو خبر دهد نه عیان • صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد
جمع کرد ورای مزدوران و بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنای او
و بنائی برآورده رفیع و محکم که هرگز کسی پیش از آن بر آن طریق صرحی نساخته بود • چنان
بلند مکانی که عقل نتوانست • کمند فکر افکندن بکنگره اش • در زاد المسیر آورده که چون بنا
بتمام رسید فرعون ببالای وی برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون
در نگریست آسمان را از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا

تیر بطرف آسمان انداختند وآن تیر خون آلوده بازگردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی
حق سبحانه وتعالی جبرئیل را بفرستاد تا پر خود بآن صرح زد وسه پاره ساخته یکقطعه بر لشکر
فرعون آمد وهزار قبطی کشته شد وقطعهٔ دیگر در دریا افتاد ودیگری بجانب مغرب رفت
وهیچکس ازمزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت وغرور واو روی باز نهاد
واستکبر هو وجنوده وگردنکشی کردند فرعون ولشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق
وسزاوار وظنوا انهم الینا وگمان بردند آن که ایشان بسوی مکافات ما لا یرجعون
بازگردیده نخواهند شد به بعث ونشور فاخذناه وجنوده پس بگرفتیم اورا وسپاه
اورا فنبذناهم فی الیم پس درافکندیم ایشانرا در دریای طبریه تا غرق شدند فانظر
کیف کان پس درنگر ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام
ستمکاران یعنی مشرکان وقوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم ائمة
ایشانرا در جهان پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمانرا یدعون الی النار میخوانند
بسوی آتش یعنی بعملهائی که موجب دخول آتش باشد چون کفر ومعصیت ویوم القیمة لا ینصرون
در روز رستخیز یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت
واتبعناهم ودر پی درآوردیم ایشانرا یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا لعنة درین
سرای لعنت را تا ملائکه ومومنان ایشان لعن میکنند ویوم القیمة هم من المقبوحین ٤
در روز قیامت ایشان از زشت رویان باشند کانند ولقد آتینا وبدرستی که دادیم موسی
الکتاب موسی را توریت من بعد از پس آنکه ما اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم
اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح وهود وصالح ولوط علی نبینا وعلیهم السلام بصائر
درحالتیکه آن کتاب حکمها وپیغامهای روشن بود یا نورهای که دیدهٔ بصیرت بر گشاید

للناس مر بنی اسرائیل را وهدی ورحمة وهی باحکام شرع ورحمة ودنیا بشی نی مثابین
دعاملان بآن لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند وما کنت ونبودی تو ای
محمد بجانب الغربی بطرف ودرغربی از ناحیهٔ طور وطور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه
السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم ما الی موسی الامر بسوی موسی حکم
وما کنت من الشاهدین ونبودی تو از گواهان امر رسالت بسوی فرعونیان ولکنا
ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را تو برای آن که ما انشانا قرونا بیافریدیم پس از موسی قرنهای
مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول علیهم العمر پس دراز شد برایشان زندگانی
یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت وخبرها از صوب صواب منحرف شد وعلوم
روی باندراس نهاده پس ما تازه برای تجدید این خبرها فرستادیم وهمه عقلا دانند که آنها
را مثل این اخبار جز بوحی کرده کار نتوانند بود وما کنت ثاویا ونبودی تو مقیم فی اهل
درمیان اهل مدین که بهوسته بجهة تعلم تتلو علیهم آیاتنا بخوانی برایشان آیتهای
ما را در قصهٔ موسی وشعیب چنانچه شاگردان از استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این
قصها را تعلیم گیری ولکنا کنا مرسلین ولیکن ما هستیم فرستندهٔ تو وخبر کننده ترا
ازقصها وما کنت بجانب الطور ونبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون
ندا کردیم موسی را وتوریت بوی دادیم در زاد المسیر از ابو هریره رضی الله عنه فرموده که ندا
میکرد امت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم ونیز احمد در کشف الاسرار فرموده که موسی
علی نبینا وعلیه السلام گفت الهی در توریت میخوانم صفت وسیرت امتی که بخصال حمیده
وخلال ستوده موصوف ومزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب در رسید
که ایشان امت محمد اند حبیب من موسی علیه السلام آرزو برده که ایشانرا ببیند حق سبحانه

و تعالی فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم
پس خطاب کرد که یا امت محمد از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند
و چون موسی را آواز ایشان بشنوانید خواست که تحفه باز کردند فرمود که عطا دادیم پیش از آن
که از من بخواهید و بیامرزیدیم قبل از آن که آمرزش طلبید زهی رتبت عالی نهمت این امت
که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن بر نوعی فرموده
یافته اند حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است و بهتر از خزائنست و او نیز زبان ما
و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات الله
و سلامه علیه لاجرم باد میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم ولکن رحمة
و لیکن ترا خبر دادم از جهة بخششی که واقع است بر تو از آفریدگار تو و ترا این قصه ها
در آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما ما اتیهم گروهی را که نیامده است بر ایشان من نذیر هیچ بیم کننده
من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که مابین عیسی و آن حضرت علیهما السلام بوده و از
اسمعیل را بعرب فرستاده بودند و آن مدتی متمادی گشته درین زمان آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد لعلهم یتذکرون شاید ایشان پند پذیر شوند و
لولا ان تصیبهم مصیبة و اگر نه آن بودی که بایشان رسیدی عقوبت رسنده بما
قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان
از شرک و ظلم و معصیت فیقولوا ربنا پس گفتندی وقت حلول عذاب ای پروردگار ما
لولا ارسلت الینا چرا نفرستادی بسوی ما رسولا فرستاده پیغام تو بما آوردی فنتبع
آیاتک پس متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی و نکون من المؤمنین
و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اگر نه آنستکه

بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر نا نیامد ما را بحق دعوت نکردی ما پیرو شده
بدیشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت اقرار کرده نعت و صفت آن حضرت از تورات
خواندند مشرکان انکار تورات نیز نموده گفتند که اگر او پیغمبر است چرا آن معجزات که موسی
داشت وی ندارد آیت آمد که فلما پس آن هنگام که جاءهم الحق آمد بدیشان حق یعنی
بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم با پیغام درست یعنی قرآن
من عندنا از نزدیک ما قالوا لولا اوتی گفتند چرا نداده شد محمد صلی الله علیه و آله وسلم
مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را صلی الله
علیه و آله وسلم نیز ید بیضا و عصا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند ابنای جنس ایشان
از مشرکان قبط یعنی شدند بما اوتی موسی من قبل بآنچه دادند موسی را پیش ازین از
آیات تسعه قالوا سحران تظاهرا گفتند قبطیان دو خداوند سحر یعنی موسی و هارون
هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر
اند یعنی توریت و قرآن و قالوا انا بکل و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه بدرستی که ما بهر یک
ازین دو سحر یا بر جمیع پیغمبران و کتب ایشان کافرون ناگرویدگانیم قل فاتوا
پس بگو بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو اهدی آن کتاب
راه نماینده تر منهما اتبعه ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من پیروی کنم آنرا
ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر است
فان لم یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند و کتاب نیارند فاعلم انما یتبعون پس بدان که
جز این نیست که ایشان پیروی می کنند اهواءهم آرزوهای خود را بی دانش و حجتی و من

اضل ممن اتبع هویه و کیست گمراه تر از آن کسی که پیروی کند آرزوهای خود را بغیر هدی
بی راه نمونی دلیلی و حجتی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای تعالی ان الله بدرستی که خدای
لا یهدی راه نمینماید و بمنزل نمیرساند القوم الظالمین گروه ستمکاران را که متابع
هوای نفس خوداند و لقد وصلنا و بتحقیق پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول مر
ایشان سخن را دعوت را و حجت و موعظت را مواعید و قصص را با امثال و نصایح را
بعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم ایتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون
تا شاید که ایشان پند پذیر گردند و در وی تامل کرده بدو بگروند الذین آتیناهم الکتاب
آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن هم به یؤمنون ایشان
بقرآن میگروند و بقول جمعی مراد مومنانند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم
و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمده ایمان آوردند چه این سوره مکی است و ایمان ابن سلام
و اصحاب او در مدینه بود مگر گویند که آیت مدنی است و اذا یتلی علیهم و چون خوانده
شود قرآن بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای تعالی
است انه الحق من ربنا بدرستی که او راست و درست از نزد پروردگار ما انا کنا من قبله
مسلمین بدرستی که ما بودیم پیش از نزول وی گردن نهادگان و مخلصان بجهة آن که از
متقدمان ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن شناخته اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون
اجرهم مرتین مزد داده شوند دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان
بتوریت یا انجیل و ایمان بقرآن و یدرءون بالحسنة السیئة و دفع کنند بسخن نیکو قبح را
در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و احزاب او لعنهم الله ایشانرا دشنام

میدادند

میدادند و ایشان در جواب گفتندی که خدای شما را توفیق دهد در راه نماید یا منافقان و
یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان نیز جواب دادندی پس حق سبحانه
و تعالی صفت ایشان میکند که دفع میکنند بنیکو سخنی قول سفها را و مما رزقناهم ینفقون
و از آنچه روزی داده ایم شما را نفقه میکنند در راه ما و اذا سمعوا اللغو و چون میشنوند سخن
بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض مینمایند از آن و
خاموش میشوند از تعریض و قالوا لنا اعمالنا و میگویند مر لغو کنندگان را ما راست
کردارهای ما از حلم و صفح و لکم اعمالکم و شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما
و شما را دین شما سلام علیکم سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و
گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین
نمیجوییم صحبت جاهلان و متخلق شدن باخلاق ایشان چه مصاحبت با شما موجب جنایت است
در دنیا و بد فرجامی است در عقبی از بدان بگریز با نیکان نشین یا ره زهری بود د
ملبین آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایمان عم خود بغایت حریص بود
بوقت وفات بر بالین وی آمد گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم
بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست میگویی
اگر سرزنش زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ بترسید و کلمه بگفت من تلقین این
کلمه ترا انشاد میکردم آیت آمد که انک لا تهدی من احببت بدرستی که تو ای محمد قادر نیستی که
راه نمایی بایمان آنرا که دوست میداری هدایت او و لکن الله یهدی من یشاء و لیکن خدای
راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد و هو اعلم بالمهتدین و او دانا است براه یافتگان یعنی
آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که در ازل حکم هدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم

ازلی است و هدایت لم یزلی هدایت هر کرا داد از بدایت بدو همراه باشد تا نهایت

آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمد گفت ای محمد ما میدانیم

که قول تو حق است و سخن تو راستست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله

سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست پس میترسیم اگر پیروی تو

کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان

نباشد این آیت نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار مکه که ان نتبع الهدی معک

اگر پیروی کنیم طریق ارشاد را یعنی ایمان آریم بتو نتخطف من ارضنا ربوده شویم از زمین ما

یعنی عرب ما را از دیار بربایند و بیرون کنند اولم نمکن لهم ایا جای ندادهایم ایشانرا

حرما امنا حرمی با ایمنی که کس بر ایشان دست رس ندارد یجبی الیه کشیده میشود باین حرم

ثمرات کل شیء میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر جنسی بدانجا از

رزقا من لدنا روزی دادن از ... درین وادی غیر ذی زرع ... روزی دادیم ایشانرا

نزد ما بی منت غیری لیس چون ما وجود بت پرستی ایشانرا ازین موطن و مرفه الحال میداریم اگر

ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخطف و تخوف در امان نیاریم ولکن اکثرهم لا یعلمون

ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند این نکته را و در نمییابند وکم اهلکنا من قریة و بس که هلاک

کردیم از اهل دهی که بنا فرمانی بطرت معیشتها کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت

طاغی و باغی شدند چنانکه اهل مکه و ما آن طاغیانرا هلاک کردیم فتلک مساکنهم پس آن است

مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن من بعدهم نه نشستند دران از پس هلاک ایشان

الا قلیلا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند که بروند باز خالی ماند

در خانهٔ دنیا چو نشستی برخیز کین خانه بدان خوشست کآیند و روند وکنا نحن

الوارثین

الوارثین و هستیم ما وارثان آن مساکن بعد از هلاک آن یعنی ما ایم باقی بعد از فنای هم

وما کان ربک مهلک القری و نیست پروردگار تو هلاک کننده دیهها حتی

یبعث فی امها تا وقتی که برانگیزد در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی چون اهل آن

سواد اعظم بزرگتر با فهمتر باشند لاجرم آنجا برانگیزد رسولی را فرستاده که تکلم اله رسالت

یتلوا علیهم آیاتنا بخواند بر ایشان آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا

مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت الا و

اهلها ظالمون مگر اهل آن ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما

اوتیتم من شیء و آنچه داده شدید از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة

الدنیا پس آن خورداری است در زندگانی این جهان وزینتها و آرایش این

که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وما عند الله و آنچه نزد یک خداست

از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر و ابقی بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن

ع خالص است از کدورت و مشقت و پاینده تر افلا تعقلون ایا در نمییابید و

فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب حیف باشد لعل و در

دادن بخنک بس گرفتن در برابر خار و سنگ در خبر است که مرتضی و حمزه رضی الله

عنهما با بو جهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید مغیره مجادله

نمودند این آیت نازل شد افمن وعدناه ایا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت

و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعدهٔ نیکو که درین خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آن

دریابندهٔ آن موعود است بی شبهه یعنی مرتضی علی و حمزه یا عمار رضی الله تعالی عنهم

چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم او را متاع الحیوة الدنیا

از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت است و درد لذتش موذی نکبت و مالش در معرض
زوال و جاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس آن کس روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از
از حاضر شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید
مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ
شُرَكَائِيَ الَّذِينَ کجااند شریکان من آنان که كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ • بودید که گمان
بردید که شریکان منند قَالَ الَّذِينَ گویند آنان که حَقَّ واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان
سخن خدای یا آیات وعید یا کلمه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ و آنان رؤسای ضلالت باشند یا دیوان
گویند رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا ای پروردگار ما این گروه یعنی ضعفا و اتباع
آنانند که ما گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا
گمراه کردیم ایشان را چنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ اکنون بیزاری کردیم بسوی تو
ایشان و آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ • نبودند ایشان فی
الواقع که ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ و گویند
کافران را بخوانید انبازان خود را یعنی آنرا که شریک ما ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع
کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند ایشان را
بجهة عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان
لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ • تمنا برند که کاشکی ایشان بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از
خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن
روزی را که ندا کند حق سبحانه و تعالی اهل تکذیب را فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ • پس گوید
بچه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت کردند بحق فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ پس پوشیده

شود

شود بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ
دران روز ندانستند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ • پس ایشان نپرسند از یکدیگر که
چه جواب گوئیم بجهة آنکه سائل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت
پروای پرسش نکنند فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما آن کس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و
رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس شاید بلکه باید که باشد
مِنَ الْمُفْلِحِينَ • از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری یافتن
حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه و آله است — مزن بی رضای محمد
نفس بره رستگاری همین است بس آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدا
چرا نبوت برای محمد اختیار کرده بایستی که چنین منصب عالی به بزرگترین اهل مکه و طائف رسیدی
لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ • حق سبحانه و تعالی در جواب ایشان
فرمود که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی
و برمی گزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
برگزید مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ نیست و نباشد مشرکان را چون ولید مغیره و سایر طغیان را
اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چون زمام اختیار در
قبضه اقتدار قادر مختار است — هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای از آن که کسی را بالای اختیار او اختیاری باشد وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ •
برتر است خدا تعالی از آنچه شریک می آرند بت پرستان و شریک میگیرند وَرَبُّكَ يَعْلَمُ و پروردگار تو
میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه میپوشند سینههای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از
عداوت پیغمبر و کینه مومنان وَمَا يُعْلِنُونَ • و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و

تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا اله الا هو هیچ معبود سزا
نیست مگر او له الحمد مراد اوراست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای و در آن سرای
چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و مر اوراست فرمان روان و کارگزار و الیه
ترجعون و به وی بازگردید خواهید شد در روز نشور قل ارأیتم بگوی ای محمد چون می بینید
ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة
تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله
غیر الله کیست خدای بجز الله که از رحمت یاتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شبی
که آرام گیرید در وی و از متاعب اشتغال و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون ایا نمی بینید
آثار قدرت را بدین تفکر و استبصار و من رحمته و از بخشایش خود جعل بیافرید لکم اللیل و
النهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله تا آرام گیرید در شب و تا بجوئید
در شب روزی از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده و لعلکم تشکرون و شاید که شما سپاس
کنید خدا را از نعمت شب و روز • چرخ را دور شبان روزی دهد • شب برد روز آورد در روزی
خلوت شب بهر آن تا جان پیش • راند دل گوید بر جانان خویش • روزها از بهر غوغای عوام
تا بر ایشان کار تن گیرد نظام • و یوم ینادیهم و یاد کن روزی که ندا کند خدای مر بت پرستان را
تکرار این ندا تقریع است بعد از تقریع فیقول این شرکائی پس بگوید کجا اند انبازان من
الذین کنتم تزعمون آنان که بوده که گمان که شریکان منند دروغ میگفتید و نزعنا
من کل امة شهیدا و بیرون آریم از هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را
فقلنا هاتوا برهانکم پس گوئیم مر امتان را که بیارید حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا
ان الحق لله پس بدانند آن هنگام که راستی با عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست و ضل

عنهم و گمراه کرد از ایشان ما کانوا یفترون • از آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان
باطل یا امید شفاعت که بر بتان میداشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من
قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم زاده موسی بود و گفته اند خواهرزاده موسی
بود و اصح آنست که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و قاهث
از اولاد لاوی بن یعقوب است علیه السلام و قارون را از غایت خوبی و زیبائی طلعت منور
خواندندی و در قرائت توریت اقرأ بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار است
و در زمان فقر و احتیاج مرد متواضع و متخلق بوده همین که توانگری روی بوی نهاد حالش
متغیر گشت فبغی علیهم پس ستم کرد و افزونی جست بر قوم موسی علیه السلام و خواست که
همه در تحت حکم وی باشند و آتیناه من الکنوز و عطا کردیم ما او را از گنجها یعنی
مالهای گرد کرده ما ان مفاتحه آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لتنوء بهر آینه
گران میکرد بالعصبة بگروه مردمان اولی القوة خداوندان توانائی عصبه جماعتی
باشند از ده تا چهل و امام زاهد گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی میکشیدند
در کشاف ذکر است شصت اشتر مفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بود
و هیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد
و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهارصد هزار و چهل هزار
بار بوده پر از زر و نقره اذ قال له قومه یاد کن چون گفت مر قارون را گروه او یعنی مؤمنان
از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا که مبغوضه حق
ان الله لا یحب الفرحین بدرستی که خدای دوست ندارد فرحت کنندگان را زاد
نعم ما قال — دنیای دنی چیست سرآستین افکنده هزار کشته در هر قدمی گرد تو دهر

برای شادی مکن. در فوت شود نیز بر زد نعمی. وابتغ و طلب کن تتمهٔ کلام ناصحان است
قارون را گفتند بجوی و بدست آر فیما آتیک الله در آنچه عطا کرده است ترا خدای
الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا
در حصول ثواب آن جهانی. بدنیا تو را که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری
ولا تنس نصیبک من الدنیا و فراموش مکن بهرهٔ خود را از مال دنیا یعنی نصیب تو
در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود پس از آن حال میندیش بمال و متاع غره مشو
که ملک تو تا شام و یمن خواهد بود. و ز سر حد روم تا ختن خواهد بود. آن روز کزین
جهان کنی عزم سفر. همراه تو چند گز کفن خواهد بود. و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را
یعنی بآن مقدار مال که ترا بس باشد کفایت کن. واحسن و نیکوئی کن با
بندگان خدای کما احسن الله همچنان که نیکوئی کرده است خدای و نعمت داده
الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد فی الارض و مجوی تبه کاری بیدادی و ظلم در زمین
ان الله بدرستی که خدای لا یحب المفسدین دوست نمیدارد فساد کنندگان را
که بدنیا تفاخر و تعظم کنند. قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جز این
نیست که داده شده ام باین مال را یعنی داده مرا علی علم عندی بدانشی که نزدیک من
است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارات و دهقنت و سایر
مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف نبی صدیق علی نبینا و علیه السلام و آنرا برداشته
و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داد
اولم یعلم آیا ندانست قارون یا دانسته بود و در توریت خوانده و از مورخان شنید ان
الله قد اهلک آن که خدای تعالی بدرستی که بتحقیق هلاک کرده است من قبله من القرون

بر

پیش از قارون از اهل روزگارها من هو اشد منه قوة کسی که او سخت تر بود از قارون
از روی توانائی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال یعنی آن آن را چرا قارون
بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گرداند با وجود آن که ما ازو قوی تر و غنی تر را
هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید که ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون
و پرسیده نخواهند شد از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای
ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سوال استعلام
نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند
رفت فخرج علی قومه پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فی زینته
با آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده و چهار
کس بهین صفت با وی سوار شده و در کشاف آورده که نود هزار تن همه جامهٔ معصفر
داشتند با وی نشسته و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده
که هزار جاریه با وی بودند بر استران سفید با زین زرین و جامهٔ ارغوانی و موزه های
سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد قال الذین گفتند آنان که
یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند یا لیت لنا
ای کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده اند قارون را انه
لذو حظ عظیم بدرستی که او خداوند بهرهٔ بزرگست از دنیا و قال الذین اوتوا العلم و گفتند
آنان که داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عفت و توکل
چون یوشع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله خیر پاداش خدای
در آخرة بهتر است از مالهای دنیا لمن آمن و عمل صالحا مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر بکند

کردار ستون و لا یلقیها دلقی نخواهند کرد این کلمه را که علما گفتند یعنی در دل و زبان جا نخواهند
داد الا الصابرون مگر صبر کنندگان بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته‌اند
توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را اهل صبر از جمله عالم برترند صابران
از اوج گردون بگذرند هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیشی جاودان
آورده‌اند که قارون را بر موسی و هارون علیهما السلام حسدی در خفیه تمام بود چنانچه روزی
بموسی علیه السلام گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید و من بی منصبی چند
صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی علیه السلام می بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و آن
که عشر یا ربع مال میبایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار
زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغ عظیم بر آمده بخل و خست سر راه او بر گرفته جمعی از بنی
اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مال از شما بگیرد
گفتند تو بهتر مائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس
زن فاجره را طلبید و تدبیر آورد که نام او سبرا بود و دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا
بمحضر خواص و عوام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده است روز دیگر موسی علیه السلام در اثنای
و نواهی میفرمود هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و اگر محصن
باشد سنگسار کنیم قارون برخاست گفت اگر هم تو باشی گفت اگر هم من باشم قارون
گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو بفلانه زنا کرده موسی گفت معاذ الله او را حاضر کنید سبرا
بمحفل آمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای تعالی که دریا را شکافته و توریت فرو
فرستاده که راست بگوی زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله من راست بگویم
قارون دو خلیطه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکار [illegible]

خود چگونه می پسندم که بر تو تهمت گویم و اینک آن دو همیان مهر قارون با من است
بنی اسرائیل مهر قارون را دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی علیه السلام روی بر خاک
نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو دادیم بفرمای تا چه
میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با
قارون است گو بر جا قرار گیرد و هر که با منست گو کناره گیرد کافه بنی اسرائیل از آن مجمع
کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بگیر ایشانرا
زمین پایهای ایشانرا تا کعبین فرو برد ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند جای
نرسید و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند
و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا تمام فرو برد و در اکثر
تفاسیر هست که حضرت باری تعالی با موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون
و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من اگر
یکبار مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل
با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون زمین فرو برد و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی علیه
السلام در خواست تا حق سبحانه و تعالی سرای و گنج خانهای او بزمین فرو برد چنانچه میفرماید
فخسفنا به وبداره الارض پس فرو بردیم به وی و بسرای وی زمین را قارون و سرای و زمین صاحب لباب در رو
که هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور را بارض
سفلی خواهد رسید — گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت
درویشان است فما کان له من فئة پس نبود قارون را هیچ گروهی از یاران که
دران وقت ینصرونه من دون الله یاری کنند او را بجز خدای و ما کان من المنتصرین

و نبود از منع کنندگان عذاب خود یعنی هیچ کسی عذاب از وی باز نداشت و نه خود توانست
باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنان که آرزو میبردند مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ منزلت
و جاه او در دی روز آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی بر او آینده کان بصلاح يَقُولُونَ
میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک بمعنی ویلک باشد و اعلم مضمر است معنی
وای بر تو بدان آن که خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای
هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ
و تنگ میسازد بر هر که خواهد نه بر آنکه تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ
مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بودی که خدا منت نهاد بر ما و بداد ما را از نعمتهای دنیوی آنچه
متمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا هر اینه بزمین فرو بردی ما را و حفص فعل معروف خوانده یعنی خدای
ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی درین کلمه مقدم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری
نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی آن که
لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمییابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب ع
کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته فرا داشت نَجْعَلُهَا
لِلَّذِينَ ساخته ایم برای آنان که ایشان لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا نمیخواهند برتری و تکبر فِي
الْأَرْضِ در زمین مثل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباهکاریها و ستم مردمان چنانچه قارون خواست
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران است صاحب کشف فرموده که جزای
رضای من جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده اند از ناکس صفات نفسانیه
که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد چو بمعنی
نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ چیز و هیچ کس نمایند و عالم ملک و ملکوت را بنظر

مالک

مالک الملک را گزارند تا بملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و دیگری
بدان اعتراض نبود هر چه خواهی میکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد
خصلت نیکو یا معرفت بتوحید ربانی یا طاعت با خلاص فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس مر او راست
نیکوئی از آن خصلت یا طاعت بمعرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهترین
از آن در آخرة وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى
الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنان که عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
مگر مثل آن چیزی که بوده اند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است بر آن که ثواب حسنه
بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن و وضع مظهر در موضع مضمر جهة تقبیح حال ایشان است
بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این صورت از جار عقلا از ارتکاب سیئات است هر چه در
شرع و عقل بد باشد نکند هر که با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت
جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که فرض کرده است عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ هر اینه باز گرداننده است ترا بجای
بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات
کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع
صفات و بر سالک متبصر از اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد چون از وبدا این و
آنرا ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نورهائی که کند از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد
رجوع قُلْ بگو ای محمد رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورده
است راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و بآن کس که او در

گمراهی هویدا است چون منکران من وما کنت ترجوا ونبودی تو که امید داشته باشی ان
یلقی الیک الکتاب آن که فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب الا رحمة
مگر بجهة بخشایش من ربک از آفریدگار تو بر تو فلا تکونن ظهیرا پس هم پشت مباش
للکافرین مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان وملتمس ایشان را اجابت منمای ولا
یصدنک وباید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدا و
عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک پس از آن که فرود آمده است بتو وادع الی
ربک وبخوان خلق را بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن من المشرکین ومباش
از شرک آرندگان ولا تدع مع الله وبخوان با خدای بحق الها آخر خدای دیگر زیرا که لا اله
الا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او ومخاطب درین آیات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم ومراد امت اند وفایدهٔ خطاب بآن حضرت قطع طمع مشرکان است
از موافقت وی با ایشان کل شیء هالک همه چیز فانی است الا وجهه مگر ذات حق سبحانه
وتعالی یا همه عملها باطل است مگر آن که بآن وجه الله طلبید له الحکم مراد راست زمان
والیه ترجعون وبسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست ع
که چون موجود حقیقی نیست جز حق سبحانه وتعالی پس از روی حقیقت ما سوای او فانی باشد
صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از
کس تو نه از تو کس همه از تو بتو پس همه تویی وبس الا کل شیء ما خلا الله باطل اعلایق منقطع است
وعوایق مرتفع رسوم باطل است واسباب مضمحل وحدود متلاشی وخلایق فانی وحق یکتا
وبخود باقی در شرح عوارف مولانای عز الدین محمود کاشی قدس سره مذکور است که نکتهٔ هالک
تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک است والا مشاهدهٔ این حال بفردا در حق

محجوبان

محجوبان است یوم یرونه بعیدا ونراه قریبا با وجود تو ز من هست نیاید
منم سورة العنکبوت بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهة تعجیز خلق
است تا دانند که کسی بحقایق این کتاب راه نیست وعقل هیچ کامل از آنکه بمعرفت
این کلام آگاه نه خرد عاجز وعقل در وی گم است ودر حروف اول این
گفته اند الف اشارت است باسم الله ولام بلطیف ومیم بمجید میفرماید که الله منم روی
بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران را مسلم مدار احسب
الناس آیا پنداشتند مردمان ان یترکوا آن که فرو گذاشته شوند ان یقولوا
آمنا آنکه گویند ایمان آوردیم ما یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان
باز دارند وهم لا یفتنون وحال آن که ایشان آزموده نشوند باوامر ونواهی
یا مبتلا نگردند در نفس ومال بل امتحان نکنند ایشان را بهجرت وجهاد وشأن آن آیت
در شأن جمعی مسلمانان است که در مکه بودند وایشان را هجرت از دیار قرار دشوار می آمد
ومهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفارید
تمام نیست بعضی بنیت هجرت از مکه بیرون آمدند ومشرکان آگاه شده ایشان را
از راه حق بر گردانیدند حق سبحانه وتعالی جهة تسلیه ایشان فرستاد که تصور نمیباید
کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود عاشق از درد دل بسیار میباید کشید
جور یار وطعنهٔ اغیار میباید کشید در صحیح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله
عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد وبر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه صلوات
الله وسلامه علیه گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود ومادر وپدر از فوت
مهجع بسیار جزع وفزع مینمودند تا حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان

با ابتلا و امتحان کاری از پیش نبرد ولقد فتنا و بدرستی که امتحان کردیم ما و در فتنه آوردیم
الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع
و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزمودند فلیعلمن الله بلکه ظاهر میکرداند خدا الذین
صدقوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین و متمیز میسازد
دروغ گویانرا در دین یا مینماید هر دو گروه را انجلف یا جزا میدهد ایشانرا بدانچه میدانند
از صدق و کذب ایشان ـــ در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بروی نهند
گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند
آنان که یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معصیتها ان یسبقونا آنکه ایشان
که پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد
حکمی است آن که می کنند در فتوحات مذکور است که ایا می پندارند گنهکاران که سبقت گیرند
خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیراکه سبقت
گرفته است رحمت من ذنوب ایشانرا که موجب غضب باشد گر گناه تو از عدد بیش است
سبقت رحمتی از آن بیش است من کان یرجوا هر که باشد که امید دارد لقاء الله لقای
خدا را در بهشت یا وصول اثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض او بر خدای گو
آماده باش فان اجل الله لآت بدرستی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا هر آینه
آینده است وهو السمیع العلیم و اوست شنوا مر گفتار بنده کار دانا بضمایر و اسرار
ایشان ومن جاهد و هر که جهاد کند بکفار یا بهوای نفس غدار فانما یجاهد پس جز این نیست
که جهاد میکند لنفسه برای نفس خود چه ثواب آن عاید بدوست ان الله لغنی بدرستی که
خدای هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف

عباد

عباد و بعبادت جهة صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا و آنان که گرویدند و عملوا الصالحات
و کردند کارهای نیکو لنکفرن عنهم سیئاتهم هر آینه محو کنیم از ایشان بدیهای ایشانرا و
لنجزینهم احسن الذی و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا نیکوترین عملی را که کانوا یعملون
بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان است جزا دهیم و با آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بهتر از عمل ایشان بده
ده و زیاده تا هفتصد زیراکه ایشان محتاجند و من بی نیاز رسم باشد که غنی چیزی به
محتاج را آورده اند چون سعد بن وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت
مادرش حمنه بنت ابو سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هر چه مایه زندگانی
بدان مر دیا بد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال را بعرض
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسانید این آیت نازل شد که ووصینا
الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه حسنا بپدر و مادر او نیکوی یعنی فعلا که محض
خوبی باشد وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جدال کنند با تو لتشرک بی
تا شرک آری بمن و انباز گیری ما لیس لک به علم آن چیز را که نیست ترا بالوهیت او
دانستی تعبیر کرد از نفی الوهیت نفی علم آن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآن که
انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن نه نفی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا
فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی مرجعکم
بسوی مجازات منست بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فانبئکم پس آگاه کنم
شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید که می کنید والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم

هرآینه داخل کنیم ایشانرا فی الصالحین • در زمرهٔ ستودگان یا درآریم در محل ایشان
که بهشت است • و من الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله ایمان آوردیم
بخدای مراد منافقانند یا قوم ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم فاذا اوذی
فی الله پس چون ایذا کرده شود در راه خدا بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند
جعل فتنة الناس گرداند و شمارد رنج عذاب مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای
یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانکه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای
و لئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری از پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن
هرآینه گویند انا کنا معکم بدرستی که ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید
او لیس الله باعلم آیا نیست خدای داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین
بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق و لیعلمن الله الذین آمنوا
و هرآینه میداند خدای آنانرا که گرویدند بدل و لیعلمن المنافقین • و هرآینه میداند
منافقانرا ایشانرا در دنیا تمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه محنت و بلیت
جوهر مردان شناخته شود چنانچه باتش عیار زر و نقره معلوم گردد • ببلکل و بهای
انسان زره مرو زنهار • توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد • اگر نه پاک بود از بلا گریزد
بخست • و گر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد • در کتاب آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف
عمر بن طفیل و عمر بن خطاب و خباب را رضی الله تعالی عنهم گفتند که از دین محمد برگردید
تتابعیه و طریقهٔ قدیم پدران فرو مگذارید و اگر اتهمت بر دین آبا گناهی باشد ما آنرا برداریم
و شمارا در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه و تعالی فرمود و قال الذین کفروا و گفتند آنان که
نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید ما را یعنی

کیش

کیش پدران باشید و لنحمل خطایاکم و باید که برداریم گناهان شمارا امر است در تاویل خبر
یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شمارا برداریم و ما هم بحاملین و حال آن نیستند
کافران بردارندگان من خطایاهم من شیء از گناهان مومنان هیچ چیز انهم لکاذبون
بدرستی که ایشان دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطاهای مومنان برداریم و
ایشان حمل آن از اندک و بیش قادر نخواهند بود بجهت آنکه بار گناه خود و بجهت آنان نیز
که بسبب ایشان گمراه شدند کما قال سبحانه و لیحملن اثقالهم و هرآینه برخواهند داشت
در قیامت بارهای گناهان خود را و اثقالا مع اثقالهم و بارهای دیگر را با بارهای گران
خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافهٔ آثام و جرائم ایشان خواهند ساخت
بی آن که چیزی از گناهان گمراهان کم گردد و لیسئلن و هرآینه سوال کرده خواهند شد
تابعان و متبوعان یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون • از آنچه هستند که بر ع
میبافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم
نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث فیهم پس درنگ کرد در میان ایشان بجهت دعوت
ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت
اشهر آنست که نوح علیه السلام چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای
دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب رضی الله عنه نقل
میکند که عمر نوح هزار و چهارصد سال بود صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث
شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون
یافتی گفت یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی درآیند و بیکی بیرون روند

گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد آخر بروی چنان که فرمان باشد در بودن
دنیا و برون رفتن از و یک روز و هزار سال یکسان باشد ابراد قصهٔ نوح علیه السلام جهة تسلیه
سید انام است علیه السلام و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان
یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و کسی نمیکرد
فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب و هم ظالمون و ایشان
ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را و اصحاب السفینة و یاران
کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران و جعلناها
آیة للعالمین و گردانیدیم کشتی را یا واقعهٔ نوح دلالتی یا عبرتی برای عالمیان تا بر آن
استدلال کنند یا پند گیرند و ابراهیم و یاد کن ابراهیم را اذ قال لقومه چون گفت مر
قوم خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدا را و اتقوه و بترسید از عقاب او
ذلکم خیر لکم این عبادت و ترس بهتر است مر شما را از دین و آئینی که دارید ان کنتم
تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این
نیست که میپرستید من دون الله بجز خدای تعالی اوثانا بتان را و تخلقون افکا
و بر میبافید دروغی را که آنرا خدا نام میکنید ان الذین تعبدون بدرستی آنان را
پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی
دهند لکم رزقا مر شما را روزی دادن فابتغوا عند الله الرزق پس بجوئید نزدیک خدا
روزی را که او تواناست بر ایصال آن برزوقات و اعبدوه و او را بپرستید بیگانگی و اشکروا
له و شکر گوئید مر او را که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی
بازگردیدن خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله علیه آنگه حق سبحانه تهدید میکند

قریش را و میفرماید و ان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه مر پیغمبر را فقد کذب
پس بدرستی تکذیب کرده اند رسل خود را امم من قبلکم جماعتهای پیش از شما چون قوم
هود و صالح علیهما السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبر را ضرری نرسیده بلکه مضرت آن
بدیشان لاحق شده مستحق عقوبت دنیا و آخرت شدند پس از تکذیب شما نیز چه
زیان و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا
وا پیغام رسانید و بیم و امید شما را دعوت کرده از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث
و نشر را منکر شدید اولم یروا آیا نمی بینید و تفحص بغیبت میخواهد آیا نمی بینید منکران
بعث که چگونه یبدئ الله الخلق آشکارا میکرداند خدا آفرید کانرا از نیست میکند
ثم یعیده پس باز ایشانرا بعد از موت باز گرداند بحیات ان ذلک بدرستی که این
اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل بگو مر این منکران را سیروا فی الارض بروید در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافرید
خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای ینشئ النشاة
الآخرة ظاهر گرداند آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون دیدید و دانستید که خالق
در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعاده و بضرورت دانید که آن که مبدی
خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله علی کل شئ قدیر بدرستی که خدا بر
همه چیز از بدو و اعاده تواناست بجهة آن که قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او با همه ممکنات
یکسان نسبت چون نشأه اولی قادر است هر آینه از نشأه اخری عاجز نخواهد بود یعذب من
یشاء عذاب میکند هر کرا خواهد عذاب او و یرحم من یشاء و بخشد بر هر که خواهد بخشش او
والیه تقلبون و بحکم او باز گردیدن خواهید شد در روز جزا الغرض اینهم عذاب کند بخذلان و

بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذاب از روی عدلست و رحمت از روی
فضل هر کرا خواهد بادی عدل کند واز پیش رانده و آنرا که خواهد بادی فضل نماید و بلطف
خویشتن بخواند · اگر رانی براه عدل رانی · اگر خوانی زراه فضل خوانی · مرا با خواندن و راندن
چه کار است · اگر خوانی و گر رانی تو دانی · در زاد المسیر آورده که عذاب بزشتی خوی است
و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت تمیز دنیاست و تبرک آن یا بحرص و قناعت
یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده
که عذاب آنست که بنده را باو گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود · تا تو باشی
یار ما رونق نگیرد کار ما · وما انتم بمعجزین و نیستید شما ای مردمان عاجز کنندگان
پروردگار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید
و بزمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز
کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود در عاجز کردن خدای
وما لکم من دون الله و نیست مر شما را از عذاب خدای بجز خدای من ولی ولا نصیر ع
هیچ دوستی که نگاه دارد و نه یاری که بقصد دفع آن در آید والذین کفروا و آنان که کافر شدند
بآیات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت ولقائه و لقای او یعنی بر
آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا من رحمتی نا امید شدند از بخشایش من در دنیا
یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است واولئک و آن
گروه لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد
ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علیه السلام میکند و میفرماید فما کان جواب قومه پس نبود
جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا

مکران که گفتند بعضی با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید و اتفاق نمودند
بسوختن وا و را در آتش انداختند فانجاه الله پس برهانید مر او را خدای من النار
از ضرر آتش و آنرا برو سرد و سلامت گردانید ان فی ذلک لآیات بدرستی که در
رهانیدن نشانهای قدرتست از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان
از آن لقوم یؤمنون برای گروهی که گرویدند چه ایشان منتفع از ان و تامل در ان
نفع میگیرند وقال و گفت ابراهیم علیه السلام انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من
دون الله اوثانا بجز خدای بتانرا مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما
بت پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا یعنی تا در دنیا باشید این دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس در روز قیامت
یکفر بعضکم ببعض کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضی از شما که متبوعانند مر بعضی را
که تابعند ویلعن بعضکم بعضا و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل مر بعضی را
که پیشروان و اشراف اند ومأویکم النار و بازگشت همه شما دوزخست وما لکم من
ناصرین و نیستند شما را دران روز یاران و مددکاران که خلاص یابید بمدد ایشان
از آتش و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد فآمن له
لوط پس بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود
وقال انی مهاجر و گفت ابراهیم مر او را و ساره را که دختر عم او بود و بوی ایمان آورده بود
بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم الی ربی بآنجا که امر پروردگار منست انه هو العزیز
الحکیم بدرستی که او غالبست مر مغلوب دشمنان نسازد و دانا است بحکمت کار من پس از زد
پس لوط و ساره بوی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از انجا بولایت

شام درآمده ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم
در وقت هجرت هفتاد و پنجساله بود و در همین سال حق تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره کنیزک
ساره خاتون بود و چون سن مبارک آن حضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق
سبحانه و تعالی ویرا از ساره فرزندی بخشید چنانچه فرمود و وهبنا له و بخشیدیم ما مر او را در سن
پیری اسحق فرزندی اسحق نام و یعقوب و نبیره یعقوب و جعلنا و نهادیم فی ذریته
النبوة در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسماعیل و اسرائیل و الکتاب و کتابها
یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا
درین سرای که فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریت طیبه ارزانی داشتیم
و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل
ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر یا آوردی که میزداد
در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت
انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن مائده پر فایده بهره مند
انه فی الآخرة لمن الصالحین و بدرستی که او در آن سرای از جمله شایستگان و پسندیدگان
است و لوطا اذ قال لقومه و یاد کن لوط را علیه السلام چون گفت مر گروه خود را از اهل
مؤتفکات انکم لتأتون الفاحشة آیا شما می آئید بران کار زشت و حفص آنکم
خواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آئید یعنی می کنید کاری که بغایت زشتست و لب قباحت
آن ما سبقکم بها من احد من العالمین پیشی نگرفت بر شما بآن فاحشه هیچ
یکی از عالمیان چه اندک طباع سلیم ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را که
ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آئید بمردان بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و

می برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را می کشید یا غریبان را
بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در باتها کرده اند در راه بستن
و تأتون فی نادیکم المنکر و می آئید مجلسهای خود فعلهای بد یعنی کار میکنید که نزد
عقلا و عرف ناپسندیده است چون دشنام دادن و مزاح فحش و صفیر زدن و سنگریزه با انگشت
بر یکدیگر افکندن و مهرها از کمان گره دار بر رهگذریان انداختن و ضرب خر و ضرب اوتار
و مزامیر و سخریت با مسافران و امثال آن فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم او مر
سخن ویرا الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله مگر آن که گفتند بیار عذاب خدایرا ان کنت من
الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در آنکه این فعلها قبیحست و سبب آن
این عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی
که خدا هست و تو پیغمبر اوئی پس بگوی تا آن عذاب بفرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان
ناامید شد قال رب انصرنی گفت از روی مناجات خدایا یاری ده مرا با نزال عذاب
ع علی القوم المفسدین بر گروه تباهکاران و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که
آمدند فرستادگان ما یعنی ملائکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم جهة بشارت فرزند
قالوا انا مهلکوا گفتند بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه دوم را
که تکذیب برادرزاده تو می کنند ان اهلها کانوا ظالمین بدرستی که اهل آن دیه
هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال ان فیها لوطا گفت ابراهیم علیه السلام
بدرستی که در آن دیه لوط است و او از ظالمان نیست قالوا نحن اعلم گفتند ملائکه که ما
داناتریم بمن فیها بهر که در وست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل نیستیم
لننجینه هر اینه او را رهائی خواهیم داد و اهله الا امرأته و کسان او را مگر زن او را کانت

من الغابرین ۞ باشد از باقی ماندگان یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام از میان
قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند
و با ایشان هلاک شود و لما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان
ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان و ضاق بهم ذرعا و تنگ شد بسبب ایشان
از جهت دل یعنی تنگ گشت که مبادا آنکه از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آن که متعرض غربا
میشوند آسیبی رسد فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کرده او را تسلی دادند
و قالوا لا تخف و گفتند مترس و لا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهانندهٔ توایم
و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین ۞ باشد از گر
ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة
بر اهل این دیه رجزا من السماء عذابی از آسمان یعنی سنگباران بما کانوا یفسقون
بسبب آن که بودند که پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدا لوط علیه السلام با اهل خود خلاص
یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه مفسر
و لقد ترکنا منها و بدرستی که باز گذاشتیم از آن قریه آیة بینة نشانهٔ روشن لقوم یعقلون
برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن آثار دیار خراب ایشان است یا حجاره
سجیل که در آن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست و الی مدین و فرستادیم
بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان در نسب شعیب فقال یا قوم اعبدوا الله
پس گفت ای گروه من بپرستید خدا را و ارجوا الیوم الآخر و امید میدارید ثواب روز پسین
یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت و لا
تعثوا فی الارض و غایت تباهی مجوئید در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی

که قاصد فساد باشید فکذبوه پس دروغ داشتند شعیب علیه السلام را و از فساد منع نشدند
فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل علیه السلام که دلها را از آن
تزلزل افتاد فاصبحوا فی دارهم جاثمین ۞ پس بامداد کردند در سراهای خود بزانو آمده
و مردگان و عادا و ثمودا و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را و حفص ثمود خواند
بلا تنوین جهت عدم انصراف و ابوبکر مع التنوین جهت تناسب بلفظ عادا میخواند و قد
تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را من مساکنهم از
منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید و زین لهم
الشیطان و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر
و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیا ایشان را بدان
میخواندند و کانوا مستبصرین ۞ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و صاحب
دیدهٔ بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند اما ازین خود و سخن پیغمبر
نامعقول پنداشتند و قارون و یاد کن قارون را و فرعون و هامان و فرعون و هامان را
و لقد جاءهم موسی و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن و
معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تعظیم ورزیدند و ما کانوا
سابقین ۞ و نبودند پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسیده فکلا
پس همهٔ اینها را که یاد کرده شد اخذنا بذنبه گرفتیم و عقوبت کردیم بگناه ایشان فمنهم من
ارسلنا پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا بر وی بادی سخت که در وی سنگریزه بود
یعنی قوم لوط و منهم من اخذته الصیحة و بعضی از ایشان کسی بود که بگرفت او را عذاب
صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین و منهم من خسفنا به الارض و از ایشان کسی بود که فرو بردیم

او را بزمین چون قارون و منهم من اغرقنا و از ایشان کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را
در آب چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان
یعنی بجرم ایشان را عقوبت کند ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بجحد و عناد انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر بلا میساختند ای که حلم ترا
رد میکنی راه باطل میروی میکنی چون تو بد کردی می یابی جزا پس چه بها جمله با خود میکنی
مثل الذین اتخذوا مثل آنان که فرا گرفتند من دون الله اولیاء بجز خدای دوستان
یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوتست که برای خود اتخذت بیتا فرا گیرد خانه
وان اوهن البیوت و بدرستی که سسترین خانها لبیت العنکبوت هر آینه خانه
عنکبوتست که نه سقف دارد نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لو کانوا یعلمون اگر باشند
کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی است از برای دین ایشان یعنی چنانکه
خانهٔ عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی
اعتبار است و از آن هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود
می تنند تارها برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود می نهد پس خانهٔ او
محبس اوست آنها نیز که بدون خدا دلی گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان
میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهالک
نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هواهای نفس را
در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل — از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است
رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم بدرستی که خدای تعالی میداند ما
یدعون آنچه میخوانند یعنی میپرستند من دونه من شیء بجز وی از هر چیز چون بت و ملک و آدمی

تنند و بر نهم

داد کر

وکواکب و هو العزیز الحکیم و اوست غالب در ملک خود شریک ندارد و محکم کار است که
عقوبت مشرکان را تأخیر میکند و تلک الامثال و این مثلها نضربها للناس می آریم
و بیان می کنیم برای مردمان و ما یعقلها الا العالمون و باز نمییابند ثمره و فایدهٔ آنرا
مگر دانایان که تدبیر می کنند در حقایق چیزها خلق الله السموات و الارض بیافرید خدای تعالی
آسمانها و زمین بالحق یا برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که در این
آفریدن لآیة هر آینه نشانه ایست روشن یا در ضرب المثل عبرتیست للمؤمنین مر
گرویدگان را اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده میشود بتو من الکتاب از
قرآن واقم الصلوة و بپای دار نماز را ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد
عن الفحشاء از کارهائی که نزد عقل زشت بود والمنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد
یعنی بسبب باز ایستادن باشد از معاصی چه مداومت بر او موجب دوام ذکر و مورث کمال
خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی بود از انصار که از
جماعت نموده با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگزارد و هیچ انواع
از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان صلوته تنهاه زود باشد که نماز او را باز دارد اندک
زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک
نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را
از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تأویلات
آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارندهٔ نماز تن ناهی است
از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و هیئات مظلمه

ع
الجـ

حال او

و سیئات

ونماز دلها زدار و ظهور فضول و دخول غفلت را وصلی تستر منع نماید التفات بما سوا
حضرت را وصلی روح نفی کند از استقرار بملاحظه اغیار وصلی خفی بکند راند سالک را
از شهود اثنینیه و ظهور انانیه یعنی بر دلها هر کرا اندکه از رو حقیقت جز یکی نیست نقد
این عالم باز بین و بعالمش مفروش ولذکر الله اکبر و هر اینه ذکر خدای
بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر
ازان که کسی قدر او بشناسد و یا بزرگتر ازان است که ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول
بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا
ازان بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باشد که اند و محققان
بر آنند که ذکر خدا من را بزرگتر است از ذکر من مر خدا را چه ذکر من آمیخته است با غراض و ذکر
خدا صافی است از کدورات علل و اغراض یا ذکر من حالی است فانی و شناید و ذکر خدای
باقی است زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آنکه
تو او را یاد کنی مگر بعد ازان که او ترا یاد کند شبلی رحمة الله علیه فرمود که ذکر او در ازل ترا بهتر است
از ذکر شما درین وقت او را در نفحات از شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه
نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند که ذکر او
بزرگتر است ذکر تو بیدا بود تا بکجا بود تو یاد کنی خدا را در خور خود او یاد کند ترا او
در خور خویش والله یعلم و خدای میداند ما تصنعون • آنچه می کنید از نماز و غیر آن
و جزا شما مناسب عمل خواهد بود ولا تجادلوا و آویزش و جنگ مکنید و بیکار مکنید و جدال منمائید
اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند الا بالتی
هی احسن مگر بخصلتی که ازان نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوشخوئی مقابله کنید

کم آن نیکو

وغضب

وغضب ایشان را بحلم الا الذین ظلموا منهم مگر آنان که ستم کردند از ایشان یعنی عهد شکستند
یا جزیه باز گرفته اند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که ایشان اثبات فرزند می کنند
مر خدا را سبحانه و قولوا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمنا ایمان آوردیم بالذی
انزل بآن چیزی که فرو فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن و انزل الیکم
و آنچه فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور و الهنا و خدای ما و الهکم و خدای شما
واحد یکی است و نحن له و ما مر او را مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان
و شما اتخاذ ارباب می کنید از احبار و رهبانان و کذلک و همچنان که فرو فرستادیم بر انبیا
کتب خود را انزلنا فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتابی موافق با کتب سابقه
در اصول دین فالذین پس آنان که آتیناهم الکتاب دادیم ایشان را علم کتاب متقدم
چون ابن سلام و امثال او رضی الله عنهم یؤمنون به میگروند بقرآن یا مراد انبیا اند
که پیش از بعث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بقرآن گرویده بودند چون قیس بن ساعده
و بحیره و نسطور و ورقه و اضراب ایشان و من هؤلاء و ازین گروه عرب من یؤمن به
کس هست که میگرود بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و ما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتها
کتاب ما را الا الکافرون • مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان
عرب چون ابو جهل و مانند وی و ما کنت تتلوا و نبودی تو که بخوانی من قبله پیش از قرآن
من کتاب هیچ کتاب از کتب منزله و لا تخطه و نمی نویسی کتابی را بیمینک بدست راست خود
تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده و
نویسنده می بودی اذا آن هنگام لارتاب المبطلون • در شک افتادندی تباهکاران
و کجروان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان

کمیت

الثقاط کرده بر ما میخوانند یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر زمان
امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قرائه فضیلت بوده مر غیر پیغمبر را
و عدم آن فضل معجزه آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه
نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی
شیبه در مصنف خویش از طریق عون ابن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی
کتابت را مقرر ساخته بزمان از نزول قرآن و مذهب آنان که وی را امی دانند از اول عمر تا
آخر بصواب اقربست بیت بقلم گر نوشت انگشتش ۞ بود لوح و قلم اندر مشتش ۞ از سواد
خطا کر دین بربست ۞ بکمالش ز هیچ شکست ۞ بود او نور و خط تیره ظلم نشود نور و ظلم
جمع بهم بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشنست فی صدور الذین در
آنان که اوتوا العلم داده شد ایشانرا علم یعنی مؤمنان اهل کتاب یا اصحاب کرام که آنرا
یاد میکردند تا هیچکس تحریف تواند کرد و خواندن قرآن از ظهر قلب خاصه امت محمد است
چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند و قولی آنست که ضمیر هو راجعست بحضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و کارهای او و علم بآن که او امی است آیتهای روشنست مر آنانرا که دانا اند
بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی وما یجحد بآیاتنا و منکر
نشوند آیتهای ما را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن الا الظالمون مگر کافران در
ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وقالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرستاده
نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیات من ربه نشانها از پروردگار او
یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مایده عیسی علیه السلام قل انما الآیات بگو

جز این نیست

جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله نزدیک خداست هر جا که خواهد و هرگاه که خواهد بر
هر که خواهد فرو فرستد و اظهار او بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وانما انا و جز این نیست
من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلیغ که شما در یابید او لم یکفهم
آیا بس نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزه روشن انا انزلنا که ما فرستادیم علیک الکتاب
بر تو قرآنرا و پیوسته یتلی خوانده میشود علیهم بر ایشان بزبان ایشان و ایشان از فصحا
و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره
در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در میبازند و
بمعارضه آن در نمی پردازند معجزه ازین روشنتر کدام باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده و مدعا آنکه
میخواهیم که علم خود را بدان افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قوم را که از انچه
نبی ایشان بدیشان آورده و این آیت نازل شد که ایا کفایت نیست آنرا قرآن که بر
ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخششیست
بهر کس که متابعت کند و ذکری و پندی و نصیحتیست لقوم یؤمنون مر گروهی را که
تصدیق کنند قل کفی بالله بگو بسنده است خدای بینی وبینکم میان من و شما شهیدا
گواه بسخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات والارض آنچه در
آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما برو مخفی نخواهد بود والذین آمنوا و آنان که گرویدند
بالباطل بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وکفروا بالله و کافر
شدند بخدای بحق اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که بدل
کردند کفر را با ایمان ویستعجلونک و شتاب میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب چون

نضر بن حارث و امثال او و لولا اجل مسمی و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین ای عذاب
هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی مستعجلان عذاب موعود و لیاتینهم و هر آینه خواهد
آمد آن عذاب بدیشان بغتة ناگاه در دنیا بوقت مرگ یا در آخرة و هم لا یشعرون
و ایشان ندانند آمدن آن را یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب
و ان جهنم و حال آن که دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو گرفته است و احاطه کرده بکافران
یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه
خواهد کرد بدیشان یوم القیمة یوم یغشیهم العذاب یاد کن روزی را که در آید عذاب
بدیشان من فوقهم از زبر سرهای ایشان و من تحت ارجلهم و از زیر پایهای ایشان
و یقول و فرماید خدا یا فرشتگان بامر او مر دوزخیان را که ذوقوا بچشید ما کنتم تعملون جزاء
آنچه بودید که میکردید در دنیا از عمل بود و عقوبه در جزا است هر چه آنجا کاشته اید اینجا بدروید
بیت تو تخمی میفشان که چون بدروی ز محصول خود شاد و خرم شوی آورده اند که جمعی مؤمنان
در مکه اقامت کرده از جهة قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان
هجرت نمیکردند و بترس و هراس پرستش خدای مینمودند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
که یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنان که گرویده اید از اهل شرک بیرون روید
و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد ان ارضی واسعة
بدرستی که زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بموضع امن فایای پس مرا
فاعبدون پرستش نمائید خالص و اینجا گفته اند بیت سفر کن چو جائیت ناخوش بود
گزین جای رفتن بر آن ننگ نیست و گر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست
و اگر از دوستی اهل و دیار بسته باشد بدان امید که مفارقت ضرر خواهد بود زیرا که کل نفس

ذائقة

ذائقة الموت چشنده مرگ است و مرگ از همه جا و از همه کس فرا میرسد ثم الینا ترجعون
ترجعون باز گردیده خواهند شد و قومی بخطاب میخوانند یعنی شما باز گردیده خواهید شد
بجزای ما پس در دار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستانه حضرت پیغمبر آخر
الزمان باید آورد و الذین آمنوا و آنان که بگرویده اند بخدای و رسول و عملوا الصالحات
و بکردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشان را من الجنة
غرفا از بهشت بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
آن غرفها جویها خالدین درحالتی که جاودان باشند فیها در آن غرفها یا در آن بهشت
نعم اجر العاملین نیک مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الذین صبروا
آنان که شکیبائی کردند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و علی ربهم و بر پروردگار خود
یتوکلون توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مؤمنان مکه این شنیده
عزم هجرت بمدینه نمودند و جمعی دیگر دست در دامن بهانه زدند که ما را در آن اسباب معیشت مهیا
نباشد چگونه توان رفت آیه آمد و کاین من دابة و بسیار از جنبندگان که هیچ جانور لا تحمل
برنمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمیکنند و ذخیره
کنندگان از جانوران آدمی و موش و مور است و گفته اند عقعق نیز ذخیره نهند و فراموش کنند
در کشاف از بعضی سلف نقل میکنند که بلبل را دیدیم که خوردنی در زیر بال خود نهان میکرد
القصه جانوران بسیار اند از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی
که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشان را و ایاکم
و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید بیت هست ز فیض کرم
ذو الجلال مشرب ارزاق پر آب زلال شاه و گدا روزی ازو میخورند مور و ملخ قسمت ازو

میبرند و هو السمیع و او شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم و داناست به
شمار روزی از کجا دهد و لئن سألتهم و اگر بپرسی مر اهل مکه را که من خلق السموات والارض
که بیافرید آسمانها و زمین را و سخر الشمس والقمر و رام گردانید آفتاب و ماهتابرا لیقولن
هر اینه گویند که خدای چه این مسئله در عقول خود قرار گرفته که واجبست انتهای ممکنات
که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون
پس کجا برگردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر میتابند و بسلوک سبیل
میشتابند الله یبسط الرزق و خدای میگستراند و فراخ میگرداند روزی را لمن یشاء
برای هرکه میخواهد من عباده از بندگان خود و یقدر له و تنگ میسازد مر آنرا که میخواهد
ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دال است بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی است
یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بکل شیء که خدا بکل
بر هر چیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست و لئن
سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا از
آسمان ماء آبی فاحیا پس زنده کرده و تازه ساخته به الارض بآن آب زمین را من بعد
موتها پس از مردگی و افسردگی آن لیقولن الله هر اینه گویند که خدا تعالی یعنی معترف اند بآنکه
موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات را با او در عبادت شریک میسازند
قل الحمد لله بگو سپاس و شکر مر خدایراست که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته
بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند ع
بیگانگی او و مخلوقی او را شریک میدانند و ما هذه الحیوة الدنیا این زندگانی
الا لهو مگر مشغولی و بیکاری و لعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال همچو بازی کودکان میماند

که اطفال جمع آیند و ساعتی بدان متبهج گردند و اندک زمانی از آن ملول و مانده گشته
متفرق شوند و چه زیبا گفته است ~ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بیعقل
مردمان که بدان مبتلا شوند و ان الدار الآخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اینست
حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمانی که
بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران
فی الفلک در کشتی و بسبب امواج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله خوانند خدای را
مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدا دین خود را یعنی
ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدا را و در کشف آن شدت
پناه بوی برند پس فلما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشانرا از غرق و برون
آورد بسلامت الی البر بسوی دشت اذا هم آنگاه ایشان یشرکون شرک آرند
یعنی باز گردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه دادیم ایشانرا از نعمت
ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی دنیا فسوف
یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت او لم یروا آیا نمی بینند
اهل مکه و ندانستند انا جعلنا آنکه گردانیدیم شهر ایشانرا حرما آمنا حرمی با ایمنی یعنی
اهل آن ایمن باشند از قتل و غارت و یتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند
مردمان من حولهم از گرداگرد ایشان یعنی مردمانرا میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه
کسی متعرض ایشان نمیگردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند یا شیاطین یؤمنون میگروند
و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بحسین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف یکفرون
کافر میشوند و دلیل کفران نعمت از ایشان شرکست و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری

از کسی که بر بندد و افترا سازد علی الله کذبا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست

کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول الله لما جاءه آن هنگام که بیامد بوی الیس اما نیست

هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین برای ناگرویدگان والذین

جاهدوا و آنان که کوشش نمایند فینا در کار ما و اقامت دین لنهدینهم هر اینه راه نماییم

سبلنا براههای خود و ان الله و بدرستی که خدا لمع المحسنین با نیکوکاران است

یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ابرار مجاهدین که بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد

ظاهر و باطن را پس آنان که جهاد کنند در راه حق با دشمنان دین و با هوای نفس نمائیم

ایشان را راه وصول بدولت لقای شیخ سهل تستری قدس الله سره فرموده که هر که کوشش

نماید در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت امام قشیری رحمة الله علیه گفته آنان که بیارایند

ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله

روحه میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود و در بحر الحقایق آورده است

هر که کوشش نماید در طلب ما بنمائیم او را دریافتن الا من طلبنی وجدنی هر که مرا جوید مرا

یابد و در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده است انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود

فاطلبنی تجدنی اگر در جستجوی من شتابی مراد خود بروی باز یابی سورة الروم

بسم الله الرحمن الرحیم الم ابو الجوزا رحمة الله علیه از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که

حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتی است بصفتی که حق را بدان ثنا گوید چنانچه

الف ازین کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارة بالله

و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بواسطه جبرئیل وحی فرستاده بمحمد

صلوات الله و سلامه علیه غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند

فی ادنی الارض در نزدیکترین زمین که مر عرب را باشد نسبت بزمین روم آن اردن

و فلسطین بوده یا لشکر با میان از زر عمارات و بصری آن چنان بود که خسرو پرویز پادشاه

فارس از کرد و امیر وی بود با لشکر گران فرستاد تا بعضی از دیار روم بگرفتند و رومیان

کشته شدند در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این خبر بمکه رسید مشرکان

شادمان شدند از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان

امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاؤل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت پس خدای تعالی آیت

فرستاد و بیان کرد و هم و رومیان من بعد غلبهم پس از مغلوب شدن ایشان سیغلبون

زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه

بعد از نزول آیت مشرکان را فرمود که چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس

غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما تو را دروغ گو میدانیم

پس ده شتر جوان بر مدت سه سال گرو بستند و ابوبکر رضی الله عنه صورت حال بعرض حضرت

سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و حضرت فرمود که بضع سنین میان ثلثه و تسعه است برو

در مال و مدت بیفزای ابوبکر صدیق رضی الله عنه باز گشت و تا نه سال و صد شتر مراهنه کردند و ضمان

آن از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان

برسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق گشت و صدیق رضی الله عنه صد شتر از ابی بقول اول

و از ضمان وی بقول ثانی بستد چون ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود که صدقه

ده العقصه این آیه اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنست لله الامر

مر خدای راست حکم و فرمان من قبل پیش از غلبه فارس بر روم و من بعد و پس از غلبه

روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است همه کار در قبضه اختیار اوست در کشف

ازلست

الاسرار گفته که قبل الست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ابدیست و ازلی و یومئذ

و آنروز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح المؤمنون شاد خواهند شد مومنان

بنصر الله بیاری کردن خدای مر اهل کتاب بقومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول

است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو داد زیادتی یقین صحابه و گفته اند فرح با آنست که

بعضی اعداء دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که چون شهریار

خان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بغماز ارباب غرض هر دو برادر متغیر گشت

و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم

عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نموده سپهداران لشکر روم گشتند و یار بسیار از مغلوب

ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کرا میخواهد و هو العزیز

و او غالبست انتقام کشنده از جمعی الرحیم مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وعد الله وعده

کرد خدای غلبه روم یا فرح مومنان را وعده کردنی لا یخلف الله وعده خلاف نمیکند

وعده خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد و لکن اکثر الناس و لیکن

بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند صحت وعده او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزی

آشکارا من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت امر اسباب

معاش و تجارت و درو سیط گوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و خواندن

که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند و هم و ایشان عن الاخرة از امور آخرة که غایت و

مقصود آنست هم غافلون ایشان غافلانند و بیخبرانند تکرار ضمیر جهت تاکید است

او لم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرآیای ممکنات است یعنی

در آفاق است نمودار آن در نفسهای خویش توان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمینمایند تا

ادراک خود را اعاده استدلال کنند ما خلق الله السموات و الارض نیافریده خدای آسمانها

و زمین را و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین هست الا بالحق مگر بیاری حق یعنی ثواب

و عقاب بالحق یعنی حکمت ملخص سخن آن که آفریدن ارض و سما نه برای بازی است بلکه

آفریدن بجهة استدلال بر توحید و اجل مسمی و برای وقتی نام برده که چون آن کار بپایان

برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت است و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس

از مردمان یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست

لکافرون ناگرویدگان و منکرانند او لم یسیروا آیا سیر نمیکنند فی الارض در زمین

یعنی بمصارع عاد و ثمود بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا ببینند که چگونه بود

عاقبة الذین عاقبت آنان که بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا

بودند آن گروه اشد منهم سختتر از اهل مکه قوة از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان

و امثال ایشان و اثاروا الارض و بگردانیدند زمین را جهة زراعت حبوب و غرس

اشجار و استخراج معادن و استنباط آب و عمروها و عمارت کردند آنرا اکثر بیشتر

مما عمروها از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرعند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر

از اعمار قریش و جاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات

با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار

ایشان برآورده فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی

بی ارسال رسل و بی کفر و بی تکذیب ایشان را هلاک کند و لکن کانوا و لیکن بودند که بموجبات

عقاب انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان پس هست عاقبة الذین

سرانجام آنان که اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوای نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست

وگفته اند سوای اسم دوزخ است چنانچه حُسنی اسم بهشت یعنی دوزخ عاقبت مشرکان بسبب
آن کذّبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآیاتِ الله بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند
قرآن را و عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَکانُوا بِها و بودند که بدان آیتها یَستَهزِءُون
استهزا میکردند اَللهُ یَبدَؤُا الخَلقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ یُعیدُهُ پس دیگر باره
زنده میگرداند و برمی انگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ اِلَیهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرجَعُونَ باز
گردانیده میشوند و حفص بیا میخواند بر طریق خطاب وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و در روزی که قایم شود
قیامت یُبلِسُ المُجرِمُونَ خاموش میشوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد ع
از حجت وَلَم یَکُن لَهُم و نباشد مر ایشان را مِن شُرَکائِهِم از انبازان ایشان یعنی خدایانی
که مشرکان شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعاءُ درخواست کنندگان یعنی
ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان
نا امید و محروم مانند وَکانُوا و باشند کافران بِشُرَکائِهِم بدان انبازان کافِرِینَ
ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ
و روزی که قایم شود ساعت رستخیز یَومَئِذٍ آن هنگام یَتَفَرَّقُونَ پراگنده گردند
و از هم جدا شوند گروهی باعلی علیین روند و جمعی در اسفل السافلین افتند یکی
و یکی در درکه فرقت آن تخت راحت و این در حصیر محنت آن را انواع ثواب و این را
عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان و برخی در آتش فراق گدازان یکی خندان بصد عشرت
یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا اما
آنان که گرویده باشند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده اند فَهُم فی رَوضَةٍ پس ایشان
در مرغزاری مشتمل از انهار و ازهار یُحبَرُونَ شادمان کرده شوند باشند چنان شادمانی که اثر

راحت

راحت بر صحایف جبینهای ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را حلی و حلل پوشانند
در احقاف گفته که موجب سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز بهشت شنوانند
و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد در خبر است که اشجار بهشت تغنی کنند با صوتهای که خلایق هرگز
آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود و از ابو الدرداء رضی الله عنه پرسیدند که
بهشت هیچ چیز تغنی کند گفت آری با تسبیح یحیی بن معاذ رازی را قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام
دوستتر داری گفت که مزامیر انس فی مقاصیر قدس با الحان تحمید در ریاض تمجید صاحب کشف
الاسرار فرموده که فردا دوستان خدای در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی آن طرب
سماع کنند فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ و فرمان آید به داود که بدان نغمه دلپذیر
و صوت شورانگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی توریت تلاوت کن ای عیسی بقراءت
انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای تسبیح ما برکش ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن
امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی کند
همه فرشتگان از آواز او از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آن که شریفترین لذتی
بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از ینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی
که سماع منادیست که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از حضرت آباد بهشت نورانی
یاد میدهد ما همه اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده ایم مومنان گویند
کآثار بهشت نغز گردانید هر آواز زشت گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد ما آید از آنها
اندکی پس نی و چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند
جرد بگذارند سوی گل روند وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنها که نگرویده باشند وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب
کرده اند آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقاءِ الآخِرَةِ و لقاء آن سرای یعنی حشر و نشر را

فأولئك پس آن گروه في العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگانند فسبحان الله
مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حین تمسون
هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وحین تصبحون و هنگامی
که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست حمد و ستایش في السموات
والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد میگوید وعشیا و دیگر نماز
گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی
نماز پیشین صاحب لباب آورده که تسبیح رفع صوتست پس اتصال او بصلوة جهریه خالی
از مناسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب
مینماید یخرج الحي بیرون می آرد خدا زنده را من المیت از مرده چون نخله از نواة و سنبله
از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل
ویخرج المیت و بیرون می آرد مرده را من الحي از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحیي الارض
و زنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از افسردگی و پژمردگی آن وکذلک و همچنین
اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت
خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام من تراب از خاک
ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون پراکنده میشوید در زمین برای تصرف
در اسباب معیشت ومن آیاته و از علامات توانائی او ان خلق آنست که بیافرید لکم
برای شما من انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید
بحکم جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمتست و مخالفت واسطهٔ منافرت
بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل

هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم و ساخت یعنی پدید آورد میان
شما و ازواج شما مودة دوستی ورحمة و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت
بسبب زادن فرزند یا مودت برخوردسالان و رحمت بر پیرزنان ان في ذلک بدرستی
در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم
یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند ومن آیاته و از دلالتهای
قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمین واختلاف السنتکم
و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه باوازها پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف
لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانها
مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفت در فرزندان حام و سی و شش
در یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی یا در تخطیطات
اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی
توأمان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود
ان في ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر
زاده اند لآیات هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است للعالمین مر همه عالمیان را
یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی کلی مندرج است
چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خوانده
یعنی این دلالات مر دانایان راست که دران نظر کنند و بغور آن رسند ومن آیاته و از علامات
قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن شما باللیل والنهار بشب و روز جهة استراحت و آسایش
نفسانی و قوت قوای طبیعی وابتغاؤکم و جستن شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی

خوفاً

طلب معاش بروز و شب و گفته اند مخصوص است منام بالشب و ابتغاء بروز و در آیت تقدیم
و تاخیری هست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ
هر آینه دلالتها و عبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ
و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید شما را برق برای ترسانیدن مسافران
از صاعقه و در طمع افکندن مقیم برای باران وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از
جهة آسمان یا از ابر آبی را فَيُحْيِي پس زنده میکرداند بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را تا از وی
تر و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین
برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت اله لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که
تعقل کنند در تکوین حادثات حق تا برایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه
مِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانائی او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون
وَالْأَرْضُ و زمین روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او و یعنی بنگاه داشت او مر ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا
ای مردگان بیرون آئید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ بیرون آئید
از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست وَلَهُ و مر او راست مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند
كُلٌّ لَهُ همه او را قَانِتُونَ فرمانبردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در هیچ حال از
حکم او تمرد نمیتوانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافرید خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسان است عَلَيْهِ بر خدای
همچنانچه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسانتر است از ابتدا پس چون ابتدا را اقرار دارید

اعاده را چرا منکر میشوید و ابدا و اعاده نزد قدرت وی یکسانست چون قدرت او منزه از
نقصانست آوردن خلق و بردنش یکسانست نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود از قدرت
با کمال او آسان است وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست صفت برتر و وصف بلند تر چون
قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيمُ
دانا بصواب کار افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند خدای برای شما
مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادان
مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا
رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ در آن چیز
سَوَاءٌ یکسانید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند
تَخَافُونَهُمْ می ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان
أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی شریکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را
در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از
استبداد و استقلال ایشان ترسان نشوید و در بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این آیت برخواند قریش خواندند گفتند کلا والله
لا يكون ذلك ابدا حاشا که این تواند بود آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما
بندگان را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگار را که بندهای خدا اند در ملک او شریک
میسازید خلق چون بندگان بر در پرستش مانده در بند حکم مالک خویش جمله هم بنده
هم بندی نرسد بنده را خداوندی كَذَٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و

و در معالم از بعضی

مبین میسازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال
برند اَمّا جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبرانند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ بلکه پیروی
میکنند آنان که ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانش
فَمَنْ یَهْدِی پس کیست که راه نماید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که فرو گذاشت خدای و سبب خذلان
شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِنْ نَاصِرِینَ هیچ یاری دهنده از یاران و
هواداران که از عذاب دوزخ خلاصی دهد فَاَقِمْ وَجْهَكَ پس بپای دار خود را ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم لِلدِّینِ برای عبادت خدای یا خالص کردان عمل خویش را حَنِیفًا در حالی
که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بر توجه اقامت کنید و پیروی کنید
فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی دین خدای را آن فطرتی که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا بیافرید مردمان را بر
آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده
پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطورید لَا تَبْدِیلَ نهی است در صورت نفی
یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدای را یعنی دینی که خدای خلق را بران آفرید و میثاق
از ایشان فرا گرفت ذٰلِكَ آنست الدِّینُ الْقَیِّمُ کیش راست و راه مستقیم وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم
تدبر مُنِیبِینَ حال است از ضمیر اَقِمْ یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم روی بدین آر و با امت
خود در حالتی که باز گردیدگانید اِلَیْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرمود
انابت رجوع است از خلق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق مرجع نباشد و تو مرجع همه
رجوع با کرمت کرم تو بپذیرد ایکارم چه کنم وَاتَّقُوهُ و بترسید از وی وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بپای
دارید نماز را وَلَا تَکُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِکِینَ از شرک آرندگان بترک نماز متعمداً فقط

با آمده است در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمة الله علیه نقل میکنند که حدیثی من بشنیدم
از بن روایت کنند عرض کنند بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنند من این حدیث
که مَنْ تَرَکَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ کَفَرَ خواستم که باقی از قرآن موافقت بود سی سال
تامل کردم تا این آیه یافتم که وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَلَا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ مِنَ الَّذِینَ
مباشید از آنان که فَرَّقُوا دِینَهُمْ جدا کردند و پراگنده ساختند دین خود را وَکَانُوا
شِیَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستند
و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند و خواجه ادهم
ابو امامه را رضی الله عنه دران باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت کُلُّ حِزْبٍ هر گروهی
بِمَا لَدَیْهِمْ بآنچه نزدیک ایشان است از دین فَرِحُونَ شادمانند و گمان ایشان آنکه
حق با ایشان است هر کسی را در خور مقدار خویش هست نوع خوشدلی در کار
میکنند اثبات خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون مس کند
آدمیان را یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون
در مانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِیبِینَ اِلَیْهِ باز گشتگان بسوی حق
ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند وی ایشان را خدای مِنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی
یا صحت یا توانگری و از ان شدت باز رهند اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ ناگاه گروهی از ایشان
بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند
لِیَکْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا اٰتَیْنَاهُمْ بآنچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا امر تهدید
است یعنی ای کافران بخورید دو سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت آخرت باشد اَمْ اَنْزَلْنَا آیا فرستادیم عَلَیْهِمْ بر

کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسولی ذو سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو
یتکلم پس آن رسول یا ملک سخن کوید یا از کتاب تکلم کند یعنی دلالت در شته باشد
بما کانوا به یشرکون • بآن چیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان
و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن
فرحوا بها شادمان شوند بدان و ان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة زحمتی از مرض و قحط
و امثال آن بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان
یعنی جون بشامت کردارهای بد که میکرده اند اذا هم یقنطون • آنگاه ایشان نا امید شوند
و جزع میکنند یعنی نه شکر میکزارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت اولم یروا آیا ندانستند
ان الله آن که خدای یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که
میخواهد و یقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که درین قبض و بسط
لآیات هر اینه نشانهاست لقوم یؤمنون • مر کروهی را که میکروند و تصدیق کنند حکم
الهی را در قبض و بسط و دلالت عبرتست و شکر کویند در سرا و صبر نمایند در ضرا که بنای
کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت فآت پس بده ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ذا القربی حق خداوند قربت را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت و گفته اند صورة خطاب
بحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و همه اهل ایمان درین داخلند میفرماید که
بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم رحمة الله
علیه بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکند و المسکین و بدهید حق محتاج
بیچاره را و ابن السبیل و راه گذری را از آن چنانچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذلک این
ایتای حقوق خیر بهتر است از امساک للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله

لقای

لقای خدا را یا رضای او میجویند یا مراد ایشان وجه توکل است یعنی نه جهتی دیگر از
اعواض و اغراض و اولئک و آن کروه هم المفلحون • ایشانند رستکاران
و فیروزی یافتکان و ما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا
تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از
آن از او توقع می کنید تا مال شما افزون کردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله
نزدیک خدای و برکت از آن نمیخیزد یا آنچه میدهید از زیادتی حرام در معاملات یعنی سود
تا زیادتی در مال سودخوارکان پدید آید چنان نمیشود و برکت در آن نمی نماید و ما آتیتم من
زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن تریدون وجه الله میخواهید
ثواب خدای فاولئک پس آن کروه که زکوة و صدقه لوجه الله میدهند برای مکافات
هم المضعفون • ایشانند خداوندان افزونی شدن یا بندکان افزوده که یکی را ده یا زیاده
یابند الله الذی خلقکم خدای بحق آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی
داد و میدهد شما را مادامی که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال ثم
یحییکم پس زنده کرداند شما را و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما
یعنی از بتانی که بزعم شما شریکان خدا اند من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق
و رزق و اماتت و احیای من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و هیچ کس
از هیچکدام این کار نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای و تعالی
و برتر است عما یشرکون • از آنچه شریک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی
البر در بیابان بخشکسالی و مردن دواب و طواعین و البحر و در دریا بطوفان و جوش و غرق
شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشوم

ع

معاصی ایشان اغلب برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان
نباتات نروید و در دریا جواهر و لولو منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع
گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد در بر آن بود که قابیل هابیل را بکشت و فساد در بحر آن
که ملکی کشتیها غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد است بعضی که نتیجه آن ظاهر شد در
بیابان باهلاک اهل قری و در دریا بطوفان قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر ظهر
ملک قدر فساد از اسباب ایشان از دیو و آدمیان که در لیذیقهم تا بچشاند ایشان را
بعض الذی عملوا برخی از جزای آنچه کردند چه تمام آن در آخرة خواهد بود لعلهم شاید ایشان
بچشیدن این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محقق
مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه فرموده که بحر دل او اول بر
فاسد گردد ظاهر شود و فساد بر نفس و امام قشیری رحمة الله علیه آورده که فساد بر نفس بارتکاب
محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و توقف بر رسوم و عادات است در حقایق سلمی
که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما بتاویلات فاسد
و فساد لسان عرفا بدعاوی باطل — ماه نادین نشانها میدهد روشنائی را بدان
از برای مشتری در دو صف ماه — صد نشان نادیده گوید بهر جاه — قل سیروا بگو مشرکان را که بروید
فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین
آنان که من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر از ایشان یعنی همه هلاک
مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک روی همین خود را للدین القیم برای
راست یا ور از جهه دین درست من قبل ان یأتی پیش از آن که بیاید یوم لا مرد روز
که باز گردیدن نیست له مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی که خدای او را باز نگرداند و البته

بباشند

بباشد یا روزی بیاید از خدای که کس نتواند باز گرداند یومئذ یصدعون آن روز
که جدا شوند مردم از یکدیگر بر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه
پس بر وست کفره جزای کفر او که آتش جاویدست و من عمل صالحا و هر که بکند کار
ستوده فلانفسهم پس از ای نفس خود یمهدون میگسترند یعنی جایگاه درست می کنند
در بهشت و تفریق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی الذین آمنوا تا جزا
دهد خدای آنانرا که گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود
ذکر جزای کافران نکرد بجهة آن که مقصود بالذات مومنانند انه بدرستی که خدای لا یحب
الکافرین دوست ندارد کافرانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ
فرستد و من آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح آن است که میفرستد
بادها یعنی شمال و صبا و جنوب را مبشرات مژده دهندگان بباران تا بفریاد شما رسد
و لیذیقکم و تا بچشاند شمارا من رحمته از نعمتی که تابع باران است یعنی خصب و زراعت
و لتجری الفلک و برای آن تا بروند بسبب بادها کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای
و لتبتغوا و تا بجوئید در تجارت دریا من فضله روزی که خدا بمحض فضل میدهد و لعلکم
تشکرون و تا شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من
قبلک پیش از تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم
بسوی گروه ایشان فجاءوهم پس آمدند رسولان با قوم خود بالبینات با معجزهای روشن
یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا
پس انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنان که کافر شدند یعنی ایشانرا هلاک کردیم
و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند و کان حقا و هست سزاوار علینا بر ما نصر المؤمنین

یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرت‌اند اللّه خداوند حق الّذی یرسل الریاح
آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس برمی‌انگیزانند بادها ابرها را و بهوا برند فیبسطه
پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء
چنانچه خواهد روان یا ایستاده ویجعله و گرداند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری
الودق پس تو می‌بینی باران را که بحکم الهی یخرج بیرون آید من خلاله از میان ابر هم در وقتی که
متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است فاذا اصاب به پس چون رساند
خدای باران را من یشاء آنکه در اراضی و بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم
ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل میشوند وان کانوا و بدرستی که بودند
من قبل ان ینزل پیش از آن که فرو فرستاده شود علیهم بر ایشان باران من قبله
پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امید از باران فانظر الی آثار رحمة اللّه پس
بنشانه رحمت خدای باران مطر تا ببینی که کیف چگونه خدای باران یحیی الارض زنده
میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بعد موتها پس از مردگی او و فسردگی
و حفص بجمع میخواند یعنی بدین آثار رحمت الهی و بخشایش نا متناهی که زمین مرده
زندگی بخشیدن ذلک بدرستی آن که قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن
لمحیی الموتی هرآینه زنده کننده مردگان است چه احیاء ارض احداث آنست که در وجود
از قوای نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بود از قوای و غیرها و هو
خدای علی کل شیء بر همه چیزها قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست
در حقایق آورده که آثار رحمت در ظاهر باران است که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست
که حیات دل بدوست و دیگر فرموده که آثار رحمت منشآت دل باشد که منظر نظر حق است

در مثنوی معنوی حکایت مناسب این گفته یاد فرموده صوفی در باغ از بهر گشاد
صوفیانه روی بر زانو نهاد پس فرو رفت او بخود اندر نغول شد ملول از صورت خوابش
فضول که چه خسپی آخر اندر رز نگر این درختان بین و آثار خضر امر حق بشنو که گفتست انظروا
سوی این آثار رحمت آر رو گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آثار است و بس
باغها و میوه‌ها اندر دل است عکس لطف آن برین آب و گل است چون حیات از حق بگیری ای روی
پس غنی گردی ز گل در دل روی ولئن ارسلنا ریحا و اگر بفرستیم ما بادی که موذی باشد بهلاک
چون دبور که ریح عذابست و بر مزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینند کشت را مصفرا زرد شده
بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از وی نفع نتوان گرفت لظلوا هرآینه باشند من
بعده یکفرون پس از زردی زرع کافر شوند بنعمتها گذشته و بایستی که التجا بحق آرند و
دار رحمت او نا امید نشوند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کافران این طمع مدار که
فهم کنند سخنان ترا و قول ترا قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی نمی
نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع
الصم الدعاء و نمیتوانی شنوانید کرانرا خواندن اذا ولوا چون بگردند از خواننده
مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیت و ادبار برای تأکید حکم است و دستی الی اسماع
یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود اما لب حرکات لب دهان و اشارات سر و دست چیزی در
مییابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است وما انت و
نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی
بر آن که توفیق ایمان دهی منکران را ان تسمع نمیشنوانی مواعظ و نصایح قرآنرا الا من
یؤمن مگر آنرا که گرویده است بآیاتنا بآیات ما و چه ایمان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآنرا

فراگیرند و در معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون ۝ پس ایشان گردن نهادگانند ع
مراد امر و نواهی را اللّه الذی خدای مطلق آنست خلقکم که بیافرید شمارا من ضعف از چیز
سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شمارا من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی
یعنی جوانی و برنائی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت شباب ضعفا و شیبة
سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری
وهو العلیم و اوست دانا باحوال بندگان القدیر ۝ توانا بر تغییر صفات ایشان ویوم
تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا
یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون آن که ما لبثوا درنگ نکردند در دنیا
یا در قبور غیر ساعة جز یک ساعت و همه مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند کذلک
مثل این برگشتن از راستی در آخرة کانوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر یؤفکون
برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای
وقال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنان که اوتوا العلم داده شد
ایشان را دانش والایمان و گرویدن یعنی مومنان و علما از ملائکه و انس گویند چرا دروغ میگوئید
لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور است و مسطور فی کتاب الله در لوح
محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی در
قضای او و یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا
یا در قبر بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس این است
روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر
لا تعلمون ۝ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز عذر نموده برای تدارک

مافات

مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس در آن روز لا ینفع الذین
سود نکند آنانرا که ظلموا ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذر خواهی ایشان ولا هم و نه ایشان
یستعتبون ۝ خوانده شوند بچیزی که ازاله عقاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که آمرزش
خدا طلبید زیرا که خدای سبحانه و تعالی از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و بدرستی بیان زدیم
للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که از آن نفع
بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که می طلبند لیقولن
الذین کفروا هر آینه گویند آنان که نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد ان انتم
نیستید شما یعنی پیغامبر و مومنان الا مبطلون ۝ مگر تباهکاران و دروغگویان و
بافندگان کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای
آنان که لا یعلمون ۝ نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت تو
و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو حق راست است و خدای سبحانه بدان وفا خواهد فرمود
ولا یستخفنک الذین و ترا سبکسار نگردانند آنان که لا یوقنون ۝ بی گمان نمیشوند در امر
معاد و ابدا ایشان یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی
مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد نگهدارید وقت کارها
که هر کاری بوقتی باز بسته است سورة لقمان بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه
مبادات سور و مفاتیح کنوز عبرند و در الم گفته اند که الف اشارة است بانا و لام بلی و میم
بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان تلک آیات الکتاب

این آیات آیتهای قرآن است الحکیم خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم از
تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هدًی راه نماینده است ورحمةً وبخشش از
خدای للمحسنین مر نیکوکاران را الذین یقیمون الصلوة آنان که بپای میدارند
مفروضه را ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة واجبه را وهم وایشان بالآخرة بسرای دیگر
یوقنون ایشان بی گمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه که
بدین صفات موصوفند علی هدًی بر راه راستند من ربهم از آفریدگار خود و
اولئک وآن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران وفیروزی یابندگان آورده اند که نضر
بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود وقصه رستم واسفندیار خریده در مجامع قریش
بنوعی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته وفریفته میشدند ولاف میزد که اگر محمد صلی الله
علیه وآله وسلم از قصه عاد وثمود وعظمت ملک سلیمان وداود علیهما السلام خبر میدهد من
از سعت مملکت ودولت بهمن ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد
که ومن الناس واز مردمان من یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخن بیهوده
وگفته اند سخن فریب دهنده ومشغول کننده یعنی اختیار کند افسانه بی اعتبار را لیضل تا گمراه
سازد مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع وقرائت قرآن
بغیر علم بغیر دانش در علم ویتخذها ومیگیرند قرائت قرآن را هزوًا بازی اولئک آن گروه هم
عذاب مر اینانراست عذاب مهین خوار کننده که بیمی وقتل است در دنیا وعذاب
خزی در آخرة وگفته اند آیت در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی ومردم را باستماع
اصوات ولی از ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی واذا تتلی علیه وچون خوانده
شود بران کس که لهو حدیث را خرید وبرگزیده آیاتنا آیتهای کلام ما ولّی روی بگرداند مستکبرا

در حالتی

در حالتی که گردن کش ومتکبر بود یعنی التفات بآن نکند کان لم یسمعها گویا که هرگز
نشنیده کان فی اذنیه وقرًا گویا که در هر دو گوش او گرانیست فبشره پس بشارت کن او را
بجای بشارت بیم ده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین آمنوا بدرستی آنان که
گرویدند بخدا ورسول او وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته لهم مر ایشانراست جنات
النعیم بهشتهای با نعمت وناز یا نعمتهای بهشت خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در آن
وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست وراست وهو العزیز واو خداوند
غالبست که هیچکس را از وفای وعده مانع نمیشود الحکیم [illegible] است که همه اندیشهای حکمت
نه فروع علم اوست نقص ومنافی ونه در کار او هیچ لاف وگزاف خلق السموات بیافرید آسمانها
بغیر عمد بی ستون ترونها می بینید شما آنرا برداشته والقی وبنهاد فی الارض در زمین یعنی
پیدا کرده رواسی کوههای بلند ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد ومضطرب نسازد چه زمین بر
روی آب متحرک بود چون کشتی وجبال را راسیات لنگر یافته در موضع از ضحاک نقل میکنند که حق
سبحانه نوزده کوه را میخ زمین مقرر فرمود تا برجای بایستد از انجمله کوه قاف است وقبیس وجودی
ولبنان وسنین ودشیر وطور سینا وغیر آن وبث وپراکنده کرد فیها در زمین من کل دابة از هر
جنبنده وانزلنا وفرو فرستادیم التفات بتکلم جهة اختصاص فعل است بفاعل یعنی غیر ما نه
[illegible] من السماء از ابر یا از آسمان ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین
بدان آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو وبسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان
وکوه وحیوان ونباتات خلق الله آفریده خدایست فارونی پس بنمائید بمن که در عالم ماذا خلق چه
چیز بیافریدند الذین من دونه آنان که بدون او یند مراد بتان که کفار ایشانرا شریک حق
[illegible] حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق من اند از آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بل

الظالمون بلکه مشرکان فی ضلالٍ مبین ۝ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با خالق
و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند ۝ هر که همت آفرین او بنده است
بنده در بند آفریننده است ۝ پس کی بنده که در بند است لایق شرکت خداوند
آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب بمهمی که رجوع
بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان ای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد
و فرموده که و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن باعورا حکمت که قول
صایب و فعل کامل است یا شناختن توحید و نفی شرک و در حقایق گفته که اقامت ادلهٔ
عقلیه در تقدیر توحید و ایمان رسل و نفی شرک و اضافت دلالت سمعیه با آن علما را در نبوت
لقمان اختلاف است عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیه
نبوت است و او خواهر زاده مهتر ایوب علی نبینا و علیه السلام بوده یا پسر خالهٔ او بوده و در تیسیر گوید
پسر باعور بن ناخور بن تارخ است و تارخ برادر ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه
فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام
متولد شده و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند
که پیغمبر نبوده و حکیم بوده گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود در میان بنی
اسرائیل قضا با بر سید و بقول امام مجاهد از بندگان نوبه بوده و مرد اسود اللون و غلیظ الشفتین
روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد ایشان
گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگار توایم تا ترا خلیفه در زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان
براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من بسمع و طاعت قبول میکنم و امید میدارم که
مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را

این

این سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را بپسندید حکمت بر او انعام فرمود بمثابه که ده هزار
کلمهٔ حکمت ازو منقول است که هر کلمه بعالمی ارزد روزی بعظمای بنی اسرائیل پند میداد
و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگی فرمود که ای لقمان
تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت هستم پرسید که چه ترا بدین پایه رسانید
جواب داد سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی در تفسیر ثعلبی از
لقمان می آرد که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاده تا میوه بیارند غلامان
میوه‌ها در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ای خواجه
میوه خورده دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت
بآن که ما را آب گرم بخورانی و در صحرا یکباره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین
اوست و مولوی معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و دو بیت که مشتمل بر آنست
ازان اینجا ثبت افتاد ۝ گشت ساقی خواجه از آب حمیم ۝ مر غلامان را و خوردند آن
ز بیم ۝ بعد ازان میراندشان در دشتها ۝ میدویدند آن نفر تحت و علا ۝ در قی افتادند ایشان
از عنا ۝ آب می آورد ازیشان میوه‌ها ۝ چون که لقمان را در آمد قی ز ناف ۝ میبر آمد از درونش آب صاف
حکمت لقمان چو داند این نمود ۝ پس چه باشد حکمت رب الودود ۝ یوم تبلی السرائر کلها ۝ بان
منکم کامن لا یشتهی ۝ چون سقوا ماء حمیما قطعت ۝ جملة الاستار مما افظعت ۝ هرچه پنهان
باشد آنجا پیدا شود ۝ هر که او خاین بود رسوا شود ۝ در اخبار آورده که روزی داود علی نبینا و علیه
السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبض و فصل و عدل است
داود درین سخن تفکر فرموده نعره زد و بیهوش شد و برخی از حکمتهای لقمان و کلمات تامات
ایشان درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم

تعلیم او را اَنِ اشکُر لِلّٰهِ آن که شکر گوید خدا را بر نعمت حکمت وَمَن یَشکُر وهر که شکر گوید
فَاِنَّما یَشکُرُ لِنَفسِهِ جز این نیست که شکر میگوید برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق
مزید است بوی میرسد وَمَن کَفَرَ وهر که ناسپاسی کند فَاِنَّ اللّٰهَ پس مر آینه خدای غَنِیٌّ بی نیاز
از شکر کسی حَمیدٌ سزاوار حمد است اگر چه کسی حمد نگوید یا محمود است که همه کائنات بلسان حال
قال حامد و ثناگر حضرت وی‌اند وَاِذ قالَ و یاد کن چون گفت لُقمانُ لِابنِهِ لقمان مر پسر
خود انعم را و گفته اند نام او ثاران یا ماران یا اشکم یا مشکور بوده وَهُوَ یَعِظُهُ و لقمان پند
میداد او را او میگفت یا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و رحمت است لا تُشرِک بِاللّٰهِ
شرک میاور بخدای اِنَّ الشِّرکَ بدرستی که شرک آوردن لَظُلمٌ عَظیمٌ هر آینه ستمی بزرگ است
چه تسویه میکند مخلوق را بخالق وَوَصَّینَا الاِنسانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوالِدَیهِ
بنیکوئی پدر و مادر او از موجبات نیکوئی او یکی آنست که حَمَلَتهُ اُمُّهُ برداشت فرزند را مادر
مادر او چندان وقت و سست میشد در حمل او وَهنًا سست شده عَلیٰ وَهنٍ بر سستی
یعنی ضعف بالای ضعف وَفِصالُهُ و باز کردن او را از شیر فی عامَینِ در گذشتن دو سال و در
او را شیر داده دیگر وصیت بکردیم آدمی را اَنِ اشکُر لی بآن که شکر گوی مرا وَلِوالِدَیکَ و مر
مادر و پدر خود را اِلَیَّ المَصیرُ بسوی حکم منست باز گشت همه در شرک و شکر همه را جزا خواهم داد
وَاِن جاهَداکَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو عَلیٰ اَن تُشرِکَ بی بر آن که شرک آری بمن
و شریک گیری ما لَیسَ لَکَ آن چیز را که نیست ترا بِهِ عِلمٌ باستحقاق شرکت او دانشی فَلا
تُطِعهُما پس فرمان مبر ایشان را وَصاحِبهُما و مصاحبت کن با ایشان فِی الدُّنیا در زندگانی
دنیا مَعروفًا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع و مقتضای کرم بود وَاتَّبِع و پیروی کن در
دین سَبیلَ مَن اَنابَ راه کسی را که باز گشته اِلَیَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است

صلی الله

بمکاتبة

صلی الله علیه و آله و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثُمَّ اِلَیَّ پس بسوی منست
مَرجِعُکُم بازگشت شما فَاُنَبِّئُکُم پس آگاه خواهم ساخت شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه هستید
میکنید از خیر و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت
و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک جستن در وصیتین
آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او را بچوب بشکافتند و آب در وی
ریختند و سعد گفت اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی قبض کنند یعنی بمیرد اگر هفتاد بار
بمیرانند من از دین اسلام بر نمیگردم دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت
یا بُنَیَّ ای پسرک من اِنَّها بدرستی آن فعل یعنی کردار که آدمی را باشد از خیر و شر اِن تَکُ اگر
باشد در خوردی مِثقالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِن خَردَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست فَتَکُن
پس باشد آن فی صَخرَةٍ در صخره سبز که سما گویند و آن در زیر هفتم زمین است اَو فِی السَّماواتِ
یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود وسعت رفعت آن یا در بالای سموات اَو فِی الاَرضِ
یا در زمین مکانی پنهان یَاتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای آن را و حاضر گرداند و بر آن حساب کند
اِنَّ اللّٰهَ لَطیفٌ بدرستی که خدای باریک بین است و علم او بهر خفی احاطه کند خَبیرٌ داناست
بمکان هر چیز یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلوٰةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَأمُر
بِالمَعرُوفِ و بفرمای بنیکوئی وَانهَ عَنِ المُنکَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند و معروف
آنست که موافق سنت و شرع باشد و منکر آن که مخالف عقل و نقل بود وَاصبِر و شکیبائی کن
عَلیٰ ما اَصابَکَ بر آن چیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر و نهی اِنَّ ذٰلِکَ بدرستی که آنچه
فرموده شد مِن عَزمِ الاُمُورِ از واجبات امور است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجاب
وَلا تُصَعِّر خَدَّکَ و میل سوی مکن رخسار خود را لِلنّاسِ مر مردمان یعنی بوجه تکبر روی متاب بلکه ادب

برایشان از روی تواضع وَلا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در زمین با فسوس خود کامی یعنی
مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کُلَّ مُخْتالٍ هر خرامنده که چون متکبران رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب خود
بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِی مَشْیِکَ در رفتن خود یعنی میان تعجیل
و تعطیل گام می زن که زود رفتن علامت خفت و سبکباریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و
بزرگوار بلکه میانه رو باش و طریق تواضع قدم زن وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ و فرود آر و کم کن از آواز خود
فریاد کننده و نعره زنند و دراز زبان و سخت گوی مباش اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ
بدرستی که زشت ترین آوازها آواز خر است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت
حمار با وجود رفعت آن مکروه طبایع و موجب وحشت استماع است در عین المعانی آورده است
که مشرکان قریش برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت ذکر دند برایشان فخر ایشان را
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آواز نرم را دوست داشتی و جهیر صوت کار ا
و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آواز خود در اخفا بنهند
که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که میگوید وجه تخصیص انکریت
صوت بحمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود گفته اند که آواز او نزد
عرب مثل است در کراهیة سفیان ثوری رحمة الله علیه فرموده که فریاد هر حیوانات تسبیح اوست
اِلَّا حمار که صیحه او از رویت شیطانست و در حدیث آمده که اِذا سَمِعْتُمْ نَهِیقَ الْحِمارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللهِ
مِنَ الشَّیْطانِ فَاِنَّهُ رَأَی شَیْطانًا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت
صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت
یا جنگ با دیگری از گوش دار و صدائی که از غلبه صفات و اخلاق بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد

وازینی معلوم میشود که نداهائی که از صاحب اخلاق حمیده ما لا آید خوبتر و مرادتر بود
نغمهای عاشقان که بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی
بینید ای مردمان اَنَّ اللهَ آن که خدای سَخَّرَ لَکُمْ رام ساخت برای نفع شما ما فِی السَّمٰواتِ
آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماهتاب تا از روشنی ایشان بهره مند میگردید و ستارگان که بدان
راه میروید وَما فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات
و معادن تا از آن انتفاع دارید وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً
نعمت ظاهر و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوس و معقول
و حفص نعمة بجمع میخوانند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده
که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم و باطن امداد ملائکه و بقولی النعمت ظاهره حسن خلق یا اقرار و تصدیق
و با نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویت اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ
قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت
ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال
یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی فرمود که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته که نعمت ظاهر
انصاف گدایان دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدائی دادن است بشب و باقی وجوه
علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور گوشش کن روی
آن بحر بر کاندران یا به صد فهای گهر وَمِنَ النّاسِ و از مردمان مَنْ یُجادِلُ کسی هست که
جدال کند و خصومت ورزد فِی اللهِ در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیانست
و در عین المعانی آورده که یهود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که خدای تو از چه

ع

کتاب

چیز است فی الحال او را صاعقه بگرفت و این آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات خدا
بغیر علم بی دانشی ولا هدی و بی بیانی از نزدیک ضی ای ولا کتاب منیر و بی کتابی که از
بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود واذا قیل لهم اتبعوا و چون گویند مر ایشان را که بصدق پیروی
کنید ما انزل الله آن چیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا
گویند بل نتبع بلکه پیروی میکنیم بدان و متابعت نمیکنیم آن را بلکه پیروی میکنیم ما وجدنا آن چیز را
یافتیم علیه بران چیز آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا کنیم اولو کان الشیطان
آیا اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی
عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید درنگذرند و من یسلم وجهه
و هر که خالص سازد دین خود را یا عمل خود را یا باخلاص توجه کند الی الله بدرگاه خدای و هو
محسن و حال آن که او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه چنگ زده باشد
بالعروة الوثقی بدستاویز محکم که کلمهٔ شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته‌اند الحب لله
والبغض لله و اشهر رعایت طریقهٔ سنت و جماعت است و الی الله و بحضرت خدا است
عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایقند بازگشت بوی خواهد بود
و من کفر و هر که نگرود و چنگ در عروهٔ وثقی نزند فلا یحزنک کفره پس باید که اندوهگین نسازد
ترا کفره ناگرویدن او الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه
گرداند خدا ایشان را بما عملوا بآنچه کردند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدا
داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخوردار سازیم ایشان را
بنعمت و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشان را بجای
یعنی لاچار شده بیایند الی عذاب غلیظ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود

النصف

کردنیم

یعنی

لئن سألتهم و اگر بپرسی کافران را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها
زمینها را لیقولن الله هر آینه گویند خدا زیرا چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او با
روشن است قل الحمد لله بگو ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف میکنند بآنچه موجب ابطال
بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدان اقرار ملزم میشوند لله مر
خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و بنده
پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستی که خدای
اوست بی نیاز بذات خویش از خلق و ستایش از خلق ایشان الحمید و ستوده
در صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش کنندگان و ستوده است از
ستایش ایشان ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن خود تو میگوئی بحمد
حمد و ثنای خویشتن در آخر سوره الکهف گذشت که یهودان اعتراض کردند بر قرآن که
جائی میگوید شما را الحکمة بسیار خبر دادیم و جائی میفرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا الی آخره و درین سوره نیز برای تاکید آن خبر میفرماید
که ولو ان و اگر آن که بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام
قلمها و البحر و دریای محیط با سعت خود مداد شدی یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده
پس از فنای آب او سبعة ابحر هفت دریای دیگر مانند او بدان قلمها و بدان آبها
مدادش کتابت کردندی ما نفدت نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله حکم و علم الهی
و عجایب صنع پادشاهی یا اسما آنچه آفرید در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او
یا نعمتی که در دار این بندگان افاضه میفرماید بجهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که

الکرم

هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا
بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن
چه حق سبحانه و تعالی در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست
بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج
ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک صوت همه خلق از گورها بیرون آید
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنوا است همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست همه مبصرات
و هر اینه بقدرت چنین کس عجز راه نیست قدرت معجز ندادی بکس قدرت
بعجز تو داری و بس أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ اللَّهَ آن که خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد
ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتیست که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آرد
میگرداند روشنائی روز فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا در مقادیر ایشان کم
زیادت میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ
يَجْرِي هر یک از این نیرین میرود در فلک خود إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامت
و جریان ایشان منقطع گردد وَأَنَّ اللَّهَ و بدانستی آنرا که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید خَبِيرٌ
داناست و کنه آنرا میشناسد ذَٰلِكَ این صفت عیش و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست
که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه میخوانند
و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای
باطل و ناحق است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر
همه الْكَبِيرُ بزرگ که از وی بزرگتر نیست أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آن که کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او

ع

میرو سند لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و غیر
از عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آمدن کشتی در دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول
قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا او شَكُورٍ شکر کننده
نعماء او وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرا گیرد و پوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید مَوْجٌ
موج در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ میخوانند خدای را در حالتی
که پاک کنند کانند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را چه خوف شداید آفت هوا و تقلید را
که منازع فطرتست زایل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برد فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
پس آن هنگام که برهانید ایشان را و برسانید بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی
از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی راست بر طریق توحید و بعضی مایلند از راه حق یعنی مؤمنان
از اهل کشتی تا هستند بدعا و نیاز خود و مشرکان بجا برو منکر اند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نمیکنند
نشانهای قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده و عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس
مر نعم پروردگار را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عام است یعنی ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید
از عقوبت پروردگار را یا پرهیز کنید از ناشایستگیها وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي از
روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزند
او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزی را از عذاب گفته اند این خبر خاص است
بکفار چه اولاد و آبای مؤمن بعضی بعضی را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای
بثواب و عقاب حَقٌّ راست است و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای فریبنده و زینتهای او فریفته نشوند وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و
که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ الْغَرُورُ بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او شیطان فریبنده

ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن : یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر

یعنی شما را امل دور و دراز از راه برد و بمعاصی دلیر گردانید و گوید امروز که بکنید فردا توبه
شما ناگاه مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا میباید و کسی بذیرفتار آن نیست کار امروز
بفردا مگذارید زنهار روزی چون یافته کار کن و عذر میار آورده اند که حارث یا وارث
بن عمرو محاربی بجناب رسالتمآب جلالت انتساب آمده التماس کرد ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام ضبط ثمرات
انجام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصور حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه
وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بود و فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و دوام مولد
خود را میدانم که کجاست مدفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیت فرستاد
که بگو این گنج علم در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع بران بدست اجتهاد هیچ آدمی
نداده اند ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام
قیامت وینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که مقدر و مقرر کرده
ویعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از زن و مرد و تمام و ناقص وما تدری
نفس و نمیداند هیچ نفسی که او بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد و در کدام وقت
ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون خواهد آشکارا کند خبیر آگاه ع
از غیبها که چون خواهد بپرده کرم بپوشد سورة الم سجده بسم الله الرحمن الرحیم الم
نقل است که مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که هر کتابی را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف
مقطعه است در الم گفته اند که الف از اقصی حلق خوانند و آن اول مخارج است و لام از طرف
لسان گفته شود و آن از اوسط مخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج است
و این سخن اشارت است بآن که بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال ذکر حق سبحانه

تعالی

مستابین باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب خدای یعنی قرآن لاریب فیه هیچ
شک نیست در وی یعنی منزل است بی شبهه من رب العالمین از پروردگار عالمیان
آیا تصدیق میکنند اهل مکه این را نزدیک خدا است ام یقولون افتریه یا میگویند
بافته است آنرا محمد صلی الله علیه وآله وسلم از پیش خود بل نه چنین است که میگویند بلکه هو
الحق وی قرآن سخن درست و راست فرود آمد من ربک از پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی
از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که در زمان تو اند و نیامده است بدیشان من نذیر هیچ
بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترت میان عیسی و محمد صلی الله علیه وآله وسلم
واسمعیل علی نبینا و علیه السلام نذیر بود اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم شاید
ایشان را بیم کردن تو یهتدون راه یابند از من خواهم الله خدای که الذی
خلق السموات والارض آن است که بیافرید آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه در میان
آسمانهاست فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد
حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بوی بگروید و از راه او مگریزید که در دنیا
و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا
شفیع و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید افلا تتذکرون آیا پند نمیگیرید
از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی یدبر الامر میسازد کار دنیا یعنی حکم میفرماید بدان و میفرستد
ملکی را که موکل است بران من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس ملک که می آید
و آن کار بجا می آرد ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی آسمان فی یوم کان در روزی که هست
مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شمار میکنید یعنی فرشته
فرود می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی آید و رود بجز هزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان

یا نصف سال راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلک آن خداوند که تدبیر امر میکند
عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و دیده است یعنی داند امور دنیا و آخرة را یا عالم است
بآنچه بود و باشد و خواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندگان در
تدبیر الذی احسن و آن کس است که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست
بروجهی نیکو بمقتضای حکمت کرد آنچه در جهان شاید کرده است آن چنان که
بباید ، از تو رونق گرفت کار همه ، که توئی آفریدگار همه ، نقش زیبا بلوح خاک از تست ،
دل دانا و جان پاک از تست ، وبدأ و آغاز کرد خلق الانسان آفرینش آدم علی نبینا و علیه السلام
من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون
آورده از صلب من ماء مهین از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سویه پس راست کرد
قالب آدم و نفخ فیه و دمید در وی من روحه از روح خویش این اضافه تکریم و تشریف است
و اظهار آنکه وی مخلوق شریفست وجعل و بساخت لکم السمع برای شما گوش تا میشنود
والابصار و دیدها تا به بینید والافئدة و دلها تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندکی از
میکنید بر چنین نعمتها وقالوا و گفتند منکران بعث یعنی ابی بن خلف و امثال آن ءاذا
ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانکه خاک
اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءانا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهیم بود
این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک گردیم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بل هم نه
چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بدیدار پروردگار خود کافرون ناگروندگانند
یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم منکران بعث را
که زود باشد یتوفیکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است علیه السلام

۷ سجده

الذی

ع

الذی وکل بکم آن کس که موکل کرده بر شما گماشته شده است ثم بقبض ارواح شما ثم
الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده شوید بران ثواب و عذاب در کنار شما نهند
که عزرائیل ارواح را میخواند و جواب میدهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث
رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که ملک الموت را روئیست از آتش دوزخ که بدان روی کافران
ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روی روح منافق را فرا گیرد
و روئی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مومنان توفیه کند و روئیست او را از نور
که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند و عجب از آدمیان
که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش میزنند بیت آسوده کی بود که از صدمت
اجل ، کس را نداده اند برات مسلمی ، ولو تری و اگر به بینی ای بیننده اذ المجرمون
چون مشرکان روز حشر ناکسوا رؤسهم افکنندگان باشند سرهای خود را یعنی از
غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزدیک پروردگار خود در موقف
هر آینه به بینی کاری پرهول و در آن حال میگویند ربنا ای پروردگار ما ابصرنا دیدیم آنچه
وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و
آواز صور شنیدیم فارجعنا پس بازگردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته
انا موقنون بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند حق سبحانه
وتعالی فرماید ولو شئنا و اگر میخواستیم لاتینا هر آینه میدادیم در دنیا کل نفس هر نفسی را
هدیها آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت است
این حکم منی از من که لاملان جهنم هر آینه پر میسازم دوزخ را من الجنة از دیوان کفار
والناس و از کافران آدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس بچشید شما عذاب را بما نسیتم

بسبب آن که فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا آمدن این روز را یعنی
ایمان نیاوردید بلقاء این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و گذاشتیم
در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی را بما کنتم تعملون بانچه
بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بایاتنا با یتهای کلام ما الذین
اذا ذکروا آنان که چون پند داده شوند بها بآن آیتها خروا بروی در افتند سجدا
سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه میکنند پروردگار خود را از انچه لایق عظمت و کبریای
او نباشد تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات
نالایق و بستایند بستایشهای موافق یاد در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم لا یستکبرون
و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم
و دهم بقول امام شافعی رحمهما الله وحضرت شیخ قدس سره العزیز این را سجده تذکر
گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که از ان چیز غافل شده و تصدیق کند
دلالت وجود واحد را که آن دلالت در همه اشیا موجود است ففی کل شیء له آیة تدل
علی انه واحد همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی همه اجزای
کون از مغز تا پوست چو میبینی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل بعضی انصار
رضی الله عنهم از مسجد سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجه
انام بجماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلها
خود رفتندی تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه
دریابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوی ایشان
عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم در ان حال که میخوانند پروردگار خود را خوفا

از بیم خشم او

از بیم خشم او وطمعا و با امید بخشش او در ابو الدرداء رضی الله عنه فرموده که آیت در شان جمعی است
که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان است که در نیمه شب
شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر آرام و فراش نرم
تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با خداوند بی نیاز او بنیاز از همین معنی نقل
منقولست که پیرهشی میگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر میفرمود
هذه لیلة السجود و بیک سجده بسر میبرد گفتند او را ای چون طاقت طاعت داری
در شبها بدین درازی بیک حال میگذرانی گفت کاشکی شب دراز که شامل و بدیگر
تا بیک سجده آخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی به نیم شب که همه
مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود ومما رزقناهم و از انچه عطا دادیم
ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب برگاه پروردگار دادگرند
و بروز در راه ما داد کدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی
مرسل ما اخفی آنچه پنهان داشته است لهم برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة
اعین از روشنی چشم یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان
بر آنند که انست آنست که از ان نعمت مخفی سخن نگوید چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر
بر گواه اند بر ان که دعوی دریافت از ان لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جزاء جزا داده
بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت یعملون عمل میکردند نزرگی فرموده
که چون عمل پنهان میکردند جزا نیز پنهان است تا چنانچه کسی بر طاعات ایشان مطلع نشد
بر مکافات ایشان پی نبرد روز که روم همره جانان بچمن نی لاله دگل بینم و نی سرو و سمن

بازی که میان من و او گفته شود من آنم و او دادا اندوذل من آورده اند که ولید بن
عقبه با شیرینی مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو تیزتر است
و زبان من از زبان تو تیزتر مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من
چه زهره مساوات و چه یارای مجادلت است حق سبحانه تصدیق علی رضی الله عنه آیت
فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آن که هست مؤمن و گرویده بخدای و رسول که علی باشد کمن کان
مانند کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند
در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت اما الذین آمنوا اما آنان که گرویده اند و عملوا الصالحات
و عمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشان راست جنات المأوی بوستانها که مأوای
حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتیست بر یمین عرش و خدای سبحانه مومنان
دهد ایشان را نزلا در حالتی که پیشکشی باشد یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند و نعیم علیه پس
بر ایشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون بسبب آن که بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این
کرامت باشند و اما الذین فسقوا و اما آنان که بیرون رفتند از راه دین فمأواهم النار
پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مومنان را باشد ایشان را در
آتش مأوی دهند کلما ارادوا ان یخرجوا منها هر گاه خواهند که بیرون آیند منها از آتش
اعیدوا فیها بازگردانیده شوند در آن آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشان را بالا افکند
تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه با گرزهای آتشین ایشان را میزنند
و بقعر جهنم می افکنند و قیل لهم و گویند مر ایشان را بجهة اهانت ذوقوا بچشید عذاب النار
عذاب آتش الذی کنتم به آن عذابی که بودید که بآن تکذبون تکذیب کرده و باور نداشتید
ولنذیقنهم و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خوردتر دنیا

رفتن

رفتن و اسیر است یا قحط دون العذاب الاکبر فرو دارد عذاب بزرگ که خلود است در آتش
لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باز مانند از ایشان یرجعون باز گردند بر راه حق و از کفر توبه
کنند در موضح آورده که عذاب خوردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزدیک جمعی ادنی
عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی عذاب است
و اکبر نیران و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای اسعار است و الاکبر خروج مهدی
بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یا افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه
الهی و دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است آتش سوز فراق از هر عذابی
بدتر است و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه
بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن
انا من المجرمین بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام کشنده کانیم بهلاک و عذاب و لقد
آتینا و بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی
مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود
بحضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه که پیش از آن که از دنیا رحلت کنی موسی را علی نبینا
و علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میفرماید که شک مکن در لقای او و در شبی که
آن حضرت را بمعراج بردند موسی علیه السلام را در آسمان ششم دیدهم بوقت عروج و هم بوقت نزول
و جعلناه و گردانیدیم توریت را هدی لبنی اسرائیل راهنما بنی اسرائیل را
و جعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که راه نمودند خلق را
باحکام توریت بامرنا بفرمان ما لما صبروا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید
قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی و کانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علامات که

بموسی علیه السلام داده بودیم یوقنون • بی گمان بعد ندان ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو
یفصل او حکم کند بینهم میان مردمان یوم القیمة روز رستاخیز فیما کانوا فیه در آن چه
که بودند که دران یختلفون • اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را از مبطل و
هر یکی را مناسب او جزا دهد اولم یهد آیا راه ننمود و بیان نکرد لهم برای اهل مکه از عقوبتها که بمکذبان
رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چو
عاد و ثمود یمشون میروند ایشان فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای
خود ان فی ذلک بدرستی که درین اهلاک قرون ماضیه لایات هر آینه عبرتهاست مرا هم آینده
افلا یسمعون • آیا نمیشنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند اولم یروا آیا نمیدانند
و نمی بینند انا نسوق الماء آنرا که ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را میفرستیم الی الارض
الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته اند که اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بدان میرسد
حق سبحانه و تعالی فرمود که ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج پس بیرون می آریم از
به آب زرعا کشت زاری و گفته اند مراد غلات و کشت زار و اشجار است تاکل میخورند از
زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه
افلا یبصرون • آیا نمی بینند از این قدر تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند
که آن که قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت و
یقولون و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان میگویند ان الله
سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه گفتند این فتحی که وعده
میدادید کی خواهد بود بما نمائید ان کنتم صادقین • اگر هستید راست گویان در وعده خود
قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفتح روز بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا ایمانهم

نخواهد داشت

نخواهد داشت آنها را که نکرده اند ایمان ایشان ایمانهم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح ا
ند در حال قتل ایمان ایشان را فایده نخواهد زیرا که ایمان یاس سود ندارد و لا هم ینظرون •
نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فاعرض عنهم
پس روی بگردان بطریق اهانت عنهم از ایشان تا مدة نامعلوم یعنی تا نزول آیت سیف
وانتظر و منتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون • بدرستی که ایشان نیز منتظرانند که
غلبه کنند بر تو و حق سبحانه و تعالی ترا غالب گرداند بر ایشان الحق یعلو و لا یعلی منتظر باش
ز الطاف الهی که شود • علم دین تو هر لحظه برافراخته تر • حرب را ساختگی کن که بود هر روز
کار احباب تو از روز دگر ساخته تر • سورة الاحزاب بسم الله الرحمن الرحیم • در اسباب نزول
مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در سرای نفاق
یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم امان طلبیدند و استدعا نمودند که ما را با لات و منات و عزی باز گذار
و بگو که ایشانرا در قیام قیامت مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی
این سخن بر آن حضرت شاق آمد روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابی قیس و جد بن قیس
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست
فاروق رضی الله عنه جمعیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم گفت ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست آیت آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش در تقوی یا بترس از عذاب خدای در نقض عهد
و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه و المنافقین و منافقان
مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست دانا بمقابله ایشان

علیما

حکیماً حکم کننده بوفای عهد واتّبع و پیروی کن آن چیز را ما یوحی الیک که وحی کرده شود
بتو من ربّک از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان انّ الله کان بدرستی که
خدای هست بما تعملون با آنچه می کنید خبیراً دانا و توکّل علی الله و توکّل کن بر خدای
یعنی کارها واگذار وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلاً مهم گذار و کارساز و نگاهبان و
کفایت کننده مهمات — چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند

اوس

گرابی معمر جمیل بن ادریس مردی لبیب و اریب بود و بارها گفتی مرا دو دل است چه بلی از آن
فهم میکنم زیاده از آن که محمد فهم میکند صلی الله علیه و آله وسلم عرب او را ذو القلبین لقب کرده
بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه رفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پا ابوسفیان در رسید خبر قوم
پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارند که یکی در پا
و یکی در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الّا انّهما فی رجلیّ حق
سبحانه و تعالی او را دروغگو ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین آیت
که ما جعل الله نیافرید خدای لرجل مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که دل
معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است
و در زاد المسیر آورده که منافقان می گفتند آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با صحب
خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نیافریده و ما جعل و نساخته است
ازواجکم اللائی تظاهرون منهنّ آن زنان را که ظهار میکنید از ایشان امّهاتکم مادران
شما یعنی زن را اگر میگوئید انت علیّ کظهر امّی مادر شمان ساخته است زیرا که اجتماع زوجیت
و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات
میتوان بود و ما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسرخواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی

شما

شما چه بنوت امر اصلی و دعوت عارضی است پس با هم جمع نشود و نزد عرب ظهار
طلاق بوده و پسرخواندن چون فرزند اصلی میراث برد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک
درون نباشد زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود
ذلکم این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنی است که بزبان
خویش میگوئید و حقیقتی ندارد والله یقول الحق و خدای میگوید سخن راست که مطابق
واقع است وهو یهدی السبیل و او راه مینماید بطریق حق این آیت برای زید بن حارثه
نازل شده که مردم او را زید بن محمد گفتندی صلی الله علیه و آله وسلم و حال آن که مملوک خدیجه
رضی الله عنها بود خدیجه او را بحضرت بخشید و آن حضرت او را آزاد فرمود و چون فرزند او
در پیش میداد و مردم پسر آن حضرت میگفتند حق سبحانه فرمود ادعوهم بخوانید فرزندخواندگان را
نسبت دهید لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن اقسط راستتر است نزد
خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که ما نمی گفتیم الّا زید بن محمد صلی الله
علیه و آله وسلم تا این آیت آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ن
دانید آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند
فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی و موالیکم و دوستان شمااند در خطاب گوئید
یا مولائی ولیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم به در آن چیز که خطا کردید
بآن چون گفتن زید بن محمد صلی الله علیه و آله وسلم ولکن ما تعمّدت و لیکن گناه است
در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهند بغیر پدر او وکان الله و هست خدای
غفوراً آمرزنده آنرا که خطا کند رحیماً مهربان بصاحب عمل چون توبه کند النبی اولی
پیغمبر سزاوارتر است بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها

عمد

چه هرچه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب
غوایتست پس باید که آن حضرت دوستتر باشد به بنده از نفس او در حدیث صحیح آمده که لا یؤمن
هیچ یک از شما مؤمن نباشد تا نباشم من دوستتر بدو از مادر و پدر و فرزند و همه مردمان و
آورده اند که چون حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه بغزوهٔ تبوک عزیمت فرمود همه
مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از مادر و پدر دستوری طلبیم آیت آمد که اولی است بمومنان
از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از فرمان همه لازمتر شناسند و در عین المعانی آورده
که محبت باو سزاوارتر است از محبت خود یا با دیگران سبب آنکه نزاد در دو عالم اوست دو
دوستی دیگران بواسطهٔ اوست دوستی با اصل باید کرد و بس فرع را بهرچه دارد دوست کس اصل را
فرع کو هرگز مباش تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش وازواجه و زنان او امهاتهم
مادران مومنانند یعنی از جهة تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبود و نسب و وراثت
نداشته اند و در مصحف ابی و قرائت ابن مسعود رضی الله عنهما چنین بوده که وهو اب لهم وازواجه
امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات
و مواخات میراث میگرفته اند حق سبحانه و تعالی نسخ آن حکم میفرماید که واولوا الارحام
و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در توارث
فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیت مواریث که حکم فرمود که
اولوا الارحام احق اند بمیراث من المؤمنین از گروه کان یعنی انصار والمهاجرین
و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را با یکدیگر برادر داد الا ان تفعلوا مگر
آن که بکنید در رسند که الی اولیائکم با دوستان خود معروفا نیکوئی یا وصیت کنید برای که
دوست میدارید کان هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام

فی الکتب

فی الکتاب در قرآن یا لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت گشته واذ اخذنا
و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم پیمان ایشان را بآن که خدا را
پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت
نمایند تا هر یک بشارت دهد به پیغمبری که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست
گرفتند ومنک و گرفتیم از تو نیز ای محمد ومن نوح وابرهیم وموسی وعیسی ابن مریم
و تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهة تعظیم
است واخذنا و گرفتیم منهم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم موکد بسوگند
لیسئل الصادقین تا سؤال کند خدای راستگویان را یعنی پیغمبران را عن صدقهم
از صدق و راستی ایشان در سخنی که با قوم خود گفته اند یا تصدیق قوم مر ایشان را واعد و
آماده کرده است خدای للکافرین مر ناگرویدگان را بر رسل عذابا الیما عذابی دردناک
ع یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید نعمة الله نعمت
خدای را که انعام فرمود علیکم بر شما اذ جاءتکم چون آمدند بشما جنود لشکرها یعنی قریش و
غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا بادی را
مراد باد صباست وجنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وکان الله و هست خدای
بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیرا بینا درین آیات بیان غزوهٔ احزابست و این قصه
اجمالا چنان بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی ابن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند با ابوسفیان و
اتباع او بر مقاتلهٔ حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه عهد بستند و از قریش و احابیش ده
هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت سید عالم بر اولاد آدم عرض کردند آن حضرت
با سه هزار کس از مدینه نهضت کرده معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بر وقت مشاورت با

رنه قریش در احبار
عرب بیش
از ده هزار کس

اصحاب در باب محاربهٔ اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع
خنادق که در بلاد عجم میباشد بموقف عرض رسانید ورای آن حضرت آنرا بتشریف قبول ارزانی
داشته زمین بر صحابه قسمت کرد و بحفر خندق اشاره فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده
حضرت نیز بخود مباشر کشیدن خاک و بالا بردن از مغاک میشد و بارها از ادعیهٔ طرزداد
و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر الانصار و المهاجرة بر زبان معجز نشان
گهرفشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و متین بر وی کارگر
آن حضرت را التماس کردند بسر سنگ آمده متین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان
بران سنگ زده دودانگ ازو بشکست و نوری مانند برق ازو بجست و دران روشنی نظر انور
انام بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دویم که ضرب بران صخره
زد دودانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن بنظر آن حضرت درآمده
و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من دادند سیوم بار تمام سنگ را درهم شکست و بنوری
که ازان درخشان شد کوشکهای کسری برآن حضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک
فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی میدهد امروز از
ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند القصه بعد از شش روز
مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عتبه بن حصین
با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از پس وادی که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابوسفیان
با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربست ظاهر شدند و یهود قریظه با آن حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عهد بسته بودند باغوای حیی ابن اخطب عهد شکسته مددگار
کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت

چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود اذ جاؤكم یاد کنید آنرا که آمدند شما لشکرها من فوقكم
از زبر شما یعنی از اعلای وادی و من اسفل منكم و از زیر شما یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار
و چون بشکست دیدها در احداق و خیره شد از خوف و بلغت القلوب الحناجر و برسید
دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد و
تظنون و گمان میبردید بالله الظنونا بخدای انواع گمانها مخلصان را مظنه آن
که حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنانرا نصرت دهد و منافقانرا گمان آنکه
لشکر اسلام تاب لشکر احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالك ابتلی المومنون آنجه
آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل زلل ممتاز گشتند و زلزلوا و جنبانیده
شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند مشابه آنکه بدهان غرم
این المفر مسیمودند و ناشکیبان از دراق الفراق مالایطاق تکرار مسیمودند آرام
ز دل بشد دل از جان هوش از سر رفت و قوت از زبان و اذ یقول المنافقون و یاد کن
آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیره والذین و آنان که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان
بیماریست یعنی ضعیف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خدای و رسوله و پیغمبر فرستاده او
در فتح شام و یمن و فارس الا غرورا مگر وعده بفریب بعضی سخنی که مردم را بازی دهد و اذ
قالت و آنرا نیز یاد کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قبطی
و ابوعرابه و ابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب و یثرب نام زمین است که مدینه
طیبه در طاهر و در ناحیتی از دو اقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گوینه القصه آن
منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لكم نیست جای بودن شما را در لشکرگاه محمد صلی الله علیه
و آله و سلم یا ایستادن اینجا چه وجه دارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید

چنانچه

با اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد بین باز گردید و رجعت کنید بدین پدران و اوا
بدست دشمن باز دهید وَیَسْتَأْذِنُ و دستوری رجوع میطلبند فَرِیقٌ گروهی مِنْهُمُ النَّبِیَّ
از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یَقُولُونَ میگویند اِنَّ بُیُوتَنَا بدرستی که خانها
در مدینه عَوْرَةٌ خالی است و استحکام ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن
بران شبخون نکند وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ و حال آن که خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکامی
تمام دارد اِنْ یُرِیدُونَ نمیخواهند بدین رفتن اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ
و اگر در آمده شود در مدینه یعنی لشکر کفار در آیند عَلَیْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ اَقْطَارِهَا
از جانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ
پس خواسته شود فتنه یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هرآینه
بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بِهَا باجابت فتنه
اِلَّا یَسِیرًا ۝ مگر اندک بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ کَانُوا و بدرستی
که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روز احد عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کردند با خدا مِنْ قَبْلُ
پیش ازین یعنی در روز احد کرده بودند که هرگز لَا یُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ پشتها برنگردانند در کار
وَکَانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُولًا ۝ و هست عهد خدای پرسیده یعنی سوال خواهند کرد ازان و برنقض آن
و بوفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که هیچوجه لَنْ یَنْفَعَکُمُ
الْفِرَارُ سود ندارد شما را گریختن اِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن
چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَاِذًا و
آن هنگام که بگریزند یعنی اگر مثلا فرار نفع کند و هم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ برخوردار نخواهید
اِلَّا قَلِیلًا ۝ مگر اندکی زمانه چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقهٔ فوت پوشیدنی

کہ نہد قدم اندر سرای کون و فساد ، که باز رو براه عدم نخواهد کرد : قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی
یَعْصِمُکُمْ بگو کیست آن که نگاه دارد شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدا اِنْ اَرَادَ اگر خواهد خدا
بِکُمْ سُوْٓءًا بشما بدی و هزیمتی اَوْ اَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند
آنرا وَلَا یَجِدُوْنَ و نمییابند مردمان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدا وَلِیًّا
دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِیْرًا ۝ و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی
از لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب
آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت
پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا
فرا گرفته و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرگز ازین ورطه بسلامت نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم
و آن حضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلام بر وی نازل
گشته این آیت آورده بود قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِیْنَ باز دارندگان را
از نصرت رسول مِنْکُمْ از گروه شما وَالْقَآئِلِیْنَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را هَلُمَّ اِلَیْنَا
بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقان را می
گفتند خود را در معرض تلف مکنید و از یاری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذرید منافقان سخن
یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلوتهی میکردند چنانچه میفرماید وَلَا یَاْتُوْنَ الْبَاْسَ
و نمی آیند منافقان بکارزار کفار اِلَّا قَلِیْلًا ۝ مگر آمدنی اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعت
اَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَیْکُمْ بر شما یا میخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَاِذَا
جَآءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَاَیْتَهُمْ بینی ایشانرا که از غایت بددلی یَنْظُرُوْنَ
اِلَیْکَ می نگرند بسوی تو تَدُوْرُ میگردد اَعْیُنُهُمْ چشمهای ایشان در حدقهٔ ایشان بجیب

ورست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده و بیهوش شده
من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس از ایشان سلقوکم برنجانند
شمارا و سخنهای سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة علی الخیر
در حالتی که بخیلند بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن
گروه لم یؤمنوا انکرویده اند فاحبط الله پس باطل کردانیده است خدای اعمالهم کردارهای
ایشان یعنی جهاد را که بریا و سمعت و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدا بطلان عمل ایشان را
وکان ذلک و هست آن اظهار علی الله بر خدای یسیرا آسان یحسبون الاحزاب
پندارند احزاب یعنی لشکرهای کفار که ایشان لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی ترس و بد دلی
منافقان بمثابه ایست که با وجود آن که مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که
گرد اگرد مدینه فرود گرفته اند و بجنگ ایستاده و ان یأت الاحزاب و اگر بیایند این لشکرها
نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان و تمنا می کنند لو انهم آن که ایشان بادون
صحرانشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی چون از بدوی میخواهند که
در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسألون می پرسند آینده و رونده را عن انبائکم
از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم
در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر ع
اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شمارا ای ترسندگان و بد دلان فی رسول الله
در افعال پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب
ثبات ورزید و برشداید و محن صبر میکرد شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی
نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آن کس را که هست که امید دارد ثواب خدای یا لقای او را و

الیوم

والیوم الآخر و نعیم روز پسین و ذکر الله و مر آن کس را که یاد کند خدای را کثیرا بسیار
بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود صحابه را از آمدن
احزاب که باجتماع ایشان کار بر شما سخت کردد و عاقبت شمارا نصرت بود بر ایشان ولما
رای المؤمنون و آن هنگام که دیدند مومنان الاحزاب لشکرها را در پس خندق که در برابر
لشکر اسلام صف کشیده قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود خدای
مارا که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسوله و وعده
بود رسول او که لیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم و صدق الله و رسوله و راست گفت خدای
و رسول او و ما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مومنان را الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید ای
و تسلیما و گردن نهادن او امر حضرت رسالت پناه را که سعادت دو سرا در آن تسلیم مندرج است
هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او میتوان کشید طغرای شرف بر نام او آورده اند
که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس بن النضر رضی الله عنهم
و غیر ایشان که چون در حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر
مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
من المؤمنین از گروه گان رجال صدقوا مردانند که راست کرده اند ما عاهدوا الله
آن چیز را که عهد بستند با خدای علیه بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال
فمنهم من قضی نحبه پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد
چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و منهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد
چون عثمان و طلحه رضی الله تعالی عنهما و ما بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی و عهد
خود را مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستگویان را یعنی وفا کنندگان را

بقصد قهر براستی یعنی بوفای ایشان ویعذب المنافقین وتا عذاب کند منافقانرا
ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا باز گردد بتوفیق توبه علیهم بر ایشان
یعنی ایشانرا توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدا هست غفورا آمرزنده که توبه کنند رحیما
مهربان کسی را که بر توبه بمیرد و در اخبار آمده که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه
توقف کردند روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون
کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با جمع صحابه بکوشش بدفع آن اشتغال فرمود
روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بوده او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دلیر از دلیران
لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند عمرو عبدود بدست مرتضی کشته شد
و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند و علی مرتضی میانش را دو نیم کرد دل کافران بشکست و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد
روز چهارشنبه میان نماز پیشین و عصر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کار رسول فرستاد
باد صبا به بست میان نصرتی :: دیو چراغ را که کشد باد یا وزد صبا را که در آن
لشکر افکند و آتشها را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمهٔ ایشانرا میبریدند و میخها
می کندیدند و باد آنها را می افکند ایشان در ماندند روی بهزیمت نهادند و بدین غلغله قفل
بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت :: بلی در و سر نیزه و آهن سند بشمشیر
آن فتح که مفتاح امان بود در آمد و رد الله و باز گردانید خدا از مدینه الذین کفروا آنانرا که نگرویدند
یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا نیافتند خیرا غنیمه
و نصرتی و کفی الله و کفایت کرد خدا المؤمنین القتال مومنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا
و ملائکه و کان الله و هست خدا قویا توانا بر احداث هر چه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا

بعد از فرار کفار حکم شد که بر سر بنی قریظه روند که عهد شکسته بودند کار احزاب شده بود
لشکر اسلام ایشانرا پانزده شبانروز محاصره کردند کار بر ایشان تنگ شد بحکم سعد معاذ
رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا
برده گیرند و اموال ایشانرا بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای سعد معاذ حکمی کردی که خدای سبحانه از بالای هفت آسمان حکم کرده بود حق سبحانه
ازین واقعه خبر میدهد که وانزل الذین و فرود آورد خدای آنانرا که ظاهر دادند
احزاب را و هم پشت ایشان گشتند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود قریظه را
فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای ایشان وقذف و افکند فی قلوبهم الرعب در دلهای
ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فریقا تقتلون گروهی را می کشتند ششصد تن یا هفتصد تن
بکشتند از ایشان و تأسرون فریقا و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان
ایشانرا و اورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق و دیارهم
و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع و اموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی
و ارضا لم تطؤها و بشما داد زمینی را که شما نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد
خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس و گفته اند هر زمین که بحوزهٔ اسلام در آید تا قیامت
درین داخل است و کان الله و هست خدا علی کل شیء بر همه چیز قدیرا توانا بیقین قادر باشد
بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید عباد :: لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لاجرم
هر نفسی قلعهٔ دیگر گیرد :: ارباب سیر بر آنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم از ازواج طاهرات
هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از روی نفقه و کسوت
زیاده از مقدور طلبیدند چون دیبای زردوزی مصری و امثال آن چیزها طمع میکردند که در تصرف

و بفرة

آن حضرت نبود و اسباب دیگر همه در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان
اعتزال نمود و بعلیه در مسجد که خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که آن ماه
بدان عدد تمام گشته بود جبرئیل علیه السلام آیت تخییر آورد و فرمود که یا ایها النبی ای
پیغمبر قل لازواجک بگو زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در آن و زینتها و آرایش او را چون ثیاب فاخره و
پیرایها بتکلف فتعالین امتعکن پس بیائید که بدهم شما را امتعه طلاق چنانچه مطلقه
دهند سوی المهر و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی نیکو بی غضبت از روی کراهة
و ان کنتن تردن الله و رسوله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای را و خشنودی رسول وی را
و الدار الآخرة و نعم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی که خدای سبحانه و تعالی اعد آماده
کرده است للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها را که اختیار حق نمایند کنند
اجرا عظیما مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول
کسی که از ازواج طاهرات خدا و رسول را اختیار نمود عائشه صدیقه است رضی الله عنها
و عن ابیها یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت منکن هر که بیاید از شما بفاحشة
بکار ناپسندیده مبینة پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه بکار ظاهر
هویدا که نافرمانی رسول است یضاعف لها العذاب دوتا کرده شود مر او را عذاب ضعفین
دو برابر آن که زن دیگر را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است و کان ذلک و هست این التضعیف
عذاب علی الله یسیرا بر خدای آسان و من یقنت و هر که مداومت کند بر طاعت منکن از

الحشو

شما که ازواج پیغمبرید و فرمان بردید لله و رسوله مر خدا و رسول او را و تعمل صالحا و بکند کار شایسته
و پسندیده نؤتها بدهیم او را اجرها مزد او را مرتین دوبار یک بار برای طاعت خدا و دیگر بار

برای طلب خشنودی پیغمبر و اعتدنا لها و آماده ساختیم برای آن زن رزقا کریما روزی نیکو در
بهشت زیاده بر مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من
مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار است بر سایر نسوان ان اتقیتن اگر بترسید
از خدا و فرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی منمائید بالقول در سخن گفتن با مردان تا
گوئید فیطمع الذی پس طمع کند در شما آن کس که فی قلبه در دل اوست مرض بیماری است یعنی نفاق
یا دوستی فجور و قلن و گوئید قولا معروفا سخن نیکو و پسندیده دور از ریبت و قرن و آرام
گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش و لا تبرجن و اظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة
الاولی چون اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آن را جاهلیت جهلا گویند آن از
زمان ادریس بوده تا وقت نوح علی نبینا و علیه السلام و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان
ابراهیم علیه الصلوة والسلام بوده که زنان لباسها بر دارید بافته پوشیدندی خود را بر مردان
عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد است صلوات الله و سلامه علیهما و بعضی مفسر
آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی و اقمن الصلوة
و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است و آتین الزکوة و بدهید زکوة را که اشرف عبادات
مالیه است و اطعن الله و فرمان برید خدا را در فرایض و رسوله و پیغمبر او را در سنن انما یرید
الله جز این نیست که میخواهد خدا لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل
بیت پیغمبر و یطهرکم و پاک گرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک گردانیدنی صاحب کشاف فرموده
که این آیت دلیل است بر آنکه ازواج نبی از اهل بیت ویند و در وسیط از عکرمه نقل میکند
که مراد از اهل بیت ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهة تغلیب است
چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج

اولاد را و در احقاف از امام منصور ماتریدی همین نقل میکنند و صاحب عین المعانی
که ظاهر تفسیر دلالت بران میکند که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید
خدری و انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند
رضوان الله علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در خانهٔ من بر کلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها
درآمد و جهت پدر سنبوسات یا گوشت پخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندانرا
بخوان تا برین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خوردند حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه
علیه فضلهٔ آن کلیم برایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان
ببر و ایشانرا پاکیزه گردان این آیت نازل شد من سر خود را در زیر کلیم کردم که یا رسول الله
من از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازینجهت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند

آل العبا رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا

و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر
نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون وقت نماز بامداد
بدر خانهٔ فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه خوانده
شود بر شما فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله والحکمة و از حدیث
پیغمبر که محض حکمت است این آیت دلالت میکند بر حفظ قرآن و حدیث ان الله کان بدرستی
که خدای تعالی هست لطیفا نیکوکار بشما خبیرا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول آیات
در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند بار برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه
آیت فرستاد که ان المسلمین بدرستی مردان که منقاد حکم خدااند والمسلمات و زنان

فرمان برند

فرمان برند والمؤمنین والمؤمنات و باورداران کان از رجال و نساء والقانتین
والقانتات و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین و
الصادقات و راست گویان در قول و عمل از دو گروه والصابرین والصابرات
و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات و
تواضع کنندگان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات و صدقه دهندگان
از هر دو طایفه والصائمین والصائمات و روزه داران از برای خدا فرضا یا نفلا از رجال
و نساء والحافظین فروجهم والحافظات و مردان و زنان نگاهدارندهٔ فرجهای خود را
از حرام والذاکرین الله کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار والذاکرات و زنان
ذکر کننده مر او را اعد الله لهم آماده کرده است خدای مر ایشانرا از ذکور و اناث مغفرة آمرزش
گناهان واجرا عظیما و مزد بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم زینب بنت جحش رضی الله عنها بجهت زید بن حارثه خواستگاری
فرمود زینب بگمان آن که برای خود میخواهد آن خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای
زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده گفت من
چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز درین باب با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه
آیة فرستاد که وما کان لمؤمن و نرسد و نشاید هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله جحش ولا
مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کند
خدا و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آن که باشد مر
ایشانرا اختیاری یعنی برگزینند من امرهم از کار خود چیزی را بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود
تابع اختیار خدا و رسول سازند ومن یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدا

و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا
گمراهی هویدا چه اگر خلاف آن حکم را اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیت زینب و برادرش راضی
شدند و آن عقد وجود گرفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را اعلام فرمود که در علم قدیم ما مقرر
که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پیدا آمد بمثابه
که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما قال الله تعالی و اذ
تقول و یاد کن آنرا که گفتی للذی انعم الله مر آن کس را که انعام کرده است خدا علیه بر
باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو و انعمت علیه و تو انعام کرده بر وی آزاد کردن
و فرزند خواندن یعنی فرمودی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که امسک علیک
نگاهدار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب را و اتق الله و بترس از خدا در کار او و از
روی ضرار طلاقش مده و تخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه
خدا پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود و تخشی الناس
و میترسی از سرزنش مردمان که گویند زن پسر را بخواست والله و خدا احق ان تخشیه
سزاوارتر است که از و ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء
پس بحکم انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بوده • خوف و خشیت نتیجه علم است هر کرا علم
بیش خشیت بیش • هر کرا خوف شد رفیق رهش • باشد از جمله رهروان درگهش آورده اند
که زید مر زینب را طلاق داد و بعد انقضای مدت عدت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای او زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت
شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من

از روی

خشنودی هم

و از خشیم هم

شایسته اویم

شایسته اویم بدو ده فی الحال دعا وی مستجاب شد و آیت آمد که فلما قضی زید پس آن هنگام را
که برسید زید منها از زینب وطرا بحاجتی که داشت در زوجیت آورده که مراد به طلاق زینب
چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا
یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی یا اثمی در باب فی
ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان خود اذا قضوا منهن وطرا چون
برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد و کان امر الله و هست کار و حکم
خدا خواهد مفعولا • بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم برادر اولاد آدم
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیت بخانه زینب آمد بی دستور و زینب التماس کرد
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب سایر زنان
فخر میکرد که الله سبحانه و تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر خود و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند ما کان
علی النبی نیست بر پیغمبر من حرج هیچ وزر و وبالی فیما فرض الله در آنچه تقدیر کرده است
خدا که برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سنة الله سنت نهاد خدا سنتی
فی الذین خلوا در آن کسانی که گذشتند من قبل پیش از محمد صلوات الله و سلامه علیهم که از
انبیاء دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بر ایشان و کان امر الله و هست
کار خدای قدرا مقدورا • حکمی گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغامبران و
میفرماید الذین یبلغون آنانکه میبودند که میرسانیدند رسالات الله پیغامهای خدا را
بامتان خود و یخشونه و میترسیدند از وی و لا یخشون احدا و نمیترسیدند از هیچکس الا الله مگر از
خدای و کفی بالله و بسنده است خدا حسیبا • کافی ترسنده گان یا شمار کننده بندگان و چون
شمار بدست او ست باید که ترس نیز از وی باشد بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن منافقان

بدر

اندازه مقرر کرده شده
که تخلف از آن
محال است

و اولاد مبارک

طیب و طاهر

درازشد که این مردم ما را میگوید که زنان پسران شما بر شما حرام است و خود میخواهد
زید را بآن که پسرخوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد
که مَا کَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله وسلامه اَبَا اَحَدٍ پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از
مردان شما اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی
الحقیقه پسری صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَسُولَ
وليكن او فرستاده خداست وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت
و پیغمبری را بدو ختم کردند و خاتم بمعنی آخر نیز آمده است یعنی او است آخر انبیا بنور ظهور همچنانکه اول ایشان
بوده بظهور نور وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا • بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزای
آن که نبوت بدو ختم شود و در عین الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر او ست حق سبحانه
پیغمبرا مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز متابعت حضرت رسالت پناهی نتوان ان
كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي و شرف و بزرگواری کتاب بمهر او ست و شرف جمله انبیا
بدان حضرت و شاهد هر کتابی مهر او ست پس شاهد همه در محکمه قیامت او خواهد بود و جِئْنَا
بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و چون کتاب را مهر کردند کتابت بر او تمام شد چون نبوت بر آن
حضرت ختم یافت در نبوت بسته شد و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود
بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی • بهر آن خاتم شده است او که
بجود مثل او نی بود و نخواهد بود چون که در صنعت برد استاد دست نی تو گوئی ختم صنعت بر تو است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن
بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تکبیر و تمجید و تحمید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید
او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا • بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از

سایر اوقات شیخ قدس الله تعالی فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بزبان
ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده اند که مراد بذکر کثیر اشارة است بمحبت حق یعنی
او را دوست دارید چه مقرر است که مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ نشان دوستی ذکر او
است دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند در هیچ مکان
نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل • هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ او ست خداوند که
درود میدهد یعنی آمرزش میطلبد گناهان شما را وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او و این درود خداوند و
ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان
مراد از اخراج ادامت استقامت بر خروج چه در وقت صلوة خدا و ملائکه بر ایشان در نشان کفر
بوده اند و گفته اند اخراج ظلمات معصیت بود بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیره کی نهر بشهود
نور تقدیر در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیة وَكَانَ و هست خدای
بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا • بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان
میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که به بینند او را سَلَامٌ سلامت که
مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مکروهی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی در
که به بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مومنان یا دو
تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا • مزدی بزرگ که بهشت و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
بزرگوار إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت
وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده الی الله
بپرستش خدای و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا • و چراغ روشن
یا ضد بود سراج منیر که قرآن است یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر

بار چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ
جهان نابود ساخت ~ چراغ روشن از نور خدائی جهانرا داده از ظلمت رهائی
دگر هر چه در خانه گم شود بنور چراغ توان باز یافت ~ و حقایق که از مردم پوشیده بود
بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت ~ از و جا نزاید آتش آشنائی وزو
چشم جهان زا روشنائی ~ در گنج معانی برگشاده ~ وزان صاحبدلانرا مایه داده ~ دیگر چراغ
اهل خانه را سبب امن و سلامت است و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت آن حضرت نیز دوستانرا
وسیلهٔ سلامت است و منکرانرا موجب حسرت و ندامت و منیر تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای
دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها باد مقهور شود
و هیچکس نور ترا مغلوب تواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
دیگر چراغها بشب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز
بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت ~ شد دیدار رخش چراغ افروز بشب ما گشت
ز آتش روز بار فردا چراغ افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد ~ در کشف الاسرار آورده
که حق سبحانه و تعالی آفتاب را چراغ خوانده که وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن
چراغ آسمان و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل
فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل
بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه
وجود آمده اند ~ از ظلمات عدم راه که بردی بیرون گر نشدی نور تو شمع روان هم ~ و اشارة
بهمین معنی فرموده است ~ ز اقلیم عدم می آمدی در پیش روح آدم چراغ بود بر دوشش همه انوار تخشیر
وبشر المؤمنین و مژده ده مومنانرا بان لهم بان که مر ایشانراست من الله از نزدیک خدای

فضلا کبیرا

فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطاها و ثمرهٔ نعیم
جز اینست ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقانرا یعنی بر
نافرمانی ایشان ثابت مباش ودع و بگذار و دست بدار اذاهم مکافات رنج ایشان
که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم وتوکل علی الله
و توکل کن بر خدای در دفع ایشان وکفی بالله و بسنده هست خدای وکیلا ای کارساز و مهم
یا نگاهبان یا ضمان مر وعدهٔ نصرت و غلبه ترا یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده
اید اذا نکحتم المؤمنات چون بحبالهٔ نکاح زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید ایشانرا
من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید بایشان امام شافعی رحمة الله علیه میفرماید
مس کنایت از مباشرت و نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس
بعد از طلاق بهمه زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فما لکم علیهن پس نیست شمارا
برین مطلقات من عدة تعتدونها هیچ عدتی که شمارید ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار
سازید ایشانرا بچیزی که مهر فرض کرده اید مران مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب
نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه و نزدیک بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر مال
و یسار وسرحوهن و بگذارید ایشانرا سراحا جمیلا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید
چون عدت نیست شمار برایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا ایها النبی ای پیغمبر انا احللنا
بدرستی که ما حلال کردیم لک ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت آنهارا که دادی اجورهن
مهرهای ایشانرا التقیید احلال بالعطاء مهر جهة ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بران و
ما ملکت یمینک و حلال ساختیم بر تو آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مما
افاء الله آنچه باز گردانیده است خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال

ایشان و بنات عمک و دختر عمان ترا و بنات عماتک و دختران عمهها از اولاد عبد المطلب
و بنات خالک و دختران خال ترا و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و دختران
خالتهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره آن زنان که مذکور است هجرت کردند معک
با تو و محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آن حضرت باشد خاصه قول
ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدا خطبه کرد و بدین آیت من حرام شدم زیرا که هجرت
نکردم مؤید این قول است و امرأة مؤمنة و زنی مؤمنه را ان وهبت اگر بخشد نفسها
للنبی نفس خود مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آن که در نکاح آرد
او را خالصة خالص کرده شده احلال او خالص شدنی لک مر ترا من دون المؤمنین
بجز مؤمنان یعنی از مخصصات آن حضرت است که زن را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم
رحمة الله علیه فرمود که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف
واشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم
یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته ام سهل از انصار
واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقعست در رمضان سال سیوم از هجرت و هشت ماه
در حرم محرم بوده و در ربیع الآخر از چهارم سال وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک
واقع شده و دولت عقد دریافته قد علمنا بدرستی که ما دریافته ایم دانسته ما فرضنا علیهم آنچه فرض
کردیم بر امت از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه
و وجوب قسم و تزویج چهار حره و ما ملکت ایمانهم و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر دران و ما
حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک حرج بر تو تنگی و کان الله و
هست خدای غفورا آمرزنده هر چیز را که تحرز از وی دشوار است رحیما مهربان بتوسعه جای که مظنه

مسئله

ایمانهم م

بجاهک

حرج باشد ترجی بازپس دار من تشاء هر را خواهی منهن از زنان خود و تؤوی
و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود دار من تشاء هر کرا خواهی از ایشان در وسیط او
از وجوب قسم بدین آیت زنان حضرت ساقط شد و در زاد المسیر میگوید میان همه ازواج غیر از
سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود رعایت قسم می نمود
تا آخر عمر و صاحب کشاف فرموده که از جا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام
حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست بر وجهی که میخواست و
چهار تن را با خود گرفته عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهم و من ابتغیت و هر کرا خواهی که
باز طلبی و دلجوئی کنی ممن عزلت از آنها که بکرانه رفته از ایشان و از جا کرده فلا جناح علیک
بس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ان معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی ذلک ادنی آن تقر
دیگر است با آنکه روشن شود اعینهن چشمهای ایشان و لا یحزن و اندوهناک نشوند و راضی
شوند باشند بما آتیتهن کلهن بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از حکم
و ابراد و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نشوند گردن می نهند والله یعلم و خدای میداند
ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهیت و کان الله و هست خدای علیما دانا بضمایر
بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یحل حلال نیستند لک مر ترا النساء
زنان از بعد از این نه که در عقد تو اند چه تسعه در حق آن حضرت چون اربعه است در حق امت
و لا ان تبدل و حلال نیست آنکه بدل کنی بهن بایشان من ازواج از زنان دیگر یعنی یکی را
از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی و لو اعجبک و اگر چه بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان
الا ما استثنا از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک
آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد و کان الله و هست خدای علی کل شی

عنک ا
ذلک م

من بعد م

برهمه چیزها رقیبا ٭ نگاهبان وکسی که از رقیب حق آگاه گردد ورا از مراقبه چاره نیست
مراقبه حق را دائما دیدن باید دانستن است در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیستن
چو دانستی که حق دائم و بیناست ٭ نهان و آشکار خویش نیکو کن راست ٭ آورده اند که چون حضرت
زینب را قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده
شد بسخن مشغول گشتند زینب در گوشه خانه روی بدیوار کرده نشسته بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست صحابه برفتند سه کس مانده همچنان
سخن میگفتند حضرت از خانه برآمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که
خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب درآمد من هم خواستم که درآیم
پرده بر در حجره گذاشته بود و آیه حجاب نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید
بخدا و رسول لا تدخلوا در میائید بیوت النبی بخانهای پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه
دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام آن هنگام که درآیید غیر ناظرین
در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید اناه رسیدن طعام را چه بوده که وقت نشستن
چون در مطبخ از دود ظاهر میشد می آمدند حکم شد که دیگر چنین مکنید ولکن اذا دعیتم و لیکن
چون خوانده شوید فادخلوا پس درآئید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا و پس پراکنده
شوید و مکث مکنید ولا مستانسین و منشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن یکدیگر
ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام کان یؤذی النبی هست که
میرنجاند پیغمبر را فیستحیی پس شرم میدارد منکم از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدای
شرم نمیدارد من الحق از گفتن راست واذا سألتموهن و چون خواهید زنان پیغمبر را متاعا
رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فاسئلوهن پس بخواهید از ایشان من وراء حجاب

ازپس پرده ذلکم آن سوال از ورای حجاب اطهر پاکیزه تر است و پاکدارنده تر لقلوبکم مر دلها
شما را وقلوبهن و دلهای ایشان را از خواطر نفسانیه و هواجس شیطانیه و در اسباب نزول آیه
حجاب روایات دیگر هست وما کان و نرسد و نشاید لکم مر شما را ان تؤذوا آنکه برنجانید
رسول الله فرستاده خدا را و ملتی آنچه وی آزار آزرده باشد ولا ان تنکحوا و نشاید
شما را آن که نکاح کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها باشند من بعده از پس وفات او
یا بعد از آن که طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام است پس نکاح
ایشان را ابدا همیشه هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذا آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و نکاح ازواج او رضی الله عنهم کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناهی بزرگ زیرا که
حرمت آن حضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او
در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری
پس از وفات بر بالای اعتلای او دوخته اند ٭ قبای سلطنت هر دو کون تشریف اوست
که جز بقامت اقبال او نیامد راست ٭ آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بمیرد من عایشه را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته بود و بزبان نیاورده
آیت آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مومنان
و بزبان گوئید او تخفوه یا پنهان دارید او را در دل و بر زبان نیارید فان الله کان پس بدرستی
که خدای هست بکل شیء بهمه چیز از سر و علانیه علیما دانا و بران شما را جزا خواهد داد در خبر است
که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا ایشان و
اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما نیز ازین حجاب
ایشان گفت و شنود باید کرد یا نه آیت آمد لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان

فی آبائهن در نمودن روی پدران خویش ولا ابنائهن ونه پسران خویش ولا اخوانهن
ونه با برادران خویش ولا ابناء اخوانهن ونه پسران برادران ایشان ولا ابناء اخواتهن
ونه پسران خواهران ایشان ولا نسائهن ونه بزنان ایشان یعنی مومنات ولا ما ملکت
ایمانهن ونه با آنچه مالک است آزاد دستهای ایشان یعنی کنیزکان وغلامان واصح آنست
که کنیزکان وتتمه این نکته در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید
وتهدید امر وفرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقین الله وبترسید از
خدای ودر پرده شرم از مشی بیرون میایید ان الله کان علی کل شیء شهیدا هست بر همه چیزها
از افعال واقوال شما شهیدا گواه واز هرچه ظاهر وباطن کند زود آگاه دیده بپوشید
زنامحرمان دور شوید از دزد وسیم وگمان درین انوی حیا ووقار خویش بشنید
بصبر وقرار ای عزیز چون از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط تعظیم ووظایف تکریم سید
عالم بدر اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم مفهوم میشود اردف کرد آنها را آیتی که مشیر است
بکمال عنایت در باره آن حضرت وفرمود که ان الله بدرستی که خدای درود گوید وملائکته وفرشتگان
او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرو
برسول گرویده اید صلوا علیه صلوة گوئید بر او وسلموا وسلام گوئید بر وی تسلیما سلام
گفتنی یا انقیادی کنید مر او را انقیاد کردنی صلوة از حق سبحانه وتعالی رحمت است واز غیر او طلب رحمت
ونزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد آنست که بارخدایا تعظیم کن محمد را صلی الله علیه وآله وسلم در دنیا
باعلای دین او واظهار دعوت واعظام ذکر وابقای شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت او
در شان امت وتضعیف ثواب واظهار فضل او بر اولین وآخرین وتقدیم او بر کافه انبیا
ومرسلین علیه وعلیهم صلوات الله وملائکته والناس اجمعین وجمهور علما بر آنند که امر بصلوة

بران

بران حضرت درین آیت محمول است بر وجوب با اختلاف در مقدار وجهت امام مالک
گوید در همه عمر یکبار واجبست وزیاده بران مندوب ومستحب ودر بعضی مواضع استحباب گذشت یعنی
در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی ودر تشهد اخیره واجبست وبمذهب حنفی وبرخی از
علمای شافعیه سنت است وائمه را در وقت گفتن وشنیدن نام آن حضرت صلی الله علیه
وسلامه علیه اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجبست وجمعی گویند که در
یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست وبس وفتوی بر آنست که نام آن حضرت چند
در مجلس تکرار یابد یک نوبت درود واجبست وباقی سنت ودر گفتن صلوة احادیث متنوعه
وارد شده وامام نووی رحمة الله علیه فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث
مذکورات چه اکثر بصحت پیوسته والفاظ وارده را بتمام در آرند برین نوجه که اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آله وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آله وازواجه وذریته کما بارکت
علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید وفضایل صلوة وادای
آن وشرایط وآداب که دران رعایت باید فرمود حواله بمطالعه رساله تحفة الصلوة است
یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست همه سال صبح وشام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما
زدور از دست ما همین صلوات است والسلام ان الذین بدرستی آنان که یؤذون الله میرنجانند
خدای را یعنی ارتکاب میکنند بر آنچه نزدیک خدای مکروه است از نسبت شرکت وزن وفرزند بوی و
گفتن کلمات کفر ورسوله ومیرنجانند پیغمبر او را بقول که ساحر وشاعر میگویند وفعلا که الم بروی
ودندان مبارکش میرسانند لعنهم الله دور کرد اینست خدای ایشان را از رحمت خود
فی الدنیا والآخرة در سرای دنیا وآخرة واعد وآماده کرده است لهم برای ایشان در عقبی عذابا

مهینا • عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین و آنان که میرنجانند مردان
مؤمن را چون صفوان سهمی والمؤمنات و زنان گرویده را چون عائشه صدیقه رضی الله عنها
بغیر ما اکتسبوا بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشد فقد احتملوا پس برداشتند بر خود
این موذیان بهتانا دروغ بزرگ را واثما مبینا • و گناه هویدا را یعنی سزاوار عقوبت
بهتان و مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرموده
که بکلمات نالایق مرتضی علی را رضی الله عنه میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق
رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخته کنیزک
شکایت بخواجه خود برد آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه بفاروق گفت و این آیه در باب او
نازل گشت و گویند در شان زانیانست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بر آن
کنیزکان رسانیدندی و سعدی میفرماید که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده
رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی نمودندی نازل
آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو زنان خود را و بناتک و دختران
خود را ونساء المؤمنین و زنان مومنان را که وقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک
گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویها و بدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را
یعنی وجوه و ابدان خود را بپوشند ذلک آن پوشیدن سر و روی ادنی نزدیکتر است
ان یعرفن بآن که ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فلا یؤذین
پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را وکان الله و هست خدای
غفورا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه کنند رحیما • مهربان که مصلحت بندگان
با ایشان بیان میفرماید لئن لم ینته المنافقون اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق

ع

خود والذین و اگر برطرف نشوند آنان که فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست
یعنی زانیان از قصد زنا و میل فواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی
آنان که خبرهای بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مردمان
لنغرینک بهم هر آینه ترا حاکم گردانیم بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم
لا یجاورونک پس همسایگی نکنند فیها در مدینه الا قلیلا • مگر زمانی اندک یعنی زود رانده شوند
بیرون روند ملعونین رانندگان و دور ماندگان اینما ثقفوا هر جا یافته شوند اخذوا
گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وقتلوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را تقتیلا •
کشتنی بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در آنان
که گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا قتل منافقان
حکم کنند ولن تجد و هرگز نیابی لسنة الله سنت خدای را تبدیلا • بدل کردنی و تغییر دادنی
یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن الساعة
از آمدن قیامت که کی خواهد بود قل انما علمها بگو جز این نیست که علم بآمدن قیامت
عند الله نزدیک خداست یعنی خداوند ایشان او را و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل را
بدان اطلاع نداده اند وما یدریک و چه چیز ترا دانا گرداند بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی
لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا • باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای
لعن الکافرین براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر و بعث را دور ساخته از رحمت خود
واعد لهم و آماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا • آتشی افروخته خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب باشند لا یجدون نیابند
ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا • و نه مددکاری که عذاب از ایشان

بار دوم

ع

بازدارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار
در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشانرا بروی خوابانند و گاهی بر پشت در افکنند یقولون
ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان میبردیم خدایرا و اطعنا الرسولا و
فرمان برداری میکردیم پیغمبر او را وقالوا ربنا و گویند اتباع و اراذل قوم که ای پروردگار ما
انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا و بزرگان دینهای
فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسون و افسانه فریب
دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشانرا ضعفین دو برابر من العذاب
از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده و هم مضل والعنهم لعنا و بران ایشانرا لعنا کبیرا
راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد و مقرر است هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند
هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن و آن کرا لطف تو خواند که تواند راندن یا ایها الذین
آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنان که آذوا موسی
رنجانیدند موسی علیه السلام را یعنی پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل
موسی را علی نبینا و علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه ازان در قصه قارون گذشت
فبراه الله پس پاک گردانید او را خدا مما قالوا از آنچه گفتند و زنی را که رشوتی داده بودند تا در حق وی
افترا کند بیباکی در اعتراف نمود یا وقتی که موسی و هارون علیهما السلام بکوه طور رفتند و هارون
آنجا وفات کرد گفتند تو بر وی حسد بردی و کشتی حق سبحانه و تعالی ملائکه را فرمود تا او را از قبر برون
آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را ازین گردانید تا برات
ذمه برادر را اقرار کرد یا میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سنگی نهاده بود و بآب درآمد
آن سنگ با جامه روان شد بمیان قوم درآمد و حضرت موسی علیه السلام برهنه از پی او میدوید تا آنکه

دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی علیه السلام عند الله وجیها نزد خدای با
وقربت یا مقبول یا مستجاب الدعوت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه گرویدگان
بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و نهی سینه یا از رنج دل او صلی الله علیه و آله و سلم
و بگویید قولا سدیدا سخنی راست و درست در باب مومنان کن مراد نهی است از بهتان یعنی
دروغ مگویید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک عایشه و قصه زینب و گفته اند قول
سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدا طلبند و قول جامع درین باب آنست که
قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود
نه آمیخته پس چنین سخن گویید یصلح لکم تا بصلاح آرد خدا برای شما اعمالکم کردارهای
شما را یعنی صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد و یغفر لکم و بیامرزد برای شما
ذنوبکم گناهان شما را و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را و رسوله و پیغمبر او را درآنچه
فرماید فقد فاز پس بدرستی که بهره از شر و برستخیز دیگر در برادر خود فیروزی یابد فوزا عظیما فیروزی
بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا چه در شرع هر
موضع آورده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانات مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول
و گویند غسل جنابت و بهر تقدیر عرض کردیم علی السموات والارض بر آسمان و زمین و
والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفرین بود فابین پس باز
زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت مرا واشفقن منها و بترسیدند ازان و گفته اند ما مسخر
فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند
و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از رو و مخافت نه از روی
مخالفت وحملها الانسان و برداشت آنرا آدمی با ضعف بنیه و ناتوانائی انه کان بدرستی که

هست انسان ظلوماً ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند
او با عجز خود قبول کرد جهولاً نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود
در عرض امانت کرد لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات مردان و زنان
منافق را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را
بخیانت در امانت ویتوب الله و باز گردد خدای برحمت علی المؤمنین والمؤمنات
بر مردان و زنان مؤمن بجهة حفظ امانت وکان الله و هست خدای غفوراً آمرزنده تائبان
رحیماً مهربان بر ایشان علماء را درین آیت سخن بسیار است و از آنجمله شمه ایراد کرده
میشود جمعی معنی آیه بران آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین
اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه
این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت نه از
معصیت و انسان قبول کرد از روی همت نه از روی قوت آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر آنها عرض کردند و بر انسان
فرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس
سره العزیز فرموده است که نظر آدم علیه الصلوة والسلام بر عرض بود نه بر امانت لذت عرض
ثقل امانت را بر وی فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو
و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان ترا برداشتم وحملناهم فی البر
والبحر راه او را بدو توان نمود بار او را بدو توان برداشت صاحب انوار
فرموده که میشاید که مراد بامانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود
انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلومست بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهة غلبه قوت

شهر

شهوی و فایده حمل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بطریقه اعتدال بازدارد و معظم
مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلوم و جهول علت
حمل باشند و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل چنانچه کون الماء طهوراً یعنی از شان آب
طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیان است اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک
ظلم و جهل کردند و جمعی بران ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان راست باعتبار غلبه افراد
و در احقاف آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره
مذکور است که حق سبحانه و تعالی عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از
حمل آن بجهة عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود دیده مضایقه و مبالغه
قبول نمود او ظلوم است بر نفس خود که فانی میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که
غیر حق نمیشناسد و بقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند و در فتوحات فرموده که امانت خلافت
باسمای حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود که نه بر داشتن و جهول
یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله تعالی اعتراف است بجهل و عجز از معرفت العجز عن ادراک الادراک
ادراک حضرت قاسم الانوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده
و گفته اند ظلم و جهل ضد عدل و علم است اما معنی اذا جاوز شئ حده انعکس ضده
اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صفت مبالغه است و هرگاه این دو صفت از حد متجاوز گردد
هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت و در روح الارواح میگوید ظلوماً جهولاً ابتهاج است
نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت چون فوق الطاقت بود گفت ظلم کردی بر نفس خود
ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهولی او در عالم افتاد
عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن لمع العجب که عشق او در عالم بشریت است در مملکت

ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند مرد سایه پرورد و محبت بیدرد افسرده
قیمتی نیست عشق را طایفه در خورا اند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار
ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشان است ~ عاشقان را
درد بدنامی خوش است ** عاشقان را سوز ناکامی خوش است ** آفتاب امانت که از برج
الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است زمین فریاد برکشید که مرا صفت بسطت
واقعست و صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است که ما تحمل این بار نداریم شاید که ما
آفته بار خورد و این صفتها از ما بستانند آدمی خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه
پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش همت گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد
ندا آمد که ای خاکی دلیر اینهمه قوت از کجا آورده به زبان حال او میگفت که بار گران بمدد یار مهربان
توان کشید — آن یکه از بردن آن عرش ابا کرد ~ با قوت تو حامل آن بار توان بود
القصه خلعت امانت جز بقامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفة
بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد او شد
جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا
بر آتش غیرت افکندند ~ تا کور شود هر آنکه نتواند دید ** والله اعلم بالصواب سورة السبا
بسم الله الرحمن الرحیم ه الحمد لله همه سپاس و ستایش مر خدای راست عز و جل الذی له ما فی خداوندی
که مراو راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم و ما فی الارض و آنچه
در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مراو راست ستایش فی الآخرة در آن سرای نه از روی
تکلف بلکه از راه سرور چنانچه الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی
احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرة مراو را حمد گویند و دوستان او را بفضل ستایند

دوستان

دوستان بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست درست کار الخبیر دانا با حوال بندگان
یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب باران و ما یخرج و آنچه بیرون
آید منها از زمین چون نباتات یا دانهاست یا آنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین یا اموات
و آنچه بروی زمین آید چون حیوانات و عیون و فلزات و ما ینزل و میداند آنچه فرود می آید
من السماء از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار و ما یعرج و آنچه بالا میرود
فیها در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح
طاهره و در غرایب التفسیر آورده که آن که فرود می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آن که بالا میرود
یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده
که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا
میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرود می آید از الطاف و کرامت که از بارگاه قدم
متوجه دلها گشته هرجا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل میکنند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات
الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله یا ربنا است و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه
ایشان بدرگاه رحمت پناه آورد فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب
الی من زجل المسبحین ~ غلغل تسبیح ارچه مقبول است لیکن آه درد آلود از
قبول دیگر است ** و هو الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشش کننده
به پرده رحمت و قال الذین کفروا و گفتند آنان که کافر شدند از روی استهزا یا انکار لا تأتینا الساعة
نمی آید بما قیامت قل بگو بلی نه آنست که شما میگوئید آری و ربی و بحق پروردگار من در آن
گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد
تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر[و]د لتأتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت

پروردگار راست یعنی داننده پوشیده هاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده
نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچهٔ خورد یا بوزن ذرهٔ از ذرات هوا فی السموات در
آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره
ولا اکبر و نه بزرگتر از ان الا مگر آن که مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن
لوح محفوظ مجموع آیتها را در لوح ثبت کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنان را که گرویده اند
و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم
مر ایشان راست مغفرة آمرزش خطیات و رزق کریم و روزی بزرگوار یعنی تعب و طلب در وی
نیست والذین سعوا و آنان که بشتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال
آن سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تعجیز مردم از ان یا بزعم خود پیشی
گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشان راست
عذاب من رجز الیم از سخت تر عذاب الم رساننده و یری الذین و دیگر اثبات ایمان
در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنان که اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد صحابه
است صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست
که اهل علم دانند الذی انزل آن چیزی که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من
ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن را هو الحق او دست راست و درست و یهدی و راه مینماید آن
منزل راه مینماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده برغم رغایب و قال
وقال الذین کفروا و گفتند آنان که نگرویدند یعنی منکران بعث بعضی ببعضی الکفتند هل ندلکم
آیا دلالت کنم شمارا علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر دهد شمارا یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که میگوید
اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شمارا کل ممزق همه پاره ساختن

یعنی

انبهارا

اشیاء ع

جنونی که بی ... خبری
که نمی دانند

ضلال الف

یعنی اجساد شمارا ریزه ریزه گرداند و خاک شود انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود
یعنی زنده خواهید گشت کافران یکدیگر گفتند که مرد چنین خبر میدهد افتری علی الله آیا
بر می بندد بر خدا کذبا دروغی متعمدا ام به جنة یا بدو جنی است که میگوید بدو چیزی که میدانیا
بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنان که لا یؤمنون بالآخرة باور ندارند آخرت را فی
العذاب در عذاب باشند آن جهان والضلال البعید و گمراهی دور از صواب درین جهان وصف ضلال
به بعد از قبیل اسناد مجاز است چه بعد از صفت ضال است افلم یروا آیا نمی بینند و
نمیگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست و ما خلفهم و آنچه
در پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و زمین یعنی خود گرفته است پس و پیش ایشانرا
و ایشان محصور و محبوس اند میان آسمان و زمین ان نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو
بریم ایشانرا بزمین او نسقط یا فرود افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان
بجهة تکذیب ایشان مر آیتهای ما را ان فی ذلک بدرستی که نظر در آسمان و زمین یا در تأمل
با قصه از خسف و اسقاط لآیة هر آینه دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده
رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت ولقد آتینا
داود و بدرستی که دادیم داود را منا از نزدیک خود فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بود
یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا
یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجأ و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد
صوت حسن است هرگاه داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود
بیرون آمده استماع آواز دلنوازش کردندی و طیور از نغمات جان فریبش مضطرب گشته خود
از هوا بر زمین افکندندی ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان از ذوق او تن تازه گشتی

سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ۰ ازان پر جالی نشنوده آواز ۰ و بعضی گفته اند فضل آنست
که بعد ازین میگوید یا جبال اوبی گفتیم ای کوهها اوبی بازگردانید آواز خود را معه با داود
در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این
معجزهٔ داود بود علیه السلام که هر گاه خواستی کوه با او روان شدی والطیر و مسخر کردیم و برام مرغان
تا در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون داود علی نبینا و علیه السلام تسبیح گفتی و
بادی بصبا آمده ذکر کردندی و مرغان بر سر وی صف کشیدندی و بالهای دلاویز امداد نمودندی
و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی ۰ چو گردد مطرب من نغمه پرداز ازره وج ۳
ز شوقش مرغ روح آمد بپرواز ۰ روزی فرشته بزیارت داود علی نبینا و علیه السلام آمد و
گفت تو پیغمبر خدای و خلیفهٔ او و اولی آنست که طعام تو از کسب باشد داود علیه السلام از خدای
سبحانه و تعالی پیشه طلبید و امر شد که زره گری کند و آنرا بر او آسان گردانید چنانچه میفرماید و
النا له الحدید ۰ و نرم گردانیدیم مر او را آهن را بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او مانند
موم بودی و در وی تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم او را ان اعمل که بساز سابغات
زرههای فراخ دامن گشاده و قدر فی السرد اندازه نگاه دار در بافتن آن یعنی حلقها مساوی
در هم فکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درهم جیار آنه ۱۳
درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقهٔ عیال کردی و در لباب آورده چون
وفات یافت هشت هزار زره در خزانهٔ او بود و اعملوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود
عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض انی بما تعملون بصیر که من بانچه
می کنید بصیر بینام و لایق آن پاداش خواهم داد و لسلیمن الریح و مسخر کرده شد مر
سلیمان را باد غدوها شهر رفتن او بامدادیها راه یکماهه و رواحها شهر و شبانگاه نیز مسیر شهری صباح

از تنور بیرون آمد و قیلوله در اصطخر شیراز زد و شب را ببابل فرود آمد و بیتوتت کرد
و اسلنا له و جاری کردیم برای او عین القطر چشمهٔ مس که اخته یعنی گداخته از معدن بیرون آمدی
چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین یمن بتوب صفا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن حصنین
مس هر چه خواستندی ساختندی و من الجن و رام کرده شد مر او را از دیوان من یعمل کسیکه
کاری کردی بین یدیه پیش وی باذن ربه بفرمان پروردگار وی و مقرر کردیم که و من یزغ
و هر که بگردد و مایل شود منهم از دیوان و سرکشی کند عن امرنا از فرمان ما و اطاعت سلیمان
نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی بود
تازیانهٔ آتش در دست داشت مقرر شده بود که موکل شده بر دیوان تا هر که از فرمان سلیمان
سر کشدی آن تازیانهٔ آتشین بر وی زند و او را بسوزد یعملون کار میکردند دیوان برای سلیمان
ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده
که محراب منزلی را گویند که بدرجه برو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون
قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان از برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنها ساخته
بودند چون مرواح و بینون و هنده و فلقوم و غمدان و امثال آن و تماثیل و میساختند
تمثالها یعنی صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت بودند تا مردمان
آنرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی
آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا ارواح
در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و دو
کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر بالای تخت بر آید آن دو شیر بازو خود برافراختندی
تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود را بر او سایه کردندی و جفان کالجواب

میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن کالجواب مانند حوضهای بزرگ و قدور راسیات و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را سه هزار طباخ بودند که درین دیگها طعام میپختندی و هنوز در بعضی از ولایات شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود هستند اعملوا و گفتیم عمل خیر کنید آل داود ای آل داود شکرا برای سپاس داری چنین نعمتها تا بهت بنای قدس و گویند که آل داود ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی وقلیل من عبادی الشکور و اندکی از بندگان من سپاس دارانند بشکر و آنکه بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مر اسم شکرگزاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد که توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر دیگر و ازینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر ❊ چون که شکر حق نداند هیچکس ❊ حیرت آمد حاصل دانا و بس ❊ آن بزرگی گفت با حق در نهان ❊ کای پدید آرنده هر دو جهان ❊ ای منزه از زن و فرزند و جفت ❊ کی توانم شکر نعمتهات گفت ❊ پیک حضرت داد ششش از ایزد پیام ❊ گفتش از تو این بود شکر مدام ❊ چون درین ره این قدر بشناختی ❊ شکر نعمتهای ما پرداختی ❊ آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجا آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت روح نمود سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت فرمود که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ هم بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد بجا آرند تا باتمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت او را نشسته و بر و نماز گزارده و او را بر عصا تکیه داده دیوان از دور او را زنده پنداشتند و همان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصا او را دابة الارض بخورد و او بزمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد دیوان نوالی فرار نمودند و در شعاب جبال

و اجوف او را کرفتند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه داده ما دلهم دلالت نکرد دیوان را علی موته بر موت او الا دابة الارض مگر چوبخواره که از زمین بر آمد تاکل میخورد منساته عصای او را فلما خر پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن دانستند دیوان ان لو کانوا که اگر بودندی البته یعلمون الغیب دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم تلبیس ظاهر میکردند که البته یعلمون الغیب دانستندی غیب را حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان غیب دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردند یکسال فی العذاب المهین ❊ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بوده لقد کان بدرستی که بود لسبا مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای ایشان آیة آیتی علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار نامه آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب که ولایت یمن است منزل بود از حبشه در میان دو کوه از ما علی تا اسفل آن منزل ده فرسخ و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه دریا یا ان کوه که بود که فاضل آب از ولایت سحر با آب ایشان ضم شدی و رادی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در دهانه دره کوه تا آبها اصلی و زاید انجا جمع میشدند و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کم شود دو سطی و آخر سفلی و ایشان بیمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل سبا گفته دو بوستان بود عن یمین و شمال از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار هم بمثابه یک باغ مینمود کلوا گفت پیغمبر ایشان مر ایشان را که بخورید من رزق ربکم از رزق پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان

دوازده هزار طباخ بودن نشانی

و تحقیق بعضیه ... در مسکن ایشان

گشتی آن ظرف پر میوه شدی از آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر گفت که ازین نعمتها بخورید
آنچه روزی داده است شما را خداوند و شکر گوئید خدای را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ این شهر که خدای شما را درو روزی میدهد شهری پاکیزه
است هوای تندرست و آب شیرین و خاک پاک شهری خوش بهشت آسا گوئی
چون باغ ارم بتازه روئی در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پیش در جامها نیفتادی و غریبی که
آنجا رسیدی شپشها که در جامهٔ او بودی بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگاری آمرزنده و از شما
شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند ایشان
از پیغمبر خود و شکر گزاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند
پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذوی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان
پدید آورده بفرمود تا بند سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در
منازل و حدایق ایشان مغمور گشت و بسیار مردم و چهارپایه هلاک شدند چنانچه فرمود که چون
اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم برایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم بند است
یا نام وادی که آب از وی در آمد یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرده بود وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشان را
بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوندان میوهای تلخ و شوره زار
و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است وَأَثْلٍ و گز وَشَيْءٍ و چیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی
دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوها که فوت شد ایشان را ذَلِكَ آنچه
مذکور شد از اخذ و عطا جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آن که کفران نعمت ورزیده
و برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا عقاب کرده شود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند
فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب میسازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر

مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار است آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند
شناختیم پروردگار خود را و پس ازین اگر نعمت ارزانی دارد دین ما سپاس گوئیم و عبادت بجا آریم حق
قوم زده باشد حق سبحانه و تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان بگشاد و فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى و میان آن دیهها که بکرم خود ما الَّتِي بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا
دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکار
متصل یکدیگر در عین المعانی گوید که از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد ده
پدید آمده وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ در آن دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل را
و گفتیم سِيرُوا فِيهَا بروید درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها آمِنِينَ ایمنان از
دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه سبا آغاز تجارت
کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی دیگر توانگران بر درویشان حسد آمد
که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این راه را چنان میرود که سواره
و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دور افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا
میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر
نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ
پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی تعجب بازگوینده که از آبادانی بخرابی میل کردند
وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی تا بجای از ایشان در
مآرب نماند قبیلهٔ غسان از ایشان بشام رفتند و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار بیثرب و جذام
بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه در آنچه
ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ سپاس گوینده را

بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغبالی میگذرانیدند بسبب بی‌صبری بر عافیت
و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید ای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم
که در آغوش بود اکنون ز هجران میبرم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا
و صحیح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود که من بنی آدم
بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او درباره ایشان
غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
مگر گروهی از مومنان که گسسته اند وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنان که گمان او در ایشان
محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آن که جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را
که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان جهان مِمَّنْ هُوَ از آن کسی که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمان است
تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و ارباب کفر را وَرَبُّكَ و پروردگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز حَفِيظٌ
نگاهبانست قُلِ بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم مر مشرکان را ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید
آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که میپرستید بخوانید
تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مدد بیابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیار
و قدرتی نیست با همه کافران بگو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند
که مطلقا لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ موری چیزی را از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ
در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان را و ملائکه را فِيهِمَا در آسمان و
زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از
ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ هیچ یار و مددکار وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند
شفاعت کس عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه و اصنام دارید محقق نخواهد شد

زیراکه

ع

زیراکه درخواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای که برای او
شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع
و هم مشفوع و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار ممتد
حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون که زایل گردد فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند
قَالُوا بگوید بعضی از ایشان مر بعضی را مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ چه چیز فرمود پروردگار شما در باب شفاعت
قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وَهُوَ و
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای برتر است و بزرگوارتر از آن که پیغمبر و فرشته بی اذن وی شفاعت توانند
کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگوای محمد روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها بباران وَالْأَرْضِ
و از زمین بنبات قُلِ اللَّهُ و هم خود بگوی روزی دهد خدای چه سوال را بجز این جوابی نیست و
اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وَإِنَّا و دیگر بگو با ایشان که مومنان
روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را که در مرتبت امکان نیز دون
از دیست با واجب الوجود شریک میسازید لَعَلَىٰ هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما کسب کردیم
بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید و هر کس را از عمل او
سوال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا
پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را ببوستان
وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکل الْعَلِيمُ
دانا بچگونگی حکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمایید بمن آنان را که أَلْحَقْتُمْ بِهِ پیوسته اید بخدای شُرَكَاءَ انبازان
یعنی بنمایید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ

نصف

اللّٰه العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که با او در شرکت توانند زد الحکیم و دانا بحکم
صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او در رتبهٔ شرکت توان داد و جل لا شریک له
صفتش و هو الفرد الصمد منزهست از شرکت بود وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش آگه
هست در راه کبریا و جلال شرکت نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا
محمد صلوات الله و سلامه علیه إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادیم عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از
داعی و دیانت فرستادیم مگر بعامه خلایق و این از خصایص افضلیت آن حضرتست که مبعوث بود بهمه
افراد آدمیان و جنیان و غیر آن هیچکس از انبیا با تمام جن و انس مبعوث نبوده
ترا دادند منشور سعادت وزان پس نوع انسان آمدند بری از جمله در خیل تو کردند
پس نگاهی سلیمان آفریدند و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون علامه نسابه یعنی نفرستادیم
مگر باز دارنده مردمان را از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کرده وَنَذِيرًا و بیم کننده
بعدل آنرا که بر شرک اصرار کند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت
مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِن كُنتُمْ اگر هستید شما ای
رسول و مومنان صَادِقِينَ راستگویان قُل لَّكُم بگو شما را مِّيعَادُ يَوْمٍ وعده روزیست
چون برسد لَّا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نمانید عَنْهُ از ان روز سَاعَةً مقداری اندک از زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
و پیشی نگیرید بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند
ایشان گفتند ما در کتب خود نعت ایشان خوانده ایم او پیغمبر بر حق است ابو جهل و امثال آن
گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنان که
کافر شده اند مر اهل کتاب را که لَن نُّؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ بدین قرآن که بر محمد

صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که فرود آمد بَيْنَ يَدَيْهِ
پیش از وی وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ
باز داشتگان عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه بجزا ببینی امری صعب و کاری
بهول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر سخن
یعنی محاورت میکنند و سخن بر هم میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنان که
زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان پست لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که گردن کشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نبود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ
هر اینه بودیم ما گروندگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
و گویند آنان که گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که ضعیف و بیچاره بودند أَنَحْنُ
صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ آیا باز داشتیم شما را از راه راست بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم پس از آنکه آمد
بشما پیغمبر بَلْ كُنتُم بلکه شما بودید بنفس خود مُّجْرِمِينَ گناهکاران که بر ضلالت میشدید
وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنان که ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا
که از قول حق سرکشیده اند بَلْ مَكْرُ چنین نیست که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر
شما در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید ما را أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ
بآن که کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا و فرا گیریم مر او را همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و
پنهان کرده بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش دیگری
و بعضی اسرار بمعنی اظهار دانسته اند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی لَمَّا رَأَوُا
الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و ما بکنیم غلهای آتشین فِي
أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنها که کافرین اند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ

ماضی جهت تحقق وقوع است ووضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان هل

یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون ۝ مگر آنچه باشند که عمل کنند

پس تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میگوید وما ارسلنا و نفرستادیم فی

قریة در هیچ دیهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مگر آن که گفتند

مترفوها متنعمان و متکبران دیه مرآن پیغمبر را انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بانچه فرستاده

شده آن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم وقالوا نحن و دیگر گفتند ما اکثر

اموالا واولادا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی

رسالت سزاوارتریم از شما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین ۝ عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را

عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت کرامی داده بس محنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی

که پروردگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از اهل شرک و

معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او بمحض رحمت خود ویقدر و تنگ میگرداند روزی برای هر که خواهد

بحکمت خود نه بجهة مذلت او ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ۝ نمیدانند

و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج وما اموالکم

و نیست مالهای که شما را دادیم ولا اولادکم و نه فرزندانی که شما ارزانی داشتیم بالتی تقربکم بخصلتی که

نزدیک کرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست

پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند الا من آمن مگر کسی را که بگرود وعمل صالحا و بکند عملی که

صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد

و در صلاحیت بیت باید فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشان راست جزاء الضعف پاداش دو تو

یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات

والیشان در غرفهای بهشت آمنون ۝ ایمن از مکاره و آفات و شدائد و مخافات والذین

یسعون و آنان که میشتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی قرآن و در آن بان

طعن میکشایند معاجزین در حالتیکه گمان برند که ایشان ما را عاجز توانند ساخت از ازال

یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون ۝

در عذاب دوزخ حاضر آورده کانند قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق

گشاده میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض کرم

ویقدر له و تنگ میگرداند برای او بر وجه حکمت وما انفقتم و آنچه نفقه میکنید من شیء

از چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای سبحانه و تعالی یخلفه عوض میدهد او را

در دنیا یا ذخیره نهد برای او در آخرة و در حدیث آمده که هر بامداد دو فرشته از آسمان فرود آیند یکی گوید

اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا نفقه دهنده را عوض ده و دیگر دعا میکند اللهم اعط

کل ممسک تلفا و ای خدایا مال ممسک را تلف ساز بده در راه حق تا موجب شرف

گردد منه برو مسکه ای که ندک زمانی را تلف کرده وهو و خدای خیر الرازقین ۝ بهترین روزی دهندگانست

یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی اوست ویوم یحشرهم

جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثم یقول پس گوئیم و بعضی در هر دو بغیط یا

میخوانند یعنی خدای سبحانه همه را حشر کند پس فرماید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه

شما را کانوا یعبدون ۝ بودند که پرستش میکردند و این سوال بجهة تقریع مشرکان و قطع طمع

ایشان است از شفاعت ملائکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آن که غیر ترا

پرستند انت ولینا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم بچه وجه خود را معبود

دانیم یا تو دوست ما و معبود ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست

وحاشا که ما بپرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعْبُدُونَ
الْجِنَّ میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل میشدند
بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان
بِهِمْ بدیوان مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که حشر
خدا راست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشوند بَعْضُكُمْ بعض از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا وَلَا ضَرًّا سود
و نه زیان را یعنی معبود باطله را برای عابد خود رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست وَ
نَقُولُ و گوئیم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آن کسان را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا
عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید که بدان تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان کافران
آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن قَالُوا گویند مَا هَٰذَا نیست این کس یعنی
محمد صلی الله علیه و آله و سلم إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آن که باز دارد شما را
عَمَّا كَانَ از آن چیزی که بودند میپرستیدند يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ میپرستیدند آن را پدران شما یعنی مدعای او آنست
که شما را از بت پرستی منع کند و بدین دینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند
مَا هَٰذَا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى مگر دروغی بر بافته و بخدا اضافت
کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنان که نگرویدند از کفار لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ
آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ نیست این قرآن مگر
سحر آشکارا ایشان این سخن را از کی میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آن که نداده ایم ایشان را
مِنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آن را و از آنجا دلیل آرند بر بطلان
قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت

وَمَا بَلَغُوا

مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم
نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را آنان که پیش از ایشان بودند و حال
آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یکی آنچه ما داده بودیم ایشان را از قوت و
طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و
دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ
كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر پیشینیان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن
ببین یا بدکه قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که پند
میدهم شما را و ارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ به یک چیز أَنْ تَقُومُوا و آن چیز آنست که برخیزید از
مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لِلَّهِ برای خدا و برای کسب ثواب مَثْنَىٰ دو دو با یکدیگر
مشاورت کنید وَفُرَادَىٰ و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا
پس تفکر کنید در امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از مبدا احوال او تا این غایت اطوار او
در نظر آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی
که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه میشناسید کمال عقل او را و همان کافی است در
صدق قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع
عَذَابٍ شَدِيدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِنْ أَجْرٍ
از مزد بر ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شماراست یعنی مزد از هر که برای رسالت نخواستم
بشما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجر نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من إِلَّا
عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی
که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن

راست ودرست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ
الْغُیُوبِ ۰ اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد حق راست و درست
یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس چیزی را
وَمَا یُعِیدُ و باز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزم
از راه حق همچنان که گمان میبرید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلَی نَفْسِی بر نفس خود
یعنی وبال آن بر منست وَإِنِ اهْتَدَیْتُ و اگر بر راه راست میروم فَبِمَا یُوحِی بسبب آنست
که وحی میفرستد إِلَیَّ بسوی من رَبِّی پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت
اوست إِنَّهُ بدرستی که خدا سَمِیعٌ شنواست دعای بندگان را قَرِیبٌ ۰ نزدیک است بم
نیازمندان وَلَوْ تَرَی و اگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت
بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریز
و پناه بجستن دادن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَکَانٍ
قَرِیبٍ ۰ از مکانی نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر
بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیان و قوم اوست که در آخر زمان خروج
کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا ترتیب نماید و آن جمع
با دیه بزمین فرو روند پس معنی وَأُخِذُوا مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ برین تقدیر آنست که از تحت اقدام
خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه جهنی گویند روی
بر قفا گشته خبر خسف قوم بسفیان رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه و سفیان بوقت که زمان
خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدا یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانند بدنیا وَأَنَّی لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا شد
ایشان را باز گشتن و حفص غیر مهموز میخوانند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا باشد ایشان را فرا گرفتن

ایمان

ایمان مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ ۰ از موضع دور که آن عالم آخرت است نه محل تکلیف یا آن دنیا است
نزدیک است آخرت مشهود شد پس ایمان سود نکند وَقَدْ کَفَرُوا و حال آنکه کافر بودند بِهِ
بخدا یا برسول او یا بعث مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَیَقْذِفُونَ
و می افکنند بِالْغَیْبِ بپوشیده که سخنان یعنی بگمان خود سخنان می گفتند در قرآن و
رسول خدا طعن میکردند مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ ۰ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و
نسبت میکردند که چه میگویند وَحِیلَ و جدا کرده شد بَیْنَهُمْ میان ایشان وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ و میان
آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کَمَا فُعِلَ همچنان که کرده شد همین عمل بِأَشْیَاعِهِمْ
باشباه ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان یأس ایشان
قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان کَانُوا بودند فِی شَکٍّ مُرِیبٍ ۰ در گمان تهمت افکننده
و مضطرب سازنده سورة الملائکة بسم الله الرحمن الرحیم ۰ الْحَمْدُ ستایشی که شاید و ثنائی که
سزاوار بود لِلَّهِ مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو سازنده و
پدید آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِکَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد
ایشان را برسالت انبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و با ولیا
بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند أُولِی أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها
مَثْنَی دو دو برای طیران وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار برای آرایش مراد
خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیادت و برین وجه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام شش هزار
بال دارد یَزِیدُ زیاده میکند خدای فِی الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی آنچه
ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان
یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عین و گفته اند

مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری فرموده که علو همت است یا رضا بقدر
یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در
فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدا علی کل شیء بر همه چیز از
رسالت ملک و زیادت در خلق قدیر توانا است ما یفتح الله آنچه بگشاید خدا للناس برای
مردمان و فرستد بر ایشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و
علم و توبه فلا ممسک لها پس باز گیرنده نیست آنرا و ما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان
از آثار بخشش خود فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست آنرا من بعده از پس باز
گرفتن آن و هو العزیز و او غالب است در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن
صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم بر آنند که این آیت اشارت بفتوح و مطلوب مومنان و
اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی
مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنوی و آن علم لدنی است ناآموخته
با شریعت موافق یا مکتب یا شنیده با دل آشنا حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که آه ازین علم ناآموخته گاه در آن غرق و گاه در آن سوخته دست لطفش نسخه علم و کرم
بی قلم بر صفحه دل زد رقم علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود یا ایها
الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله نعمت خدای سبحانه و تعالی را که انعام فرموده است
علیکم بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله
یرزقکم بجز خدای که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران و الارض و از زمین بگیاه لا اله
الا هو هیچ معبود بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید و
ان یکذبوک و اگر دروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس هر آینه که تکذیب کرده شدند

نامکتسب
ناشنیده

رسل

رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان
در صبر و شکیبائی و الی الله و بسوی خدا ترجع الامور بازگردانیده شود همه کارها ترا بر صبر و ایشان را
بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بحشر
و جزا حق حق و راست است و در خلف نباشد فلا تغرنکم پس باید که باز ندهد شما را و نفریبد
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا آخرت فراموش کنید و لا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله
بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما
افکند و اگر چه این ممکن است اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مزاج با معتمد
بان بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس آنست که در توبه بنده را در تاخیر می افکند که
فرصت با تمام است عشرت نقد از دست مده امشب همه شب یار می و شاهد باش
چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة
تمر مر السحاب غافل نگردد عذر بر فردا فکند عمر فردا را که دید ان الشیطان
لکم عدو بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیم میراثی فاتخذوه پس فراگیرید
شما هم او را عدوا دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتقاد منمائید از بزرگی پرسیدند
که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید و متابع هوای نفس مشوید هر چه کنید باید که
موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و دنیا
حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من
اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنان که کافر شدند
و دعوت شیطان را اجابت کردند لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذاب سخت در
آخرت والذین آمنوا و آنان که گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات

وکرده اند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان و
اجر کبیر و مزد بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین له آیا کسی که آراسته باشد برا او
سوء عمله زشتی عمل او را فرآه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو چون کسی که تمیز کند حسن
قبح هر یک چند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وائل
سوء عمل ایشان شرک و تکذیب باشد و ماوردی گوید مراد یهود و نصاری اند سوء عمل ایشان
عناد و مکابره باشد با سید عالم بهتر اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم یا خوارج و سوء عمل ایشان
عقاید و دیانات باطله فان الله یضل پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه کرداند من یشاء
هر کرا خواهد و یهدی و راه نماید و توفیق دهد من یشاء هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس
که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای متوالی که میخوری
و تأسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از ان متضمن حسرتی است یعنی
تحسر مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن ان الله علیم بدرستی که خدای علیم داناست
بما یصنعون بآنچه میکنند و بر آن ایشانرا جزا خواهد داد والله الذی خدای آنکس است که
ارسل الریاح که فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و دبور فتثیر پس بر انگیختند این بادها
سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهة استحضار این صورت مشتمل حکمت است فسقناه
پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهة اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم الی بلد میت
بزمین مرده و افسرده یعنی باحیای آن فاحیینا پس زنده کردیم به الارض آن زمین را که از آن بارانست
زمین را بعد موتها بعد از مردگی و افسردگی او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی
احیاء اموات و برانگیختن اموات در صحیفه مقدوریه یکسانست من کان هر که باشد که برای خود
یرید العزة خواهد ارجمندی و طلب عزت از پرستش خدا کن فلله العزة جمیعا پس خدای راست

همه عزتها و بعزت او در دل مؤمنان معززاند فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین
عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت او هر عزیزی که از درش سر بتافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب
بالا میروند سخنان پاک یا صحایف آنها در و مکتوب است مثل صعود میکند والعمل الصالح
و عمل شایسته یرفعه بر میدارد او را بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح
نافع نیست یا کلمه طیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین و در طلب اجابت دعا
تصدق لایقست یا کلمه دعای ائمه است و عمل آمین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزوه است و عمل شمشیر
زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندم و درین همه صور بردارنده کلمه عمل است و بعضی ضمیر فاعل
در یرفعه عاید بکلمه طیب داشته اند که قوله لا اله الا الله است و گویند توحید دارد عمل صالح را یعنی قدر
و مرتبه او رفیع سازد و مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که
ریا بآن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر و بی‌مقدارتر است گرت بیخ اخلاص در بوم نیست
ازین در کسی چون تو محروم نیست زر قلب اندوده بی قیمت است زیرا که خالص بود در خور
والذین و آنان که یمکرون السیئات پنهان می کنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای
قریش است نسبت بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه و آنچه در دار الندوه اندیشیدند
درباره ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مر ایشانراست یعنی مکاران را
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت و مکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او تباه
شود و از پیش نرود والله خلقکم و خدا بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک ثم
من نطفة پس بیافرید شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها مردان و زنان
که فرا دهم کنید و ما تحمل من انثی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی و لا تضع و ننهد آنچه در شکم

عمل را چه قبول
اعمال بتوحید است

روست یعنی زاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت زمان هر یک معلوم اوست
وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمر را ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره
از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان آن الا فی
کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلک بدرستی که تقدیر
طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران و مساوی نیست دو دریا
هذا عذب آن آب شیرین فرات گوارنده سائغ شرابه آشامیدن وی وهذا و آن دیگر ملح
آب شور اجاج با تلخی گدازنده ومن کل و از هر یک ازین دو دریا تاکلون میخورید لحما
طریا گوشتی تازه یعنی ماهی تازه وتستخرجون و بیرون می آرید ازین دو دریا شور خاصه
حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها میپوشید آنرا یعنی میپوشند زنان شما بعضی بر آنند که
این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از
حلاوت ایمان عین عذب فراتست و دیگری از حرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان آن
آن آب حیات آمد و این نقش سرابست   این عین خطا باشد [illegible]
وتری الفلک و می بینی کشتیها فیه در هر یکی ازان دو دریا مواخر شکافندگان آب
و روندگان بران لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی ربح و تجارت ولعلکم
تشکرون و شاید که شما سپاس گوئید خدای را در چنان نعمتی یولج اللیل در می آرد شب را
فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیاده میگردد از زمان شب و آن
در ربیع و صیفی است ویولج النهار و داخل میگرداند روز فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز
و آن در خریف و شتاست وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود
ساخت کل یجری هر یک ازین میرود لاجل مسمی برای وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم که

دور خود تمام کند و آن روز قیامت است یا نیز دور بازماند ذلکم الله آن خدای خالق و فاعل این
اشیاست ربکم آفریدگار و پروردگار شماست له الملک مر او راست پادشاهی والذین
تدعون و آنانرا که میخوانید و می پرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیر
پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید
که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری لا یسمعوا نمیشنوند دعاء
خواندن شما زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا
لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره
ویوم القیمة و در روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند
ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون
ولا ینبئک و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند دانا بحقیقت کارها
که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای جایز نیست
پس این مثلی است در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او در نفس الامر
معتمد علیه و موثق به باشد یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء شمائید محتاجان الی
الله بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او والله و خدای هو الغنی او بی نیاز است
و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده شده بر نعمت کامل و فضل شامل
و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست
و حق سبحانه و تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است والله هو الغنی اشارت
ازان است و چون ظهور کمال اسمائی موقوف است بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن
نعمتی است کبری که مستحق حمد است و ثنای کلمه الحمید بدان ایما مینماید و ازین رباعی بدیع

توان کرد تا حق گردد بجمله اوصاف شایان واجب باشد اگر کن آید میان وزنه بکمال
ازآدمیان فرداست و غنی چنان که خود گردیان إن يشأ اگر خواهد خدای يذهبكم ببرد
شما را از روی زمین یعنی هلاک کند ويأت بخلق جديد و بیافریند و بیارد آفریدگان نو بجای
که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیار دیگر غیر نوع شنیده بود وما ذلك و نیست این
شما را آوردن دیگران على الله بر خدای بعزيز دشوار ولا تزر و برندارد وازرة نفسی گران بار
وزر أخرى گناه دیگری را وإن تدع مثقلة و اگر بخواند نفسی گرانبار از گناه دیگری را إلى حملها
ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا يحمل برداشته نشود منه شيء از گناه او چیزی یعنی
هیچ چیز از گناه داعی برندارد ولو كان و اگرچه باشد ذا قربى خداوند خویشی یعنی کنا
خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچ اجابت نکنند
زیرا که همه خود در مانده باشند إنما تنذر الذين جز این نیست که تو ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم بیم کنی آنان را که يخشون ربهم میترسند از پروردگار خود بالغيب پوشیده یعنی
در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است
ومیترسند از آن نادیده آن را وأقاموا الصلوة و بپا داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان
و نمازگزارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزكى و هر که پاکیزه بود از
معاصی فإنما يتزكى پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است
وإلى الله المصير و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد
وما يستوي الأعمى و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصير و بینا یعنی مؤمن
یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه
روشنائی یعنی حق یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت

ولا الحرور و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وما يستوي الأحياء و برابر نیستند زندگان
ولا الأموات و نه مردگان یعنی مؤمنان و مشرکان إن الله يسمع بدرستی که
خدای میشنواند و فهم میکند من يشاء هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وما أنت و نیستی تو
بمسمع شنواننده سخن من في القبور آنها که در گورهااند از من في القبور تمثیل کفار است
باموات إن أنت نیستی تو إلا نذير مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو همین انذار و ابلاغ
است و بس نیست بر پیغمبران الا البلاغ إنا أرسلناك بدرستی که فرستادیم ترا
بالحق بدین حق که اسلام است بشيرا مژده دهنده بمثوبت ونذيرا و بیم کننده
از عقوبت وإن من أمة و نبود هیچ گروهی از امم سالفه إلا خلا مگر آن که گذشت فيها
در میان ایشان نذير پیغمبری بیم کننده یا دانای آگاه دهنده وإن يكذبوك و اگر
تکذیب کنند ترا معاندان قریش فقد كذب الذين پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنان که
من قبلهم پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمده بدیشان رسلهم
پیغمبران فرستاده بدیشان بالبينات بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وبالزبر و بنامهای
آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم على نبينا وعليه السلام وبالكتاب المنير و بکتابی
روشن کننده یعنی منیر احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثم أخذت الذين كفروا
پس بعد از تکذیب گرفتم آنان را که نگرویدند فكيف كان پس چگونه بود نكير انکار من ایشان را
بعقاب و عذاب ألم تر أن الله آیا نمیبینی آن که خدای أنزل فرو فرستاد من السماء از آسمان
یا از ابر ماء آبی فأخرجنا به پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهة تخصیص فعل است یعنی ما توانیم
که بیرون آریم بدان آب ثمرات از میوهها مختلفا ألوانها در حالتی که مختلف است رنگهای آن
یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گوییم مراد اشکال و هیأت است ومن الجبال و

ای ولی رحمه الله [illegible]

ع

ازانچه ما آفریدیم از کوهها جُدَد راههای مختلفة الالوان است و در تفسیر مقدم آورده که
مسلوکه بیضٌ سفیدها وحمرٌ سرخ مختلفٌ الوانها در سرخها که گوناگون است رنگهای او در شدت
وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی ازان فروتر وغرابیب سود و سیاهها بغایت
سیاه ومن الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان والانعام و از
چهارپایان مختلف هست آنچه بود گوناگون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف این
ثمار و جبال و هرکه بداند قدرت خدا را بر آفریدن اشیا و عالم بود بتحویل هر چیز از حالی بحالی
چگونه از خدا تعالی نترسد انما یخشی الله جز این نیست که می‌ترسند از خدا تعالی من عباده
العلماءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشیٌّ است و علم بصفات و
افعال او و هر که دانش او بیشتر ترس او افزونتر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
انی اخشیکم بالله ان الله عزیزٌ بدرستی که خدا غالب است در انتقام کشیدن از کسی که
نترسد از او غفورٌ آمرزنده است ترسکار را ان الذین یتلون بدرستی آنان که میخوانند
یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدا را که قرآن است واقاموا الصلوة و بپای داشتند
نماز را با آداب و شرایط آن وانفقوا و نفقه کردند در راه ما مما رزقناهم ازانچه روزی دادیم ایشان را
سراً پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد و علانیةً و آشکارا بطمع آنکه بسبب رغبت دیگران
گردد و یا بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه یرجون امید میدارند بدین عملها
تجارةً لن تبور بازرگانیی که کاسد نبود و زیان بآن نرسد بلکه در روز بازار قیامت
متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها که کرده اند لیوفیهم تا تمام گرداند خدای
یعنی بتمامی برایشان رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان ویزیدهم و زیاده گرداند حسنات ایشان را
من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد کار ایشان و ایشان را مرتبهٔ شفاعت دهد در دیگران

لشفاعت ایشان را قبول کند در باره هر که ایشان شفاعت کنند انه بدرستی که
خدای غفورٌ آمرزنده است مر گناهکاران را شکورٌ قدردهنده و مرسپاسداران را والذی اوحینا
و آنچه وحی کردیم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق او راست مصدقاً
لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش ازو بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست
ان الله بدرستی که خدا بعباده به بندگان خود لخبیرٌ داناست ضمایر ایشان را میداند
بصیرٌ بیناست ظواهر ایشان را می‌بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن
کنند برو پوشیده نیست آنکه فرمودیم اذ رتنا ماکتبهای متقدمه برامم ماضیه فرستادیم
پس میراث دادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر کردیم تا عطا دهیم الذین اصطفینا آنانرا
که برگزیده ایم من عبادنا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیهٔ
بی جستجوی مومنان محض عنایت ملک منان بدیشان رسیده یا یگانه را در میراث دخل نیست
دشمنان نیز از قرآن بی‌بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوتست چون ثمن و سدس و
ربع و ثلث و نصف و ثلثان کسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست
هر کس بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره‌مند میشود و زین خم
یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فمنهم پس بعضی ازین بندگان ظالمٌ لنفسه ستمکار است بر نفس خود
بتقصیر در اعمال کردن بقرآن ومنهم مقتصدٌ و برخی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان
در اغلب اوقات ومنهم و از ایشان سابقٌ بالخیرات پیشی گیرنده است بنیکوئیها که پیوسته
عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری و بتوفیق و بفرمان او ذلک این توریث و
اصطفا او هو الفضل الکبیر وی است بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که درین آیت فرمود که سابق ما بهره منی کرفته
و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق بالخیرات آنهااند که بی حساب در بهشت
روند و مقتصد آنها اند که حساب ایشان سبک کیرند و ظالم آنان که مدتی در موقف حساب بمانند
و حق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند ذو النورین رضی الله عنه فرمود که سابق ما اهل
جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد
روند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمة الله علیه فرموده که سابق آنست که
قبل الهجرت ایمان آورده و مقتصد آن که بعد از هجرت و قبل از فتح کرویده و ظالم آن که بعد از
فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین طایفه بسیار سخن
گفته اند برای تیسیر کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم
و اختتام بسابق سهل بن عبد الله التستری قدس سره گفته که آنان که جاهل اند و متعلم و عالم
و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و محترز از جرم
یا مصر بر ذنوب و تایب علی تردد و مایل ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند
و آن که متعلق بهر دو باشد و آن معاد او بر معاش او بحر بد یا پرستنده بر عادت و غایب کند
و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده
از بلا یا آکل حرام و مایل شبهه و خورندهٔ حلال یا مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی
و غافل و طالب و واجد یا آن که سیآت او در حسنات بجر بد و آن که هر دو برابر باشند و آن که
حسنات او بر سیآت راجح باشد یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آن که سر و علانیهٔ او مساوی
باشد و آن که نهان او به از آشکارا بود یا آن که انصاف ستانند و ندهند و آن که هم ستانند و هم

شرح

منقول از ذکر ص

دهند و آن که دهند و نستانند یا آنکه زیاده از قوت طلبد و آن که همین جمع بین قوت باشد
و آن که مطلق طلب قوت نکند امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که این سه طایفه اهل
سخا و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقایق سلمی آورده
که ناظر از حق بخود و نگرنده از خود بآخرة و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه
فرموده ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آن که کاهی بیدار گردد
و سابق آن که همیشه بیدار بود و در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد از
منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی با مشاهدهٔ منعم در ساند و از و بنعمت نپردازد
نعیم هر دو جهان میکنند بما عرض * دل از میانه تمنا ندارد الا دوست * حق سبحانه و تعالی
هیچ امت را از امم سابقه این نوازش نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا
بر صفحهٔ حال همه کشیده و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردد و برحمت غایت امیدوار باشد
نیامد از من آلوده طاعت خالص * ولی برحمت فضلت امیدوارم هست * و گفته اند
تقدیم ظالم از روی فضل باشد و تاخیر سابق از راه عدل و حق سبحانه و تعالی فضل را از عدل
دوستر دارد و تاخیر سابق جهة آنست تا بثواب که سبب دخول جنان است اقرب باشد یا جهة
آن که اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون افروخته
گردد هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود * ای پسر عجب آتش عجب است * کرم ساز
تنور بولهب است * هر کی شعلهٔ از او افروخت * هر چه از علم و زهد دید بسوخت جنات
عدن بوستانهای اقامت یدخلونها در آیند هر سه گروه در آن یحلون پیرایه بسته شوند
فیها در آن بهشتها من اساور از دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص و لؤلؤا و از
مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه از زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بود و بدیشان اختصاص

داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم و لباسهم و پوشش ایشان در آنجا فیها حریر ه در بهشت حریر
باشد یعنی رشته و بافتهٔ ابریشم و قالوا و گویند این جمع چون از حفرهٔ دوزخ برهند
و بروضهٔ بهشت برسند الحمد لله سپاس و ستایش مر خدایرا الذی اذهب آن خدای که ببرد
عنا الحزن ط از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما منع کرد و برد
و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا خوف رجوع و عطش یا خوف سوء خاتمت
یا دغدغهٔ حساب تا غصه ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور آمرزندهٔ گناهکاران است
شکور لا جزا دهندهٔ سپاسداران است الذی احلنا آن خداوندی که فرود آورد ما را
دار المقامة بسرای اقامت که جنت است و از وی انتقال بموضع دیگر نخواهد بود من فضله از بخشش و کرم خود
لا یمسنا فیها نصب نمیرسد ما را در سرای اقامت تعبی رنجی جهة طلب معیشت و سایر مشقتها
که در دنیا بود و لا یمسنا فیها لغوب و نمیرسد ما را در بهشت لغوب ماندگی و ملال به تکلف و محنتی
بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است والذین کفروا و آنان که نگرویدند بخدا و رسول لهم نار
جهنم مر ایشان راست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرگ وقتی که در
دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند و لا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم
از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش فرو نشیند زیاده کنند اخگر و
والتهاب کذلک مثل این پاداش نجزی جزا دهیم کل کفور ه هر ناسپاسی را که در کفر و
کفران بنهایت رسیده باشد وهم والیشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ
و میگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را از دوزخ و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل
پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل ط بودیم که عمل میکردیم چون اکنون عذاب را معاینه دیدیم
و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه و تعالی فرماید که او لم نعمرکم آیا ما زنده

نداديم

ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که پند گیرد در آن من تذکر هر که
خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین شصت و
و در زاد المسیر گوید هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد که بعد از آن زمان هدم است مقصود
سخن آنکه شما را عمر دادیم بر آن که متعظ و متنبه گردید و جاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده
یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا ما در د
گوید نذیر پیریست که او را پیک ملک الموت گفته اند و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است
چه زمان شیب فرو نشانندهٔ شعلهٔ جهالت و موسم پیری زنگ فزاینده آئینهٔ ذات
نوبت پیری چو زند کوس درد ❊ دل شود از خوشدلی و عیش فرد ❊ در تن اندام در آید
شکست ❊ لرزه کند پای ز سستی چو دست ❊ موی سفید از اجل آرد پیام ❊ پشت خم از ک
بیارد سلام در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند گویند خدایا ما را بدنیا ف
تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه و
تعالی جواب فرماید که زندگانی دادیم شما را و نذیر فرستادیم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و
نذیر را دیدیم خدای تعالی میفرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست
ستمکاران یعنی مشرکان را من نصیر ه هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله ع
بدرستی که خدای عالم غیب السموات و الارض ط داننده پوشیدهٔ الیست که در آسمان و
زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که خدای داناست بذات
الصدور ه بآن چیزی که مضمر است در سینها هو الذی جعلکم اوست آن کسی که کرد
شما را خلائف خلیفها فی الارض ط در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت
و ممالک و تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی است بزرگ فمن کفر پس هر که

ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بر وست جزاء کفر او ولا یزید
الکافرین و نیفزاید مر کافران را کفرهم ناگرویدن ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر غضب رب که سبب عذاب
جاودانی ایشان خواهد بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر
و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرة قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ارأیتم آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنان که میخوانید ایشان را
و میپرستید من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مارا که این شرکا ماذا
خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در زمین است ام لهم آیا هست ایشان را
شرک انبازی فی السموات در آسمانها ام آتیناهم آیا داده ایم ایشان را کتابا کتابی ناطق
بآن که ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینة بر حجتهاء روشن منه ازان کتاب بل
نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی
از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بر شفاعت بتان
الا غرورا مگر از روی فریب و مکر ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض
نگاه میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا برای آن که زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن
در حال بقا حاجت است بنگاهدارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام
بفرزندی حق سبحانه و تعالی نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک آن رسید که شکافته گردد حق
و تعالی فرمود من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند و لئن زالتا
و اگر زایل شوند ان امسکهما اگر نگاه دارد ایشان را من احد هیچ یک من بعده پس از زوال
بازجای نیارد انه کان بدرستی که خدا هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند

غفورا آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شده اند که لم یلد و لم یولد
صفت اوست — خداوندی که معبود است واحد نگوید کس مولود است و والد کسی را ابنا
کفو و مانند بدو نشاید گرد زنند رؤسا قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود
کرده اند با یکدیگر میگفتند که لعن الیهود و النصاری چه دو طایفه بودند که میدیدند پیغمبران را
بخدای که اگر پیغمبری آمدی بما از ایشان راه یافته تر بودمی و تصدیق او شتابنده تر حق سبحانه
و تعالی خبر داد و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سختترین سوگندهای
خود که لئن جاءهم اگر بیاید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند
راه یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان
فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق دور
شدن استکبارا فی الارض و فزود ایشان را گردنکشی از فرمان الهی در زمین و مکر السیء
و آن که مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر و لا یحیق المکر السیء
و باز نمیگردد مکر بد الا باهله مگر باهل وی یعنی مکرها را که بوی احاطه کند و اطراف و جوانب
فرا گیرد و هر چه در باب قصد کرانه اندیشیده باشد در باره خود مشاهده نماید و این بیت را
درین باب قطعه ایست این دو بیت اینجا ثبت افتاد — در باب من ز بد [illegible]
دمها زدند و کوره تزویر تافتند — رغما لانفسهم همه نیکی بمن رسید — و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند
فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی نمیبرند و چشم نمیدارند الا سنة
الاولین مگر سنت الهی در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است
فلن تجد پس نیابی تو لسنة الله تبدیلا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل توان کرد

و لن تجد و نیابی تو مر سنت خدا را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری تحویل
نتوان ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا و ببینند
کان تا ببینند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت
آنان که پیش از ایشان بوده اند یعنی قوم عاد و ثمود و کانوا و بودند ایشان اشد منهم سخت تر از
مکیان قوة از روی توانائی و با وجود آن از عذاب های ما نیافتند و آثار هلاک قوم عاد و ثمود
در دیار ایشان باقی است وما کان الله لیعجزه و نیست خدای که عاجز گرداند او را من شیء
از هیچ چیز فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی
در حکم او پیش نگیرد انه کان بدرستی که اوست علیما دانا باحوال همه اشیا قدیرا توانا بر همه
در آنها ولو یؤاخذ الله و اگر مواخذه کردی خدا الناس مردمان را بما کسبوا بانچه کسب میکنند
از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده
از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشومی معاصی بنی آدم هلاک
میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران
هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه
نابود میشوند ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس میدارد ایشان را الی اجل مسمی تا وقت نام
کرده که زمان هلاک ایشان است فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت هلاک ایشان
فان الله پس بدرستی که خدا کان بعباده هست به بندگان خود بصیرا بینا و میداند
که مستحق هلاکت کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یکی را فراخور حال او پاداش دهد
آنرا بمواهب رضا نوازد و این را بنوایر غضب بگدازد کس را بقضا و قدرش کار نیست
آنست صلاح خلق که میسازد سورة یس بسم الله الرحمن الرحیم یس در ینابیع

لعنة الله

آورده

آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سری است از اسرار غیب که حضرت عزت حبیب خود را
بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل علیه السلام بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران
وقوفی ندارد و بعضی علما در یس گفته اند که اسم قرآن است در حقایق سلمی فرموده که نامیست از
نامهای الهی و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان
خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند و در تفسیر ما دری آورده که نام
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آن که اهل بیت را
آل یس میگویند تایید این سخن میکند لقوله عز ذکره سلام علی آل یس امام قشیری قدس الله سره
العزیز فرموده که یا اشارتست به یوم میثاق و سین عبارتست از سر او با احباب از
اهل شوق و در بحر الحقایق فرموده که قسم بهمین نبوت حبیب و یس مطهر او و بعضی گفته
که معنی او یا انسانست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهة کثرت استعمال اقتصار
نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و در حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه حرفی
تعیین کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس میشاید که
حرف سین اشارة بکلمه باشد و آن بقولی که گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد که گوید صفت کمال انسانیت مر آن حضرت را ثابت است
و میشاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود
دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویت اعتدالیه است که میان زبر و بینات او
توافق و تساوی است و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است
که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد و ترا میگوید
اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعدل الائمه تمکن است ترا در مقام جمع الجمع

بدین فضیلت مخصوص افضل از همه و از فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن
یس استشمام میتوان نمود سه خدایت لشکری داده ز قرآن پس آنکه قلب آن لشکر یس
در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود ان لکل شیء قلبا و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسد
برای وی ثواب ده بار قرائت قرآن و این سوره را تمه میگویند که تمام میگرداند بر خواننده خیر
نیکوئی در هر دو سرای و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روان کند
همه حاجتهای او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو فرستاده
خدا نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید و القرآن الحکیم بحق قرآن محکم یا حکم
کننده بحق یا خداوند حکمت که انک بدرستی که تو بی شک و بی شبهه لمن المرسلین
از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند علی صراط مستقیم بر راه راست
که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق استقامت که راهیست موصل بمقصود تنزیل
العزیز قرآن فرو فرستاده خدای غالب است و حفص بنصب خوانده یعنی فرستاده قرآن را
فرستادن خداوندی قوی در ملک خود الرحیم مهربان بر خلق خود و تو از فرستادگانی
لتنذر تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قوما ما انذر گروهی را که بیم کرده نشده اند
آباؤهم پدران ایشان نزدیک ایشان بسبب دیری و دوری زمان فترت یا بیم کنی
ایشان را بآنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فهم غافلون
پس ایشان بیخبرانند لقد حق القول بدرستی که درست شد قول بعذاب علی اکثرهم
بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین فهم لا یؤمنون
پس ایشان بگروند مراد آنانند که خدای میداند که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند

قوم بنی مخزوم ولد

چون ابوجهل و اضراب او انا جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم در گردنهای ایشان اغلالا
غلها فهی پس آن غلها پیوسته شده الی الاذقان بزنخدانهای ایشان بنوعیکه
بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا مانده اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرد
منکران را بجمعی که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورده که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم را در نماز بیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که حضرت پیغمبر نماز
میگزارد سنگی برداشته نزد وی آمد و چون سنگ بالا برد تا سنگ بروی زند دست او در
گردن او چفسیده شد و سنگ بر دست وی در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را باز
داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند که قوم او دست او را بجهد بسیار از
گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من روم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن
حضرت آمد نابینا شد و آیه آمد که وجعلنا و ما کردیم من بین ایدیهم در پیش روی ایشان
سدا دیواری و حجابی و من خلفهم سدا و از پس ایشان پرده و مانعی فاغشیناهم
پس پوشیدیم چشمهای ایشان فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند محققان گویند
که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر گاه دو سد
چنین احاطه کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده شده از نظر دلایل قدرت و نه بیند راه
فلاح و هدایت و سواء علیهم و یکسانست بر ایشان ءانذرتهم اگر بیم کنی ایشان را
ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمیگروند ایشان که در علم قدیم قتل و موت ایشان
بر کفر کرده انما تنذر جز این نیست که تو بیم و آگاهانیدنی که فایده بران مترتب شود
من اتبع الذکر کسی را که پیروی قرآن کند و موعظه او بسمع قبول بشنود و خشی الرحمن
و بترسد از خدای بالغیب بپوشیده یعنی در نهان از وی بترسد نه در نظر خلقان یا از حق تر

وازان چه غایبست از وی یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش
گناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ۝ ومزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که
بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه کنیم چگونه باشد
آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِ الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگان را ببعث یا دلهای مرده را بهدایت
زنده سازیم وَنَكْتُبُ ومینویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وطالحه و
آثَارَهُمْ ومینویسیم پیهای یعنی نشان اقدام ایشان را که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات
ایشان مکفر خطایات ایشان خواهند شد وَكُلَّ شَيْءٍ وهمه چیز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ایم
یا بیان کردیم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ۝ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از
نزول این آیت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که در منازل خود باشید که ثواب
آثار اقدام شما مینویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسی است که
دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد وبعضی گفته اند که آثار اعم است از آن که حسنه باشد چون
علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سیئه
چون اشاعت (براکنده کردن) باطل وتاسیس ظلم حق سبحانه وتعالی میفرماید تا همه را می نویسند و بوقت مکافات
مناسب هر اثری جزا خواهد داد ـ از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
این چنین فرمود پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی وَاضْرِبْ لَهُمْ وبیان کن برای اهل مکه مَثَلًا
أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اصحاب دیه انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ وقتی که آمدند بدان دیه
فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع بآسمان یا شمعون الصفا که خلیفه
وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا تاروس و ماروس و تعلیه گفتندی و صادق
و صدوق ایشان را بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند

وبنویسیم پیها یعنی نشان اقدام ایشان را که بمسجد میروند ۵

ع

دیدند که گوسفندان میچرانید بر وی سلام کردند پرسید که شما کیستید گفتند که رسولان عیسی ایم
صلوات الله علیه ایم و خلق را از بادیه ضلالت بر منزل راه میخوانیم گفت بر صدق دعوی
خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص واکمه را بحال صحت بازآریم پیر
گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید
من بخدای شما بگروم ایشان بسر بالین وی آمده دعا کردند و صحت کامل یافت ـ قدم نهادی و
بر هر دو دمی چارکر بیک نفس دل بیمار را دوا کردی پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است
که او را صاحب یس گویند و ششصد سال قبل از زمان حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم
ایمان آورده بود و گویا از سابق اسلام است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد
و بیمار بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او
انطیخش رومی بود بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان
که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شد ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی
ایشان درآمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب درگاه شاه شد
حق سبحانه وتعالی ازین قصه خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ
بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستاده بودیم فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند ایشان
آن دو را ایشان را در زندان بازداشتند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و حفص تشدید
میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند
شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه إِنَّا إِلَيْكُمْ
بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شده گانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی
قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ نیستید شما مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریت

پس بچه مزیت شمارا برسالت اختصاص دادند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نفرستاده است
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر دروغ گویان
در دعوی رسالت قَالُوا گفتند پیغمبران که رَبُّنَا خدای ما يَعْلَمُ میداند إِنَّا بدرستی که ما إِلَيْكُمْ
بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بر شما آشکارا
فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که تا بدین بلد آمده اید
باران و همه مزروعات ما خشک شد لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوت خود
لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر اینه شما را بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا و برسد شما را از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی سبب شامت
و عقاید فاسد و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا اگر پند داده میشوید فال بد میگیرید
و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی از اندازه درگذشتگانید
آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدا را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش
میکند ملک برو اعتماد تمام کرده در مشاورت و بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید
ای ملک شنیدم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که
ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که تا ایشان را
حاضر آرند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل
شدند دلیروار نشستند شمعون پرسید که شما را که فرستاده گفتند آنکه آفریدگار آسمان و زمین است
شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینا
حاضر کردند فرمود خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند حالی او بینا شد شمعون

گفت

گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون
تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت
ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکنند شمعون گفت اگر خدای شما
ما او را بیاوریم پس دختر ملک که مدتی از مرگ او گذشته بود یا مرده هفت روز زنده کردند ملک
ایمان آورد و برخی دیگر قصد ایذای پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در
مقام ایذای اهل ایمانند حبیب نجار از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود که
وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ و آمد از دورترجای از آن شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى دوان
که مسافت را برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید رسولان را که
نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر دو سرای
وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ و چیست مرا که از روی صدق نپرستم الَّذِي فَطَرَنِي آن کسی را که بیافرید مرا از عدم
بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزاء او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت اضافت
فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه در تهدید و زجر أَأَتَّخِذُ آیا
فراگیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اگر خواهد خدا
مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرر بمن رسد لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شفاعت ایشان
درخواست بتان چیزی را یعنی از من بلا دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نه رهانند مرا و خلاص نکنند
پس اگر من ما نرا که توانائی بر نفع و ضرر ندارد بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن
نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده
گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که بگرویدم بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا

پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ

جهة اعلام الله

الجب

فرو دا بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد
و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و حق سبحانه او را زنده کردانید و در
بهشت داخل فرمود امام حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که چون قتل قصد کردند حق تعالی او را
بآسمان برد از روی کرامت قیل گفتند مر او را که ای حبیب ادخل الجنة در آی در بهشت چون
بهشت درآمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا شوند بما غفر لی ربی
بآنچه بیامرزید مرا پروردکار من و جعلنی وکردانید مرا من المکرمین . از نواختکان باکرام
و قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شد و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و
حبیب کشته شده بآسمان رفت و ما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده
از پس قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای هلاکت قوم و ما کنا منزلین
و نیستیم ما فرو فرستندکان لشکر را از برای هلاک ایشان یعنی کفار را آن خوار و بی مقدار ترند
که هلاک ایشان از لشکر باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله علیه
و آله وسلم نه آن که لشکر کفار در حساب بوده باشند ان کانت نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة
واحدة مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام هر دو باز و در شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس ناگاه
ایشان خامدون . فرو مردکان بودند یعنی ببانگ نعره جبرئیل فرو مردند چون آتشی که بیکبار
منطفی شود یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندکان ما یاتیهم من رسول نیامد
برایشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که باو یستهزؤن . استهزا میکردند الم یروا
آیا ندیدند و ندانستند که . کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون
از اهل روزکار انهم الیهم و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدکان بسوی ایشان لا یرجعون .
باز نمیکردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند و ان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر همه جمع شده

لدینا

لدینا محضرون . نزدیک ما حاضر شدکان و در قیامت برای پاداش هیچ آنانرا که هلاک کردیم
از پیشینیان یا نهان یعنی مخالفان و اپس ماندکان در عرصه حشر کاه بحضرت ما حاضر خواهند شد
مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند
و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند جویند خواهند گشت و نعمت ما
جاودانی و آیة و نشانه ایست از نشانهای قدرت ما لهم الارض المیتة مرکافرانرا زمین مرده است
یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده کردیم آنرا و اخرجنا منها و بیرون
آوردیم از وی حبا دانه . در و دانه مراد حبوب غاذیه است فمنه یاکلون پس از آن دانه میخورند و
جعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها من نخیل از انواع خرمابنان و اعناب و اصناف
تاک و فجرنا و روان کردیم فیها من العیون . و در زمین از چشمها لیاکلوا تا بخورند من ثمره
از میوه آنچه مذکور شد و ما عملته و آنچه کرده است ایدیهم دستهای ایشان مثل
دوشاب و غیره و حفص ما عملته میخواند و ما را نافیه میداند یعنی میخورید از میوها و دستهای ایشان
آن عمل کرده است بلکه بمحض قدرت آفرین شد افلا یشکرون . آیا شکر نمیکنند بازای این
نعمتها و منعم را پرستش نمینمایند و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست
که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حبه طاعت تا ارواح از آن غذا
میابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان
کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و خیرات
آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس میباید داشت برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود
که لئن شکرتم لازیدنکم و کر شکر کنی زیاده کردد نعمت . وز دل ببرد دغدغه تشویش و همت
پس زود بمنزل مقصود رسی . از منهج شکر نلغزد قدمت . سبحان الذی پاکست آن که بقدرت

کامد خلق الازواج کلها بیافرید همه صنفها و نوعها مما تنبت الارض از آنچه میرویاند زمین از
نباتات و اشجار و من انفسهم و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث و مما لا یعلمون
و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق و بران واقف نیستند و حقیقت آن را نمینمایند که آن چیست
و آیة لهم اللیل و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شبست که از روی حکمت نسلخ در میکشیم
منه النهار از ان روز روشنی را فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون در آیندگانند
بتاریکی والشمس تجری و آیت دیگر آفتابست که میرود لمستقر لها بقرارگاهی که او راست و در صحیح
آورده که مستقر آفتاب تحت العرش میباشد و گویند که مراد از مستقر حدی معین است که دور او بان
منتهی شود ذلک آن رفتن او بمستقر خود تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب بر قدرت خود بر هر
مقدوری العلیم دانا بهر معلوم بمبادی و غایات امور والقمر قدرناه و ماه را مقدر و مقرر کردیم
یعنی سیر او را منازل در منزلهاییست و هشتگانه از بروج اثنا عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و
ثلثی باشد هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور می افزاید و در منازل استقبالیه کاهد
و مینکاهد و تقویس میکند حتی عاد تا وقتی که گردد کالعرجون القدیم مانند چوب بسیار
از خرمابنان که خشک شده و کج گشته بشکل هلال لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها سزد او را
و شاید او را ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر چهارم
با نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در
سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل بتکون نبات
و تعیش حیوانات رسد ولا اللیل و نه شب سابق النهار پیشی گیرنده است بر روز یعنی
که غلبه کند بر روشنی او و همه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب اوست و گفته اند مراد شب و روز آیتین
ایشانند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمیابد قمر نیز از جهت ضیا

۷ او لعجم ۵

برآفتاب

۷ که در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریه
اولاد و اهل است که بتجاره می فرستند یا کودکان و زنان
که چون بسفر می برند ۵ ۵ ۵

بر آفتاب سبقت میگیرد و کل و همه کواکب از نیرین و جز آن فی فلک یسبحون
در فلک یکشنا میروند چنانچه ماهی در آب و آیة لهم و نشانه دیگر مر ایشان را انا حملنا ذریتهم
آنست که ما برداشتیم پدران ایشان را یعنی کشانیدیم فی الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر
حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریت اولادند یعنی چون فرزند
خورد را قوت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم و خلقنا لهم و بیافریدیم برای مردمان
من مثله از مانند کشتی ما یرکبون آنچه سوار میشوند بران چون زورق و صندوق و ناو و
امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند و ان نشا نغرقهم و اگر خواهیم غرق سازیم
اهل کشتی را فلا صریخ لهم پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد و لا هم و نه
ایشان ینقذون رها کرده شوند از مرگ الا رحمة مگر آن که ببخشیم بر ایشان منا بخشیدنی از
ما و متاعا و برخورداری دهیم ایشان را برخوردار دادنی الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد و اذا قیل
و چون گفته شود لهم اتقوا مر کافران را که بترسید ما بین ایدیکم از عذابی که پیش از شما با امم
مکذبان رسیده و ما خلفکم و از عذابی که عقب شماست یعنی در آخرت یا آن آرید لعلکم ترحمون
شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند و ما تاتیهم و نیاید بر ایشان
من آیة هیچ آیتی من آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی از قرآن یا از دلایل و حجج
الا کانوا مگر باشند عنها معرضین از آن روی گردانندگان و اذا قیل لهم و چون گفته
مر ایشان را که بر درویشان و محتاجان انفقوا نفقه کنید مما رزقکم الله از آنچه داده است شما را خدا
قال الذین کفروا گویند آنان که منکر دین اند بصانع یعنی معطله عرب للذین آمنوا مر
آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم مؤمنان را گویند انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله
آن را که خدای خواستی اطعمه طعام دادی او را یعنی خدای تعالی که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی

کر ایشانرا طعام دهد چون او طعام ندهد ما نیز ندهیم ان انتم نیستید شما ای مومنان الا فی
ضلال مبین ◦ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت میفرمایید و این سخن از ایشان خطاست
برای آنکه خدای تعالی بعضی را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که از
مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده
فروگذاشتن محض خطا و عین جفاست — درویش را خدا بتونگر حواله کرد تا کار او
فارغ کند دلش از رو بخل کی نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش ویقولون
و گویند کافران متی کی است هذا الوعد این موعود شما یعنی قیامت و هنگام رستخیز ان کنتم
صادقین ◦ اگر هستید راستگویان ما ینظرون انتظار نمیبرند ایشان الا صیحة واحدة
تاخذهم مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا و
هم یخصمون ◦ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودای معامله و جدال و خصومت مشغول باشند
و مهم دنیا میسازند که بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند
فلا یستطیعون پس نتوانند توصیة وصیت کردن با حاضران ولا الی اهلهم
بسوی اهل ایشان که غایب باشند یرجعون ◦ باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن
نداشته باشند و نفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فاذا هم پس ناگاه
ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار خود ینسلون ◦ بشتابند
و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون انگیخته شوند قالوا یا ویلنا گویند ای وای بر ما
من بعثنا که برانگیخت ما را یعنی بیدار کرد ما را من مرقدنا از خوابگاه ما ملائکه جواب دهند
که هذا اینست ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدا از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد
وصدق المرسلون ◦ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید

ع
مشغا یند

انفاس

حکایت بود این واقعه ان کانت الا صیحة واحدة نبود مگر یک نعره که نفخه اخیره است یعنی بدمند در صور
فاذا هم پس آنگاه ایشان جمیع لدینا همه ایشان نزدیک ما محضرون ◦ حاضر شدگانند
فالیوم پس امروز لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفسی شیئا چیزی از جزا یعنی از جزای کرده از
ثواب ایشان بکاهند و نه بعقوبتی زیاده از استحقاق در مانند و لا تجزون و پاداش داده نشوید
اهل محشر الا ما کنتم تعملون ◦ مگر آن چیزی را که میکردید از خیر و شر ان اصحاب الجنة بدرستی
که اصحاب بهشت الیوم آن روز فی شغل در کاری باشند فاکهون ◦ شادان و نازان و میوه
خواران و لذت کنندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در
مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد ایشانرا بتنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان
و انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول گرداند ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسان
ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنقیص عیش است در بحر الحقایق گوید
مراد از صحابه جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنات بوده و حق سبحانه و تعالی
ایشانرا بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچه بنسبت با دوزخیان از جلایل احوال است
با طالبان حق تعالی حیف فرد مینماید و ازینجا بسر اکثر اهل الجنة البله پی توان برد و گویند این نزد
شبلی قدس سره خوانده اند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند
که از کدام بچه مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند و در کشف الاسرار از شیخ الاسلام
انصاری قدس سره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مومنانست اما مقربان
حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند — روزی که مرا
وصل تو در چنگ آید — از حال بهشتیان مرا ننگ آید — در بی تو بصحرای بهشتم خوانند — صحرای
بهشت بر دلم تنگ آید — هم ایشان یعنی اصحاب جنة و ازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا

اکثر اهل الجنة البله
ای طالبان جنت ۱۲

با حور او عینا فی ظلال در سایهای قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور علی الارائک
برتختهای آراسته متکئون تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم فیها
مر ایشان راست در بهشت ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند در حقایق از ابن عباس رضی الله
عنهما نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه پی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر بیند
و مر ایشان را باشد سلام قولا سلام یعنی تحیتی خطابی بواسطه من رب رحیم از پروردگار
مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد
و چون سر بالا کنند حضرت جل و علا سبحانه و تعالی فرماید السلام علیکم یا اهل الجنة
سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت ∴ بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت
وامتازوا الیوم وجدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان و ای مفسدان
از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند الم
اعهد الیکم ایا عهد نکردم بشما و نه فرمودم شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان
لا تعبدوا الشیطان آن که نپرستید شیطان را یعنی تا نرا بفرموده شیطان انه
لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا و عداوت او با پدر شما هم
کس ظاهر است و ان اعبدونی و آن که عهد کرده ام که مرا پرستید ای دوستان هذا یعنی
این پرستش من صراط مستقیم راه راستست ببهشت ولقد اضل منکم و بدرستی که گمراه
کرد شیطان جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید
و خود را در دام فریب نیفکنید هذه جهنم این دوزخ است التی آن دوزخی که در دنیا کنتم
توعدون بودید که وعده کرده میشدید بدان اصلوها الیوم درآئید بدو امروز بما کنتم

تکفرون

تکفرون بسبب آن که میبودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الیوم نختم
مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب
نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وتکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان
وتشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بانچه بودند که در دنیا یکسبون
کسب میکردند در کشف الاسرار آورده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال ایشان گواهی میدهند
اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده
مؤمن را خطاب کند که چه آورده او شرم آرد که عبادات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه و
تعالی اعضای او را بسخن آرد تا هر یکی اعمال او را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات
که او کرده فانهن مسئولات منطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر اینه ناپیدا کنیم
یعنی رقم محو کشیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیشی گیرند
اهل کفر در سلوک آن معتاد بوده اند فانی یبصرون پس چگونه ببینند آنرا که ولو نشاء لمسخناهم
اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهای ایشان
تا بهمانجا افسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند و قادر نباشند مضیا رفتن از پیش ولا
یرجعون و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز روند ومن نعمره
و هر کرا عمر دراز دهیم ننکسه برگردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف مبدل
کنیم و جوانی او را بپیری افلا یعقلون آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس
و مسخ نیز قادر خواهد بود ∴ نزد قدرت کارها دشوار نیست ∴ کفار مکه می گفتند که محمد شاعر است
حق سبحانه رد قول ایشان را میفرماید که وما علمناه الشعر و نیاموختیم ما محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
شعر وما ینبغی له و نشاید مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم می در آمدی که قدرت او بر

نظم قرآن و از فصحاء بدان از قوت فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه
تعالی وی را شعر نیاموخت تا آن شعر طاری نشود و هرگاه که آن حضرت می بر سبیل تمثیل ادا فرمود
بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت نظم انحراف یافته جاری شدی چنانچه یکنوبت فرمود که کفی
الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قایل گفته است
کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان و تیره که بود ادا
خواهش بود و هر ثانی تکرار فرمود ابوبکر رضی الله عنه فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمناه الشعر
وما ینبغی لک و از کلمات آن حضرت آنچه موزون دارد سخن مانند انا النبی لا کذب
انا ابن عبد المطلب نه تکلف و بل قصد بوده ان هو نیست آنچه ما آموختیم الا ذکر مگر
ارشادی و قرآن مبین دکتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام که
فرستادیم لینذر تا بیم کند قرآن یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن من کان حیا هر که
زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مؤمن است فی علم الله
چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص لینذر بهو من جهة انتفاع اوست بدان
ویحق القول و واجب شود کلمه عذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان که قرآن را قبول
نمی کنند او لم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان انا خلقنا آنرا که ما آفریدیم لهم
برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و دکالت
متفرد بودم با آفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر کاری که تنها کنند گویند من این را
بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای
ایشان بخود بی مشارکت غیری انعاما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فهم لها پس ایشان
مر آنها را مالکون ضبط کنندگان و تصرف در آرندگان و ذللناها و نرم کردیم و رام گردانیدیم

انعام را

انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که برنشین
کنند چون شتر و منها یاکلون و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند و لهم
فیها و مر ایشانرا در چهارپایان منافع سودهاست از پشم و موی و پوست و مشارب و
آشامیدنها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند نعمت خدایرا که در انعام آفریدیم و
کرد این منافع بزرگ از برای ایشان بشمار رسانیده و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من
دون الله بجز خدای آلهة خدایان لعلهم ینصرون تا شاید ایشان نصرت یاری کرده شوند
بمدد ایشان و حال آنست که آن بتان لا یستطیعون نمیتوانند نصرهم یاری دادن ایشانرا
زیرا که جماد اند و ایشانرا شعور و قدرت نیست و هم و بت پرستان لهم مر بتانرا جند
محضرون سپاهیاند که با ایشان حاضر کرده شوند که امروز نگاهبانان ایشان هستند یا
یا فردا لشکر ایشان که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که اندوهناک نکند ترا
قولهم سخن ایشان که نسبت باحق میگویند از اتخاذ اولاد و دختر یا در باره تو میگویند از
نسبت سحر و شعر انا نعلم بدرستی که میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض
و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بر آن
باشکار و نهان هر چه گفتند و کردند جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان آورده اند که عاص بن
وائل یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست که این اجزای
متفرق و اعضای متمزقه را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند و بدوزخ در آرد آیت آمد که او لم
یر الانسان آیا ندید و ندانست ابی انا خلقناه آنرا که ما آفریدیم اورا من نطفة از آب منی
و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت

[illegible]

بثمر رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فَاِذَا هُوَ پس ناگاه او خَصِیمٌ مُبِینٌ ۝ جدال کننده
هویدا بمقام جدل در آمده وَضَرَبَ و بزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان
کهنه را در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داد وَنَسِیَ خَلْقَهُ و فراموش کرد آفریدن ما مر او را
قَالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظَامَ گفت کیست که زنده کرداند استخوانها وَهِیَ رَمِیمٌ ۝ و حال آنکه او
خاک بوده و تباه گشته باشد یعنی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم یُحْیِیهَا الَّذِی زنده کرداند آنرا کسی که بقدرت کامله اَنْشَاَهَا بیافرید از اَوَّلَ مَرَّةٍ
نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِیمٌ ۝ داناست تفاصیل
مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تبدل و تفرق می شناسد در جمع و انضمام آن
قادر است الَّذِی جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَکُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ از درخت
نَارًا آتشی فَاِذَا اَنْتُمْ پس آنجا شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ ۝ می افروزید آتش را و در
از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون می آید
حق سبحانه و تعالی فرموده آن که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیه آب متضاده
با جوهر نار هر آینه قادر باشد بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده او
اَوَلَیْسَ آیا نیست الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ آن کسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی
اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ بر آن که بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان
با جسام صغیره و اجرام حقیره بَلٰی آری هست قادر بر آن وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست آفریننده بسیار
خلق الْعَلِیمُ ۝ دانا بکیفیت حال مخلوقات اِنَّمَا اَمْرُهُ جز این نیست که شأن او اِذَا اَرَادَ
چون خواهد شَیْئًا آفریدن چیزی اَنْ یَقُولَ آنست که گوید لَهُ مر او را که بحکم من کُنْ باش
فَیَکُونُ ۝ پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد الله با مر مطاع مر مطیع را در

حصل

حصول مأمور به بلا امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گوید که مراد از این سخن سرعت نفاذ امر است
در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامت است که چون ملایکه
بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد — حرفیست کاف و نون بطوامیر صنع او
ورق فتا بقاف بر آن حرف گشته دال فَسُبْحَانَ الَّذِی پس پاکی آن کسی راست
که بی شبهه بِیَدِهِ بدست اقتدار اوست مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیزها وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ
و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال و وعده دوستانست و وعید دشمنان
که ایشانرا اشد العقابست وآنانرا طوبی لهم و حسن مآب والله تعالی اعلم بالصواب
سورة صافات بسم الله الرحمن الرحیم ۝ وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان صف بر کشیده
در مقام عبودیت صَفًّا ۝ صف کشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس رانندگان یعنی شیاطین را از
استراق سمع زَجْرًا ۝ راندنی فَالتَّالِیَاتِ پس خوانندگان ذِکْرًا ۝ وحی خدای را بر انبیا
حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد بملایکه در صف ایستاده میان هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام
نمایند یا بغازیان صفهای جهاد کشیده یا بمؤمنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما که
صف افاده و افاضه قایم باشند یا بمرغان که در هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند پس زاجر
هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات آنانند که پیوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال
دارند و اگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان ادای تکبیر
و تهلیل و اگر مؤمنان اند با نوار خدمت زاجر دیو انند و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل
علم اند زجر می کنند از کفر و فسوق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر عارفانند
بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تأویلات فرموده که سوگند میخورد
بنفوس سالکان طریق توحید که در مواقف مشاهده صف بر کشیده دواعی شوق شیطانی

ذ توازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بکسب احوال خود
اشتغال میفرمایند در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی
که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات
نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه و تعالی بلند آوازند
ای یاد تو آرام مونس جان در همه حال * بی ذکر تو آرام دلم هست محال * جز فکر ثنای تو ندارم
شب و روز * جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال * آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد
خدایان را یک خدای آورده است حق سبحانه و تعالی درین آیت بقسم یاد کرد ان الهکم بدرستی
که خدای شما در ذات خود لواحد یکی است یگانه و یکتا رب السموات و الارض آفریدگار
آسمانها و زمینها و ما بینهما و پروردگار آنچه در میان آسمان و زمین است از حیوانات و اثمار
و جبال و غیره و رب المشارق و پروردگار مشرقهای کواکب چه هر یک کوکب را مشرقی هست
که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرق دیگر ظهور مینماید
و مغارب او نیز مختلف هر روز مغرب دیگر متحقق میشود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب
اکتفا با حد الضدین انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر یعنی آنکه
بکره زمین نزدیکتر است بزینة الکواکب * بآراستن با ستارگان زاد حفص باضافت خوانده
یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلف ایشان است
چه هیأت ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال چهل و هشتگانه بر نفس منطقه و شمال و
جنوب آنست و حفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان از بر آمدن هر دیو
مارد سرکش و نافرمان لا یسمعون نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند
الی الملأ الاعلی بسوی سخنان گروه بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعض اسرار لوح

محفوظ

محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را
باز میشوند من کل جانب از هر طرف که قصد صعود بآسمان کنند دحورا راندنی و
دور کردنی است عذاب واصب و مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و این جزا
فوت استماع کلام ملائکه نیست الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید یکبار ربودنی یعنی
سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب ستاره روشن یا آتشی سوزنده
و مر جرم را تا متأذی شود یا بسوزد و ایشان چون منزجر نشوند باز قصد فلک کنند آورده
که رکانه ابن زید و ابو الاشدین که منکران بعث و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت
میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه و تعالی
آیت فرستاد فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگار اهم اشد خلقا ایشان
سخت تر اند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریدیم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب
و مشارق و شهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم پدران ایشان را من طین لازب
از گلی چسپیده یعنی ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی با جزء
ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت
عدم قابلیت ماده هست ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل آنست
کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر اینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات
دران قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات
یکسان بود پس هر گاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در
هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند که اینک از عدم بسوی وجود آمده ایم و در معالم او
که گمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان بود که هر که قرآن شنود بدان بگرود مشرکان تنبه

وبدان استهزا کردند حضرت پیغمبر ازین حال متعجب شد آیه آمد که بل برای قطع کلام اول
و در زاد المسیر آورده که معنی ردع داشته یعنی بگذار رد کلام کفار را دست بدار عجبت بلکه
داشتی تو از انکار و دیدن ایشان بقرآن و یسخرون ۰ و ایشان سخریت میکنند بآن تعجب
که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو و اذا
ذکروا و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند بخیر لا یذکرون ۰ یاد نکنند از ان
و بدان پند پذیر نشوند و اذا رأوا و چون ببینند آیة معجزه که دلیل صدق مقال است
چون انشقاق قمر یستسخرون ۰ یکدیگر بسخریت میخوانند و قالوا ان هذا و گویند نیست این
که ما دیدیم الا سحر مبین ۰ مگر جادوی هویدا ائذا متنا آیا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک
و عظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون ۰ آیا ما برانگیختگان باشیم او آباؤنا
الاولون ۰ یا پدران پیشین ما قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نعم آری برانگیخته شوید
یا پدران و انتم داخرون ۰ و حال آن که شما خوار و بی مقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید
فانما هی پس جز این نیست که زجرة واحدة یک نفخه راندن خود یعنی نفخه که در دمند فاذا هم
پس آنجا که ایشان زنده شده از قبر برآمده ینظرون ۰ مینگرند و قالوا و میگویند یا ویلنا
ای وای بر ما هذا یوم الدین ۰ این است روز پاداش که ما را وعده میدادند و ملائکه گویند آری
هذا یوم الفصل است روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به آنکه روز
که بودید شما بآن تکذبون ۰ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حق سبحانه فرمان رسد که
احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنرا که ستم کردند بر خود بشرک و ازواجهم و اشباه
ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان
ایشان را از دیوان یا زنان ایشان را که کافر بودند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور در

خود بکن

خود بکنند و حشر آنست که ایشان را در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی
و خمار را با خمار یا با اعوان ایشان از مزدوران و مددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که
یکی از عبدالله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم
تا کاهان از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک قدس سره فرمود تو از اعوان نیستی بلکه از ظلمه
اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند یا ظلم مباش تا نشوی روز حشر از
شماره ایشان و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آن که میگوید حشر کنید
ایشان را و ما کانوا یعبدون ۰ و آن چیزها نیز که بودند که او را پرستش میکردند من دون الله
جز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عام است اختصاص یافته بآیه
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فاهدوهم پس بنمائید
ظلمه و معبودان ایشان را یا دلالت کنید الی صراط الجحیم ۰ براه دوزخ وقفوهم و چون به
دوزخ آرند باز دارید ایشان را در موقف یا بر صراط انهم مسئولون ۰ بدرستی که ایشان
پرسیدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ
و تقریع و دیگر ایشان را گویند ما لکم لا تناصرون ۰ چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را
از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان را جواب نه دهند و حق سبحانه و تعالی گوید که یا ملائکه ایشان یکدیگر را
نصرت نه دهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون ۰ گردن نهادگانند و از روی عجز
منقاد شدگان و اقبل بعضهم و در موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بعضی دیگر
یعنی رؤسای قوم و ضعفای ایشان یتساءلون ۰ از یکدیگر می پرسند که این چه حالت که بما از
پیش آمده یا سرزنش میکنند مر یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را انکم بدرستی که شما
کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما عن الیمین ۰ از روی نصیحت و نیکوخواهی و یمین بزعم شما یا از

قوت یا از قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که شما را بدان
میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما
مؤمنین گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم و ما کان
لنا علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت
دعوت نمودیم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از حد درگذشتگان
فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن پروردگار ما یعنی لاملان جهنم که کلمه
عذابست انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را درین روز فاغویناکم
پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که
نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد من مستم خواهم که تو
هم مست شوی تا همچو من سوخته از دست شوی حق سبحانه و تعالی فرمود فانهم پس بتحقیق
تابعان و متبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در چشیدن عذاب
انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بودند انا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین
میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که چون ایشانرا
گویند که بگوئید لا اله الا الله کلمهٔ توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی میکنند
کفتن آن یا تکبر میورزند بر ادعای خود و یقولون و میگویند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا
ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری کوشیده عقل یعنی بسخن او
ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بشعر و جنون نسبت
میکردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بالحق براستی و درستی و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از و بو[دند]

انهم

انکم لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندگانید مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک
و تکذیب و ما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزای آن
چیزی را که هستید که عمل میکردید الا عباد الله لیکن بندگان المخلصین پاک کرده شده
از لوث شک و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود اولئک آن گروه بندگان
مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر بر ایشان
یا معلوم است خصایص او از دوام و لذت و حسن فواکه و آن رزق میوهاست از تر و
خشک و هم مکرمون و ایشان نواخته شدگان فی جنات النعیم در بهشتهای با نعمت و ناز
علی سرر بر تختهای آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر تا هر یار یکدیگر شاد و خرم
باشند یطاف گردانیده شود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر ایشان میگردانند
بکاس جامی من معین از خمر ظاهر از چشمها بیضاء خمر سفید که بیاض او از شیر بیش
شده لذة بالذت و خوشگوار للشاربین مر آشامندگان را لا فیها نیست دران شراب
غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتبست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار و لا هم
عنها و نه اند بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد ایشان زائل
شود و عندهم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته
چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان کانهن گویا ایشان بیض
مکنون بیضهای پوشیده اند تشبیه میفرماید حور را در ملاحت و پاکی و خوشی رنگ به بیضه نعامه
چه معهود است که شترمرغ بیضه را بر خویش میپوشد تا غبار بران ننشیند و بیضه ایشان سفید
میباشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم
پس روی آورده اند برخی از بهشتیان علی بعض ببعضی دیگر یتساءلون میپرسند از احوال

دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِنْهُمْ از اهل بهشت
یاران خود را که إِنِّي بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ یار
همنشینی که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر اند که در سوره کهف ذکر ایشان هست
یهودا مؤمنست او گوید با بهشتیان که مرا برادری بوده قطروس نام که در دنیا بر زنش ...
يَقُولُ میگفت أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ایا تو از باور دارندگانی حشر را أَئِذَا مِتْنَا
ایا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانها أَئِنَّا لَمَدِينُونَ ایا ما پاداش داده
شدگان باشیم یعنی مارا زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل جنت را هَلْ أَنْتُمْ
مُطَّلِعُونَ ایا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید
تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذابی مبتلاست بهشتیان
گویند تو او را نیکو میشناسی فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد و مطلع شود یهودا بدوزخ
به بیند فَرَآهُ پس ببیند قطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ گوید یهودا
با او که ای قطروس تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ بخدای که بتحقیق نزدیک بود تو که از راه ضلال لَتُرْدِينِ
هلاک کردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا
راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لَكُنْتُ هر اینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کشتگان
با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ایا ما نیستیم
مردگان در بهشت یعنی نه ما که جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن
نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند
بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید إِنَّ هَذَا بدرستی که این نعمت خلود و امن از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ هر اینه رستگاری بزرگ است لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ

پس باید

پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بزودی زایل شود و سعدی گفت
گر بار کشی بار نگاری باری ... در کار کنی برای یاری باری ... و روزی که خاک راه خواهم لید
بر خاک ره تو سوار باری باری ... آنگه حق سبحانه و تعالی فرماید أَذَلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم
بهشتیان خَيْرٌ نُزُلًا بهتر است از روی نزل و منزلت أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم
و آن درختیست در ولایت تهامه که برگهای خورد دارد و میوه او بغایت متعفن و تلخ است حق
سبحانه و تعالی در خبر داد که ثمره آن نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورانند و بین آیه
مسخره کردانیده و فرموده که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما کردانیده ایم درخت زقوم را فتنه محنت
و عذابی لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان را
چون از ان که بشنوند که زقوم درختیست در دوزخ این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش
آن را میسوزد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر
تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده ابن الزبعری صنادید
قریش را گفت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ما را میترساند بزقوم و آن بلغت بربر
مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست و کار عرب را بخانه آورده کنیزک خود را گفت زقمینا
یعنی زقوم ده مارا کنیزک زبد و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقوم است که محمد ما را
بدان وعده میکند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ
و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات دوزخ میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گویا
که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهای
قبیح ال است و گفته اند سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فهم

پس دوزخیان لآکلون منها خورندگانند ازان درخت زقوم فمالئون پس پر کنند
منها البطون ازان شکمهارا از غایت جوع یا بجور اندیشان را باکراه ثم ان لهم پس
گرد دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم از آب گرم چنان آب
که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با هم
آمیخته گردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم
لالی الجحیم بسوی دوزخ آنها بیشتر و ماحضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا اباءهم
یافتند پدران خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان
یهرعون میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که گمراه شدند
قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم عاد و ثمود و نوح ولقد
ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم فیهم منذرین در میان ایشان بیم کنندگان یعنی پیغمبران
که ایشان را از عذاب ما میترسانیدند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود
عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت ایشان فرود آمد
الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که باندازه منتفع گشتند ولقد
نادینا نوح و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم خود درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون
پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را
واهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار قوم وجعلنا ذریته
و ساختیم فرزندان یگانه او را هم الباقین ایشان را باقیات از جهت نسل تا قیامت چه هر
که از اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام
پدر عرب و فارس و روم و یافث پدر ترک و ضوز و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر

و باقی گذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین در میان پسینیان یعنی امت محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یا آنرا باقی گذاشتیم که امت آخرین میگویند سلام علی نوح
سلام بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدا کلامیست از خدای
سلام میفرماید بر نوح و میگوید که انا کذلک ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین
پاداش نیکوکاران را انه بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدگان است
ثم پس از دعای نوح اغرقنا الآخرین غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را
وان من شیعته و بدرستی که از پیروان نوح لابراهیم ابراهیم است یعنی در اصول دین و
طریق توحید پیرو او بود و در لباب از ذر نقل میکند که ضمیر عاید بحضرت رسالتست
صلی الله علیه وآله وسلم کنایت غیر مذکور و ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام اگر چه
بصورت سابق بود اما بمعنی متابع اوست زیرا که هیولی تر از آن بفضل حضرت پیغمبر ما
معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیه
پیش از تو آمدند بسی انبیا و تو گرچه آخر آمدی همه را پیشوا توئی خوان خلیل نمکدان
خوان تو تو خوان اصطفا نمک انبیا توئی اذ جاء ربه یاد کن آنرا که آمد ابراهیم بپروردگار
خود را بقلب سلیم بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار
یعنی رو نهاد بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزو و طمع
پرداخته اذ قال لابیه و قومه یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود آذر را و گروه خود را ماذا
تعبدون این چه چیز است که میپرستید ائفکا یا از روی دروغ آلهة خدایان را دون
الله جز خدای تریدون میخواهید فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین به پروردگار
عالمیان که شما را عذاب نکند بر آن که پرستش او که استحقاق عبادات دارد ترک نموده غیر او را

ببیر ستید وقوم سخن ابراهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست بصحرا بیرون خواهیم شد
امروز طعامهای مهیا بریم و برحوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده
تبرک آن اطعمه را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از انجا با ما به بتخانه آی تا زینت و
وهیئت و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت
و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت کوئی که زعاشقی چرا رنجوری تو روی بتم
ندیده معذور نی ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام جواب نداد و روز دیگر پدر و یاران
وی گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فنظر پس در نگریست نظرة نگریستنی فی النجوم در ستارگان
در مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا کتابها که علم نجوم در و بود نگریست
چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فقال پس گفت انی سقیم
من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون است آن گروه از طاعون می ترسیدند فتولوا
عنه پس برگشتند از وی مدبرین روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض
معدیه است ناگاه بدیشان سرایت نکند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند حضرت
خلیل روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان باز گشت الی الهتهم بسوی بتان ایشان
دید آراسته و خوانهای طعام پیش ایشان نهاده فقال الا تاکلون ایا نمیخورید این طعامها را
و چون جواب نشنید از روی تهکم دیگر باره فرمود ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیگوئید
و مرا جواب نمیدهید فراغ علیهم پس پنهان در آمد بر ایشان و بزد بتان را ضربا زدنی
بقوتی تمام بالیمین بدست راست یا بسبب سوگندی که خورده بود و فرموده بود که تالله لاکیدن اصنامکم القصه
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه
به بتخانه در آمده صورت حال مشاهده کردند و دانستند که این کار ابراهیم است فاقبلوا الیه یزفون

آورده شوند بسوی او یزفون بشتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه
بسیار که شمه از ان سبق ذکر یافته قال گفت ابراهیم اتعبدون ایا می پرستید ما تنحتون
آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست والله خلقکم و خدای آفریده است شما را و ما تعملون
و آنچه شما میکنید بدست خود و درین آیه دلیل است بران که افعال بندگان مخلوق
حضرت پروردگار است و چون ابراهیم علیه الصلوة والسلام ایشانرا الزام کرد قالوا ابنوا له
گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنیانا بنائی و از هیزم پر سازید
دران زنید فالقوه پس در افکنید فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا به پس خواستند نمرودیان
به ابراهیم کیدا دستانی و فتنه که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم ما
ایشانرا زیر و خوار تر چه آتش ایشانرا بروی گلستان گردانیدیم و آن بر هان روشن شد بر حقیت
او و بطلان ایشان و قال و گفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد انی ذاهب
برستی که من رونده ام الی ربی بجائی که پروردگار من فرموده یعنی بزمین شام سیهدین
زود باشد که راه نماید مرا بمقصود من مصلحت دنیا و آخرت پس ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
روی بشام نهاد و دران راه هاجره بدست ساره خاتون افتاد آنرا با ابراهیم بخشید و چون هاجره
بملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی من الصالحین
از شایستگان و ستودگان که معین باشد در طاعت و مونس در غربت فبشرناه پس مژده دادیم
ابراهیم را بغلام حلیم بفرزندی بردبار چون ببلوغ رسد حلیم بود پس حق تعالی اسمعیل علیه السلام
از هاجره ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجره و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا
نشو و نما یافت و قتی ابراهیم علیه السلام از زمین شام بدیدن پسر آمده بود و سه شب متوالی
در واقعه دید که فرزند خود را قربانی کن روز عید نحر بود که ابراهیم خلیل الرحمن اسمعیل را همراه داشته

روی بمنا نهاد فلما بلغ پس آن هنگام چون رسید ابراهیم معه السعی با پسر خود بموضع
سعی یعنی صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه منا قال گفت ابراهیم یا بنی ای
پسرک من تصغیر شفقت است انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در
خواب انی اذبحک آنکه بدرستی من بکشم ترا یعنی چنان می یابم در خواب که فرزند را ذبح کن
فانظر پس درنگر تا درین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قال گفت
اسمعیل یا ابت افعل ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه فرموده شده بدان ستجدنی زود باشد که
یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدا من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا
فلما اسلما پس آن هنگام که گردن نهادند حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدا
آنچه بسر واقع شد وتله و بیفکند ابراهیم مر پسر را للجبین بر پیشانی یعنی پیشانی او را
بر زمین نهاد بالتماس او و در معالم آورده که چون ابراهیم علیه السلام قصد ذبح اسمعیل علیه السلام
فرمود اسمعیل گفت ای پدر من دست و پای مرا محکم به بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب
شاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من پیش تو بدنام شوم اگر خونم بریزد
غم ندارم زان همی ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون بخانه باز رسی سلام من
با مادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا برده تا بدان او را تسلی باشد سیوم روی مرا بر خاک نه
تا وقت راندن تیغ ناگاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در حرکت نیاید مبادا
در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق
نهاد و حق تعالی صحیفهٔ مس بشکل حلق اسمعیل در حلق اسمعیل علیه السلام پدید آورده تا کارد را
از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او می برید و باز درست میشد حق سبحانه و تعالی میفرماید
ما عمل ابراهیم پسندیدیم وناديناه و ندا کردیم او را ان یا ابراهیم آنکه ای ابراهیم قد صدقت

الرؤیا

الرؤیا بدرستی راست کردی خواب را که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که بسمل
میکند اما اثر خون نمیدید در بیداری نیز همان درست آمد و وقوع یافت انا کذلک
بدرستی که ما نیز بفرج از شدت نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که
این کار لهو البلاء المبین آزمایشی است هویدا که بآن مخلص از غیر او ممتاز گردد
وفدیناه و فدا دادیم اسمعیل را بذبح عظیم بکشتنی بزرگ یعنی فربه و آن کشتنی شاخدار بود که
چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و گویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و حق تعالی
بپذیرفت یا گوسفندی بود از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابراهیم بایستاد و دانسته اند که جبرئیل
علیه السلام از آسمان آورد و قصهٔ قربان و توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در
تفسیر جواهر مذکور میگردد وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثنای بسزا فی الآخرین در میان
پسینیان یعنی امت آخر زمان تا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان گویند سلام علی ابراهیم
سلام بر ابراهیم یا سلام میگوییم بر وی کذلک همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا
انه بدرستی که ابراهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدهٔ ماست وبشرناه و
مژده دادیم او را بعد از اسمعیل باسحق بفرزندی اسحق نام نبیا من الصالحین پیغمبری از شایستگان
وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابراهیم وعلی اسحق و بر پسر او اسحق که از صلب انبیای بنی اسرائیل
و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن
نیکوکار است و در عمل خود با ایمان و طاعت وظالم لنفسه و ستمکار است بر نفس خود بکفر
و معصیت مبین آشکارا ستم او یعنی از نسل ایشان هم گروهی نیکوکار باشند و هم گروهی
ستمکار ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم علی موسی وهارون بر موسی و هارون به نبوت
ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم

٤

از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء ایشان ونصرناهم و یاری دادیم هردو را باقوم
ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبون ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما و دادیم
موسی و هارون را الکتاب المستبین کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم هردو را الصراط
المستقیم راه راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هردو ثنای نیکو
فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که میگویند سلام
علی موسی وهارون سلام بر موسی و هارون یا میگوییم که سلام بر هردو انا کذلک بدرستی
که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستی که موسی و هارون من
عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما اند وان الیاس و بدرستی که الیاس
بن یس یا الیاس بن متی بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیه السلام لمن
المرسلین از جملهء فرستاده شدگانست بدعوت خلق اذ قال لقومه یاد کن
که گفت مر گروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی أتدعون آیا میپرستید
بعل را بخدائی و آن بتی بود بیست گز بالا او و چهار روی داشت و بک نام زمینی است از
وچون بعل درو بود آن را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس میگفت
بعل را وتذرون ومیگذارید احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندگان
مراد از خالقین مصوران اند الله ربکم خدای پروردگار شماست ورب آبائکم
و پروردگار پیشینیان پدران شما پس او را پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه و تعالی
الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام او در اول مسلمان بود در آخر
باغوای زن خود از میل بت پرست شد و الیاس علی نبینا و علیه السلام دعا فرمود تا سه سال
بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نمودند چاره تدارک خلل درخواستند الیاس فرمود

که ایمان

که ایمان میباید آورد و بیگانگی حق اقرار میباید کرد ایشان متامل شدند حضرت الیاس
فرمود میخواهید که بطلان وحقیت دین شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم
و شما بتان خود را بخوانید هر کدام اجابت کند پرستش او شاید ایشان بدین رضا
هن کردند و بت خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند از اجابة
ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب
کردند او را فانهم پس بدرستی ایشان لمحضرون هر آینه حاضر شدگانند در عذاب
و همه قوم تکذیب کردند الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان
از شائبه شرک و نفاق آورده اند که حضرت الیاس ملول شد از خدای تعالی درخواست
که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بر فلان
موضع برو و هر چه بر تو ظاهر گردد بران سوار شو حضرت الیاس علیه السلام در زمان معین
بمکان مقرر رفت وصورت شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را
خلیفه خود ساخت و حق سبحانه و تعالی او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع
از وی سلب کرد و با فرشتگان پرواز در آمد و در وصف او گفته اند که هم انسی است و هم
ملکی هم ارضی و هم سماوی و او موکل بر است چنانکه خضر بر دریاها و در عرفات با یکدیگر
ملاقات مینمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار میفرمایند و جمعی از صلحای امت
ایشان را میشناسند وترکنا علیه و باقی گذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در میان پسینیان
ثنا و درود فراوان یا آن که گذاشتیم که گویند سلام علی الیاسین سلام بر قوم الیاس
و گویند الیاسین هم نام اوست چنانکه میگویند میکال و میکائیل و سینا و سینین
انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که الیاس

من عبادنا المؤمنین ◦ از بندگان گروش نمایت و ایمان ایشان است مر جمیع کمالات
صوری و معنوی را و تمام بندگی تشریف است خاص از برای اهل اختصاص — اگر بخواند
خوانده مرا به از ملکت جاودانه مرا شاهانی که با تخت فرخ لند همه بندگان تر این ماند
وان لوطا لمن المرسلین ◦ و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است
اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم او را واهله اجمعین ◦ و همه اهل بیت او را الا عجوزا
مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الغابرین ◦ در بازماندگان بعذاب و با لوط
علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین ◦ پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را
زیر و زبر ساختیم وانکم لتمرون ◦ و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل
ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین ◦ در حالتی که داخل شوید در صباح وباللیل
و به شب یعنی بمنازل ایشان گذر دارید روز و شب افلا تعقلون ◦ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه
نمینمائید که عاقبت مکذبان جز هلاک نیست وان یونس و بدرستی که یونس بن متی
لمن المرسلین ◦ از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد
چنانچه در سوره یونس گذشت قوم تکذیب او کردند و او عذاب طلبیده از میان قوم بیرون رفت
و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس علیه السلام از این
حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را
بکذب نسبت نهند روی بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که گریخت یونس علیه السلام از
قوم خود الی الفلک المشحون ◦ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار
دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار میشدند یونس علیه السلام نیز با ایشان بکشتی در آمد
چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند که بنده گریخته در این کشتی هست که تا بیرون نرود

یونس

یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند از شما که تو بنده باشی بسیار دور است
و صلاحیت از بشره تو لایح است یونس علیه السلام مبالغه فرمود که گریخته منم و دأب اهل
قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند کشتی روان میشد چون یونس ان
باب سخن بسر حد اطناب رسانید و قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه اندازیم فساهم پس قرعه زد
با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین ◦ پس گشت یونس علیه السلام از
قرعه بر افتادگان یعنی هرچه بار بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته خواستند
که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی تا بجنبش در آمد و دهن باز کرده ملاحان
او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمده ملاحان او را در دریا افکندند فالتقمه الحوت
پس فرو برد او را ماهی وهو ملیم ◦ و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریخته
زمان رسید بدان ماهی که ما او را طعمه تو نساخته ایم بلکه درون ترا زندان وی ساختیم باید
که ترا کیب او از هم نریزد و ماهی در نگاه داشت او و همان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت
مینمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس علیه السلام در درون او نفس میزد تا سی روز
یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا بگشت و حق
سبحانه و تعالی گوشت و پوست او را نازک و صاف ساخته بود چون آبگینه تا یونس علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام عجایب و غرایب بحر مشاهده کرد و پیوسته بذکر حقتعالی مشغول
داشت فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین ◦ بود از تسبیح گویندگان
در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا از
آنست که او پیش از آن که در شکم ماهی رود از ذاکران و نماز گزارندگان بود للبث هر آینه درنگ کردی
فی بطنه در شکم ماهی الی یوم یبعثون ◦ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر

بروز کار او رسید زود دشش خلاص فرمودیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم
تا او را از درون برآورده بیرون افکند بِالْعَرَاءِ بزمین هامون یعنی صحرا که درو درخت
و بنای و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف
و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بروی یعنی زبر سر او شَجَرَةً
مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا ببرگهای خود او را سایه کرده و در زاد المسیر آورده که خاصیت
ورق یقطین آن است که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه و تعالی وی را بدرخت
یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا آمدی
و پستان در دهن یونس علیه السلام مینهاد تا وقتی که پوست یونس علیه السلام محکم شد و
گوشت وی بقرار اصلی رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم ما او را دیگر باره إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ
بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده بر بیست هزار و یا هفتاد هزار چون خبر یونس
علیه السلام باهل نینوی رسید ملک با تمام لشکر باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس گرویدند یعنی بدست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَى
حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آن که متقاضی اجل ستیز داده در تعیین روح متوجه گردد
بمدافعت ابطال منع او میسر نیست و نه ببذل اموال او متصور شعر روزی که اجل دست
بستیز وز مهر هلاک برکشد خنجر تیز نی قوت جدل بود نه هنگام حیل نه روی مقاومت
نه یارای ستیز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح جهینه و جمعی که ملائکه را دختران
خدا میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران اند
وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آن که ما آفریدیم فرشتگان را
إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را

النصف

الا

أَلَا إِنَّهُمْ بدان بدرستی که ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ میگویند
وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او بزادند فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع
شمااند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مایهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را
درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که خود را
نپسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه و تعالی منزه است از صاحبه
و ولد چه ولد از جنس مولود میباید و مثل و مشابه و حضرت رب العزت از مثل و شبه
مقدس است أَمْ لَكُمْ یا شما را درین سخن که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ
حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید
آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود و
که بعضی از بنو خزاعه گفتند که حق سبحانه و تعالی با جن مصاهره کرده و دختر از سروات یعنی
مهتران و برگزیدگان ایشان اختیار فرموده و ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند
که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ میان
خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشان است نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ
و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ بدرستی ایشان یعنی قایلان این
سخن یا همه ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن
ملائکه اند هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند یعنی کافران و آنچه میان حق سبحانه
و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر
خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ

الجن چنانچه در سورهٔ سبا سبق ذکر یافته سبحان الله پاک خدای عما یصفون ۰ از آنچه
صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت وی بیزار است او از مقالهٔ کفره
و اشرار و همهٔ ایشان خدا را بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای
المخلصین ۰ پاک شدگان از آلایش شکوک و شبهات که ایشان ستایش او مینمایند
و بستایش او روی مینمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون ۰ و آنچه میپرستید
از بتان ما انتم نیستید همه شما علیه بر آنچه میپرستید بفاتنین ۰ گمراه کنندگان
و تباه سازندگان الا من هو مگر آن کس را که او صال الجحیم ۰ در آینده است بدوزخ
یعنی علم ازلی تعلق گرفته بدان که او البته بدوزخ خواهد رفت و برابر قول آنها که ملائکه
پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت میکنند که ایشان میگویند وما منا و نیست از ما
هیچکس الا له مگر آن که مر او راست مقام معلوم ۰ مقامی در خدمت و عبادت او دانسته
شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمیتوانیم نمود شیخ ابو وراق قدس سره العزیز فرموده
که مراد مقامات سینه بر تو است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان
حظایر ملکوت و مقدسات صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون
و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون ۰
و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم در ادای طاعت مر خداوند را و تنزیه کننده از هر چه لایق ذات
مقدس وی نباشد و در لباب آورده که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مومنان است که میگوید
که هر یک از ما فردا مقام معلوم داریم در بهشت و امروز در صف استادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندهٔ
مر خدا را و تاکید است این دو جمله بآن لازم توسط فصل دلیل است و مواظبت طاعت
و دوام ذکر بی شایبهٔ قصور و فتور خواه نسبت بملائکهٔ کرام و خواه نسبت بسید انام علیه الصلوة

والسلام و سایر اهل بیت ایمان از صحابهٔ عظام علیهم رضوان الملک العلام وان کانوا
و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از مبعث لیقولون ۰ میگفتند لو ان عندنا
اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین ۰ از
کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لکنا هر آینه میبودیم
عباد الله المخلصین ۰ بندگان خدای پاک گردانیده از لوث شرک و کفر و آن هنگامی که
بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است فکفروا به کافر شدند بدو فسوف
یعلمون ۰ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است و
لقد سبقت و هر آینه و هر آینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم
لعبادنا المرسلین ۰ برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح
محفوظ ثبت است کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی انهم بدرستی که پیغمبران
لهم المنصورون ۰ هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا و بدرستی که لشکر ما
یعنی متابعان انبیا لهم الغالبون ۰ هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در
اغلب اوقات و غلبهٔ کفار بر ایشان بر سبیل ندرت است فتول عنهم پس روی بگردان
از ایشان ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حتی حین ۰ تا هنگام امر بقتال تا زمان وعدهٔ
نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم و ببین حال ایشان را در آن روز فسوف
یبصرون ۰ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت عقوبت خود
آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنودند گفتند این کی خواهد بود آیت آمد
که افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون ۰ شتاب میکنند و وقت نزول آن میپرسند فاذا
نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم ۰ بپیشگاه منازل ایشان فساء صباح

المنذرین • پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل
غارت بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتند شب را همه شب راه پیموده در وقت سحر
که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسر و تاراج
گشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد
غارت را صباح نام زدندی و هرچه در وقت دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین
آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که بناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بر غارتی
برایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است مرویست که دران صباح حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشانرا دید فرمود
الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین آنگاه
حق سبحانه و تعالی دیگر باره بجهة تاکید میفرماید که وتول و دیگر باره روی بگردان ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که آیة السیف
نازل شود وابصر و ببین که عذاب برایشان فرود آید فسوف یبصرون • پس زود باشد که
ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو رب العزة
خداوند غلبه و قوت عما یصفون • از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین
وسلام بر فرستاده شدگان والحمد لله و همه ستایشها رب العالمین • مر خدایرا که پروردگار
عالمیانست درین آیة بندگانرا تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده و امام محیی السنة رحمة الله علیه
در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر کرا دوست
میدارد که برده به پیمانه فزود ثوابرا به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس این آیة باشد

تمامیت ربع ثالث از تفسیر حسینی سلخ رمضان المبارک سنه ۱۱۰۵ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

ص • ابوروق و قطرب رحمهما الله برانند که حروف مقطعه جهة تبکیت کفارست
که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی
ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست گفتندی تا آن حضرت در غلط افتد
حق سبحانه این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن در تامل و تفکر پیش از
تغلیط باز مانند و درین حرف مخصوص گفته اند که نام خداست یا اسم قرآن یا نام
سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق یا بصدق
محمد و در حقایق فرموده که اسم محمدست صلی الله علیه و آله و سلم و مرتضی علی فرموده کرم الله
وجهه که نام بحریست در آسمان صاحب لباب فرموده که آن بحریست که عرش خدا
بروست یا دریائیست که حق تعالی مردگان را بدان زنده گرداند امام قشیری رحمة الله علیه
فرموده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که بصفای دل عارفان در
[illegible] آورده که قسمست بصورت محمدیه و در بحر الحقایق آورده که قسم یاد میکند بصفای
تحیت دوستان و بصاد صمدیت و فیما بینهما والقرآن و بحق قرآن ذی الذکر
خداوند شرف و عظمت یا شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج جواب قسم اینکه کار نه آنست
که کفار پندارند بل الذین کفروا بلکه آنان که کرویده اند از روسای قریش فی عزة
در سرکشی اند از قبول حق و شقاق • و در مخالفت خدای و عداوت رسول کم اهلکنا
چندین که هلاک کردیم من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم گذشته
بجهة استکبار و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشانرا از
بلا برهاند ولات حین مناص • هنگام رجوع بگریزگاه و در معالم

فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار کار بر ایشان دشوار شدی گفتندی مناص
مناص یعنی خواهند گفت که آنجا جای گریز نخواهد بود و عجبوا و شگفت داشتند کافران آن جماعت
آن که آمد بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی بشری بصورت
ایشان یا از قبیله ایشان وقال الکافرون و گفتند ناگرویدگان هذا این
منذر ساحر جادوست در آنچه با از خوارق عادات مینماید کذاب دروغ گوست
در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای چه تیره رائی که لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز
نکند و بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد گشته اعمی
آفتابی این چنین عالم‌فروز دیده خفاش را یک ذره از وی نور نه از شعاع روز روشن
روی کیستی منیر تیره شب بسوز از دین وی دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه
و عمر اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند که ای اولاد عبد مناف تو بزرگ
و مهتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی یک یک از سفهای قوم ما آخر
و دین محدث و آئین محدثه خود را بر ایشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه در میان
افکنده است و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از استعطاف این بیچاره عاجز آید ابوطالب
آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده و التماس از تو
که یکبار که طریق انحراف فرو گذاری و تمنای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش
مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آن که دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما
فروگذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من هم
از شما یک چیز می طلبم که یک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر
عجم کمر فرمان‌برداری شما بر بندند گفتند که آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله یکبار اشراف قریش از آن حضرت اعراض نموده
با یکدیگر گفتند اجعل الالهة آیا گردانید محمد خدایان را الها واحدا خدای یگانه و یکتا
ان هذا بدرستی که یکی کردن خدایان لشیء عجاب چیزی است نیک شگفت چه عجیب و عجیب‌تر
که ما میداریم کار یک شهر مکه را است نمیتوانند کرد یک خدا اگر محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد
وانطلق الملأ و بشتافت رفتند از خانه ابوطالب بزرگان قوم منهم از جماعت
قریش و با یکدیگر گفتند ان امشوا بروید و اصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم
بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد با ما لشیء یراد چیزی است که آن را اراده
نمایند از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلای که مدعای محمد است چیزی
خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلی بود ما سمعنا بهذا نشنیده ایم
این که او میگوید از وحدانیت خدای فی الملة الآخرة در ملت باز پسین که در یافتیم
پدران خود را بر آن یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان بتثلیث
قایلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بر بافتنی
از نزد یکی یعنی دروغیست که خود بر میبافد اانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بر وی
قرآن را من بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعتی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم
از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک
در گمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه نچشیده اند عذاب
چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا میکرد حق بود
یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم
آیا نزدیک ایشانست خزائن رحمة ربک خزینهای نعمت پروردگار تو العزیز پروردگار

غالب که مغلوب نگردد الوهّاب بخشنده که هر چه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح
نبوت بدست کافران و تصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید خود دهند بلکه
عطیه ایست از حضرت عزت سبحانه که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد چون زحال
مستحقان آگهی هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی دیگرانرا این تصرف کی دادست اختیار این
تصرف بهاترا است ام لهم ایا مر ایشانراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
و زمینها وما بینهما و آنچه میان ایشانست واگر ایشان مالک این ملک اند فلیرتقوا
پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده
که آن آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک بآنجه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند و محصل
سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و قدرت است باید که بر روند بر
آسمان و قرار گیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند باز دارند و بهر که
خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جند ما ایشان لشکری اند و چه لشکری
هنالک اینجا بشارتست بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری اند شکسته شده من
الاحزاب از آن گروهها که لشکرها کشیدند و با رسل جنگ میکردند یکی از دلایل
اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر کفار مقتول و مهزوم
خواهند گشت و چنان شد کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح
قوم نوح علیه السلام مر ویرا و عاد و قوم عاد هود را علیه السلام و فرعون و فرعون موسی را
علیه السلام ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت تشبیه کرد
ملک او را بخیمه که آن بمیخها استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنانرا بدان تعذیب
مینمود و ثمود و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در کتب و عیون آورده که تکذیب صالح

علیه السلام

علیه السلام مر او را در وقت دعوت ثانی بود چه اول کرت صالح قوم را دعوت فرموده همه ایمان
آوردند چون وفات کرد همه مرتد گشتند حق سبحانه باز او را زنده کرد و بدیشان
فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی
ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند و قوم لوط و گروه لوط
مر او را علیه السلام و اصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را اولئک الاحزاب این گروهها
حزبهای مکذبان و چند مهزوم نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبودند هر یک از ایشان
الا کذب الرسل مگر تکذیب کنندهٔ فرستادگان فحق عقاب پس سزاوار شد
عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وما ینظر و نمی نگرند و انتظار نمیبرند
هؤلاء این گروه از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی است و همه
بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که او را رد کند
و باز گرداند وقالوا ربنا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او
که ای پروردگار ما عجل لنا قطنا بشتاب ده ما را عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند
یا از روی تعجیل بده بما صحیفهٔ اعمال ما تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم ملول شد حق سبحانه فرمود اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند
این حکم بآیهٔ السیف منسوخست واذکر عبدنا داود و یاد کن بندهٔ ما داود علیه
السلام را ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت
چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و در روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد انه
اواب بدرستی که او باز گردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام گردیم کوههارا

بداود علیه السلام هر جا که میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی
بشبانگاه والاشراق و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح
کوهها و سنگها اگر چه بر عقل دوشین است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و
تسبیح حصا در دست مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا
سنگی را دید بسیار قطرات آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست
باوی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین سال است که خدا مرا آفرین و از بیم سیاست او
اشک حسرت میریزم و آن ولی مناجات کرد خدایا این سنگ را ایمن گردان دعا او
بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ رسید و آن ولی بعد مدتی دیگر باز آنجا
رسید و همان سنگ را که از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی
این گریه از چیست جواب داد اول میگریستم از خوف قطیعت و حالا میگریم از شادی امن و
سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر دارم
گریه دور و دراز ندانم از حسرت گریم یا از ناز از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است
در کوه ناله پرس مگو کین همه صداست والطیر و مسخر کردیم او را مرغان محشورة جمع کرده
نزد وی وصف زده بالای سر وی کل له اواب هر یک کوهها و مرغان مر داود را اواب مطیع
بودند یا بازگردنده آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا ملکه و محکم کردیم ملک پادشاهی وی را
مظلومان یا بوزرا نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلم از رعیت یا بالقاء رعب و
در دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیار لشکر یا بکثرت پاسبان
چه هر شب سی و شش هزار مرد پاسبان پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمة الله
علیه فرموده استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاده و آن سلسله را

حکایت عجیب

محکمه داود علیه السلام باستاد از خصمین هر کدام برحق بودند دست ایشان بسلسله رسید
و آن دیگری را اخذ آن قادر نبود و آتیناه الحکمة و دادیم داود را الحکمة یعنی تمام علم و
کمال عمل و فصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریابد
یا سخن میانه بی اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را
چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بتحقیق کلام خصوم بین
حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن
اوریه اختلاف بسیار است و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل
از قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریه زنی را خطبه کرده بود
و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیای زن را با وی خدشه افتاده بوی ندادند حضرت
داود علیه السلام جهت خود خطبه فرموده و وی را قبل از این نود و نه زن بود که آنرا نیز بخواست در
زاد التیسیر آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریه وی را خطبه کرده
صورت معاتبه در قرآن برین وجه است و هل اتیک و آیا آمد بتو نبأ الخصم خبر اهل خصومت که خصومت
کردند در تبیان آورده که جبرائیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند
داود روزها قسمت فرموده بود در روزی حکم فرمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی
بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی و دران روز عبادت ببالای خانه برآمدی و پاسبانان
بر حوالی ایستاده مردم را از درآمدن وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان نگاه
داود علیه السلام آمدند بعبادتخانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب
یاد کن چون بالا رفتند بسور غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام
و ایشان را دید ففزع منهم پس بترسید از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمده بودند قالوا لا

تخف کفتند مترس ای داود خصمان بغی ما دو کروهیم خصم یکدیگر ستم کرده اند بعضنا
بعضی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی و لا تشطط
و جور مکن در حکم خود و اهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط . براه میانه که آن عدل است
و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشاره به دیگری کرده با داود گفت
ان هذا اخی بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت له تسع و تسعون نعجة مرا
نود و نه میش است ولی نعجة واحدة و مرا یک میش فقال اکفلنیها پس گفت از نصیب
من گردان و تملیک من کن و عزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب . در سخن گفتن و بذا
که تعلل کنم در آن قال گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوال است لقد ظلمک بخدای
که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن آن الی نعاجه
با میشهای خویش و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم خلط
میکنند لیبغی هر اینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر برخی دیگر و زیاده از حق
خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنان که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند
عملهای ستوده و قلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام این
سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند در تامل افتاد و ظن داود و
گمان برد داود علیه السلام انما فتناه آن که ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد
او دریافت فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد پروردگار خود را و خر راکعا و بیفتاد
در روی در حالتی که سجده کننده بود و اناب . و بازگشته بخدا این سجده نزدیک امام
اعظم سجده عزیمت است و میگویند بتلاوت فی سجده باید کرد در نماز و در غیر نماز و نزدیک امام
شافعی از عزایم نیست و از احمد حنبل رحمة الله علیه درین سجده دو روایت است و این سجده دهم است بقول

سجده

امام اعظم

امام اعظم رحمة الله علیه در فتوحات مکیه این سجده ثابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة
الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا فغفرنا له پس بیامرزیدیم مر داود را
ذلک آنچه از و استغفار کرده بود و ان له و بدرستی که مر او راست عندنا نزدیک ما لزلفی قربت
بعد از مغفرت و حسن مآب . و نیکوئی بازگشت که بهشت است و گفتیم مر او را که یا داود
انا جعلناک ای داود ما ترا گردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی برتبه خلافت در
زمین ترا ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده ساخته ایم فاحکم بین الناس
پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی و لا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس را و بدی
ادراک فیضلک پس گمراه گرداند ترا عن سبیل الله از راه خدا یعنی از دلایلی که بر راه حق نصب کرده است
ان الذین یضلون عن سبیل الله آنان که گمراه شوند از راه خدا یا از دلایلی که برای خود نصب
کرده است لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذاب سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند
یوم الحساب . روز شمار را و برای آن روز کار نساخته اند در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه
عجب کاریست و شهریاری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و
جلال مرتبه رسالت بتحمل اعباء چنین امری مامور کرده بخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب شده
که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بحق و کار را اختیار مکن که ترا از راه ما
گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید . نظم قرآن بشنو که حق فرمود در مقام خطاب
با داود که ترا زان خلیفه دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را ز عدل اساس
حکم رانی بعدل بین الناس هر کرا نه ز عدل دستور است از مقام خلیفگی دور است این
بر دستم زد کو سبق عقل چون خواندش خلیفه حق و ما خلقنا السماء و الارض و نیافریدیم
ما آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان ارض و سماست باطلا آفریده بباطل یعنی اینها را

بعبث نیافریده ایم بلکه برای آن که استدلال کنند بدان بقدرت کامله و حکمت شامله
این که آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنهاست که کافر شدند
و بسر آفرینش پی نبردند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنها را که نگرویدند و بدین نوع گمان
بردند که گرویدند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را
در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد آیت آمد أَمْ نه چنانست آیا نَجْعَلُ الَّذِينَ
آمَنُوا میگردانیم آنها را که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کرده اند در جزا و عطا
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباهکاران در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ
ایا میگردانیم پرهیزکاران را كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و ناپاکان یعنی نگردانیم كِتَابٌ
این کتابیست یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده
و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ تا اندیشه کنند در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن
وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوند عقل صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم
مر داود را علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است
سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان
عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند
داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث بسلیمان علیه السلام رسیده
و در معالم گوید که اسبان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان علیه السلام
آوردند و بهر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول
شدند و سلیمان علیه السلام بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت همه را از زبان کرد چنانچه
حق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شد عَلَيْهِ بر سلیمان علی نبینا و علیه السلام

بالعشی

بِالْعَشِيِّ باخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از قایمه چهارم
و این صفت پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسبان تیز رو و بنظاره ایشان
مشغول شد تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیدم
حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسبان مگر که بازماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار
خود یعنی ورد که داشتم حَتَّى تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پرده شب
و گفته اند حجاب کوهی سبز است محیط بکره زمین رُدُّوهَا بازگردانید اسبان را عَلَيَّ بر من و
چون گردانیدند فَطَفِقَ پس بایستاد و می سود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساق اسبان
و پی میکرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشانرا و در آن
زمان گوشت اسب حلال بوده و آنرا در راه خدا برای قربان ذبح میکردند و بعضی از علما برآنند
که مراد از ورد نماز دیگر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب
کرد سلیمان علیه السلام باذن خدایتعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی
بازگردانید آفتاب را برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را بازگردانیدند بموقع وقت عصر
تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در جهاد خیبر بعد از
غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا مرتضی علی نماز عصر گزارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی
رحمة الله علیه در آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح
نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوتست
گوید بعضی گفته گریبان آفتاب بالا کشیده از جهه مغرب بر آسمان که قرص او را
بسر گردانید خرج دستش دو نیم کرده بیک ضرب سنان آورده اند که حضرت واهب العطیات
سلیمان را علیه السلام بسی ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از پس آن که او چون بدیشان را

بحوزه تسخیر درآرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را
بسحاب سپرد تا بر رضاع او قیام نمایند و از شر ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و آن مرده را
تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد و لقد فتنا سلیمان یعنی
که ما آزموده ایم و در فتنه افکندیم سلیمان را و القینا و انداختیم علی کرسیه بر تخت او
جسدا جسد پسر او را بی روح ثم اناب پس بازگشت بخدای و بر عالمیان ظاهر
که توکل بر غیر خدا نباید کرد و در لباب آورده که روزی سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه
که از غایت ضعف بدن بی روح مینمود و او را از بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک
خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترک اولی انگشتری مملکت
بدست صخره جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان
علیه السلام آمده بملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نموده قال رب اغفر لی ای
پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد و هب لی و ببخش مرا ملکا لا
ینبغی پادشاهی که نسزد و نشاید لاحد مر یکی را من بعدی از پس من تا چنین ملکی معجزه
من بود و کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جنی در بحر الحقایق فرموده که مراد ملکی
مخصوص دهد تا دیگری هوس طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت جز
بقوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده هر چه
خواهی که خواهی دهی و امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که سلیمان علیه السلام بالهام الهی دانسته بود
که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود که در جنب همت او
دنیا و ما فیها بر پشه نمی ارزد عارفان هر چه ثباتی و وفائی نکند کاهمه ملک جهان نیست
بهیچش نخرند بجهة آن این دعا جسارت نمود و از این است که صاحب فتوحات قدس سره

نموده

نموده که مراد سلیمان علیه السلام آن بوده که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد
چه بالقوه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن ملک حاصل بوده چنانچه در صحیحین
مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن ملک حاصل بوده چنانچه
در صحیحین مذکور است که عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدا مرا قوت داد
و تمکین کردم او را بگرفتم و خواستم که بستونی از ستونهای مسجد بندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم
دعای سلیمان را علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی
بهره و ناامید بازگشت فسخرنا پس رام گردانیدیم له الریح مر سلیمان را باد تا دامان وی بجز
بر دو باد مره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده باشد
و الشیاطین و مسخر کردیم مراد او دیوان کل بناء هر بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها سازند
و غواص و غوص نمایند در بحر تا بجهة وی استخراج جواهر کنند و آخرین و دیگر رام ساختیم
او را دیوان دیگر مقرنین باهم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که
عمله بودندی برای وی کار کردندی و جمعی دیگر که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند
پس گفتیم مر او را که هذا این چنین ملکی که تو دادیم عطاؤنا بخشش ماست تو فامنن
پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن محظوظ گردان او امسک یا باز دار عطاء خود را
از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در و ماک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست
و بدان محاسب نخواهی بود و ان له و بدرستی که سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی قربتست
بقبول طاعت او و یاد در آخرة از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا
داشته و حسن مآب و مراد او راست نیکوی بازگشت یعنی درجات جنات و اذکر
عبدنا ایوب و یاد کن بنده ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه پروردگار خود را انی

بان که مرا مسنی الشیطان بنصب و عذاب مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وعذاب
والم وآن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا وعلیه السلام و سرزنش مینمود
که چه کردی که حقتعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت وگفته اند وسوسه میکرد اتباع
او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و برخی از وجوه حکایت ایوب علیه السلام در سورهٔ انبیا
مذکور شد القصه حقتعالی دعاء او را اجابت فرمود و جبرئیل را علیه السلام بنزد وی فرستاد وی آمد
او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بزمین ایوب علیه السلام بفرمان روح الامین
پای مبارک بزمین زد و چشمهٔ آب از تحت اقدام او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد
جبرئیل علیه السلام فرمود که هذا مغتسل این چشمهٔ گرم جای غسل کردن تست بآبی
بدان غسل کنند و این چشمهٔ دیگر بارد و شراب • آبی سرد و آشامیدنی پس ایوب
علیه السلام در آن چشمه جای غسل فرمود و جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمهٔ
سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت وگفته اند چشمه یکی بود بوقت آشامیدن سرد
و بوقت غسل گرم ووهبنا له اهله و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا دادیم کسان او را
فرزندان او را زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او
دو برابر آن شدند که بودند رحمة منا برای بخششی که فایز شد از ما وذکری و برای پند کردن
لاولی الالباب • مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحق
جویند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست • هر آینه در گنج مراد بگشاید • بشام تیرهٔ محنت
بساز و صبر نما • که صبحدم سحر از پرده رو بنماید • آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام زوجهٔ رحیمه بمهمی رفته بود و دیر ماند ایوب سوگند خورد که او را صد چوب بزند

چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت در نمود ایوب علیه السلام حالت تندرستی و جوانی
باز آمد خواست تا سوگند خود درست کند خطاب رسید وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا
دسته از چوب های خرما یا از خاشاک خشک که بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن خود را بدان
دسته گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب
علیه السلام را صابرا شکیبا در آنچه بنفس او بمال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده بود ایوب
انه اواب • بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود واذکر عبادنا و یاد کن
بندگان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل الرحمن را واسحق و پسر وی اسحق را ویعقوب و
نبیرهٔ او یعقوب را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار • و دیدها مراد از
اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن بمباشرت اید باشد
و بدین از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از اید قدرتست در طاعات و از
ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بخالصة
بخصلتی پاک از شوائب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذکری الدار
یاد کردن سرای آخرة است چه مطمح نظر انبیا بفوز لقای حضرت کبریاست و آن در آخرت
میسر شود وانهم و بدرستی که این پیغمبران عندنا نزدیک ما لمن المصطفین الاخیار • از
جملهٔ برگزیدگان و نیکانند واذکر اسمعیل و یاد کن اسماعیل ذبیح را والیسع و یسع بن
اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وذا الکفل و خداوند
بایند را که بشر بن ایوب بود و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان فرموده
او پسر ایوب است علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقوم خود از شام و خدا او را ذا الکفل
نام نهاد و بعضی او را همان یسع میدانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد بامور دین

قیام نماید درین تقدیر عطف اُدْعُ بر یَتَّکِئُ از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکلٌّ و همه
این نام بُردگان لَمِنَ الْاَخْیَارِ • از گزیدگان خلق هٰذَا این خبر انبیا ذِکْرٌ سبب
یاد کرد لست ترا ای محمد و قوم ترا وَاِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ و بدرستی که مر پرهیزکاران لَحُسْنَ مَاٰبٍ •
نیکوئی بازگشت است و بازگشت نیکو که آن جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانها است مُفَتَّحَةً در
حالتی که گشاده باشند لَهُمُ الْاَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّکِئِیْنَ و ایشان
تکیه زدگان باشند بران تختها فِیْهَا دران باغها چنانچه منعّمان را راحت تکیه زنند یَدْعُوْنَ
فِیْهَا میخوانند و میخواهند دران بوستانها بِفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ میوهٔ بسیار را چه تفکّه برای لذّت است
و تغذی بجهة تحلّل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بلواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ •
و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه
چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند اَتْرَابٌ • هم زادان یعنی همه ایشان
در یک سن باشند و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع در سی
سال و بعضی برآنند که مراد از اتراب آنست که زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یکی را
بر دیگر فضل نبود دران تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هٰذَا گوینده بهر ایشان
که این است مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده کرده شده بودید بآن لِیَوْمِ الْحِسَابِ • برای روز
شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که این چه ما میبینیم از نعمة
لَرِزْقُنَا هرآینه روزی ماست که حضرت رزّاق بی منّت بما ارزانی داشت مَا لَهٗ نیست این را
مِنْ نَّفَادٍ • هیچ کمی و انقطاعی هٰذَا اینست آنچه بهشتیان را میباشد وَاِنَّ لِلطّٰغِیْنَ و
بدرستی که مر نافرمانان یعنی کافران است لَشَرَّ مَاٰبٍ • بد بازگشت یعنی بازگشت بد آن
جَهَنَّمَ دوزخ است یَصْلَوْنَهَا درایند دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ • پس بد آرامگاهی است دوزخ هٰذَا چون

ثلثة ارباع

الذی

این است فَلْیَذُوْقُوْهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِیْمٌ و آن آب گرم است در نهایت حرارت
که چون پیش لب رسد در حال لب بسوزد و چون بخورند رودها پاره شود وَغَسَّاقٌ • و زهر
که دوزخیانرا ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غسّاق چیزی گندیده را
گویند بلغت ترک و مراد اینجا ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج
زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَّاٰخَرُ و ایشانرا عذابی دیگر است
مِنْ شَکْلِهٖٓ اَزْوَاجٌ • نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما همه متشابه یکدیگر اند در تعذیب و
ایلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند تبعهٔ ایشانرا نیز با ایشان درآرند
ملائکه رؤسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه مُّقْتَحِمٌ مَّعَکُمْ درآمدگانند در دوزخ برنج و سختی با شما
ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ
درآمدگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما درآمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام
مهمانان گویند رؤسای متابعین خود را نفرین کنند بلا مرحبا و چون تابعان متبوعان
این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِکُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین
سزاوارترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ شما فراپیش داشتید موجبات عذاب آن را برای ما که ما را اغوا
کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ • پس بد قرارگاهیست دوزخ قَالُوْا گویند
آنگه تابعان دیگر بار رَبَّنَا ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هرکه فراپیش داشت برای ما هٰذَا این
کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره
فِی النَّارِ • در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد او را دو چندان کن و گفته اند حیّات و
عقارب دوزخ را بر ایشان گمارند وَقَالُوْا و گویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که
امروز لَا نَرٰی نمی بینیم رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانرا که بودیم که میشمردیم ایشانرا در دنیا مِّنَ الْاَشْرَارِ •

از بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرا مسلمانان
چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای
تقریر است یعنی ما ایشان را فرا گرفتیم مهزو بهم و ما ایشان را استهزا و سخریت کردیم این را
ساخته داشتیم
بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا در آورده اند و میل کرده عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ۝ از ایشان
چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آنجا آورده که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت
جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه حکایت کردیم از
دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست است تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۝ جنگ و جدال کردن اهل
دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم
کننده ام و ترساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ
الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نیست
الْقَهَّارُ ۝ قهر کننده که بنار آمال را بقوار حیف آجال در هم شکند یا شرکت متوهم را
بی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد ۝ غیرتش غیر
در جهان نگذاشت ۝ وحدتش رسم این و آن برداشت ۝ گم شود جمله ظلمت پیدا
ز انوار واحد القهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشان است الْعَزِيزُ خداوند که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ ۝
آمرزگار باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت
نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگ است أَنْتُمْ عَنْهُ شما از او مُعْرِضُونَ ۝ روی گردانندگانید از
غایت غفلت یا نبوت من شأنی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمائید آخر در نگرید که اگر
من نبی نبودمی وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ

بلادم

بگروهی برتر إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شأن آدم علیه السلام إِنِّي جَاعِلٌ
فِيهَا الآیه پس بر نبوت من دلیلی از این روشنتر نیست که قصه ملائکه و آدم بیان میکنم بر وجهی
که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی سماع استادی إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی
کرده نمیشود بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آن که جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ بیم کننده ام
آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو
لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِينٍ ۝ از گل
مراد آدم است علی نبینا و علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را
بگوهر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمیم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه
روح را مشرف و مکرم ساخته بتشریف اضافه بخود جهت طهارت و نظافت او و تخصص بحق آن
که چون روح را بقالب وی در آرم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس در روی در افتید برای او
سَاجِدِينَ ۝ سجده کنندگان از جهت تبجیل و تکریم او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝ همه ایشان تمام مر آدم را بعد از نفخ روح در و إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که
سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ
الْكَافِرِينَ ۝ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز
باز داشت ترا از آن که سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آن چیز را که بیافریدم بِيَدَيَّ بدو دست
خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی بنفس خود
او را آفریدم بی توسط پدر و مادر و در انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در
آفرینش و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت و در فتوحات فرموده که قدرت
و نعمت شامل است همه موجودات را پس بر حق تا دلیل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابد است

ازان که در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل بر صفتین
تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب مینماید و در ذکر الحقایق میگوید که
مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتملند زیرا که هیچ
صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی
الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت باشد چنان که ملک مظهر
لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی تجلی صفتین است و بدین جمعیت قابلیت مسجودیت داشته
و درین معنی گفته است ~ آمد آئینه جمله کون ولی * همچو آئینه نکرده جلی گشته آدم جلای این
مرآت * شد عیان ذات از جمله صفات * مظهری گشت کلی و جامع * سر ذات و صفات
زو لامع * القصه حضرت حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوقی بیدین را
استکبرت آیا تکبر کردی بنا استحقاق ام کنت یا هستی من العالین * از برتران
که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال گفت انا خیر منه من
بهترم ازان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش
و او را لطافت و نورانیت است و خلقته و بیافریدی او را من طین * از گل که در وی کثافت
و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شمه ازان در سوره اعراف مذکور است و در کشف الاسرار
مذکور است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن
آدم از خاک بود به پیوست خلعت ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرموده
فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر خاک مبارک
نبودی ابویزید بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب
دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی

ای خاک

ای خاک چه خوش طینت قابل داری * گلهای لطیف است که در گل داری * در مخزن لنت گنج هر نقد
که بود * تسلیم تو کرده اند در دل داری * قال گفت حقتعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج
منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فانک رجیم * بدرستی که تو
رانده از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت و ان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن
و خشم من الی یوم الدین * تا روز جزا قال رب گفت ابلیس ای آفریدگار من
فانظرنی پس مرا مهلت ده چون اندر الی یوم یبعثون * تا روزی که برانگیخته شوند مردمان
و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قال فانک من المنظرین * گفت خدای
بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم * تا روزی که وقت معلوم
یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک پس گفت ابلیس که بعزت و قهر تو
سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان
الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین * از ایشان پاک کرده شدگان از الوث
شرک و عصیان قال گفت خدای فالحق پس راستی و درستی از من است والحق اقول
و درست و راست میگویم لاملان جهنم هر آینه پر سازیم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک
و از آنان که پیروی تو کنند منهم از آدمیان و دیوان اجمعین * همه ایشان قل بگو ای محمد
ما اسالکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر هیچ مزد و ما انا
و نیستم من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنیف از خود چیزی ظاهر کنند که نه اند
صاحب کشاف آورده که متکلف را سه علامت باشد یکی آن که نزاع کند با کسی که برتر از وست
دویم خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سیوم دادن خبری که نداند ان هو نیست
آن الا ذکر مگر پندی للعالمین * مر عالمیان را از جن و انس و لتعلمن نباه و زود دانید

که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وی است از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او معلوم
کنید بعد حین ۝ بعد از هنگامی که آن حین موقت یا روز قیامت یا وقت ظهور ع
اسلام سورة الزمر بسم الله الرحمن الرحیم ۝ تنزیل الکتاب فرو فرستادن
قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم من الله از خدا است العزیز خداوند غالب در تقدیر
الحکیم ۝ دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب که
قرآن است بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس بپرست خدا را
مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین ۝ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت است
و مراد امت که مامورند بآن که طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا لله
بدانید که مر خدا راست الدین الخالص ۝ پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار
آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت والذین
اتخذوا و آنان که فرا گرفتند من دونه بجز خدا اولیاء دوستان یعنی خدایانی که ایشان را
دوست میدارند این گروه اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آن میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم
ایشان را الا لیقربونا مگر برای آن که ما را نزدیک گردانند الی الله بخدای زلفی نزدیک گردانیدنی
یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستی
که خدای حکم کند بینهم میان ایشان فیما هم فیه در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون ۝
اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را میپرستد چون بنی ملیح و یکی بشر را
چون یهود و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و عجل و حجر و شجر و جن و انس را میپرستند
و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل حق سبحانه روز قیامت میان ایشان
حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله لا یهدی بتحقیق که خدای توفیق هدایت

ندهد من هو کاذب آن کس را که دروغ گوید و میگوید که آلهه شفاعت خواهند کرد کفار
ناسپاس که منعم حقیقی را انکار مینماید لو اراد الله اگر خواستی خدا ان یتخذ ولدا آن که
فرا گیرد فرزندی چنان که ایشان گمان برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه
می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از اشرف اشیا و از اخص و اکمل لکن نبوتست از نقص که بنا بر
آنکه مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند
نبود سبحانه پاکی مر او را از آنکه ذو ولد بود هو الله الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه
منافی مماثلت است بما سوی القهار ۝ قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات
اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین بالحق براستی نه بباطل و بازی
بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران
از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است
بر اوراق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را
علی النهار بر روز و پرده ظلمت آن نور این را میپوشد و یکور النهار و در می آرد روز را
علی اللیل بر شب و بشعله روشنی آن تاریکی این را مختفی میسازد یا در می افزاید از شب بر روز و از
روز بر شب وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او کل یجری هر یک
از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمان نام برده که منتهی دور او است در سیر هر روزه و هر ماهه و هر ساله
یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی روز قیامت الا هو العزیز بدانید که خدای غالب است بر همه چیز
و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی اند الغفار ۝ آمرزنده که سلب نعمتها نمیکند از آدمیان
با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة
از تن تنها که آدم است علیه السلام ثم پس خبر کرد شما را آن که جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنس او

یعنی از پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج ذریت کرد از ظهر آدم
پس حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع و ایجاد کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید
صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد يَخْلُقُكُمْ می آفریند
شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکم مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی
یعنی نطفه را علقه میسازد و آنرا مضغه آنگه عظم عاری پس استخوان را پوشیده بلحم پس جسم دیگر
فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
آن که این فعل میکند خداست رَبُّكُمْ آفریدگار شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق بی
زوال و فساد بدان راه نیابد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ٥
پس کجا برگردانیده میشوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید ای
اهل مکه و عدم رضا بگزینید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ پس بدرستی که خدای بی نیاز است
از شما و پرستش شما وَلَا يَرْضَىٰ و نمی پسندد و نمیفرماید لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان خود را کفر
و عدم رضای او بکفر نه برای ضرر است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به
بندگان وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم يَرْضَهُ لَكُمْ پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست وَلَا تَزِرُ و بر
ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود باشد
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن محاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ بدرستی که او
عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ

و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ولید بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا
دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده
پرستش صنم و خواهش کننده از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای او را نِعْمَةً مِنْهُ
نعمتی از نزدیک خود و آن بخششی از وی ببردستی نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو آن چیزی را
که بود که میخواند خدا را إِلَيْهِ بکشف و دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت یعنی آن ضرر را فراموش
کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و کرداند برای خدا أَنْدَادًا همتایان
یعنی بتان را شریک وی کرداند در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه دین
اسلام است قُلْ بگوای محمد مر کافر را تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندک
زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو
مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت
محقر است پس میفرماید که آیا این چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آن کسی که او قَانِتٌ
فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله مسعود و مشهور
آنست که ذی النورین است و بر هر تقدیر آن که قانت یعنی ایستاده بوظایف بندگی
و مواظب مراسم آنست که آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدا را
وَقَائِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ میترسد از عذاب آخرت وَيَرْجُو و امید میدارد
رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام بطریق مجاهده مترددِ
است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی سرای رجا
سیر مینماید مرغ ایمان جز این دو بال اقبال در هوای کمال طیران تواند نمود که لو وُزِنَ خوف
المؤمن و رجاؤه لاعتدلا
گر چه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنهکاری ز فضلش

رحمتش دل برمدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش بس خوشدل
که لطف اوست افزون از شمار قل بگو ای محمد هل یستوی آیا برابر باشند الذین
یعلمون آنان که دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل والذین لا یعلمون
وآنان که ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر
میشوند بدلایل قدرت من اولوا الالباب خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم ع
قل یا عبادی بگو ای بندگان من الذین آمنوا آنان که گرویده اند اتقوا ربکم
بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از
معصیت للذین احسنوا مر آنان راست که نیکویی کردند بگفتار کلمهٔ شهادت یا احسان نمودند
بالتزام طاعات فی هذه الدنیا درین دنیا حسنة نیکویی یا مثوبت نیکو در آخرت که
بهشت است یا آنان راست که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل و تازگی روی و ثنای جمیل
درین جهان یا پاداش نیکو که آن صحت و عافیت است یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده
کردند حسنه ایست درین دنیا که شهود انوار تجلیات جمال است و چون بقول بعضی از اهل
این آیه در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم
پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کردند راحت است از اعدا و نجات از
بلای ایشان وارض الله و زمین خدای ای هجرت واسعة گشاده است مر کسی را که اراده
هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشوند الصابرون صبر کنندگان بمفارقت
اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل اذیات اعدا اجرهم مزد
خود را بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حساب از احاطه بدان عاجز باشند
و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابر را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی

نصب

نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدها را بشمار بی حساب و کار بر
ایشان بدرجه ای رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و دستی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاش
اجساد ایشان را بمقراضها پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی
تو مبین رنجوری غمدیدگان کاندران رنج اند آن بگزیدگان بنگر آن زخمی که از غم میکشند
لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند ترا چه بران میدارد که احداث کنی دینی را که مخالف روش ماست آخر در ملت پدر
و جد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و منات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در
آی و بیاسای آیت آمد قل انی امرت بگو بدرستی من مامور شده ام ان اعبد الله بآن
که پرستم خدای را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم
در راه توحید وامرت و فرموده شده ام لان اکون بآن که باشم اول المسلمین
اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیشرو ایشانم در دنیا و آخرت قل بگو دیگر بار
انی اخاف بدرستی که میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و شرک
آورم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی را که بزرگست احوال او و بسیار است اهوال او
قل الله اعبد بگو خدای را پرستش میکنم مخلصا له پاک کننده برای او دینی کیش خود را از شرک
یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید آنچه خواهید من دونه
بجز خدای امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده
آورده اند که مشرکان بعد از سماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین
پدران خود این آیت نازل شد قل ان الخاسرین بگو بدرستی که زیانکاران الذین خسروا
آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود که گمراه شدند واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة

روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که حق سبحانه برای هر انسان
منزلی او اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای و رسول او برد به بهشت در آید و منزل و
اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد
پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست هو الخسران
المبین ○ آن زیان هویدا که هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لهم مر آن زیانکارانرا است
من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایه بانها از آتش و من تحتهم ظلل و از زیر
ایشان نیز سایه بانهاست جمعی دیگر را که در درکه زیر تر از ایشانند و مقرر است که درکه زیر تر
از همه منافقانراست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل مهاد و فرشست و ذکر ظلل بطریق
مزاوجت باشد در کلام ذلک آن عذاب که مذکور شد یخوف الله به میترساند خدای بدان
عباده بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا گرداند چون شرک یا عباد
ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا
که در زمان جاهلیت جمعی توحید آنست آفرید گار را اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید
بن عمرو ابن نوفل رضی الله تعالی عنهم و حق تعالی در شان ایشان میفرماید والذین اجتنبوا
و آن کسانی که پرهیز کردند و یکسو رفتند الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی
هر چه بدون خدای پرستند ایشان ازان طرف شدند ان یعبدوها ازان که پرستند او را
و اناابوا و باز گشتند الی الله بفرمان خدای بتمامی و روی دل بحق آوردند لهم البشری
مر ایشانراست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان
و در اسباب نزول آورده که چون صدیق بدولت تصدیق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم سر افراز شد شش تن از عشرهٔ مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد

بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند
و از سخنان او که فرموده رایحهٔ صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در بارهٔ ایشان
نازل شد که فبشر عبادی پس مژده ده بندگان الذین آنان که یستمعون القول میشنوند
گفتار ابوبکر را فیتبعون پس پیروی مینمایند احسنه نیکوتر را مراد از احسن نیکوست چه
قول او همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع حسن آن عمومی دارد و مراد از قول
قرآن است و احسن آن محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در حقایق
آورده که در قرآن مقابح اعدا و مدایح اولیاست ایشان متابع احسن مینمایند که مثال
طریق موسی است علی نبینا و علیه السلام دون سیرت فرعون و علی هذا در لباب آورده
که مراد از قول سخنان است که در مجلس دمی مذکور رود و این هم گفته که مراد اقاویل اهل ملت
است پس همه اسلام باشد اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که
خذ ما صفی ودع ما کدر صافی را بردار و درد را رها کن قول کسی چون بشنوی در وی تامل کن تمام
رها کن والسلام و در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان
و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی و نفس بآرزوها
ترغیب نماید و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند و تبتل الیه تبتیلا پس بندگان
خالص آنانند که احسن اقوال که خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلی الله علیه و آله
وسلم استماع نموده پیروی کنند اولئک آن گروه که متابع سخنان نیکوترانند الذین هدیهم الله
آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود و اولئک هم و آن گروه ایشانند اولوا الالباب
خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام و خالیه از عوایق عادات عوام افمن حق ایا کسی که
واجب شد علیه کلمة العذاب بر وی کلمهٔ وعید که مشیر است بعذاب چون لاملان جهنم

وَهُوَ اَکْرَمُ فِی النَّارِ دَوْلَا اُوْ بالی باشد چون کسی که واجب شده باشد برو این کلمه اَفَاَنْتَ
ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِی النَّارِ آن را که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را ایمن سازی
وا از عذاب باز رهانی تاکید است انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب است و پسر او عتبه لٰکِنِ الَّذِینَ
اتَّقَوْا لیکن آنان که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند
لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانراست منزلهای بلند در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از زبر آن غرفها غُرَفٌ
غرفها باشند مَبْنِیَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِی میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللهِ وعده کرده است
لَا یُخْلِفُ اللهُ الْمِیعَادَ خلاف نکند خدای وعده خود را اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ آیا نمی توان ای
اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَکَهُ پس در آورده آن آب را
یَنَابِیعَ فِی الْاَرْضِ بچشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آرد بدان آب
زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ مختلف رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا ب
اجناس او چون گندم و جو و کنجد و امثال آن ثُمَّ یَهِیجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد
از سبزی فَتَرَاهُ پس می بینی او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی ثُمَّ یَجْعَلُهُ پس میگرداند خدا
حُطَامًا ریزه ریزه و درهم شکسته اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در انزال باران و اخراج کشت
لَذِکْرٰی هر آینه یادکردنیست لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را بادران پند است
مر خردمندان را که تشبیه نمایند حال دنیا را بدان کشت تازه و بران اعتماد ننمایند که باندک زمانی از
طراوت وی نزبونی نهد و بداس حوادث درو شده تلف گردد بود مال دنیا چو آن سبزه نیاز
که بس تازه بینی بفصل بهار چو برو وزد تند باد خزان شکی برگ سبزش نبینی از آن اثر

شرح الله

شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ آیا کسی که گشاده کرده است خدای سینه او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول حق
و دین اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام باشد چون کسی که سینه او
برای قبول حق و قبول اسلام تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلٰی نُورٍ بر روشنی و فهمیست
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیت در شان
مرتضی علی و حمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن کرده
پس در باب ابولهب و فرزند او ادب او لعنت فَوَیْلٌ پس شدت عذاب لِلْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ
مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده اند مِنْ ذِکْرِ اللهِ از یاد کردن خدای
از ان اُولٰئِکَ آن گروه غافلان و سنگ دلان فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارا اند
یعنی ضلالت ایشان بر هرکه اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که علامت شرح صدر و نشان گشادگی دل باز گشت بدار الخلود یعنی توجه بآخرة و پهلو
تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن مر مرگ را پیش از نزول آن و
عزیزی در نمینه فرموده است نشان آن دلی که از فیض اسلام است نورانی توجه باشد اول
سوی دار الملک روحانی زدنیا روی گردانیدن فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش
توان مردن آسانی آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام استدعا
نمودند که لو حدثتنا چه شود که برای ما سخنی گوئید و کام طوطیان ارواح مستمعان از الحدیث از
لب شکربار شیرین گردانید سرمایه حیات بداهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر
فشان لست آیت آمد اَللهُ نَزَّلَ خدای فرستاد اَحْسَنَ الْحَدِیثِ نیکوترین سخن را که هست
کِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از ان متشابه بعضی است در اعجاز یا در خوبی
لفظ و صحت معنی یا برخی از ان مصدق برخی دیگر است و در ان تناقض و اختلاف نیست

مثانی دو باره و دوتا کرده یعنی مشتمل است بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید
رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تقشعر منه میلرزد از وی یعنی از خوف وعید
که در وست جلود الذین پوستهای آنان که یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود ثم
تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله
بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای و امام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد از هیبت
الهی و ساکن میشود از انس یا در شاهد و گفته لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دستی هد یا بسبب استتار
و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم
وقلوبهم صفت نواختگان لطف اله ذلک آن کتابی که قرآنست هدی الله راه نمودن
یعنی ارشاد مر خلق را از خدای یهدی به راه مینماید بوی من یشاء هر کرا خواهد و من یضلل الله
و هر کرا فرو گذارد خدای هر اینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ
که از سرگردانی خلاص دهد افمن یتقی آیا کسی بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی
عذاب یعنی زبانهٔ آتش یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در حدیث
که راند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن او
داو بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد و قیل للظالمین و گویند مر ستمکاران را ذوقوا بچشید
ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر کذب الذین تکذیب کردند
آنان که بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان
عذاب الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فاذاقهم الله
پس چشانید ایشان را خدای الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی
و اجلا و مسخ و خسف و لعذاب الاخرة و هر اینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شد اکبر بزرگتر

است

است از عذاب دنیا که آن دایم و غیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر دانستندی که بدانند
هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا و بتحقیق زدیم بیان کردیم
للناس برای آدمیان یا بهمه اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من
کل مثل از هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند گیرند
بآن و قرآن را فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی
یعنی عیب و خلل و نه تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه
آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده لعلهم یتقون شاید ایشان
در معنی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک
و موحد و آن مثل کدام است رجلا فیه شرکاء مردی که در وی انبازان باشند یعنی بنده
که چندین خواجه در وی شریک باشند متشاکسون شریکان خو ناسازکار و بدخوی
در و مایند و هیچکدام را تمام نتوانند رسانید و هیچ یک ازو راضی نه و رجلا سلما و مرد باز
رسته و سالم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و
کسی در و منازعت نکند و هر اینه این بنده بکلیه خود متوجه شده او را خشنود تواند ساخت
هل یستویان آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندگی و بی شک نباشند
به یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و همه ازو ناراضی و دیگر از تجاذب ... سالم بود
و خداوندش ازو خشنود اول مثل مشرکست که دل خود را بهر یک از معبودان باطل خود متفرق ساخته
متردد الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که نیز بسته و دست ندارد بغیر خدا
دیگر او امید ندارد — یک یار بسند کن چو یکدل داری ◦ ورنه بکشی تو در جهان خواری
الحمد لله همه ستایش مر خداوند را که آن خداوند شه یک است بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان

لا یعلمون نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب
المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و ازو باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو
ای محمد میت مرده خواهی شد وانهم و بدرستی که مشرکان هم میتون مردگانند یعنی زود
بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالتست ثم
انکم بدرستی که شما ای مومنان با کافران یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزدیک پروردگار
خود تختصمون خصومت کنید در امر دین و حجت شما باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام
عام است که بعضی مردمان با بعضی دیگر می خصمت کنند در قضایای دنیوی و هر کس بحق خود
برسد فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدای داد او را
فرزند و شریک نسبت دهد و کذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ
جاءه چون بیامد بوی و گفته اند مراد بالصدق است یعنی محمد را چون بوی آمد تکذیب کرد
الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام ناگروندگان را
والذی جاء و آنکه آمد بالصدق بسخن راست وصدق به و آنان که راست شمردند آنرا او
آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند و بعضی برآنند که جاء جبرئیل است که او آن
بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وآله وسلم که تصدیق نموده و بقبول تلقی فرموده و گفته اند
جاء پیغمبر است و مصدق ابوبکر رضی الله عنه و در تبیان از مجاهد رضی الله عنه نقل میکند که
مصدق علی است رضی الله عنه و گفته اند همه مومنان مصدق اند لهم مر ایشانراست ما
یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حقتعالی
ایشانرا پاداش دهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد خدای عنهم از ایشان اسوأ الذی

عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هر گاه که آمرزیده شود
غیر آن پوشیده‌تر اولی و یجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان
باحسن الذی بنیکوترین آنچه کانوا یعملون بوده اند که عمل میکرده اند که آن ایمانست
و گفته اند احسن اعمال ایشانرا جزا ایشان دهد و فردا تا عملهای ایشانرا بران دستور عطا
فرماید الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود یعنی محمد را
صلی الله علیه وآله وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی و نصرت خواهد داد
ویرا بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین اورا بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم معایب آلهه باطله کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگو مبادا که
خدایان ما ترا رنج رسانند در حال تو بمتابعت اینها حق سبحانه فرمود که و یخوفونک و میترسانند
مشرکان ترا بالذین بآنان که آنانرا میپرستند من دونه بجز خدای و من یضلل الله
و هر کرا گمراه سازد خدای یا تخویف کند کسی را بآن که جماد است لا ینفع و لا یضر فما له من
نیست آن گمراه راه نایافته را من هاد هیچ راهنماینده که براه آرد و من یهد الله
و هر کرا راه نماید خدای تا جزوی نپرستد فما له نیست آن راه یافته را من مضل هیچ
گمراه کننده که از راه بیفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدا غلبه کننده
بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستاندن از کافران و لئن سألتهم و اگر تو پرسی از
مشرکان مکه من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله
هر آینه گویند خدا چه برهان واضح و دلیل لایح هست در تفرد او بخلقیت قل بگو افرأیتم
آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتانرا که میپرستید
ان ارادنی الله اگر خواهد خدای مرا بضر بسختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان

کاشفات ضره دفع کننده مر آن سختی را که خدا بمن خواسته اذا ارادنی برحمة یا اگر خدا
بمن اراده کند راحتی و منفعتی هل هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته بازدارندگان
آن نعمت از من مقاتل رحمة الله علیه گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان این
سوال کرد ساکت شدند حقتعالی فرمود که قل بگو حسبی الله بسنده است مرا خدا در
رسانیدن خیر و بازداشتن شر علیه بروی نه بر غیر او یتوکل المتوکلون • توکل میکنند
توکل کنندگان و کار خود برو میگذارند — تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
قل یا قوم اعملوا بگوی ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بدان حالها که دارید و بعض
مکاناتکم خوانده اند که از روی توکل انی عامل بدرستی که من هم عاملم بر حالتی که دارم
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید حال من و حال شما چنانکه روز بدر دیدن و دانسته
من یاتیه آن کس را از ما و شما که بیاید برو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند و
یحل علیه و فرود آید برو عذاب مقیم • عذاب همیشه و پیوسته و خزی یکی و حلول علیه آن
دیگری بود و حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر که
جمعی از ایشان بدست مومنان کشته شدند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت
گرفتار شدند — این سر بباد داده و آن دستها به بند انا انزلنا بدرستی که ما فرو
فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآن است للناس برای همه مردمان بالحق
بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فمن اهتدی
پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست (جای آویختن) فلنفسه پس مراو راست فایده آن و من ضل
و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها
بر نفس خود چه وبال او بروست و ما انت و نیستی تو علیهم بوکیل • بر ایشان نگاهبان

نا نگهداری

نا نگهداری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان هستی بر اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو نیست
بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض کند نفسها را حین موتها هنگام
موت ایشان والتی لم تمت و فرا میگیرد نفسهائی که نمرده است فی منامها در
خواب او و امام محیی السنة رحمة الله علیه در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس
حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از و نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز
نیز زایل میگردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال
نمییابد و در احقاف از ابن جبیر رحمة الله علیه نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان
ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی از ایشان میدهند فیمسک التی پس نگاه میدارد
در آن عالم آن نفس را که قبل از این قضی علیها الموت قضا کرده است بروی مرگ و یرسل
الاخری ط و میفرستد دیگر نفوس را که از آن زندگانیست با بدان ایشان الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده که اجل ایشان است و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوس را است
که در خواب قبض کرده باشد ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و باز
فرستادن لایات هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث
لقوم یتفکرون • برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مشابه بنوم است و احیا
که مماثل بیقظه است و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی میمیری
و چنانچه بیدار میشوی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمینمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند
من دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشان از خدای درخواست کنند قل او لو
کانوا بگو ای محمد با کفار خرطبع آیا شفاعت کنند اگرچه باشند که بهیچ گونه لا یملکون مالک نشوند
شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند و لا یعقلون • و نه اندریستندگان خود را یعنی توقع

شفاعت میکنند از جمادات و حال آن که ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة
بگو ای محمد مر خدای راست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم او نزد اوست و بی دستوری او
کسی شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
ثم الیه ترجعون پس بسوی او باز گردانیده خواهید شد در قیامت و اذا ذکر الله
چون یاد کرده شود خدای وحده یگانه نه با ذکر آلهه ایشان چنانکه گویند لا اله الا الله
اشمأزت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنان که لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة
بدیگر سرای و اذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند آنان که معبود ایشان اند من دونه بجز خدای اذا هم
یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و خرسند شوند بجهة فراموشی از حق و مشغولی بباطل
اما کار مومنان بر عکس این است از یاد خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین باشند
دل از فرح ز من شود فال من از اقبال تو فرخنده شود از غیر تو هر جا سخن آید بمیان
خاطر بهر از غم پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای
آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین
عبادک میان بندگان خود در آخرة فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف
کنند از امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین
از مالها جمیعا همه آن و مثله معه و مانند آن همه مالها معه با آن لافتدوا به هر آینه فدا کنند
بآن یعنی فدا کنند تا آن خود را باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة
روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند
که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بوده که بوسیله شفاعت بتان رتبه قرابت یابند
چون در عقبه عقوبت گرفتار شوند در اندیشه ایشان چیزی بر ایشان رسد یکی از مشایخ در وقت

حلول اجل جزع میکرد و پرسیدند که سبب چیست فرمود میترسم چیزی ظاهر گردد که من آنرا در حساب
نمیداشتم و از ابو سفیان ثوری قدس سره منقول است که چون این آیت خواندی گفتی ویل
لاهل الریا پنداشت مرائی که عملهاش نکوست مغزی که بود خلاصه کار در دوست
چون پرده ز روی کار برداشته شد بر خلق عیان شد که نبود جز پوست و بدا لهم و آشکارا
شود مر ایشانرا سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند و حاق بهم و فرود آید بایشان
ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از تخویف اهل دانش از حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه
است و جمعی عام داشته اند مر همه کافرانرا یعنی چون مر کافر را برسد ضر سختی و قهری دعانا
میخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة بخششی
یعنی مالی و ثروتی منا از ما بطریق تفضل نه استحقاق قال میگوید انما اوتیته جز این
نیست که بمن داده اند مال را علی علم بر دانش من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و کفایت
من حاصل شد یا خدای داناست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید
هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مراد را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر و لکن
اکثرهم و لیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را
الذین من قبلهم آنان که پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی
علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی عنهم پس باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا
یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید مر ایشانرا سیئات
ما کسبوا و بال بدیها که کرده بودند و بالها بزمین فرو رفتند والذین ظلموا و آنان که ستم کردند
و ناسپاسی نمودند من هؤلاء از این گروه مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد

بدیشان سیئات ما کسبوا پاداش سیئها که کرده اند وما هم و نیستند ایشان بمعجزین
عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان از عذاب ما اولم یعلموا آیا نمیدانند
ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که
میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت ویقدر و تنگ میکند بر هر که میخواهد
نه برای خواری و بیمقداری او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که در قبض و بسط آن
لآیات هرآینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که ع
میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هرچه دهد و بهر که دهد مصلحتی کلی در ضمن آنست
هرچه باید بهر که میشاید ۞ تو دهی آن چنان که میباید ۞ تو شناسی صلاح کار همه که تو
آفریدگار همه ۞ در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده
و ابواب معاصی و ملاهی که بکلید هوای نفس بروی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه
صلوات الله وسلامه علیه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست اما چون
قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشوند یا نه آیت آمد که قل یا عبادی بگو ای
بندگان من الذین اسرفوا آنان که اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود
یعنی افراط نموده در گناهان و از حد بردند لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای
این آیت امیدوارترین آیتی است در قرآن در خبر آمده است که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها
مرا باشد بعوض این آیه چه این آیت بهتر است از دنیا و هرچه در دنیا باشد در معالم از ابن
مسعود رضی الله عنه نقل میکند که بمسجدی درآمده دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن
میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میکردانی مردمان را مگر نخواندی آنرا که فرمود قل یا عبادی الذین اسرفوا
تا آخر آیه در فصول آورده که تمام ترجیه (امیدوار کردانیدن) در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی

که گفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا علی انفسهم
سیوم تنبیه است بر اسباب که فرمود لا تقنطوا نهی است و هرچه حق سبحانه فرموده
لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست ـــ نا امید مشو که نا امیدی کفرست
ان الله بدرستی که خدای یغفر الذنوب جمیعا بیامرزد گناهان همه را و اگرچه بسیار باشند
بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما گویند غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید
خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رضی الله عنها که گفت شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی
انه بدرستی که خدای هو الغفور الرحیم ۞ اوست آمرزنده گناهان مهربان بر بندگان
حقایق این آیت و وجوه تاکیدات و در جواهر التفسیر مسطور است که تحریر یافته و بیماران
بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردان نفس و هوا را
زاد طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد ـــ ندارم هیچگونه توشه راه بجز لا تقنطوا
من رحمة الله ۞ تو فرمودی که نومیدی میارید ۞ ز من لطف و عنایت چشم دارید ۞ بختیاران که
بس امیدواریم ۞ بدین معنی بس امیدواریم ۞ امید دردمندان را دوا کن ۞ دل امیدواران را
دوا کن ۞ وانیبوا و باز گردید بطاعت یا دعا و ضراعت الی ربکم با آفریدگار خویش واسلموا له
و گردن نهید امر و برا یا اخلاص ورزید در توحید من قبل ان یأتیکم العذاب پیش از آن
که بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را
نصرت نه دهد واتبعوا و پیروی نمایید احسن ما انزل نیکوترین آنچیز را که فرستاده شد
الیکم من ربکم بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را
از بهر دیده منسوخ را من قبل ان یأتیکم پیش از آن که بیاید بشما العذاب بغتة

عذابی ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت و انتم لا تشعرون و شما ندانید

آمدن آنرا تا در مقام تدارک آئید ان تقول نفس مبادا پیش ازان که گوید نفسی یا حسرتا ای

پشیمانی من علی ما فرطت بران چیزی که تقصیر کردم فی جنب الله در کار خدای

یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او و ان کنت و بتحقیق کار آنست که بودم لمن

الساخرین ازافسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمؤمنان و در سلسلة

الذهب در معنی این آیت فرموده روز آخر که کژدم خوار کند از خواب غفلتش بیدار

یادش آید که در جوار خدای سالها زد بجرم و عصیان رای هرچه در شصت سال ایام فساد

کرده از خیر و شر پیش افتادش یک بیک پیش چشم او دارند آشکارا بروی او آرند یکبارش

ز کشند والا بانگ یا حسرتا و وادیلا حسرت از جان او برآورد دود وان زمان حسرتش ندارد سود

او تقول یا گوید لو ان الله اگر خواهد خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه بودمی

من المتقین از پرهیزکاران و بشرک و معصیت آلوده نشدمی او تقول یا گوید حین

تری العذاب آن هنگام که بیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاشکی مرا بودی کرة بازگشتی

بدنیا فاکون پس باشم من المحسنین از نیکوکاران فرمان داران پس این فرقه

گفت مرا راه نمودند اگر نه متقی بودمی گویند بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد ترا

آیاتی آیتهای این کتاب من که قرآن است فکذبت بها پس تکذیب کردی آن

آنرا دروغ شمردی واستکبرت و تکبر کردی و سر کشیدی از ایمان بدان وکنت من الکافرین

و بودی از نا گرویدگان ویوم القیمة و در روز رستخیز تری الذین کذبوا بینی آنانرا که دروغ

میگفتند علی الله بر خدای یعنی خدایرا باتخاذ ولد و شریک صفت کردند وجوههم مسودة

روهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول دوزخ وان علامت دوزخیان است که یعرف

الجمرون

المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم ایا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین مقام و آرامگاه

متکبرانرا که از گردن کشی فرمان خدای و رسول او سر بر زدند وینجی الله و برهاند خدای از دوزخ

الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بمفازتهم بر رستگاری ایشان یعنی باسباب

خلاص و فلاح که ایمان و احسان است لا یمسهم السوء نرسد مر ایشانرا هیچ بدی و مکروهی ولا هم

یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزها است

و هو علی کل شیء بر همه چیزی وکیل خداوند است و متصرف در آن و قایم بحفظ آن له

مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور

علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن ممکن نه همچنان که دخل در خزینها متصور نیست

کسی را که مفاتیح بدست او نیست و در خبر است که ذوالنورین پرسید از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

مقالید السموات والارض تفسیرش کدام است آن حضرت فرمود که تفسیر آن این است که لا اله

الا الله والله اکبر و سبحان الله وبحمده و استغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله

هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر

یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بمقصود فیوض آن

خزاین رسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها

بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند والذین

کفروا و آنان که نگرویدند بآیات الله بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او

اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ

آورده اند که کفار قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بدین آباء دعوت کردند

حق سبحانه فرمود قل بگو با ایشان افغیر الله ایا غیر خدایرا تامروننی اعبد میفرمایید مرا که پرستش کنم

بعد ازین همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شد
إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنان که پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی
با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری بعوض محال
واضح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان
هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر اینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان
واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر اینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران لعبه از دوست دین
بنکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدا را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
و باش از سپاسداران بنعمت توحید و عبادت ابن عباس رضی الله عنه فرموده که یکی
از احبار یهود حضرت رسالت پناه را آمده گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را
بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی دیگر و جبال را بر دیگر و آب و خاک را بر دیگر پس حرکت دهد اصابع
خود را و گوید أَنَا الْمَلِكُ وَأَيْنَ الْمُلُوكُ آن حضرت از قول وی متعجب شد تبسم
فرمود و آیت آمد وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و وصف نکردند ایشان خدا را و تعظیم نمودند حَقَّ قَدْرِهِ
چنانکه حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته
باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ و آسمانها در پیچیده شوند بِيَمِينِهِ بیمین او
و در معالم از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که حق سبحانه آسمانها را در پیچد در روز قیامت و فرا گیرد زمین خود و گوید أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ
وَأَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ پس در هم پیچد زمین را و گیرد بشمال خود و گوید أَنَا الْمَلِكُ وَأَيْنَ الْجَبَّارُونَ
وَالْمُتَكَبِّرُونَ معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه اوست از التشبیه صاحب
الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا بانچه مراد الله

است

است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و اما
حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحَانَهُ پاکست خدای از وصف ظاهر و اعراض وَتَعَالَى و برتر است
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک آورند و شریک میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ در صور
نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این نفخه را صعقه میگویند که چون در دمند
فَصَعِقَ پس بیهوش شوند یعنی واضح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آن که را خواهد خدای از حمله
عرش انبیا یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِيهِ در صور أُخْرَى نوبتی
دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بدین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان قِيَامٌ بپای ایستادگان باشند بر کنارهٔ قبور خود يَنْظُرُونَ می نگرند از هر طرف
چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن گردد عرصه
محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد از روشنی
عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ
و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در راست و چپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده
پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت
محمدند صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند
بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ظلم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و
تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ أَعْلَمُ و خدا داناتر است
بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه کار میکنند و جزای مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند

آنان که نگرویدند رانده شدند إلی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی
حتی إذا جاؤوها تا چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود أبوابها درهای جهنم که
آن برای در آمدن ایشان وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی
سرزنش ألم یأتکم آیا نیامد بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحق سبحانه یتلون
علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود وینذرونکم
و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز شما قالوا گویند کافران بلی آری بما آمده
بودند پیغمبران و بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای
یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را
که در آیید أبواب جهنم بدرهای جهنم خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی
المتکبرین پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا و برانند
آنان را که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود رانده بلطف و ملایمت یعنی ملائکه
شتاب کنند ایشان را در رفتن إلی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه بر تفاوت مراتب
ایشان و شوق اهل بهشت بطریق ازدواجست یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره
به بهشت خواهند برد حتی إذا جاؤوها تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام
قابل گردند وفتحت أبوابها و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا انتظار
نکشند وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود باد بر شما
یا سلامتی دائمی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دین از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از
مرتضی علی منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند از زیر آن دو چشمه
بیرون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند

باطن ایشان

باطن ایشان مطهر و منور گردد درین محل ملائکه گویند پاک شده اید پس فادخلوها
پس در آیید به بهشت خالدین جاوید ماندگان در آن وقالوا و گویند مومنان بهشت
در آینده الحمد لله همه ثناها و ستایشها مر خدای را الذی صدقنا آنکه راست کرد با ما وعده
خود را بثواب وأورثنا الأرض و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نتبوأ
جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر کجا میخواهیم فنعم پس نیکوست أجر
العاملین مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و ببینی تو ای محمد
فرشتگان را وقتی که در مقعد صدق و رتبه قرب باشی و هر طرف مینگری می بینی ملائکه را
حافین فرو گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن
یسبحون تسبیح میگویند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند که سبحان الله
وبحمده و تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند وبرا
وقضی و حکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند وقیل و گفته
شود یعنی ملائکه با مومنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدای را ع
که آفریدگار عالمیان است همچنانچه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد
لله الذی خلق السموات والأرض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش ستایش خود کرد
تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست — در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس
هر کجا حمد و ثنا لیست ترا زیبد و بس سورة المؤمن سوره اول است از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث
رحمة الله علیه باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که
خواهد که تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن الحصین از صحیح مستدرک
نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که من دان طه و طواسین و حوامیم را از

الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که چون در حوامیم
می افتیم گویا که افتاده ایم در بوستانهای بهشت که بر زمین نرم واقع شده و تعجب دران
می نگرم و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که لکل شیء لباب و لباب القرآن حوامیم
و بعضی از صحابه رضی الله عنهم و تابعین قدس الله ارواحهم این حوامیم را عرائس
القرآن و دیباج القرآن میگفته اند بسم الله الرحمن الرحیم حم ۝ حروف مقطعه بقول
بعضی از علما مقسم به اند هر حرفی اشاره بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی از
تمام پس اینجا حا اشاره بحکم حق است هرگز خطا و منع بران کشیده نشود و میم اشاره بملک او
که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن
قرآن من الله از خداست العزیز خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن العلیم ۝
دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناه هر کسی را که صدق گوید
لا اله الا الله محمد رسول الله و قابل التوب و پذیرنده توبه از گوینده کلمه شدید العقاب
سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذی الطول خداوند نیکوکاری و بخشش
بزرگواری لا اله الا هو هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او الیه المصیر و بسوی
اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان ما یجادل جدال نکنند و طعنه نزنند
فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای بعد از آن که تنزیل او محقق شد الا الذین کفروا
مگر آنان که پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریفته نسازد تقلبهم گردیدن ایشان
فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل مبارک میار که این از مهلتی و ذکری
هست که عاقبت کار و خاتمت روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب
کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مراد و الاحزاب و تکذیب کردند گروهها

گروهها

گروهها بر رسل میکنند من بعدهم از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و
ثمود و همت کل امة و قصد کردند هر گروهی از ایشان برسولهم به پیغمبری فرستاده
بر ایشان لیأخذوه تا بگیرند او را و هر اذیتی که خواهند بدو رسانند و جادلوا و خصومت
کردند با پیغمبران خود بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند
به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس گرفتم مر ایشان را
و هلاک کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشان را
و کذلک و چنانچه واجب شد بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حقت واجب شد است
کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شده اند از
قوم تو انهم بسبب آن که ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب
آن جهان نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که
پرستنده و ثنا گوینده وی بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون العرش
آنان که برمیدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع
فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند و من حوله
و آنان که گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند
عرش را در میان گرفته یسبحون تسبیح میگویند تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار
ایشان یعنی خدا را یاد کرده اند بجمیع ثنای از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب
نقل میکند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک
بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان
نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند و یؤمنون به و میگروند بپروردگار خود

وَیَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدا لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنان که گرویدند و میگویند
رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ فرا رسیده است بهمه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش
یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِینَ تَابُوا مر آنها را که توبه کرده
و بتو باز گشته اند وَاتَّبَعُوا و پیروی نمودند سَبِیلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاه دار
ایشان را عَذَابَ الْجَحِیمِ از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و
در آر پیروان دین ما بجان دین با همه مؤمنان را جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِی
آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشان را وَمَنْ صَلَحَ و در آر با ایشان در بهشت
هر که عمل شایسته کرد مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان
وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِیزُ بدرستی که تو غالبی و از مقدور عاجز نشوی الْحَكِیمُ دانائی در هر چه کنی از حکمت خالی نبود
وَقِهِمُ السَّیِّئَاتِ و باز دار ایشان را از بدیها یعنی از معاصی در دنیا وَمَنْ تَقِ السَّیِّئَاتِ و هر کرا
باز داری از بدیها یَوْمَئِذٍ امروز درین جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی بر و در آخرت
وَذَٰلِكَ و آن نگاهداشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت که
امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند
امروز کسی را که در آری بپناه فردا بمقام قربتش بخشی راه وانرا که ز رحمتش ندادی بر درگاه فردا
چه کند گر نکند ناله و آه إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بدرستی آنان که کافر شدند یُنَادَوْنَ ندا کرده شوند
بزبان فرشتگان یعنی وقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان
و ملامت گشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ
هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر شما أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را

وخدای شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده میشدید إِلَى الْإِیمَانِ بسوی گرویدن
بخدای و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران که
پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار
اماتت اولی بوقت انقضاء اجل است در دنیا و احیای اولی در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر
و احیای ثانی در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از
ایشان فرا گرفت بمیرانیدن اماتت نخستین است و در رحم نطفه بود زنده گردانید پس از
دنیا بمیرانند و در آخرت زنده گرداند در هر تقدیر کافران با ماتت و احیا اقرار کنند و گویند
فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَىٰ
خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِیلٍ هیچ راه یعنی طریقی که
بدان سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است
فرشتگان او را نا امید ساخته گویند ذَٰلِكُمْ آنچه بشما بیامد از حبس ابدی بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا
إِذَا دُعِیَ اللَّهُ چون میخواندند خدای را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او
و میگفتید أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَإِنْ یُشْرَكْ بِهِ و چون شرک آورند بدو یعنی شرکا بوی
اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگرویدید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار گزاری مر خدای راست الْعَلِیِّ خدای
برتر از آن که بدو شرک آرند الْكَبِیرِ بزرگوارتر از آن که غیر او را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِی اوست
خداوندی که بکمال قدرت یُرِیكُمْ مینماید شما را آیَاتِهِ نشانهای دال بر وحدت خود وَیُنَزِّلُ
لَكُمْ و فرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را
بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا یَتَذَكَّرُ و پند پذیرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا
مَنْ یُنِیبُ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا

پس بپرستید خدایرا مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت
خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۞ و اگر چه کاره اند کافران اخلاص شما را در توحید
زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافر اند و شما بدان نعمت شاکر شدید پس میان شما و ایشان
منافرتست و اقوال و افعال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه گفتار و کردار ایشان
نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده درجهای بندگان
هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین معرفت و مقامات
یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را
بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت سلمی
رحمة الله علیه فرموده که درجه هر کرا خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق
آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیز فرموده است
کلا یوجد البقای اِلّا بالفنای تا شربت فنا نوشی خلعت بقا نپوشی بیت بهوش گرد
فنا گر بقا همیخواهی که زاد راه بقا درد در خراباتست ⁂ ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار ⁂
که با تو ره عشاق فانی الله است ⁂ ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او
یا خداوند ملک و سلطنت يُلْقِي الرُّوحَ می افکند روحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا میفرستد
جبرئیل را علیه السلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبه نبوت
عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند بآن که وحی آمده بدو مردمانرا يَوْمَ التَّلَاقِ ۞ از روز
یکدگر دیدن را یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین
یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این جماعت
با یکدیگر ملاقات کنند يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ ۞ آشکارا باشند از قبرها بر آمده

لا یخفی

لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ بر خدا مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال و اقوال بندگان با وجود
کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل خود جزا دهد و منادی ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ مر کراست کار گزاری و پادشاهی امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند
لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۞ مر خدایرا که یگانه است در حکم شکننده مدعیان و منازعان ملک
چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق
باشند الْيَوْمَ امروز تُجْزَىٰ پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا كَسَبَتْ جزاء آنچه کرده است
لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی بیفزایند و نه کسی را بگناه
کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بد دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ ۞ زود شمار
است بوقت حساب و جزاء هر کس بسرعت بوی میرسانند زیرا که لا یشغله شان عن شان
او را شانی از شانی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که خدای تعالی گوید که من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ
دوزخی را که بدوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص کنیم پس این آیه خواند
که الیوم تجزی تا آخر ⁂ دروع اهل ظلم حال عجب است ⁂ ور زدین ظلم را وبال عجب است
از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گو تماشای عجب است ⁂ وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافرانرا و ترسان
يَوْمَ الْآزِفَةِ روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آمدنی باشد نزدیک است
برسیدن إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشانرا چون دلها لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود
یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا بمانند باز نتوانند
گشت تا صاحب ایشان بیاسایند و نه بر آیند تا خلاص یابند و اصحاب قلوب چنین باشند كَاظِمِينَ
غمگینان و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکارانرا یعنی کافرانرا در آن روز مِنْ حَمِيمٍ

هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ و نه
کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعْلَمُ میداند خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ
خیانت چشمها یعنی نظر آنچه حرام است یا غمزه کردن بمعاصی یا مکذب در رویت و عدم
رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات
مناجات خواب را بر ایشان راه دهند چنان که در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من
کند و چون شب آید چشم او بخواب رود وَمَنْ نَامَ عَنِّی نَامَ عَنْهُ وِصَالُنَا خواب را با
دیدهٔ عاشق چه کار چشم او چون شمع باید اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست
یک نفس آن چشمها بی آب نیست وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ و میداند خدا آنچه پوشیده ساخته است
سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را میشناسد وَاللّٰهُ یَقْضِی و خدای حکم میکند بِالْحَقِّ براستی
جزاء محسن و مسیء وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و آنان که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدا
لَا یَقْضُونَ بِشَیْءٍ حکم نمیکنند ایشان را بچیزی زیرا که جماد هند ایشان را قدرت بران نیست و اگر
حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا هُوَ السَّمِیعُ
اوست شنوای گفتار بندگان الْبَصِیرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نمیکنند
و سیر نمینمایند مشرکان مکه فِی الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَیَنْظُرُوا کَیْفَ
پس بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ کَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است
کَانُوا بودند پیشینیان هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ایشان سختتر اند از اینان از جهت نیروی و توان
و قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانها از ایشان فِی الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان
چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد

ع

بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا کَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از عذاب
خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که دفع کند از ایشان ذَٰلِکَ آن گرفتن بِأَنَّهُمْ کَانَتْ
تَأْتِیهِمْ بسبب آن بود که آمدندی بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای
روشن و معجزهای هویدا فَکَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت
خدای ایشان را و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِیٌّ بدرستی که خدای تواناست و محکم در هر چه خواهد
شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که فرستادیم
موسی را علیه السلام بِآیَاتِنَا بمعجزات ما که نه آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و حجتی هویدا
و گفته اند مراد عصا است و افراد او از جهت تعظیم و تفخیم اوست یا آیات دعوت حق و
سلطان مبین معجزات او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون که اعظم عمالقهٔ مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ و هامان که وزیر او بود
وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مشاور او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه
نمود ایشان تکذیب و انکار نمودند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ جادوست که خارق عادت
بما مینماید از روی سحر کَذَّابٌ دروغگویست در آن که میگوید که خدا یکیست و من رسول اویم
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا
اقْتُلُوا گفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِینَ آمَنُوا پسران آنان را که گرویدند مَعَهُ با موسی علیه السلام فرعونیان
قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته
بودند و چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را
بقتل آرند تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند وَاسْتَحْیُوا نِسَاءَهُمْ و زنان بگذارید دختران
ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این گرد کردند وَمَا کَیْدُ الْکَافِرِینَ و نیست مکر

ناگرویدگان بنسبت انبیا و مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بلا و هیهود گیا یعنی از پیش برود
و وبال آن هم بدیشان بازگردد پس فرعون درباره موسی با خواص خود مشورت کرد گفت
او را میباید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده و از آن خلل تو رسد یا آنکه مردم
گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح آنست که ساحران عظیم
تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او میترسید
اما نزد قوم اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي و گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری
أَقْتُلْ مُوسَىٰ بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو آن بخواند پروردگار خود را تا قتل من از دی
باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آن که متغیر سازد
کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ یا آن که آشکارا
کرد بسبب دعوت او در زمین مصر تباهی و دگروهی حقیقت بیشم یا دکسه او نسبت ملی داد میخواهد
یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون متابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند و قتل
مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بدو رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه دارم
بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردنکشی که بسبب تعظیم لَا يُؤْمِنُ
نمیگرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصف ذکر کرد که شامل او و اعیان ع
درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان
گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون
یعنی خربیل یا شمعان که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ میپوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ
گرویدن خود را و گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و میپوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید
گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا می کشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای آن میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار

من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آن که آورده است بشما معجزات روشن
و استدلال هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر باشد او کاذب دروغ گوی فَعَلَيْهِ
كَذِبُهُ پس بر وی باشد و بال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد
راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی بکم
عذاب دنیا و آخرة بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا
باشد عاجلا بشما خواهد رسید إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدا راه نمیناید یعنی توفیق اهتدا
نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کو دکان یا کسی که
دروغ گوینده است در دعوی خدائی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز
ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ
يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا
اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از او باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را
که قتل موسی نهی کرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ نمودم شما را إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه
می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن آن و دیدن بودم صلاحی در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و نمی نمایم
شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی خربیل که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق
محبتش در حرکت آمده و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده تخویف قوم اشتغال نمود چنانچه
حق سبحانه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آن کس که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي
أَخَافُ ای گروه من بدرستی من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعریض او مِثْلَ روز آن
لشکرها که تکذیب رسل کردند و مراد روز هلاک ایشان است آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ
نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر

منها حصید شد مانند قوم ثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنان
که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب
الایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نمیخواهد خدای که خواهد ظلما للعباد
ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید
ویا قوم انی و ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما یوم التناد از عذاب
روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد
کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت یا بعد
ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن
روز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت شد که هرگز نیکبختی
نیابد یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید مدبرین بازگشتگان
از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ بازدارنده
که تواند در پناه گرفتن ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدا در ضلالت فما له پس نیست
مر او را من هاد هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند و لقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد
بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای
هویدا گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف اسپی قیمتی او را
که مرده بود بدعا زنده گردانید و فرعون ایمان بوی آورد و چون درگذشت فرعون از دین برگشت
و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بمعجزات
روشن که احیاء فرس بوده و شهادت طفل برائت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی
از اولاد فرعون یوسف بود خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد بسیال

نصف

درمیان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود بدو نگرویدند مگر من آل فرعون
که یوسف بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید فی شک در گمان مما جاءکم به از آنچه او آورد
بشما از امر دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم گفتید لن یبعث الله هرگز
نخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن این رسول
نشنویم دیگر نخواهد آمد از ترس آنکه قول آورد و باز بستیم کذلک همچنین یضل
خدای گمراه سازد در بوادی طغیان من هو مسرف هر که او از حد تجاوز کننده است
در انکار مرتاب شک آرنده در آنچه بمعجزات ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب
میگوید الذین یجادلون آنان که جدال میکنند با نبیا فی آیات الله در ابطال
آیتهای خدای و دفع آن بغیر سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد کبر
بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین آمنوا
و نزدیک آنان که گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن دارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن دارند
کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سر برکشد
از فرمان داری جبار خودکامه که خود را از دیگران بهتر داند پس در اثنای موعظهٔ حزقیل فرعون
اندیشه کرد که مبادا سخن او در مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر
مشغول گردانید وقال فرعون و گفت فرعون یا هامان ای هامان ابن لی بنا کن برای من
صرحا بنایی افراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم براهها یا راههای اسباب
السموات درهای آسمانها یا راههای آسمان که بسمانها فاطلع پس در نگرم یعنی بنگرم الی
اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او و انی لاظنه و بدرستی که من گمان میبرم
موسی را کاذبا دروغگوی در دعوی رسالت یا آنکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست پس اغ

ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو ببین که ما با وی چه میکنیم
پس حق سبحانه او را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک
همچنین زین لفرعون آراسته داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار او وصد و بازداشته
شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در
ساختن صرح و تلبیس قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی آمن و ع
گفت آن کس که گرویده یعنی حزبیل یا قوم اتبعون ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم تا نمایم
شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه انما هذه الحیوة الدنیا
جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط
عیش او باندک فرصتی درنوردند و نامه معاشرتش برقم البطال درکشند بیت باغ
دهر که بس تازه رنگ و خوش بوئیست مباش غره که رنگ خزان زپی دارد زمان زمان
بجهد باد نکبت و ادبار زخیره رنگ و بو که نشان زباغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای
دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام که او را زوال و انتقال متصور نیست من عمل سیئة
هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن و این بحکم عدل
الهی است ومن عمل صالحا و هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن
وهو مؤمن و حال آن که او مؤمن باشد فاولئک پس آن گروه شایسته کاران
یدخلون الجنة درآورده شود به بهشت و حفص یدخلون بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت
درآیند یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار
بغیر حساب بیشمار یعنی نه باندازه عمل بلکه بسیار از آن زیاده و این از روی فضل نصف
نامتناهی است آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند

که شرم ندارید که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آرید حزبیل ندا در داد و تنبیه
ناشناسای از خواب غفلت بیدار و از مستی شهوت هشیار شوند پس گفت ویا قوم و ای قوم
من ما لی چیست مرا و چه رسد و چونست که من ادعوکم میخوانم شما را الی النجوة
بسوی رهائی یافتن از عذاب بایمان و متابعت پیغمبر او وتدعوننی و شما میخوانید مرا
بدین خود الی النار بسوی آتش که پرستش فرعون است تدعوننی میخوانید مرا لاکفر
بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به و برابر آن که شریک گردانم بوی ما لیس لی آن چیزی که
نیست مرا بربوبیت آن علم دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من خبر
وی خدائی ندارم پس دیگری را چگونه با وی شریک سازم وانا ادعوکم و حال آن که من میخوانم
شما را الی العزیز بخدای که غالب است یعنی قادر است بر تعذیب مشرکان الغفار
آمرزنده است و محو کننده گناه مؤمنان لا جرم هر اینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید
مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست مر او را دعوتی باجابت رسیدن یعنی سخن
او بیهوده است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا فی الآخرة و نه در آن سرای دیگر
وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدای است و ما را جزا خواهد داد و
ان المسرفین و بدرستی که از افکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان
هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان در آغاز تهدید کردند
وقصد قتل کردند او گفت فستذکرون پس زود باشد یاد خواهید کرد یعنی وقت معاینه
عذاب یاد آید شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را وافوض امری و باز میگذارم کار
خود را الی الله بخدای و بروی توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق خدای بصیر
بیناست بالعباد ببندگان خود آورده اند که فرعون بفرمود تا او را بکشند وی گریخته

روی بکوه نهاده بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را برانگیخته تا بگرد وی درآمده آغاز
پاسبانی کردند و نتیجه تفویض رو در وی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود
جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نماز وی و نگاهبانی
سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد
تا آن سخن فاش نکرد و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد که فوقیه الله پس نگاه
داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی و حاق بآل فرعون
و فرو گرفت بکسان فرعون که بقصد او فرعون رفته بودند سوء العذاب بدی
عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق
شدن ایشانست و بعضی برآنند که سوء العذاب آتش است چه غرق بدل از آن آورده
النار فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها
بر آتش دوزخ غدوا و عشیا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشانرا
در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان درون
مرغان سیاه است صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت و یوم تقوم
الساعة و در روزی که قایم شود قیامت ارواح ایشانرا بدان باز آید فرشتگان ایشانرا
گویند ادخلوا آل فرعون درآیید ای کسان فرعون اشد العذاب در سختترین
عذابها که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخوانند یعنی خدای امر کند ملائکه را که
درآرید فرعونیانرا بعذابی سختتر از آنچه در آن بودند و اذ یتحاجون و یاد کن چون بکار و محاجه
کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم
للذین استکبروا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعانرا گویند انا کنا لکم

بدرستی که ما بودیم مر شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردند از شرک و تکذیب
انبیا یعنی بسبب دخول ما فهل انتم مغنون پس آیا هستید شما دفع کنندگان عنا از ما نصیبا
من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنان که سرکشان بودند که چه جای
این سخن است انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه از شما عذاب بازداریم
و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم
بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان و هر یک را بجای کرد فرستاد
و قال الذین و گویند آنان که فی النار در آتش اند بعد از آن که نومید شوند از یکدیگر لخزنة
جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف
کند و بردارد از ما یوما بمقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی را
تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشانرا که در دنیا اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدی
بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتهای هویدا و شما را بخدا دعوت کردند
قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال
برین منوال است فادعوا پس بخوانید شما خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
برای امثال شما دعا خواستن نیست پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد و ما دعاء الکافرین
و نیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مبین ع مگر در بطلان و ضایع شدن ع
و باجابت نرسیدن انا لننصر رسلنا بدرستی که ما یاری میدهیم پیغمبران خود را و الذین
آمنوا و آنان که بگرویدند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت
کنیم باهلاک دشمنان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان
ایشان چنانچه بانتقام قتل یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند و یوم

يَقُومُ الْأَشْهَادُ ۝ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت
شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملائکه و امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
يَوْمَ لَا يَنفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که
معذرت باطله است و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای
وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم مُوسَى
الْهُدَىٰ موسی ابن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع
وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ۝ بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم
در میان ایشان توریت را هُدًى راه نماینده وَذِكْرَىٰ و پند دهنده لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مر خداوندان عقول سلیمه را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی
که وعده خدا بنصرت انبیا و هلاکت اعدا حَقٌّ راست است و درست و خلاف بدان راه نیابد
و استشهاد کن بحال موسی و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنبِكَ برای تدارک آنچه
واقع شده از ترک اولی و در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از و مر امت را و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرمودند که إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ
يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن مر گناه امت را
که بحضرت تو امید دارند ؎ گر لب بگشائی از نکوئی حرفی ز برای ما بگوئی یعنی که بعذر ما
از حالت پر گناهی ما نزدیک خدای اکبر شفاعت ما را زهانی از شقاوت وَسَبِّحْ و تسبیح گوی
بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی
سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب بعث و نزول قرآن مجادله میکردند که قرآن سخن

خدا نیست

خدا نیست و بعث محال است حقتعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنان که جدال
کنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خداوند و دفع آن کنند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی
آنکه باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند و نزد عقلا إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
در سینه‌های ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که
هرگز مَا هُم نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای
از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنونده است مر اقوال ایشان را الْبَصِيرُ بیناست
بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگتر
است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آن که قادر باشد بر خلق ارض
و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا
از اصل و ماده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند که این
آفریدن آسان است قول بعضی مفسران آنست که جدال کننده یهود اند که حضرت پیغمبر را
گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او
بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشد و پادشاهی بما باز گردد و او آیتی است از
آیتهای خدای تعالی حقتعالی این آیت نازل گردانید که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ
الآیه که آنان که منازعت میکنند در باب دجال و او را آیت الله میدانند در دلهای
ایشان کبریست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای
از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جثه او اعظم است از جثه آدمیان حقتعالی فرمود که آفریدن
ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من
و بباید دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است و ظهور او

یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امارات ظهور وی بیان کرده است
که مردم بسه سال پیش از ظهور وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلثی باز
گیرد و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دوم نصف باز گیرد و در سال سیوم نه از
آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و
بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان
همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده گردانم اقرار کنی
بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند
متابعت وی کن که او خدای تست القصه همه شهرها بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه از آنها پاسبانی کنند
و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان فرو فرستد
تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند مستاصل کردند و تتمه از نزول عیسی علیه السلام در
سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا
و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند
آنان که گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که
چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت
یکی ساکن درجات و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرند و چون
ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا
پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن روز قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ
بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن
و تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ

نمیگروند بقیامت و تصدیق نمی کنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت
پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم
شما را اغلب علما درین آیت دعا را بر عبادت فرود آورده اند و مؤید این است که خدا میگوید
إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی آنان که گردن کشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ زود در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ و بیچاران ع
و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید از من در وقت درماندگی
تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمت من
مالامال است و کرم من بخشنده آمال است کدام گدا دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف
امیدش ننهادیم و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختیم
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نگشاد و گفته اند که
دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای
ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا میخواند بوقت رجوع با او و اجابت
پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا پذیرم گر توبه کنی پذیرم از روی کرم و نگذرم ز سر جرایمت در
گذرم اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای بحق آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را تیره و تار
بار لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت صمت حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید
روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار تا به بینند چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش
قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است عَلَى
النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن لیل و نهار یا بحیات و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح
ایشان در نفس و مال بدان است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ

بپاسه ارزی کنند ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آن کسی که این کارها کند خدایست رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ
آفریننده همه چیزها لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ پس
بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او كَذٰلِكَ همچنان که گردانیده شده
این قوم از راه حق باقیام دلایل يُؤْفَكُ الَّذِينَ برگردانیده میشوند آنان که كَانُوا هستند
که از روی عناد بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ بآیتهای خدای انکار میکنند و از پذیرفتن آن باز
می ایستند اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ آن خدای که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع
آرام تا بروی میروید و می نشینید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و بنا کردانید آسمان را بنای افراشته و برداشته
وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای
شما را یعنی قامتهای شما راست و رویهای شما پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و
روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و ممتاز گردانید روزی شما را
از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسان در آنست که آدم آیت جهان
همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است انوار معرفت ذات و آثار صفات
شناخت از آینه حقیقت جامع او لایح بود ای صورت تو آینه سر وجود روشن زرخت
پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو در مملکت صورت و معنی موجود ذٰلِكُمُ اللّٰهُ
آن که چنین تصویر کرد خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللّٰهُ پس برتر است خدای
و بزرگوار است رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ
او زنده است یعنی متفرد و بحیات ازلی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او
فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او
دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگویید الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاسها

وستائیشها

وستائیشها مر خدای راست که پروردگار عالمیانست قُلْ بگو ای محمد مر مشرکان را که دعوت کنند
بدین آبا و اجداد خود متدین شوید إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که من نهی کرده شده ام مِنْ أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِينَ از آن که پرستم آنان را که تَدْعُونَ میپرستید شما مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ
الْبَيِّنَاتُ آن هنگام که آمده است حجج و آیات مِنْ رَبِّي از پروردگار من وَأُمِرْتُ
و مامور شده ام أَنْ أُسْلِمَ که گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیانرا
هُوَ الَّذِي اوست آن کسی که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را
ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه از منی بعد از چهل روز
بدان شکل برگرداند ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون می آورد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا اول ثُمَّ
پس باقی میدارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ بغایت قوت خود که منتهای شباب است
ثُمَّ پس از این درجه بالا میبرد لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى و از شما
کس باشد که میرانیده شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخیة وَلِتَبْلُغُوا و باقی میدارد
شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که تا وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِي يُحْيِي اوست آن که زنده
گرداند وَيُمِيتُ و بمیراند فَإِذَا قَضٰى أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این
نیست که گوید لَهُ كُنْ مر او را که باش فَيَكُونُ پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج
بآلتی و مددی و کلفتی نیست فعل او را که عیب و علت نیست متوقف بهیچ آلت نیست
از خم زلف کاف و طره نون هر زمان شکلی آورد بیرون أَلَمْ تَرَ آیا نمینگری إِلَى الَّذِينَ بسوی
آنان که يُجَادِلُونَ جدال و نزاع می کنند فِي آيَاتِ اللّٰهِ در آیتهای خدا یعنی حجج قرآن را
منکر اند أَنّٰى يُصْرَفُونَ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا

ع

مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی و بما ارسلنا به
و بآنچه فرستاده ایم به آن چیز رسلنا پیغمبران خود را از احکام و شرایع فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند خاتمه و عاقبت تکذیب و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین
فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن یسحبون کشیده میشوند
بروی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت بود
ثم فی النار یسجرون پس از آن در آتش سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب
از آتش دوزخ و آب گرم معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند ایشان را اینما کنتم تشرکون
کجا اند آنان که بودید شما که انباز گرفتید ایشان را من دون الله بجز خدای قالوا گویند
که آن شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی بینیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم
ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانیم و بپرستیم من قبل پیش از این
در دنیا شیئا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نپرستیدیم بلکه ایشان را که عبادت میکردیم هیچ
نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم که بدان اعتبار باشد کذلک همچنان که مجادلان را فرو گذاشت یضل الله
الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافران را تا راه نمیبرند بچیزی که از او منتفع شوند در آخرت
ایشان را گویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید
شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی
که حق نبود یعنی شرک و طغیان و بما کنتم تمرحون و بجهت آن که بودید شما که مینازیدید
از خود و بتکبر میخرامیدید ادخلوا در آئید ابواب جهنم بدرهای هفتگانه در دوزخ که بجهت
شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدری که در آئید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن
فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاه است گردنکشان را در دوزخ فاصبر پس شکیبائی

کن

کن ای محمد بر ایذای قوم ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا و بهلاک اعدا
حق درست و راست است و بیشک واقع خواهد شد فاما نرینک پس اگر بنمائیم تو را بعض الذی
نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر در زمان حیات تو او نتوفینک یا اگر
بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد
روز قیامت و جزاء خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق
سبحانه درین دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم
نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود دوستان
در دو عالم شاد و خرم میزیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرای آورده اند که کفار
مکه از روی جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد
بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد
که ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران را پیش از تو منهم بعضی
از ایشان من قصصنا علیک آنها اند که خواندیم قصه های ایشان بر تو که بیست و پنج
پیغمبر اند و منهم من لم نقصص و بعضی از ایشان آنانند که قصه های ایشان نخواندیم
علیک بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی آنانند که نه نام ایشان
دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار
از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند
در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست و ما کان
لرسول و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست ان یاتی بآیة آنکه بیارد معجزه که نشان نبوت
او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای و بحکم فرمان یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات

میکنید واو مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آن می بینم فاذا
جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آن
قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد
وخسر و زیان کشند هنالک المبطلون آنجا نارا ستان و معاندان که بعد از دیدن ع
معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله الذی خدای بحق آنست جعل لکم
الانعام که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار میشوید منها بعضی را
ازان چون فرس و ابل و منها تاکلون و بعضی ازان میخورید چون غنم و برخی آنها هستند
که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر و لکم و مر شمار است فیها در انعام منافع منفعتهای بسیار
چون شیر و پشم و جز آن و لتبلغوا و تا بیشان را آفرید تا برسید بمسافرت بران یعنی بر برخی ازان
حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سود او معامله و علیها و بر شتران در خشکی و
علی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید و یریکم و مینماید خدا شمارا آیاته
نشانهای قدرت و از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب فای آیات الله تنکرون پس کدام
را انکار میکنید افلم یسیروا ایا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا تا بنگرند
که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنان که پیش از ایشان بوده اند کانوا بودند
آن امم پیشین اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد و اشد قوة و سختتر از روی توانایی
و آثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما
اغنی پس دفع نکرد عذاب عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از
جمع مال و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان
بالبینات بمعجزات و دلالات فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم

از دانش بزعم ایشان یعنی جهل مرکب که آنرا علم نام نهاده بودند مراد عقاید باطله و شبهات
بی اعتبار ایشان و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارتست یا علم طبایع و تنجیم که بآن منبهر و
مستظهر شده با نبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک
ساخت و حاق بهم و احاطه کرد و فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به یستهزءون و جزای آنچه
بودند که بآن انبیا استهزا میکردند فلما راوا پس آن هنگام که دیدند باسنا سختی عذاب ما در دنیا
قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای و یکتایی او و کفرنا و کافر شدیم بما
کنا به مشرکین بآنچه بودیم شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم
پس نبود که سود کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا باسنا آن هنگام که دیدند عذاب
ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع شود و ایمان دران زمان مقبول نه سنة الله
سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان
وی از امم ماضیه که ایمان یاس هیچ وجه قبول نیست و خسر و زیانکار شدند هنالک الکافرون
دران زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان آن وقت ظاهر شود اگرچه همه عمر در خسران بودند

بسم الله الرحمن الرحیم حم اعظم اسماء الهی در حروف مقطعه مختفی است و ع
هر کسی استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارت است بحکمت و میم بمنت یعنی حقتعالی را
منتست بر مومنان بتنزیل حکمت و صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارت است بسری که
میان حقتعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را ازان بی بهره اند چه حا و میم دو
حرفست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده صلی الله علیه و آله و سلم این سر
حرفین در دو اسم قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده است من الرحمن از خدای
بخشاینده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان بعنایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل

زیان در زمان تکلیف معتبر است نه در زمان بعث

بدو اسم استدلال میتوان کرد بران که مصالح دین و دنیا وابسته بقرآن است و این فرو
فرستاده کتابیست فُصِّلَتْ کتابیست بیان کرده شد یا منقسم شد آیَاتُهُ آیتهای
وی و مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه قرآنی است تازی یعنی
بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول من عند الله است بَشِيرًا مژده دهنده
مر آنانرا که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده آنهارا که بوی نه گروند فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ پس روی
برتافتند از قبول او یعنی نه پذیرفتند بیشتر مشرکان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند
بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وَقَالُوا و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در
پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آن چیزی که میخوانی ما را إِلَيْهِ بآن یعنی قرآن وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی است یعنی آنچه میخوانی نمیشنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و از
میان ما و تو حِجَابٌ پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی تو
منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله و سلم پرده ساخت و گفت تو از جانب و ما ازین طرف فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود
إِنَّنَا عَامِلُونَ ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز بدانچه توانیم تقصیر
نخواهیم کرد و ماوردی فرموده است که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ آدمی ام مِثْلُكُمْ مانند شما یعنی
از جنس بشرم نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت
نمیکنم که سمع را از و کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ
جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه و یکتا فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او

بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوهُ و آمرزش جوئید از وی مر گناهانرا که
بعد از اسلام کنید و در موضح آورده است که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال
ظاهر او باطن یعنی باید که پنهان و آشکارا یکی باشید و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار
کنید از رویت آن که رویت عمل گناهی بزرگ و خطای عظیم است وَوَيْلٌ و سختی عذاب
لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگانراست الَّذِينَ آنان که لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را
یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمیشوند مراد آنست که خودرا بتوحید از لوث
شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان
آن است که مال محبوب ایشان است و بذل آن مر نفس را سختتر است از اعمال دیگر پس ذکر
این صفت اشارتیست بتخل ایشان و عدم شفقت ایشان بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمائم
است و گفته اند هر توانگر که او راسخی نبود چون تنی است که او جان ندارد یا چون درختی که بر نه دهد
منعم ممسک شجر بی براست سر و بدحل مانی بی سراست بخل کی سرمایه ناکامی است
در دو جهان موجب بدنامی است وَهُمْ و مشرکان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ كَافِرُونَ
ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن سرا را باور ندارند إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده لَهُمْ
أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نا کاسته یا غیر محسوب و در معالم فرموده که این آیه
بیماران و عاجزان و ناتوانان است که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز میمانند و
حقتعالی ازهمان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی
غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حقتعالی ملکی را که بر و موکل است گوید

ع ثلث

بنویس برای او عمل مانند آن وقتی که بازداشت از بنده مرض تا وقتی که او را باز رهانم یا بخفت
خود برم قُلْ أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و منکر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآن
کسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز و امام ابو اللیث رحمة الله علیه آورده که در روز
یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست وَجَعَلَ
و بیافرید فِيهَا در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از بر زمین تا ناظران در آن
نگریسته اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در کوهها بآن که در وی منابع و منافع
آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انهار و اثمار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین
أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون گندم و
جو و برنج و خرما و ذرّه و گوشت و امثال آن که هر یک از ینها غالب اقوات بر بلدی
و تقدیر این روزیها فرمود فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه
بود سَوَاءً یکسان شد جواب یکسان شده لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از آفرینش زمین و چه چیز
در ویست یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد
إِلَى السَّمَاءِ با آفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آن که او دخانی بود یعنی بخار آب بهیئت دخان
در زاد المسیر گفته که چون حق سبحانه آب را بیافرید آتش را بر وی گماشت تا او را در شورش آورد
و از وی بخاری مرتفع شد و حق سبحانه از وی آسمان را بیافرید و در عین المعانی فرموده که حق سبحانه
جوهری سبز آفرید و بنظر هیبت در وی نگریست بگداخت و آب شد آتش را بر وی مسلط کرد تا بجوش آمد
و کفی و بخاری از وی پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفرین شد کفی را منبسط ساخت
که این فرشی است پس لایق بخار را برافرازد که این سقفی است پس زیبا از این سقف معلق حسن
تصویرش بود ظاهر و زین فرش مطلق لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ پس گفت خدا تعالی بعد از

آفرین

آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را ائْتِيَا که هر دو بیایید بهر چه شما را میخواهم
طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه آمدن
چاره ندارید مراد از اظهار کمال قدرتست اثبات طواعیت و کراهیت ایشان وقیل گفته اند
آسمان را گفت آفتاب و ماهتاب و ستارگان خود را ظاهر سازد و زمین را فرمود که انهار خود را
بشکافد و اثمار خود را بیرون آرد قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما بهر چه فرمودی
طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفاً از اجزای زمین
سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام
گشت و چون آسمان آفریده شد از انبساط فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت ازو سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فِي يَوْمَيْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَى و وحی کرد
فِي كُلِّ سَمَاءٍ در هر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی باهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند
یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن باید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را
بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشان باشند وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذَٰلِكَ
آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالب است
که در ملک خود هر چه خواهد کند داناکه هر چه سازد از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی
گردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو بیم
کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ
مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام
تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ بر مواضع این دو گروه

گذشته آثار عذاب مشاهده میکردند وایشان مستحق صاعقه وصیحه شدند اِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ
وقتی که آمدند برایشان پیغمبران یعنی هود وصالح علی نبینا وعلیهم السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ وازپس ایشان یعنی ازهمه جهت ایشانرا برفق وعنف
ونصیحت وفضیحت درآمدند ودعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ آنکه مپرستید مگر خدا ایتعالی
قَالُوا گفتند کافران درجواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدا خواستی که رسول فرستادی
لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر اینه فرستادی فرشتکان بکار شما فَاِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ پس ما بدرستی که ما بآن چیز
که فرستاده شده اید بآن بزعم خود کٰفِرُوْنَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید وهیچ فضلی
وشرفی نیست شما را بر ما مشرکان دربند صورت انبیا مانده از مشاهده ایشان غافل ماندند
چند صورت بینی ای صورت پرست هر که معنی دید از صورت برست دین صورت بیین
تا شوی از نور معنی بهره مند آنگه تفصیل قضیه ایشان میکند ومیگوید فَاَمَّا عَادٌ اما گروه
عادیان فَاسْتَكْبَرُوْا پس گردنکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا حق
یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار
التفات بدان نکردند قَالُوْا وگفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سختتر از ما جهة توانائی
عادیان مغرور شدند بقوت وشوکت خود چه مردم جسیم وطویل بودند وسنگ را از کوه بضرب دست
بکندندی اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدا ایتعالی
الَّذِیْ خَلَقَهُمْ آن خدای که بیافریده است ایشانرا هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ او سختتر وبسیارتر است از
ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر اورا توانائی نیست وَكَانُوْا وبودند
قوم عاد که از روی تعصب بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ بآیتهای ما منکر شدند با آن که میدانستند که حق
است فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس بفرستادیم برایشان رِيْحًا صَرْصَرًا بادی سرد باواز مهیب فِیْٓ اَيَّامٍ

نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر
که هشت روز وهفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِيْقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ
الْخِزْیِ عذاب سواری وخواری فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم
وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ وهر اینه عذاب آن سرای اَخْزٰی سختتر است از روی رسوائی وَهُمْ
لَا يُنْصَرُوْنَ وایشان یاری داده نشوند از دفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ
واما گروه ثمود فَهَدَيْنٰهُمْ پس ایشانرا دلالت کرده ایم براه راست یا راه خیر وشر بدلیلهان
نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی پس برگزیدند واختیار کردند نابینائی یعنی جهل وضلالت وکفر را عَلَی
الْهُدٰی بر علم وهدایت وایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ
صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ
بسبب آنچه بودند که کسب کردند از تکذیب صالح علیه السلام وعقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
ورهانیدیم از ان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ وبودند
که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ ویاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اَعْدَآءُ اللّٰهِ
دشمنان خدا ایتعالی اِلَی النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوْزَعُوْنَ پس ایشان
رانده شوند بدوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند
حَتّٰٓی اِذَا مَا جَآءُوْهَا تا وقتی که بیایند باتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد برایشان سَمْعُهُمْ گوشهای
ایشان بآنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ ودیدهای ایشان بآنچه دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و
پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان گواهی دهند واول عضوی که از ایشان تکلم کند ران
چپ وکف دست راست بود وگفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه
بودند که عمل میکردند وَقَالُوْا وگویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُوْدِهِمْ مر اندامهای خود را

٤

لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنَا چرا گواهی دادید بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا
گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشده ایم أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی
بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید
وَهُوَ و حال آن که او خَلَقَکُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَیْهِ
تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده
شوید یعنی مخفی مانید أَنْ یَشْهَدَ از آن که گواهی دهد عَلَیْکُمْ بر شما سَمْعُکُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُکُمْ
و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُکُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید و گمان
نبردید که اجزاء شما بر شما گواهی دهند وَلَکِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید که أَنَّ اللَّهَ لَا
یَعْلَمُ آنرا که خدای نداند کَثِیرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه می کنید در زاد المسیر گفته که کفار میگفتند
هر چه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر شود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود
وَذَلِکُمْ و آن ظن شما ظَنُّکُمُ الَّذِی آن ظنی که شما در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان میبردید بِرَبِّکُمْ بخدای
خود که اعمال شما را نمیداند أَرْدَاکُمْ هلاک کرد شما را در آخرة فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ پس گشتید
شما از زیان زدگان فَإِنْ یَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی کنند و اگر جزع نمایند فَالنَّارُ پس آتش
دوزخ مَثْوًى لَهُمْ قرارگاه است مر ایشان را وَإِنْ یَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی خدای تعالی جویند فَمَا هُمْ
نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِینَ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی حق و
قَیَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای کافران قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و برایشان مسلط
کردیم فَزَیَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ آنچه در پیش ایشان
است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن استادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان
است از امور اخروی و وعد و وعید تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان

سخن یعنی کلمه عذاب فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان که بدرستی گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان همین قول را بود یعنی آنچه
امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده که چون
خدای تعالی به بنده خیری خواهد او را قرابت و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین او
باشد و چون به بنده بدی خواهد او را برفیق بد مصاحب [illegible] مبتلا کند تا بر مخالفت حق او را
تحریض نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستی
که کافران کَانُوا هستند خَاسِرِینَ زیان زدگان در هر دو جهان [illegible] امروز
مفلس از سود آخرت فردا تهی دست آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که
چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشته سخنان
بیهوده گفتندی و صفیر زنان دستها برهم کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیت نازل شد
وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنان که نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را میگفتند لَا تَسْمَعُوا
مشنوید و گوش منهید لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن که محمد میخواند وَالْغَوْا فِیهِ و سخنان
لغو حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر
تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند
مراد ازین گروه قایلانند یا عامه کافران عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت یعنی بسیار دردناک
وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا پاداش أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا بدترین کاری که بودند از روی
جهل و عصبیة یَعْمَلُونَ عمل میکردند ذَلِکَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ پاداش
دشمنان خدا است یعنی آتش عطف بیان است از جزاء لَهُمْ مر کافرانراست فِیهَا در آتش دار

الخلد سرای جاوید یعنی مقام ایشان باشد جَزَآءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب
آنچه کرده بودند همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گویند آنان که کافر شدند وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای
بما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان
یعنی ابلیس که راه نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما بنما نَجْعَلْهُمَا
تا در آریم ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ
الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند در دوزخ یا از همه فرودان فرودتر باشند
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنان که گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا
پس بر آن بایستادند صدیق اکبر گفت شرک نیاوردند فاروق فرمود بر امر و نهی بایستادند
و روباه بازی نکردند ذو النون تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند و مرتضی
علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که فرائض ادا نمودند قول حسن بصری آنست که از طاعات
کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی
راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است
ثم استقاموا اشاره بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی توحید معرفت
آن که او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت او بوحدت او بینا گردی با آن که در عالم وحدت جهت
نیست بیت ~ نی جهت میگنجد آنجا نی صفت ✱ نی تفکر نی بیان معرفت ✱ آتشی از سر وحدت
بر فروخت ✱ غیر واحد هر چه پیش آید بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان
فرشتگان یعنی بر مومنان مستقیم نزدیک مرگ یا وقت خروج از قبر یا در لحد یا آنکه ایشان را
گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا

تحزنوا

تَحْزَنُوا و اندوه مبرید بر آنچه گذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد
ساخت وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید
که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم
و معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ و در آخرت دوستان شما ایم در آن سرای بتکریم و تعظیم و درخواست
وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرة مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذات
یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده
ع مِنْ غَفُورٍ از خدای آمرزنده رَحِيمٍ مهربان و بخشاینده و در لفظ نزل اشعاریست بآن که آنچه
نعمتهای اهل استقامت است نسبت با آنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ماحضریست
تلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از ینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است
که در روش طریقت درجه از آن عالیتر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده است که استقامت
نگاه داشتن سر است از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه خود راه ندهد و اغیار را در
حریم منزل یار نگذارد بیت ~ امروز مراد دل جز یار نمیگنجد ✱ کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد
وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهة سخن مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آن کسی که بخواند خلق را
بپرستش خدا وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ بدرستی
که من از گردن نهادگانم حکم خدای را این آیت در شأن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
است که خلق را بخدا دعوت میکرد امام ابو اللیث رحمة الله علیه فرموده که مراد علما اند که معالم
دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که
قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسانند

از مکاره وگفته اند همه ائمه مشایخ درین داخل شدند و عایشه فرموده که من میدانم این آیت الا
درشان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتند
کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند وسخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد
و بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت
نماز بگزارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی
توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند
حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی
مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است و سیئه دشمنی ایشان ادفع بالتی دفع کن سیئه را
بآن چیزی که فی نفس الامر هی احسن آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده
وگناه را بعفو محو کن واز لغو بتغافل درگذر فاذا الذی پس چون چنین کنی آن کس که باشد
بینک و بینه میان تو و او عداوة دشمنی هر آینه دوست گردد کانه گویا او ولی حمیم
دوستی کارساز بود و خویش مهربان در احقاف از امام اعظم رحمة الله علیه نقل میکنند که چون از
کسی من بدی رسانند که مرا بد میگوید من در شان او سخنی نیکو میگویم تا وقتی که خبر میایم از ان گرا او هم
بمن نیکو میگوید وما یلقیها و نمیدهند این خصلت که مقابله بدی است بنیکی الا الذین
صبروا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وما یلقیها و عطا نکنند این
صفت و عادت الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنرا که بهره مند تمام دارد از
ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشتست واما ینزغنک
و اگر برسد بتو من الشیطان نزغ از دیو نزغ وسوسه یعنی اگر وسوسه شیطان خواهد که بنای آن
صفت که مذکور شد در هم شکند فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدا از شر او و انه و بدرستی که خدای تعالی

هو السمیع

هو السمیع اوست شنوا استعاذه ترا العلیم دانا به نیت تو ومن آیاته اللیل والنهار
واز نشانهای قدرت الهی شب و روز است که متعاقب یکدیگر اند و از جمله آیات شمس و قمر است از
بهار آسایش والشمس والقمر و دیگر آفتاب و ماه که بسیر مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند
لا تسجدوا سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما واسجدوا
لله و سجده آرید مر خدایتعالی را الذی خلقهن آن خدائی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را
ان کنتم اگر هستید شما که از روی یگانگی ایاه تعبدون مراد او را میپرستید چه سجده اخص
عبادات است و آن خالق را باید نه مخلوق را شافعی درین محل سجده میکند تا سجده مقترن ام
باشد و این روایت مسروق است از عبدالله بن مسعود فان استکبروا پس اگر گردن کشی کنند
از سجده کردن خدایتعالی را از ان چه زیان فالذین عند ربک پس آنان که نزدیک پروردگار
تواند از فرشتگان یسبحون له نماز میگزارند برای او و یا تسبیح میگویند مر او را و ستایش کنند
باللیل والنهار بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت مشغولند وهم لا یسأمون و
ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم اینجا سجده میکند
چه سخن اینجا تمام شد و این روایت ابن عباس و ابن عمر است و این سجده یازدهم است
باتفاق علما از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد
گفته و فرموده که اگر آخر آیت اولی سجده کنند شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم
ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم بسجده روند نشاط و محبت بود چه مقرون است
بدین کلمات که وهم لا یسأمون ومن آیاته و از نشانهای قدرت اوست انک تری الارض
آنست که تو می بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشک شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم
علیها الماء بران زمین آب باران اهتزت بجنبش در آید بجهت رستن نبات از دو ربت

وبرده وافزون کردد بگیاه ان الذی احیاها بدرستی آن کس زمین مرده را زنده کرد لمحیی الموتی
هر آینه زنده کننده مردگان است انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماتت
قدیر تواناست و قدرت او نسبت بهمه مقدورات یکسانست ان الذین بدرستی آنان
که یلحدون میل میکنند و از نهج استقامت منحرف میشوند فی آیاتنا در آیتهای کتاب ما
یعنی در وی طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق صواب باز میگردانند لا یخفون علینا
پوشیده نمیشوند بر ما یعنی همه را میدانیم و جزا دادن و طعن بر ایشان میرسانیم افمن یلقی فی النار
آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد
خیر بهتر است ام من یاتی یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که
آن حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار
اعملوا امر تهدید است کفار را میگوید بکنید ما شئتم هر چه میخواهید انه بدرستی خدا تعالی بما
تعملون بد آنچه میکنید بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد حیله و مکر ما کن که خدا میداند
نقد مغشوش ملع و رکه معامل بیناست ان الذین کفروا بتحقیق آنان که کافر شدند
بالذکر بقرآن که بهترین یاد کردنها است لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان معاندان
و ستیزندگان وانه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزدیک
خدا تعالی یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که
کلام رب عزیز است که ملک عزیز برسول آورده است برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست
بنزدیک دوست و نامه دوستان نزد دوستان عزیز باشد ز نام و نامه تو یافتیم عز
و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ
باطلی من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ باطل

متطرق نشود یا زیاده و نقصان در راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغی
یافته نشود تنزیل آن فرستاده شده الهیست من حکیم از خداوندی حکیم حمید ستوده
ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
گفته اند للرسل مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را
که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از این هر پیغمبر که بوده منکران قوم با ذی
گفته اند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة خداوند آمرزش است
مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناکست مر منکران انبیا
آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از و عربی نبود و بعضی
عجمی تا هر دو قوم از آن بهره برند آیت آمد که ولو جعلناه و اگر ما فرو فرستادیم این کتاب را
قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت
چرا پیدا و هویدا نکردند آیاته آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی و عربی
و مخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند هدی راه نماینده است
بحق و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه والذین لا یؤمنون و آنان که نمیگروند
بدان فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش
نمیشنوند و هو و آن کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیده گشت تا جلوه جمال کمال آنرا
نمی بینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور و کر اند
ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است
که او را از مسافت دور دراز بخوانند نه خواننده را بینند و نه آواز بشنوند پس او را از آن ندا هیچ
نفع رسد نادی اقبال میگوید که ای ناقبلان ما بس نزدیک و شما بس دور دور

وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقيق ما داديم مُوسَى الْكِتَابَ موسى را توريت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف كردند
همچنانچه در قرآن يعنى بعضى باور داشتند و جمعى تكذيب كردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر كلمه نبودى
كه پيشى گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو يعنى وعدهٔ قيامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر
يا تاخير عذاب مكذبان لَقُضِيَ هر آينه حكم كرده شدى بَيْنَهُمْ ميان اهل تكذيب و استيصال كردندى
وَإِنَّهُمْ و بدرستى يهود و مشركان عرب لَفِي شَكٍّ در گمان اند مِنْهُ از توريت يا قرآن مُرِيبٍ
گمان باضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر كه بكند كار شايسته فَلِنَفْسِهِ پس از براى نفس اوست
يعنى نفع آن هم و باز گردد وَمَنْ أَسَاءَ و هر كه بد كند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست يعنى ضرر آن هم و بدو باز
گردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نيست آفريدگار تو ستم كننده لِلْعَبِيدِ مر بندگانرا كه فراخور عمل كار
نفرمايد إِلَيْهِ بسوى خداى تعالى يُرَدُّ باز گردانيده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن روز قيامت يعنى
چون سوال كنند علم آن حواله بحضرت وى بايد كرد كه كسى جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بيرون نيايد
مِنْ ثَمَرَاتٍ هيچ ميوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهاى خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگيرد مِنْ أُنْثَى هيچ ماده
از انسان و ساير حيوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانستن خداى تعالى يعنى چنانچه
قيامت را او داند علم ثمار و نتايج نيز خاصه اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و ياد كن روزى كه بخواند خدا
مشركانرا و از روى توبيخ گويد أَيْنَ شُرَكَائِي كجااند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ گويند
خداوندا شنيديم ترا و گفتيم مَا مِنَّا نيست از ما مِنْ شَهِيدٍ هيچ گواهى دهنده بر شركت ايشان
چه ما از ايشان تبرا كرده ايم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ از مشركان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند كه ميپرستيدند
در آن روز مِنْ قَبْلُ پيش از قيامت يعنى بتانرا كه در دنيا ميپرستيدند در آن روز نه بينند
يا از ايشان مدد نيابند وَظَنُّوا و يقين دانند كه از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نيست ايشانرا مِنْ مَحِيصٍ
هيچ گريزگاهى لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نميشود كافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواستن نيكى درين جهان

الجزء ٢٥

بوقت نعمت

چون نعمت و صحت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد ويرا بدى چون تنگدستى و
بيمارى فَيَئُوسٌ پس نوميد است از رحمت قَنُوطٌ اميد برنده از رحمت و ياس و قنوط
صفت كافران دگر اهل است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانيم كافرانرا رَحْمَةً مِنَّا بخشايشى از
نزديك ما چون تندرستى و توانگرى مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختى كه بوى رسيده باشد لَيَقُولَنَّ
هر آينه گويد هَذَا لِي اين خير و عافيت براى منست و من مستحق آنم يا دايم مرا خواهد بود و زوال
نخواهد يافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نميبرم قيامت را قَائِمَةً برخاسته يعنى حاضر شده
مراد انكار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا إِلَى رَبِّي بسوى پروردگار
من يعنى اگر بر وجهى كه مسلمانان توهم كرده اند قيامت قايم شود و مرا بر انگيزانند إِنَّ لِي بدرستى
كه مراست عِنْدَهُ نزديك خداى تعالى لَلْحُسْنَى آنچه نيكوتر باشد يعنى استحقاق من مر نعمت و كرامت را
ثابتست خواه در دنيا و خواه در عقبى — نرفت از دل مجروح من اميد وصال — زهى تصور
باطل زهى خيال محال — امام ثعلبى رحمة الله عليه فرموده از حسن بن ابى طالب رضى الله
عنهما نقل ميكند كه كافرانرا دو تمناى عجب است يكى در دنيا كه ميگويند كه در قيامت نعيم
بهشت ما را خواهد بود و يكى در عقبى كه خواهند گفت يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هيچكدام ازين دو
متمنا وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر كنيم آنانرا كه نگرويدند بِمَا عَمِلُوا بانچه
كرده اند از كفر و تكذيب و اخبار بتعذيب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آينه بچشانيم ايشانرا
مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابى درشت و بزرگ و بديشان رسد عكس آنچه اعتقاد كرده اند از
نعمت و كرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام كنيم و در عافيت بگذاريم عَلَى الْإِنْسَانِ كافرانرا
أَعْرَضَ روى بگرداند از شكر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود از راه حق يا خود را بيك طرف كشد از سپاس
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعاء بزرگ و بسيار

است لتشبیه کرد دعا بزرگ را بخبری که پنهان دارد از جهة بعث دیگرست آن قل بگو ای محمد ارایتم
خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای تعالی ثم کفرتم
به و کافر شده اید بدان بی تامل دران من اضل کیست گمراه تر ممن هو ازان کس که او فی
شقاق بعید • در خلافی باشد دور از خدای تعالی یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه
عناد و انکار رود افساد ید وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است
و در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابوجهل مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم گفت
که آیتی بما نما و آن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد شما کسان را باطراف
و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق مشاهده
کرده اند آیت احمدی است و اگر نه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از رویت او
خبر داد ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوئیست بهمه آفاق رسیده حضرت عزت آیة
فرستاد سنریهم زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانهای قدرت خود که یکی
ازان شق قمر است فی الآفاق در کنارهای جهان و فی انفسهم و در نفسهای ایشان
یعنی کفار مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشان را انه الحق که آن که رسول ما حق است اولم
یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آن که او علی کل شیء بر همه چیزی شهید
گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار تو گواه کفایتست بعضی بر آنند
که دلایل آفاقی اخبار آن حضرت بود از حوادث آتیه و وقایع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس
و آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قحط و خوف و قتل و مقهوریت در معالم آورده
که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را خبر دادند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن
کعب نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر بود از

فتح مکه

فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمع ضمیر اعاید بآدمیان در ارند یعنی بنمایم مردمان را دلایل آفاق
که هدم بنیان ملت است و آیات انفسی که هلاک ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه
و در انفسی تفاوت کل در احوال و امزجه یا آفاق عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین
و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان
مودوع است و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر است و هر چه از
دلایل قدرت در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر است و تزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشات انسان مندرج
است مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی
مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر • ای آن که تراست ملک اسکندر و جم
از حرص معاش در پی نیم درم عالم همه در تست و لیکن از جهل پنداشته تو خویش را در عالم
و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت بعون الملک
القادر در تفسیر جواهر گزارش خواهد یافت الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند
من لقاء ربهم از لقای پروردگار خود بمبعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها
محیط • دارسنده است بعلم و قدرت مجمل و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد که در ملک خود
بکند تواند • علم بی جهل و قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در آفاق و انفس
کند آن حکیم پادشاهی راست سوره شوری بسم الله الرحمن الرحیم حم • عسق •
حروف مقطعه اشاره بگویائی حوادث و فتن و وقایع است و ثعلبی از ابن عباس نقل
میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را ازین شناخت از حم عسق گفته اند حا حرقست و میم
مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیث مرفوع است که بعد از نزول این آیت

اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین ظاهر بود چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند
بچیزهائی که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال
و نزول عیسی و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حلیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا اشاره
بصفت حلم و مجد و سنای و علم و قدرت و در کشف الاسرار آورده است که این حروف قسم است
بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ارزانی داشته حا حوض مورود
اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب کرداند و میم ملک ممدود او که از شرق
تا مغرب بتصرف امت او در آید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی
او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس رفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او و در شب معراج
که درجه او او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری است مقام تو محمود دنا محمد
بدین سان مقامی و نامی که دارد کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیک
وحی میکند پیوسته بتو و الی الذین من قبلک و وحی کرده است بآنان که پیش از تو بوده اند
از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال
که سزاوار نزول وحی است برو له ما فی السموات مراو راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوائن سفلیات و هو العلی و اوست برتر که رفعت
شان مراد است العظیم بزرگتر که عظمة و سلطان مراد است تکاد السموات نزدیک شد
آسمانها که از عظمة او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی نخست آسمان
بلندتر بشکافد پس از آن یکیک منشق گردد و در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال
اعظم و اتم است چه بالای آسمانها عرش است و کرسی و صفوف ملائکه پس ابتدای
انفطار از آنجا دلیل بزرگست بر آثار عظمت پروردگار و الملائکة یسبحون و فرشتگان

فی

یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بحمد ربهم بحمد پروردگار
ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزاوار و یستغفرون
و آمرزش میطلبند از خدای تعالی لمن فی الارض برای کسانی که در زمین اند از مومنان الا ان الله
بدانید بدرستی که خدای تعالی هو الغفور اوست آمرزنده مر گناه بندگان را الرحیم مهربان
ایشان بقبول توبه و از میان غفران و رحمت اوست که ملائکه را باستغفار گناهکاران
فرموده والذین اتخذوا و آنان که فرا گرفته اند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان
یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان پرستش میکنند الله حفیظ خدای تعالی نگاهبانست علیهم بر
احوال و اقوال ایشان و مناسب کردار ایشان جزا خواهد داد و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد
بر ایشان بوکیل کماشته بر ایشان تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت و تبلیغ احکام
شریعت و کذلک و همچنان که وحی کردیم بهر پیغامبری بزبان قوم او اوحینا الیک وحی کردیم
بتو قرآنا عربیا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مادر
شهرها را که مکه است و من حولها و هر که گرداگرد او باشد یعنی جمیع اهل بلاد از او مستقر است که
تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وینند و تنذر یوم
الجمع و بیم کنی تو مردمان را از روز جمع یعنی قیامت لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن
داوار روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح
یا عمال را با اعمال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند فریق فی الجنة
گروهی را در بهشت برند که مومنان موحد اند و فریق فی السعیر و گروهی را بدوزخ افکنند که
منافقان و مشرکان اند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای تعالی لجعلهم هر آینه گردانیدی همه
خلایق را امة واحدة گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت و لکن یدخل من یشاء

ولیکن درمی آرد هر کرا میخواهد برانگیزد و توفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود و
الظالمون یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق ما لهم نیست
ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد و لا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان
بردارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند کافران من دونه بجز خدایتعالی اولیاء دوستان مانند اصنام
و لاف دوستی ایشان میزنند فالله پس خدای بحق هو الولی اوست دوستی که دوستانرا دستگیری
کند و هو یحیی الموتی و او زنده گرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان و هو و خدایتعالی
علی کل شیء بر همه چیز قدیر توانا است و اصنام ایشانرا توانائی نیست او است قادر بحکم
کن فیکون غیر او جمله عاجز و زبون عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل زین کارخانه آگه
نیست و ما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فیه در ان چیز با کافران من شیء از
چیزی از امور دین و دنیا فحکمه الی الله پس حکم او مفوض است بخدای و او حکم خواهد کرد در ان روز
قیامت ذلکم الله آن کس که حکم بحق صفت اوست خدای بحق است ربی پروردگار
آفریدگار من علیه بر وی نه بر غیر او توکلت توکل کرده ام در همه کارها و مهمات خود بکرم وی
تفویض نموده ام و الیه انیب و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقت بجز او
مرجع و مآل نیست فاطر السموات و الارض آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها
جعل لکم بیافرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان و من الانعام و بیافرید
از چهارپایان ازواجا صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه در ازدواج و تناسل
یا درین وجه از خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب آید مبالغه
مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه میگویند مثلک لا یفعل
کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت داشتن چه مودی باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی ذات او است

ذات ترا صورت و پیوند نیست — تو بکس و کس بتو مانند نیست
جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا له المثل لا تضرب له مثلا و هو السمیع و او شنوا
مجموع مسموعاتست البصیر و بیناست بهمه مبصرات له مر او راست مقالید السموات و
الارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطر است و
گنجینه زمین نباتات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد و یقدر
مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیزها از دقایق استحقاق قبض و بسط علیم دانا است
شرع بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدایتعالی لکم برای شما من الدین از طاعات و
عبادات و اصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به بدان چیز نوحا نوح بن ملک و الذی
اوحینا و آن چیز را که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصلی مشترک از دین که میان نوح و تو بوده
و ما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم ابرهیم و موسی و عیسی این پیغمبرانرا از اصول دین
ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق
او واجب باشد و فرمان برداری احکام خدایتعالی را و لا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در ان یعنی
اختلاف مکنید در ان اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب
اوقات و مصالح عباد کبر بزرگست و گران و دشوار علی المشرکین بر مشرکان ما تدعوهم
آنچه تو میخوانی ایشانرا الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی خدایتعالی میکشد و جمع
میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست در است من یشاء هر کرا میخواهد یا میگزیند برای
دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند و یهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق
من ینیب هر که باز گردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواند
حق سبحانه و تعالی او را راه راست بدو نماید نخست ارباب از جمله بگذرد و بدو آورد کز آن حضرت

آید که ای سرگشته ره اینک وما تفرقوا و پراکنده نشوند امم گذشته چون عاد و ثمود
و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین الا من بعد ما جاءهم العلم از پس آن که
آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین نگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آن که دانستند
پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآن که تفرق ضلال محض است بغیا و این برگشتن
از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست
یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی
که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی
اجل مسمی تا زمانی نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شدی
میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وان الذین و بدرستی آنان که اورثوا الکتاب
داده شده اند کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس امتان گذشته که مراد کافران زمان آن
حضرت اند که قرآن بدیشان داده اند و ایشان لفی شک هر اینه در شک اند منه از دین یا از
پیغمبر یا از قرآن مریب شکی در تهمت افکننده فلذلک پس برای تفرق که از ایشان واقع شده
فادع پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوت کما امرت
همچنان که فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید مغیره بآن حضرت گفت که از این دعوی
که داری رجوع کن تا من نصفی از مال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین پدران
باز آیی دختر خود را در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم
باش ولا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشان را وقل آمنت و بگو ایمان آوردم
بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی من کتاب از کتابها بر من و بر انبیاء پیش از
من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم حق سبحانه و تعالی در همه کتابها بتوحید حکم کرده است

وامرت

وامرت و فرموده شده ام لاعدل بآن که عدل کنم و سویت نگاه دارم بینکم میان شما
یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم
خدای تعالی آفریدگار ما و شماست لنا اعمالنا ما راست جزای کردارهای ما ولکم و مر شما راست
اعمالکم پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم میان ما و شما چه
حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود الله
یجمع بیننا خدای تعالی جمع کند میان ما بقیامت والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه
بنزد بعضی عدم حجاج منسوخ است والذین یحاجون و آنان که از لفظ خصومت کنند و جدال
ورزند فی الله در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب له از پس آن که اجابت کرده اند
مر قول خدای تعالی را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که بحق خدای
عز و جل را اجابت نمودند در توریت و بمحمد ایمان نه آوردند یا آن که مجادله می کنند از پس آن
که خدای تعالی اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او حجتهم
داحضة حجت ایشان باطل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات
ایراد حجج خصمان عناد محض است وعلیهم غضب و بر ایشان است خشم خدای تعالی بسبب مجادله
در ابطال دین ولهم و مر ایشان راست بر کفر ایشان عذاب شدید عذابی سخت که آن آتش
الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آن کس است که فرو فرستاد کتاب را از آسمان
بالحق براستی و درستی والمیزان و منزل کرد ترازو را که موزونات بآن سنجند تا در بازار
خرید و فروخت ستم نورزند محققان بر آنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل
راستی بمیزان کنایت کرده که آلت عدالت است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان
در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که قانون عدل بدان

تمهید میباید و از زوال او ارسال اوست وَمَا یُدْرِیکَ و چه چیز دانا گرداند ترا و چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ شاید وقت قیام قیامت قَرِیبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل از
تحقیق است یعنی البته ساعتی که دران قیامت قایم شود نزدیک است یَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب
میکنند بها بساعت یعنی بآن آن الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا آنان که نمیگروند بآن
یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند پیغمبر وقتی معین کند تا آن وقت
بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بر وی حجت بود وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند که خدای تعالی با ایشان چه کند و محاسبه و
مجازات بر چه وجه بود وَیَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آمدن قیامت راست أَلَا إِنَّ الَّذِینَ
بدانید که بتحقیق آنان که یُمَارُونَ خصومت و جدال مینمایند فِی السَّاعَةِ در آمدن قیامت
لَفِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ هر اینه در گمراهی اند دور از صواب اللَّهُ لَطِیفٌ خدای تعالی است
بانیکوکار بِعِبَادِهِ به بندگان خود در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری
فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قوت کار نفرماید دوم نوازنده کدام
نوازندگی به از آن که بندگانرا بخود اضافت فرموده سیوم باریک دان و دوربین خفیات امور
داننده اسرار ضمیر و پوشنده عیب چهارم پوشیدن کار کسی بسر قضا و قدر او راه نبرد و در کار
چه و چون دخل نیارد — کسی چون و چرا دم نتواند زد — که نقش بند حوادث ورای چون و
چراست — چرا مگو که چرا دست بسته قدرت اوست — زچون ملاف که چون نیز پایمال قضاست
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور بحلم درگذراند در
رشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر غرایب
منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود و شکر بنده خواست

درین آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالعه جواهر
التفسیر میرود یَرْزُقُ روزی میدهد بلطف خود مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِیُّ
و اوست توانا در لطف و رحمت الْعَزِیزُ غالب در حکم و ارادت مَنْ کَانَ یُرِیدُ هر که باشد
که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا داشت آن نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر او را
فِی حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان و بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل
یعنی چنانچه دانه را می افزاید تا از یکی بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی
افزون میگردد تا حدی که یک ذره برابر کوه احد شود وَمَنْ کَانَ یُرِیدُ و هر که باشد که خواهد
بکردار خود حَرْثَ الدُّنْیَا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا
آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِی الْآخِرَةِ دران سرای مِنْ نَصِیبٍ
هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق
نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر
کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرة طلبد نصیب خود از دنیا برد
و در عقبی زیاده از زیاده یابد — بیت — دنیا طلبی بهره دنیات دهند — عقبی طلبی هر دو بیکجات
دهند — نه چنان است که کافران تصور کرده اند أَمْ لَهُمْ شُرَکَاءُ آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مر
ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی پیدا آورده
در دل ایشان مِنَ الدِّینِ مَا لَمْ یَأْذَنْ از کیش جاهلیت آنچه دستوری نداده است و نه فرموده
بِهِ اللَّهُ بآن خدای همچنین شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه
و امثال آن وَلَوْلَا کَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر کلمه ای راست نبودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان
لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و شرکا هر یک

جزا بسزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران
یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع
باشد تَرَى الظَّالِمِينَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا
از جزاء آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند
فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزار بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت ترین لَهُمْ مر
ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مهیا عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست
فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بدان بندگان تفضیل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیاوی
بغایت حقیر و فرومایه است ذَٰلِكَ آن ثوابی که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد
خدای تعالی بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنان که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم خبر باین کرامتها جهت ازدیاد [illegible] مومنانست و آن [illegible]
که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند
کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی ٭ که جز اهر چه نکوتر بنکوکار دهند ٭ کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش
مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند ٭ امام ثعلبی از قتاده رحمة الله علیه نقل میکند که گروهی از
مشرکان اجتماع کرده با یکدیگر گفتند که هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوی ابلاغ
مزدی میخواهد یا نی آیت آمد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْرًا
مزدی و هیچ پیغمبری نیز برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس نقل کرده
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد انصار بخدمت سید ابرار

آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در راه دین رهبر مائی و می‌بینیم که اخراجات تو بسیار است و
مداخل کم اگر فرمائی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و
بخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوائج صرف کنند و خاطر عاطر از آن فراغتی دست دهد
این آیه نازل شد که بر تبلیغ احکام از کسی مزد و طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی
میطلبم فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم
و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشتهٔ قرابت
هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول
قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابتست در ذوی الْقُرْبَىٰ یعنی من مزد رسالت
نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس منقول است که صحابه بعد از نزول
این آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه
و دو پسران ایشان مراد حسن و حسین اند علیهم السلام در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب بخدای تعالی
یعنی دوست دارید که تقرب کنید باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را
یعنی طاعت در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که آن باشد نَزِدْ لَهُ
زیاده کنیم مر او را فِيهَا در آن حسنه یعنی بر آن حسنه حُسْنًا نیکوئی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر گنه کاران را شَكُورٌ پذیرنده طاعت
فرمان برداران أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر می بافد محمد و بر می بندد
بر خدای دروغی بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای تعالی يَخْتِمْ عَلَىٰ
قَلْبِكَ مهر مینهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن تو فراموش کرده اند و یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی

تا از آزار و بعضی ایشان متضرر نگردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله نقل میکنند
که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت دعا با
خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل و محو میکند خدایتعالی کفر و نار آنرا ویحق الحق و آشکارا
میکرداند حق را بکلماته بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن تواند کرد انه مستی
که خدایتعالی علیم بذات الصدور داناست بهرچه در دلهاست و مظنه افترای ایشان
بتو بر وی مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول آیت قل لا
اسئلکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما را بدوستی خویشان
خود میفرماید تا بعد از دمان ایشان بیم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آن حضرت را خبر داد
از اتهام آن جمع بدین آیه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان گفت و ایشان
گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیه نازل
که هو الذی و اوست آن کسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از
بندگان خود چون بدو باز گردند و از گناه ندامت ورزند آن بازگشت را دریذیرد و یعفوا و در گذرد
عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها از ایشان در گذارد و یعلم و میداند
ما تفعلون آنچه می کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدایتعالی میداند
شما میکنید از گناه و توبه و یستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدایتعالی درخواست آنان
که گرویده‌اند و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و یزیدهم و زیاده میکرداند مسئول ایشان را
من فضله از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرات خواست آن نداشته باشند از دوست
سلام والکافرون و ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذاب سخت و ذل
حجاب و دوام عقاب و هیچ عقاب بتر از ذلت حجاب نیست زهی رنج تو مطلق الم

نتابوروی جز آن که تنگدلی در حجاب حرمانست اصحاب صفه رضی الله عنهم که از بفقر
و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود را بفقرا
و دلان چیز تصدق کنیم این آیه آمد و لو بسط الله الرزق لعباده اگر گشاده گردانیدی خدای روزی را
بر بندگان خود و بر ایشان فراخ کردانیدی لبغوا فی الارض هر اینه ستم کردندی در زمین و
باستیلا و استعلا بیرون آمدندی تا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در مال غالبست
چون ذوالنون و عبدالرحمن عوف مالدارترین مردم بودند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان
ظاهر نشد و گفته‌اند مال دنیا مشابه باران است که بر تمام زمین ببارد و از هر قطعه از آن گیاهی
دیگر روید باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس
و چون اغلب طباع خلایق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان
غالب و مال دنیا درین ابواب قویترین اسبابست پس اگر حق سبحانه و تعالی روزی بر بندگان
خود فراخ کردی اکثر باغی و یاغی میشدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود و لکن ینزل
و لیکن فرو فرستد روزی را بقدر بتقدیر ازلی ما یشاء آنچه میخواهد برای آن که خواهد انه بعباده
بدرستی که او به بندگان خود خبیر داناست بر احوال ایشان بصیر بیناست یعنی می بیند و
میداند که هر کس را چه باید و چند باید و هو الذی ینزل الغیث و اوست آن کسی که فرو فرستد
باران را من بعد ما قنطوا پس از آن که نومید شوند از آمدن آن و ینشر رحمته و پراکنده کند
رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوه و بیابان و هو الولی و اوست دوست مومنان
و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الحمید ستوده بهمه زبانها
یا ستایش سپاسداران و من آیاته و از دلایل قدرت و نشانهای فطرت اوست خلق السموات
و الارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و ما بث و آفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمان

و در زمین من دابة از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات [illegible]
و هو و او یعنی خدا تعالی علی جمعهم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اذا یشاء
هرگاه که خواهد قدیر توانا است و متمکن از آن و غیر او عاجز از آن و ما اصابکم و آنچه
بشما میرسد ای مومنان من مصیبة از مصیبتی و آفتی بمال یا تن یا اهل و عیال فبما کسبت
ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرده اند دستهای شما یعنی بشامت معاصی است و هر چند بعضی
منست اما عقوبت گناهان شماست و یعفوا و عفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری
گناهان و اگر از گناهی را زیان رسد موجب یادتی جز خواهد بود امام ابو اللیث در تفسیر خود
آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدا تعالی بر پیغمبر فرستاد
این آیت است زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیار عفو میکنم و
از آن کریمتر است که گناهی که یکبار عفو کرد دیگر بار عقوبت نکند بر آن در عقبی و ما انتم و نیستید
شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان خدا تعالی را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق
فی الارض در زمین و ما لکم و نیست مر شما را من دون الله بجز خدا تعالی من ولی هیچ
دوستی که کارساز د در دنیا و لا نصیر و نه یاری که عقاب باز دارد در عقبی و من آیاته الجوار و از
آیات توانائی او کشتیهای روان است فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمت
ان یشأ اگر خواهد خدا تعالی یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است
چون آن باد ساکن شود فیظللن پس گردند کشتیها رواکد ایستادگان علی ظهره بر پشت آب
و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند ان فی ذلک بدرستی در تسخیر ریاح و اجرای سفاین
لآیات هر آینه دلالتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاسدار نعم بوقت
خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهل آنرا بما کسبوا بسبب آنچه

ربع ع

کردند

کردند از معاصی و یعف و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند [illegible]
میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را انتقام
کشیده باشد از ایشان و یعلم الذین یجادلون و تا بدانند آنها که خصومت میکنند
فی آیاتنا در دلایل قدرت ما که در محل تنزیل ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی
فما اوتیتم پس آنچه داده شدید من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و زن و
فرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع
میگیرید و ما عند الله و آنچه نزدیک خدا تعالی است از ثواب آخرة و نعیم بهشت خیر بهتر است
و ابقی و پاینده تر للذین آمنوا برای آن کسان که گرویدند و علی ربهم یتوکلون و بر
پروردگار خود توکل میکنند و الذین و برای آنان که یجتنبون پرهیز میکنند و یکسو میروند
کبائر الاثم از گناهان بزرگ و الفواحش و از کارهای زشت و اذا ما غضبوا و چون خشم
گیرند بر مردمان بسبب [illegible] و زیادتی مکروهی که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان در
میگذرانند آنرا و عفو میکنند در اسباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم است که او را
کافری در مکه دشنام میداد و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض شان نمیکرد در تبیان
فرموده که در باره ابوبکر صدیق است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و ستم رسانیدند و او
حلم میورزید و متعرض ایشان نمیگشت — مستغرق کار خود چنانم که دگر پروای ملامتگر
بکارم نیست والذین استجابوا و برای آنان که اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را
مراد انصارند که حضرت پیغمبر ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند و اقاموا
الصلوة و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات آن و امرهم و کار
ایشان شوری با مشورتست بینهم میان ایشان یعنی هر کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای تعالی
وَالَّذِينَ و برای آنان که إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ
ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام میکشند زیرا که انتقام از کفار
فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا
کرداری است مانند آن لفظ سیئه ثانی با آنکه سیئه نیست بر سبیل ازدواج کلام است
چنانچه فَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ پس هر که عفو کند از ستمی که خود که مسلمان
باشد و ترک انتقام نماید از وی و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
پس مزد او بر خدای تعالی است و عین مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد و در
تبیان از حسن بصری رحمة الله علیه نقل میکند که روز قیامت آواز رسید که هر که بر خدای تعالی
مزدی دارد گو برخیزد و بستاند اجر خویش برخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه عفو از کمال
سیرت اهل فتوت است جز حلم و عفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم و بگذر که
گفته اند در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
دوست نمیدارد ظالمان را و ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند
وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آن که بر وی ستم کرده باشد فَأُولَئِكَ پس آن
گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت
یا ایشان را گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست
که ابتداء يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کننده اند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند
از حد در گذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ نه بحق و حجتی أُولَئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار

وَغَفَرَ و در گذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که این صبر و غفران
از لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رحمة الله علیه میگوید از کارهای
مردان مراد است و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند جفا خوریم و ملامت
کشیم و خوش باشیم که در مذهب ما کافریست رنجیدن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد
خدای تعالی فَمَا لَهُ نیست مر او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن
خدای تعالی مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و می بینی تو مر کافران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که
ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ میگویند هَلْ إِلَى مَرَدٍّ آیا هست بازگشتن بدنیا
مِنْ سَبِيلٍ از هیچ راهی یا جاده تا برویم و تدارک ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ و می بینی کافران را
که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است
جهة وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و شکسته
و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ مینگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ
از نگریستن پنهان یعنی بگوشهٔ چشم بدوزخ مینگرند و از هول و هیبت آن زهرهٔ سیر آوردن
ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ رانند دزدیده مینگرند گاه بلا که دگاه بر عرش و گاه
بدوزخ و جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال
دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلفه فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا
و چون ایشان را برین حال بینند گویند آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی چون زیانکاران را
بینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند در أَنْفُسَهُمْ
نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و کسان خویش يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز زیان در نفسها آنست که
خود را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیده و زیان در اهالی آنکه دوزخی اند با آنکه ایشان را از

ایمان بازداشتند واگر هشتی اند بآن که از دیدار ایشان محروم مانند الا ان الظالمین بدانید
بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم ۝ در عذاب پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع
وما کان لهم ونباشد مراین کافرانرا من اولیاء هیچ دوستان ومددکاران که بوقت
عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشانرا من دون الله بجز خدایتعالی یعنی کسی نتواند که عذاب
از ایشان باز دارد غیر خدایتعالی وخدای از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله وهرکرا گمراه سازد
خدایتعالی فما له من سبیل پس نیست ورا راهی بنجات وبنجاح استجیبوا اجابت کنید
لربکم مر پروردگار خود را یعنی دربذیرید آنرا که امر کرده از ایمان وتوحید من قبل ان یاتی
پیش از آن که بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست مر او را من الله از نزدیک خدایتعالی
یعنی بوقوع آن حکم کرده وآن حکم باطل نمیشود ما لکم نیست مرشمارا من ملجأ هیچ پناهی و
گریزگاهی یومئذ آن روز وما لکم ونیست مرشمارا من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید
یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کراما کاتبین در صحایف نوشته باشند واعضا وجوارح شما
نیز گواهی دهند فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی
فما ارسلناک پس ما نفرستادیم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که از عمل ایشان آگاه باشی
ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام وتو رسانیدی وانا وبدرستی که ما اذا
اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت وتونگری فرح بها
خوش شود بدان وشادی کند وان تصبهم سیئة واگر برسد ایشانرا بدی چون مرض وفقر ومحنت
بما قدمت ایدیهم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فان
الانسان پس بدرستی انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس است وناکرون نعمت را ومیشاید که مراد
از انسان جنس مردمان باشند واغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را

ازل

بزرگ شمرند ابو منصور ماتریدی فرموده که کفران دوستی آلت است لله ملک خدایراست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب
لمن یشاء اناثا می بخشد هرکرا خواهد اناثا دختران بی پسران چون لوط ویهب لمن یشاء
ومی بخشد هرکرا اراده کند الذکور پسران بی دختران چون ابراهیم او یزوجهم یا
جفت گرداند ایشانرا ذکرانا واناثا پسران ودختران یعنی هم پسر بخشد وهم دختر چون
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم اینجا بمشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها
وپسر تنها زیرا که آنجا اگر دختر دهد والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد ایشانرا آرزوی دختر بود
پس مشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم آنجا که از هر دو نوع دادم دیگر راستی نماند
که نفی آن باید کرد ویجعل من یشاء ومیگرداند هرکرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام
انه علیم قدیر ۝ بدرستی که خدای داناست وتوانا بر آنچه سازد ودانائی او از جهل مقدس ومعرا
وتوانائی او از عجز منزه ومبرا است علم او بر طرف از شائبه جهل وفتور قدرتش پاک از آلایش
نقصان وقصور آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه وآله وسلم گفتند چرا خدای تعالی
با تو سخن نمیگوید تا در تو نگریم چنانچه با موسی میگفت وموسی علیه السلام او را میدید حضرت فرمود
که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید آیه آمد وما کان لبشر ونیست ونشاید مر
آدمی را ان یکلمه الله آن که سخن گوید خدای با وی مواجهة در دنیا وآن کس او را ببیند
پس سخن گفتن خدای با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی وآن کلامیست خفی که بسرعت دریابند
بطریق الهام یا بالقا در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید با وی از ورای حجاب
یا آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علیه السلام سخن گفت وآنچه در پرده حجاب بود در
موضح آورده که خدای با پیغامبر ما سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت میان

دو حجاب بود که سخن خدای میشنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید و مسافت میان دو
حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی را یعنی کسی از ملائکه فیوحی
باذنه پس وحی کند مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی برترست
که خدای برتر است از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی حکیم داناست بتکلم یا بغیر
از روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنان که وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو اوحینا الیک
وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من امرنا بفرمان ما و قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد
چنانچه تنها بروح حیات میابد ما کنت تدری نبودی که بدانی قبل از وحی ما الکتاب که چه چیز است
قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم نبود
و لا الایمان و ندانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا تمییز نمیکردی
اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس با تو ایمان آرد و لکن جعلناه ولیکن گردانیدیم ما آن کتاب را
یا ایمان را نورا نهدی به روشنائی که راه نمائیم بدان من نشاء کسی را که خواهیم من عبادنا از بندگان ما
یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند و انک لتهدی و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی
مردمان را الی صراط مستقیم براهی راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است
هر که را خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله
آن راه خدائیست الذی له ما فی السموات و ما فی الارض آن خدائی که مر او راست آنچه در آسمانها
و زمینهاست الا الی الله تصیر الامور بدانید که بسوی خدا باز گردد کارهای خلایق در آخرت و
نزد محققان باز گشت همه امور در همه اوقاتست و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط
مشاهده این معنی دست دهد صورت و کثرت حجب جلالت غیبت ما مانع نور حضور
دیده دل ما باز گشا و ببین سر الا الی الله تصیر الامور سورة زخرف بسم الله الرحمن الرحیم حم

حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند قول ثعلب که در نعت
قدوه است تا باید این سخن متین آنجا آورد حروف تهجی برای تنبیه آید او سامع را متنبه کند
برای استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او
قسم یاد میکند بحیات بی زوال و بملک بی انتقال خود والکتاب المبین و بقرآن روشن و
هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت و جواب قسم
چیست انا جعلناه بدرستی که فرستادیم ما این کتاب را قرآنا عربیا قرآن بلغت عرب لعلکم
تعقلون تا شاید که شما که تازی زبانید دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را
صلی الله علیه و آله و سلم بآنچه مشاهده کنید در و از فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت
و انه و بدرستی که قرآن فی ام الکتاب در اصل کتابهای یعنی در لوح محفوظ که امین است از تغییر
لدینا لعلی حکیم نزدیک ما هر آینه بزرگوار است محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخ است
که رقم نسخ بروی کشیده نشود افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر صفحا از شما
قرآنرا باز داشتنی ان کنتم قوما مسرفین بآن که شما هستید گروهی مشرک زندگان یعنی بآن
که شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود باز نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود
بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل کنند و کم ارسلنا و چه بسیار فرستادیم من
نبی فی الاولین پیغامبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان مانع ارسال
رسل منع نکرد و ما یاتیهم و نیامد بکفار گذشته من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به
مگر آنکه بودند معاندان قوم او که باو یستهزؤن استهزا میکردند چنانچه حاسدان قریش
نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت ترین ایشانرا بطشا از
جهت قوت یعنی اقویای ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت و مضی

وگذشت در قرآن بچندین موضع مثل الاولین و صفت جز و قصه پیشینیان که ایشان
پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم و در ینجا وعید پیغمبر است بحضرت و وعید اعادت
بعقوبت ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو قوم خود را من خلق السموات والارض که
بیافرید آسمانها و زمینها را لیقولن خلقهن العزیز هر اینه گویند بیافرید آنها را خداوند غالب
در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود
و درین آیت اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مقر اند با فریننده و قوی و انا و عبادت
غیر او میکنند پس حق سبحانه و تعالی در صفت خود میفرماید الذی جعل لکم الارض خدای
آنست که ساخت برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد و جعل لکم
و بیافرید برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون شاید که شما راه یابید بسلوک
بران طریق سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و وی خدائیست که فرو فرستاد
من السماء ماء بقدر از آسمان آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن
باشد چون طوفان نوح و نه آنکه مهمات زراعت را کفایت نکند فانشرنا به پس زنده کردانیدیم
بدان آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی پس زمین افسرده خشک بیش را باخراج گیاه التفات
تکلم جهة اختصاص ولیست مین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده
خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و آن خدائی که بیافرید اجناس و
اصناف و انواع مخلوقات را کلها همه آن بی یاری و مددگاری و جعل لکم و ساخت برای شما
من الفلک والانعام از کشتیها و چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بدان در خشکی و دریا
لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم
نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شوید بروی و تقولوا سبحان الذی سخر

وبکوید

و بگوئید پاک است آن خدائی که رام کردانید و زیردست ما ساخت لنا هذا برای ما این کشتی و
جانور را تا بدو در کوب بریشان قطع بر و بحر کنیم و ما کنا له و نه ما هستیم مر این کوبت را بقوت
مقرنین ضبط کنندگان و فرمان داریم ساختگان و انا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار
خود لمنقلبون هر اینه بازگردندگانیم در آخر عمر خود بهر کیجه که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا
آنست ــ پس از عثمان شنیده رو که هر کار بر مرکب چوبین ز جهان نخواهی رفت در خبر
آمده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پای مبارک در رکاب کرد گفتی
بسم الله و چون بپشت مرکب راست شد گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر
لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و در موضح آورده که راکب باید که
الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشسته
و آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که ایا شما را بدین فرموده اند گفت
یا ابن رسول الله ما را چه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم با نکه یاد کنید نعمت پروردگار خود
در وقت سواری اشارتست که از حمد غافل نباید شد و جعلوا له و حکم می کنند کافران و مقرر میدارند
مر خدای را من عباده از بندگان او یعنی ملائکه جزءا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران او یند
و این تعجب است از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم برای او اثبات ولد میکنند
و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست ان الانسان لکفور مبین
بدرستی که کافر ناسپاس است آشکارا کفر او نسبت ولد میکند بحق سبحانه و تعالی و یکی دیگر از آثار جهالت
آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید
که ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق بنات از آنچه می آفریند دختران را که اخس و
انقص اند و اصفیکم و شما را برگزید و خاص کرد بالبنین به پسران که اشرف و اکمل اند و این جمله

شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُم و چون خبر داده شود یکی
مشرکان را که اثبات بنات بخدای کنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا بآن چیزی که
بسازد برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختران که آنرا اسناد بحق مینمایند و بالحقیقت
آن وصف است مر خدای را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را
خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختر متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا گردد روی او سیاه
از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو میدهد پس چون دختر را
بخود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید اَوَمَنْ يُنَشَّؤُا آیا آنکه بباله و بزرگ شود و حفص اَوَمَنْ
يُنَشَّؤُا بصیغه مجهول میخواند از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد
و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری
غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب
زنان ازین دو حیله عاطل میباشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی چنین باشد خدای او را بفرزندی
میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلٰئِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را الَّذِينَ
هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ آنان که ایشانند بندگان خدای اِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع
عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند اَشَهِدُوا آیا حاضر بودند در خَلْقَهُمْ
آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثیت در ایشان و در معالم آورده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از
پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ گو نبودند حقتعالی فرمود سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ زود باشد
نوشته شود گواهی ایشان وَيُسْئَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند بنی ملیح
جزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نپرستیدیم ملائکه را و این سبیل مجادله می

گفتند

گفتند نه از روی اعتقاد بعلیت مشیت حق بر مشیت عباد ایمان است لا جرم حق سبحانه فرمود
مَا لَهُمْ بِذٰلِكَ نیست ایشان را بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی یقین نمیدانند و سخن
نمیگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تقبیح بزبان اهل اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ نیستند ایشان
مگر دروغ گویان اَمْ اٰتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ نامه پیش از قرآن که ناطق
بصحت قول ایشان فَهُمْ بِهٖ مُسْتَمْسِكُونَ پس ایشان آن کتاب چنگ در زده اند
و بدان احتجاج نمایند کانند و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقلی و
بیارند و بطریق عقل نیز حجتی بیارند بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا بلکه میگویند بدرستی که ما یافته ایم
پدران خود را عَلٰى اُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ و ما بر پی ایشان راه
یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادان است وَكَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
و همچنین نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ در دیهی و مجمعی هیچ پیغمبری بیم کننده
که ایشان را بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا مگر گفتند
منعمان و توانگران و سرداران دیه اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را
عَلٰى اُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ و ما بر عقب ایشان اقتدا
کنندگانیم قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حفص قال میخواند یعنی گفت آن پیغمبر
اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران جاهل خود میکنید و اگرچه آورده ام برای شما بِاَهْدٰى دینی
راستتر مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ اٰبَاءَكُمْ از آنچه یافته اید بر آن پدران خود را ایشان در
تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهٖ گفتند ما بدان چیزی که شما فرستاده
شده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده
کشید ع خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد ع گرچه عقلش سوی بالا

نصف ع

بپیروی مرغ تقلید پستی میبرد فانتقمنا منهم پس ما انتقام کشیدیم ازان مقلدان معاند
باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام
تکذیب کنندگان درین سخن تسلیهٔ آن حضرتست صلی الله علیه وآله وسلم پس میفرماید که
اگر تقلید پدران میکنید بارى تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای شماست واذ
قال ابراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لابیه و قومه مر پدر
و قوم خود را چون دید که بت میپرستید انّنی براء مما تعبدون بدرستی که من بیزارم
از انچه میپرستید شما آنرا الا الذی فطرنی لیکن آن که آفرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که
او مرا ثابت دارد بر هدایت وجعلها وساخت ابراهیم کلمهٔ توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده
فی عقبه در ذریت خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن موحد بوده و کلمه
خلقرا بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
یا امت محمد و بعضی برآنند که خدا کلمهٔ توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لعلهم
یرجعون تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی درآیند بل متعت بلکه برخوردار
دادم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغامبر اند و آباءهم و پدران ایشانرا بعمر دراز
و نعمت بی انداز حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام
و رسول مبین و پیغامبر آشکارا بدلایل معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات و لما
جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکرگزارد این نعمت فرمان
بردندی ایشان در انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که تو آوردی یعنی قرآن سحر جادویست و انا به
کافرون و بدرستی که ما بدان ناگرویدگانیم و باز نداریم که آن من عند الله است و قالوا و
دیگر گفتند لولا نزل هذا القرآن چرا فرستاده نشد این قرآن از سخن خداست علی رجل من

القریتین بر مردی از یکی دو دیه که مکه و طایف است عظیم مردی بزرگ که صاحب مال و جاه
بود از مکه ولید مغیره و یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طایف عروه و ثقفی یا حبیب بن
عمرو یا ابن نه یا لیل یا ابن عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست یا نسبتی که بدو باید
داد مدار و هر بزرگی نزد ایشان منحصر بود در جمع زخارف دنیوی و ندانستند که مدار تحصیل و حصول منصب
که رسالت رتبهٔ عالیه است و استحقاق آن تحلیه باشد بفضایل روحانیت و کمالات
قدسی و با اینهمه اختصاص یابد بفضلی خاص از واهب العطیات تا دست آرد
مثلش بکه باشد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود اهم یقسمون آیا ایشان قسمت
میکنند رحمة ربک رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست
تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند نحن قسمنا بینهم ما بخش کردیم
میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در
حیات دنیا و ایشان از تدبیر و تعبیر آن عاجز اند پس از کجا در امر رسالت که اعلی مراتبست
دخل مینمایند و رفعنا بعضهم و برداشتیم برخی از ایشان یعنی آدمیانرا فوق بعض درجات
بر بعضی در جهات در روزی یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری
بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات
باخلاق حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجهٔ او بلندتر و این تفاوت برای این پیدا کرده ایم لیتخذ
بعضهم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضا سخریا بعضی دیگر را کار کننده یعنی جمعی جمعی را بکار فرمایند
تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و بعمال مساعد دیگری
نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود و رحمة ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت
خیر مما یجمعون بهتر است از انچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند

ولولا ان یکون الناس و اگر نه آن بودی که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع در
حرص بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر اینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای آن کس که
بگرود بخدای لبیوتهم مر خانهای ایشان را سقفا من فضة سقفها از نقره و معارج
علیها و نردبانها که بدان بام آن خانها علیها یظهرون برآیند و خود را بنمایند و لبیوتهم و میساختیم
مر خانهای ایشان را ابوابا درها و سررا علیها و تختها که بران یتکئون باشند تکیه زدگان
همه از نقره درین آیت اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمت نیست
و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طبایع مجبورست بر محبت دنیا
و بسبب آن از عبادت و فرمانبرداری باز ایستاده میلی بطرف کفر ناسپاسی کردندی و اگر نه من
سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران از نقره کردمی و زخرفا و با وجود اینها
ایشان را از طلا دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی و ان کل ذلک و نیست آنچه همه یاد
کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و
انتقال است والآخرة و نعمت آخرة و گفته‌اند بهشت عند ربک نزدیک پروردگار تو
یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزگاران است که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده‌اند یا از
مستلذات فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده ~ هر کس که رخ از متاع دنیا برتافت
و در طلب دولت باقی بشتافت : آنجا که کمال همتش بود رسید : و آن چیز که مقصود دلش بود
بیافت : ومن یعش و هر که چشم بپوشد و اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای
یعنی از ذکر رحمن و احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نقیض له
شیطانا برگماریم بر وی دیوی فهو له قرین پس آن دیو مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز
بود در دنیا و پیوسته با غوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم

قصر قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بود آن جن
گفت که ای شیخ مردم را چگونه می‌بینی گفت بعضی را در خواب و بعضی را بی خواب گفت آنچه
بر سرهای ایشانست می‌بینی گفتم نی چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سرهای هر کس غرابی نشسته است
بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته است و بعضی را گاهی بر رو فرو میگذرد و گاهی بالا میبرد گفتم
این چیست گفت نخواندی ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین
اند بر سرهای ایشان و بر هر یکی بقدر غفلت او استیلا یافته ~ دریغ و درد که با نفس
قرین شده‌ام : وزین معامله با دیو همنشین شده‌ام : بپارگاه فلک بوده‌ام قرین ملک
ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده‌ام : و انهم لیصدونهم و بدرستی که دیوان باز میدارند قرینان
خود را عن السبیل از راه حق و یحسبون و می‌پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون آن
که ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست که دیو از اهل هدایت
اند و درین پندار میباشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند بما آن معرض و قرین او
و حفص بصیغه واحد میخوانند یعنی بیاید بما آن معرض و قراءت بکر اظهر است چه در خبر آمده که
معرض و قرین او در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از سعید خدری رضی الله عنه
نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آورند دیوی که قرین او باشد در دنیا آن ساعت دست
با وی بوده باشد که مفارقت نکند از وی تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند
قال گوید عاصی یعنی آن کافر بخشم و خشونت از حنق مر شیطان را یا لیت بینی و بینک ای کاشکی
میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ
در موضح آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیار است
غرض آن که کافر دیو را گوید کاش تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد همنشینی تو

گوییم بایشان گوید ولن ینفعکم الیوم و سود نمیدارد شما را در آخرة این آرزو دشمنان
اذ ظلمتم چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا انکم فی العذاب مشترکون برای آن که شما
در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنان که در سبب آن
شریک بودید و بعضی گفته اند سود ندارد شما را آن که شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب
سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
بایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانچه بشرایط دعوت اقامت مینمود عناد و انکار
ایشان افزونتر بود حق سبحانه و تعالی فرمود که افانت تسمع الصم آیا تو ای محمد توانی که
بشنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل کر است سخن حق توانی شنوانید او تهدی العمی
یا قوت داری که راه نمائی کورانرا یعنی کوردلانرا طریق حق توانی نمود و من کان فی ضلال مبین
و آنرا که هست در گمراهی هویدا یعنی تو قادر بر هدایت گمراهان نیستی پس تعب بسیار بر نفس خود
منه فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آن که عذاب ایشان تو بنمایم
دل خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینک
الذی وعدناهم یا بنمایم بتو آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که
ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان
حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ درزن بالذی اوحی الیک
بآن چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام انک علی صراط مستقیم بدرستی که
تو بر راه راستی که زود بمنزل قرب الهی رسید و انه لذکر لک و بتحقیق که قرآن هر اینه شرف و
عزتیست مر ترا و لقومک و مر گروه ترا از قریش و جمعی گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان
آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی و عرب جمع م

بنی هاشم را است نه ایشان را و گفته اند مراد از قوم امت است و سوف تسئلون و
زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاس آن و اهمال و پرسش ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشانرا استفسار
کن من رسلنا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا انبیا رسل گذشته سوال کن که اجعلنا من دون
الرحمن آیا فرموده ایم که بجز خدا آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی پرستش کسی حکم
کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان کسی بجز خدای مقرر نبوده مراد باین کلام
استشهاد است باجتماع انبیا بر توحید و در معالم آورده که شب اسری رسل نزد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آن حضرت در مضمون سخن
شک نیاورد و نپرسید و صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده که جبرئیل علیه السلام از میکائیل پرسید
سید عالم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر و ایمان او از آن محکمتر است
که این سوال کند آن که در کشف دارد استقلال که توجه کند باستدلال و لقد ارسلنا
موسی و هر اینه ما فرستادیم موسی را بآیاتنا بمعجزات که علامات روشن بود بر نبوت او
الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و گروه او فقال انی رسول رب العالمین پس گفت
موسی بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بآیاتنا پس آن هنگام که آورد
موسی بایشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم منها
یضحکون همان وقت ایشان از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند
در اول مشاهده بی تامل در آن و ما نریهم من آیة و ما نمینمودیم ایشانرا هیچ معجزه الا
هی اکبر مگر آن که او بزرگتر بود من اختها از آن مثلی که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند
بنوعی از اعجاز که بجهة آن خاصه مفضل بود بر دیگری مراد وصف همه است ببزرگی و اخذناهم بالعذاب

وگرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لعلهم یرجعون شاید که برگردند از کیش باطل
و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه در آمدند
وقالوا یا ایها الساحر و گفتند ای مرد جادو یعنی عالم کامل این خطاب از روی تعظیم بود چه سحر
ایشان علم بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم و غالب بر تمام سحره یا آنکه
موسی را بدین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت گفتند که ساحر ادع لنا ربک بخوان
برای ما پروردگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است یعنی که ورا هست عندک نزدیک تو و آن
استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعای که میکنی مستجاب میگرداند در کشف عذاب از ما
او را بخوان اننا لمهتدون بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب مرتفع شود بتو
ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا عنهم العذاب و آن هنگام که بردیم از ایشان عذاب را
بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون از
اجابت دعای متردد شد مبادا که مردم بدو گروند پس قوم خود جمع کرد و چون جمع شده بلند بر آمد
ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از
ایشان از روی عظمت قال یا قوم گفت ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی ملک مصر آیا نیست مرا
مملکت مصر از اسکندریه تا سر حد شام وهذه الانهار و این جویهای آب نیل تجری من تحتی
میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک
و نهر طولا و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشت پس اشارت بدین جویها
کرد و گفت در بوستانهای من میرود افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی
اینها ندارد ام انا خیر من هذا الذی بلکه من بهترم ازین کس که در ملک من هو مهین او خوار و بی
مقدار است ولا یکاد یبین و نمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان لکنتی

هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای واحلل عقدة من لسانی
گره از زبان بی زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده چه مردم پیش از رسالت او برآن وجه
دیده و دانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا افکنده نبود اسورة من ذهب دستوانها از
زر و سیم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن
میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای
او را دستوانه زرین نداده او جاء معه الملائکة مقترنین یا چرا نیامده اند با او فرشتگان مقترنین
پیوستگان بهم و برابر یاری و هواداری او چه هر ملکی را الهی میفرستد جماعتی از خواص خود بخدمت او
نامزد میکند تا تجمل او بسیار گردد و همه حال مدد و معاون وی باشند پس این چگونه باشد که
خدای مردی درویش را که کسی را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون
بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فاطاعوه پس فرمان داری او کردند
و بیگلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان
بودند قوما فاسقین گروه بیرون رفته از دایره بندگی خدا و فرمان داری بلکه خارج از
طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کردند و موسی را بنظر حقارت دیدند و ندانستند که
فرعون و عذاب ابد در پیش است موسی کلیم الله چون ولی وشبانی فلما آسفونا پس چون در غضب آوردند
ما را با فراط در مکابره و اسراف در کبائر یا بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم
از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فجعلناهم
سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه منکران
ع آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین
و گردانیدیم ایشانرا پند و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه

عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را
هم بآب غرق ساختند و بدانچه نازید بفریاد او نرسید ✱ در سرداری که باشدت سر او را
اندر سر آن رود که در سرداری ✱ در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با
صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آن که بدون خدا میپرستید جمعی گفتند که عیسی معبود
ترسایان است من دون الله و تو گمان میبری که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر
نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ملزم شد آیت آمد که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومك
انگاه قوم تو منه یصدون ✱ از آن مثل فرح کنند و آواز بلند بردارند قول در سبب نزول
آیت آنست که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق
باشند یا شبه میکردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند
و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای میپرستند هرگاه که عیسی علیه السلام در آتش
باشد خدایان ما نیز باشند مؤید این قول است آنچه میفرماید وقالوا و گفتند مشرکان
ءآلهتنا خیر آیا خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد که ایشان
نیز باشند ما ضربوه نزدند آن مثل را لك برای تو الا جدلا مگر برای جدل و خصومت نه از برای
تمیز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون خصومت کران و
لجاج کننده کان ان هو نیست عیسی علیه السلام الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهاده ایم
علیه برو بنبوت و رسالت وجعلناه مثلا و کردانیم او را آیتی و امری عجیب لبنی
اسرائیل ✱ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرابت مثل سایر قصها

ولو نشاء

ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر اینه سازیم منکم بدل از شما ملائکة فرشتگان را یعنی شما را
هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فی الارض یخلفون ✱ در زمین از پی در آیند شما را
وانه و بدرستی که عیسی علیه السلام لعلم للساعة علم است مر ساعت را یعنی بوو دانند نزدیک
آمدن قیامت را چه یکی از علامت قیامت نزول عیسی است علیه السلام از بعد از تسلط
دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده
باشد و هر دو دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و در خسار مبارکش عرق کرده چون
در پیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی چون در
روان شود و نفس وی بهر کافری که رسد بمیرد و هر جا چشم وی افتد نفس او برسد پس در
طلب دجال روان شود و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد
و آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلام مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا محصن شود
القصه چون معلوم شد که ظهور عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامت فلا تمترن بها پس شک
مکنید و جدال منمائید بها بآمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید شرع رسول مرا هذا
اینست صراط مستقیم ✱ راه راست که کسی برو گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان
و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و
قدم در راه وی منهید انه لکم بدرستی که او مر شما را است عدو مبین ✱ دشمن آشکارا
ولما جاء عیسی و آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن یا آیات
انجیل یا معجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة
بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابین لکم و برای آن که روشن کردانم برای شما بعض
الذی تختلفون همه آنچه اختلاف میکنید فیه در آن از امور دین یا احکام تورات فاتقوا

پس نترسید از عذاب خدا واطیعون وفرمان بریمرا در هرچه فرمایم ان الله ربی وربکم بدرستی که خدای
که بحکم او میفرمایم هو ربی او آفریدکار منست وربکم و آفریدکار شما فاعبدوه پس او را پرستید
بیگانگی هذا صراط مستقیم اینست راه راست بی کجی و انحراف فاختلف الاحزاب
پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه
و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای آنان که ستم کردند ازین احزاب من
عذاب یوم الیم از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هل ینظرون ایا چشم
میدارند این احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت ان تاتیهم بغتة آنکه
بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان نترسند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال
بامور دنیا الاخلاء یومئذ دوستان در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان
بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان ع
برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که ویلعن بعضهم بعضا و مومنان که
محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات
کاشی مذکورست که خلت چهار نوع میباشد خلت تامه حقیقیه که محبت روحانیه است و آن
مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر
دویم محبت قلبیه و استناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا
و ابرار باهم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل نپذیرد
نه در دنیا و نه در آخرة و ثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیوم محبت عقلیه که مستند است
بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم
و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات جسمیه و مشتهیات نفسیه

پس

پس در قیامت اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد
بلکه چون متمنی وجود دیگر دو غرض و غایت بحصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود و دوستی
کان غرض آمیز نشد دوستی دشمنی انگیز نشد مهر که از هر غرضی گشت پاک رست چو خورشید بود
تابناک یا عباد منادی در آن روز ندا کند متقیان را که خدای میفرماید ای بندگان من
لا خوف نیست ترسی علیکم الیوم بر شما امروز از لقای مکاره و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین
شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بایاتنا بندگان آنانند
که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را
آنگه منادی گوید ادخلوا الجنة درآیید در بهشت انتم شما وازواجکم و زنان مومنه شما تحبرون
شادکرده شوید باکرامی داشته شده یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند در بهشت
در آمدگان بصحاف بکاسهای پهن من ذهب از زر پر از انواع طعام واکواب و کوزهای
بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از اصناف شراب وفیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس
آنچه آرزو برند نفسها و بدان خوش بر آیند و حفص تشتهیه الانفس خوانده وتلذ الاعین
و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار
کرده اند از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین در دنیا
فرموده است اهل نظر میدانند که لذت عین در چیزی میتواند بود و جمعی را که عشاق و اعزه
بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعان انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان تو
با ایشان بگوی وتلذ الاعین عبارت از چیست و بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل
شوق را لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست پرده از پیش بر انداز که
مشتاقان را لذت دیدن بجز دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت

دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار فزونتر باشد و از
مصری نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر شوق بدیدار دوست زیاده تر
و در زبور آمده که ای داود بهشت من از برای مطیعانست و کفایت من جهة متوکلان
و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از ان محسنان و مغفرت
من برای تایبان و من خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا
دلم از شوق تو خونست نه انم چونست ❊ در درون شوق جمالت ز بیان بیرون است ❊ دردلم
شوق تو هر روز فزون میگردد ❊ دل شوریده من بین که چه روز افزون است ❊ انکه برای تمامی لذت
بهشتیان میفرماید و انتم فیها و شما در بهشت خالدون ۝ جاوید باشند کانید و کمال نعمة
من در آنست که او را بیم زوال نباشد و تلک الجنة التی اورثتموها آن بهشتی که امروز میراث
داده شد ایدآن از آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را
میراث داده ایم بما کنتم تعملون ۝ بآنچه بوده که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات
جزا را بلفظ میراث ذکر کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در جنت
فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون ۝ از انها میخورید پیوسته در معالم آورده که در حدیث واقع است
که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن بجای آن باز روید ان المجرمین بدرستی که
کافران فی عذاب جهنم خالدون ۝ در عذاب دوزخ جاوید ماندگان لا یفتر عنهم
سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان و هم فیه و ایشان در عذاب مبلسون ۝
ناامید وارانند از رحمت نجات از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ستم نکردیم ما بر ایشان
بدین عذاب کردن و لکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین ۝ ایشان ستمکاران که شرک آوردند
و وضع عبادت کردند در غیر موضع ونادوا یا مالک و چون امید ببرند از خلاص خازنان

دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لیقض علینا ربک تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را پروردگار
تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان
آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد انکم ماکثون ❊ بدرستی
که شما درنگ کننده اید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق
سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم
سخن راست و درست بر زبان پیغمبران و لکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون ۝
مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا امرا فانا مبرمون ۝ بلکه محکم کردند
کافران و ساختند کاری در رد حق و ابطال آن کید برای پیغمبران پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم
کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا ام یحسبون ایا
می پندارند کافران انا لا نسمع آن که ما نمیشنویم سرهم سخن نهانی که در دل خود میگویند
و نجویهم و آنچه براز با یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری میشنوم آنرا و رسلنا و فرستادگان ما
که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد
از ان که نهانیهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند
قل بگوی ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد مر خدا را ولد فرزندی چنانچه گمان میبرید فانا اول
العابدین ۝ پس من اول پرستنده ام مر خدا را بیگانگی پس بایستی که من دانم و چون من مدانم
که او را فرزندی نیست تا اثبات ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی این آیت گفته که اگر
خدا را فرزند بودی و برهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده آن بودمی
او را یعنی که پیوسته تعظیم خدای میکنم که اگر او را فرزند بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است
و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله علیه در ان گاه خود نشسته بود

و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و گفته
مغیره را دران وقت میل اسلام بود و پیوسته تلاوت قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن
استهزا میکنی بخدای که آنچه میگوید محمد مگر حق نضر گفت من نیز حق میگویم که محمد میگوید لا اله الا الله
من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم رسید و آن حضرت اندوهگین شد جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد
و نضر پیش ولید آمده این آیت برخواند و گفت خدای محمد را تصدیق کرد درین آیت
که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرد
زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبود مر خدای را فرزندی آنکه فرمود که بگوی من اول موحدانم
سبحان پاکست و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش
خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرزند و اله میگویند فذرهم
پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل و یلعبوا و بازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا
تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روزی را که وعده کرده شده اند بملاقات آن
یعنی روز قیامت وهو الذی و اوست خداوندی که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه
است وفی الارض اله و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وهو الحکیم و اوست راستکار در
تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک الذی له و بزرگوار است آن که مراو راست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است
یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روانست وعنده و نزدیک اوست علم الساعة دانستن
ساعتی که قیامت دران قایم شود والیه ترجعون و بسوی او بازگردانیده شوید همه خلایق در آن روز
ولا یملک الذین و در آن روز مالک نباشند آنان که یدعون میپرستند کافران ایشان را

من دونه بجز خدای الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و
انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن
الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را
رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند
بدل خود آنرا که بزبان گواهی دادند و ایشان شفاعت کرده اند اهل ایمان را ولئن
سألتهم و اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که من خلقهم که بیافرید ایشان را لیقولن الله
هر آینه میگویند الله چه از فرط این جواب مکابره نمیتوانند کرد فانی یؤفکون پس چون
گردانیده میشوند مشرکان از عبادت و پرستش غیر او و قیله و نزدیک خداست دانستن قول
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنجا که گفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستی که این
گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند که از روی عناد و مکابره لا یؤمنون ایمان نمیآورند فاصفح
پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام
و بگو تسلیم میارید که از شما مطلوب نیست این حکم بآیة السیف منسوخ است فسوف یعلمون پس زود باشد
که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید بدنیا در روز بدر و در عقبی بهنگام
نزول سورة الدخان بسم الله الرحمن الرحیم حم امام ابو اللیث در تفسیر خود از
امام محمد حکیم ترمذی نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سوره مصرح کرده در حروف مقطعه
مجتمع است و دران حروف جمع کرده مجمل او چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت
پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشاره است بکلمات
چنانچه در حم گفته اند که حمیت المحسنین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوای لی
گویند معنی او آنست که حم ای قضای کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشت والکتاب المبین

وسو کنند بکتاب هویدا که قرآنست که بمحض کرم إنا أنزلناه بدرستی که فرو فرستادیم او را فی
لیلة مبارکة در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کلام برکت نبار آن که در آن
شهر است کتاب کردیم که سبب منافع دین و دنیو و واسطهٔ میامن صوری و معنوی است
از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت إنا کنا بدرستی که هستیم ما منذرین
بیم کننده با نزال آن در این شب و جمعی بر آنند که لیلهٔ مبارکه شب برائت و آن شب نیمهٔ
شعبان باشد و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعا و فصل اقضیه و تقسیم نعم است
فیها در این شب یفرق جدا کرده و فصل داده شود کل أمر حکیم هر امری که حکم کرده شده است
در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از ایام فاضله است که بدین امت داده اند
و در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد هر موئی که بر گوسفندان بنی
کلب است و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که
درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک
او را بشارت دهند به بهشت و سی فرشتهٔ دیگر ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی فرشتهٔ
دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع کنند از وی و در این
شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت نمایند أمرا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضا در این شب
من عندنا از نزدیک ما إنا کنا بدرستی که هستیم ما مرسلین فرستنده ترا که محمدی رحمة
من ربک بخشایش از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرمود و ما أرسلناک إلا رحمة
للعالمین در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است
خواجه چون در مدح خویش گفت إنما أنا رحمة مهداة گفت یا فرستادیم جبرئیل را با قرآن
بر حبیب خود یا ملائکه در این شب بسلام مؤمنان فرستادیم إنه هو السمیع بدرستی که خدای شنوا است

شب برات از لیالی فاضله است

جمیع سخن بندگان را العلیم دانا است بهمه نیتهای ایشان رب السموات والأرض
آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید آن فیه کن إن کنتم
موقنین اگر هستید شما یا گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لا إله إلا هو مستحق
پرستش نیست مگر او یحیی زنده میگرداند و یمیت و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات
ربکم پروردگار شما و رب آبائکم الأولین و پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران
بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فی شک در شک اند از قرآن یلعبون بازی و استهزا
میکنند بآن فارتقب پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تأتی السماء روزی که بیاید آسمان
بدخان مبین دودی آشکارا عرب شر غالب را دخان میگویند پس مراد عذابست که
نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباریست که در روز فتح مکه مرتفع گشته
چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دخان
عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان بهیئت
دخان چیزی می بیند در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشکی غبار تیره از زمین
بر انگیخته میشود بشکل دودی و لهذا سال قحط را سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیهٔ عام الرماد همین است
و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث
اشراط الساعت آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب
یغشی الناس فرو گیرد مردمان را چهل روز مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را
بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هذا عذاب الیم این است عذابی دردناک که
حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما

برداز از ما این عذاب را انا مؤمنون • بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون
این بلا منکشف گردد ایمان می‌آریم حق سبحانه میفرماید که انی چگونه بود لهم الذکری
مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار از عذاب وقد جاءهم و حال آن که آمد بدیشان رسول
مبین • فرستاده آشکارا کننده معجزات ایشان آن متذکر نشدند ثم تولوا عنه
بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان به و قالوا معلم و گفتند او آموخته است
یعنی غیر بسیار و قرآن را می‌آموزند مجنون • دیوانه است و دماغ او مختبط است و
با وجود اینهمه چون وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بردارنده ایم
عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان
انکم عائدون • بدرستی که شما باز گردیدگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان
با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحمن سوگند بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دادند و آن
حضرت دعا فرمود و بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی
که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان
مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق یوم نبطش البطشة
الکبری • یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر میاطی
آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم مر شما را
بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون • بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز و
لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبطیان
از ملازمان فرعون وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم • پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب
یعنی موسی بن عمران ان ادوا الی آن که ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید

بامن

با من عباد الله پرستندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل انی لکم بدرستی که من شما را رسولی
امین • فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم بمکر و حیله و اهل خلق و ان لا تعلوا و آنکه
سرکشی مکنید و کبر میارید علی الله بر خدای باهانت دین او نمایید انی آتیکم
بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مبین • روشن بر صدق دعوای خود فرعونیان بعد از استماع
این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند فرمود و انی عذت و بدرستی که من پناه بردم
بربی و ربکم بآفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون • آنکه سنگسار کنید یا بکشید یا
دشنام دهید و دوی نگهدار منست و ان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید مرا و نمیگروید
بمن فاعتزلون • پس کناره گیرید از من و مرا میازارید • مرا بخیر تو امید نیست بد
مرسان ایشان سخن آن حضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فدعا
ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بآن که این گروه قبط قوم مجرمون
گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را اهلاک کن که مشرکانند حق سبحانه دعای وی
اجابت کرد و گفت فاسر بعبادی لیلا پس سیر ده بندگان مرا شب از مصر انکم
متبعون • بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار
شوند از پی شما در آیند و چون بدریا رسیده باشند تو عصا بر دریا زن تا شکافته و در راهها
پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند و اترک البحر و بگذار دریا را رهوا • ساکن و آرمیده بر همان وجه
که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا بحال اول رود و بگذار تا قبطیان در آیند
و مترس انهم بدرستی که ایشان جند مغرقون • گروهی غرق شدگانند یعنی همه در دریا غرق
خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنات
بوستانهای پر درخت و عیون • و چشمهای آب روان و زروع و کشتهای رسیده و مقام

ع ثلاث ارباع

کریم ۵ و منزلهای نیکو آراسته و نعمة کانوا و اسباب تنعم در خوردار که بودند فیها دران
نعمت فاکهین ۵ متنعمان و شادی کنان کذلک کار ما با مکذبان همچنین است و اورثنا
و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قوما آخرین ۵ بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل
فما بکت علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی از
هلاک ایشان کسی را حساب نبود و در معالم فرموده که چون مومن بمیرد چهل صباح آسمان و
زمین بر وی بگریند و از انس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ
بنا شد الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که رزق او از انجا فرود آید و دری که عمل او از انجا
بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و بر وی بگریند
عطا رحمة الله علیه گوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون امام حسین
بن علی رضی الله عنه شهید شد آسمان بگریست و گریه او آن بود که اطرافش سرخ شد
و درین باب کاهی گفته این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست هر شام عکس خون
شهیدان کربلاست گر چرخ خون ببارد زین غصه در خور است ور خاک خون بگرید زین
ماجرا رواست و گفته اند گریه آسمان و زمین همچو گریه آدمیان نیست و بعضی بر آنند که علامتی بر
ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچو گریه که در اغلب دال است بر غم و اندوه و بر تقدیر
فرعونیان را عملی که بر آسمان رود نبوده و بر روی زمین هیچ کاری نیکو نکرده اند آسمان و زمین بر ایشان
نه گریست و ما کانوا منظرین ۵ و نبودند مهلت داده کان از وقتی بوقتی دیگر و لقد نجینا
بنی اسرائیل و بدرستی که برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهین ۵ از عذاب خوار کننده
که بنده کی فرعون و جور و قتل انبیا و تعب در عمل عذاب واقع من فرعون از فرعون انه
کان عالیا بدرستی که بود فرعون سرکشنده و خود را بلند ساخته من المسرفین ۵ از

ع

کافران

کافران که متجاوز اند از حد و ایمان و لقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و مومنان
بنی اسرائیل را علی علم بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوار آن اند که برگزیدیم ایشان را علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان و آتیناهم و دادیم ایشان را من الآیات از نشانها ما فیه
بلاء مبین ۵ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی ان
هولاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لیقولون میگویند ان هی نیست و حالت
الا موتتنا الاولی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از وی حیاتی نیست و ما نحن و نیستیم ما بمنشرین
زنده شدگان و برانگیختگان بعد از ان فاتوا بآبائنا بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه
جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و چون ظهور آن به وقت دیگر که خواهد
پس وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر وی حکم نرسد اهم خیر ایا قوم و ارایشان
بهتر اند در قوت و شدت و مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع پیغمبر که لشکری بود دانا ذات
و ثروت و در غایت کثرت و الذین و آنان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم
تبع مانند عاد و ثمود و جز آن که بگردیدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی
که بودند ایشان مجرمین ۵ گروه کافران و منکران بعث و حشر و از فحوای آن اخبار چنان
معلوم میشود از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او اسعد بن ملیکا با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب
عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنه
هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا غیر پیغمبر و از عایشه
منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت
فرموده نه او را در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا

لشکری کرد و دو کس از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنوده نزدیک وی
رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمانست و تعریف آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم کردند و او از سر قتل و غارت مدینه در گذشت و او آتش پرست بود و بر دست آن
دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد قومی از هذیل بسر راه او آمده گفتند ای ملک
کنیم ترا بخانه که در وی گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان
آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک کند تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورده گفتند
ای ملک زینهار که از شریفترین بقعه است بر روی زمین و هیچکس قصد آن جا نکند مگر که هلاک شود
ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد و قربان فرمود تبع رفت و خانه کعبه را جامه پوشانید و
شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر عازم مخالفت گردیدند که تو از دین
برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خداپرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند
و گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن که چون دو کس با یکدیگر
دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود
درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان در آمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر که الله
سبحانه مقرر است پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و بیک مولی
یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو رساند و الا با ولاد سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند
و فرزند میت و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود و او نامه موقف عرض حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله وسلم رسانید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سه نوبت فرمود که
مرحبا بالاخ الصالح و از رفاشی رحمة الله علیه نقل است که ابو کرب اسعد حمیری از متابعت ایمان آورده
به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم قبل از بعثت آن حضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که

بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بود و با شد و
ما خلقنا السموات و الارض و نیافریدیم آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان ایشانست
لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریدیم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آوردیم و از حکمت
سنزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بل ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم ایشان را
الا بالحق مگر برای حق که آن مثوبتست بطاعت و عقوبت بمعصیت و لکن اکثرهم و لیکن
بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان
یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی
میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند
مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب یاری دهند
کسی را هیچ چیز و لا هم ینصرون و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر
الا من رحم الله مگر کسی که بر وی بخشوده باشد خدای تعالی یعنی مؤمنان که ایشان یاری کنند
یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد
الرحیم مهربانست بر هر که رحمت کند او را از تبه شفاعت دهد ان شجرة الزقوم
بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم خورد گناه کارست یعنی ابو جهل و از این
زقوم چون بخورند کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها چو جوشیدن
کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگداز اندام ها را
پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گناه کار را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر
الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا پس آنگاه بریزید فوق رأسه بر زبر سر او من عذاب
الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذب

بگوئید مر ورا که ذق بچش و گویش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ای جهنمی نزدیک قوم
الکریم بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحی از من عزیزتر
بزرگوارتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را بگوئید که عذاب بکش که تو دعوی میکردی ای عزیز
و کریمی ان هذا بدرستی این عذاب ما کنتم به آنست که بودید شما بآن تمترون شک
آورده تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در
جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در و آفات و مخافات نبود فی جنات در بوستانها
وعیون و چشمها یلبسون میپوشند من سندس واستبرق از حریر تنک نازک و سطبر متقابلین
در حالتی که متقابل باشند در مجالس با یکدیگر تا بهم مستانس باشند در تفسیر سورآبادی آورده که این
مقابله بروز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان نشاند و همه
روبهای یکدیگر می بینند کذلک همچنین بر حال میباشند نه تغیر و تبدیل وزوجناهم
و قرین میسازیم متقیان را بحور بزنان سفید روی عین گشاده چشم و اختلاف است در آن که
ایشان زنان دنیا باشند یا حور العین بهشت یدعون میخواهند فیها در بهشت بکل فاکهة هر میوه
که آرزو میکنند آمنین در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها
الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ پیشین که در دنیا چشیده اند و چون
معهود نزدیک مردمان آنست که هر زنده را مرگی میباشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشتیان را مرگ
نیست ووقاهم و نگاه میدارد حق سبحانه ایشان را یعنی بهشتیان را و از ایشان دفع میکند
عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا من ربک از روی فضل و کرم که واقعست از آفریدگار تو
ذلک آن صرف عذاب و حیات ابد در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری
بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک

بلغت

بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان
خود متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی
که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما ایشان تو حضرت الهی خواهد بود و از ایشان
عذاب و عنا هر دوستانرا هر دم فتحی تازه و خصمانرا هر زمان زجری اندازد تا بعد از عمر
حسن المآب منکر از هیبت ذوقوا العذاب سورة جاثیه بسم الله الرحمن الرحیم
حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم کنایت
از کنیت ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلی است و میم مملکت ابدی و
بدین هر دو قسم یاد میکند تنزیل الکتاب فرود آمدن قرآن من الله العزیز از
نزدیک خدائیست بر همه غالب الحکیم دانا در تغییر مطالب و تقدیر مواهب ان فی
السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته والارض و در زمینها از جبال و اشجار و جویها
لآیات للمؤمنین نشانهاست مرگروندگان را بر وحدت و قدرت صانع وفی خلقکم
و در آفریدن شما از نطفه و تغیرات از حالی بحالی وما یبث و آنچه پراکنده میسازد در زمین من
دابة از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامتهاست برای استدلال بر حکمت
حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مرگروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها
و بواسطهٔ استدلال متیقن شوند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر
وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدا من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی
باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن مطر زمین را بعد موتها بعد از
خشکی و پژمردگی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال
آیات دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مرگروهی را که تعقل کنند

تلک این دلیلها آیات الله دلالت قدرت خدایست یا این آیتها آیات قرآن است
نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله
پس از حدیث خدای که قرآنست وآیاته و دلایل قدرت او یؤمنون ایمان می آرند و حفص بیا
میخوانند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نمیگروند ویل سخت عذاب لکل افاک مر هر دروغ گوی
راست اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع میشنود آیات الله آیتهای خدای را که
تتلی علیه خوانده میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا
در حالتی که گردن کش باشد از ایمان کأن لم یسمعها گویا نشنیده است آنرا یعنی قبول نکرده
و بدان منتفع نشده گویا استماع نموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب الیم بعذاب دردناک
در دوزخ بشارت بطریق تهکم است واذا علم و چون بشنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما
شیئا چیزی یعنی چون قبول نکرده بدو رسید چیزی و داند که از قرآن است اتخذها هزوا
فرا گیرد آنرا مهزوء به یعنی بآن افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد اولئک
آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذاب خوار کننده من ورائهم از پیش
ایشان جهنم دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی پس از مرگ مآل ایشان بدوزخ
خواهد بود ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شیئا
چیزی از عقاب خدای ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذابرا آنچه فرا گرفتند من دون الله
بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذاب بزرگ
که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی راهنماینده است والذین کفروا
و آنان که نگرویدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت
و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سختترین عذاب الم رساننده

الله الذی سخر خدای بحق آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کردانید
تا چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالای آن بایستد و کفته اند تسخیر او آنست که منع او نمیکند
از غوص در رود و سیر را و لتجری الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای
و لتبتغوا و تا طلب میکنند من فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و
صید ماهی و لعلکم تشکرون و تا شاید که شکر کویند خدای را بر این نعمتها و سخر لکم و رام
کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و
نجوم و مطر و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها منه از نزد
نه از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر اینه نشانهاست بر قدرت
الهی و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب
خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهر است و از صحایف مکونات باهر بیت در جمله جهان
ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت اوست آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را
دشنام داد از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قل
بگوی ای محمد للذین آمنوا مر آن کسانرا که گرویده اند یغفروا اعفو فرمایند و در گذرانند
للذین لا یرجون مر آنانرا که نمیترسند ایام الله از روزهای هلاک و عذاب خدای عرب از
وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بغار و یوم احباس پس معنی آیت آنست که درگذرانید
از قومی که تأمل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمیترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد
خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند از اسائت و مغفرت
در کشاف از سعید بن مسیب نقل میکند که در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت
خواند عمر فرمود لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیه قصه جهاه غفاری و سنان جهنی است

وشمه ازان در سورة المنافقون مذکور خواهد شد وبران تقدیر آیت را مدنی باید گفت و
باتفاق مکی است و در تفسیر ثعلبی رحمة الله علیه مذکور است که بعد از نزول آیت من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای ما محتاج شد که از ما قرض
میطلبد این خبر بفاروق رسید برجست وشمشیر برکشیده روی بجستجوی او نهاد تا به جایی رسید
بقتلش رساند جبرئیل این آیت آورد و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم کس بطلب عمر فرستاد
وچون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و آیت بروی خواند عمر
گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر غضب بر روی من نبیند
و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند ∘ چو بدبینی ز خلق درگذر از تر از بید
طریق بردباری اگرچه دامنت را میدرد خار ∘ توگل باش و دهان پرخنده میدار ∘ و گفته اند
این حکم بآیة القتال منسوخست من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس مر نفس اوست
ثواب آن عمل ومن اساء و هر که بکند کاری بد فعلیها پس بر وی است وزر و وبال آن ثم الی
ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون ∘ باز گردانیده خواهید شد برای یافتن جزای کردار
کفار ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریت
والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان چه
هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی بوده
ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و
سلوی است وفضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین ∘ بر عالمیان زمان ایشان
وآتیناهم وعطا دادیم ایشانرا بینات دلیلها روشن من الامر از کار دین و ملت یا معجزه
پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم تا او را بحق بشناختند وامر او برایشان

محقق

محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه
آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
آن پیغمبر است که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت و
حسد که در میان ایشان بود ان ربک بدرستی آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان
ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف
کردند یعنی در کلمات مبینه در توریت که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والسلام
ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم رسول تو علی شریعة بر راهی و دستوری
من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و مقتدای خود ساز و بدان
عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوی آنان که لا یعلمون نمیدانند
حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران باز گرد انهم لن یغنوا
بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد تو
وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان
اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بمجانست
است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از یاری و دوستی ایشان مرد و مصاحب از جنس خود
طلب کن والله و خدای ولی المتقین ∘ دوست پرهیزگارانست و تو هم ایشانرا دوست دار
هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که
بدان ببینند راه حق را وهدی و راهنمونی است از ضلالت ورحمة و بخششی از خدا
لقوم یوقنون ∘ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل یقین
باشند و در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را گفتند آنچه شما در باب بعث و حشر

میگویند راست باشد ما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم بود
چنانچه درین عالم هستیم آیه آمده ام حسب چنین است ایا پنداشتند الذین اجترحوا
السیئات آنان که کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آن که گردانیم ایشان را
در آخرة کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یعنی
مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی ایشان
و مماتهم و مرگ ایشان در دنیا و آخرة یعنی هر که بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد
و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد گشت ساء ما یحکمون بد حکمی است که ایشان میکنند ع
و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند نیست یکسان لای زهرآمیز با آب حیات وخلق الله
السموات والارض و بیافرید خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت
آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد و لتجزی و دیگر آن که پاداش
داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بانچه کرده باشد از خیر و شر وهم و ایشان یعنی عملکنندگان
لا یظلمون بستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد
بلکه هر کسی را فرا خور اعمال او جزا دهد افرایت ایا چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت
الهه هویه خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خدای
میباید برد یا آنکه معبود خود با آرزوی خود گیرد یعنی بت میپرستند چون بتی از و نیکوتر بینند آنرا
بگذارند و این را بخدائی بردارد و اضله الله و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته و فرو گذاشته
خدای آنرا علی علم بر دانشی که حضرت ذو الجلال است بعاقبت آن کس و ختم علی سمعه و مهر نهاد
بر گوش او تا سخن حق نشنود و قلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند و جعل علی بصره
و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار نه نگرد و جواب شرط آنست که چنین کس را

هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن
خدای مراد او را افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید و قالوا و گفتند
منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که ما در وی ایم نموت
و نحیی می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما بمیرند و بعضی میزیند و احتمال دارد که قایلان این
سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که بمیرد روح او بجسد دیگر
تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و دیگر بار آید و از سالمون که بزعم ایشان
پیغمبر است نقل کرده اند که گفته من خود هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند
و ما یهلکنا و هلاک نمیکند ما را الا الدهر مگر روزگار و کهنا و دیری زمان و ما لهم و نیست کافران را
بذلک باین که نسبت مرگ بروزگار میکنند من علم هیچ دانشی که مقلب دهور و مصرف ازمان
حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیاری نیست ~ دهر از دهر پناه ترا
حکم ترا زیبد و شاهی ترا دور زمان کار کن ساز تو شد چرخ فلک سرفراز تو شد اینهمه فرما
بنده اند در ره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر گمان میبرند
و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیل سخن میگویند و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود
بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن و واضح الدلالة باشند
در باب بعث و نشر مثل یحیی الذی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی
الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آن که گویند بیارید
بآبائنا پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از
مرگ بروز رستخیز و این سخن از روی جهل و عناد می کنند چه احیاء موتی موقتست بوقتی
خاص و وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله

یُحْیِیکُمْ بگو که خداوند زنده کرد اند شما را در رحم مادران ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس میراند در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس
جمع کند در قبور إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شک نیست در آمدن آن وَلَٰکِنَّ
أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار
وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهیهای آسمانها و زمینها وَیَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت یَوْمَئِذٍ در آن روز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند
تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ و ببینی در آن روز کُلَّ أُمَّةٍ هر
گروهی را جَاثِیَةً بزانو درآمده و گفته اند جثو خاصه کفار است و اصح آنکه عام دارند چه همه کس
از هیبت آن روز بزانو در افتند کُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ کِتَابِهَا بسوی نامه
ایشان یعنی صحایف اعمال و ایشانرا گویند الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا کُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ آنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا کِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام کاتبین
نوشتند آن را مر کرده بودیم یَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیْکُمْ بر شما عملهای شما بِالْحَقِّ براستی
بی زیادت و نقصان إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه گرفتیم مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید
که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد
هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب شود و لغو و بیهوده را محو گرداند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ
است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا اما آنانکه ایمان آوردند
بخدا و رسول و آنچه نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته فَیُدْخِلُهُمْ پس
در آرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِی رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جمله آن بهشت ذَٰلِکَ آن ادخال
در رحمت هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ آنست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنان که نگرویده اند
ایشانرا گویند أَفَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما یعنی

فرستادیم تا آیتهای کتب من بر شما میخوانند فَاسْتَکْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و از ایمان
ابا نمودید وَکُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِینَ و بودید گروه مشرکان وَإِذَا قِیلَ و چون گفته
میشد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای بحشر و ثواب
عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیهَا و قیامت هیچ شک نیست در ان قُلْتُمْ مَا نَدْرِی
گفتند ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیامت
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست
شما را در ان وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ و ما نیستیم بی گمانان در ان یعنی ما را یقینی نیست
نیز در قیام قیامت وَبَدَا و ظاهر شود لَهُمْ مر ایشانرا در آخرت سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا
پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان مَا کَانُوا به عذابی که
بودید که بدان یَسْتَهْزِئُونَ افسوس میداشتید از عقوبت قیامت وَقِیلَ الْیَوْمَ و گویند مر
ایشانرا امروز نَنْسَاکُمْ فرو میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند دست بازمیدارند چیز
فراموش شده را کَمَا نَسِیتُمْ همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید
لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای آن وَمَأْوَاکُمُ النَّارُ و جایگاه شما
آتش است وَمَا لَکُمْ و نیست مر شما را مِنْ نَاصِرِینَ هیچ یاران و مددکاران که خلاصی دهند
شما را از آتش ذَٰلِکُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا گرفتید
آیَاتِ اللَّهِ آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مهزوبه یعنی افسوس میکردید
بدان و تفکر ننمودید در ان وَغَرَّتْکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و حیات
فانی مغرور شدید از حیات جاودانی غافل شده بودید فَالْیَوْمَ پس امروز لَا یُخْرَجُونَ بیرون
آورده نخواهید شد مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ و نه اند ایشان که طلب خشنودی

کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خشنود در راضی شوند چه
خشنودی حق از ایشان بغایت دور است فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثنا و ستایشها
رَبِّ السَّمٰوٰتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْاَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ پرورنده
و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِیَآءُ و مر او راست بزرگواری و عظمت و فرمان آثار
و آثار آن ظاهر است فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِیْزُ داد غالب بر
همه خلق الْحَكِیْمُ و دانا در همه کار سورة الاحقاف بسم الله الرحمن الرحیم حٰمٓ امام ق
قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الٰهی است و میم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند
بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر که ایمان آرد و در لطایف قشیری مذکور است که
حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضات حق از ایشان مع المزید کرآن عبارتست
از نظر الی وجه الله المجید تَنْزِیْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی
مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ از خداوند قوی غالب است الْحَكِیْمِ حکم کننده یا صواب کار در اراده و نفی
نه از غیر او وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَآ و آنچه میان
ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضی
حکمت و عدالت است وَاَجَلٍ مُّسَمًّى و نیافریدیم اینها را مگر باندازه زمانی نام برده که هر یک را آخر
مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنان که
گرویده اند بآخرة هر آینه عَمَّآ اُنْذِرُوْا از آنچه بیم داده شوید از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُوْنَ
روی گردانندگانند نه در آن فکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قُلْ بگوای محمد کافران را اَرَءَیْتُمْ
خبر دهید مرا مَّا تَدْعُوْنَ آنچه میپرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جز آن
اَرُوْنِیْ مَاذَا خَلَقُوْا بنمائید من چه چیز آفریده اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین و جز آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ

یا مرا این

یا مر ایشانرا است شرکتی فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزاند
و ایشانرا در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید اِئْتُوْنِیْ بِكِتٰبٍ
بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِّنْ قَبْلِ هٰذَآ پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشند
شما را بشرک اَوْ اَثٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء
گذشته که دلالت بر استحقاق عبادت ایشان کند اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست
گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان
فرمود که وَمَنْ اَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ یَّدْعُوْا از آن کسی که بخواند و بپرستد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدای مَنْ لَّا یَسْتَجِیْبُ لَهٗۤ آنرا که اجابت نکند دعای ورا اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز
رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر استجابت از و ظاهر نشود
وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَآئِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشانرا غٰفِلُوْنَ بیخبرانند
و چون نمیشنوند دعای ایشانرا پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که عبادت خدای شنونده
اجابت کننده را دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آورد و سبب بی بهره گی
از چشمه آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر
کرده شوند آدمیان كَانُوْا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را اَعْدَآءً دشمنان
بر خلاف آنچه گمان میبردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوْا و باشند معبودان
باطل بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش عابدان مر ایشانرا كٰفِرِیْنَ ناگرویدگان یا عابدان باشند
پرستش معبود از منکر یعنی چون بتان گویند که ایشان ما را نپرستیدند کما قال وَیَوْمَ
الْقِیٰمَةِ یَكْفُرُوْنَ بِشِرْكِكُمْ یا بت پرستان گویند بتانرا پرستش نکردیم کما قال وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا
مُشْرِكِیْنَ وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای کتاب ما بَیِّنٰتٍ

درحالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز ازان قال الذین کفروا گویند آنان که منکر دین اند
للحق مر آن سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین این سخن
جادوی آشکار است ام یقولون بلکه همین بسنده نمیکنند که آنرا سحر میگویند افتریه
بر بسته است محمد قرآنرا بر خدای واز خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته باشم
بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگوار بود و هر اینه بران عقوبت بزرگ مترتب شود فلا
تملکون لی پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیئا از خدای چیزرا
یعنی قادر نباشید بدفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی خواسته باشد پس چگونه جرات کنم
وباستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون بانچه شما
خوض میکنید فیه دران یعنی طعن میزنید بر قرآن وسحر وافترا میگوئید کفی به شهیدا
بسنده است خدای گواه بینی وبینکم میان من وشما برای من گواهی دهد براستی کلام ودر تبلیغ
احکام وبر شما بکذب وعناد وانکار وفساد وهو الغفور وآمرزنده است گنهکار را که از شرک توبه کند
الرحیم مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل بگو ای محمد ما کنت نیستم بدعا من
الرسل نو در آمده از رسولان یعنی نو پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغامبران
بودند پس نبوت مرا چرا منکرید وما ادری ما یفعل بی ونمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت و
راحت یا اقامت وهجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم ونمیدانم که بشما چه کنند از خسف وقذف
ورجفه وقتل واسر وجز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده
گفتند کار ما ومحمد نزد خدا یکی است وعاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم واگر مبعوث من
عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تأخر ودر اسباب نزول مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه

آدم

وآله وسلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در وی آب ودرخت ونخلستان بوده
اصحاب بعد از استماع این رؤیا دلخوش گشتند وچون تعبیر دیرتر واقع میشد وآزار مشرکان
مر ایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیت نازل شد که بگو
من نمیدانم که من وشما را بهجرت خواهند فرمود یا نه ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر
آن چیزرا که وحی کرده میشود الی بسوی من واز آن در نمیتوانم گذشت وما انا ونیستم من
الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین وآشکارا ایم کردن من از عواقب امور وخواتم احوال
بی وحی الهی خبر نتوانم داد ونعم من قال ای دل تا کی فضولی وبوالعجبی از من چه نشان
عاقبت میطلبی سرگشته بود خواه نبی خواه ولی در وادی ما ادری ما یفعل بی قل بگو ارأیتم
خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد این من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وکافر شدید بآن و
شهد وگواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی از احبار
ایشان چون عبد الله سلام وگفته اند یامین بن یامین رضی الله عنه علی مثله بر قرآن که از
نزدیک خداست فآمن پس ایمان آورده است بآن مسروق رضی الله عنه منقول است که
این شاهد نه ابن سلام است ونه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود
وآل حم در مکه آمده بلکه آیت در محاجه ایست که میان رسول صلی الله علیه وآله وسلم ودیگران
واقع بود وشاهد موسی کلیم الله است ومثل قرآن در توریت است ومعنی آیت این که اگر آن
از نزدیک خدا است وشما بدان نگروید وموسی علیه السلام گواهی داده بر توریت که او نیز از نزدیک خدا است
وبقرآن ایمان آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نگروید پس شما ستمکاران باشید
ع خود درین کار ان الله بدرستی که خدا لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید ستمکاران را و
در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار ایمان آوردند

بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و این آیت آمد وقال الذین کفروا
و گفتند آنان که کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنان که ایمان
آوردند از جهینه و احزاب ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی
ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی بآن بسوی او و اراذل قبایل بلکه ما درآن
سابق بودمی چه رتبه ما از اینها بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام
ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند که اگر آنچه محمد آورده است خوب بودی دیگری توانستی
بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیشتر از ایشان است و اذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند
کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه پیغمبر آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم
این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفته اند و من قبله و حال آنکه
پیش از قرآن کتاب موسی یعنی توریت بود و گردانیدیم ما آنرا اماما پیشوا اهل دین و رحمة
و سبب رحمت باور دارندگان و هذا کتاب و این قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده
مر توریت را یا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که
ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و بشری و قرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکان را
برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی آنان که گفتند ربنا الله آفریدگار ما خداست ثم
استقاموا پس بایستادند بر آن و عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه
علم است و استقامت که منتهی عمل است و در بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدن بر جوارح
بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات
و بارواح بر تجلیه از انوار صفات و بسر بر محض توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت
این است و بباید دانست که بی همراهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکری است بس باطل

عمل

و خیالی است بغایت محال کرامت نیاید مگر از استقامت فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان و لا هم یحزنون
و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان اولئک آن گروه یعنی اهل
ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید مانندگان
دران و پاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بوده که عمل میکردند
و وصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا با پدر و مادر خود نیکی کند حملته
امه کرها برداشته است آدمی را مادر او برنج و سختی و وضعته کرها و بنهاده یعنی بزاده او را
از مشقت و محنت و حمله و مدت حمل او و فصاله و زمان از شیر باز گرفتن او ثلثون شهرا
سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل
شش ماه بود زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد آدمی
اشده کمال قوت خود را که سی و سه سالگی است و گفته اند از هژده تا چهل و بلغ اربعین سنة
و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران آنند که این آیه خاص است بابی بکر که شش ماه در شکم مادر بود
و دو سال تمام شیر خورد و هژده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن حضرت
بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق و قرین او بودی و چون سال آن حضرت بچهل رسید
مبعوث گشت و صدیق سی و هشت ساله بود ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال گفت رب
ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی
آن نعمت ترا که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است و علی والدی و
نعمتی که بپدر و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار
کسی که پدر و مادرش هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق نیست و ان اعمل و دیگر الهام ده که

بیست و چهار ماه
رضاع
مجموع سی ماه
حمل شش ماه

عمل کنم صالحاً ترضیه عملی ستوده که تو پسندی آن را و از آن خشنود باشی حق سبحانه
دعای وی را مستجاب گردانید و توفیق داد که تا نه بنده را که برای وی عذاب میکردند بخرید
و آزاد کرد و از آن جمله بلال حبشی است وَاَصْلِحْ لِی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود نیز این جمله
که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری کن فِی ذُرِّیَّتِی در فرزندان من این دعا نیز بشرف
اجابت رسیده دخترش عایشه بشرف فراش حضرت اشرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سرفرازی یافت و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق بدولت خدمت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام سرفراز شد و در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و
نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن
و ابو عتیق و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم
و صلاح آراسته اِنِّی بدرستی که من تُبْتُ اِلَیْکَ باز گشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو
در آن نیست وَاِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اُولٰئِکَ آن گروه
که با مادر و پدر نیکویی کرده اند و شکر نعمت بجا آورده الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ آنانند که قبول کرده شود
عَنْهُمْ از ایشان اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند و قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد
یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده شود عَنْ سَیِّئَاتِهِمْ
از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل نون مفتوحه میخواند یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان
و درگذرانیم سیئات ایشان و معدودان باشند فِی اَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ
الصِّدْقِ وعده دادن خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِی کَانُوا آن وعده
که بودند در دنیا یُوعَدُونَ وعده داده میشدند بآن و آن وعده درین آیت است که وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ الآیه وَالَّذِی قَالَ و آن کسی که گفت لِوَالِدَیْهِ مر پدر و مادر

خود را وقتی که او را بایمان و آخرة میخواندند اُفٍّ لَکُمَا کراهت و ننگ مر شما را اَتَعِدَانِنِی آیا
وعده میدهید مرا اَنْ اُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ انگیزند و من
از قبر بر آرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستی که بگذشته اند قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِی پیش از من
و یکی باز نیامده اند وَهُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدا و میگفتند
وَیْلَکَ وای بر تو آمِنْ ایمان آر بقیامت اِنَّ وَعْدَ اللهِ بدرستی وعده خدای در بعث و حشر
حَقٌّ راست فَیَقُولُ پس آن کس میگفت مَا هٰذَا نیست آن که شما مرا بدان میخوانید اِلَّا
اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند
این آیت در شان عبد الرحمن ابی بکر فرود آمد قبل از اسلام او و عایشه این قول را
منکر است و صحیح آنست که در باب کافری فرزند والدین خود عاق بود نازل گشته اُولٰئِکَ آن
گروه عاق منکر الَّذِینَ حَقَّ آنانند که واجب شد عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب
باشند فِی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند از کفار که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیو و آدمی اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان و آنان کَانُوا هستند خَاسِرِینَ
زیان زدگان وَلِکُلٍّ و هر یک را از این دو فریق دَرَجَاتٌ پایها و منزلها مِمَّا عَمِلُوا از جزای
آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل وَلِیُوَفِّیَهُمْ و
چنین مکرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اَعْمَالَهُمْ جزاء اعمال ایشان وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و
ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عذاب بزیادة وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا
و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَی النَّارِ بر آتش دوزخ و در موضح آورده که عرض کنند
آتش را بر کافران و موقف ایشان ببینند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند
اَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید طَیِّبَاتِکُمْ چیزهای لذیذ خود را فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا که داشتید

دا مستقیم در برخورداری یافتید بها بآن لذایذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت
نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری
ورسوائی بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بوده که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق
بی استحقاقی یعنی کبر میورزید بباطل دنیا و جاه وبما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بوده که
فسق میکردید و تفاخر مینمودید و پای از دایره امر بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید
و تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از دایره شرع بیرون ننهند پا از حد شرع برون
منه خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن بی حبل شرع نیست خلاصی ز چاه طبع این رشته را
ز دست رها میکنی مکن واذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد بود
و مراد حضرت هود است و میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون
بیم کرد قوم خود را او از عذاب خدای تعالی ترسانید بالاحقاف در موضع احقاف و آن ریگستانی بود
نزد حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وقد خلت النذر و حال آنکه
گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه از پیش هود و من خلفه و پس از وی نیز آمدند
یعنی نخست پیغمبری که در پیش از وی بخلق و پس از وی نیز انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد
دعوت کرد ایشان را ان لا تعبدوا الا الله که مپرستید مگر خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف
بدرستی که من میترسم علیکم عذاب یوم عظیم بر شما عذاب روزی بزرگ و پر هول قالوا گفتند
عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده بما لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما تهدید
و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین
از راست گویان در وعده خود قال گفت هود که شتاب مکنید در عذاب انما العلم جز این نیست
که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خداست و مرا در آن مدخلی نیست و ابلغکم و میرسانم بشما

ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام به آن و بر من غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم
و لیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب
تعجیل مینمایید در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبید ابر
برآمده منادی ندا کرد که یکی را زانها اختیار نمایید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند با ایشان آمد
دیار ایشان فلما رأوه پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارضا ابر
پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بود بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا
این ابریست عارض ممطرنا باران دهنده ما را هود فرمود که بل هو این نه ابر باران دهنده
است بلکه او ما استعجلتم به آن چیزی است که تعجیل میکردید بدان ریح این باد دبور است
فیها عذاب الیم در وست عذابی دردناک و باد دبور است که از غایت تندی تدمر هلاک
میکند و نابود میسازد کل شیء همه چیز را از نفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار
خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و تمام ریگ احقاف بر ایشان ریخت و هفت شب و
هشت روز در زیر آن بماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افکند فاصبحوا
پس گشتند بجائی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایهای
ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنان که ایشان را جزا دادیم نجزی
القوم المجرمین جزا دهیم گروه کافران مکه را و لقد مکناهم و بدرستی که ممکن ساختیم
قوم عاد را فیما ان مکناکم فیه در آن چیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فیه در آن چیز
از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا گوشهای شنونده
و ابصارا و چشمها تا ببینند و افئدة و دلها تا دریابند بگوش سخن حق نشنیدند و بدین
دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدا تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی

پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان
وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که
از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند بآیتهای خدا یا معجزات پیغمبر او وَحَاقَ
بِهِمْ و بگرد در آمد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی ع
عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بود مِنَ الْقُرَىٰ
از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها بر اهل قری
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا
نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنان که فرا گرفته بودند از هالک
شدگان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بهر تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتان
که ایشانرا بخدائی گرفته بودند جهة تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا
بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند در چنین شدت رجاء ایشان
از نصرت بتان وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدائی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشان
وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه بستند که بر بهبا فید و نسبت میدهید الوهیت را بمخلوق
عاجز و در توجه از خالق قادر میتابید   رواز تو هر که تافت دگر آبرو نیافت
ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مراجعت از طائف
ببطن نخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی از جنیان از نصیبین
بیمن میرفتند آنجا رفته آواز قراءة بشنودند خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه از آن خبر میدهد
وَإِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی از جن
و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان که صاحب عین

المعانی تصحیح کرده اند شاصر ناصر دس مس ازداهان ختم و لو بینه نه عدد بودند و زوبعه از ایشان
بود و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از ایشان
و بر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنودند قرآن را و گوش مینهادند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنگاه
که حاضر شدند نزدیک رسول علیه السلام قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا
خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر
افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قراءت و باتمام رسید ایمان آوردند بآن حضرت
و خبر باز رسیدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد گردانید
و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کنندگان بآن قوم
قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که شنودیم کتابی را که از نزدیک خدای
أُنْزِلَ فرو فرستاده شد مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ از پس کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی بود از کتب یا موافق بآنها گویند که آن جنیان یهود بودند
و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آنجهت گفتند که
أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست
و راست از عقاید وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و براه راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا
أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا یعنی محمد را وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید
بدو و تصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان
شما که مظالم نباشند و گفته اند همه گناهانرا وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک
وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را که حضرت رسالت پناه است صلی الله
علیه و آله و سلم فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را

اجابت نکند عذاب بود نازل خواهد شد و او عاجز نمی‌تواند ساخت خدای را از تعذیب خود
و لیس له من دونه اولیاء و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز خدای دوستان و مددکاران اولئک آن
گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالی که ظاهر گردد بر همه کس
باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست
از آتش چنانچه فرموده و یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری رحمة الله علیه منقول است
که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهایم و امام اعظم رحمة الله علیه
برین رفته و امام مالک و جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثوابست چنانچه بر اسائت عقاب
خواهد بود و از ضحاک منقول است که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام
نقاش رحمة الله علیه حدیثی هست می آورد که ایشان در بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند
که ایشان از نعم بهشت تناول کنند جواب فرمودند که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام دهد
که از آن چندان لذت یابند که بنو آدم از نعمتهای بهشت و در معالم آورده که از ضمرة بن
حبیب رحمة الله علیه پرسیدند که مومن جن را ثوابست فرمود آری و آیت لم یطمثهن
انس قبلهم و لا جان بخواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن
و هم در معالم از عمر بن العزیز رحمة الله علیه نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت بر
خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند
والله اعلم اولم یروا آیا نمی‌بینند و ندانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا که خدای
بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را و لم یعی و ماندن نشد و
رنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه
زنده کند مردگان را چه قدرت ثابتست و نقص و انقطاع بدو راه محصل معنی آیت آنست که ایا

خدای با قدرت چنین کامل از ابداع بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل
بدرستی که او بر همه چیزها قدیر تواناست بی عجز و تعب و یوم یعرض و یاد کن روزی را که
عرض کرده شوند الذین کفروا آنان که کافر شدند علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند
و این قلب است که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه تاکید ایراد میکند پس ایشان را گویند
الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما باز منکر دیده قالوا بلی گویند آری حق است
پس سوگند خورند که و ربنا و بپروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدا یا خازنان دوزخ
ایشان را فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر
میشدید بقیامت و سخن پیغمبر باور نمیداشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم
کما صبر همچنان که صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغمبران
و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد اسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات
معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند نوح و ابراهیم
موسی و عیسی اند و امام محیی السنه گفته اند که اولوا العزم آنهااند که بتخصیص رقم ذکر ایشان
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیة و دیگر در موضع
شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا تا آیه و همه اصحاب شرع اند با پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و سلم و قول آنست که ایشان نجبای رسل اند هژده تن اند که در سورة انعام ایشانست
و به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم امر شد فبهداهم اقتده و در زاد المسیر آورده که همه
پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفته اند غیر یونس در حق او
تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما را فرمود که و لا تکن کصاحب الحوت
یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز و لا تستعجل لهم و طلب شتاب مکن

برای کفار قریش منزول عذاب که ناشک در وقت خود نازل خواهد شد کانهم یوم یرون
گویا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی
چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشانرا که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا
الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و غافل از هیبت
عقوبات دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتیست فهل یهلک پس آیا هلاک
کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون ع ع
صلی الله علیه وآله وسلم بسم الله الرحمن الرحیم • الذین کفروا آنان که کافر شدند و
صدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدا یعنی منع کردند از دخول در اسلام
مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان و زید و ایشان دوازده تن بودند
از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا که از مکارم میشمردند چون صله
رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا آنان که گرویدند و عملوا الصالحات
و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام وصله ارحام وآمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو
فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قرآن وهو الحق و قرآن است
و درست یا محمد صاحب حق و حقیقت آمده من ربهم از پروردگار ایشان پس آنان که
گرویدند بقرآن یا بمحمد کفر درگذراند خدای و بپوشید عنهم سیئاتهم از ایشان گناهان ایشانرا
واصلح و بصلاح آرد بالهم حال ایشانرا در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشانرا تا عاصی
نشوند ذلک این اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بانست که آنان که کافر شدند اتبعوا
الباطل در پی رفتند باطل را یعنی شیطانرا وان الذین آمنوا و آنان که گرویدند
اتبعوا الحق پیروی کردند حق را که قرآن است آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک

بجهت

همچنین یضرب الله بیان میکند خدای للناس برای مردمان امثالهم صفتهای ایشانرا
یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم الذین کفروا پس چون دیدار کنید
آنانرا که کافر شده اند وقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشانرا حتی
اذا اثخنتموهم تا چون بسیار کشید ایشانرا فشدوا الوثاق پس استوار ببندید
یعنی بگیرید ایشانرا باسیری و ببندید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیر یا منت نهید
منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض واما فداء یا فدیه گیرید از ایشان فدیه گرفتنی حتی
تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا رسد
و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من
با دجال است امام شافعی و امام احمد رحمهما الله برآنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق
و اطلاق و فدا باموال یا باسیران مسلمانان که در دست کفار باشند و امام اعظم رحمة الله علیه
میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق
ذلک این است کار نگاه دارید این کار را ولو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه
انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن و لیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید
بعضکم ببعض بعضی از شما را به بعضی یعنی معامله آزماینده کان کند مؤمن را بکافر مبتلا گرداند
تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمؤمن آزمایش دهد تا گوشمال یابند و از کفر باز ایستند
والذین قاتلوا و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای و حفص قتلوا میخواند یعنی کشته
شوند فلن یضل پس خدای ضایع و باطل نگرداند اعمالهم کردارهای ایشانرا سیهدیهم زود باشد که
حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای صواب و در آخرة بدرجات فوز و ثواب ویصلح
بالهم و بصلاح آرد کارهای ایشانرا ویدخلهم الجنة و در آرد ایشانرا به بهشت ع عرفها لهم

بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شوند بآن یا منازل
ایشان قبل از دخول معین نموده یا خوشبو ساخته باشد جهت تروح ایشان بهشت را
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را
ینصرکم یاری کند خدا شما را تا بر اعدا مظفر گردید و یثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای
شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید و الذین کفروا و آنان که نگرویدند فتعسا لهم خواری
و نگونساری و هلاکت و اندوه و درشتی و ناامیدی مر ایشان راست و اضل و گم و نابود ساخت
خدای اعمالهم عملهای ایشان را ذلک این خواری و بطلان عمل ایشان را بانهم بسبب آنست
که ایشان کرهوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله آن چیز را که خدای
فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم از الزام توحید و قیام باحکام شرع فاحبط
پس باطل و زایل گردانید حقتعالی اعمالهم کردارهای ایشان را که از آن جمله داشتند
عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش بیتیمان
افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فی
الارض در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است
عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار و سرانجام حال آنان که پیش از ایشان بودند از اهل کفر
و تکذیب و عصیان دمر الله هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان و للکافرین
و مر ناگرویدگان را امثالها مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذلک آنچه
یاد کرده شد است از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای
مولی الذین آمنوا دوست آنان است که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند و ان الکافرین
و بسبب آن که ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب از ایشان

دفع کند

دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در آرد آنان را که ایمان آوردند
و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای پاکیزه از ریا و غرض جنات تجری بوستانها که
میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها و الذین کفروا و آنان که کافر شدند
یتمتعون برخوردار میباشند بمتاع دنیا و یاکلون و میخورند کما تاکل الانعام همچنانکه میخورند
چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بخوردن و عاقل باید که خوردن او برای زیستن
باشد یعنی بجهة قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آن که تحمل طاعت داشته
باشد و قوتهای نعمت در استدلال بقدرت آنها مبدء و معاد بوده آن کم خود را طفیل
خوردن نشناسد و در مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خورد و خواب مطمح نظر
نباشد و نعم ما قیل خوردن برای زیستن و ذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر
خوردنست والنار و آتش دوزخ مثوی مقام و آرامگاه است لهم مر کافران را و کاین
من قریة و چندی از اهل دیهها که بهر حال هی آن دیه اشد قوة سخت بودند از روی
قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا
یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهل آن دیهها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مر
ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجت روشن
من ربه از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان کمن زین باشد مانند
کسی که آراسته اند یعنی شیطان و یا نفس او آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار
و کردار بد او را از شرک و معصیت و اتبعوا و پیروی کرده اند اهواءهم آرزوهای خود را چون
ابوجهل و مشرکان مثل الجنة از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشت است التی وعد المتقون
آن بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار من ماء

جویهاست از آبی غَیْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بو و رنگ و طعم او نگردیده از حال خود مانند آبهای
دنیا که تغییر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگردیده
طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان نگشت وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ
وجویهاست از خمر خوشگوار با لذت بسیار لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که طرب دارد و نمار
وَأَنْهَارٌ و جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صافی نه صاف کرده با آتش بلکه مصفی از آتش
از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیان راست فِيهَا در بهشت با وجود این شربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
از هر میوه‌ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست
پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را نه بران معاقبه
کند و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارة گفته اند چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر
طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا
فِي السَّمَاءِ جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمی نه دبر خمر محبت
و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی آب صبر است آب جو شد خلد و جوی
مهر است و رود ذوق طاعت گشته جوی انگبین مستی و ذوق تو جوی خمر بین در بحر
الحقایق فرموده که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلیه که بموضه هوا و نفس
بدعت متغیر نگشته و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و قرات با مزه بحار
از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب پندار
وجود ما گناهیست عظیم لطفی کن و این گنه ز ما در گذران بعد از ذکر متنعمان بهشت از حال
محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که ایا هر که در چنین نعمتی باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ
مانند کسی است که او جاودانست فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده میشوند بجای شربت

بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره بگسلد آن آب أَمْعَاءَهُمْ
روده‌های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و منافقان را عیب
جمعی از اهل نفاق بیرون آمدن از مسجد بطریق استهزا از علما و صحابه رضی الله عنهم اجمعین می پرسیدند
که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از
ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز
جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون میروند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنان را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال
ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که من هم از آنهام
که منافقان از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه چیز گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریت میگفتند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه
آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و در پی رفته اند هوای نفس خود را بجهة آن تهاون
کنند بکلام سید انام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنان که راه یافته اند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده
میکرداند استماع سخن پیغمبر ایشان را هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد
ایشان را آنچه مدد کند در از دیاد تقوی و دوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند
کافران و منافقان یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ
بَغْتَةً مگر آن که بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا پس هر آینه آمده و ظاهر شده اشراطها علامتهای
آن چون مبعث پیغمبر و انشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ
چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت

باید تذکر و ایقاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی چون سعادت
موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت
و دانستی که معبود بحق نیست مگر خدای تعالی در حقایق سلمی آورده که چون علما را گویند اعلم
مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که بدان که هیچ ثوابی نیست
برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود
در معالم فرموده که آن حضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا آنکه امت در این سنت
بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از گناهان
نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مر مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
و این اکرامی است از خدای در باره این امت که پیغمبر ایشانرا باستغفار ایشان امر کرده
و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار
امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس باستغفار فرموده باشد و طلب
آمرزش کرده و حقتعالی از آن کریمتر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون
طلب بد و عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود ٭ هر کرا
چو تو شفیعی باشد ٭ ناامید از خدا چرا باشد ٭ چون نشان شفاعت کبری یافت بنام
نامیت طغری ٭ با وجود گنهکار رها ٭ از تو دارم امیدوار رها ٭ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدا میداند
مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ ٭ و آرامگاه و موضع قرارگاه شما ع
در عقبی یا میداند هر جا که میروید در روز و هر جا که میباشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه میکنند از جهة حرص که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال با کفار فَاِذَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ

بس

پس چون فرو فرستاده شود سوره از نزد ان روشن که در و متشابهی نبود وَذُكِرَ و یاد کرده شود
فِیهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر بقتال و جهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی تو آنانرا که هست فی
قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق یا سستی در دین يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ
مینگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسی که فرو آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از خوف
مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فَاَوْلٰى لَهُمْ ٭ پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشانراست
طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداریست وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا
فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند اصحاب بجهاد ایشان خلاف در زبان با
زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر
جهاد لَكَانَ هر اینه آن راستی بودی خَیْرًا لَهُمْ ٭ بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَیْتُمْ پس آیا شاید
توقع هست از شما ای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر رو بگردانید از امور مردمان یعنی حاکم خلق
شوید اَنْ تُفْسِدُوا آن که فساد کنید فِی الْاَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تکبر انواع
تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا و ببرید اَرْحَامَكُمْ ٭ رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از
شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که باسرار امور جاهلیت رو دهید
از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن اُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه مفسد و معرض
آنانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ که رانده است خدای تعالی ایشانرا و دور کرده از رحمت خود فَاَصَمَّهُمْ پس ایشانرا
کر گردانیده تا سخن حق نشنوند وَاَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ و کور ساخته دیدهای ایشانرا تا دلایل
عبرت و قدرت نبینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا فکر نمی کنند در قرآن
و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ بلکه بر دلهای ایشان است اَقْفَالُهَا
قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی است بان

دَرْ که خدا بسته بود بر عباد هیچ کلید نتواند گشاد و قفل که او بر در دلها زند کیست که
بردارد و در وا کند در تبیان آورده که یهود بعثت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
و سلم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت او معلوم کرده و قبل از بعثت صفت
آن حضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که اِنَّ
الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی آنان که برگشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند
و کافر گشتند بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آن که روشن بوده
لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا بیان از نبوت آن حضرت بدلایل واضحه دانسته بودند الشَّيْطَانُ
دیو لعین سَوَّلَ آسان کرده بیاراسته لَهُمْ برای ایشان انکار و عناد را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ •
و خدای تعالی مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذَٰلِكَ
این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر آنانرا که
کراهیت داشتند منافقان مَا نَزَّلَ اللَّهُ آنچه خدای تعالی فرستاد از قرآن و احکام دین یعنی
مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را
فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی از کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر با حضرت حرب کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی
میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ
الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ بر روی
ایشان که از حق گردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند
ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان بدین وصف بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان متابعه
کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آن چیز را که بخشم آورد خدای تعالی را یعنی موجب غضب وی گردد چون

کمان

کمان امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب
آنست که نخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خوشنودی خدای تعالی را یعنی عملی را که سبب رضای
وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار به وی و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ
پس باطل کرد أَعْمَالَهُمْ ۞ عملهای ایشانرا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنان که ع
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند
أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نگرداند خدای تعالی أَضْغَانَهُمْ کینهای ایشانرا که پوشیده
ساخته اند در دل از پیغمبر و مومنان وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر اینه بنمائیم
بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشانرا
بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بنفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر اینه تو بشناسی ایشانرا
فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهة تعریض و توریت وَاللَّهُ
يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند أَعْمَالَكُمْ ۞ کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن
مالک فرموده که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم او را نشناختی بسیما و سخن و در تفسیر مطالع و در عین المعانی از انس رضی الله عنه
نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان بشبی در خواب بودند بامداد که بر
خاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر اینه می آزمائیم شما را
بامر جهاد و سائر تکالیف شاقه یعنی معامله آزماینده کان میکنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ
تا بدانیم مجاهدانرا یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کننده کان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ
و صبر کننده کان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ و تا بیازمائیم أَخْبَارَكُمْ خبرهای شما را که میگوئید
در ایمان تا صدق و کذب آن همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما

می آزمائیم تا بدانیم و بیازمائیم خبرهای ایشانرا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنان که نگرویدند
یعنی یهود و بنی قریظه و نضیر وَصَدُّوا و او باز داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه
خدایتعالی که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ از پس آن که روشن گشته و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا راه حق و در توریت
خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدایتعالی را شَيْئًا چیزی
یعنی از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدایتعالی و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن شر بدیشان
عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که حبط سازد خدایتعالی ثواب اعمال ایشانرا یعنی
عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان
برید خدایتعالی را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمانبردار باشید رسول را در آنچه فرماید
وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل و بیهوده مسازید عملهای خود را بریا و سمعت یا بعجب که کردار
معجب مردود و مذموم است ~ در هر عملی که عجب ره یافت زو پیش ز ره قبول بر
تافت ای گشته بکار خویش مغرور وز درگه قرب مانده مهجور تا چند ز عجب و خودنمائی
وز دیده منی و مائی معجب شو را ز طریق تلبیس کز عجب بچه فتاد ابلیس إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَصَدُّوا بدرستی آنان که نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی منع کردند مردم را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وَهُمْ
كُفَّارٌ و حال آن که نا گرویدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ پس نیامرزد خدایتعالی لَهُمْ مر ایشانرا
نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است بهر کافر که بمیرد
فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب صلح
مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما بود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آن که شما برترایید

یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدایتعالی با شماست بنصرت و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و
ضایع نکرداند خدایتعالی و کم نکند أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیست نا پاینده وَلَهْوٌ و مشغولیست
وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت يُؤْتِكُمْ
أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نمیخواهد خدایتعالی برمزد دادن شما
أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یا حق سبحانه و تعالی نمیخواهد همه اموال شما را بلکه با نفاق اندکی
از آن حکم کرده است که عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر خواهد
از شما مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا
شما بخیلی میکنید بر آن و نمیدهید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر میکند خدا
بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شما را هَا أَنْتُمْ شما هؤلاء
ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آن که نفقه
کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدایتعالی یعنی زکوة دهید یا آنکه با سباب جهاد صرف سازید
فَمِنْكُمْ پس از شما هست مَنْ يَبْخَلُ کسی که بخیلی کند بزکوة یا بنفقه غزو وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که
بخل ورزد با آنچه بر وی واجبست از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل میورزد
عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدایتعالی بی نیاز
است از صدقات و نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بآنچه نزدیک
اوست از موائد نعمت و فوائد کرامت پس امروز یکی بدهید و فردا در عوض آن ده
بستانید چه از خزینه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فایز گردید وَإِنْ
تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید

از اسلام و قبول احکام یستبدل قوما غیرکم گروهی دیگر جز از شما یعنی شما را هلاک کند
و قوم دیگر بیارد ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند
و پرهیزگارتر مراد ازین گروه بنی نخع اند از یمن و اشهر آنست که از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی آن
حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر
دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آنرا مردان از فارسیان و در لباب آورده که ابو درداء
بعد از قرائت این آیت میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند
بسم الله الرحمن الرحیم ٥ بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفته و
عمره گزارده یاران بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور
خواهد آمد و سید عالم بکار سازی مشغول شد و در روز دوشنبه غره ذی القعده این سال
از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر جهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب
اتفاق کردند و خبر توجه آن حضرت بمشرکان رسید بر منع آن سرور از زیارت خانه
اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
خبردار شده بحدیبیه فرود آمد از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم آمد تا سبب آمدن آن حضرت معلوم کند بعد ازان حلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد
و معلوم کرد که آن حضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت
فرو ایستاده به هیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او
رضی الله عنهم بمکه در آیند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عثمان را نزد ایشان فرستاد و ایشان

اورا باز گرفتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بیعت الرضوان واقع شد چنانچه [illegible]
مذکور گردد ان شاء الله العزیز القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را
فرستادند و میان آن حضرت و اهل مکه صلح واقع شد بران جمله که ده سال میان اهل
اسلام و کفار قریش حرب نبود و پنهان و آشکارا به یکدیگر و حلفاء یکدیگر تعرض نرسانند
و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از ان
صلح ملول شدند و آن حضرت همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را تراشیدند
و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه کشتند و بر فقرا و
مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و قصر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت [illegible]
سوره فرود آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که دوست
میدارم از آنچه آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفت
و اصحاب نیز مبارکباد گفتند انا فتحنا بدرستی که ما حکم کرده ایم لک از برای تو فتحا مبینا
حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که افتح هو در جواب
فرمود نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانانی که در مکه ایمان خود پنهان
میداشتند [illegible] با کفار مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند
و سبب فتح مکه نیز همان بود و ازین است که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشادیم
برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای تعالی
آمرزش طلب لیغفر لک الله تا بیامرزد مر ترا خدای تعالی ما تقدم آنچه گذشته است پیش از
وحی من ذنبک از آنچه موجب عتاب تو تواند بود و ما تأخر و آنچه ازپس مانده است یا پیش از

فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیت و بعد از آن امام ابو اللیث رحمة الله علیه فرموده
که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و
حوا را ببرکت او و بیامرزد گناه امت را بشفاعت او سلمی رحمة الله علیه فرموده که ذنب
آدم را بوی اضافه کرده چه در وقت زلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی اسناد فرموده
چه پیشرو و کارساز ایشانست ویتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرد نعمته نعمت خود را
علیک بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت
و یهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران و ینصرک
الله و یاری کند ترا خدا تعالی نصرا عزیزا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو
بآن نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه
و تعالی فرمود که هو الذی اوست آن که انزل السکینة فرو فرستاد آرامش و سکون فی
قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا زیاده کنند ایمانا گرویدنی مع
ایمانهم با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بیقین دیگر یا ایمانی که باصول دین
داشتند افزون سازند آنرا بفروع شرع و لله و مر خدا راست جنود السموات لشکرهای
آسمانها از ملائکه و الارض و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید
و بنصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه
باشند اولیاء خود را در وقت غزا با عداء خود فرو نگذارد نصرت از وطلب که بمیدان
قدرتش هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست و کان الله و هست خدای تعالی علیما دانا
بمصالح خلق حکیما صوابکار در آنچه کند و از آنجمله آنست که سکینه بدلها کردیه کان فرستاد
لیدخل المؤمنین و المؤمنات تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در

دین و ثبات در عقیده جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها از زیر بناهای
یا درختان آنها الانهار جویها خالدین فیها جاوید باشند اندرو و یکفر عنهم سیئاتهم و برای آنکه
بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان یعنی محو کرداند پیش از دخول بهشت تا پاک
و پاکیزه شوند بروضه رضوان درآیند و کان ذلک و هست این وعده ایشان را
عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم وی فوزا عظیما رستگاری بزرگ و جه فوز عظیم تر از آن
که از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند و یعذب المنافقین و دیگر برای آنست
تا عذاب کند مردان منافق و المنافقات و زنان منافقه را از اهل مدینه و المشرکین
و مردان مشرکان و المشرکات و زنان مشرکه را از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان
بخدای تعالی ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی از منافقان
گمان میبرند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحدیبیه میرود کشته خواهد گشت یا سالم و
غانم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه سالم و غانم بمدینه
باز آمد و حضرت سبحانه فرمود که علیهم بریشان کمان بد کالشت دائرة السوء گردش بد یعنی
ایشان منکوب و مغلوب خواهند شد و غضب الله و خشم گرفت خدای تعالی علیهم بر
ایشان و لعنهم و براند ایشان را از رحمت خود و اعد لهم جهنم و آماده کرد برای ایشان
دوزخ را و ساءت مصیرا و بد بازگشتی است دوزخ و لله جنود السموات و الارض
و مر خدای تعالی راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانهاست و زمینهاست همه مملوک
و مسخر ویند چنانچه لشکریان مر سردار خود را اگر این سخن جهت وعد مؤمنانست تا بنصرت
الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تعذیب سبحانی خایف گردند
و کان الله و هست خدای تعالی عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید انا

اَرْسَلْنٰکَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَ مُبَشِّرًا و مژده
دهنده آنرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شد وَ نَذِیْرًا و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده
پس تو امت خود را بگو که فرستادن بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ برای آنست که تصدیق
کنید مر خدایتعالی را وَ رَسُوْلِهٖ و مر فرستادهٔ او را وَ تُعَزِّرُوْهُ و تقویت دهید دین او را وَ
تُوَقِّرُوْهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَ تُسَبِّحُوْهُ و بپاکی یاد کنید مر او را یا نماز گزارید برای وی
بُکْرَةً وَّ اَصِیْلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر
است صلی الله علیه و آله و سلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت
تعظیم حقتعالی است چه با مر او وقوع مییابد و در تعظیم حضرت رسالت پناه تعظیم امر الهی
هست و خود که یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجا آرد ؎ در حریم ستر تعظیم تو کس را
راه نیست ؛ در کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست ؛ اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ
بدرستی آنان که بیعت کرده اند با تو در حدیبیه اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ جز این نیست که
بیعت کرده اند با خدا چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان
است و ذکر او عنقریب بیاید انشاء الله العزیز سلمی رحمة الله علیه فرموده که این سخن در مقام
جمع است و حق سبحانه و تعالی مرتبهٔ جمع را بر اهل مجلس تصریح نکرده الا برای آن که اخص و اتم
موجودات است و از همین مقام است که مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ قوت
خدایتعالی بوفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرة یا نصرت پیغمبر خود فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ زبر
قوتهای ایشان است در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم
بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگرفتند و ید الله زبر دست ایشان بوده
در مبایعت فَمَنْ نَّکَثَ پس هر که بشکند عهد را فَاِنَّمَا یَنْکُثُ پس جز این نیست که میشکند

عَلٰی نَفْسِهٖ بر نفس خود یعنی ضرر او بنفس او رسد و بس در موضح آورده [illegible] باطل
میشود مکر بد وَ لَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ دویم ستم اِنَّمَا بَغْیُکُمْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ سیوم نقض
عهد وَ مَنْ نَّکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ و در باب عهد و پیمان گفته اند ؎ پیمان
مشکن که هر که پیمان شکست ؛ از پای در افتاد و بردن رفت ز دست ؛ وانرا که درست بود
پیمان الست ؛ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست ؛ وَ مَنْ اَوْفٰی و هر که وفا کند
بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ بآنچه عهد کرده است بر آن با خدایتعالی فَسَیُؤْتِیْهِ پس زود باشد که بدهد
خدایتعالی مر او را اَجْرًا عَظِیْمًا مزد بزرگ در آخرة که آن بهشتست آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم چون متوجه مکه شد به نیت عمره بر بعضی از عرب چون اسلم و جهینه
و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت کنید ایشان از محاربهٔ
قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه و تعالی خبر داد پیغمبر خود را که چون
بمدینه رسی سَیَقُوْلُ لَکَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند ترا باز پس ماندگان مِنَ
الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شده عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را
اَمْوَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع میشد وَ اَهْلُوْنَا و زنان و فرزندان ما که از پی
کسی برگ نوا نمانده فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن مر ما را بدین که تخلف کردیم در
مرافقت و موافقت نمودیم یَقُوْلُوْنَ میگویند بِاَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود مَا لَیْسَ آنچه نیست
فِیْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را
ازان خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ یَّمْلِکُ لَکُمْ پس کیست که مالک شود برای شما
یعنی منع کند از شما مِنَ اللّٰهِ از حکم خدایتعالی شَیْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ اگر خواهد خدایتعالی
بِکُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اَوْ اَرَادَ بِکُمْ یا اگر

خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بل کان الله
بلکه هست خدا تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که قصد شما از
تخلف چه بود شما مشغولی مال و فرزند نداشتید بل ظننتم بلکه گمان میبردید ان لن
ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مؤمنان الی
اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه مشرکان او را بکشند و مستاصل گردانند
وزین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و
اصحاب او را تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء
گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان
قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدنیت ومن لم یؤمن بالله
هرکه نگرود بخدای و رسوله و بفرستاده او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا
پس ما بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتش افروخته و لله
ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی زمام امور ممالک
علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یغفر می آمرزد گناه بزرگ لمن یشاء هر کرا اراده میکند
ویعذب و عذاب میکند بگناه خورد من یشاء هر کرا اراده میکند و کان الله و هست
خدا تعالی غفورا آمرزنده توبه کنندگان را رحیما مهربان ایشان سیقول المخلفون زود باشد
که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت
اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است لتاخذوها
تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در ذی حجه سنه ست از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه

نموده و حکم شد که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزوه برود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم جزم شد متخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم شما را در خیبر ایشان
یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله سخن خدای
یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بحرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد
ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید کذلکم قال الله همچنین که حالا شما
میگوییم گفته است خدا تعالی من قبل پیش از شما پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون
پس زود باشد که ایشان بگویند خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید ما
تا در غنیمت شما شریک نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که در نمییابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی قل للمخلفین بگو مر این باز پس ماندگان را
من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی
اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب
یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا هوازن و
غطفان در حیات آن حضرت که بوادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند
ملخص سخن آن که شما را بجنگ مردی محارب و مبارز خواهند خواند که تقاتلونهم کارزار
کنید با ایشان و بکشید شان او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند
حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه و بر آن تقدیر اسلام بمعنی
انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن
گروه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یؤتکم الله بدهد خدا تعالی شما را اجرا حسنا مزدی نیکو
که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی

کنید کما تولیتم همچنان که اعراض کردید من قبل پیش از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند
خدایتعالی شما را عذابا الیما عذابی دردناک و چون متخلفان را بهمه وعید واقع شد
ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه ضعف و عجز از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما
بچه انجامد آیت آمد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج گناهی اگر بحرب نرود و علی الاعرج
و نه بر لنگ حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند و لا علی المریض و نه بر بیمار حرج تنگی و اثمی اگر با مجاهدان
موافقت نکند چه اینها معذورند و من یطع الله و هر که فرمان برد خدایتعالی را و رسوله
و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات در آرد او را خدایتعالی به بهشتها آن چنان بوستانها
بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها
و من یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول یعذبه عذاب کند او را خدایتعالی
عذابا الیما ع عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان است ع
چه بمخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهند
ماند نعوذ بالله من الحرمان مسوز ز آتش محرومیم که هیچ عذاب زرد بسوز و
الم چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم بحدیبیه نزول فرمود خواش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خواش را از درآمدن
و سخن گفتن منع کردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثانیا ذوالنورین را فرستاد
او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در لشکر اسلام افتاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اصحاب را طلبید و ایشان اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان
بآن که با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت ثمره نشسته بود

و درکشاف

و در کشاف آورده که چون حضرت در زیر شجره ثمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک
وی فرود آمد عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گوید که من قایم بودم بر زبر سر آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم آن شاخ بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند
بر مرگ و قتل و آن که مطلقا نگریزند حضرت رسالت پناه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید
و در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدوزخ نرود یک
کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند حق سبحانه و
تعالی از این قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضی الله بتحقیق که خدایتعالی خشنود گشت
عن المؤمنین از گروه گان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو تحت الشجرة
در زیر درخت ثمره فعلم پس میدانست ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا
و صدق و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم بر ایشان و اثابهم
و پاداش داد ایشان را فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجرت و مغانم
کثیرة و دیگر جزا دادن ایشان را از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر یاخذونها فرا گیرند آنرا از
رخوت و نقود و ضیاع و عقار و کان الله و هست خدایتعالی عزیزا غالب و غلبه دهنده دوستان را
حکیما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وعدکم الله وعده کرده است خدایتعالی شما را
ای امت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم
تاخذونها فرا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل لکم هذه پس تعجیل نقد داد شما را این غنیمت خیبر
و کف و بازداشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را
که بنی اسد و غطفان بودند عنکم از شما تا حلفاء یهود نرسیده بجنگ نیامدند و ایشان از
خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید و لتکون و تا باشد آن غنیمت آیة للمؤمنین

نشانهء مر مومنانرا برآستی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در
وعدهٔ غنایم وَیَهدِیَکُم و بر آن که نماید شما را صِراطاً مُستَقیماً راهی راست که منهج توکل
است و مستوثق بودن بفضل الهی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر آنند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده وَاَثابَهُم
فَتحاً قَریباً کارساز حرب خیبریان فرمود با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه
قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان شد سحر بود که از طریق وادی رجیع میان
قلعهای خیبریان در آمد و ایشان بیخبر از قلعها برآمده با بیل و تیشه و داسها زراعت روی
بحدایق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد و گفتند والله محمد و الخمیس
و روی بحصارها نهادند آن حضرت فرمود که اَللهُ اَکبَر خَرِبَت خَیبَر اِنّا اِذا نَزَلنا بِساحَةِ قَومٍ
فَساءَ صَباحُ المُنذَرینَ القصه یهود حصارها را بقتال نهادند مسلمانان از قبل ناعم
قطات حرب کردند و آن قلعه گرفته و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت در مغازی محمد بن اسحق
رحمة الله علیه مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس قطات و شق را
و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن شدند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقمشه و
امتعه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم صداعی طاری شد و بخود سوار نتوانست نمود و قلعه بغایت محکم بود
و آنجا حرب فراوان وقوع یافت و بالآخره بدست مرتضی علی رضی الله عنه مفتوح گشت و در آن
قلعه مرحب خیبری را بکشت و در آهنین از حصار بر کند و سپر خود ساخت و یهود زنهار خواستند
و غنایم بسیار بدست اصحاب افتاد و گنج ابی الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت را زهر دادند در گوشت
زهر آلوده باز در سخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند   ز خوان معجزه است

ازواله

۳۴۲

ازواله میطلبی حدیث بزه بریان شنو که اما حضری است وَاُخری و دیگر از آن غنایم
شمار و نعمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر لَم تَقدِروا عَلَیها نه رسیده اید بر آن و دریابید
آنرا قَد اَحاطَ اللهُ بِها بدرستی که احاطه کرده است علم خدایتعالی بها بر آن مراد غنایم و از آن
بلاد مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید که به فتح که تا قیامت این امت را دست دهد
داخل است وَکانَ اللهُ و هست خدایتعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و عطای غنایم
قَدیراً توانا وَلَو قاتَلَکُمُ الَّذینَ کَفَروا و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه آنان که کافر بودند
از اهل مکه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الاَدبارَ هر اینه برگردانیدندی پشتها یعنی هزیمت آوردندی
ثُمَّ لا یَجِدونَ پس نیافتندی وَلِیّاً کارسازی که ایشانرا نگاه دارد وَلا نَصیراً و نه یاری که
ایشانرا مدد کاری نماید سُنَّةَ اللهِ سنت نهاده است خدایتعالی سنت نهادنی اَلَّتی
قَد خَلَت آن سنتی که گذشته است مِن قَبلُ پیش ازین در امتان دیگر که انبیا بر
ایشان غالب بوده اند وَلَن تَجِدَ و نیابی لِسُنَّةِ اللهِ مر سنت خدایتعالی را تَبدیلاً
تغیر هرچه در ازل مقرر و مقدر شد لامحاله که این خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم
تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا
کار ندارد در دایره امر کم و بیش نگنجد بالا سر قدر چون و چرا کار ندارد آورده اند که وقتی که
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه بهنگام نماز صبح از
جبل تنعیم فرود آمدند و شبخون آورده بودند که صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله
علیه و آله و سلم غلبه کرده ایشانرا بگرفتند و پیش حضرت رسول آوردند حضرت ایشانرا آزاد کرد
آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذی و اوست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ اَیدِیَهُم باز داشت دست
کفار مکه را عَنکُم از شما تا صلح کردند وَاَیدِیَکُم عَنهُم و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطنِ مَکَّةَ

درواد‌ی مکه یعنی بحدیبیه مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ پس از آن که ظفر داد شما را و غالب ساخت
عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
از مقاتله با کفار برای فرمان خدای و رسول و آن که دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه
خدا تعالی بَصِيرًا بینا و شما را بران جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان آنانند که کافر شدند
وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند
آنرا نیز که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بود اَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد
مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحر است یا منا خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را منع
کردند از عمره و قربانرا از محل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از
قتال ایشان باز میداریم جهت گروهی کان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودی
مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته اید ایشانرا
و آن هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود اگر نبودندی ایشان
در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند اَنْ تَطَئُوهُمْ بدل
از رجال یعنی اگر نه آن بودی که مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشانرا در اثنای قتال پی سپر
میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ
یعنی غم و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوان چون کفارت و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان
تَطَئُوهُمْ است یعنی میکشتید ایشانرا بی آن که دانید هر اینه ما دست شما را از ایشان کوتاه
نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه از جهت نگاهداشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ
اللّٰهُ تا داخل گرداند خدا تعالی فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق
زیادة خیر است و گفته اند توفیق دین اسلام است لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مومنان از

کافران

کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند
مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا اَلِيمًا عذابی دردناک موجع در آخرة و در دنیا بقتل و سبی اِذْ
جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون گردانیدند و در آوردند آنان که کافر شدند فِي قُلُوبِهِمُ
الْحَمِيَّةَ در دلهای خود تعصب و تکبر و غیرت حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از
فرمان داری باز دارد یعنی مشرکان مکه با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه
ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که در منازل ما در نیایند
چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدا تعالی سَكِينَتَهُ آرام و قرار
خود را عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح
راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلحنامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن
الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَاَلْزَمَهُمْ و
ثابت داشت خدا تعالی مومنانرا كَلِمَةَ التَّقْوٰى بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله
الرحمن الرحیم که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و
هستند مومنان اَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَاَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی
بدان وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع بحدیبیه ع
بعضی از صحابه گفتند که تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راست نشد ما طواف خانه کعبه نکردیم
و حلق و تقصیر بجا نیاوردیم و آیه آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ هر اینه راست کرد خدا تعالی و محقق ساخت
رَسُولَهُ الرُّؤْيَا برای فرستاده خود آن خوابرا که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنابر حکمتی درین سال تاخیر کرد
و در آینده سال لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر اینه در آئید شما مسجد حرام اِنْ شَاءَ اللّٰهُ چون خواسته
است خدا تعالی و گفته اند استثنای حکایت قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت تقریر

رؤیا نمود که بمسجد الحرام درآیید آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشندگان
رؤسکم سرهای خود را و مقصرین و چینندگان موی سر یعنی بعضی تراشنده و بعضی چیننده
لا تخافون نترسند از هیچکس فعلم پس دانست خدا تعالی ما لم تعلموا آنچه شما ندانید از حکمت در
تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من دون ذلک پیش از این یعنی قبل از
دخول در مسجد حرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتح نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان از اندوه
تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد
رسوله رسول خود را که محمد است بالهدی براه نمودن خلق یا بیان احکام و دین الحق و
بدین درست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها
تا اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دین
نباشد الا مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی علیه السلام باشد و کفی بالله
و بسنده است خدا تعالی شهیدا گواه بر نبوت تو اگر سهیل میگوید که محمد بن عبد الله نویسند غم
نخوری که ما میگوییم محمد رسول الله محمد فرستاده خدا است بحق والذین معه و آنان که با او
مؤمنان اند اشداء سخت دل و غلیظ اند علی الکفار بر کفار رحماء بینهم مهربانان و
مشفقان میان یکدیگر تریهم می بینی ایشان را رکعا رکوع آورندگان سجدا سجده کنندگان
یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز و در موضح آورده که این مناقب راجع است بهمه صحابه
رضی الله عنهم اجمعین اما در لفظ ایمائیست باختصاص هر یکی از خواص اصحاب بمنقبتی خاص
والذین معه مدح صدیق است که بقرب معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص بود و اشداء
علی الکفار صفت فاروق است چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق
علما را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است که رافت و حیا و دلنوازی و وفا

وی مشهور و معروفست و نزد خالق و خلایق بدان صفت و سمات موسوم و موصوفست تریهم
رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات
و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان
عتبه علیه اش میرسید یبتغون میطلبند این گروه فضلا من الله فضل خدا
یعنی زیادتی ثواب را و رضوانا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم
علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده
کردن در لباب میگوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود چه روی نمازگزاران
در نظر اهل دل خورشید تابان است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
در نعت مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شوند انوار موافقه بر
اشباح ظاهر گردد — درویش را گواه چه حاجت که عاشق است رنگ رخش خبر ز درون میدهد
بدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشان است فی التوریة
در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت مذکور شده اند و مثلهم فی الانجیل
وصفت ایشان است در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی علیه السلام نیز مسطور است صفت
ایشان در توریت و انجیل کزرع مانند کشت است که در اول اخرج شطأه بیرون آرد شاخک
خود را یعنی بیخ زند و یک شاخ بیرون آید فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ
پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاه ضعیف آخر
درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد زارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلیست
و مثل وی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و یاران وی که باول دعوت اسلام ضعیف بود
و هر چند که برآمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ

تا خشم گیرند بهم الکفار بیاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کافران امام قشیری رحمة الله علیه
فرموده که این آیت در شان اصحابست یعنی که بر ایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند
وعملوا الصالحات وکردند کارهای پسندیده وستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرمود
مغفرة آمرزش گناه واجرا عظیما ومزدی بزرگ **سورة الحجرات** بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید لا تقدموا پیش منهید اقوال خود را بین
یدی الله ورسوله پیش از قول خدا ورسول او یعنی سخن مگوئید پیش از آن که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش از وی ویاد در معنی ویا در تاویل کتاب
پیشی مگیرید بر پیغمبر علیه السلام که او بدان اولی تر است واتقوا الله وبترسید از خدای تعالی در
تقدیم بردی قولا وفعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال شمارا
علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید
اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ایشان را تعلیم مراسم آداب میدهد یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی
مدارید ولا تجهروا واشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید کجهر
بعضکم همچون آشکارا خواندن برخی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا فراغ
لوازم ادب کرده باشید وگفته اند او را بنام وکنیت مخوانید بلکه یا نبی الله ویا رسول الله
خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای شما بسبب این حرکات وانتم
لا تشعرون وشما نمیدانید که عملهای شما حبط شده باشد بترک ادب بزرگان گفته اند من
ترک الادب رد عن الباب هفتصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک ترک ادب ضایع شد

نگاهدار

نگاهدار ادب در طریق عشق ونیاز که گفته اند طریقت تمام ادبست آورده اند که
ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود وپیوسته با حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم سخن بلند گفتی چون آیت نازل شد در خانه نشست وبگریه وزاری مشغول گشت
این خبر بحضرت رسالت رسیده او را طلبید وگفت حال تو چیست گفت یا رسول الله در گوش
من گرانی هست ومن در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد
حضرت فرمود که راضی نیستی که زندگانی بخیر وبمیری بخیر یعنی شهید شوی وتو از اهل بهشت باشی
گفت که خشنود شدم وبدین بشارت هرگز آواز در حضور شما برندارم آیت آمد که ان الذین
یغضون بدرستی آنان که فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله
نزدیک رسول خدای وبا ادب وآواز نرم سخن میگویند اولئک الذین آن گروه اند که امتحن
الله که امتحان کرده است خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشان را للتقوی برای قبول تقوی
ودر کشف الاسرار فرموده است که پاکیزه کرده است حق سبحانه وتعالی دلهای ایشان را واز موذن
بمعنی پاک کردنست همچنان که زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد وطلای خالص بماند
گویند این زر آزموده است در بوته امتحان کرم بگداز منت دارم که بیغش مساز
لهم مغفرة مر این گروه پاکیزه دلان راست آمرزش گناهان واجر عظیم ومزدی بزرگ بیکران
آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر وآن سریه اسیری چند
ازان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس وعطارد بن حاجب وزبرقان بن بدر وغیر
ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
استراحت فرموده بود وایشان هر یک حجره از حجرات طاهرات میرفتند کای محمد بدر آی تا مهم
اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شد وبیرون آمد یکی از ایشان را حکم ساخت وآن کس حکم کرد که

نصفی اسیر از فدا گیرد و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد آیت آمد اِنَّ الَّذِینَ یُنَادُونَکَ
بدرستی آنان که ندا میکنند ترا مِن وَّرَاءِ الحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پیش او اَکثَرُهُم
بیشتر ایشان لَا یَعقِلُونَ ۝ ذهن آن نیست ازو و مراعات ادب نمینمایند
وَلَو اَنَّهُم واگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتّی تَخرُجَ اِلَیهِم تا بیرون آئی تو بسوی ایشان
لَکَانَ هر اینه بودی خَیرًا لَّهُم بهتر مر ایشان را چه تمام اسیر ازا آزاد میکردی وَاللهُ غَفُورٌ و
خدای تعالی آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَّحِیمٌ ۝ مهربانست با اهل ادب که تعظیم
سید اولو الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت
سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع — آنرا که هست دو جهان آیدش بدست — آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم از هجرت ولید عقبه را به بنی المصطلق
فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع
شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشته طرح محبت
جدید انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و او پنداشت
که بمقاتلهٔ او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده بعرض رسانید که بنی المصطلق
مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت خالد بن ولید را
با جمعی بر سر ایشان فرستاد که در کار ایشان احتیاط تمام بجا آورد و تعجیل ننماید خالد رفت و کسی را
ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آن کس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگزارند
و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمده با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید و آیت آمد
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اِن جَاءَکُم اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغ گوئی بیرون
رفته از فرمان خدای تعالی بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبری بیارد در موحش که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَیَّنُوا

بس تفحص

پس تفحص کنید و نیکو در پی روید اَن تُصِیبُوا تا نرسانید مکروهی قَومًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی
یعنی گمان برید که کافرانند و با ایشان حرب کنید و حال آن که ایشان مسلمان باشند
فَتُصبِحُوا پس گردید عَلَی مَا فَعَلتُم بر آنچه کرده باشید نَادِمِینَ ۝ پشیمانان یعنی بخبر فاسق
تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر شود وَاعلَمُوا اَنَّ فِیکُم
و بدانید آن که در میان شما هست رَسُولَ اللهِ فرستادهٔ خدای تعالی و تعظیم و اقتضای آن
میکنید که سخن دروغ بیهوده بحضرت او عرض مکنید لَو یُطِیعُکُم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر
قول شما شنود و پیغمبر در هر ای شما کار کند فِی کَثِیرٍ مِّنَ الاَمرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّم
هر اینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلٰکِنَّ اللهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ دوست گردانید
اِلَیکُمُ الاِیمَانَ ۝ بسوی شما ایمان و توحید را وَزَیَّنَهُ و بیاراسته است آنرا فِی قُلُوبِکُم
در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَکَرَّهَ و دشمن ساخته و مکروه گردانید
اِلَیکُمُ الکُفرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالعِصیَانَ
و نافرمانی کردن اُولٰئِکَ آن گروه که تحقیق اخبار میکنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ۝ ایشانند
راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تکریه کفر فَضلًا برای فضل است مِّنَ
از خدای تعالی یعنی فضلی که خدای تعالی بشما خواسته وَنِعمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللهُ عَلِیمٌ
و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حَکِیمٌ ۝ محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای
اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبر ناراست فتنها زاید — هرگز سخنان شبهه آمیز
مگوی و آن راست که هست فتنه انگیز مگوی — خاموش کن ار چاره نداری ز سخن شوخی مکن
تیز مشو تند مگوی ۝ آورده اند که میان عبد الله رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر یک

جماعتی بمدد آمدند و میان ایشان ضرب و شتم و سفاهت بحرب منجر شد حق سبحانه وتعالی
آیت فرستاد وان طائفتان واگر دو گروه من المؤمنین اقتتلوا کارزار کنند
با یکدیگر فاصلحوا پس اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را
بحکم خدا تعالی فان بغت پس اگر ستم کند و فزونی جوید احدیهما یکی از ان دو طایفه
علی الاخری بر ان دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدا تعالی راضی نبود فقاتلوا التی
تبغی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز گردند الی امر الله بحکم
خدا تعالی و گردن نهند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه حق و ترک
ستم کرده احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان
بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید واقسطوا و داد کنید در
همه کارها ان الله بدرستی که خدا یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را
که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است
عدل لشکریست جان افزای عدل مشاطه ایست جان افزای عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبر زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را از
دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن ایمانست فاصلحوا پس اصلاح آرید بین اخویکم
میان برادران شما هرگاه خلافی و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهة آنست که اقل جمع
میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابنای اوس و خزرج باشند وایشان دو برادر
بودند واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای تعالی در مخالفت فرمان او لعلکم ترحمون شاید
که شما رحمت کرده شوید نقل است که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار و
خباب و صهیب و سلمان و بلال و ابو داود رضی الله عنهم حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که

ثلثه ارباع ع

یا ایها

یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید لا یسخر باید که افسوس مکنید و استهزا
ننمائید قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید آن گروه باشند که
افسوس کرده کان ند خیرا منهم بهتر از افسوس کننده کان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن
ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را بیهودیت عیب میکردند حق سبحانه فرمود
که ولا نساء و نشاید که استهزا کنند زنان من نساء از زنان عسی ان یکن شاید باشند
آنها که استهزا کرده شده اند خیرا منهن بهتر از استهزا کننده کان و ثابت بن قیس رضی الله عنه
عیب یکی از اصحاب گفت این آیه نیز آمد و لا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی
اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس واحدند هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد و گفت
عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز و ابو مالک انصاری عبد الله بن حدرد را رضی الله عنه
یا نصرانی او گفت یا یهودی خدا تعالی حکم کرد که ولا تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبهای زشت
چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند بیهودیت و یا نصرانیت ملقب سازند یا مؤمنی را فاسق
و منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و
ترسا گفتن بعد الایمان پس از ایمان آوردن و من لم یتب و هر که توبه نکند ازین
منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود که آنرا
در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اجتنبوا
کثیرا بپرهیزید و بگذارید بسیاری را من الظن از گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان
اثم بزه است و گناه بران مترتب میشود و باید دانست که گمان چهار قسم است اول مامور
و آن حسن ظن است بخدا و مؤمنان و در خبر آمده است که حسن الظن من الایمان دویم حرام
و آن گمان بد است بخدا تعالی و بمؤمنان که موجب اثم است سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد

در امر قبله و بنا نهادن در غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور
دنیا و مهمات معاش و این صورت بدگمانی موجب سلامتی و انتظام مهام است و از قبیل حزم
شمرده اند بدنفس مباش و بدگمان باش یعنی ز فتنه و مکر در امان باشی آورده اند که
دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده اند تا برای ایشان طعامی طلبید حضرت باسامه رضی الله عنه
حواله کرد و اسامه گفت که نزد من هیچ چیز نیست سلمان باز آمد و صورت حال بازگفت ایشان
در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود بعد از ان در تجسس افتادند
که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزید دیگر روز که نزد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آمدند فرمود که چیست سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت
تناول نکرده ایم آن حضرت فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیت
نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید
وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان
کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند او را کاره بود در
تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت بر این وجه که اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما
اَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ اَخِيهِ گوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده بود و آن برادر [illegible]
نفس شما از ان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا و نخورید پس همچنان که اکل گوشت مرده را
کاره اید باید که از غیبت نیز کاره باشید بیت آن کس که لوای غیبت افراخته است
او از تن مردگان غذا ساخته است وان کس که بعیب خلق پرداخته است زان است که
عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن

ان الله

اِنَّ اللهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای تعالی پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت
آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بودند که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زادها الله تعظیما
باذان مشغول بود در غیبت و افتادند یکی از سخنان ایشان این بود که الا یا محمد مجلس دیگر
نیافته است که بانگ نماز گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب وی قدح کردند آیت آمد که
يَا اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَاُنْثٰى
از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادرید پس به نسب فخر کردن و در دیگری طعن
زدن هیچ وجهی ندارد اَلنَّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثَالِ اَكْفَاءُ اَبُوهُمْ آدَمُ وَالْاُمُّ حَوَّاءُ
و نعم ما قال بیت بنسب آدمیان کی تفاخر ورزند از ره دانش و انصاف چه در [illegible]
نرسد فخر کسی را بنسب بزرگی چون که در اصل زیک آدم و حوا زادند و آن کس که بقبایل و
عشایر بنازد باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَقَبَائِلَ
و قبیلها منشعب بشعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد
باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قریشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر
قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعب است مشتمل بر چند قبیله یکی از ان کنانه است و قبیله عمارة بر
اشتمال دارد چنانچه قریش عمارة است از کنانه و بعد از عماره بطون است چون بنی کعب
که بطنی است از قریش پس از ان افخاذ است چون هاشم که فخذ است از لوی پس عشایر است چون
عباس ابن هاشم بعد از ان فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند که شعوب از
قحطان باشد و قبایل از عدنان و قول آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بهر تقدیر
اِنَّ اَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگوارترین شما عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای تعالی اَتْقٰكُمْ پرهیزکارترین شماست

چه تقوی نفوس را از رتبه کمال حاصل کرده هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر
الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب با ادب باش تا بزرگ شوی
که بزرگی نتیجه ادبست ان الله علیم بدرستی که خدایتعالی داناست باصل و نسب شما
خبیر آگاهست از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادة
کردند و گفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد شما آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم
و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایمان خود حق سبحانه و تعالی از ان خبر داده و فرمود
قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم و
گرویده قل لم تؤمنوا بگو ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل
شما را اقرار هست و تصدیق نه پس مگوئید که ایمان آورده ایم و لکن قولوا اسلمنا
و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد
و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی و لما یدخل الایمان و در نیامده است ایمان
فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد و ان تطیعوا الله و اگر
فرمان برید خدایتعالی را و رسوله و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید لا یلتکم
کم نگرداند خدایتعالی من اعمالکم از مزد کارهای شما شیئا چیزی را بلکه تمام و کمال بشما
رساند ان الله غفور بدرستی که خدای عز و جل آمرزنده است گناهان را که از مطیعان صادق
باشند رحیم مهربانست بتوفیه اجور شان انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان
حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند بالله و رسوله بخدای و برسول او باخلاص دل
صفا نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار زبان و جاهدوا و ادرا

تحقیق

تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند با
ایشان سلاح خریدند و انفسهم و بنفسهای خود که مباشر حرب گشته اند فی سبیل الله
در راه رضای خدایتعالی آن گروه مومنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راست
گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما
مؤمن صادقیم آیة آمد قل بگو ایشان را اتعلمون الله آیا خبر میکنید خدایتعالی را بدینکم
بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید برایمان والله یعلم و حال آنست که خدایتعالی
میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواین علوی و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از حوادث سفلی والله بکل شئ و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده
نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست یمنون علیک منت مینهند بر تو ان
اسلموا بآن که اسلام آورده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام
خود بل الله یمن علیکم بلکه خدای منت مینهد بر شما ان هدیکم بآن که راه نمود شما را للایمان
بایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در دعوی ایمان ان الله
یعلم بدرستی که خدایتعالی میداند غیب السموات و الارض آنچه پوشیده است در آسمانها
و زمینها والله بصیر و خدایتعالی بیناست بما تعملون بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان ٤
و ابطان نفاق سورة ق بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف مقطعه جهة
فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی فرموده که این حروف نثر را از بیت
منظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آن که کلامی که بعد از وی
آید منثور است نه منظوم پس ایراد این حروف در جامع است که قرآن را شعر می گفتند و در این
حروف بعضی گفته اند نامیست از نامهای خدایتعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر

وقدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشاره بکلمه قف یعنی بایست
محمد بر عمل بآنچه مأموری شی امام ابو اللیث رحمة الله علیه فرموده که معنی قاف آنست که الله
قائم بالقسط و گویند نام کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه و تعالی او را از زبرجد سبز
آفریده و بران سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدا یا بقرب الهی که نحن اقرب الیه
من حبل الورید از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن
المجید و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث
نگرویده اند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از ان که آمد بدیشان منذر تخویف
بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع
در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست بکفر هذا این برگزیدن محمد برای رسالت شیء
عجیب چیزی شگفت است و کار عجب و دیگر گفتند ءاذا متنا آیا چون ما بمیریم وکنا ترابا
و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما را بجسد رجعت خواهند کرد ذلک
این رد ما بحیات رجع بعید بازگشتی دور است از عادت و امکان پس حقتعالی رد ایشان کرد
گفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض آنچه کم گرداند زمین منهم از گوشت
و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا و نزدیک ماست کتاب حفیظ کتابی
است نگاهدارنده مر تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده آن را میدانیم یا نوشته
محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آن را نیز فراموش نمیکنیم پس اعاده ایشان
بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند
و نگرویده بالحق بقرآن راست و درست یا بمحمد لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان و
معجزه نموده و حجت لازم گردانید فهم فی امر مریج پس ایشان در کار شوریده اند یعنی بهم بر آمده

در دین باضطراب آورده درشان قرآن گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه
و درباره پیغمبر گاهی او را مجنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا
نمینگرند منکران بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم زبر ایشان
که بمحض قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کردیم طبقه بر طبقه و زیناها و بیاراستیم ان را
آنرا وما لها من فروج و نیست مر آنرا از شکافها و درجها پس آفریدن چیزی بدین
بزرگی بی فرجه و علیه شکافی و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و نهایت دانش و علم والارض
مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و افکنده ایم در و
رواسی کوههای بلند و استوار یا برجا وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل
زوج از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و اینهمه کردیم تبصرة از
برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وذکری و از برای یاد کردن لکل عبد
منیب مر هر بنده باز گردنده بخدای تعالی ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از جانب
آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا به پس برویانیدیم بدان آب جنات
بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را
که از نشانه او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات
و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ میوه دار لها مر آن خرما بنان راست
طلع نضید غلاف خرما در هم رسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در ان
و اینهمه برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی بندگان را واحیینا به و زنده گردانیدیم
بدان آب بلدة میتا زمین مرده افسرده را یعنی همچنین که زمین مرده افسرده را حیات
بخشیدیم کذلک الخروج همچنان است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و [illegible]

محشر حاضر شدن و اگر کسی تأمل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک دفن است و
ظهور او بعد از اخفاء او دور است که شمه از حیات اموات پی تواند برد کدام
دانه فرو شد که بر نیامد باز چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد فرو شدن چو بدیدی بر آمدن
بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی دل مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که
از تکذیب قوم ملول بود از تکذیب امم خالیه خبر میدهد و میفرماید کذبت قبلهم تکذیب
کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام
و اصحاب الرس و اصحاب چاه یمامه یا بئر معطله یا جبل فلج مر نبی خود حنظله بن صفوان را
علیه السلام و ثمود و قوم ثمود صالح را و عاد و قوم عاد هود را علیه السلام و فرعون و فرعون
مر موسی هارون را علیهما السلام و اخوان لوط و برادران لوط یعنی اصهار او مر او را علیه السلام
و اصحاب الایکة و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام و قوم تبع و گروه تبع مر تبع را و در سوره دخان
تتمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور شد کل کذب
الرسل همه ایشان تکذیب کرده اند پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی
از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید پس لازم شد
فرود آمد بدیشان وعید یعنی آنچه وعده کرده بودیم از عذاب افعیینا آیا ما عاجز شدیم و
رنج یافته بالخلق الاول با آفرینش خلق اول تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان که
معترف بودند بآنکه حقتعالی مبدع خلق است پس میفرماید که کسی که قادر بود بر
آفرینش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان بجمع مواد و رد حیات بآن
دلیل شبهه ما بران قوت داریم بل هم بلکه کافران فی لبس در شک و شبهه اند
شیطانی من خلق جدید از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آن را مخالف عادت می بینند

و دور خلق جدید محققان را از منتهای نازکی فهمان دقیق لطیف هست و بر بعضی بیان این سخن
آیه از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت و لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را
و نعلم و میدانیم ما توسوس به آنچه وسوسه میکند مراد ازان نفسه نفس او را از وسوسها
به و نحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بانسان من حبل الورید از رگ جان در تن وی
و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت و در ... فرموده که حبل الورید رگی است
متصل بدل و علم خدا به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیکتر
باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الدقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزاء نفس انسانی
است بوی پس درین سخن ایمائیست بآن که حقتعالی ازان اقرب به بنده اقربیت چنانچه
انسان هرگاه خود را طلب یابد حق را نیز هرگاه جوید بیابد و اذا سألک عبادی
عنی فانی قریب و در زبور آمده است که الا من طلبنی وجدنی نحن اقرب گفت
من حبل الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید این کمان و تیر باید ساخته صید نزدیک
تو دور انداخته و باید دانست که قرب بیچون و بیچگونه باشد ای نه بکیفیت نه بان جهت
که پیوسته است بتن در نمیتوان یافت قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است
چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی مولوی مذکور است قرب بیچون است جانت را بتو
قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتنست قرب حق از قید هستی رستنست
در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرموده و اقترب و در احادیث قدسی
واقع است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول با ایمانست
و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه
و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم

دیگر خواص درگاه را بخصایص بر حق و شواهد لطف که وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
اول او را فرزند دهر غیبی تا از جهان تن هاندیش قربانی بخشد حقیقی تا از آب و گل تن باز برد
از هستی موهوم بین می کاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانکه در اول خود بود آخر
هم خود باشد علایق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت منتفی
و عبارت منفی و حق یکتا و بخود باقی موج بحر لِمَنِ الْمُلْكُ بر آید ناگاه غرق کردند در آن بحر
چه درویش و چه شاه خرمن هستی موهوم چنان سوزاند آتش عشق که نه دانه بماند نه کاه
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را
و نویسند عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از جانب چپ همنشین
یعنی دو ملک راست و چپ نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نمیکند هیچ خود
مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ
آماده که در حال بنویسند در کتاب آورده که در حکمت اولی مذکور است که عجب میدارم از ابن آدم
که دو ملک بر وی مدام نهاده پیش او نشسته زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان
چگونه در ما لا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده که مِنْ حُسْنِ
إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ الهی از صرفه زر میکنی صرفه گفتار کن ار میکنی
مصلحت تست زبان زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند
و نیک و بد او در قید کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ
الْمَوْتِ بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای تعالی که درست و راست و گویند مر او را ذَلِكَ آن
مرگ است مَا كُنْتَ مِنْهُ آنچه بودی تو که از وی تَحِيدُ میگریختی و میترسیدی و او را مرده میدار
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها بر آیند

و ملایک

و ملائکه گویند ذَلِكَ این روز است يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وعید ایشان اند بر نیستان
یعنی میترسانیدند وَجَاءَتْ و می آید دران روز بعرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ
با او رانده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ و دیگری گواه که بر اعمال
نیک و بد گواهی میدهد و او هم فرشته باشد یا جوارح او نه سابق و شهید پیش شاهد
تصور و بهر کسی از حق خطاب میرسد لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بود تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ در حجاب
مِنْ هَذَا ازین روز فَكَشَفْنَا پس برداشتیم عَنْكَ از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا
تا هر چه شنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و حَدِيدٌ
تیز است و گفته اند میثاق اینجا بمعنی دانائیست یعنی آنچه پوشیده بود بر تو از احوال بعث و حشر
امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ و گوید قَرِينُهُ همنشین وی یعنی ملکی که بر وی موکل بوده
هَذَا مَا لَدَيَّ اینست آنچه نزدیک من عَتِيدٌ حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد
بسایق و شهید أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافر ستیزه
گردنکش را مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیت
در شان ولید مغیره است مراد از خیر دین اسلام و او منع کرد اولاد و اقربا خود را از مسلمانی
و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفتی دیگرش مُعْتَدٍ در گذرنده از حدود الهی مُرِيبٍ
شک آورنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای
بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب
سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ اندازند گوید مرا چه گناهست دیوی بر من
مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی
آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای آفریدگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ من طاغی راه نکردم او را و در باره او

حد نکند ستم ولکن کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و از ان باز
نگشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمه مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بر این
خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما
وعید خود را در کتب خود بر السنهٔ رسل خود در حال شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست
ما یبدل القول تغییر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعده و وعید که کرده ام
تبدیل بدان راه نیابد و ما انا بظلام للعبید و من ستم کننده بر بندگان که بی استحقاق ع
ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روز را که گوید خدا تعالی و حفص یقول میخواند یعنی گوید ما
لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت ایا پر شدی یعنی من وعده کرده بودم که ترا پر سازم از افراد جن
انس پر شدی یا نه خدا این گوید و تقول و دوزخ گوید هل من مزید ایا هیچ زیاده هست
این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر بوی بفرستد تا پر شود
و قول آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط این قدم حق را بود
کور اگشته غیر حق خود که گمان او کشته و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام
بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست و ازلفت الجنة و نزدیک گردانیده
شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید تاکید است یعنی بهشت برای ایشان
نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند
و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذت آن بیفزاید گوید هذا اینست ما توعدون آنچه وعده
داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم لکل اواب برای هر یک باز گردنده از
شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز گشته از خلق بحق حفیظ نگاهدارنده
حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاهدارنده نفس از معصیت یا محافظه کننده

عهد ربانی یا نگاهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفس از حق تعالی زاهل و غافل نباشد
اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس نه یک تن
بس و ز هر دو عالم که بر باید زجانت یک خداوند من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای تعالی
بالغیب به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهانی
آنجا که کسی با شد و جاء بقلب منیب و بیارد دلی بازگشته یعنی اقبال کننده
بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس و شیطان پس این کس و امثال او را گویند
ادخلوها در آئید به بهشت بسلام با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته با سلام خدای در آئید
ذلک این روز یوم الخلود روز بقا و جاودانیست یعنی زین مرگ نباشد لهم مر اهل بهشت
راست ما یشاؤون آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فیها در بهشت و لدینا
و نزدیک ما مزید زیاده است از آنچه میخواهند و اکثر علما بر آنند که مراد از مزید رویت است و کم
اهلکنا و بسیار کسانی که ایشان را هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن
از اهل قرنی که بحسب واقع هم اشد ایشان سخت تر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی
قوت چون قوم عاد و ثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد در شهرها یعنی رفتند بتجارت و غیرها
کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی یا نا
از قضای خدا بهمین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیر ایشان نگردد ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لذکری هر اینه پند و یاد دادنیست لمن کان له قلب مر آن کس را که
باشد مراد از القلب دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت شیخ
قدس سره فرموده که از شبلی رحمة الله علیه نقل است که موعظه قرآن را دلی باید حاضر با خدای تعالی
که طرفة العین غافل نباشد او القی السمع یا کسی که القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود

بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِیْدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد در
آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب که گواهی داد در نعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن
قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر علیه السلام میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل علیه السلام
میشنود پس فهم را بلندتر دارد و چنان داند که از خدا میشنود و شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که این سخن تمام است و بران در قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است و شهید از
گوید که حاضر باشد از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر میشنود و حاضر از
متکلم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که تکرار میکردم قرآنرا تا وقتی که از متکلمان
شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ و بدرستی که بیافریدیم آسمانها و زمینها را
وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه و
مَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها مِنْ لُّغُوْبٍ هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند
روز شنبه استراحت کرده آورده اند که رنگ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از
استماع فاستراح یوم السبت متغیر شد آیت آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه
میگویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا هرچه در باره تو از ایشان صادر گردد چون سحر
و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ بنام
پروردگار تو قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوْبِ و
پیش از فرو شدن آفتاب که نماز پیشین و دیگر است وَمِنَ الَّیْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز
کن برای او که نماز شام و عشاست وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ و نماز کن از پس سجدها امام زاهد رحمة الله علیه از
مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعة است بعد از شام و گفته اند دو

است بعد از عشا و یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش دار و بشنو یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ
روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَّکَانٍ قَرِیْبٍ از جایی نزدیک
باسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه روی زمین بهژده میل نزدیکتر است بآسمان و گفته اند
مکان قریب بمعنی است که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضعی دور نبود و در خبر است که اسرافیل
علیه السلام بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته
وای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا یَوْمَ یَسْمَعُوْنَ الصَّیْحَةَ
روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ بان چیزی که حق است یعنی بعث و
گویند شنوند کافرانرا که ذٰلِكَ یَوْمُ الْخُرُوْجِ این روز روز بیرون آمدنست از قبور اِنَّا نَحْنُ
بدرستی که ما نُحْیٖ زنده میکنیم مردگانرا یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَنُمِیْتُ و میرانیم
ایشانرا در دنیا وَاِلَیْنَا الْمَصِیْرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده
سازیم یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ بیاد آر روزی را که شکافته زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی
مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابنده بسوی ندا کننده ذٰلِكَ این احیا
ایشانرا از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست و برانگیختن عَلَیْنَا یَسِیْرٌ بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا یَقُوْلُوْنَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در
باره تو وَمَا اَنْتَ و نیستی تو عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ برایشان متسلط که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمان داری فَذَکِّرْ
پس پند گوی بِالْقُرْاٰنِ بقرآن و اعظ قرآن مَنْ یَّخَافُ وَعِیْدِ کسی را که ترسد از وعید من چه پند ع
نگیرند بر آنها جز رستگاران بسم الله الرحمن الرحیم وَالذّٰرِیٰتِ ذَرْوًا
حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بپراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و
غیر آنرا پراکنده کردنی و دانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه که برانگیزندگان بادها اند فَالْحٰمِلٰتِ وِقْرًا

پس بار برداران کان بار گران یعنی ابرها که بباران گران بار اند یا ملائکه که ابرها را بر دارند فالجاریات
یسراً ۝ پس روندگان به آسانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند
فالمقسمات امراً ۝ پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق
غیر آن متعلق بدیشان است و گفته اند چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده
جبرائیل بوحی و میکائیل برحمت و اسرافیل بنفخ و عزرائیل بموت حق سبحانه بدین اشیای عجیبه
و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب قسم اینکه انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده
داده شد شما را بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لصادق ۝ هر اینه راست است و درست و
در آن هیچ خلافی نیست و ان الدین و بدرستی که جزا و حساب لواقع ۝ هر اینه بودنی است
بی شک و شبهه والسماء ذات الحبک ۝ و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام
است یا با زینت تمام یا بصورت نیکو و خوش آیین یا خداوند راههاست یعنی طرق
کواکب که سیر ایشان است در تبیان از ابن عمر نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی
بدان سوگند یاد میکند که انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف ۝ هر اینه در گفتار مختلفید
نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعرش میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون
یا قول شما در قرآن مختلف است او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین
یؤفک گردانیده شود عنه از ایمان محمد یا از قرآن من افک ۝ آن کس که گردانیده شده است
در علم خداوند بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا هست که محروم باشد از
ایمان بکتاب و پیغمبر هر اینه محروم است دلها همه مجروح و جگرها خونست تا حکم ازلی
حق هر کس چونست قتل الخراصون ۝ لعنت کرده شد دروغ گویان از اصحاب قول
مختلفه مراد زمرهٔ مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشسته شدند و هر یک مهم

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بنوعی دیگر بازمیند و درونه باز گفتندی و مردمان را از صحبت
باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود که الذین هم در دروغگویان آنانند که ایشان
فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون ۝ غافل شده اند از اوامر و نواهی یسئلون ایان
میپرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود یوم الدین ۝ روز جزا که خدا شما را سوگند یاد کرد
که ان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا
واقع است یوم هم روزی که کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون ۝ سوخته شوند و بدان
معذب کردند و خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را هذا این است
الذی کنتم به آنچه بودید شما در دنیا یعنی که بهر سیدن آن تستعجلون شتاب مینمودید
و میگفتید متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزگاران از شرک و معصیت در آن روز
فی جنات در بوستانها باشند و عیون و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشند بر
آبهای جاری آخذین پذیرندگان و فراگیرندگان ما آتیهم ربهم آن چیزها را که بفضل خود
عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی ایشان
بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین ۝ نیکوکاران و فرمان برداران کانوا
قلیلاً من اللیل بودند که اندکی از شب ما یهجعون ۝ خواب کردندی یعنی اکثر از شب
بعبادت مشغول شدندی و انس گفت رضی الله عنه که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی
و از ابن عباس منقول است که کم شبی بر ایشان بگذشتی مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط
یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نمودندی و وقت آن را دراز کشیدندی
وبالاسحار و بودند که بسحرها هم یستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردندی یعنی با وجود خواب
اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب

بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از ان حسابی نه شمرده
طاعت ناقص من موجب غفران نشود • راضیم کرمد علت عصیان نشود • وفی
اموالهم و در مالهای ایشان حق نصیبی و بهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم
و بی بهره را و محروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی
ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصانی رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که
خداوندا او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده اند خواهنده را و نا خواهنده را
وفی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین
مر اهل گمان نا برند و بعضی از ان آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از ان
استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف و حیوانات از بهایم و
سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزاء و در کیفیات و خواص و
منافع وفی انفسکم و نشانهاست در نفسهای شما افلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام
بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید
چه در عالم هیچ نباشد الا که نمونه از ان در نهاد شما بود و با وجود آن منفرد دید بهیات حسنه
و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه
و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود نبیند
و در صفحهٔ وجود خویش آثار قدرت مطالعه نماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی
هیچ بهره نیابد • نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در از صدف برون آی که تو بس گرانبهایی • وفی السماء
رزقکم و در آسمانهاست رزق شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از

رزق شما مکتوب است در لوح محفوظ در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است ما توعدون
و دیگر در آسمانهاست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم است
نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند انه
لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر رزق و ثواب این راست است مثل ما انکم تنطقون مانند ع
آن که شما سخن میگوئید یعنی همچنان که شما را شکی نیست در روزی دادن من هل اتیک
که آمد بتو حدیث ضیف ابرهیم سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند
که با هلاک قوم لوط علیه السلام فرود آمده بودند و در تبیان آورده که چهار ملک مقرب بودند
جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی کرده شده
نزدیک خدای تعالی یا نزدیک ابراهیم علیه السلام که بنفس خود قیام نمود بخدمت ایشان اذ
دخلوا چون درآمدند مهمانان علیه بر ابراهیم فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم سلام
کردنی قال گفت ابراهیم سلام سلام بر شما و شما قوم منکرون گروهی ناشناخته اید
یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید ایشان گفتند ما
مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند
که کجا میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک کرد آنرا
الیهم بر ایشان یعنی در پیش ایشان نهاد و ایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون
گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس پس در خاطر گرفت منهم از
ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بهم بر آمد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند
چه دران روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم علیه السلام اثر
خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که فرستادگان خدائیم ابراهیم علیه السلام فرمود

که چرا پیشتر خبر نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم و از شما در جدا نمیکردم جبرائیل علیه السلام پر مبارک

بران گوساله که بریان بود مالید زنده شد برجست فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد

و ساره رضی الله عنها پس در ایستاده بود این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیه السلام ازان صورت

متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند مر او را بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که چون ببلاغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ

پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره در ایستاد فِي صَرَّةٍ در فریاد و میگفت الیا ذالملیا

و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان آنندی فَصَكَّتْ وَجْهَهَا پس طپانچه

روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیرزنی

نازاینده یعنی پسر از من چگونه متولد شود قَالُوا كَذَٰلِكِ گفتند فرشتگان همچنین که بشارت دادیم

قَالَ رَبُّكِ گفته است خداوند تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده است

بوله مر ترا الْعَلِيمُ • داناست بعقیم تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو

کسی که بکار تو دانا بود • بر اتمام آن هم توانا بود بجز در بهشت رو مکن سوی کس مراد دل

زود جوی و بس • چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان

بدان جمعیت خبر بکاری عظیم خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

ای فرستاده شدگان قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ

بهلاک کردن قوم گناهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است • ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا

فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ

سنگی از گل یعنی خاک سنگ شده بر یکدیگر مانند آجر مُسَوَّمَةً سنگها نشان کرده شده عِنْدَ

رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ • برای از حد بیرون روندگان در کفر و فجور آورده اند که

سنگها

سنگها مُعَلَّم بودند بخطوط سیاه و سپید یا نام هر کسی بر سنگی نوشته که این بلاک فلان شخص

و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک و اصح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که

دران شهر نبودند و همه بدان سنگباران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود

که مؤتفکه میروند بهلاک قوم لوط دل مبارکش جهت برادر زاده متألم شد که یا حال او در ان

چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا پس

بیرون آوردیم مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیههای مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از

گروندگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت فِيهَا دران قری غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

غیر از یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختران او و گفته اند یک کس از ان

قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاریم فِيهَا دران

دیهها آيَةً علامتی از عذاب لِلَّذِينَ برای عبرت آنان که يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

میترسند از عذاب دردناک و آن علامت دردناک آبهای سیاه و تقلب دیار لوط است علیه السلام

وَفِي مُوسَىٰ و در قصهٔ موسی نیز آیتی است مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم

او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ • بحجتی روشن چون عصا و ید بیضا

فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ پس بر گشت فرعون بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از

خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت فرعون موسی جادو است بجهت آنکه

خوارق عادات مینماید أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان

گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد مقرر

است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است

و کمال عقل و زوال آن از ضد اند پس چون فرعون گشت از موسی و بر وطعن زد و قوم وی

بادی در آنها متفق بودند فاخذناه پس بگرفتیم او را بغضب خود وجنوده و لشکر او را فنبذناهم
پس بیفکندیم ایشانرا فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم وهو و فرعون ملیم مستحق ملامت بود
یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردیم از موسی بر وطعن زدیم و بدین سبب گفت که
آمنت انه الایه وفی عاد و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا
چون فرستادیم علیهم الریح العقیم برایشان بادی نافع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند
درخت را و بر ندارد ابر را ما تذر نگذاشت آن باد من شیء اتت هیچ چیزرا که بگذشت
علیه بران الا جعلته کالرمیم مگر گردانید آن چیزرا مثل گیاه خشک شکسته یا استخوانی
کهنه ریزیده شده وفی ثمود و در قصهٔ قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا اذ قیل لهم
چون گفته شد مرایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که تمتعوا برخوردار شوید از زندگی
خود و نفع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا
پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال خود مشغول نگشتند
فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم
ینظرون و ایشان انتظار میبردند و مراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل است علیه السلام چنانکه
غیر مره گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام بر خاستن کنایتست از عجز ایشان
یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند
باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشنده برای
از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را از منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل
پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی
بیرون رفتگان از دایرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها و آسمانها را بنا

کردیم

کردیم بأید بقوت الوهیت و گفته اند بقدرتی که برآفرینش آن داشتیم وانا لموسعون و
ما توانائیم بر بنای آن و یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم
آسمانرا والارض فرشناها و بگستردیم زمین را فنعم الماهدون پس نیک گسترانندگانیم
ومن کل شیء و از هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع یکی ضد
دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب
چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض
و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن
و شجاعت و جود و بخل و مانند این است حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و
سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و مرض و فقر و غنا و ضحک و بکا و فرح و غم و موت
و حیات و تلمیح جرا لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و
فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص ممکناتست و من واجب بالذاتم و واجب
قابل تعدد و انقسام نیست ذاتش از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس
از اشتراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد بهر فرد در خور است احدیت
شمار از و معزول صمد است و نیاز از و مجذول ففروا الی پس بگریزید و رجوع کنید
از کفر خود الی الله بسوی توحید خدایتعالی یا از عذاب او بثواب او و یا از معصیت بطاعت او
از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق
آورده اند که از خلق بگریخته اید از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق
هیچکس در تو نیاویخت که از خود نگریخت هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید
و سخن امام قشیری قدس سره راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود

فرار کنید و با حق قرار گیرید إِنِّي لَكُم بدرستی من شما را مِّنْهُ از عذاب خدایتعالی نَذِيرٌ مُّبِينٌ
بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه ازان حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُم بدرستی من شما را مِّنْهُ از خدای در عبادت
غیر او نَذِيرٌ مُّبِينٌ ترساننده ام هویدا و بیدا كَذَٰلِكَ همچنان که قوم ترا بسحر و جنون
نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنان که بودند مِن قَبْلِهِم پیش از کفار مکه
مِّن رَّسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا الا که گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه
اگر معجزه بدیشان نموده عمل او را سحر میخواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل
جنون تشبیه دادند أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کردند پیشینیان مر پسینیان را به این سخن
تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد برندگان و طغیان ایشان را بدین قول میدارد
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از مکافات ایشان که مامور نشوی بقتال فَمَا أَنتَ
پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدایتعالی بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده
که چون آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ملول و صحابه غمناک شدند
که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه
فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی پند دادن تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند
مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان بدار و همچنان بر عزیمت
خود ثابت باش که مواعظ را فواید بسیار و منافع بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید
که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدا را یاد مردم دهد تا شکرگزاری
نمایند دویم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا دران شکیبائی ورزند سیوم عقوبت گناهان

برخشم و تا ازان باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وسوسهای شیطان بیان فرماید تا
ازان حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن گرداند تا دل دران
نه بندند ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید
تا کار آن بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتهای آنرا بیان کند تا ازان بترسند نهم
و دهم از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس موعظه که
مشتمل برین سخنان است سبب منفعت مومنان است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ و
نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا
نیافریدم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا و قد
و مجاهد گفته که نیافریدم مجموع ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را بشناسند غایتش این
که برخی فرمان نمیبرند و برخی در عبادت شریک میگیرند دقایق این آیت و اشارهٔ
آن حواله بجواهر التفسیر است مَا أُرِيدُ مِنْهُم نمیخواهم ازیشان از آفریدگان مِّن رِّزْقٍ
هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق و اطعام
صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده
نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانائی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمهٔ سفر در
معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت
متانت قدرتش شده نه در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی و بنده نوازی قدرتش را
قصوری رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی بینوایان را نوازد
برحمت بیکسان را کارسازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی مر آنان راست که ستم کردند بر خود
بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهرهٔ یاران ایشان

ع

از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسید یعنی چنانچه کافران پیشین را عذاب
کردیم ایشان را هم مانند آن عذاب خواهیم کرد فلا یستعجلون ۝ پس باید که شتاب نکنند در
طلب آن فویل پس وای للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند من یومهم از عذاب روز ایشان
الذی یوعدون ۝ آن روزی که بودند که وعده داده شدند بآن روز که قیامت یا روز
بدر است سورهٔ طور بسم الله الرحمن الرحیم ۝ والطور ۝ و سوگند بکوه طور سینا
یعنی جبل زبیر که موسی عمران کلام حق استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد
ارض اند و منابع منافع وکتاب مسطور ۝ و سوگند بکتابهای نوشته شده فی رق
منشور ۝ در صحیفهٔ گشاده کرده بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه
در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زمرد سبز است یا مراد
الواح موسی باشد که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنید یا کتاب توریت که در آن
نعت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای
ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون دران میخوانند والبیت المعمور ۝ و بحق خانهٔ
ابادان یعنی کعبه که معمور است بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران یا ضراح که مقابل
خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت آن بکثرت طواف ملائکه است مرآن را و
السقف المرفوع ۝ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت است و مخزن اسرار
فطرت یا عرش عظیم والبحر المسجور ۝ و سوگند بدریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان
که زیر عرش است و از ان دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ اولی تا مردمان
بنفخهٔ ثانی ازان آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران
با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در رق منشور قلب بقلم

رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور در ستر عارف است
که منظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع است و بحر مسجور دل
دیگر مسجور دلیاست که بآتش محبت تافته جواب قسم چیست ان عذاب ربک لواقع ۝ بدرستیکه عذاب
پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود آمدنی ما له من دافع ۝ نیست مرآن عذاب را هیچ
دفع کننده بلکه همه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء مورا ۝ روزیکه بگردد آسمان گردیدنی
گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد و تسیر الجبال سیرا ۝ و روان شوند کوهها یعنی روند در
چون هبا سیرا ۝ رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ در آن روز للمکذبین ۝
مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الذین هم آنان که ایشان
فی خوض در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآنست و تکذیب بنبوت
یلعبون ۝ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند
یوم یدعون بتر سید از روزیکه می افکنند کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر الی نار جهنم
بسوی آتش دوزخ دعا ۝ کشیدنی آورده اند که دستهای کفار را بر گردنهای ایشان بندند و
پیشانیهای ایشان را به پشت پایهای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هذه النار التی
این آتشی است که در دنیا کنتم بها تکذبون ۝ بودید که بآن تکذیب میکردید و باور نمیداشتید
و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید افسحر هذا آیا سحر است این که می بینید ام انتم یا شما لا
تبصرون ۝ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا می گفتید که ما را چشم بند کرده اند اصلوها
درائید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید
سواء یکسانست علیکم بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت شد هیچ مجالی نزدارید و ابدا معذب
خواهید بود انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون ۝ بآنچه

کر بود ید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمانان و لذت
یابندگان بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشانرا پروردگار ایشان از کرامتهای
جاودانی وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ و نگاه داشت ایشانرا آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب
دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و
بیاشامید از شرابهای خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این یاد آراست
مر شمارا بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بوده اید که در دنیا تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمة الله علیه فرموده
که هرچند وعده بکردار بنده هست اما اصل فضل الهی است و اگر نه بد است کر فرد کار ما چه
خواهد بود ؎ ندارد فعل من آن زور بازو که با عدل تو گردد هم ترازو به فضل خویش
کن فعل مرا یار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت
تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی با بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ
جفت گردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ بزنان سفید رو عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنان که گرویدند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمدند ایشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان
خرد ایشان یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد
درجه ذریت نیز مانند آن ملحق گردانند تا چشم پدران روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم
نکنیم پدرانرا بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز
یعنی فرزندانرا بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بکرم و فضل خود اولادرا از نعمت
درجه ارزانی دارد و شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمهما الله نقل میکند
که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و دخول بهشت و درجات وی جز

ایمان و عمل نیست و توفیق بر ایمان و عمل جز بفضل معبود لم یزلی نیست در فضل خدا
بند دل خویش مرام تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی از عاقل و بالغ و مکلف
بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است
بپاداش کردار خود و از آن رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زنی مکلف نیز
همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ و می افزائیم متعاقب یعنی بر آنچه دادیم ایشانرا میوه هم
بهر نوع که خواهند وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر
داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسات مملو از خمر
بهشت و اصح آنست که اینجا کاس خمر است تسمیة الشیء باسم محله یعنی همه را بنوشانند
خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند
و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم
باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ برگرد ایشان از خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمان که
ایشانراست بر شکل پسران آفرینش كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ
مَكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست کسی بآن نرسیده و باد تصرف هوا بکس
ایشان نوزیده و در معالم از قتاده رحمة الله علیه نقل میکنند که کسی گفت یا رسول الله خادم
چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فضل مخدوم بر
خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده است از امام حسن بصری
که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان هم
خود بهمان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است وَأَقْبَلَ و روی آرند
بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ

میپرسند از احوال اعمال ایشان قالوا انا کنا میکویند ایشان که بدرستی ما بودیم قبل
پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندکان از
عذاب خدای تعالی یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمهٔ احوال فمن الله
پس منت نهاد خدای تعالی علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقینا و نکاه داشت ما را عذاب
السموم ○ از عذاب آتش که همچو سموم در مسام نفوذ کند و کویند سموم نام جهنم است انا بدرستی که
کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که میپرستیدیم خدا را و میخواندیم او را و وقایهٔ از
دوزخ می طلبیدیم پس وی را اجابت کرد ما را انه بدرستی او هو البر اوست نیکوکار به بندکان
الرحیم ○ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعتی مقتسمان عقبات مکه نشستندی و
آینده و رونده را از صحبت پیغمبر باز داشتندی و او را ساحر و کاهن و مجنون خواندندی و آن حضرت
اندوهناک میشد آیه آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و
بسخن مشرکان ملول مباش فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله
و نعمة کاهن کاهنی که خبر غیب بی نزول وحی برود و لا مجنون و نه دیوانه که عقل او زایل باشد
یا جن او را فرو کرفته ام یقولون بلکه میکویند شاعر او شاعر است نتربص به
پس انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثهٔ روزکار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه
شعرای دیکر مرده اند یا امید میداریم که مرک او چون مرک پدران او باشد زود بمیرد و ببیرون رسد
قل تربصوا بکو انتظار برید مرک مرا فانی معکم بدرستی که من نیز با شما من المتربصین ○ از منتظرانم
یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانچه منتظر هلاک منید ام تامرهم یا میفرمایند ایشان را
عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میکویند و کهانت از فطانت لازم آید
و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شعر را کلامی منسق

مخیل

مخیل باید و آن با جنون میسر نکردد پس این سخنان نه مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه
ایشان کروه اند طاغون از حد درکذشتکان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه
میکویند تقوله بربافته است قرآن را او از خود و کفته و چنان نیست که ایشان میکویند بل
لا یؤمنون ○ بلکه ایشان از استکبار و حسد منکر وند فلیاتوا پس بیارند بحدیث سخن
مثله مانند قرآن ان کانوا اکر هستید صادقین ○ در آنکه میکویان قرآن را
از خود میتوان ساخت یعنی اکر قرآن بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و
بلغای عرب اند کو مانند الحدیث انشا کنند ام خلقوا آیا آفریده شده اند ایشان
من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و مادر مراد آنست که ایشان آدمیانند از آدمیان زاده
نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه کفته اند که آیا ایشان مخلوقند
بی خالق و محال است که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون ○ یا آن کروه ایشان
آفریننده کانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم وجود نتواند داد خود را
ام خلقوا السموات یا ایشان آفریدند آسمانها را والارض و زمین را و نه چنین است
بل لا یوقنون ○ بلکه ایشان بیقین فرو نمیایند و بر کزدکمان میکردند ام عندهم
خزاین ربک یا نزدیک ایشان است خزینهای آفریدکار تو یعنی خزاین فضل یا نبوت
تا بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام
هم المصیطرون ○ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدکان که هر چه
خواهند بکنند ام لهم یا مر ایشان راست سلم نردبانی که بآن بآسمان روند یستمعون
فیه میشنوند در و کلام ملائکه و آنچه از غیب بانبیا وحی کرده میشود و اکر چنین است
فلیات پس باید که بیارد مستمعهم شنوندهٔ ایشان که بر آسمانها رفته و پیغام شنیده بسلطان

مبین ۞ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع در اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ یا مر خدا راست
دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ ۞ و مر شمار است پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر
مرة گذشته اَمْ تَسْأَلُهُمْ یا میخواهی ایشان را بر تبلیغ رسالت اَجْرًا مزدی تا تاوان داده شوند
فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ ۞ گرانبار شوند و رو از تو بتابند
اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشان است آنچه در آن مکتوب شده غیب یعنی لوح محفوظ
فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۞ پس ایشان می‌نویسند از آن که خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است
یا کنایت میکنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست اَمْ يُرِيدُونَ بلکه می
خواهند كَيْدًا مکری و قصدی درباره تو مراد مکری است که در دار الندوه میکردند نسبت با
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنان که کافر
هُمُ الْمَكِيدُونَ ۞ ایشانند مکر کرده شدگان یعنی جزای آن مکر و وبال آن گردید
بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ
معبودی جز خدای بحق که عذابی مکافات مکر ایشان است از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللّٰهِ
پاکی مر خدا راست عَمَّا يُشْرِكُونَ ۞ از آنچه شریک آرند بوی یا شریک میگیرند بار او
بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک ۞ با وحدتش کس دم شرکت چسان زند ۞ هر طرح کافکند
بوصفش خیال و وهم ۞ دست کمالش آتش غیرت در آن زند ۞ معاندان قریش میگفتند
مر حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وآله وسلم که فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره
از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در دعوی عذاب راست گویی حق سبحانه فرمود که وَاِنْ يَرَوْا
و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا يَقُولُوا فرود آینده بر سر ایشان
گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست

درهم بسته و با هم چسبیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ
پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مأمور نیستی و مکافات
ایشان را بگذار حَتّٰى يُلَاقُوا تا آنکه ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي آن روز خود را که فِيهِ در آن
يُصْعَقُونَ ۞ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند
باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و
نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری از ایشان دفع نکند عذاب را و مراد از چنین روز
قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی مر آنانراست که کافر شدند
عَذَابًا دُونَ ذٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرة که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا
بقتل بدر و قحط هفت سال وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ ۞ نمیدانند آنرا
وَاصْبِرْ و شکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را درباره ایشان بمهلت دادن
ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فَاِنَّكَ پس بدرستی که تو بِاَعْيُنِنَا در نگاهداشت مائی
و ما می بینیم ترا و محافظت تو مینمائیم وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود
حِينَ تَقُومُ ۞ وقتی که برخیزی از خواب یا بگو سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای
نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ در خبر است که چون وقت قیام از مجلس این کلمات
بگوید کفارت باشد هر لغو و لهو را که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از
شب فَسَبِّحْهُ پس نماز بگزار برای او که عبادت در شب از ریا دورتر است و بر نفس سختتر وَاِدْبَارَ النُّجُومِ
و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت
سنت است قبل صلوة الفجر صاحب موضح و جمعی دیگر برآنند که مراد نماز صبح است ع

سورة والنجم

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دعوت آشکارا
اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود والنجم
بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگان اند که راهنمای
مسافران اند در بحر و بر یا کوکبی که بوقت طلوع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بزمین
نزدیک آمده یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم
ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد بنجوم قرآن اند و هوی بمعنی نزل یعنی سوگند بنجوم
و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی
سقط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که مراد ستاره وجود محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است که
چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند
یاد کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بر فلک توحید منقطع شد از ما سوی الله جواب
قسم اینکه ما ضل گمراه نشد صاحبکم صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب بجهت آن است که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مامور بوده بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وما غوی و خطا نکرد
و معتقد هیچ باطل نشد وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود یا از آرزوی
طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای نفس او نیست
ان هو نیست آنچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده میشود بوی علمه
بیاموزانید وی را این وحی آورده بدو شدید القوی فرشته سخت با قوت یعنی
جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود
گرفت و بآسمان نزدیک رسانید زیر و زبر کرد و بیک صیحه او قوم ثمود تمامی مردند ذو مرة خداوند

صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل بآنچه مامور است بران یعنی مستقیم شد در
کار خود و یا بایستاد بصورت اصلی خود وهو بالافق الاعلی و او بکناره بلندتر
بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل را بصورت اصلی
ندید غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و او دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بصورت
اصلی دید بیهوش شد و چون بخود آمد جبرئیل را دریافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه
مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثم دنی پس نزدیک آمد جبرئیل
به پیغمبر علیه السلام بعد از آن که او را دید و بیهوش شده فتدلی پس فرود آمد بجهت سخن
گفتن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وآله وسلم قاب قوسین
بمقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر سیاقت
الی عبده بسوی بنده خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ما اوحی آنچه وحی کرد
خدا تعالی یعنی گفت با جبرئیل و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر
نوع ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه
الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتر گردید یعنی سجده
آورد خدا را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر بار در وظیفه خدمت افزود
در سجده و عین قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا
فکان قاب قوسین او ادنی کنایتیست از تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطه تقریر
بافهام در صورت تمثیل مودی شد چه عادت عظماء عرب آن می بود که چون تاکید عهد
و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته
با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی

واین صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما متحقق پذیرفت و مصاد[ف]
اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازان رضا و سخط آن موجب رضا و سخط آن دیگر است پس گو[ییا]
درین آیت بابت عنایت آن معنی مؤدی شد که محبت و قرابت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با حق سبحا[نه]
بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدا
وعلی هذا القیاس و نزد محققان اَدْنیٰ اشارت بمکانت نفس مقدس اوست و تدلّی منزلت
دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او اَوْ اَدْنیٰ بمرتبهٔ سرّ منور او و لطف او
در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سرّ او در مرتبهٔ
مشاهده شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره پرسیدند از معنی این آیت جواب داد جائی که جبرئیل
در نگنجید نوری کیست که ازان سخن تواند گفت بیت خیمه برون زد ز حدود جهات پردهٔ او
شق نور ذات تیرگی هستی ازو دور گشت پرده یکی پردهٔ آن نور گشت کیست کز آن
پرده شود پرده ساز زمزمهٔ گوید ازان پرده باز فاوحی پس وحی کرد خدای تعالی الی عبده
بسوی بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی آنست که تعرض آن
وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و بعضی گویند آنچه ازان وحی در خبر یا اثری بما رسیده باشد
ذکر آن هیچ نقصان ندارد و درین باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسط تمام یافته
اینجا بسه وجه اختصاص میرود اول آنکه مضمون وحی این بود که دوست میدارم معاتبه
با امت تو والا بساط محاسبهٔ ایشان را طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا
وانت وما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرموده اند که یا رب انت وانا
وما سوی ذلک ترکته لاجلک سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای آرند و عصیان
نیز میورزند طاعات از ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای [منست]

ف اینجا بسه وجه اختصاص میرود

من از

من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان
در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد
با محمد ما رأی در آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه
و اکثر صحابه برینند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خدای را در شب معراج دید و در
معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر او را در دل او نهاد تا بدین دل مشاهده نمود
کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید دران دیدن که حیرت حاصل
بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه آیا مجادله میکنید با محمد علی ما یری
بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند
ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را علیه السلام بصورت اصلی نزلة اخری یک بار دیگر
عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی است که علم خلایق بدان
منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و نمیگذرد و تفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید
بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدرة المنتهی بود و قول ابن عباس رضی الله عنه مؤید اینست
که فرموده پیغامبر خدای را در شب معراج بدین دو نوبت بدید در معالم آورده که آن حضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم دران شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت
ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد عندها نزدیک سدرة المنتهی جنة المأوی بهشتی که
آرامگاه متقیان است یا ماوای ارواح شهیدان و پیغمبر دید خدای عز وجل یا جبرئیل را علیه
السلام اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود
یعنی ملایک بسیار جمع بودند بران درخت بر هر برگی ملکی بوده و گویند بر حوالی آن فرشتگان
طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشش آن نور کبریا بود ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد

یعنی حبیب ورا است باز نگریست و ما طغی • و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن ویرا
درین آیت ستایش آن حضرت بحسن ادب و علو همت که دران حضرت بی التفات بهیچ
ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیده دل جز بمطالعه جمال لایزال الهی نگشود • در دیده
کشیده کحل ما زاغ • نه زاغ نگاه کرد در باغ • میراند براق را همی دار تا حجله ما زدیده راز
پس پرده زهیش دیده برخاست • بی پرده بدید آنچه دلش خواست لقد رای و بتحقیق که دید
محمد شب معراج من آیات ربه الکبری • از آیات قدرت آفریدگار بزرگتر یعنی نشانهای
بزرگتر دید چون جبرئیل با ششصد هزار پر که هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة
المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افرایتم اللات و العزی
خبر دهید مرا که لات و عزی و منات الثالثة الاخری • و منات سیوم دیگر میتوانند که
اینها که خدا کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی
درختی بود که غطفان آنرا میپرستیدند و منات صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند
یا بتی که بمشلل بود که بنو کعب عبادت میفرمودند و معتقد کفار آن بود که در درون
بتی جنی است و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود که الکم الذکر
آیا شما را فرزند باشد نر وله الانثی و مر خدایرا ماده تلک این قسمت اذا آن هنگام که چنین
باشد قسمة ضیزی • قسمتی بود نا راست و بی اعتبار که چیزی را که از ان اکراه دارید بخالق خود
نسبت دهید ان هی نیستند این بتان باعتبار الوهیت الا اسماء مگر نامی چند که
بدان سمیتموها نام نهادید ایشانرا انتم و آباؤکم شما و پدران شما بآرزوهای خود یعنی نام اله
برایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مر ایشانرا هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده
خدای تعالی بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم مسلط شوید

ان

ان یتبعون پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمانرا یعنی توهم
آن کرده اند که عمل ایشان حق است و ما تهوی الانفس و متابعت نمینمایند مگر آنچه میخواهد
نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابعند و آنچه شیطان می آراید در نفس ایشان و
لقد جاءهم و هر آینه آمد بایشان من ربهم الهدی • از پروردگار ایشان کتاب و رسول
که سبب هدایت است ام للانسان آیا هست مر انسانرا یعنی کافرا ما تمنی • آنچه آرزو برد از
شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداد فلله الاخرة پس مر خدایراست
ع ۲ ع ملک آخرة والاولی • و مملکت دنیا هر که خواهد دهد و کسی را بر وی تحکم نرسد و کم من
ملک و بسیاری از فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امیدوارند بشفاعت
ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان شیئا چیزیرا الا من بعد ان
یأذن الله مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد از
ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسی او را شفاعت کند
و یرضی • و پسندد خدای تعالی آن کس را برای شفاعت و شفیع شدن یا مستشفع گشتن
ان الذین بدرستی آنان که لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای آخرت لیسمون
الملائکة هر آینه نام مینهند فرشتگانرا تسمیة الانثی • نام نهادن مادگان یعنی میگویند
ملائکه بنات الله اند و ما لهم به و نیست مر ایشانرا بآنچه ایشانرا بنات میگویند من علم
هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار الا الظن مگر گمانرا و ان الظن و
بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدارد من الحق از سخن حق شیئا چیزیرا یعنی حق را جز
بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتبار نباشد فاعرض پس روی بگردان
عن من تولی • از آن کس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است و لم یرد و

نمیخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر حیات دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن
آن مبلغهم غایت رسیدگی ایشان است من العلم از دانش و از آن تجاوز
نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوف و مصروف و بعضی از
حکم اعراض را بآیت قتال منسوخ دارند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم
او داناتر است بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلام است و هو
اعلم و او داناتر است بمن اهتدی بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا خواهد
داد ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات
علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است
و ما در بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی الذین اساءوا آنانرا که بد کردند
یعنی کافر شدند بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی آتش دوزخ و یجزی الذین و پاداش دهد آنانرا
احسنوا که نیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنی پاداش نیکو که بهشت الذین
یجتنبون محسنان آنانند که ایشان پرهیز کنند و یکسو شوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه
گناهان کبیره را که در آن باب وعید وارد شده یا برای او حدی مقرر گشته و الفواحش و فحشهای
بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش و اکبر فواحش است الا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه اندکی
خورد باشد از گناه و یا بخاطر او گذرد و از وقوع بفعل نیارد آن مغفور است ان ربک بتحقیق
آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را
گر بار گناه ما گرانست بحر کرم تو بیکرانست بار گنه از حد فزونست عفو تو ز جرم ما
فزونست هو اعلم بکم خدا داناتر است باحوال شما از شما اذ انشاکم چون بیافرید
شمارا یعنی ابتداء آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک پدر شما آفرید داشت

اقوال

اقوال و احوال و افعال شمارا و اذ انتم و آن وقت که شما اجنة بودید پنهان بوده فی بطون
امهاتکم در شکم مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید و مستایید
انفسکم خود را به بیگناهی و بسیاری خیر و خوبی او تعالی در لباب آورده که چون گروهی از یهود
بمردی گفتند که از صدیقان است حضرت رسالت شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند
هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیت نازل شد
که او داناتر است باحوال شما در مبدا خلقت و قرار گرفتن دل خود دیده در شکم پس خود را مستایید
و قولی آنست که بعضی مردم میگفتند نماز ما و روزهٔ ما و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را هو
اعلم او داناتر است بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که
ع ولید مغیره در پی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و استماع کلام وی
مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی
جواب داد که چه کنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این قدر مال من ده عذابی اگر
متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد بعد از آن مال بود و اد و باقی بخل کرد و این آیت
آمد که افرأیت الذی آیا دیدی آن کس را که از پی روی حق تولی روی بگردانید و اعطی قلیلا
و بداده اند که از مال خود برای رشوت تحمل عذاب اندک و اکدی و باز داشت باقی را این جهل و بخل که
جمع کرده عنده آیا نزدیک اوست علم الغیب دانش چیزهای پوشیده فهو یری پس او می
بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب خواهد برداشت ام لم ینبأ آیا خبر کرده نشده است بما فی
صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریت و ابراهیم الذی وفی و در صحف ابراهیم
آن کسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدا یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیز است معنی آنکه
اینست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه در صحف موسی و ابراهیم است و آن کدام است الا تزر

وازرة آنکه برندارد نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر را پس او چگونه بار خود بدیگری وا
میکند وان لیس و دیگر آن که نیست للانسان مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه کرده
یعنی چنانچه کسی را بگناه کسی دیگر نمیگیرند بثواب نیز مثاب نمیگردانند در تبیان آورده که این آیت
منسوخست چه در سورهٔ طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وان سعیه
وآن که سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد سوف یری زود باشد که بینند در میزان
عدل در روز قیامت ثم یجزیه پس پاداش دهند او را الجزاء الاوفی پاداش تمام ان خیرا
فخیر وان شرا فشر وان و آن که الی ربک المنتهی بسوی پروردگار تست نهایت
خلایق و رجوع ایشان وانه و آن که خدای هو اضحک او میخنداند وابکی و او میگریاند
یعنی شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند دوزخیان را در دوزخ
یا زمین را به نبات خندان و ابر را بباران گریان میسازد و نزد بعضی خنده و گریه بوعد و
وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بر حق و اعراض از او وانه و آن که خدا هو امات
او میمیراند واحیا و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و امات او هست و بس یا میمیراند باجل در دنیا
و زنده میسازد در قبر یا او است بیافریننده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافر را
بنکرت و زنده میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجهل است و علم یا به بخل و جود
یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که بمیراند
نفوس زهاد را بآثار مجاهدات و زنده گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهده یا هر که را بمرتبه فنا
رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند — هر کرا از بود او فانی کنند * نیز گوهر روحانی کنند
کشتگان از شربت حیوان دهند * بعد کشتن جان جاویدان دهند وانه و آن که در صحف ابراهیم و
موسی است علیهما السلام آن که خدا خلق الزوجین بیافرید از انسان دو صنف الذکر

والانثی

والانثی نر و ماده من نطفة از آب منی اذا تمنی وقتی که ریخته شود در رحم و آدم و
حوا و عیسی علیهم السلام از آن مستثنی اند وان علیه و آن که بر خدا است النشأة الاخری
آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وانه هو اغنی و آن که او است که توانگر کند بمال
واقنی و سرمایه بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وانه و آن که
خدا هو رب الشعری او است آفریدگار شعری شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند
و او شعری شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری او است و ابو کبشه
که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما بود او را میپرستیده و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرد
و قریش آن حضرت را ابن ابو کبشه میگفتند بجهة خلاف با ایشان وانه اهلک و آن که
خدا هلاک کرد عادا الاولی قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که
بنی لقیم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و
ایشان را عاد اخری گویند وثمود و هلاک کردیم قوم ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت از
ایشان کسی را وقوم نوح و هلاک کرد قوم نوح را من قبل پیش از عاد و ثمود انهم کانوا
که بودند هم همه ایشان اظلم ستمکارتر واطغی و از حد برنده تر در شرک و عداوت که نوح را
بسیار برنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندک کسی ایمان آوردند والمؤتفکة و شهرستان قوم لوط را
اهوی بیفکند بعد از ان که جبرئیل برداشته بود یعنی زیر و زبر گردانید فغشیها پس بپوشانید آن
شهرها را ما غشی آنچه بپوشانید یعنی سنگها نشان دار که بران بارانید فبای الاء ربک
تتماری پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود شک آری و جدال میکنی و مراد ولید مغیره است یا
احدی و نقم عذاب که در معدودات هست آن را نعم گفت بجهة آن که در وی پند است مر اهل اعتبار را
و انتقام انبیا از اعادی که در ضمن آن هست موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و

سبب تقویت دل مومنان است هذا این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نذیر پیغمبریست
بیم کننده من النذر الاولی ٥ از جنس پیغمبران نخستین همان میفرماید که ایشان
میفرمودند ازفت الآزفة ٥ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب
و دنو لیس لها نیست مر اورا یعنی وقت رسیدن او را من دون الله بجز خدای تعالی کاشفة
نیک ظاهر کننده أفمن هذا الحدیث آیا ازین سخن که قرآنست تعجبون ٥ شگفت میدارید
وتضحکون و میخندید باستهزا ولا تبکون ٥ و نمیگریید از خوف وعید که در دست
وانتم سامدون ٥ و شما بازی کنندگانید یا غافلانید یا تغنی کنندگانید و کفار در وقت
قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فاسجدوا پس سجده کنید
لله مر خدای را واعبدوا ٥ و او را پرستید نه آلهه باطله را و در معالم آورده که اول سوره
در مکه فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسالت پناه بعد از خواندن
این آیت سجده کردند و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند این سجده دوازدهم
از سجدات قرآنی در فتوحات این را سجده عبادت گفته اند که امر الهی تعالی بذلت و مسکنت
مقترنست بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل سر این نرسند

ع سجده

سورة القمر بسم الله الرحمن الرحیم ٥ کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
معجزه طلبیدند آن حضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بروجهی که کوه حرا در میان هر دو
فلقه قمر دیدند در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد
که اقتربت الساعة نزدیک آمد قیامت وانشق القمر و شکافته شد ماه و از علامات قرب
قیامت انشقاق قمر است و بر وجهی که در کتب سابقه مذکور است امام زاهد رحمة الله علیه آورده
که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و ابو جهل گفت ای محمد آیتی بمن

نما والا سر تو بشمشیر بر میدارم آن حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل لعین گفت در روایتی دیگر است
تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگو که ماه را بشکافد که
سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای
بشکاف حضرت انگشت سبابه بر آورد و اشاره فرمود ماه را که بشکاف فی الحال بدو نیم شد یکی
بر جای خود قرار گرفت و یک نیمه دیگر بر جانب دیگر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود
اشاره کرد هر دو نیمه بهم پیوستند بیت شق گشته ماه چارده بر لوح سبز چرخ چون خامه دبیر
ز تیغ بنان تو جهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم مرا بسحر بسته است و قمر را
منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سؤال کنم تا ایشان
دین اندیشانه چون از آن منزل و روز دیگر رسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را
دو نیم دیدیم با وجود این نگروید و گفت جادو او بجایی قویست چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده وان یروا و اگر ببینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل
صدق مدعای او باشد یعرضوا اعراض کنند از ایمان بان یا روی بگردانند از تأمل در آن
ویقولوا و گویند سحر مستمر ٥ این جادو دائم و رونده است از زمین تا آسمان وکذبوا و تکذیب کنند
پیغمبر را واتبعوا و پیروی نمایند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان
آراسته باشد از لجاج و عناد وکل امر مستقر ٥ و هر کاری که مقرر شده واقع است
یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید و
لقد جاءهم و بدرستی آمد باهل مکه در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور
آخرت ما فیه مزدجر ٥ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی از تهدید و بسیار حکمة بالغة و آن حکمه
تمام است رسیده بسر حد کمال فما تغن النذر ٥ پس نفع نکنند ایشان را و سود نرسانند

هم کنند کان یعنی پیغمبر و موعظت قرآن اگر آید بدیشان یکی از پس دیگری فتول عنهم پس
بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر باش حال ایشان را یوم یدع الداع در آن
روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را الی شیء نکر بچیزی صعب و درشت که
اهوال قیامت است خشعا ابصارهم فراهم رفته چشمهای ایشان از اهوال آن یخرجون
بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم گویا ایشان جراد منتشر ملخهای پراکنده
یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر آیند از هر طرف حیران و سرگردان میروند مهطعین
شتاب کنندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او می آید شتابند
یقول الکافرون میگویند ناگرویدگان هذا یوم عسر این روز دشوار است برما
کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت را
فکذبوا عبدنا پس دروغ داشتند بندهٔ ما نوح را وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است
وازدجر و باز داشته شده است از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید خواندی
او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی
ربه پس بخواند نوح پروردگار خود را انی مغلوب بآن که من مغلوب قوم خود شدم مقاومت
نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس بگشادیم ما برای عذاب
ایشان ابواب السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآب باریدن که چهل شبانروز
از آسمان میریخت بر دوام و در این مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض و بگشادیم در زمین
عیونا چشمها تا از وی نیز آبها بر آمد فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین بهم
علی امر قد قدر بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وحملناه و بر داشتیم
نوح را علیه السلام با هر که بوی ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح

الکن

بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختها پهنا دار ودسر و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را
بدان محکم کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء برای پاداش و این
واقع شده لمن کان کفر برای کسی که نگرویده بودند بدان یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت
وجود او یعنی نوح علیه السلام ولقد ترکناها و بدرستی ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه
در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین قردی از جزیره علامت و عبرت و در قصص هست که
اوایل این امت آن کشتی را دیده فهل من مدکر پس هست پند گیرنده که ازان خبر
گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم
ونذر و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح علیه السلام ولقد یسرنا القرآن و بدرستی ما
آسان گردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر پس هیچ
موعظت شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود را علیه السلام
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر و ترسانیدن
من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی ما فرستادیم علیهم بر
ایشان ریحا صرصرا بادی سرد سخت با آواز هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر
استحکام یافته شامت آن و آن روز چهارشنبه بود آخرین از ماه تنزع الناس میکند
آن باد مردمان را کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنهای درخت خرما اند منقعر کنده
شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود عذاب دنیا بود فکیف کان پس چگونه بود عذابی
عذاب من ایشان را در آخرة ونذر و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ایم ولقد یسرنا القرآن
و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستاده ایم للذکر برای پند گرفتن فهل من
مدکر آیا کسی پند گیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بالنذر ع

به بیم کردن و پند دادن ایشان فقالوا پس گفتند ابشرا منا ایا آدمی را از جنس ما
یگانه و یکتا که هیچ تبعه و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم ما او را و او را فضلی نیست بر ما انا
اذا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی و سعر و در جنون
ءالقی ایا القا کرده اند الذکر علیه بر وحی من بیننا از میان قوم ما یعنی از قوم عاد او را
بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوی است
اشر خودپسند و ستیزنده است میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون
غدا زود باشد که بدانند فردا عذابی که برایشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند
که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی با ستیزه چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام
و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون کن انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده
ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود
و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر
شکیبا باش بآزار قوم ونبئهم و آگاه کردان ایشانرا ان الماء بآن که آب چاه قسمة بینهم
بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص
از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر کرده شده است مر صاحب او را
یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا صاحبهم پس بخواندند قوم ثمود صاحب
یار خود را که قدار ابن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست
فعقر پس پی کردند ناقه را مجری که عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شد
صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داده و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد
قدار بن سالف کرده و هر دو را بر گذرگاه ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول مصدع

رسید و او تیری افکند که پایهای ناقه بر هم دوخت قدار بن سالف نیز از کمینگاه بیرون آمد
و شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند
بچه او بکوه صنف برآمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از
سه روز عذاب بثمود نازل شد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را
و نذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی ما فرستادیم علیهم بر
ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از
آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه خشک در هم شکسته که سازنده حظیره گوسفند
آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست
آنرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را بالنذر به بیم کردن و پند
دادن وی مر ایشانرا انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی با سنگ بارنده
و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشانرا از عذاب بسحر
بسحری که واقع میشد نعمة من عندنا بانعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم
بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم منعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را
گذارسال رسل و انزال کتب است بدان ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود
لوط علیه السلام قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب هلاک فتماروا پس شک آوردند بالنذر
و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیده بودند لوط را عن ضیفه از مهمانان وی
که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشانرا با ما تسلیم کن و لوط علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان زیاده میکردند
ایشان در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشانرا و با روی ایشان

هموار کردیم و در خبر است که جبرائیل علیه السلام پر خود بر چشمهای ایشان مالید همه کور شدند
وگفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبت مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم میداد
شما را لوط از آن وَلَقَدْ صَبَّحَهُم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بُكْرَةً در اول روز یعنی بوقت صبح
آمد بدیشان عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد
وگفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی
که لوط مر ایشان را بیم میکرد وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر اینه سهل و آسان کردانیدیم قرآن را
مر جمع عرب را بزبان ایشان لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ
پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ
بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علیهما السلام یا آیتها که موسی قبطیان را
بدان بیم کرد و آن نه آیه بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بالعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد
مُّقْتَدِرٍ در گرفتن توانا بر هلاک ایشان یعنی مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه
عرب خَيْرٌ قویتر و بهترند مِّنْ أُولَئِكُمْ ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان از ایشان
بقوت و عدت و حشمت و شوکت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنها را عذاب ما فرا رسید
ایشان را چرا فرا نرسد أَمْ لَكُم یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براءتی در کتابهای
سماوی یعنی براءتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا میگویند
کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم یا هر یک منع کننده بلا از
یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانیده
شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت

واقع

واقع شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم
رضی الله عنه میگوید که چون آیت فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
این را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت زره میپوشید و میگوید سَيُهْزَمُ
الْجَمْعُ دانستم که معنی آیت چه بود و همین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ
بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عقاب ایشان است وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت
أَدْهَىٰ سختتر و باهولتر وَأَمَرُّ و تلختر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که
مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عنا و مشقت با آتش سوزان در
آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر روی
خویش یعنی ایشان را بر رویهای ایشان می کشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذُوقُوا
بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما هر
چیزها را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقدر مرتب بمقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر است و در
مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدل
دور است قَضَى اللَّهُ أَمْرًا وَجَفَّ الْقَلَمُ سر بر خط لوح ازلی دار و خموش کز هرچه رقم
رفت قلم در گشتند وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ
مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون
نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیارم
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای
گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از حال ایشان
عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیز را که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ در لوح محفوظ مکتوبست

زبرکتابها را گویند و لوح راز بر کتف باعتبار آن که اصل همه کتابها آنست یا خود همه احوال
آنها نوشته است درنامها ایشان که بدست حفظه است وکل صغیر وکبیر و هر خورد و بزرگی
از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است
و بدان پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستی پرهیزکاران و ترسکاران فی جنات
در بوستانها اند روز قیامت ونهر و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول
بعضی نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بوستانها باشند در سعت و ضیا
بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی مقعد صدق در مکانی
پسندیده که درو نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که حق تعالی
آن مکان را بصدق وصف کرد پس نشیند درو مگر اهل صدق سلمی رحمة الله علیه فرموده
که آن مکانیست که حق سبحانه و تعالی راست کرده اند دران و عن گر با اولیا کرد و دوستان
دران مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاه مقتدر توانا بر همه چیز صاحب حقایق
فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیت متحقق شود صاحب کشف
الاسرار آورده که قلم عند رقم تقویت و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرا بدان اختصاص
خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم درین سرا مخصوص بود بدان که ابیت
عند ربی و چون رتبه که فردا خاصان را ان باشد امروز پایه ادنی وی بوده پس رتبه اعلی
که نشان تواند داد — ای محرم سر لا یزالی مرآت جمال ذو الجلالی مهمان ابیت عند ربی
صاحب دل لا ینام قلبی از قربت حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی وز ناکه عبارتش نسنجد
در حوصله خود فرو نگنجد کم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا سورة الرحمن
بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کفار را از اسم رحمن

خبرداد

خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد الرحمن خداوند بسیار بخشایش که
رحمت او همه چیز را در رسیده علم القرآن بیاموخت قرآن حبیب خود را و حفظ آن بر وی یعنی
آسان گردانید مراد را آموختن و دیگرانرا آموزانیدن خلق الانسان بیافرید عذر انس
آدمیانرا علمه البیان بیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر نطق و کتابت
یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را و بیاموزانید ویرا بیان آنچه بود
و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین از جمیع خبر میدهد
الشمس و القمر آفتاب و ماه میروند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقدر فرموده
سیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود و النجم و گیاهی که
می روید و آنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول و الشجر و گیاهی که
آنرا ساق باشد و بران قایم بود یعنی درخت یسجدان فرمان میبرند خدایرا بالطبع و طوع
چون فرمان داری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشان است و گفته اند که
ما را بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله و لکن لا تفقهون
تسبیحهم و السماء رفعها و برداشت رحمن آسمانرا بالای زمین بپانصد ساله راه و وضع
المیزان و بیافرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن
الا تطغوا برای آن که از حد در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل
تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید و اقیموا الوزن و بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان
ترازو را راست کنید و لا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمایید اینهمه تاکید اهل آن از جهة
آن است که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند — هر جو و هر حبه که بازو تو کم کند از
گیتی و ترازوی تو هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهان

کم دهی و بیش ستانیت ❁ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ ❁
برای آدمیان تا بران قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرمابنان
ذَاتُ الْأَكْمَامِ ❁ خداوند غلافان یعنی اوعیهٔ خرما چه خرما مادامی که منشق نشده در غلاف
باشد و تخصیص خرما از فواکه جهة تفضیل اوست و مشابهتر که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر
مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از
دانه آن چیز است که از وی قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهی است
که دانه از وی جدا میشود وَالرَّيْحَانُ ❁ و در زمین ریحان است یعنی سپرغم که بوی میکنند
مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ایم بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس ای گروه آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ ❁ تکذیب
میکنید و انکار مینمائید که از وی نیست و بیست و یکجا درین سوره این کلمات تکرار یافته
بجهة آن که سوره مشتمل است بر ذکر نعیم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده
تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعیم و گفته اند تکرار از برای دفع غفلت است و تاکید
حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمة الله علیه از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالة
صلی الله علیه و آله و سلم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود مرا چیست که شما را خاموش
می بینم هر آینه جن نیکوتر از شما در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
الا که ایشان گفتند وَلَا بِشَيْءٍ مِنْ نِعَمِكَ رَبَّنَا نُكَذِّبُ فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ یعنی هیچ
از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را
که پدر انسان است مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ ❁ مانند سفالهٔ پخته که دست بر وی زنی
آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانهٔ صاف دود

مِنْ نَارٍ ❁ از نار یعنی آتش و گفته اند مارج آتشی است که زبانه میزند و بعد یکدیگر آمیخته باشد
بعد از بلندی و تیزی آتش و در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است
ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم
آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممتزج شود آنرا طین نامند و چون آتش و
هوا مخلوط گردند آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل ما بالقاء است در رحم تناسل در جن بالقاء
هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس کدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی
فرمود تُكَذِّبَانِ ❁ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی
مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ❁ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر آنرا
و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر
فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش
و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبَانِ ❁ جحود مینمائید
و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با هم
يَلْتَقِيَانِ ❁ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا
میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانع و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر
که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک
باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمایند تا آنچه میان یکدیگر است غرق نکرده و اگر
یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف گردد و منافع بسیار بدین دو بحر متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ ❁ انکار میکنید يَخْرُجُ

بیرون می آید منهما اللؤلؤ از این دو دریا مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه یا از
بحر مالح مروارید کلان و از بحر شیرین مروارید خورد از بحرین جوهرهاست که بدان آرایش کنند
و از خرید و فروخت آن فواید بیابید و این نعم ظاهر است فبای آلاء ربکما پس شما بکدام
نعم از نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب مینمائید و گفته اند مراد از بحرین بحرین آسمان و
زمین است که هر سال متلاقی میشوند و برزخ حاجز است که مانع میشود دریای آسمانرا از نزول و دریای
زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف می آید و از آن
لآلی منعقد میگردد و امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط
یا انس و هیبت و برزخ قدرت حق علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف
الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عامهٔ مسلمانانراست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید
و بحر قبض و بسط خواص مؤمنانراست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانرا بود
و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش بمنزل لقا بیاساید ~ ز قعر بحر فنا گوهر لقا یابی
و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی ~ وله الجوار المنشآت و مر خدایراست راندن کشتیها نورد
و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در بلند
و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهة انتفاع بندگانست از قطع مسافت
بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها هر که بر زمین است از ع
ذوی الارواح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و یبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو
ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت والاکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر که را مستحق
آن باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و

النصف

کار سازید مر آزادگاه گذرا از بقای خود تا توجه بدو کنید و بغیر او التفات ننمائید تکذبان
تکذیب میکنید دنیا که میخواهند آنرا یعنی مطلبند ازوی من فی السموات والارض هر که
در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه محتاجند در ذات و صفات کل یوم هر
دهر وقت هو فی شان او در ساختن و پرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سائل را
عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادمان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را برتبه
دارد و گروهی را بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا
و آمرزش گناه تکذبان انکار میکنید ابن عیینه رحمة الله علیه فرموده که سراسر روزگار نزد
خداوند دو روزست یک روز مدت دنیا و شان او درین روز امرست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و احیا و اماتت و اعزاز و اذلال و دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حسابست و عقاب
و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن است و در بحر الحقایق آورده که
مراد تجلی حق است در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست
~ کل یوم هو فی شان چه نشان است و چه شان ~ یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان
جلوهٔ حسن ترا غایت و پایانی نیست ~ هر زمان جلوهٔ دگر میشود از پرده عیان ~ سنفرغ لکم
زود باشد که حساب کنیم با شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجاز است نه فراغ که بعد از
شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه کسی مثلا کسی را گوید باش تا با تو پردازم
و حال آن که گوید و هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید
قصد حساب شما خواهیم کرد ایها الثقلان ای دو گروه بزرگ یعنی جن و انس عرب آنچه بزرگ قدر
و قیمتی بود آنرا ثقل گوید انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گرانبار است و جن و انس
بتکلیف گرانبارند یا بار گران گناه درمانده فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما

و آن جزو دیا از اقی
رنما لمه المسئله

کویند بیج

که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم حق امیدوار باشید نه بـ
تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید
ان تنفذوا آن که بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمان و زمین تا
از قضای من یا از نزول مرگ فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون بیرون نتوانید شد
الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را قوت نیست بلکه هر جا روید مرگ لازم شماست و از
وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف برکشند و منادی ندا کند
که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر است اگر توانید که بیرون روید اما نتوانید رفت مگر
بحجت و برهان و شما را نه این است و نه آن فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که
اخبار کرده که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددکار نیست
و روی توجه بدرگاه او آورید تکذبان جحود میورزید یرسل علیکما فرستاده شود بر هر که مشرک و
عاصی باشد شواظ من نار زبانهٔ خالص از آتش و نحاس و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ
آتش فرستد و یک کرت دود و گویند نحاس مس گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند
فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و دفع نتوانید کرد عذاب را از همه فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی
و بپرستش وی اشتغال نمائید تکذبان تکذیب مینمائید فاذا انشقت السماء پس چون
بشکافد آسمان برای نزول ملائکه فکانت پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل کالدهان مانند
ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن هول توبه
پناه جوئید تکذبان تکذیب میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او

دو چشم

الانس

الانس ولا جان آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چه کار کرده اید یا سوال
توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه از علامات ایشان شناسند حاجت سوال نباشد یا وقت بر آمدن
از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که ولنسالنهم اجمعین در موقف حساب
خواهد بود که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که از اهوال
آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی راسخ باشید که سبب نجات همانست تکذبان
تکذیب میورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت ایشان که
سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ بالنواصی بموهای
پیشانی یک بار والاقدام و بقدمها یک بار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و
بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون در دوزخ افکنند فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از رفتن و در دوزخ افکندن
کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه
ایشان را گویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی انکار یکذب تکذیب میکردند
بها المجرمون بآن مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون طواف میکنند دوزخیان بینها
میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش
استغاثه کنند ایشان را دریا دری کنند و در میان حمیم آب اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
بگسلد و پیوسته در میان جحیم و حمیم میباشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
ع که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و بایمان متصف شده از آن نجات یابید
تکذبان تکذیب مینمائید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن بحضرت گاه
پروردگار خود جنتان دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت کند

اورا دو بهشت دیگر جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را و دو یکی خایف جن را
و در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را از بهشت که هر یک از ایشان صد ساله طول و عرض داشته
باشد در میان هر باغی سراهای خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای
خوف الهی است و دیگر برای ترک مناهی یا یکی خاصه برای خایف است و دیگری برای خدام و متعلقان
او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها امید برای اداء طاعت
و ترک معصیت تکذبان ° تکذیب میکنید ذواتا افنان ° دو بستان خداوند
شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و ثمار و انهار به بندگان عطا میفرماید تکذبان ° انکار
میکنید فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان ° میروند هر جا که بهشتی خواهد
در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی
و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها
راحت و لذت شما روان میکند تکذبان ° دروغ میشمرید فیهما درین دو جنت من
کل فاکهة از هر میوه زوجان ° دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگر غریب که هرگز ندیده و
نشنیده باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به بندگان را
عطا میفرماید تکذبان ° منکر میشوید متکئین تکیه زنندگان در بهشت تکیه کنندگان باشند علی فرش
بطائنها بر فرشها که استر آن من استبرق از دیبای محکم باشد از زر که پرسیدند که بطاین آن
دیباست ظهایر آن از چه باشد جواب داد که ظهایر آن از نور و دیگر گفته است که ظهایر آن داخل است
درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لکم و جنی الجنتین و میوه درختان این دو بهشت عظیم
دان ° نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان برسد و گفته اند کسی که تکیه دارد میوه آرزو

ثمن نوزدهم

کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشانند و میوهای لطیف و لذیذ دهد
تکذبان ° انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات الطرف
کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشمها فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم
یطمثهن نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج ایشان در بهشت
و لا جان ° و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست آدمی بدیشان نرسیده باشد
و آنان که برای جن مقرر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما
بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران مهین لطایف به بندگان ارزانی داشته تکذبان °
تکذیب میکنید و باور نمیدارید کانهن گویا هستند آن حوران الیاقوت و المرجان ° یاقوت
صافی و مروارید پاکیزه فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که حوران مهین صفا
پاکیزگی برای شما آفریده تکذبان ° تکذیب میکنید و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان آیا جزا
نیکی کردن در عمل باشد الا الاحسان ° مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزا هر که گوید لا اله
الا الله و عمل کند با دوام محمد رسول الله نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت آنست که جزای
نیکی پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیادت و تقوی را بالنعیم
و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سؤال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را با امن
آخرة و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده است که نیست جزای فنا فی الله الا البقا بالله
هر که در راه محبت شد فنا یافت از بحر فنا در بقا هر که از شمشیر شوقش سر برید میوهٔ ذوق از
درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که توفیق احسان داد
و جزای آن مقرر فرمود تکذبان ° تکذیب میکنید و انکار مینمائید و من دونهما و بجز این دو بوستان

ثمن نوزدهم

کرده کور شد یا فروتر از ایشان جنتان ۞ دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول
زر است برای سابقان و این دو بوستان دیگر از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند تکذبان منکر
میشوید مدهامتان ۞ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زنند فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب
روشنی چشم است تکذبان ۞ انکار میکنید فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه اند
نضاختان ۞ جوشنده آب یعنی هرچند آب زو بردارند دیگر بر جوشد فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد
تکذبان ۞ تکذیب میکنید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوه بسیار بود و نخل و خرمابنان
و رمان ۞ و اشجار انار و تخصیص خرما و انار از میوه بجهة تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است
و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین میوه
به بندگان ارزانی میدارد تکذبان ۞ انکار میکنید فیهن درین چهار جنت خیرات
حسان ۞ زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان با حسن خلق آراسته
باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را حوران دهد هر یکی از دیگر نیکوتر
تکذبان ۞ تکذیب مینمائید حور مقصورات حوران پنهان شده فی الخیام ۞ در خیمها که از در
مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته
برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین ازواج طیبه
به بهشتیان میدهد تکذبان ۞ منکر میگردید لم یطمثهن نسوده است مر ایشان را انسی هیچ آدمی
قبلهم پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند و لا جان ۞ و نه جنیان دست بر ایشان

رسانیده اند بلکه همه بکر اند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار
نامزد اهل ایمان میکند تکذبان ۞ انکار میکنید متکئین تکیه زنندگان باشند علی
رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای سبز و عبقری حسان ۞ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد تکذبان
تکذیب میکنید تبارک اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق این اسم بر او
پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچکس از عظمت او نشان
نداده و نمیتواند داد ـ بر لب بحر چنین دهانها خشک لب بسته هم
ذی الجلال و الاکرام ۞ در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از
صفات آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بیهمتایش را ثابت است و آنچه سلب
عزت و کبریاست جناب مقدسش از آن منزه و معرا است و اکثر محققان آنند که جلال
اشاره بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه است پس نام ذو الجلال و الاکرام
جامع باشد جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیا ذو
الجلال و الاکرام موید این قول است سورة الواقعة بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت
الواقعة ۞ یاد کن چون واقع شود واقعه یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها نیست در
واقع شدن و آمدن او کاذبة ۞ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر
از آن خبر میدهد صادق است آن روز فرو برنده است که گروهی را باسفل السافلین از روی
عدل رافعة ۞ بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق
و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرود میدارد آنان را که در دنیا خود را
مرتفع میداشتند و بر میدارد جمعی را که درین عالم فروتن گردند اذا رجت الارض یاد کن چون

چنبانیده شود زمین را از جا جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بروست منهدم گردد و بست الجبال
بسّاً درانزمان شود کوهها را اندنی یا شکسته و پاره پاره کرده فکانت پس باشند هباءً غبار
که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه درافتد منبثّاً پراکنده و منتشر گشته
وکنتم و باشید شما ای مکلفان دران وقت ازواجاً ثلثة اصناف سه گانه
یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحاب
المیمنة چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکنند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان
و چه بزرگان و گفته اند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که در
وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان بر دست راست بوده اند یا نامهٔ اعمال بدست راست
ایشان نهند تا به بهشت روند و آن یمین عرش است و گفته اند میمنت بمعنی یمن و برکت
یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند واصحاب المشئمة و اصحاب دست چپ ما اصحاب
المشئمة چه اند یاران دست چپ ایشان در وقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند
یا نامها اعمال بدست چپ ایشان میدهند تا بدوزخ شان میبرند و دوزخ بر شمال عرش است
و گفته اند مشئمت از تشأم گرفته اند و آن نام شوم و نامبارکست والسابقون و پیشی گیرندگان
برهمه اقوام یا پیش روان بهشت السابقون پیشی گرفتگانند بایمان چون مؤمن آل
فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم یا آنان که بدو قبله نماز گزارده اند
یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل قرآن یا پیش روان صف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول
اولئک المقربون آن گروه اند نزدیک کرده شدگان بحضرت کرامت فی جنات النعیم در
بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثلة من الاولین گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته
وقلیل واندکی من الآخرین از پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

مضمون

مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند و بیان
آورده اند که مراد جماعتی اند که انبیا را بعینه دیده اند و بخدمت ایشان رسیده اند و ایشان اند و
نه تمام امتان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از همه امم بیشتر خواهند
بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعاً یوم القیمة ازان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی الله عنه
مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت و چهل از سایر امم
و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند علی سرر بر تختها موضونة بافته بزر
و مشبک بدر و یاقوت و زمرد متکئین تکیه زدگان علیها بران تختها متقابلین برابر یکدیگر
یعنی روی بروی تا بدیدار هم متانس و مسرور باشند یطوف میگردند بر ایشان علیهم برای
خدمت ولدان کودکان مخلدون جاوید ماندگان بر هیأت کودکی چه خدمت کودکان
زیباتر است از خدمت کبار گوینده آراستگان بگوشوارها زرین و این کودکان را خدا
آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقول است که ایشان
اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند بر ایشان طواف میکنند باکواب
بکوزها و اباریق و ابریقها و کأس من معین و کاسها از شرابی که روانست در بهشت بخم
پاکی صافی چون آب زلال لا یصدعون عنها درد سر نگشند ازان شراب یعنی آن می را خمار نباشد
ولا ینزفون و نه بی عقل و بیهوش شوند ازان شراب و فاکهة و دیگر بر ایشان میگردند میوها
مما یتخیرون ازانچه اختیار کنند و برگزینند و لحم طیر و بگوشت مرغان که الطف لحوم
است مما یشتهون ازانچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند چو شیئ بریان
کرده و حور و بر سابقان در جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عین
گشاده در صفا و لطافت کامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف که

غبار در ایشان نشسته باشد و دست اغیار نرسیده جزا یاداشن دادنی بما کانوا یعملون
بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون نشنوند فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده
یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ ولا تاثیما و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام
الا قیلا سلاما سلاما لیکن میشنوند سخنی که آن سلام است تکرار این دو لفظ دلیل است بر آن که
اهل جنت پیوسته بر یکدگر سلام گویند و اصحاب الیمین و اصحاب دست راست ما اصحاب
الیمین چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فی سدر مخضود
در زیر درخت کنار بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افکندند
و آن وادی است از طایف مشتمل بر درختهای سدره گفتند چه بودی که مارا مثل این بودی آیت آمد که
اهل بهشت را سدره باشد بی خار وطلح منضود و درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی
از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وظل ممدود و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود
و مراد از ظل راحتست وماء مسکوب و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد در بوستانهای
دیگر وفاکهة کثیرة و میوهای بسیار لا مقطوعة نه بریده شود یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود چنانچه میوهای
دنیا که در فصلی باشد دون فصلی ولا ممنوعة و نه منع کرده شده یعنی از خوردن هیچ نوع منع ندارند
نه چون میوهای دنیا که بی بها بدست نیایند وفرش و گستردنیها مرفوعة برداشته شده یعنی
یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایه است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند انا انشاناهن ما آفریدیم
بیافریدیم ابتداء بی سبب ولادت زنان دنیا را انشاء آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم
ایشان را انشاء آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که پیر زنان را جوان
سازیم هر یک سی فجعلناهن پس گردانیدیم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج
بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عربا دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند با نخ

یاد داشتن کسی و ...
ایشان

دنیا یا شیرین سخن اترابا هم زادان همه سی و دو ساله و شوهران نیز بهمین سن و در
تبیان آورده که صبیه اگر به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز
رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر
شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را بیکی
از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز به وی ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر
داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشانیم
لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست و گویا سایلی میپرسد که کیانند اصحاب
یمین میفرماید که ایشان ثلة من الاولین گروهی از پیشینیان وثلة من الاخرین ع
و گروهی از پسینیان در اسباب نزول آورده که چون آیت وقلیل من الاخرین فرود آمد
فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول الله ما بتو گرویده ایم و تصدیق کرده ایم
دار نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد وثلة من الاخرین حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم آیت بر وی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود که رضینا عن ربنا پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت از آدم تا من یک ثلثه است و از من تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که ارجو
ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشته که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد
از آن امت من خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آن حضرت در
دوزخ نخواهد بود ـــ نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر واصحاب
الشمال و اصحاب دست چپ ما اصحاب الشمال چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و
بیمقدار اند و در ان روز باشند فی سموم در آتش سوزان یا در باد گرم که حرارت آن در مسام
ایشان نفوذ کند وحمیم و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت

سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب می‌طلبند
و چون در حمیم می‌افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه
خبر میدهد که وظل و سایه من یحموم از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان
در سایه آن پناه میبرند لا بارد خنک نیست مانند سایه‌های دیگر ولا کریم و نه سود رساننده
و نه راحت بخشنده و آن عذابها ایشان را جهة آنست انهم کانوا بدرستی ایشان بودند قبل
ذلک پیش ازین در دنیا مترفین بناز و نعمت پرورده شدگان و متنعم ایشان بجمع مال
بوده و اتباع شهوات وکانوا یصرون و بودند که اصرار مینمودند علی الحنث العظیم
بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بدان اقامت میکردند یا سوگند بدروغ میخوردند بران که حشر
نخواهد بود وکانوا یقولون و بودند که میگفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا
و گردیم خاک وعظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا برانگیختگان
از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اوآباؤنا الاولون
آیا پدران پیشینیان ما نیز مبعوث شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که ان الاولین
بدرستی پیشینیان از آبا شما و غیر آن والآخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هر آینه
جمع شدگانند الی میقات یوم معلوم برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت
یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا محشور شوندگان بمکان حساب
یا زمان حساب روزی که معلوم است مر خدایرا ثم انکم پس بدرستی شما ایها الضالون ای گمراهان
از راه حق المکذبون تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب باهل مکه و امثال
ایشان است میگوید که شما فردا لآکلون هر آینه خورندگانید من شجر از درختی من زقوم که آن
زقوم است یعنی شما را ازنی کنند و از آن درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگان باشید

منها

منها البطون از میوه‌های آن درخت شکمها را فشاربون پس آشامندگان باشید علیه
بر بالای زقوم من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان فرمایند تا بیانبارند
شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگاه حمیم بدیشان عرض کنند پس
بیاشامند فشاربون پس آشامندگان باشید از حمیم شرب الهیم مانند آشامیدن شتران
تشنگی زده که هیچ آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هرچند آب خورد اثر پدید نیاید یعنی دوزخیان
چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و مشروب نزلهم مهمانی ایشانست
یوم الدین در روز جزا همچو ما حضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع مأکول
و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم
ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید
آفرینش خود را در انتها یعنی بر همه اهل دانش خود ظاهر است که هر که بر ابتدا تواناست بر اعاده
نیز قادر خواهد بود افرأیتم ما تمنون خبر دهید از آبی که میریزید در رحم زن ءانتم تخلقونه
آیا شما می‌آفرینید از آن کودکان را ام نحن الخالقون یا ماییم آفرینندگان آن و شما همه مقر
بدان که خالق منم چه شما بران وجه و بران نوع که فرزند می‌طلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت
و طبق اراده من می‌آید نحن قدرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما
مرگ را و مقرر کردیم زمان موت هر کس و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شده
یعنی بحکم ما پیشی نتواند گرفت و از حد که مقرر شده نتواند گذشت و ما این مرگ را تقدیر کردیم
علی ان نبدل بر آنکه تبدیل کنیم از شما امثالکم کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را
بیاریم و ننشئکم و بیافرینیم دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورتی و هیأتی که نمیدانید اهم
یعنی کافران را در زشت‌ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیأتی ولقد علمتم النشأة

النشأة الاولی و بدرستی دانسته اید شما آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علق شدید تا آخر و بدان
همه اقرار دارید فلولا تذکرون • پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر نشأت اخری
چه هر که بران قادر است ازین عاجز نتواند بود — آن که ما را ز خلوت نابود میکشد تا
بجلوه گاه وجود • بار دیگر که از سموم هلاک • روی بپوشیم زیر پرده خاک • هم تواند بامر کن
فیکون • کار دار کوشه لحد بیرون • افرأیتم • اخبار نمائید ما تحرثون • آنچه
کشت میکنید و تخمی در زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم
ام نحن الزارعون • یا ما رویانیدیم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدا است
و در خبر آمده است که نگوید یکی از شما زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القاء بذر
در واز بنده است و رویانیدن از حق سبحانه و تعالی لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه حطاما
گردانیم آن چیز را که کاشته اید حطاما گیاه در هم شکسته مثل ارسیدن یا گیاهی نادانه
فظلتم تفکهون • پس همه روز باشید از ان قضیه و بلیه که شگفت نمائید یا بر آفت آن اندوهگین
شوید یا از جهد و سعی پشیمان گردید و بگوئید انا لمغرمون • آیا ما تاوان زدگانیم و غرامت
انا خوانده بطریق خبر یعنی بدرستی ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون • بلکه ما بی بهرگانیم
از روزی افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون • از آبی که می آشامید از برای تسکین
عطش و زندگی شما بوی باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن
از ابر سفید ام نحن المنزلون • یا ما فرو فرستاده ایم آبی شیرین و لطیف لو نشاء
جعلناه اجاجا اگر خواهیم گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فلولا تشکرون
پس چرا شکر نمیگوئید خدا را برین نعمت افرأیتم النار التی اخبار کنید از آتش دوزخ
تورون که بیرون می آرید ءانتم ایا شما انشأتم بیافریدید شجرتها درخت آتش را که آن

مرخ و عفار است ام نحن المنشئون • یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجر مرخ
که نر است میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند با مر حق سبحانه و تعالی از
میان این دو شاخ تر که آب ازو میچکد آتش بیرون می آید نحن جعلناها ما گردانیدیم آن
آتش را تذکرة یاد کردنی چون بینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آنرا تبصره ساختیم اهل
بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائی درو که
بکیفیت ضد آتش است هر اینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و
پژمردگی آن و متاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین
مر مسافران و مقیمان را اکتفا کردند بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فسبح
پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم • بنام پروردگار بزرگ تو و آنرا بپاکی یاد کن
فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم • مواقع نجوم فرود آمدن یعنی از اوقات آن
یا مغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف آورده که تخصیص مغارب جهت آنست که غروب دلیل
زوال است و بر زوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا مطالع آن
یا مجاری آن در صحیحین آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه نجوم اند
کما قال صلی الله علیه و آله و سلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که در بروج آسمانست کما فی
قوله تعالی و السماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت
مولد حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و سلم و یا هنگام بعثت او و امام زاهد رحمة الله علیه
فرموده که مراد نجوم قرآن است و موقع آن دل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چند دل مطهر و
یکی بود اما نجوم قرآن بسیار بود هر نجمی را موقعی و قراءت امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع
خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک و بنص نزل به الروح الامین

علی فلک ثابت شش درانه و بهر ستی آنچه خدا ان رد کنند خورد نقسم هر اینه سوگند است
لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم حیث انه بدرستی آنچه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم بر شما میخواند لقرآن کریم هر اینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است
بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزدیک خدا تعالی و ملائکه و مومنان
یا حافظ و قاری آن معزز و مکرم است و این قرآن نوشته است فی کتاب مکنون
در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدا تعالی یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نمی بندد لوح را
یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات
اوصاف ذمیه کلبی رحمة الله علیه میگوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن
دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی
است و معنی آن نهی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقها مالکی و شافعی رحمة الله علیه
محدث و حایض و جنب را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند محدث و جنب
روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمة الله علیه محدث و جنب و حایض
نفسا را مس مصحف نیست مگر بغلافی منفصل از وی و در نوادر مذکور است که جنب و حایض را
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد محمد
بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنه منقول است
که دوستتر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمة الله علیه فرموده
که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخوانند و ابن عباس رضی الله عنهما
نهی میکرد از آن که یهود و نصاری را تمکین دهند بر قرائت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد
است یعنی معتقد قرآن نباشند مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقرآن یا الهام داشت

الکلم

احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان
یا تفسیر و تاویل آن نداند الا آنها که سر آنها پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که
سر منفهاست سوی الله است حکیم سنائی قدس سره فرموده که جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی
که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در
مرائی حق و این معنی میسر نشود بجز فنا شاهد و شهود در مشهود چون تجلی کرد اوصاف قدیم
بس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن فرو فرستادنیست است من رب العالمین
از پروردگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآن است انتم مدهنون
شمای اهل مکه ناکرده کارانید یا مداهنه کنندگان یا منکران و تجعلون و می سازید رزقکم
روزی یعنی بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آن که تکذیب کنید مراد را یا منکرانید شکر را
خود آنراکه نسبت باران با نوا میکنید و این تکذیب سخن خدا است فلولا پس چرا اذا
بلغت الحلقوم چون برسد روح بحنجره و گلو در وقت مرگ و انتم حینئذ و شما آن
هنگام تنظرون می نگرید میت و نحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما و لکن
لا تبصرون و لیکن شما نمی بینید و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و روئیت مکان
فلولا پس چرا ان کنتم اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت
ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان تلخیص آیت
آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید چرا باز نگردانید روح را آن وقت که بحلق رسیده
فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک کرده شدگان بدرگاه ربانی
یعنی از سابقان بود فروح پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلو از غم یا مغفرت

از دوست داشت فسلام لک بس سلامت الست مر ترا ای صاحب یمین

یا فرح وابتهاج در قبر بود یا در قیامت وریحان وروزی جاویدان یا بوی خوش یا نحیت یا

یا ریحان یا شموم وابتهاج در بهشت باشند وجنت نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت

وَاَمَّا اِنْ کَانَ واگر باشد آن وفات کرده مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِیْنِ از اصحاب یمین فسلام

آن است که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که یار روان تواند یا مژده سلامت باد ترا از

ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند از همه آفتها وَاَمَّا اِنْ کَانَ واگر باشد مرده مِنَ

الْمُکَذِّبِیْنَ از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول الضَّآلِّیْنَ گمراهان از طریق حق

فَنُزُلٌ پس مر او راست مهمانی در قبر مِنْ حَمِیْمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ

وَتَصْلِیَةُ جَحِیْمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان اِنَّ هٰذَا بدرستی آنچه گفته شد

در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْیَقِیْنِ هر آینه آن حق یقین است یعنی درست و

راست و بیگمان فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیْمِ بنام پروردگار بزرگ خویش ع

یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت وکبریای او نباشد یا نماز گزار

بذکر پروردگار خود و قول آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده است که بعد از

نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم واولاده فرموده که اجعلوها فی

رکوعکم سورة الحدید بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ لِلّٰهِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِی

السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَالْاَرْضِ و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آن

که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن

وآنچه در زمین است از حیوانات وجماد و نبات وغیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله

اما زبان بعضی تسبیح گوید وظلال بعضی مسبح بود کما قال تعالی وظلالهم بالغدو والآصال

وَهُوَ الْعَزِیْزُ و خدای غالبست در هر چه خواهد الْحَکِیْمُ دانا بهر چه فرماید لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ و

الارض

و درا فزدم

الْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ

زنده گرداند و میراند در دنیا وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها از اماتت و احیا قَدِیْرٌ تواناست هُوَ

الْاَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا یعنی قدیم ازلی است که اولیت و ابتدا نیست الْاٰخِرُ و پس از

فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخر او را نهایت نیست اول او را اول نیست

آخر او را آخر نه انتها بود نبود این چه بلند است دولت باشد و این نیز نباشد که نیست

وَالظَّاهِرُ هر و آشکار از وجود او بدلایل وَالْبَاطِنُ و پنهان حقیقت ذات او از تعقل

عاقل اقوال مفسران و مذکوران و محققان درین آیت از حد و صد متجاوز کرده و بشرح تمام

بسط الکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا به دو قول اختصاص میرود صاحب کشف الاسرار

آورده که زبان حرمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول

گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون و خادمار

اولاد و احفاد سیوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که با تو نهان

معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب العالمین جل جلاله میگوید اعتماد بر ایشان مکن

دکار ساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از ابتدا بوجود آوردم و آخر منم که باز گشت تو

بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت ترا بخوبترین وجهی بیاراستم باطن منم که سرایر حقایق در دل تو

ودیعت نهادم اول و آخر توئی که نیست حدوث و قدم ظاهر و باطن توئی حیث وجود و عدم

اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر نه چند چون باطن بی کیف و کم و در بحر الحقایق آورده که اول

در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است

در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآن که

میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد او لا از

حیثیت واحده و اعتبار واحد دران واحدست اولی و هم در اول آخری باطنی و هم
دران دم ظاهری تو محیطی بر همه اندر صفات وز همه پاکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء
داو بهمه چیزها علیم داناست اول و آخر بنزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن بنسبت با دانش او
یکسان هو الذی خلق السموات والارض اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله
فی ستة ایام در مدت شش روز (من ایام الدنیا، مدارک) تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی
ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر عرش بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق اراده
یعلم میداند ما یلج آنچه درآید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و
اموات و ما یخرج و میداند آنچه بیرون می آید منها از زمین چون نباتات و معدنیات و
برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمامی موتی در آخرت و ما ینزل و میداند آنچه فرود آید
من السماء از آسمان چون برف و باران و تگرگ و ملائکه و احکام و ما یعرج و آنچه بالا رود و در آید
فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که عملهای بندگان می نویسند و هو معکم و خدا
با شماست بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً این ما کنتم هر جا که باشید یعنی معیت علم
و قدرت بهیچ حال از شما منفک جدا نباشد و این معیت بتفصیل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن کشف
دریابند این معیت که نگنجد در بیان نی زمان دارد خبر زو نی مکان والله
بما تعملون و خدای با آنچه شما میکنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد له ملک السموات
والارض مراد است حکم کار و فرمان روائی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست
که اول تعلق با بدا دارد و ثانی با عاده چنانچه میفرماید والی الله و بسوی خدایتعالی ترجع الامور
بازگردانیده شود عواقب کارها یولج اللیل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز
افزاید و یولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز در شب زیادت میکند

بمعلوم

باختلاف

باختلاف فصول اربعه و هو علیم و او داناست بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیدست
آمنوا بالله بگروید ای کافران بخدای واحد و یگانه دانید و رسوله و بفرستاده او که محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق نبوت او نمائید و انفقوا و نفقه بدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده
است شما را مستخلفین فیه خلیفها که گذشتگان تصرف دران یعنی از آن مالها که در دست دیگران
بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدایتعالی بذل کنید فالذین آمنوا
منکم پس آنان که گرویدند بخدایتعالی و رسول از شما و انفقوا و نفقه دادند مال خود در بنای
و سایر خیرات لهم مر ایشان راست اجر کبیر مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم است
و ما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که نمیگروید بالله بخدای و بر وحدانیت او معترف نمیشوید و
الرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا
تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار خویش و قد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را
در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان
مران میثاق را هو الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات
لیخرجکم تا بیرون آرد خدای شما را بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور
بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات
آورده که از ظلمات حجاب بنور تجلی و ان الله و بدرستی خدای بکم بشما لرؤف مهربانست
که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده که رسول را بدعوت میفرماید و ما لکم و چیست شما را چه
فایده می بینید و چه عذر دارید ان لا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله
در راه خدایتعالی و لله و حال آنکه مر خدای راست میراث السموات والارض میراث

آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمانها و زمین است بعد از فنای اهل آن بوی باز خواهد گشت امروز
نیز مراد راست و لیکن خلق دران تصرف میکنند و در آخرت دست تصرف دیگران کوتاه شود
بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این
اموال در دست شما باقی نخواهد ماند بفرمان حق ایزد ازان نگهدارید و برای آخرت خود ازان
ذخیره بردارید لا یستوی برابر نیست منکم از شمای مومنان من انفق هر که نفقه کند من
قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند و قاتل و کارزار کند با دشمنان
خدا و رسول با کسی که انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح چه دران وقت مال بسیار
خواهد بود و چندان با نفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان و
مقاتلان قبل الفتح اعظم درجة بلندتر اند از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از
آنان که نفقه کنند من بعد پس از فتح مکه و قاتلوا و کارزار نمایند و کلا و همه را که نفقه کنند
و قتال میسنمایند پیش از فتح و پس از ان وعد الله الحسنی وعده کرده است خدا بهشت
اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدا بما تعملون بانچه می کنید از نفقه
قتال باخلاص یا بریا خبیر داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیت در شان ابابکر
صدیق است رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود
و اشاره بدین معنی در شان وی گفته اند — صاحب قدم مقام تجرید ، سردفتر جمله اهل توحید
در جمع مقربان صادق حقا که جز او نبود سابق من ذا الذی کیست آن کس که او یقرض الله
وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض چه طلب عوض مانند آنکه قرض میدهد
قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فیضاعفه پس زیادت کرداند خدای
آن قرض را او را برای وی یعنی جزاء او را مضاعف سازد و له و مر او را بود اجر کریم مزد گرامی

که بهشت

که بهشت یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که می بینی مردان گرویده را والمؤمنات و زنان
مؤمنه را بر صراط و دران دم یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم
در پیش ایشان تا آسانی میگذرند و بایمانهم و از جانب راست ایشان تا ایشان را به بهشت
رهنمونی میکند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که نور هر کس بقدر عمل وی بود
نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگری از کوه دیگری را بمقدار نخله دادنی نور آن دیگر
از جایش موضع قدم خود را ببیند بار بسیج مومنی نور باشد و گویند فرشتگان مر ایشان را
که بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات تجری دخول است در بوستانها که پیوسته میرود
من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خالدین فیها جاوید دران
ذلک این بشری به بهشت جاویدان هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگست که از همه
اهوال قیامت ایمن گشته بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می بینید هزار
جان مقدس فدای دیدارش ، ابو امامه رضی الله عنه فرمود که مومنانرا بر صراط نور دهند و کافر
و منافق را بی روشنی بگذارند و مومنان هر گاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میشود
پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول
المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین
آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس من
نورکم تا بگیریم از نور شما روشنی چون بما نگرید قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه
منافقانرا گویند که باز گردید وراءکم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا این گویند روشنی
که در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد — کار اینجا کن که تشویش است در محشر
آب اینجا بر کن که در محشر بسی شور و شر است منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آن که نور در عقب

ایشان است رو باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شوند یعنی ملائکه بحکم الهی زنند بَیْنَهُم میان
مؤمنان و منافقان بِسُورٍ بدیواری بزرگ چون باره شهر لَهُ بَابٌ او را دری باشد که مؤمنان
بدان در درآیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان بدرون میروند فِیهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت بود
زیرا که نزدیک بهشت است وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج آن مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ از
پیش آن که طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان
چون باز پس نگرند و نور نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیوار بینند میان خود و ایشان
حاجز شده از آن در بنگرند مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان اند
یُنَادُونَهُمْ خوانند ایشان را از ابرار و گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ آیا نبودیم با شما در دنیا
و بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند مؤمنان
بلی ظاهر با با بودید وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ در فتنه انداختید نفسهای
خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه
وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و فریفت
شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز در پیش گرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای
بقبض روح شما وَغَرَّكُم بِاللَّهِ و فریب داد شما را بحذر الْغَرُورُ شیطان فریبنده یاد نیا
ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی
که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از آنان که نگرویدند
مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ مَوْلَاكُمْ آتش سزاوارتر است بشما وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشت است آتش آورده اند که مؤمنان در مکه بفقر و فاقه بجد تمام
قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد

آثار فتور و قصور در وظایف عبادت ظاهر گشت آیت آمد أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آن که بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ
اللَّهِ برای یاد کردن خدای تعالی وَمَا نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود و قولی
آن است که مقتضا حکه و مزاح در میان صحابه بسیار شد این آیت نازل گشت یا اصحاب الناس
موعظه کردند و این کلام فرو آمد و جمعی گویند نزول آیت در شأن منافقان است میفرماید که
وقت نیامد آنها را که ایمان آوردند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص شعار خود را
خود سازند وَلَا يَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنان که ایشان را
کتاب داده اند مِن قَبْلُ پیش از شما یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریت و
انجیل داده اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
و امل دور در پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ
مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب
خود را از فرط قسوت قلب و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت است
دلی کز نور معرفت نیست روشن مخوانش دل که آن سنگ است و آهن دلی کز گرد غفلت زنگ
دارد از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه
خدای تعالی يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن
و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که ما روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید شما عقول خود را در استدلال بکار برید
إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردان صدقه دهندگان وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق
کننده که قول خدای و رسول او راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده

وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ و حال آنکه وام دادند خدای را تعالی و تقدس قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو از
اطیب اموال یُضٰعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود برای ایشان مزد ایشان را از ده تا هفصد زیاده
وَلَهُمْ اَجْرٌ کَرِیْمٌ ● و مر ایشان راست مزدی گرامی یا داشتی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و
آنان که گرویدند بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ بخدای و فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام
ایشان اُولٰٓئِکَ آن گروه هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ ج ایشان صدیقانند یعنی بسیار
راست گویان وَالشُّهَدَآءُ و گواهانند روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ ط نزدیک پروردگار خود بر امم
وامم ایشان و بقول بعضی وَالشُّهَدَآءُ را مبتدا دانند و معنی آیت اینست آنها که شهید شده اند
در راه حق نزدیک و پیوند در درجات قرب لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان که
وعده کرده ایم وَنُوْرُهُمْ و نور ایشان که در روز حشر با ایشان بود وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنان
که پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ و تکذیب کردند آیتهای ما
که بر محمد علیه السلام فرو فرستاده ایم اُولٰٓئِکَ آن گروه اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ع ملازمان دوزخند ع
اِعْلَمُوْٓا بدانید ای طالبان دنیا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا آنکه زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه است
وَّلَهْوٌ و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است و بازیهای بیحاصل
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر که بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند
وَّزِیْنَةٌ و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار
وَّتَفَاخُرٌۢ بَیْنَکُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت عالی یا جاه تمام وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ
و مباهات بر بسیاری مالها وَالْاَوْلَادِ ط و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی آن بر طرف شود
و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و آن همه آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود
شود پس مثل آنها در سرعت زوال و زودی انتقال کَمَثَلِ غَیْثٍ همچو بارانیست که بر زمین تشنه

بارد

بارد و تخمها که در دست زرد بر روید و قایم ماند پس این خود اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهٗ بشگفت آرد
زراع را نبات آنکه رسته باشد از باران ثُمَّ یَهِیْجُ پس آید خشک گردد بعلی آفت
سماوی یا ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس بینی مر آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ یَکُوْنُ پس گردد
بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِی الْاٰخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ
شَدِیْدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده و از حق
فراموش کرده اند وَّمَغْفِرَةٌ و آمرزش است مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٌ ط و خوشنودی مر دوستان
حق را که در جستجوی ترک هر دو سرای کردند ای طالب دنیا تو بس مغروری ای مایل عقبی
تو یکی مزدوری وآنکه ز میل هر دو عالم دوری تو طالب نوری بلکه عین نوری وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ
و نیست زندگانی دنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ط مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور
بنسبت کسی است که دنیا را دست آویز حصول نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا
بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دلی را مدد توفیق رفیق بود و بکارش باسباب دنیوی تحصیل
مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور
نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ — مال را گر بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول
سَابِقُوْٓا پیشی گیرید و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش قابل مِّنْ رَّبِّکُمْ از
پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرائض یا روزه یا صدقه یا جهاد
یا تکبیر اول یا حضور جماعت و سلمی رحمة الله علیه گفته است که وسیله مغفرت متابعت حضرت
رسالت منقبت است صلی الله علیه و آله و سلم پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که بشتابید
بمتابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن
کَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه صحایف فرقه سازند و بیکدیگر

وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای
کسانی که گرویده اند بحق تعالی وَرُسُلِهِ و بفرستادگان ذَلِكَ این گرویدن یعنی توفیق بدان
فَضْلُ اللَّهِ فضل خدا است و کرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان
و هم در آخرت بمغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رنجی از
غم و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن وَلَا فِي
أَنْفُسِكُمْ و در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه
نوشته شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آن که بیافرینیم آن مصیبت را
یا زمین را یا نفسهای شما را إِنَّ ذَلِكَ بدرستی ثبت مقدرات (موجودات) بر لوح محفوظ با وجود بسیاری
آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝ بر خدای آسانست در ازل این حکم فرموده از برای آنست جهت آن کرد
تو بس قرار گیرد و دانسته که احکام ازلی مستدفع نمیگردد و میگوید لهذا بر شما نوشتیم لِكَيْلَا
تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده از شما از مال و خصب و عافیت
وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ به آنچه داده مر شما را از مال و متاع دنیا اخبار است معنی
یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور شوید نه آنرا قرار است و نه این را اعتبار کرد
کرای شادی نکند ۞ و در فوت شود نیز زد بغمی ۞ و از مرتضی علی است کرم الله وجهه هر که بدین
آیه کار کند هر اینه واگیرد زهد بهر دو طرف او یعنی زاهد تمام باشد و چه زیبا گفته اند
مال ار بتو رو نهد مشو شاد از آن ۞ در فوت شود مشو بفریاد از آن ۞ پند از پسندی مکن
یاد از آن ۞ تا دنیا و دینت شود آباد از آن ۞ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد کل
مُخْتَالٍ هر متکبر را که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ ۝ نازنده بدنیا و فخر کننده بدان

بر اقران

بر اقران و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند
که با وجود دنیا داری و جمیع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه حق تعالی صرف نکنند و
يَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخل کردن و در بیان آورده که
بقول جمهور مراد ازین آیت یهود اند که بخل کرده اند بآنچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا بپوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند
وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الْحَمِيدُ ۝ ستوده در ذات
و صفات که اعراض و تولی دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بتحقیق فرستادیم
فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزاتست یا
بشر یعنی نبیها و اصحه وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن
مصالح دینی و دنیوی باشد وَالْمِيزَانَ و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ
تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر در وقت
معاملات و انزال میزان در زمان نوح بوده و گفته اند مراد از انزال اسباب اوست و
امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام آورده فرموده که چون
آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی بود پتک و انبور و سندان
در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن
فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ ۝ کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از و سازند
خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس
چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن سودهاست مر مردمانرا

چه قوام صناعات و حرفت‌ها بآهن باز بسته است و هیچ حرفت نیست که آهن در وی دخلی ندارد
و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسان شوند و اهل اسلام در اکثر بلاد
از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو
فرستاد تا معاملات در وزن بنهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز
شود و لیعلم الله و تا به بیند خدای من ینصره آن کس را که یاری دین او میکنند و رسله
و نصرت میدهد مر فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مؤمنانست که یاری دهند پیغمبر را
بالغیب ناپوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مددکاری مینمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند ان الله قوی بدرستی خدای تواناست بر
هلاک دشمنان عزیز غالبست بر همه بحکم و فرمان و لقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا ع
نوح نجی را به بنی قابیل و ابراهیم و ابراهیم خلیل را بنمرودیان و جعلنا و ودیعت نهادیم
فی ذریتهما النبوة در فرزندان ایشان پیغمبری را و الکتاب و وحی کردیم بر ایشان کتابها
که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از ایشان که انبیا بر آنها آمدند مهتد راه یافته‌اند
یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی و کثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند
از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم برسلنا
بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بفرستادگان خود چنانکه بعد از نوح هود و صالح را علیهما السلام
و پس از ابراهیم اسماعیل و یعقوب و یوسف را علیهم السلام و قفینا و از پی در آوردیم این رسل
و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم و آتیناه الانجیل و عطا کردیم
او را کتاب انجیل و جعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنان که پیروی کردند
مر عیسی را رأفة و رحمة مهربانی و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی علیه السلام و خواص او را بر

یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم و رهبانیة و ایشان پیدا کردند طریق رهبانیت را داد از پیش
خود ابتدعوها نو در آوردند آنرا ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان
و آن چنان بود که بعضی از امت عیسی علیه السلام بعد از رفع وی در دست احکام اهل باطل
گرفتار شدند و جمعی بر همان دین ماندن از میان ایشان بکوهها رفتند و مشقتهای
عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء
رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند
و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشتن آن بود بلکه بتثلیث قایل
شدند و محمد را صلی الله علیه و آله و سلم منکر شدند اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف
ننموده حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت
سید انام سرفراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا
پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم اجرهم مزد ایشانرا که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است و کثیر منهم و بسیاری
از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها
الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای
و آمنوا و بگروید برسوله بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم یؤتکم تا بدهد شما را
کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی از ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از
ایمان بسایر انبیا و یجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان روید
و بگذرید بر صراط و یغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان شما و الله غفور و خدای آمرزنده است
مؤمنان را رحیم مهربان بایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند

ع

دنا کرده کان ایشان کردید کان جهد بردند آیت نازل شد که خدا ایشان را دو بخشش از رحمة و نور
و مغفرت می بخشد لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که نصیب من نگرویدند
أَلَّا یَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند عَلَىٰ شَیْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل حق
یعنی ازان کرامتها که از برای مومنانست ایشان را هیچ چیز نباشد و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و
بدرستی فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِیَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدا ایست یُؤْتِیهِ عطا کند آنرا
مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام
که خاص و عام را فرا رسیده فیض کرم رسانیده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف
بقاف همه هستند مستغرق و کم ز نوال تو بهره مند دارند نیک و بد بعطایت اعتراف
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت الجزو ۲۸
ثعلبه که زوجه او بود و خوله از ان استمتاع امتناع کرد اوس او را گفت أَنْتِ عَلَیَّ كَظَهْرِ أُمِّی تو بر من را
ظهار گویند و در جاهلیت طلاق بود خوله بجناب نبوت مآب آمده درین باب استفسار نمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله ذکر طلاق نکرد گفت
گمان نمیبرم مگر آن که تو بر وی حرام شدی خوله از جهة کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت او رنج
بغایت غمناک شده دیگر باره سخن به پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم باز گردانید همان جواب
شنید روی نیاز بحضرت بی نیازی بجانب آسمان کرده گفت اللَّهُمَّ إِنِّی أَشْكُو إِلَیْكَ
فی الحال آیة آمد که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنود خدای قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُكَ سخن آن زن که
جدال کرد با تو فِی زَوْجِهَا در کار شوهر خود در گستگی و ناله کرد و شکایت خود بر داشت إِلَى اللَّهِ بجناب
وَاللَّهُ یَسْمَعُ و خدای میشنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی مرد
حرام شدی داو میگفت مرا طلاق نداد إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بدرستی خدای شنواست اقوال مردمانرا

بصیر

بصیر بیناست باحوال ایشان الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ آنان که ظهار کنند از
شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و گویند که پشت تو بر من همچو پشت مادر منست مَا هُنَّ
نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی
مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقت إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ
مگر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی صلی الله علیه و آله و سلم و مرضعات حکم مادر دارند
وَإِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ و بدرستی مردان میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته و نادانسته سخن
وَزُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی خدای عفو کننده است مر گناه توبه
کنندگانرا ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه
تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزو شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدو از اعضای محرم
خواه نسبی و خواه رضاعی چنان که گوید پشت تو بر من همچو پشت مادر منست یا سر تو یا نصف تو چون ظهر
یا بطن یا ران یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر میشود وَالَّذِینَ
یُظَاهِرُونَ و آنان که مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ یَعُودُونَ پس باز گردند
لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه یا امساک
کنند او را بزوجیت در عقب ظهار و اگر چه لحظه باشد با مکان طلاق و این قول امام شافعی
رحمة الله علیه یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمة الله علیه و نزد یک قول عود بوطی باشد و پس و در تقدیر
کفارت باید داد بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد
بزوجیت یا وطی کند فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ پس بر وست آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه و خواه
خورد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمة الله علیه و امام شافعی رحمة الله علیه میگوید رقبه
مومنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا پیش از ان که مظاهر و مظاهر عنها بیکدیگر رسند

بمباشرت که حرام بود پیش از کفارت ذٰلِکُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان تُوْعَظُوْنَ
بِهٖ پند داده میشوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا
بآنچه شما میکنید خَبِیْرٌ داناست و بروی پوشیده نمیماند فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد بنده
و بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد در نقل کند
بروزه و این قول امام شافعی است رحمة الله علیه و امام مالک رحمة الله علیه الزام اعتاق
بنده میکند و نزد امام اعظم رحمة الله علیه اگر بنده دارد آزاد میباید کرد هر چند بخدمت او
محتاج بود و اما اگر ثمن دارد و بنفقه محتاج است فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ پس بر وی است
روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز
از سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلاف است و این روزه باید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا
پیش از آن که بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَاِطْعَامُ
سِتِّیْنَ مِسْکِیْنًا پس بر وی است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم یا صاعی
از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه مُدّی از طعام باید داد ذٰلِکَ این
بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوْا تا تصدیق کنید بِاللّٰهِ بخدای
وَرَسُوْلِهٖ و بپیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی وَتِلْکَ و این حکمها حُدُوْدُ اللّٰهِ حدهای خداست که
ازان در نتوان گذشت وَلِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافران را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ اَلِیْمٌ
عذابی دردناک در آخرت اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنان که یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ مخالفت و
دشمنی میکنند با خدا و رسول او یعنی از حدود امر و نهی تجاوز مینمایند کُبِتُوْا خوار و نگونسار
کرده میشوند کَمَا کُبِتَ الَّذِیْنَ همچنان که ذلیل و رسوا شدند مِنْ قَبْلِهِمْ آنان که پیش از
ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَآ و بتحقیق فرستادیم ما اٰیٰتٍۢ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن

یعنی

یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَلِلْکٰفِرِیْنَ و
مر کافران راست بهر وقتی و زمانی عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذابی خوار کننده و بعضی
گفته اند مر ایشانراست چنین عذابی در آخرت یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ یاد کن روزی که بر انگیزد
حق سبحانه ایشانرا از قبور جَمِیْعًا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد
ایشانرا بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده باشند اَحْصٰهُ اللّٰهُ نگاه داشته باشد خدای تعالی عمل ایشانرا
وَنَسُوْهُ و ایشان فراموش کرده باشند وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدا بر همه چیزها از اعمال
و اقوال و احوال بندگان شَهِیْدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و
کسی گواهی او را رد نتواند کرد ع حاکم ز حکم دم نزند گر گواه هست حاکم چو خود گواه بود قصه
مشکل است در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه
حدیث میکردند یکی گفت با خدا میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند
ثالث گفت اگر بعضی را داند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد اَلَمْ تَرَ
اَنَّ اللّٰهَ آیا نمیدانی آنرا که خدای تعالی یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند آنچه در آسمانهاست از نجوم
و ملائک و الواح وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات
مَا یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد سه تن راز گوینده با هم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر خدا
چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشانرا از حیثیت آن که رفیق ایشان است و
اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوینده اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست
بدانش و بینش یعنی ایشانرا شش ساخته وَلَآ اَدْنٰی مِنْ ذٰلِکَ و نه کمتر باشد از سه عدد وَلَآ اَکْثَرَ
و نه بیشتر از پنج عدد اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم اَیْنَ مَا کَانُوْا هر جا که باشند در اقطار
سموات یا در زوایای زمین چه علم او را باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف اماکن تفاوت کند

اين معيت در نيابد عقل و هوش ❊ زين معيت دم مزن خاموش خموش ❊ قرب حق
با بنده دور است از قياس ❊ بر قياس خود منه آن را اساس ❊ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر
دهد ايشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه كرده اند در دنيا از براى تفضيح و تشهير ايشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز
إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستى خدايتعالى بر همه چيزها از گفتارها و كردارها عَلِيمٌ داناست و نسبت
علم او بهمه معلومات يكسانست حالات اهل آسمان را چنان داند كه حالات اهل زمين را و علم او
بهمه مخفيات امور بران وجه احاطه كند كه بجليات آن ❊ نهان و آشكارا هر دو
يكسانست بر علمت ❊ نه اين راز و در تو نهى نه آن را دير تر دانى ❊ در تفسير امام زاهد رحمة الله عليه آورده
كه جهودان و منافقان را عادت بود كه چون پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم سريه فرستادى جمعى از
ايشان بر سر آمدى بر سر راه مومنان با نزديك ايشان نشستندى و با يكديگر راز گفتندى
و بگوشه چشم بدانها كه در آن سريه كسى داشتندى نگاه كرده رمزى بغمزه در ميان آوردندى
مومنان را گمان افتادى كه مگر آن لشكر را كارى افتاده بغايت اندوهناك شدندى اين خبر
بحضرت رسالت صلى الله عليه و آله و سلم رسيد و ايشان را از آن نهى كرد دو سه روز اجابت
كردند باز بر همان منوال تناجى آغاز نهادند آيت آمد كه أَلَمْ تَرَ آيا نمى بينى و نمينگرى إِلَى الَّذِينَ
بسوى آنان كه نُهُوا بازداشته شدند عَنِ النَّجْوَى از راز گفتن بايكديگر يعنى ايشان را
نهى كردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز ميگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدان چيزى كه نهى كرده شده بودند
از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز ميگويند از روى ستيزه بِالْإِثْمِ بآنچه ايشان را آثم ميسازد از
غيبت مومنان وَالْعُدْوَانِ و به بيداد در اهل ايمان و اندوهناك ساختن ايشان
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و پاس نا داشتن كلام ايشان
در معالم آورده كه يهود نزد حضرت رسالت صلى الله عليه و آله و سلم آمده گفتند السام

عليك آن حضرت فرمود و عليكم عائشه رضى الله عنها بشنود و گفت السام عليكم
وَلَعَنَكُمُ اللَّهُ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ آن حضرت فرمود كه آهسته باش اى عائشه و نرم خوى
كن عائشه رضى الله عنها فرمود يا رسول الله مگر نشنيدى كه چه گفتند حضرت فرمود تو مگر نشنيدى
كه من چه گفتم رد كردم سخن ايشان را بر ايشان و كلام من در باره ايشان مستجابست نه
از ايشان در باره من پس حق سبحانه آيت فرستاد كه وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بيايند
جهودان بسوى تو حَيَّوْكَ تحيت گويند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بآن چيزى كه تحيت نگفت ترا
بِهِ اللَّهُ بآن خير اى يعنى خدا ترا گفت وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى و ايشان ميگويند
السَّامُ عَلَيْكَ و سام بلغت يهود مرگست يا كشتن بشمشير وَيَقُولُونَ و ميگويند يهود
فِي أَنْفُسِهِمْ در ميان يكديگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نميكند خدا ما را بِمَا نَقُولُ
بآنچه ميگوئيم نسبت با پيغمبر او يعنى اگر وى پيغمبر بودى بايستى كه بدين اهانت كه بوى ميرسانيم خدا
عذاب كردى حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است او را دوزخ از براى عذاب يَصْلَوْنَهَا در آيند در آن فَبِئْسَ الْمَصِيرُ
پس بد جايگاهيست دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز
گوئيد با يكديگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگوئيد بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بيداد وَمَعْصِيَتِ
الرَّسُولِ و نافرمانى رسول چنانچه منافقان و جهودان ميكنند وَتَنَاجَوْا و راز گوئيد بِالْبِرِّ
بنيكوكارى وَالتَّقْوَى و پرهيزكارى و ترسكارى وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خدايتعالى در هر كارى كه
كنيد الَّذِي آن خدائى كه شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوى او جمع كرده خواهيد شد و شما را بر كردارها
جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَى جز اين نيست كه راز گفتن باثم و عدوان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه
شيطانست كه در چشم شما مى آرايد و بران ميدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهگين گرداند مومنان را
وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا و نيست شيطان يا تناجى او ضرر رساننده مومنان بچيزى إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

مگر بدستوری خدای تعالی یعنی بمشیت و قضای وی وعلی الله در خدای نه بر غیر فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود بخدای گذارند و از راز گفتن جهودان و منافقان
برندارند که کردار ایشان را مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست دگر بما سخن خصمی نشنود
که اهل مجلس ما را از آن جای نیست جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم آمدند و بعضی از اصحاب که ذکر ایشان پیغمبر را فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد
بر پای استادند و کسی ایشان را جای نداد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که قم یا فلان
و فلان ایشان برخاستند و جا باهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین
باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده
اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون
مجلس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله لکم تا گشاده کند
خدای تعالی مر شما را در قبرها یا در بهشت یا سعت بدهد یا دلها شما را منشرح کرداند یا از تضایق
و تزاحم واذا قیل انشزوا و چون گفته شود مر شما را که خیزید و برتر روید فانشزوا پس
خیزید و در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم می نشستند
و چون یکی را از ایشان مهمی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر
ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند یرفع الله تا بر دارد
خدای تعالی درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنان را که گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم
و بر میدارد آنان را که داده شد علم با ایمان درجات درجها بالای درجات مومنان
که با علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن غیر عالم در کشف الاسرار آورده از ابن عمر
رحمة الله علیه که مرویست که اوزاعی را رحمة الله علیه در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهتر

اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن در گذشته
درجه اندوهناکان این خواب موافق آیت است و علما را درجه بلند است هم در دنیا بتمیز
و شرف وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا از
ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که مومن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم که میان هر دو
درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد شصت سال و در حدیث ابی الدردا رحمة الله علیه
مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است بر سایر کواکب در شبی که بدر باشد
مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء ابناء الکرام و نعم ما قال رفعت آدمی بعلم
بود هر کرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست ساز افزون بعلم
قیمت خویش والله بما تعملون خبیر و خدای بانچه شما میکنید خبیر داناست درین سخن
بیم و امید و وعد و وعید هست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم راز بسیار میگفتند و چیزها از هر نوع میپرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که
آن حضرت بتنگ آمد آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول فقدموا پیش فرستید
یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک
این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید و اطهر
و پاکیزه تر برای آن که گناهان محو کرد فان لم تجدوا و پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید
فان الله غفور پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه
رحیم بنده را تکلیف مالایطاق نماید و در خبر آمده است که این منع ده شبانروز است
و مرتضی علی کرم الله وجهه را دیناری از زر بود آن را ده درم کرد هر روز یک درم صدقه دادی

فضل عالم بر عابد

وبا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راز گفتی وچیزی رسید وبعد ازان این حکم منسوخ
شد امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که حکمی نازل شد وجز علی کس بدان کار نکرد وآن
از جمله مناقب اوست وگویند این حکم یک ساعت از روز بیش نبود وعلی کرم الله وجهه
دران ساعت این کار کرد پس آیت آمد ءأشفقتم آیا بترسیدید ودشوار آمد شما را آن
أن تقدموا آن که پیش دهید بین یدی نجواکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه
فإذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم وبازگشت خدای تعالی بشما
بتوبه یعنی درگذرانید از شما فأقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را وآتوا الزکوة
وبدهید زکوة واجب را وأطیعوا الله ورسوله وفرمان برید خدای ورسول او را در همه حال
که اینها تدارک وتلافی آن کنند والله خبیر بما تعملون وخدای داناست بآنچه شما می کنید
ودر خبر است که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول صلی الله علیه وآله وسلم نشست وخاست کردی
وسخنان آن حضرت با یهودان گفتی روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در حجره از
حجرات طاهرات وجمعی از صحابه آنجا بودند فرمودند که حالا درآید بر شما مردی که دل او دل [illegible] متکبر
بود وبنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل درآمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی
وفلان وفلان از اصحاب تو این منافق سوگند خورد ویاران خود را آورد تا سوگند خوردند
که ما هرگز بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد ألم تر آیا نمی بینی الی الذین تولوا بسوی آنان
یعنی منافقان که دوست گرفته اند قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته است
خدای تعالی بر ایشان یعنی یهودان ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا
منهم ونه از ایشان که جهودانند ویحلفون وسوگند میخورند علی الکذب بر دروغ
بر دعوی اسلام واحترام سید انام علیه السلام وهم یعلمون وایشان میدانند که دروغ میگویند

أعد الله لهم آماده کرده است خدای تعالی برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت
در دنیا بخواری ورسوائی ودر آخرت بآتش دوزخ إنهم ساء بدرستی ایشان بد اند ما کانوا
یعملون آنچه هستند که میکنند وبران اصرار مینمایند اتخذوا أیمانهم فرا گرفتند سوگندهای خود
این را که جنة سپری یعنی پناهی که خون ومال ایشان در امان باشد فصدوا پس باز داشتند
مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدا بفتنه انگیزی وسخن چینی یا ایشان را بدل
میبازند تا از جهاد متقاعد گردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده
لن تغنی عنهم دفع نکند روز قیامت از ایشان أموالهم خواسته های ایشان ولا أولادهم
ونه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را أولئک آن گروه منافقان
أصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان دران دوزخ خالدون جاویدمانندگان
منافقان نیز در خلود نار حکم کافران دارند بلکه درکه ایشان از مشرکان بزیر خواهد بود وعذاب
ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن روزی را که برانگیزد خدای تعالی همه منافقان را از قبور
فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدا بر اسلام واخلاص خود کما یحلفون لکم
همچنان که سوگند میخورند برای شما ویحسبون وآن روز می پندارند أنهم آنکه ایشان علی
شیء بر چیزی اند وکاری میکنند که سوگند میخورند وخدا را میفریبند ألا إنهم بدانید بدرستی ایشان
هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان ودروغ ایشان بغایت رسیده که با دانای نهان و
آشکارا هم دروغ میگویند استحوذ مستولی شد وغلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو
وبوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فأنساهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله ذکر
کردن خدای تا نه بدل یاد کنند ونه بزبان أولئک آن گروه فراموشکاران حزب الشیطان
لشکر دیوانند ومتابع او ألا إن حزب الشیطان بدانید بدرستی سپاه دیو هم الخاسرون

ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی آنان که يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای و رسول او را أُولَٰئِكَ آن
گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ در جماعۀ خوارترانند و با ایشان از سبب مخالفت اهانت کنند
در دنیا بخواری قتل و اسیری گرفتار کنند و بعضی رسوا و سیاه روی با اعتبار كَتَبَ اللَّهُ نوشته است
خدای تعالی در لوح محفوظ و حکم کرده که بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ هر آینه غالب شوم أَنَا وَرُسُلِي من
و دوستداران من و غلبۀ رسل اگر مامورند بحرب و قهر و زجر اعادیست و اگر مامور بحرب نیستند
بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالب
در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد حکمی که آن از بارگاه کبریا بود کس را در آن مجال
تصرف کی بود حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای
صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه قرابت قریبه داشته
باشد چنانچه فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که هر گروهی را که میگروند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان يُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَنْ
حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هر کرا خلاف کند با خدا و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست
ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون عبیده بن
جراح رضی الله عنه که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان
چون ابابکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان
چون مصعب بن عمیر رضی الله عنه که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ
یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را بقتل رسانید

و چون

و چون مرتضی علی و حمزه و ابوعبیده رضی الله عنهم اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در
جنگ بدر کشتند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدشمنان خدا دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای تعالی
یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است اجزای
آن از اخلاص و استقامت وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوحٍ بروحی یا بخبر
یا نور هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرائیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ
و در آورد ایشان را روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگانند در آن
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بطاعتی که در دنیا کرده اند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود
شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی أُولَٰئِكَ آن گروه حِزْبُ اللَّهِ
لشکر خدای و ناصران دین ویند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جابر رحمهما الله نقل میکنند و جرجانی ع
از مشایخ خود شنیده که داود علیه السلام از حق سبحانه و تعالی پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد
الْغَاضَّةُ أَبْصَارُهُمْ وَالسَّلِيمَةُ أَكُفُّهُمْ وَالنَّقِيَّةُ قُلُوبُهُمْ أُولَٰئِكَ حِزْبِي وَحَوْلَ عَرْشِي
هر کرا چشم از محارم فرو بسته است و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را
از ما سوی پاکیزه دارد از جملۀ حزب الله است و درین باب گفته اند | از هر چه ناروا ست
بر دو دیده پا بر بند | و ز هر چه ناپسند بود دست باز دار | لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک
تا باشدت بحلقۀ اهل قبول بار | بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عزیز | تا آید آن ز دنیا و عقبی ترا بکار
بسم الله الرحمن الرحيم سَبَّحَ تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدای را
که مستحق ثناست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او

علیه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ و صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص بجهة دیت دو عامری که در عهد
پیغمبر بودند و عمرو بن امیة ضمیری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و قصد
که پشت دیوار خانه ایشان نهادن کرده سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت زنند فی الحال جبرئیل علیه السلام
مهتر عالم را صلی الله علیه و آله و سلم خبردار گردانید و آن حضرت بمدینه باز آمده کس را بر ایشان
فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز ایشان را امان داد و ایشان
بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی رئیس منافقان کسی را فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود
متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شمایم یهود بسخن آن منافق مغرور گشته
یاغی شدند و خبر بدان حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد
و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول
نمودند حضرت فرمود بشرط آن که اسلحه خود بگذارید و آن مقدار مال که دواب شما بر تواند گرفت
با خود ببرید بر این وجه قرار یافت حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی
که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد ایشان را که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل
توریت یعنی بنی النضیر مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایها و منزلهای ایشان که در زمین مدینه داشتند
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود و یا اول
حشری که مردم را بشام هست چه در آخر زمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام
راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر دویم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بزمین
شام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نبردید ای
مؤمنان أَنْ يَخْرُجُوا آن که بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهة بسیاری مردم و عدت و شجاعت

ودولت

و دولت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آن گروه که ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده
و باز دارنده است حصارهای ایشان مِنَ اللَّهِ از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان فَأَتَاهُمُ
اللَّهُ پس بیامد بر ایشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از جایی که گمان نبردند
وَقَذَفَ و بیفکند خدای تعالی فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم دل
بر جلا نهادند و چون جلا حکم شد يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب میکنند خانها خود را بِأَيْدِيهِمْ
بدستهای خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان بعضی نقض عهد کردند تا خانهای
ایشان بدست مؤمنان خراب شد پس گویا که خود بدست خود خراب کردند و در خبر است
که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها
می کندند و هر چه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن
بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بیاراستند و اظهار جلادت نموده
دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه میگذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر
و باطراف عالم پراکنده شدند فَاعْتَبِرُوا و این عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای
خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ
و اگر نه آنست که خدای نوشته در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از
خانمان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرا بکشتن و برده کردن
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست بوجود جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
ذَلِكَ این عذاب مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند
با خدای و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمن دارد خدای را فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر او را و امثال او را آورده اند

که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر دو کس عبد الله بن سلام و ابو لیلی
مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی نیکوترین و اجود انواع خرما میبرید و میگفت
بدین دل منافقان را میشکنم و ابو عبد الله اخس آنرا قطع میکرد و میگفت که خدای تعالی این
نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذاریم حق سبحانه و تعالی
آیت فرستاد ما قطعتم من لینة آنچه بریدید از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید آنرا
قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله پس بامر خدا است و به پسندد
برای آن که تا شما را یاری دهد و لیخزی الفاسقین ٭ و برای آن که تا خوار کرداند جهود انرا که
بیرون رفتن نکاه نشدند از دایره فرمان آورده اند که چون بنی النضیر را جلا کردند پنجاه زره و پنجاه
خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان جمله فیء شد یعنی تمام
خاصه پیغمبر شد صلی الله علیه و آله و سلم پس آن حضرت از اسلحه و زمین هر چیزی بهر کس که خواست
بداد و عقارات را بعضی بر دو مرد بخشید و اکثر روایات ناظر بآن است که آنرا مخمس نساخت و امام
اعظم رحمة الله علیه برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید و ما افاء الله و آنچه باز گردانید
خدای تعالی علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال و ملک یعنی غنیمت بنی النضیر از ایشان داشت
فما اوجفتم علیه پس نتاختید بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی و لا رکاب و نه شتر
یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و تعبی
بحرب و کارزار این قلعه را فتح کرده اید ولکن الله و لیکن خدای تعالی بنصرت خود یسلط رسله
مسلط و مستولی میسازد پیغمبر خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد و الله علی کل شیء و خدای بر همه
چیزها بر غالبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مغلوبیت دشمنان قدیر ٭ تواناست کاهی بظاهر
چون قتال و جدال ایشانرا غلبه میدهد و کاهی بنهانی چون القاء رعب و هم در دل ان

فکن

فکن ما افاء الله آنچه باز میگرداند خدای تعالی علی رسوله بر پیغامبر خود من اهل القری
از اموال و املاک از اهل دیهها و شهرها که بی عسکر فتح شود فلله پس مر خدای راست و
للرسول و مر پیغمبر او را و لذی القربی و مر خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم و الیتامی و مر بی پدران محتاج را و المساکین و درویشان و ابن السبیل و
گذریان را که بی مال باشند علما بر آنند که فیء خاصه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قسمت او تعلق بوی
داشته و در زمان حیات خود نفقه سنت اهل و عیال خود از ان میفرمودند و باقی بر وجهی که
حق بوده قسمت میسنموده و بعد از وفات ایشان بعض علما حمل بر ظاهر آیت کرده خمس فیء
منقسم سازند و سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند
نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه و
آله و سلم اختلاف کرده اند و بعضی گویند که مصرف آن امام است و نزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف
باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل
جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی بر داشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی
و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی
جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی نضیر همین خیال بسته گفتندی یا رسول الله شما ربع و صفی
مغنم را بردارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسم را بر وجهی که
مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فیء بدان کردیم کیلا یکون تا نباشد فیء دولة گردان
دست بدست بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را
اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده و ما آتیکم الرسول و آنچه بدهد
شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فخذوه پس بگیرید آنرا که حق شماست و ما نهیکم عنه و آنچه نهی کند

شما را از آن منع کند از غلول فانتهوا پس باز ایستید محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است
و معنی وی آن که هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید
که امر و نهی او بحق است هر گز مرتکب امر او گردد بنجات رسد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ
هلاکت افتد — آن کس که شد متابع رای تو قد نجی ∴ و آن کو خلاف رای تو در زید قد هلک ∴
واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او ان الله بدرستی خدای شدید العقاب
سخت عقوبت است مر مخالفان فرمان پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم للفقراء المهاجرین
و قسمت فی برای یتیمان است و مسکینان و ابناء سبیل و درویشان هجرت کننده الذین اخرجوا
آنان که بیرون کرده شده اند من دیارهم از سراهای ایشان که در مکه داشتند و اموالهم
افتاده اند از مالهای خود یبتغون می طلبند فضلا من الله بخشش و بخشایش از خداوند
و رضوانا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت
و رضای حق بوده اند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال نموده اند و ینصرون الله و یاری میکنند دین خدا را
بنفس و مال خود و رسوله و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری اولئک آن گروه
هم الصادقون ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل والذین و دیگر
آنان که تبوؤ الدار جای گرفته اند در سرای هجرت والایمان و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابی
نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را این نام نهاده پس معنی
این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند
که در دیار خود ایمان آوردند بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم
مساجد ساختند یحبون دوست میدارند من هاجر هر که را هجرت کند الیهم بسوی
دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند و لا یجدون و نیابند فی

صدورهم

صدورهم در دلهای خود حاجة حسدی و حقدی و غصه مما اوتوا از آنچه عطا داده شوند
ایشان مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم انصار را طلبید و انعامات
و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای انصار اگر میخواهید
اموال بنی نضیر را در میان همه شما تقسیم کنیم و طایفهٔ مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن
باشند و اگر خواهید این مالها را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت
امور معیشت خود مشغول شوند سعدین سعد بن معاذ و سعد عباده رضی الله عنهم گفتند
یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما
باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که و یؤثرون و ایثار می کنند و
تقدیم مینمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان
میدهند و لو کان بهم و اگر چه هست ایشان را خصاصة حاجت بآنچه ایثار مینمایند و در
اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنه نقل کرده که سر بریانی برای یکی از صحابه آوردند آنرا بدرویشی
دیگر که از وی محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار فرمود همچنین تا هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند
و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که
جود مشتمل است بر آن صفت ایثار افضل و اکمل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی
و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد

کریم کامل آنرا میشناسم اندرین دوران
که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش
ز استغنای همت با وجود فقر و بی برگی
ز خود وا گیرد و سازد نثار بینوایانش

و من یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از
بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فاولئک پس آن گروه

هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستگاران یافیروزی یافتگان بمثنای عاجل در دنیا و ثواب ربع
آجل در آخرة وَالَّذِینَ جَآءُو و آن آنان که آمدند و می آیند مِنۢ بَعْدِهِمْ از پس مهاجر
و انصار مراد متابعان صحابه اند تا روز قیامت یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما
بیامرز ما را وَلِاِخْوَانِنَا و مر برادران ما را در دین الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْاِیمَانِ آنان که
پیشی گرفته اند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا و مگردان در دلهای ما غِلًّا کینه و حسد و خیانتی
لِّلَّذِینَ آمَنُوا برای آنان که گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
رَبَّنَا ای آفریدگار ما اِنَّکَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَّحِیمٌ بخشنده ربع ع
ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان گفته اند هر که کینه یکی از اصحاب رسول در دل باشد
از اهل این آیه نیست صاحب انوار فرموده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر
و انصار و تابعین که موصوف باشند بسلامت دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود
از اقسام مومنان خارج است اَلَمْ تَرَ آیا نگاه کرده اِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا بسوی آنان که نفاق
میورزیدند و خلاف آن که در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفقه خود
احزاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حربی که با محمد میکنید معاونت
تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا بحدی است که اگر او بشما غالب شود شما را از این دیار
اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت کنیم آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که
ایشان یَقُولُونَ میگویند لِاِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود
که اِخْوَانُ الْکُفْرِ اند الَّذِینَ کَفَرُوا آنان که نگرویده اند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل کتاب یعنی توریت
خوانان که غم مخورید لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر اینه بیرون
آییم مَعَکُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِیعُ فِیکُمْ و فرمان نبریم در انداد و آزار

اَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما طاعت نکنیم اَبَدًا همیشه وَاِنْ
قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّکُمْ هر اینه یاری کنیم شما را
وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لَکٰذِبُونَ دروغ
گویانند لَئِنْ اُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا یَخْرُجُونَ بیرون نروند منافقان
مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا
یَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَّصَرُوهُمْ و اگر فرض یاری
دهند اهل نفاق یهود را لَیُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر اینه به پس باز گردند یعنی بهزیمت روند
ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ ۝ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یار کرده نشوند یعنی چون ناصران
ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَاَنْتُمْ هر اینه شما که مومنانید اَشَدُّ رَهْبَةً
سخت تر ند از جهت ترس فِیْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای ایشان مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی یعنی منافقان از
شما بیشتر میترسند که از خدای تعالی ذٰلِکَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ ۝ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای را جل جلاله و از نه بآیه او از او
ترسیدندی لَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِیْعًا همه ایشان یعنی جهود و منافقان
اِلَّا فِیْ قُرًی مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیههای استوار کرده بخندق و بروج و باره اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ
یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان از قوت آن که رو برو با شما محاربه توانند کرد
و این نه از ضعف و بددلی ایشان است بلکه بَاْسُهُمْ کارزار ایشان بَیْنَهُمْ میان
یکدیگر چون حرب میکنند شَدِیْدٌ سخت تر است اما هر شجاع که با خدای تعالی و رسول او حرب کند بد دل
و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله و مواجهه
و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِیْعًا تو می پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَّقُلُوْبُهُمْ

سی وحال آن که دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان
مختلف افتاده ذٰلِکَ آن صفتها بد که مر ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا
يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی‌یابند چیزی را که صلاح ایشان در آن است مثل
ایشان كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا
بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را
مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که در صدمه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست
با وجود برخورداری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرة و مثل منافقان در فریب دادن
جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچو مثل شیطان است إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ
اكْفُرْ چون گفت شیطان مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که یار و مددگار توام فَلَمَّا كَفَرَ
پس چون ثبات ورزید و نهال کفر در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
میترسم از خدای که پروردگار عالمیان است مراد از شیطان ابلیس است و از انسان
ابوجهل لعین و در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشته
ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام
و چون ببدر رسید ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از
شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شد و بعضی برآنند که شیطان ابیض است
یعنی ابلیس و انسان برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد و از دو این
حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او
عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمه خود قرار گرفته بیامد بصورت آدمی در صومعه

او بریاضت

او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض
عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای مرض و عافیت اهل بدو در آموخت پس ابیض
شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشت اهل او را گفت که علاج او جز دعای
برصیصا میسر نیست آن کس را بدر صومعه برصیصا آورده برصیصا دمی بر وی دمید شیطان
دست از وباز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مدتها از ابتلا و تخیل میساخت و به برصیصا
ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند
و دعا کرد ابیض او را بگذاشت صحت یافت و دختر را با زاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد
تا با وی بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت ابیض برادران را از آنحال مطلع
ساخت زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا
سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد وی را سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد
از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش بمنزل
رسیده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست عاقبت کار شیطان و انسان أَنَّهُمَا فِي النَّارِ آن
که ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید ماندگان در آن وَذَٰلِكَ و
خلود در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن ع
کسانی که گرویده اند اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای و معاد را یاد کرده وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که
هر نفسی ببیند مَا قَدَّمَتْ آن چیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر عمل
خیرات و طاعات کرده باشد شکرگزاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده
توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر بتقوی تاکید است یا اول در

ادای واجبات بقرینه اقتران بعمل وثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله
خبیر بدرستی خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید ودر کشف الاسرار آورده که اول اتقوا
باصل تقوی ودویم بکمال آن یا اول تقوی عام است وآن پرهیز باشد از محرمات
ودویم تقوی خاص وآن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است سبحانه وتعالی اصل تقوی
زاد این راه است ترک مجموع ما سوی الله است ولا تکونوا ومباشید ای مومنان کالذین
مانند آنان که نسوا الله بگذاشتند امر خدای را چون یهود ومنافقان واهل شرک
فانسیهم پس خدای تعالی فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای ایشان تا بر آن
تقدیم خیرات نکردند وگفته اند در توفیق بر ایشان دربست وسهل بن عبد الله تستری
قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای تعالی فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش
ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره
فرمانبرداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای تعالی اصحاب النار یاران دوزخ که
نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند واصحاب الجنة واهل بهشت که در استکمال نفس
کوشش ایشان اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان او هم
الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته ودر نعیم مقیم شده
لو انزلنا اگر میفرستادیم ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی وآن کوه را فهم و
ادراک میدادیم لرأیته هر آینه میدیدی او را خاشعا ترسنده وفرمان برنده متصدعا
شکافته واز هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای تعالی واز هیبت وعیدی که در وی است
یعنی کوهی با بزرگی وسختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی وگردن نهادی ودلهای سنگین کافران
از آن متأثر نمیشوند — این دل سنگین تو یکذره سوهان نگرفت وتلک الامثال

واین مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای نفع مردمان لعلهم یتفکرون
شاید اندیشه کنند در آن وبهره بردارند از آن هو الله آن که قرآن فرو فرستاد خدای است
الذی آن خدای لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای
پوشیده وآشکارا وگفته اند عالم بمعدوم وموجود یا بحیات وموت یا برزق واجل یا بدنیا
وآخرت یا بآنچه هست وخواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او
احاطه بجمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشایش که رحمت او خاصه بمومنان است
در آخرت بعفو وغفران ورویت ورضوان هو الله اوست خدای الذی آن خدای که هیچ
لا اله الا هو نیست خدایی سزاوار پرستش مگر او الملک پادشاهی که جلال ذات او از احتیاج
مصون است وکمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب
نقایص ومعایب ومنزه از تطرق آفات ونوایب السلام سالم از عیب وعلل و
مبرا از ضعف وعجز وخلل المؤمن ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق
بایمان وامان یا مصدق رسل باظهار معجزه وبرهان المهیمن گواه راست بر هرچه خلق
کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق وگفته اند این اسم
از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدای ندانند العزیز غالب در حکم یا بخشش عزت الجبار
بزرگوار یا شکننده کامها یا بصلاح آرنده کارهای درشکسته المتکبر مستحق کبریا
وعظمت سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شریک میسازند بادو چه واجب الوجود
شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق
بر وفق مشیت ومقتضای حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان وآورنده
از عدم بوجود المصور بخشنده صورت هر مخلوق لائق او له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای

نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح که پاکی یاد میکنند مر او را ما فی السموات و ما فی الارض
آنچه هستند در آسمانها و زمین از همه نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست عزیز
در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم ۝ صواب کار در گفتار و کردار خود که هرچه کند و کرده
بر وجه حکمت بود و در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مر جبرئیل را
علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید
دقایق و حقایق این اسماء و حظوظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و منه
الاعانت و التایید سورة الممتحنة بسم الله الرحمن الرحیم ۝ حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و سلم در سال ششم از هجرت بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه
مکتوبی بقریش نوشته ازان عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آن حضرت را خبر داد و دو مرتضی علی و
زبیر و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولات
ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاطب را طلبیده
در نمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله سوگند بخدا که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام
برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و
مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که مرا بر ایشان حقی ثابت گردد تا بعلت
آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق
رضی الله عنه در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق را بزنم پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که ای عمر او را مرنجان که از اهل بدر است و حق سبحانه و تعالی مر بدریان را مژده
داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگه این آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آن
کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان

تلقون

ع

بیان اسم اعظم

تلقون الیهم میفرستید و القا میکنید بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب را بالمودة
بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت میافکنید و قد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شدند
بما جاءکم بآن چیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآن است یا کار در
دین اسلام است یا سزاوار متابعت پیغمبر است یخرجون الرسول بیرون میکنند
پیغمبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج مینمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله
ربکم بخدا که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند
پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای
خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من و ابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون
الیهم راز میگویید یعنی سخنان سری که ایشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس
نصیحت و انا اعلم و من دانا ترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا
و ما اعلنتم و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و من یفعله منکم و هر که بکند این کار از شما
یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القاء خبر کند بدیشان فقد ضل پس بدرستی گم کرده است
سواء السبیل ۝ راه راست را ان یثقفوکم اگر یابند شما را کفار مکه یعنی بر شما در گردند
و ظفر یافته شما را اسیر سازند یکونوا لکم باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القاء محبت فایده نکند
و ایشان دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را
بزدن و کشتن و السنتهم و بگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی یعنی بدشنام و
فحش و ودوا لو تکفرون ۝ و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم
سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز موالا
بامشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخيز يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ جدا كند خداى در آن روز ميان شما و اولاد و
اقربا يعنى كافرانرا بدوزخ فرستد و مومنانرا به بهشت برد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه
شما ميكنيد از دوستى و دشمنى بَصِيرٌ بيناست و بدان جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ
بدرستى هست مر شمارا اى مومنان اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتى نيكو كه بدان اقتدا بايد كرد
فِىٓ اِبْرٰهِيْمَ در سخنان ابراهيم عليه السلام وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ و آنان كه با وى بوده اند از
اهل ايمان اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ ياد كنيد چون ابراهيم و مومنان قوم او گفتند مر قوم
خود را از مشركان كه از ما دوستى مجوئيد اِنَّا بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ بدرستى كه ما بيزاريم از شما كه بت پرستيد
وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ و ديگر بيزاريم از آنچه ميپرستيد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خداى كَفَرْنَا بِكُمْ
كافر شديم بدين شما يا بمعبود شما وَبَدَا و آشكارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ ميان
ما و شما دشمنى وَالْبَغْضَآءُ و دشمن داشتن يعنى محاربه اَبَدًا هميشه يعنى پيوسته دشمنى قايم
بود ميان ما و شما بدست و بدل حَتّٰى تُؤْمِنُوْا تا وقتى كه ايمان آريد بِاللّٰهِ وَحْدَهٗٓ بخداى يگانه
يكتا يعنى بيگانگى وى بگرويد حق سبحانه پند ميدهد مومنانرا كه در تبرا از اهل شرك اقتدا
كنند اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيْمَ مگر در آن سخن ابراهيم كه گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود را كه بوعده استغفار
كه با تو كرده ام و او بوعده ايمان كه تو با من كرده لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هرآينه آمرزش خواهم
خواست براى تو وَمَآ اَمْلِكُ لَكَ و مالك نيستم اى پدر براى تو يعنى نميتوانم كه دفع كنم از تو
مِنَ اللّٰهِ از عذاب خداى تعالى مِنْ شَيْءٍ هيچ چيز از خداى بگروى خلاصه سخن آنست كه اقتدا
بايد كرد بحضرت ابراهيم عليه السلام و بيزارى از كافران نه در طلب آمرزش براى ايشان كه آن صورت
وى بسبب وعده واقع شده و چون خليل و اصحاب او بيزارى كردند از قوم گفتند رَبَّنَا اى پروردگار ما
عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توكل كرديم يعنى از خلق بريديم و اعتماد بر كرم تو خالق نموديم وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا

و بسوى تو باز گشتيم وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ و بسوى تست بازگشت همه در آخرة قول اَنْتَ را
اين دعا تتمه قول ابراهيم عليه السلام نيست بلكه حق سبحانه مومنان اين امت را بعد از
نهى موالات كفار امر ميفرمايد كه چون قطع علاقه مودت با دشمنان كرديد بگوئيد خدايا
از ايشان بريديم و بلطف تو پيوند كرديم و سوى تو گرديم رو و دل بتو بستيم از همه باز
آمديم با تو نشستيم ⁂ هرچه نه پيوند يار بود بريديم ⁂ هرچه نه پيمان دوست بود شكستيم رَبَّنَا
اى پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل بر گماشتن لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا براى
آنان كه كافر شدند يعنى ايشانرا بر ما گماشته و مسلط مگردان و بدست ايشان ما را عذاب مكن
وَاغْفِرْ لَنَا و بيامرز ما را رَبَّنَا اى پروردگار ما اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستى كه تو غالبى در حكم خود بر
ايشان تو دفع كن الْحَكِيْمُ دانا در كار خود پس ما را بيامرز لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستى هست مر شمارا
فِيْهِمْ در ابراهيم عليه السلام و قوم او اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتى نيكو كه پيروى كنيد آنرا
تكرار از براى تاكيد است در اقتدا با ابراهيم يا در اول اقتدا است باقوال او و در ثانى بافعال او
و اين اقتدا هست لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر كسى را كه باشد كه اميد دارد در رضاى خدا يا
وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و باداش روز قيامت را يا بترسد از خدا و از روز بازپسين وَمَنْ يَّتَوَلَّ
و هر كه روى بگرداند از فرمان و دوستى كند با دشمنان فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستى خداى بى نياز
است از وى و از نصرت كردن وى مردين او را چه خود ناصر دين خود است الْحَمِيْدُ
ع
ستوده بى ستايش خلق آورده اند كه بعد از نزول اين آيه مومنان قطع دوستى از خويشان
از كسان خود كه مشرك بودند در مكه حق سبحانه وعده فرموده كه عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ شايد آن
كه خدا بيافكند بَيْنَكُمْ ميان شما وَبَيْنَ الَّذِيْنَ عَادَيْتُمْ و ميان كسانى كه دشمن داشتيد مِنْهُمْ از
كفار مكه مَّوَدَّةً يارى و دوستى و آن چنان بود كه ابو سفيان و سهيل بن عمرو حكيم بن حزام و غير ايشان

از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان با ایشان محبتی تمام پیدا کردند
والله قدیر و خدای تواناست بران که دشمن را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است
کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان آنان که بعد از نهی قطع مودت از ایشان کردند
آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد
مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه درباره ایشان فرمود لا ینهاکم
الله نهی نمیکند خدای مؤمنان عن الذین از آنان که ایشان لم یقاتلوکم کارزار
نکردند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من دیارکم
از سرایها و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل نموده اند یا مراد زنان و کودکانند
که ایشان را در قتل و اخراج شما چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان
تبروهم از آن که نیکوئی کنید با ایشان و تقسطوا و از آنکه عدل کنید یا برسانید قسطی
بهره الیهم مر ایشان را ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد
عدل کنندگان را انما ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین
قاتلوکم از آنان که کارزار کردند با شما فی الدین در دین خبر و اخرجوکم و بیرون کردند شما را
من دیارکم از سرایهای شما و ظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی علی اخراجکم
بر بیرون کردن شما از خانمان یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی سعی اخراج
کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای تعالی شما را ان تولوهم از آنکه دوست گیرید
با ایشان ومن یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوستدارندگان ایشان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای میباید و با
دوستان خدای میشاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بلبل در دستان زغن باز حیله ساز یار طلبی

طالب النفس

طالب النفس وفی بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمانی
که از مکه بمدینه رود آن حضرت او را بکفار باز فرستد و اگر از مدینه مسلمانی روی برتافته جانب مکه شتابد
قریش او را باز نگردانند هنوز آن حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنات از مکه گریخته بملازمت
آمدند از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بود
که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرطها بر مردان بود
نه بر زنان و در روایتی که مؤمنات را بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان
گرونده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بایمان فامتحنوهن پس بیازمائید ایشان را با
سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده
و بهیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند
الله اعلم خدا داناتر است بایمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر ایشان و
حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید
ایشان را بغلبه ظن که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی شوهران
ناگرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلالند آن مرد کافران را
ولا هم ونه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین از الفت
میان ایشان و آتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا از آنچه خرج آن زنان کرده باشند
از کابین پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر
بدو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما ان
تنکحوهن اگر بخواهید آن زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن

مُزدها یعنی مهرهای ایشان از امیر فاروق رضی الله عنه او را نخواست و دیگر آیت آمد و لا
وجنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره را یعنی نکاح ایشان را
باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره را که در نکاح داشتند
طلاق دادند و حکم شد که واسئلوا و بخواهید از آن کس که آن زن را بخواهد از کافران
ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او و لیسئلوا و باید که بخواهند کافران از شما ما
انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد
میان مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهر را که اصحاب خود
داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خداست یحکم بینکم حکم میکند خدا میان
شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده بآنچه محض حکمت است
بعد از نزول این آیت مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از
ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیت آمد که وان فاتکم و اگر فوت شود از مؤمنان از
شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب بروند و مهر
او بدست شما نیاید فعاقبتم پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود
و مال بدست آید فاتوا الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفتند ازواجهم زنان
ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن
در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد
شده بنزدیک کفار رفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مهور ایشان را از غنیمت
بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای تعالی الذی انتم به مؤمنون
آن خدائی که شما بدو گرویده اید کاتب حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود چون عهد منقطع

گشت

گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از
بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد یا ایها النبی ای نبی
یار بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو زنان گروینده یعنی به نیت آنکه
یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بر آن که شرک نیارند و شریک نگیرند
بالله شیئا بخدای چیزی را و لا یسرقن و دزدی نکنند و لا یزنین و زنا نکنند و لا یقتلن و نکشند
اولادهن فرزندان خود را چنانچه زنان در جاهلیت میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و در را
نیفکنند و لا یاتین و نیایند ببهتان بدروغی که از روی جهل یفترینه بر بافته اند از این
ایدیهن و ارجلهن میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرامزاده را نیارند و بدروغ
بر شوهر نه بندند و بدست و پای خود آورده بپیش ورند و لا یعصینک و عاصی نشوند در تو فی معروف
در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردنست و روی خراشیدن و موی کندن و بریدن
و چون بدین شرط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده
که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با زنان بسخن بود و دست آن حضرت بدست هیچ زنی
نه سود و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست
مبارک خود را آب برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان از او
گرفت واستغفر لهن الله و طلب آمرزش کن از زنان مبایعه از خدا ان الله غفور
بدرستی و بتحقیق خدای آمرزنده است گناه کسانی که بر توحید بیعت کنند رحیم مهربانست که
توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان یعنی
تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم که ایمان موقوفست بر رحمت یعنی تا رحمت خود
توفیق نه بخشد کسی بدولت ایمان نرسد توفیق عزیز است بهر کس نهند بعض در ایشان

مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند
آیت آمد که یا أیها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله
علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا بتحقیق نومید شده اند یعنی یهود
من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نومید از آن
کما یئس الکفار همچنان که نومید شده اند کافران من أصحاب القبور از اهل گورها
یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا نومید اند از ثواب عقبی همچو کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته
و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات
وما فی الأرض پاک و منزه گفت مر خدای را هر که در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمینها
از سفلیات و هو العزیز و او غالبیست که حکم او هیچ چیز رد نکند الحکیم درست کار که خلل
بفعل او راه نیابد و معالم آورده که صحابهٔ کرام رضی الله عنهم گفتند ایا کدام عمل بجای آریم که
ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه و تعالی
این آیت فرستاد که یا أیها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را
از سجن سجین برهاند بخشد و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه از موت کراهیت
داشتند آیت آمد یا أیها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگوئید
ما لا تفعلون آن چیز را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای
أن تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام است و
شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر

نصف ع

فرمایند

فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود أتأمرون الناس بالبر و تنسون
أنفسکم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج دید که بجماعتی لبهای ایشان
بمقراض آتشین می بریدند از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری إن الله یحب الذین
یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم
کأنهم گویا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بنا اند ریخته از ارزیز کنایت است از
ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و با یکدیگر باز چسبیدن و إذ قال موسی و یاد کن آنرا
که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای گروه من لم تؤذوننی
چرا میرنجانید مرا با نشنیدن فرمان من وقد تعلمون و بتحقیق میدانید أنی رسول الله
آنکه من فرستادهٔ خدایم إلیکم بسوی شما در رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت
کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من
برید ایشان بهمان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند سخن موسی علیه السلام نشنیدند
فلما زاغوا پس آن هنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی علیه السلام أزاغ الله بگردانید
خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای
لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بشناخت خود گروه بیرون رفتگان را از دایرهٔ فرمان
وإذ قال و یاد کن آنرا نیز که گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم قوم خود را یا بنی إسرائیل
ای فرزندان یعقوب إنی رسول الله إلیکم بدرستی من فرستادهٔ خدایم إلیکم بسوی شما
بحجت و برهان مصدقا لما در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آن چیز را که پیش منست
من التوریة از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از

نزدیک خدا است و مُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که بیاید بدین کامل
و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی
ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علیه السلام بر این وجه است اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّي وَ رَبِّكُمْ
وَالْفَارْقَلِيطَا جَاءَ معنی فارقلیطا احمد است صلی الله علیه و آله و سلم و در تبیان آورده که
اسم آن حضرت بسریانی مُنْحَمَنَّا است و معنی آنکه فرستند خدای بشما او را بعد از مسیح
فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن
چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند منکران بنی اسرائیل هٰذَا این کار
بما مینماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئی است آشکارا یعنی هیچکس پوشیده نیست که او سحر میکند
وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث
گفت روز قیامت لات و عزی ما را شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان
قبول خواهد نمود این آیت آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت
بتان درباره کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آن که مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم او را میخواند اِلَى الْاِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و فلاح در
عقبی وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمینماید بستمکار گروه ستمکاران را در لباب
آورده که چند روز وحی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرود نیامد کعب بن
الاشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او را باتمام نخواهد رسید
این سخن بجناب رسالت مآب عرض کردند و غبار ملال بر آئینه دل بی غل مبارک آن حضرت نشست
جبرئیل علیه السلام بجهة دفع این آیت آورد که یُرِیدُونَ میخواهند یهود لِیُطْفِؤُا تا فرو نشانند

نورا

نُورَ اللّٰهِ نور خدا را که دین و کتاب اوست بِاَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بطعن و سعی و
بحثان بیادبانه وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدا تمام کننده است نور دین و شرع سید المرسلین
قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارنده ذات ایشان از تمام آن و
کراهت ایشان اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچو ارادت خفاش که غروب نور است
در نابودن آفتاب شعر کی خواهد که نور آفتاب تابه بیند دیده ام از بوم قدرت
هر صباحی شمع مهر برفروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی
که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بآن چیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ
و بکیش راست که ملت حنیفه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
بر همه کیش و ملتی بوقت نزول عیسی که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ع النصف
و اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین محمد را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ
بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ از عذابی دردناک بیان تجارت میکند
که تُؤْمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بِاللّٰهِ
بخدای که او را یگانه و یکتا گوئید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است با جمیع پیغمبران علیهم السلام
وَتُجَاهِدُونَ و کارزار کنید با کافران فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای تعالی بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و
راحله و سلاح مجاهدان خرید یعنی نفقه کنید در راه او وَاَنْفُسِكُمْ و نفسهای خود که متعرض قتل
و حرب شوید ذٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات تجارت
اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین
تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله ستری قدس سره نقل میکند که

پسر دو بوی رسید و گفت بسوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و
بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدر تست و الله که پدر ترا
هیچ نیست در دنیا و آخرة غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بود که پدرش هم نبود
اشاره بمرتبهٔ فناست در باختن سود و سرمایه در بازار شوق لقا تا چند بازار خودپرست شوی
بشتاب که از جام فناست شوی از مایه و سود دو جهان مست شوی سود تو همانست که تهی دست شوی
پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شمارا ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما
در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شمارا در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
در بوستانهای جاوید که دار اقامتست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستگاریست بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شمار است نعمتی دیگر در دنیا که آنرا دوست میدارید
نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای تعالی بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح
فارس و روم و ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید
و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح
معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه بشر گشت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان
هفتاد تن بودند یا خطاب عام است جمیع مومنان را میفرماید كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید انصار الله نصرت
کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود
كَمَا قَالَ همچنان که طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر

حواریان را که خواص او بودند در دین او بر جمیع کس سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیستند
یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیست
اعوان من در دعوت خلق بخدا قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که ایشان در دین
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مائیم ناصران دین خدای تعالی و فی الواقع نصرت دادند دین عیسی را و بعد از رفع وی خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان
طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی را از فرزندان یعقوب و وی را بنده و رسول خدای دانستند
وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای میگفتند و چون حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام مبعوث شد موافق همان مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله
و آن گروه تقویت یافت حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم
آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان او که قایل بودند بر
الوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحيم يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ بپاکی یاد میکنند و
تنزیه مینماید مر خدای را آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از
کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از زوال الْعَزِيزِ ارجمند که
مثل ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که کارها براستی بجا آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آن کس که بر انگیخت
فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند
رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جملهٔ ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند
امیت آن حضرت بجهة اینست که در کتب متقدمه بر بوجه مذکور بوده که خاتم الانبیاء امی باشد
و از جملهٔ آن در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به

وورا امیت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نکتهاست اینجا بجهت اختصار میرود
فیض ام الکتاب پرورش لقب امی خدا از آن کردش لوح تعلیم ناگرفته بهر
هم راز اسرار لوح داده خبر بر خط او ست الانس وجان را سر گر نخوانده است خط از آن خط پس صفت ایشان
میکند که یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتها کلام خدا را با آن که امی است مثل ایشان
ویزکیهم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذایل اخلاق و
یعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را قرآن والحکمة و احکام شریعت وان کانوا
و بدرستی بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دانایان آموختگان شده اند من قبل پیش از
بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم لفی ضلال مبین هر آینه در گمراهی هویدا که آن
بوده و تتبع دین جاهلیت و آخرین و دیگر مبعوث ساخته در میان دیگران منهم از
مومنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند بآنان که سابقانند اما لاحق خواهند شد
مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح
اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم همه درین آخرین داخلند وهو العزیز و خدا غالب است در اعلام بعثت
هر کرا خواهد برسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت است در اختیار هر پیغمبری برای
هر امتی ذلک این نبوت یا بعثت فضل الله افزونی کرم خداست یؤتیه من یشاء
میدهد آنرا هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدا خداوند فضل بزرگ است
که نعیم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر مینماید مثل الذین حملوا التوریة مثل آنان
که تحمیل کرده شده اند توریت را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثم لم یحملوها
پس برنداشتند آن بار را و مجرد خواندن توریت قناعت نموده بر آنچه در وی بود کار نکردند

کمثل

کمثل الحمار همچو مثل دراز گوش که یحمل اسفارا بر دارد کتابهای علم یعنی چنانکه بهره
در حمل آن غیر از رنج ندارد همچو یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمیشوند
گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود ز هو علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن احمالشان علم چون بر گل زنی باری بود علم چون بر دل زنی یاری بود
چون بیایی از حق گیر زرق چون نگارین خوان نماید بر ورق بئس مثل است بد مثل است و زشت
مثل القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا آنان که تکذیب کرده اند بآیات الله حجتهای
خدا را که دلیل نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم والله لا یهدی و خدا راه فلاح
نمینماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و یهود چون
این میگویند نحن ابناء الله واحباؤه و لاف میزدند که لن یدخل الجنة الا من کان
هودا قل بگو ای محمد یا ایها الذین هادوا ای گروهی که دین یهود دارید ان زعمتم اگر
گمان میبرید انکم اولیاء لله که شما دوستانید مر خدا را من دون الناس بغیر
مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در آن که شمائید دوستان خدا تا برسید بکرامتی که حق سبحانه
برای دوستان خود مقرر فرموده ولا یتمنونه ابدا و حال آن که یهود تمنا نکنند مرگ را
هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه
عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله علیم و خدا داناست
بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگو ای محمد با یهود ان الموت الذی بدرستی آن مرگ که
شما تفرون منه میگریزید از وی و تمنا نمیبرید و از وقوع آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم

پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز
گردانیده شوید اِلٰی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر دهد
شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا یابید یا ع
اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانی که گرویده اید باحکام شرع اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلٰوةِ
چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس شتابید اِلٰی
ذِکْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بران و سعی نمایید
دران وَذَرُوا الْبَیْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول اصح بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه
آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است که در روز آدینه اگر
موذن متعدد باشد ذٰلِکُمْ آن سعی و ترک بیع خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است شما را از معامله دنیا
زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ
اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را تمیز کنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِیَتِ الصَّلٰوةُ پس چون
گزارده شود نماز جمعه را فَانْتَشِرُوْا پس پراکنده شوید فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت
و تصرف در ما یحتاج خود آمر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود گردید
وَابْتَغُوْا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای تعالی یعنی روزی خود را مراد تهیه اسباب
معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است چه رفتن بمجلس علما و مذکران و نقول مرا
عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه حسن
میامن فضل الهی بدینها تواند بود وَاذْکُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را کَثِیْرًا بسیار یعنی در جمیع
احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین وقت نماز لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شاید رستگار شوید و بخیر هر دو سرای
برسید که ذکر موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت است از ذکر خدا

یکدم غافل مگرد کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ۝ ذکر است که اهل شوق را در هر وقت ۝
آسایش جان باشد و آرامش دل ۝ آورده اند که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و دران
وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون سلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار
مجلس رسید جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمدند و بجانب کاروان شتافتند غیر از
دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین آنگاه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر همه رفتندی در مدینه تا اگر مطلق در مسجد نماندی
ازین وادی آتش بسوی شما روان میشد و مقارن همین حال این آیت در اجلال ایشان فرستاد
وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانان را اَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبل
که بجهت رسیدن کاروان میزنند اِنْفَضُّوْا متفرق گردند از مجلس تو اِلَیْهَا بسوی آن تجارت
تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَکُوْکَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر
قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و ملازمت مجلس پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم خَیْرٌ بهتر است و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت
ع چه فایده مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللّٰهُ خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ ۝ و خدای بهترین
روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقتی باشد که بخیلی کنند و شاید که مصلحت را
وقت ندانند نقل است که یکی از خلفاء وقت بهلول را گفت بیا تا روزی هر روزه تو مقرر کنم
تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه
ندانی که چه میباید دویم نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق سبحانه که
رزق من است اینهمه میداند و از روی حکمت کامله من میرساند و دیگر شاید که روزی من غضب کنی

وآن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه و تعالی بگناه از من روزی باز نمیدارد
خدائی که او ساخت از می‌بهشت بعصیان در روزی کس نبست از و خواه روزی که بخشنده
اوست هر آن هیچ کار هر بنده اوست سورة المنافقون بسم الله الرحمن الرحیم در سال
پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غزو مریسیع مراجعت نمود
بر سر چاهی میان سنان بن وبر جهنی که خلیفه بنی عمرو بن عوف بود از خزرج و میان
جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد و مهم بدان انجامید
که میان مهاجران و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته
گفت از جمله آن که مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آن که
چون بمدینه باز گردیم آن که عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است و زید بن ارقم
بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده از صورت اخبار نمود و آن حضرت اصغا نمود جهة
تسکین فتنه در آن گاه روز بکوچ کردن امر فرمود و اسید بن حضیر رضی الله عنه
پرسید و مضمون حال معلوم فرمود در تسلیه خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مساعی جمیله بتقدیم
رسانید و خبر بابن ابی رسیده بخدمت آن حضرت آمد و در نفی آن خبر سوگندان
خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند
حق سبحانه تصدیق قول ورا این سوره نازل گردانید که اذا جاءک المنافقون چون
بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب وی قالوا گویند نشهد گواهی میدهیم
که انک لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدائی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا
معتقدیم والله یعلم انک و خدای میداند که تو لرسوله هر آینه فرستاده اوئی چه او ترا
فرستاده والله یشهد ان المنافقین و خدای گواهی میدهد که این منافقان لکاذبون

هرآینه دروغ گویانند در گواهی خود بجهة آن که اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست
پس شهادت ایشان آن که دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از
شهادة قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر رسالت تو و خدا میداند که سوگند
بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپر
یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا و ایشان میبازدارند مردم را بالقاء
شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای
انهم بدرستی ایشان ساء بد عملی است ما کانوا یعملون آنچه هستند میکنند
از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم حق بمدی اعمال ایشان بانهم
آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا و ایشان کافر شدند بدل یا گفتند
بظاهر با مومنان که ما بشمائیم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند
فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان
نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن
ابی مردی جسیم و نیکو هیئت و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک
بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آن حضرت را شگفت آمدی
از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد و اذا رایتهم و چون بینی
منافقان را تعجبک بشگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از ترین قامت و ان یقولوا
و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخن ایشانرا و سوگند ایشانرا باور کنی
و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر کانهم گویا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند
مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر یحسبون می پندارند

دگمان میبرند کل صیحة هر فریادی که برآید و هر آوازی که در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا
واقع است علیهم بر ایشان یعنی بد دلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر
آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مؤمنان ظاهر شده در سر خواهند شد
هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنان را فاحذرهم پس حذر کنید از مکر و غائله
ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک گرداند خدا تعالی ایشان را یا لعنت کناد
انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این
آیات قوم ابن ابی وی را گفتند این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت
مرا گفتید ایمان آر آورده ام و تکلیف کردید که زکوة مال بده داده ام همین مانده است که
محمد را صلی الله علیه و آله و سلم سجده میباید کرد آیت آمد و اذا قیل لهم تعالوا و چون
گویند منافقان را که بیائید باعتذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول
الله فرستاده خدای لووا رءوسهم بر پیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند
و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد و رأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را
که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم مستکبرون
و ایشان گردن کشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی
ایشان را ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم خدا نیامرزد
ایشان را بجهة رسوخ ایشان در نفاق ان الله بدرستی خدا لا یهدی القوم الفاسقین
راه فلاح نمینماید گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که
میگویند انصار را که شما لا تنفقوا نفقه نکنید علی من عند رسول الله بر کسانیکه نزدیک

رسول خدا اند از فقرا مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق گردند و غلامان بنزدیک
خواجگان روند و پسران بپدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران
منع میکنند و لله و حال آن که مر خدای راست خزائن السموات و الارض خزینهای روزی
در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد و لکن
المنافقین و لیکن منافقان لا یفقهون نمیدانند که رزاق علی الاطلاق او است
نه آدمیان خواجه پندارد که روزی او دهد لاجرم بر بنده منت از آن نهد این مسکین
که روزی پدرام از بر سبب نهاد حکم کردگار خواجه زان اسباب با پایان است نسبت او
با دگرها اندک است زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر حکم روزی
بر سببها می نهد بی سببها نیز روزی میدهد یقولون میگویند اهل نفاق
مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما ازین سفر الی المدینة بسوی مدینه
لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند عزیزتر منها الاذل از مدینه خوارتر را مراد کرد
از اعز نفس اخس او بود و غرضش از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات و لله العزة و مر خدای راست عزت قدرت و ربوبیت
و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت و للمؤمنین و مر گروه گرویدگان راست عز ایمان و
طاعت و لکن المنافقین و لیکن منافقان حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند ع
نقل است که چون سپاه نصرت پناه بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبد الله
نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش رسید شتر او را بخوابانید و پای
بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآئی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تو ئی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت

صلی الله علیه وآله وسلم برسید برسید بران حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت
داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تلهکم مشغول نگرداند شما را اموالکم
خواستهای شما ولا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی
چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا
و مجموع نعم آخرة بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچکدام نه نگرد چشم دل از نعم
دو عالم بر بسته ایم مقصود ما ز دنیا و عقبی تو ئی و بس ومن یفعل ذلک و هر که بکند
آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون
ایشان زیانکارانند که بحقیر باز مانند از عظیم باقی وانفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق
اخراج نمائید مما رزقناکم از آنچه روزی دادیم شما را و ذخیره آخرت سازید من قبل ان
یاتی پیش از آن که بیاید احدکم الموت بیکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید
ای آفریدگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نیفکندی یعنی چه شود که تاخیر کنی مرا الی اجل
تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمائیم واکن من الصالحین
و باشم از نیکوکاران و شایستگان ولن یوخر الله و خدا باز پس نیفکند نفسا هیچکس را
از مرگ اذا جاء چون بیاید و برسد اجلها وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسد چیزی
بران نیفزاید و از آن کم نکند والله خبیر و خدا داناست بما تعملون بانچه ع
میکنند آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر سورة
التغابن بسم الله الرحمن الرحیم یسبح بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لله مر خدای تعالی را
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیات وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از
جسمانیات له الملک مر او راست پادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین آسمان و زمین است

وله الحمد و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وهو علی کل شیء و او بر همه چیز قدیر
تواناست هو الذی خلقکم او آن کسیست که بیافرید شما را فمنکم پس از میان شما بعضی
شما کافر و منکر دین است بخالقیت وی چون دهریان و طبیعیان ومنکم مومن
و بعضی از شما باور دارنده است آفریدگار را چون اهل اسلام و ایمان والله و خدای
بما تعملون بصیر بانچه میکنید بیناست در معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان
خواهد کرد خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق براستی یا بحکمت
بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر
میشود وصورکم و بنگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را با استوا
قامت و اعتدال خلقت امام قشیری قدس سره میفرماید که ظاهر شما را بیاراست بکمال
قدرت و باطن را محلی گردانید بکمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست
که او را بصفت اوصاف کمالیات آراسته گردانید و بخلاصه خصایص و مبدعات
شرف اختصاص بخشید تا ممتاز از جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد
حسن معنوی باشد نه حسن صوری بدرون تست مصری که تو ئی شکرستانش چه غم است
گر ز بیرون مدد شکر نداری ز شش علام صورت بمثال بت پرستان تو که یوسفی و لیکن
سوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چو در آئینه ببینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر
نداری والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات والارض و آنچه در زمین است از انواع مخترعات
ویعلم ما تسرون و میداند آنچه میپوشید آنرا وما تعلنون و میداند آنچه آشکارا می کنید
والله علیم و خدای تعالی داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست از خواطر و افکار

أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَؤُا الَّذِینَ کَفَرُوا خبر آنان که کافر شده اند مِنْ
قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس چشیدند
وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و یوم الظله
وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک بی انقطاع ذَٰلِکَ این
عذاب و عقاب مر ایشان را بِأَنَّهُ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزها هویدا
فَقَالُوا پس ایشان گفتند أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما یَهْدُونَنَا راه مینمایند ما را
تعجب میکردند از آنکه حق سبحانه وحی با دمی فرستد فَکَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی
بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدا ایشان را هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیازی
دارد خدای تعالی از ایمان خلق وَاللَّهُ غَنِیٌّ و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان
حَمِیدٌ و ستوده بستایش حامدان زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان بردند آنان که کافر
أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا از آن که برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَىٰ بگو آری برانگیخته خواهید شد
وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ و سوگند به پروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ
لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بی سبب مجازات با
وَذَٰلِکَ و برانگیختن و خبر دادن عَلَى اللَّهِ بر خدای یَسِیرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللَّهِ
پس ایمان آرید بخدا و بگروید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَالنُّورِ الَّذِی
أَنْزَلْنَا و بآن روشنی که فرستاده ایم بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم مراد قرآنست و آنرا نور گفت که
ظاهرست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق حلال و حرام است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه
شما میکنید از اقرار و انکار خَبِیرٌ داناست یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدا

شما لِیَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز
اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند و یا انبیا و امم یا ظالمان و مظلومان یا اهل
هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذَٰلِکَ آن روز
یَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شکن است یعنی چون مومن مقام کافر در بهشت میراث برد
کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود و کفار دانسته که زیانکار رند و گفته اند که
کافر غبن خود در امید بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز
زیان جستن است هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که
بگرود بخدای تعالی وَیَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته یُکَفِّرْ بپوشد خدای تعالی عَنْهُ از وی سَیِّئَاتِهِ
بدیهای وی را یعنی عفو نماید وَیُدْخِلْهُ و در آرد او را جَنَّاتٍ تَجْرِی به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ در زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا
همیشه تاکید است در خلود ذَٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری
بزرگست وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنان که نگرویدند بوحدانیت وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب کردند
آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر کردیم أُولَٰئِکَ
أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخند خَالِدِینَ فِیهَا پاینده ماندگان در آن یعنی
نمیرند و از دوزخ نرهند وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جای بازگشت دوزخ مَا أَصَابَ نرسید
مِنْ مُصِیبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و غیره إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمقتضای
خدای تعالی یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است و اگر خواهد آفریده کار از آن سالم دارد اما برای اصلاح
حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند
وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که تصدیق کند خدا را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت او

ثلث

یهد قلبه راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون داند که آن بلا مراد الله است
بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفته اند بلا آئینه جمال مبتلی است
پس آئینه را بجهت مشاهدهٔ انوار جمال دوست باید داشت ∽ هر چه از دست تو آید خون بود
گر همه دریای پر آتش بود ∗ زخم گر از دست تو آید بر دل ∗ گو بریز از سینهٔ من جوی خون ∴
والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها علیم داناست صابر را و شاکر را میداند و
اطیعوا الله و فرمان برید خدای را در فرض و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت
فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را چه زیان
فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما البلاغ المبین ∙ رسانیدن امر
دهنده و پیدا و او تبلیغ رسالت کرد و آنچه کار او وظیفهٔ ابلاغ بجا آورد الله خدا او مستحق عبادت
لا اله هیچ معبودی سزا نیست الا هو مگر او و علی الله و بر خدا نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات
تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمعی مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله کرده
و بیقراری ایشان را مانع گشتند و ایشان نیز از غایت مهر و شفقت بر ایشان اقامت کردند
حقتعالی در بارهٔ ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم بدرستی
بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنانند مر شما را
فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و نالهٔ ایشان فریفته شده ترک هجرت
منمائید چون آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در
احکام دین فقیه کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزندان کردند که ما بجهة

ایشان

ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند و مراسم
مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه فرمود و ان تعفوا و اگر عفو کنید آن جرمها که کرده اند
و تصفحوا و در گذرانید و تغفروا و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فان الله
پس بدرستی خدای تعالی غفور رحیم ∘ آمرزنده و مهربانست بشما همان معامله کنید انما
اموالکم جز این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش اند تا ظاهر
گردد که کدام از شما حق را بر ایشان اختیار کند و کدام دل در ولد و مال بسته از محبت الهی
کرانه میگیرد والله عنده اجر و خدای نزدیک اوست اجر عظیم ∘ مزد بزرگ مر کسی را که محبت
خدا و رسول او غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تعالی
و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید اتقوا آیت ناسخ آن حکم است
که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشارت میکند بواجب امر
و در دیگر بواجب حق و واجب امر بیامد و واجب حق را رقم نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه
بنده را اگر مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایرهٔ عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب حق
بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد ∽ بی نیازی بین و استغنا نگر
خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر ∗ واسمعوا و بشنوید سخن خدای را واطیعوا و فرمان برید او را و
انفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر یعنی هر چه بهتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود
چه فواید آن بمن میرسد و من یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدای را
امساک نکند و در راه دین بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ∴
ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض دهید
خدای را یعنی صرف کنید مال را در آنچه فرماید قرضا حسنا قرض مقرون باخلاص یا صدقه دهید از

یکی زیاده تا هفتصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر شمار و حساب رحمه

طیب نفس یضاعفه زیاده گرداند خدای تعالی آنرا که داده اید لکم برای شما یکی ده تا هفتصد هزار
و چهار صد تا بغیر حساب و یغفر لکم و بیامرزد گناهان شما را اگر بیش ازین بوده باشد
از امساک و ترک انفاق والله شکور و خدای جزا دهنده سپاس دار است عطیهٔ جزا
در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حلیم بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم
الغیب والشهادة دانای نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر می کنند از تصدق و آنچه
پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او
خالص نبود الحکیم حکم کننده بکرامت آنها که از زر و صدق تصدق نمایند سورة الطلاق
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه زن خود را در حالت حیض
طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک
شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بگو امت خود را
که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و
آیسه و حامله نباشد فطلقوهن پس طلاق دهید ایشان را لعدتهن در عدت ایشان یعنی
در طهری بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت
در می آید و طلاق بدعی اینست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعت واقع شده باشد
وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن دران محل نه معتده باشد و نزد ا
و عدد طلاق نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رحمهما الله
معتبر است پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه سنت است
و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است و احصوا العدة
و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجزاند یا از احصاء آن غافل واتقوا الله

تا بغیر حساب

ربکم و بترسید از خدای تعالی پروردگار شماست در طلاق سنت دهید و بعد از طلاق
لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که وقت
زنا شوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند
پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة به
زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی کردار ناخوش که روشن کننده
حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در و حد باشد چون زنا و سرقه که برای
اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل خانه را ایذا کنند
و دران حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان
و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خدای تعالی است که مقرر فرموده و
من یتعد و هر که درگذرد حدود الله از حدهای خدای تعالی فقد ظلم نفسه پس ستم کرده
باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند
هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید که خدای نو گرداند بعد ذلک پس از این طلاق امرا
کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع کند فاذا
بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن
پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید بمعروف بنیکوئی که حسن
معاشرت و لطف موافقه است و دیگر باره طلاق دهید جهة اضرار بدیشان او فارقوهن
یا جدا شوید از ایشان و بگذارید ایشان را بمعروف بنیکوئی یعنی آنچه حق طلاق است از
متعه و صداق ادا کنید و اشهدوا ذوی عدل و گواه گیرید دو خداوند عدل منکم از شما
مسلمانان که فاسق بر رجعت نباشند و این امر ندب است و امام شافعی رحمة الله علیه گوید

و زنان شوهری

واجبست وَاَقِیمُوا الشَّهَادَةَ واقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت طلب برای
ثواب و رضای خدایتعالی ذٰلِکُمْ این اشهاد و اقامت شهادت یُوعَظُ بِهِ پند داده
میشود بدو مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللّٰهِ بخدای و بآنچه در فرموده وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ و بروز بازپسین و هر چه بدو متعلق است وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از
خدای و در مکب مناهی نشود یَجْعَلْ لَهُ گرداند و پدید آرد خدای او را از برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی
یعنی خلاصی یابد از اندوه دنیا و آخرة یا هر که بپرهیزد از حرام خدایتعالی بار در رساند ازو جه
حلال وَیَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ از جائی که گمان نبرد و در شمار نیارد
یعنی بخاطرش نگذرد ~ از سبب ها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند
سبب حق زجائی بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول
آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و وی نزد پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم آمده گفت یا رسول الله پسرم بدست کفار گرفتار شد و مادرش جزع بسیار میکند
و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بر آنچه سد رمق تواند بود قدرت نیست آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادرش بسیار بگوئید
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار
گوسپندان ایشان را از آنجا بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی
ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ یَتَوَکَّلْ و هر که توکل کند عَلَی اللّٰهِ بر خدای و کار خود بدو گذارد
فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهمات اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای بَالِغُ اَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی مراد حق سبحانه باشد ازو

فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بدرستی که گردانیده است خدایتعالی و پیدا کرده لِکُلِّ شَیْءٍ برای
هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نرود
و نیفتد ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود من آیتی میدانم که اگر مردمان آن را فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت
باشد پس این آیت وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه
بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قربت و از رتبه معیت خبر میدهد که اِنَّ
اللّٰهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا و توکل رائحه گلزار کفایت است و ازو بوی ریحان محبت دهد
که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد و
سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی ~ توکل مرکب راه است و تقوی توشه راه و در وقتی
که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ قُرُوْءٍ صحابه پرسیدند
که عدت زنان که حایض نشوند چیست آیه آمد وَاللَّائِی یَئِسْنَ و آن زنان که نومید
گشته باشند مِنَ الْمَحِیضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِکُمْ از جمله زنان شما اِنِ
ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت این
ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ و عدت آن زنان که حایض نشده اند
از صغر سن همچنین بر سه شهر مقرر است وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان
حامله اَجَلُهُنَّ اَنْ یَضَعْنَ مدتها زمان عدت ایشان آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار
خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از خدایتعالی
در رعایت حقوق احکام وی کند یَجْعَلْ پدید گرداند خدای لَهُ مر آن متقی را مِنْ اَمْرِهِ یُسْرًا
از کار او آسانی یعنی کار او را سهل سازد ذٰلِکَ آنچه گفته شد اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ حکم خدا است که فرستاد او را

از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن یتق الله وهر که بپرهیزد از عقاب خدا تعالی وفرمان او برد
یکفر بپوشد خدا تعالی عنه از دی سیئاته بدیهاء ویرا یعنی عفو کند ویعظم وبزرگ سازد له
برای او اجرا مزد را یعنی اورا مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده را
من حیث سکنتم از انجا که شما ساکن باشید من وجدکم از وسع خود یعنی مسکن ایشان
بقدر طاقت وتوانائی خویش سازید ولا تضاروهن ورنج مرسانید مطلقات را در سکنی
ونفقه لتضیقوا برای آن که تنگ گردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان وخروج ضرورت شود
ایشانرا وان کن واگر باشند طلاق داده گان اولات حمل خداوند بار یعنی حامله باشند فانفقوا
علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را واز
عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه
نکاح لکم مر فرزندان شما را فآتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای ایشان بشیر
دادن وأتمروا بینکم ومشاورت کنید میان یکدیگر در کار فرزند بمعروف بنیکوئی در باب
ارضاع واجرت آن وان تعاسرتم واگر دشوار کنید ومضایقه نمائید ای در دو
در رضاع ومزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فسترضع پس شیر دادن
خواهد که برای فرزند اخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع خود ومادر را باکراه
اجبار ننماید لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی وتونگری من سعته از
غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش مطلقه نفقه کند ومن قدر علیه رزقه وهر که تنگ کرده
شده است بر وی روزی او یعنی فقیر وتنگدست فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتیه الله
از انچه خداوند تعالی داده است ورا لا یکلف الله تکلیف نکند خدا تعالی نفسا هیچ نفس را
الا ما آتیها مگر انچه بوی عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله بعد

که پدید آرد خدا تعالی بعد عسر پس از دشواری که تنگدستی است یسرا آسانی وتونگری وکاین
من قریة وبسا از اهل دهی که از روی جهل ونادانی عتت سر باز زدند واعراض کردند
عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله واز سخنان پیغمبران او فحاسبناها
پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت که در وی
استقصا ومناقشه باشد وعذبناها وعذاب کردیم ایشانرا در دنیا عذابا نکرا
عذابی زشت وباهول یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از حساب
فذاقت پس بچشیدند اهل آن ده وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة
امرها وبود عاقبت کار ایشان خسرا زیانکاری وکدام زیان از آن بتر که از جنت
ولقای الهی محروم شوند ودر زندان جحیم وعذاب الیم درمانند اعد الله آماده کرده است خدا تعالی
لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرای فاتقوا الله پس بترسید از
عذاب خدا تعالی یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنان که
ایمان آوردند قد انزل الله بتحقیق فرستاده است خدا تعالی الیکم ذکرا بشما پندی
یا شرفی که قرآنست وفرستاده بشما رسولا فرستاده که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
قرآنرا شرف گفت زیرا که شرف دنیا وکرامت عقبی وابسته است بخواندن وعمل
کردن بدو وگفته اند ذکر قرآنست وفرستاده جبرئیل است علیه السلام وبقولی رسول بدل
از ذکر وذکر همان رسول است بمعنی ذاکر واشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شده ورسولا منصوب
بمحذوفست تقدیرش این که متابعت کنید رسولی را که پیوسته یتلوا میخواند علیکم بر شما
آیات الله آیتهای قرآنرا مبینات روشن کرده شده وحفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده
وحق سبحانه ذکر رسول فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد خدا یا قرآن یا رسول آنانرا

که گرویده اند و عَمِلوا الصالحات و کردند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکی ضلالت
اِلَی النُّورِ بروشنی هدایت یا از اهل باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هر که
بگرود بخدای تعالی و تصدیق کند و یَعْمَلْ صالِحاً و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از
شوب ریا و تصنّع و غرض یُدْخِلْهُ درآرد او را خدای تعالی جَنّاتٍ تَجْرِی بوستانهائی
که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ از زیر مساکن آن جویها خالِدِینَ فِیها جاوید باشندگان
در بهشت اَبَداً همیشه بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ بتحقیق نیکو آماده کرده است
خدای تعالی در بهشت لَهُ برای مؤمن عامل رِزْقاً روزی و چه روزی اَللّٰهُ خدای الَّذِی
خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمٰواتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ
و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مِثْلَهُنَّ را حمل بر
عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت طبقه آفرید یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود می آید فرمان خدای تعالی
و قضای او بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین
و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ تا
بدانید که خدای تعالی عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِیرٌ تواناست وَأَنَّ اللّٰهَ و بدرستی
خدای تعالی فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آن که خدای تعالی قَدْ أَحاطَ بدرستی
فرا رسیده است بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً به همه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بر همه
اشیا و از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایرهٔ علم و قدرت وی خارج نیست
رمزیست ز قدر قدرتش کن فیکون ‌‌ با دانش او یکیست بیرون و درون ‌ در غیب و شهود
ذرهٔ نتوان یافت ‌ از دایرهٔ قدرت و علمش بیرون ‌ سورة التحریم ‌ بسم الله الرحمن الرحیم
نقل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شربت عسل را دوست داشتی و وقتی زینب

رضی الله عنها

آنرا
می بوئیم ۱۵ [illegible]

رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانهٔ
زینب تشریف می برد شربت فرمودی و آن حضرت را در خانهٔ وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی
آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند
که آن حضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ زینب نزد هر کدام از ما درآید گوییم از تو بوی
مغافیر می شنوم و مغفور صمغ درختی است که عُرْفُط خوانند و رایحهٔ کریهه دارد و آن حضرت
بوی خوش دوست می داشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آن حضرت روزی شربت
آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رایحهٔ مغفور می آید و ایشان در
جواب فرمودند مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل خورده ام گفتند جَرَسَتْ
نَحْلَةُ الْعُرْفُطِ مگر زنبوران عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بودند امام زاهد رحمة الله علیه
فرموده که چون این صورت مکرراً وجود گرفت حضرت فرمود حَرَّمْتُ الْعَسَلَ عَلیٰ نفسی
فواللّٰه لا آکله ابداً و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی وی را از آن عسل یاد ندهد این
آیت آمد که یا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی ما اَحَلَّ اللّٰهُ آنچه حلال
کرده است خدای لَکَ مر ترا یعنی عسل و در روایت اشتهار آنست که در روز نوبت حفصه رضی الله عنها
در خانهٔ وی رفت و وقتی که وی باجازت آن حضرت بخانهٔ پدر رفته بود ماریهٔ قبطیه را طلبید
و بخدمت خود سرافراز گردانید و حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام کنم گفت هستم رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که با کسی نگویی او قبول کرد چون حضرت
از خانه بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که یاری
از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن حضرت بخانهٔ عایشه آمد از این حکایت کنایت

رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا تعالی بر تو حلال
ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی می طلبی بدین تحریم مرضات ازواجک
خشنودی زنان خود را والله غفور و خدا آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا
رحیم ○ مهربان است که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کرد است
خدا تعالی و بیان کرد لکم برای شما تحلة ایمانکم در گشادن سوگندهای شما بکفارت
یعنی آنچه سوگند به بندید بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است
والله مولیکم و خدای دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما
دران است وهو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم هرچه صواب کار در
فرماید و کند بنسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت
پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا
سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله عنهما بعد از ان که حفصه بسر
گفته بود او با عائشه آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عائشه را به
آن حدیث واظهره الله علیه و آشکارا کردانید خدا تعالی پیغمبر خود را و مطلع کردانید
بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حفصه را
خبر داد بعضه به بعضی از ان یعنی فلان سخن با تو گفتم و تو این قدر از ان ظاهر ساختی
یعنی قصه تحریم ماریه و اعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم عن بعض از بعضی
دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم استقصا
فرمود از روی کرم با آنکه حفصه همه سخنان سرّی آن حضرت را اظهار کرده بود تمام رو برو نیاورد
فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حفصه را به آنچه خدای

اورا بران اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا باین
که من راز تو آشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبأنی العلیم خبر داد
مرا خدا دانندهٔ بخفیات ضمایر الخبیر ○ خبر دهنده از مکنونات سرایر ان تتوبا
اگر توبه کنید ای حفصه و عائشه و باز گردید الی الله بخدا از آزار دل مبارک آن حضرت
هم پشت نشوید شمارا بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی بگشته است دلهای
شما از صواب که محافظه سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی کنید وان تظاهرا و اگر
هم پشت شوید بر آزردن دل مبارک مقدس وی فان الله پس بدرستی خدا تعالی
هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر است و یرا نصرت کند و جبریل و جبرئیل رفیق
اوست مددکاری بجای آرد و صالح المؤمنین و شایستگان از مومنان اتباع
و اعوان وی اند مراد همه صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عائشه
و حفصه رضی الله عنهما اند و معاون آن حضرت اند که رضای او بر رضای فرزندان خود
اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است کرم الله وجهه
و رضی الله عنه والملائکة و تمام فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک بعد از وجود این
که خدا و جبرئیل و صحابه یار او اند ظهیر مددکار و معاون و هم پشت اند در یاری و مددکاری
وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است
یعنی اگر بفرض طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل دهد او را خدا تعالی ازواجا خیرا
منکن زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدا تعالی میدانست
که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندگان
بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر مؤمنات باور دارندگان یا اخلاص آرندگان

تائبات نمازگزاران با فرمان‌برداران تائبات بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان
بدرگاه اله عابدات پرستندگان با خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان
یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که ثیبه آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی علیه السلام که حق سبحانه وعلی
فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآرد یا ایها
الذین آمنوا ای گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی واهلیکم
واهالی و فرزندان خود را بموعظت و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که
آتش انگیزان مردمانند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت
می افزاید یا بتان سنگین که کفار میپرستیدند یا گنجهای زر و سیم احجار و رهبانان
که اصل و منشأ آن سنگ است بیت زر و سیم اندر سنگ از آن دو سفید اندرین
سنگها هند امید دلی از سنگ سخت‌تر باید که ز سنگیش راحت افزاید
دل از این سنگ گر تو برنکنی هر حسرت بسی بسنگ زنی علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگان
یعنی موکلند بر وی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که
دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله
نافرمانی نکنند خدا را عز و جل ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی بر شوت دقیقه نشوند
تا مخالفت امر او باید کرد و یفعلون و می‌کنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان
در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت بنعیم جنان
پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرد ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاص
نمایند حق سبحانه فرماید یا ملائکه گویند یا ایها الذین کفروا ای آن کسانی که کافر شده‌اید

لا تعتذروا

لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما
تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آن چیز را
که بودید که در دنیا عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید توبوا الی
الله بازگردید بخدای تعالی توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی توبه کنید و بازنگردید
مروی از معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آن است که تائب عود نکند
بمعصیت چنانچه شیر عود نکند به پستان شیخ حسن بصری رحمة الله علیه گفته که توبه
نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه
آینده بیت توبه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
خدمت از سر گرفتن با نیاز با حقیقت ور کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما
چون توبه کنید شاید که ان یکفر عنکم آن که در گذراند از شما سیئاتکم گناهان
شما را ویدخلکم جنات و در آرد شما را بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن یا باشد یوم لا یخزی الله
النبی روزی که خجل نکند خدا پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را
در باب عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنان را نیز که ایمان
آورده اند باوی یعنی درخواست ایشان را نیز در باره یاران ایشان قبول کند نورهم
نور ایشان یعنی نوری که خدای تعالی بمؤمنان عطا کرد یسعی میشتابد و میرود بین ایدیهم
در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن محل که
نور منافقان فرو میرد مومنان یقولون ربنا گویند ای پروردگار ما اتمم لنا تمام گردان
برای ما نورنا روشنی ایمان ما یعنی باقی دار تا بسلامت از صراط بگذریم و بمقام حضرت ذو الجلال

برسیم و اغفر لنا و بیامرز مارا یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستی که تو
بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانائی که بندگان خود را راه حق نمائی
و بدان سبب آشنائی با تو و از غیر تو رهائی یابند یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر
جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر و المنافقین و با منافقان بوعید و اغلظ و درشتی
بکار بر علیهم بر ایشان یعنی هر دو گروه و ماویهم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان
نیارند و مخلص نشوند جهنم دوزخ است و بئس المصیر و بد جای بازگشتیست دوزخ ضرب
الله مثلا بیان کرد خدای تعالی مثلی للذین کفروا برای آنان که نگرویده اند امرات
نوح و آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت و امرات لوط و زن لوط علیه
السلام که واهله گفتند کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده
من عبادنا از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند با آن
دو بنده برگزیده بنفاق زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط
علیه السلام قوم را از مهمانان او خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما
ازین دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان
و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید و قیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واعله
و واهله را که درآئید بدوزخ مع الداخلین با درآیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل
آنست که کفار معذب میشوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر هست با وجود کفر هیچ فایده
نمیدهد اگرچه بولهب است او درا و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای تعالی مثلی للذین
آمنوا برای آنان که گرویده اند امرات فرعون و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه
بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای آفریدگار من بنا کن برای من

عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده که دیگرانرا
ازین بیش به آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون فرمود تا او را چهار میخ کرده در
آفتاب بیفکنند حق سبحانه فرمود ملائکه را تا بالهای خود
سایه کردند فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا
کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت و نجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون
و عمله و از کردار او یعنی عذابی که مرا میکند و نجنی من القوم الظالمین و نجات
ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تا بجان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب
کرده و حجاب از پیش وی برداشت و خانه جنت بوی نمود و روح وی قبض کرده بمحل
اعلی علیین رسانید و نام نیکوی او در جهان باند چنانچه حضرت رب العزت در قرآن
بخواند و سنگ را بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه
وی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در جنت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال
باهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدا برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و سایر مومنات و مریم ابنت عمران و مریم دختر عمران
التی احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فنفخنا
پس دمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم و صدقت
و باور داشت مریم و گروید بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل
از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا و
کتابه و کتابهای خدای تعالی یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی
و بصری و حفص بجمع میخوانند و بآن مراد تمام کتاب الهی است و کانت و بود مریم من

داستان مریم دختر م

القانتین ۝ از فرمان داران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادت وتذکیر برای ع
تغلیب است واشعار بآن که طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده در خبر آمده
که از مردان بسیار بکمال رسیدند واز زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران واسیه زن
فرعون رضی الله عنهما سورة الملک بسم الله الرحمن الرحیم ۝ تبارک بزرگ و برتر است الجزو ٢٩
وثابت بر دوام الذی بیده الملک آن کسی است که بدست قدرت اوست
ملک وتصرف در امور ملکی یعنی هر چه خواهد کند وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها که خواهد
قدیر ۝ تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید مرگ را والحیوة
وزندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا وحیات ایشان در آخرت وگفته اند مرگ را
آفرید بر صورت کبش املح واو بر هیچ چیز نگذرد وبوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد وحیات را صورت مرگ و حیات
خلق کرد بر صورت مادیان ابلق واو بر هیچ چیز مرور نکند ورایحه او بهیچ چیز نرسد الا
که زنده شود وبقولی مراد از موت دنیا وآخرتست یعنی دنیا وآخرت را بیافرید لیبلوکم
تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم
از شما احسن عملا نیکوتر اند از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است ودر خبر آمده که کدام
بهتر اند از روی عقل وپرهیزکارتر از محارم وشتابنده تر در فرمان داری وگفته اند کدام یاد کننده
تر اند مرگ را وترسانتر از وی وکار سازنده تر برای وی وهو العزیز وخدای غالب است در
ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الغفور آمرزنده است خطیات ایشان بپوشد الذی خلق
آن خدای که بیافرید سبع سموات هفت آسمان طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگر است
در معالم آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده ودوم مرمریست سفید وسیوم آهن
است وچهارم روئین است وگفته اند مس است وپنجم نقره است وششم زر است و

هفتم

هفتم یاقوت سرخ است ما تری نمی توانی بینندهٔ فی خلق الرحمن در آفرینش
خدای آسمانها را من تفاوت هیچ خللی واختلافی وتناقضی وعیبی واعوجاجی فارجع
پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هل تری هیچ می بینی من فطور شکافها
ونقصانها ثم ارجع البصر پس دیگرباره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ
عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را ینقلب باز گردد
الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب وهو حسیر واو مانده بود
نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهة آن که هر چند می نگرد عیب نیابد
ولقد زینا السماء الدنیا وبدرستی ما بیار استیم آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است
بزمین آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که شبها چون چراغ درخشانند
وجعلناها وگردانیدیم ستارگان را رجوما للشیاطین راننده گان مردیوان را وقتی که
بجهة استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا لهم وآماده ساختیم برای دیوان
بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در
در عقبی وللذین کفروا ومر آنان راست که کافر شدند از دیوان وغیر ایشان
بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر وبد جای باز گشت است آن
دوزخ اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از
دوزخ شهیقا آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ
در آرند دوزخ بفریاد آید وهی تفور واو میجوشد وایشان را بر مح آرد وفرو میبرد
چنانچه گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ
از خشم کافران کلما القی هر گاه که در افکنده شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از ا

شرک یا فسق یا ظلم از هر چیزی که سبب دخول دوزخ باشد سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشان را
خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ بیم کننده
یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدا خواند و ازین عذاب بترساند قَالُوا بَلَى گویند
آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی آمد بما نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم قول ورا
وَقُلْنَا و گفتیم ما مر فرستادگان را که مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدا
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و باز مبالغه کردیم در آن
که نسبت کردیم او را بضلالت و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در خطائی بزرگ که با وجود بشریت دعوی نبوت میکنید
وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم ما که میشنودیم سخن پیغمبران از روی
بحث ولی تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان
ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت
که از اقوال و افعال ایشان معاینه میشود مَا كُنَّا نبودیم امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
دراعداد اهل در ملازمان دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش
و درین وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت حق لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ
مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنان که میترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی آثار خوف را از خلق میپوشند و بخلوتها ناله و استغفار و گریه کنند
و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و دیده از حق یعنی دل
ترسکاران باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد
بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی فردا ترسندگان ایمن باشند از هر چه

میترسند

میترسند لا تکاد تفزده ترسش است هر که میترسد بالای بت
خوف و خشیت خاص در ایمان بود هر که درو خشیت کمتر ایمان بود کمتر ... آورد
هر که درد آرد عوض درمان برد آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور
در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت
بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان
بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد صلی الله علیه و آله و سلم آهسته گوئیم تا خدای محمد نشنود
و او را ازان آگاه نگرداند آیت آمد وَأَسِرُّوا و پنهان سازید قَوْلَكُمْ سخن گفتن خود را در باره
پیغمبر او أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسان است إِنَّهُ
عَلِيمٌ بدرستی او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل از آن که بر
زبان گذرد پس کسی که بر ضمایر واقف است اگر تعبیر ازان ضمیر بستر کنند یا بجهر بر وی پوشیده
نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آن کس که بیافرید دلها را
وَهُوَ اللَّطِيفُ و او داناست ببواطن اشیا و حقایق آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر ع
موجودات و دقایق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ اوست خداوندی که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا
در اطراف و جوانب آن وَكُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی که خدا برای شما مقرر و مقدر کرده
وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما پس سپاس دارید و شکرگزاری او بجا آرید
أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ ازان کس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه
تعالی یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آنکه ایمن شدید
أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ ازانکه خدا یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد

شما را بزمین فاذا هی تمور پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما در وی تمور میکرد و دو اضطرا
لنان شما را زیر زبر افکند ام امنتم یا ایمن شدید من فی السماء از آن که در آسمان ا
عرش او یعنی خدا یا مقام او یعنی جبرئیل ان یرسل آن که فرو فرستد علیکم
بر شما حاصبا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده
عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند و لقد کذب
الذین و بدرستی تکذیب کردند رسل خود را آنان که بودند من قبلهم پیش از کفار
این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان
پس چگونه بود برایشان نکیر عقوبت من یا انکار من ایشان بانزال عذاب اولم
یروا آیا نمیدانند و نمینگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم بر سر ایشان در هوا
صافات صفها بر کشیده میکشایند بالهای خود را و یقبضن و فراهم میگیرند بعد از بسط
ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه الا
الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یکی از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی
خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستی
خدای همه چیز را بصیر بیناست و بکردار بنده دانا امن آیا کیست که تواند گفت که
هذا الذی این آن کس است که از روی حمایت هو جند او مدد کار است و قاید لشکر
لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد شما را من دون الرحمن بجز خدا از عذاب و خشم وی
ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید
عذاب بشما فرود نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت تواند کرد بدو که این
آن کس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک اگر باز گیرد خدای

وقف منزل

رزقه

رزقه روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق او بوسایط
دو سایل است یعنی اگر حق تعالی وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد
و کفار میدانند خلاق و رزاق اوست و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه
کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و رمیدگی از حق و نفرت از راستی افمن
یمشی آیا پس کسی که میرود مکبا علی وجهه نگون افکنده بر روی خود یعنی نگون سار میرود
و بپس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی یا
آن کسی که میرود سویا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند و رفتن او است
علی صراط مستقیم بر راه راست سالک مقصد و مقصود این مثلی است برای کافر
گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق از روی بصیرت سلوک
مینماید فرق است میان آن که از روی یقین بادیه میسپارد و اندر ره دین با آن
که دو چشم بسته با دست کشی هر گوشه همی رود بظن و تخمین قل بگو مشرکان را که خدای که شما را
بر دعوت میکنم هو الذی او آن کس است که بقدرت کامله انشاکم بیافرید شما را
و جعل لکم السمع و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق بشنوید و الابصار و دیدها
تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید و الافئدة و دلها تا در معانی کلمات
الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید شما بسیار میشنوید و می بینید و لیکن
قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگوئید مر این نعمتها را قل هو الذی ذراکم بگو خدا
آن خدائیست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزلی
و مکانی و راهی و کاری داد تا تعیش کنید و فرمان داری نمائید و الیه تحشرون و بسوی او باز
گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود بیابید و یقولون و میگویند مشرکان

مر پیغمبر و یاران ویرا متی کی باشد هذا الوعد این وعده حشر و یافتن جزا ان کنتم
صادقین ۝ اگر هستید شما راست گویان قل بگوای محمد علیه السلام در جواب ایشان
که انما العلم جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدا است وانما انا و جز این نیست
که من نذیر بیم کننده ام مبین ۝ آشکار یعنی بآمدن قیامت شما را بیم کنم اما زمان
آمدن او ندانسته‌ام فلما راوه پس آن هنگام که ببینید موعود را که قیامت است زلفة
نزدیک بخود سیئت بد گردد و زشت شود وجوه الذین کفروا رویهای آنان که کافر شدند
یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد و قیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را
گویند هذا الذی کنتم این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون ۝ بدو تمنا میکردید و
طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که همواره کافران تمنای مرگ
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم میکردند و آرزوی هلاک وی و یاران وی میداشتند حق سبحانه
و تعالی حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که قل ارایتم بگو خبر کنید مرا ان
اهلکنی الله اگر هلاک گرداند مرا خدای ومن معی و آنانرا که با من اند از مؤمنان او
رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن پس کیست آن که او یجیر الکافرین
زینهار دهد کافرانرا من عذاب الیم ۝ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و
حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و
توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قل بگو آن که ایمان به وسبب نجات است
هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش آمنا به گرویدیم بوی و علیه و بروی نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم
و کار خود بدو باز گذاشتیم فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید
که فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آن که او فی ضلال مبین ۝ در گمراهی هویداست

قل

قل ارایتم بگو خبر دهید مرا ان اصبح ماؤکم اگر گردد آب شما غورا غایب بچاه رود
یا آب چاه بمیر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانچه دست دلو بدان نرسد فمن
ع پس کیست آن که یاتیکم بماء بیارد برای شما آب معین ۝ جاری یا ظاهر چنانچه در حسینی
در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهدی
مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین
او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بمتین و بیل کار آن متین آب را باز آرند
شبانه نابینا شد و هاتف آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد بگو تا بمعول و
معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی فلسفی منطقی مستهان میگذشت از سر
مکتب آن زمان چون که بشنید آیت او از ناپسند گفت آریم آب را ما با بلند
ما بزخم بیل و تیز تبر آب را آریم از پستی بر شب بخفت و دید او یک شیر مرد زد طپانچه
هر دو چشمش کور کرد گفت زین دو چشمه چشم ای شقی با تبر نوری بر آر ار صادقی
روز دیگر هر دو چشمش کور دید نور فایض از دو چشمش ناپدید سورة القلم بسم الله الرحمن
الرحیم ۝ ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آن است
که غایت ملک این امت از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی
از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در سوره آل عمران گذشته
و بعضی علما آن را مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است
و در معالم گوید حرف آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوحیست از نور
یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بحضرت حق سبحانه فرمودن از ادا شهر آنست که نون
اسم ماهی است و مراد آن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت وی است و او را لیوثا گویند یا بهموت

و در وسیط باسناد خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که وی گفته شنودم از رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود پس نون را بیافرید وآن دوات است
و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سخن یاد کرد
بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نور است و طول آن مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و گویند
مراد قلم است که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بی شمار است
وَمَا يَسْطُرُونَ و دیگر سوگند میخورد بآنچه مینویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان از دنیا
در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان وَمَا يَسْطُرُونَ آنچه حفظه
بر بنده مینویسند حقتعالی بهمه سوگند خورده جواب قسم آنست که مَا أَنْتَ نیستی
تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاهداشت پروردگار خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره است
که آن حضرت را میگفت مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست
بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و آنچه قلم کرم او از
دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجعولیه وکلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب پس بلکه
بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو نپوشیده ماند اسرار ازل و ابد وَإِنَّ لَكَ و
بدرستی مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت نا نهاده
یعنی حقتعالی بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی
بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی تو لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دین بزرگ که
اسلام است یا بر خوی بزرگ که هیچ آن کس را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت
تحمل آن نیست و گفته اند مراد آداب قرآن است که حق سبحانه وتعالی بوی ارزانی داشته
بود از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وآله وسلم و چگونگی آن

فرمود

فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود و در سلسلة الذهب · بود هم بحر مکارم شیم
کان گوهرش بود خُلُقُهُ الْقُرْآنُ وصف خلق کسی که قرآنست خلق الله اوجه
امکان است · محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلی الله علیه وآله وسلم
نبوده چه او نیت خود را باز داشت و خود را کلی با حق بگذاشت امام قشیری رحمة الله علیه
فرموده که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند در اسیح مقصد و معبودی
جز خدای عز وجل نبوده و شمه از حقایق اخلاق آن حضرت در رساله مرآت الصفا فی
صفات المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است
فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وَيُبْصِرُونَ و ببینند
معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که
بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه
یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او
داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که ره راست و چنان کس فی
الحقیقة دیوانه بود وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان بکمال عقل
که مومنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را
که ترا بدین آباء دعوت مینمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان
و سرزنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُونَ تا ایشان نیز چرب زبانی ورزی کنند و در دین
طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خواره را بدروغ که ابو جهل است
یا اخنس بن شریف یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که
سوگند بدروغ بسیار خورد مَهِينٍ سست رای خوار و بمقدار هَمَّازٍ عیب کنند

در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشّاءٍ بنمیمٍ رونده بسخن چینی میان
مردمان یا غمزه کننده منّاعٍ للخیر باز دارنده مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان
معتدٍ ستم کننده از حد در گذرنده اثیمٍ بسیار گناه یا زناکار عُتُلٍّ سخت دل و درشتخوی
بعد ذلک پس ازین همه عیبها زنیمٍ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده‌اند که ولید
هژده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد
مذکور است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را در انجمن ولید بر ولید
خواند هر عیبی که رسید در خود باز یافت مگر در حرامزدگی با خود گفت من سید
قریشم و پدر من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ گو نبود چگونه این ستم
شمشیر کشیده نزد مادر در آمد القصه بتهدید بسیار ازو اقرار کشید که پدر تو در قضیه زنان حظی
نداشت و او را برادر زادگان چشم بر میراث نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم
و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شدت خصومت ولید است و ستیزه
با آن حضرت و درین باب گفته‌اند جرم و گناه مدعی از فعل مادر است کاو در خطای
مادر او خاکسار گرد ان کان آیا برای آن که هست و حفص بیک همزه میخواند بر طریق خبر یعنی بجهة
آن که اوست ذا مالٍ خداوند مال و بنین خداوند پسران و چنین کس را فرمان مبر
اذا تتلی علیه چون خوانده شود برو آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گفت
این افسانهای پیشینیانست سنسمه زود باشد که علامت کنیم و داغ علی الخرطوم بر بینی او
یا سیاه رو سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشید و در انوار آمده که روز حرب
بدر بینی او را زخم رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستی ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال النعمة
کما بلونا همچنان که ما آزموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده‌اند

که در

که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز چیدن میوه درویشان را خواندی
و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بآن نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط میفتادی بدرویشان دادی و دهیک از حاصل نیز هم بدرویشان قسمت کردی
چون آن عزیز وفات کرد پسران گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان
کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان را خبر نباشد برویم میوه
بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون
سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان از فقرا لیصرمنها هر آینه ببرند میوهای آنرا مصبحین
در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه بی چنین سوگند خوردند و
لا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله تعالی در شبی که این نیت
کردند و بخفتند ناگاه قضا از لی نازل شد فطاف علیها پس گرد بر آمد بران باغ طائف بلای
طواف کننده من ربک از امر پروردگار تو و هم نائمون و ایشان یعنی پسران خفته بودند
فاصبحت پس گشت باغ ایشان بلای کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده و
بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب برآمدند فتنادوا
پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در صباح یعنی در وقت صبح بخواندند یکدیگر را
و گفتند ان اغدوا آن که بامداد بیرون آئید علی حرثکم بسوی دروده کشت خود
یعنی ثمار آنچه کشته اید ان کنتم اگر هستید شما صارمین چینندگان و برندگان
و آن باغ مشتمل بر خرما بنان بود پس داسها بر داشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند
بجانب باغ و هم یتخافتون و ایشان نرم سخن و آهسته میگفتند تا کسی نشنود
و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم آن که در نیاید آن روز علیکم بر شما یعنی در باغ شما

مسکین ٭ درویشی تا بهره نگیرد و از حصه ما کم نکرد وَغَدَوْا و بامداد برفتند عَلَىٰ حَرْدٍ
بر قصد منع مساکین قَادِرِينَ ٭ توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فَلَمَّا رَأَوْهَا
پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنکه گذاشته بودند قَالُوا گفتند با یکدیگر که
إِنَّا لَضَالُّونَ ٭ بدرستی که ما گم کرده گانیم راه باغ خود را چه باغ در روز پیش میوه بود و این
باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند نشانها و در و دیوارها که آن
باغ ایشان است گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٭ ما راه گم کرده نه ایم بلکه ما بی بهره گانیم از
میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت فاضله
از ایشان از روی عقل یا بزرگتر سن یا صاحب تر برای أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ ایا نگفتم مر شما را در روز
لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ٭ چرا یاد نمی کنید خدا را به بزرگی و نمیگویید ان شاء الله تعالی
قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست خدای ما از آن که در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد
إِنَّا كُنَّا بدرستی بودیم ما ظَالِمِينَ ٭ ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ٭
ملامت میکردند این گروه میگفت که تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم
راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی ندامت قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا
ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی هستیم ما طَاغِينَ ٭ از حد برندگان در گناه که
استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او
امید داریم أَنْ يُبْدِلَنَا آن که بدل دهد ما را خَيْرًا مِنْهَا بهتر از آن باغ إِنَّا
إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی ما بسوی طاعت پروردگار خویش رَاغِبُونَ ٭ رغبت کنندگانیم بعد از
توبه در طلب عفو حق سبحانه و تعالی بر ایشان بخشود و باغی پر انگور حیوان نام بدیشان

ارزانی داشت و میاطی گوید مرا خبر داد کسی که آن باغ را دیده بود دانهای
انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پای استاده و محققان میگویند هر که ببلا مبتلا گردد و مال
و منال عرضه تلف شود و داند که باستحقاق او بر وی نازل شده پس بگناه اعتراف
نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از وی بازستده باشد بدو دهد چنانچه
بوستان حیوان بعوض باغ ضروان داد پیر زندی قدس سره بدین معنی خبر میدهد
آنجا که میفرماید — اول خم شکست و سرکه بریخت — من نگفتم که این زیانم کرد
صد خم شهد صافی از پی آن — عوضم داد و شادمانم کرد كَذَٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ
عذاب کردن خدای عز و جل در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر اینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ
ع بزرگتر است ازین چه این عذاب زوال یابد و آن ابد الآبدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٭
اگر باشند مردمان که بدانند هر اینه از موجبات عذاب بپرهیزند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ ٭
بدرستی مر پرهیزگاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار
قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ ٭ بوستانهای با نعمت کافران گفتند این جنت و نعمت که
مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرضا موجود باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه
در دنیا از مسلمانان خوشحال تریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود حق سبحانه رد سخن ایشان
میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ ایا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ ٭ مانند مشرکان
در حصول نجات و وصول بدرجات مَا لَكُمْ چیست مر شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٭
چگونه حکم میکنید بتسویت یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی
تعجب و استبعاد است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که
شما فِيهِ تَدْرُسُونَ ٭ میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ

بدستی مر شمارا دران لما تخیرون و آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید ام لکم
ایمان یا شمارا است عهدها و پیمانها موکد کنونه علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت
تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان لکم آن که مر شمارا است دران
عهد لما تحکمون آن که حکم کنید با خود از خیر و کرامت آن سلهم بپرس ای
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منکران را علیهم اللعنة که ایهم کدام ایشان بذلک
زعیم بدین حکم پاینداست که در آخرت از عهده بیرون آید ام لهم یا مر ایشانرا شرکاء
انبازانند درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک ما سازند فلیأتوا پس گو بیایند
بشرکائهم بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود ان کانوا صادقین اگر هستند
راست گویان دران که جنات نعیم بر ایشان خواهد رسید یوم یکشف بیارید در روزی
که برداشته شود پرده عن ساق از کاری بر هول و امر صعب و مهم سخت یا برهنه کرده شود
ساقهای عرش تا تجلی کند حق سبحانه تعالی و یدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود
بسجده کردن مر خدایرا در کتاب ابانه ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دران روز نوری عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند
و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مؤمن و مؤمنه و باقی مانند
آنان که در دنیا سجده بریا و سمعت کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او
یکباره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فلا
یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فروتر بود چشمهای ایشان یعنی
خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده شوند ترهقهم فرو گیرد ایشانرا ذلة خواری

نکوس

و نکوس رؤسهم وقد کانوا و بدرستی بودند در دنیا که یدعون الی السجود خوانده میشدند بسجده
کردن مر خدایتعالی را وهم سالمون و ایشان تندرست بودند و قادر بران چون در صحت
فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند مده فرصت از دست که باید
که گوی سعادت بری که فرصت عزیز است چون فوت شد بسی دست بدندان گزی فذرنی
پس بگذار مرا و من یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآن است
یا بحدیث بعث و حشر درین آیت تسلیه حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید مکذبان
سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب ایشان نزدیک گردانیم
پایه بپایه من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطا میکنند ایشانرا
عطا میدهیم و ایشان آنرا تفضل پندارند و املی لهم و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا تا
غره شوند آنگاه بگیریم ان کیدی متین بدرستی عقوبت من محکم است بهیچ چیز
دفع نشود و گرفتن من سخت است کسی را طاقت آن نباشد ام تسئلهم آیا میطلبی
ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم پس ایشان من مغرم از تاوان زدگی
یعنی از غرامت آن اجر مثقلون گرانبارانند و بدان سبب از تو روی میگردانند ام
عندهم الغیب آیا نزدیک ایشان لوح محفوظ که مغیبات دران است فهم یکتبون
پس ایشان مینویسند از آنجا آنچه حکم می کنند در تسویه مؤمن و کافر فاصبر پس شکیبا باش
لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار و لا تکن و مباش در
شتابزدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای
قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتی که
بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

وهو مکظوم • داو پر آمن بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر آن بستی که
دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده شدی
بالعراء بصحرای خالی از گیاه وهو مذموم داو ملامت کرده شده بودی فاجتبیه پس برگزید او را
ربه پروردگار او به نبوت و رسالت و القای وحی فجعله پس گردانید او را من الصالحین
از شایستگان یعنی پیغمبران و گفته اند این آیت وقتی فرود آمد که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم میخواست که بر ثقیف دعا بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا
توقف دار که کارها بصبر نیکو شود • کارها از صبر گردد دلپسند • خرم آن کز صبر باشد بهره‌مند
چون در افتادی بگرداب حرج • صبر کن کالصبر مفتاح الفرج • آورده اند که گوته نظران
قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بجد در چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید
بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سید عالم را صلی الله علیه و آله و سلم بآسیب عین الکمال
از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وان
یکاد الذین کفروا و بدرستی نزدیک بود آنان که کافر شدند لیزلقونک هر آینه بلغزانند
و بیفکنند و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند
قرآن را که میخواندی و یقولون و میگفتند انه لمجنون • بدرستی این مرد دیوانه است یعنی باد
جنی است که او را تعلیم میدهد وما هو و حال آن که نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین
مر عالمیان را یا نیست محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر شرف عالمیان ای شرف
جمله عالم بتو • روشنی دیدهٔ آدم بتو • امام حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که دوای چشم زخم
مگر این آیت سورة الحاقة بسم الله الرحمن الرحیم • الحاقة • حالتی که حق است
وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است رسیدن از آن ما الحاقة • چه حالتست و چه ساعتی

وما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا که ما الحاقة • چه چیز است ساعتی که دران واقع شود
مکافات عملهاء مراد روز قیامت و حاقه یکی از اسماء اوست کذبت تکذیب کردند
ثمود و عاد قبیله ثمود و عاد بالقارعة • بروز قیامت که کوبنده دلهاست بترسانیدن
مردمانست فاما ثمود اما قبیله ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة • بسبب طغیان
یا بجهة قرفه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب وی که ناقه را پی کردند یا آنچه
حد در گذشته که کس مثل آن نشنیده بود چون صیحه جبرئیل علیه السلام واما عاد
واما قبیله عاد فاهلکوا پس هلاک شدند بریح صرصر • ببادی سرد و سخت عاتیة از حد
در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبر است که قدری از باد و قطره از آب
فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بقوم نوح و هود علیهما السلام که
آب و باد طغیان کردند و خزنه تمکین نمودند و در تفاسیر هست که ملائکه باد دبوره
ضبط نتوانستند کرد و خدای تعالی سخرها مسخر گردانید آن باد را علیهم بر قوم عاد
سبع لیال هفت شب وثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه
تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما روزها و شبها متوالی یا شوم بر عادیان
فتری القوم پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها دران اوقات
صرعی • مردگان سرنگون افتاده کانهم گویا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل
بیخهای درختان خرما اند خاویة • بر زمین افتاده یا خالی شده دکاواک گشته
فهل تری لهم پس هیچ می بینی مر ایشان را من باقیة • کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند
و یکی از ایشان نماند • مقررست که بودند در زمانه بسی • شهان تخت نشین
خسروان تخت نشان • چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید • شدند خاک و ازان

ربع

نیز نیست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از وی بوده
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهها مؤتفکه یعنی قوم لوط بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا
پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستادهٔ پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت
خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب امم دیگر إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا
طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم
پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی روندهٔ بر آب یعنی سفینهٔ نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا گردانیدیم
آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا
و نگاه دارند این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه بشنود در
حدیث آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرتضی علی کرم الله وجهه
و رضی الله عنه گفت من از خدای تعالی درخواستم که گرداند گوش ترا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ای علی
پس علی کرم الله وجهه گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم گرچه ناصح را بود
صد داعیه پند را اذنی باید واعیه گر نبودی گوشهای غیب گیر وحی ناوردی ز گردون
یک بشیر فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن
که نفخهٔ صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود
بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند
زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا گردند فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و
بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و
ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهای

آسمان

آسمان باشند تا امر خدای تعالی در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش
پروردگار ترا فَوْقَهُمْ برابر ملائکه که بر ارجاء آسمانند يَوْمَئِذٍ در آن روز ثَمَانِيَةٌ
هشت ملک و امروز حاملان عرش چهارند در معالم آورده در آن روز حملهٔ عرش هشت باشند
بصورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانوها مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی
دیگر و گفته‌اند هشت صنف از ملائکه بردارند که ایشان را نداند الا خدای عز و جل يَوْمَئِذٍ
در آن روز تُعْرَضُونَ عرض کرده شوید بر خدای تعالی برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند بر خدای تعالی
مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای تعالی بر خفایای شما مطلع است
پس عرض و حساب شما برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدل است و افشای احوال
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آن که داده شود كِتَابَهُ نوشتهٔ عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست
فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در وی هیچ
عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب دیگرست
بغیر کتاب الاعمال که نوشته در آن بشارت جنت است و بس جمع کتاب حفظه میان بنده
و خداوندست و کسی از آن نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ
بدرستی من بیقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده‌ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی
دانستم که مرا حساب خواهند کرد آن را آماده شدم فَهُوَ پس آن کس فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
در زندگانی پسندیده باشد صافی از کدورت و مقترن بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوه‌های آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و
رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید از میوه‌ها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابها هَنِيئًا خوردنی و
آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی

دنیا بواسطهٔ آن که روزه داشتید در روزهای گذشته واما من اوتی و اما آن کس که دهند
کتابه بشماله نامهٔ او بدست چپ او بدیهای خویش بینه فیقول پس گوید از روی ندامت
یا لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی کتابیه کتاب مرا
و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی و لم ادر و کاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه چیست
حساب من یعنی حاصل نیست مرا جز عذاب و شدت یا لیتها کانت ای کاشکی مرگی که مردم بدان در
دنیا کانت القاضیة بودی مرگ حکم کنند بفنا ابد تا بعد از آن زنده نشدمی ما اغنی
عنی دفع نکرد از ما عذاب مالیه آنچه بود مرا از مال و تبع هلک گم گشت از من سلطانیه
تسلط من بر مردم و فرمان که داری یا حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد
مر زبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه پس در غل کشید وی را یعنی دست او را بر گردن او
بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه
او را در زنجیر از آتش ذرعها که آن سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک هر ذراع هفتاد
باع است هر باعی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او
بپیچید محکم تا حرکت نتواند کعب الاحبار رضی الله عنه گفت اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند
بوزن یک حلقه از آن زنجیر نشود و اگر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد
انه بدرستی این کس کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد بالله العظیم بخداوند بزرگوار
و لا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت علی طعام المسکین
بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که
حمایت کند و لا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر از غسالهٔ دوزخیان یعنی
زردابه و ریمی که از تنهای ایشان میرود لا یأکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون ٤

ملکن بمکران و به همه کتابها منزل است فلا نیست چنان که کافران میگویند
که قرآن بر بافته و ساختهٔ محمد است صلی الله علیه و آله و سلم اقسم سوگند میخورم بما تبصرون
بآنچه می بینید از مشهودات و ما لا تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات
یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت المعمور
یا به بر و بحر یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل علیه السلام یا بآثار رسالت حبیب من و انوار ولایت
صلی الله علیه و آله و سلم جواب قسم اینکه انه بدرستی قرآن لقول رسول هر آینه خواندن
رسول است کریم بزرگوار نزدیک خدای تعالی که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند
جبرئیل علیه السلام و ما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید
قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق می کنید مراد عدم تصدیق است و لا بقول کاهن
و نیست قرآن قول کاهن چنانچه عقبة بن ابی معیط گمان میبرد قلیلا ما تذکرون
اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب
العالمین از پروردگار عالمیان و لو تقول علینا و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست
و بدروغ بربندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم منه بالیمین
از قوت و توانائی ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی
هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد هیچکس یعنی نیستید شما عنه حاجزین
و انه لتذکرة و بدرستی که قرآن هر آینه پندی است للمتقین مر پرهیزکاران را که ایشان
بدان منتفع اند و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم آن که بعضی از شما مکذبین
تکذیب کنندگانند مر قرآن را و انه لحسرة و بدرستی قرآن هر آینه سبب حسرتست علی الکافرین
مر کافران را در روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند و از آن محروم باشند

ع

وَاِنَّهُ و بتحقیق قرآن لَحَقُّ الْیَقِینِ درستِ بی‌گمان که از نزدیک حق سبحانه منزل شده
فَسَبِّحْ پس تسبیح کو بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نما او را از
صفات ناسزا و بثناهای جمیل یاد کن سورة المعارج بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد حرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد بر حقست و آنچه میگوید
از نزدیک تست پس تو سنگی بر سر ما باران یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَأَلَ سَائِلٌ
درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنی است لِلْکَافِرِینَ برای کافران
که قتل بدر است در دنیا یا بعذاب الیم در آخرة گفته اند که سایل ابو جهل است که گفت فَأَسْقِطْ
عَلَیْنَا کِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ و قوی آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست و
استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ نیست مر آن عذاب را دفع
کننده که باز دارد آن را مِنَ اللّٰهِ از جهت خدا چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله
مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید ذِی الْمَعَارِجِ خداوند درجها یا مصاعد است یعنی غرفها
بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعد که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده
تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ بالا میروند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه اِلَیْهِ
بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای تعالی فرماید فِی یَوْمٍ کَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازه او
خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر کسی از بنی آدم خواهد که سیر کند
از دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او این مقدار سال تواند رفت
و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد روز قیامتست که بر کافران بدین درازی خواهد بود و
گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار
سال باز دارند و بیان آن مواقف در جواهر التفسیر باز باید جست و در فتوحات آورده که

هر اسمی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق میدارد و در قرآن دو روز از ایام آمده
یَوْمُ الدِّینِ که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام
و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد هر که خواهد [illegible]
فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِیلًا شکیبائی ای درون پیوند یعنی با قلق
و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستی که کافران یَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را بَعِیدًا دور
از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان امر دور است
یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِیبًا نزدیک بوقوع یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاءُ
روزی که گردد آسمان کَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته و مانند دُرد زیت یعنی فلک
دیگر گون وَتَکُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها کَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود
و ریزه ریزه گردد وَلَا یَسْأَلُ حَمِیمٌ و نپرسد هیچ خویشی حَمِیمًا از احوال خویش خود یعنی
از کردار او سوال کند یُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را
شناسد و باحوال او بینا کرده شده اند که هر یک بعمل خود مشغول اند یَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد
آرزو برد کافر لَوْ یَفْتَدِی اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِیهِ
به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا ایشان
عذاب کشند و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بود
وَأَخِیهِ و برادر خود که هم پشت و مددکار اوست وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ و خویشان
خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده اند وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و دوست دارد
که فدا دهد هر که در زمین است جَمِیعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ یُنْجِیهِ
پس برهاند او را آن فدا دادن در آن روز کَلَّا حاشا نمی رهاند آن از عذاب إِنَّهَا بدرستی آتش دوزخ

که مجرم از و فدا امید ندهد کَلَّا ؛ زبانه‌ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوَى ؛
مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از صد ساله در دویست ساله راه یعنی زبانه میزند
و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدْعُوا میخواند آن آتش یعنی میکشد
یا زبانیه او میخوانند و در معالم آورده که آتش به زبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که
پشت بحق کرده وَتَوَلَّى و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ و جمع کرده است مال دنیا را
فَأَوْعَى پس در باردان کرده و نگاه داشته و حق خدا ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی
خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر جمع مال و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب
نقل از مقاتل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه
خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا می‌آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد
و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی‌صبری و اندیشه رزق
بدین دابه تشبیه میکند — جانوری را که بجز آدمی است ؛ معده چو پر شد [illegible]
آدمی است آن که چو سیری برد ؛ بر سر سیری غم روزی خورد ؛ خورده همه عمر چه بیش و چه کم ؛ روزی هر روزه
ز خوان کرم ؛ وز ره حرص و املش همچنان ؛ هیچ غمش نیست بجز فکر نان ؛ إِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعًا ؛ جزع کننده بود و فریاد زننده
وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا ؛ منع کننده بود
نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند
إِلَّا الْمُصَلِّينَ ؛ مگر نمازگزارندگان الَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز
خود دَائِمُونَ ؛ دایم اند یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و گفته اند در ادای صلوة ساکن اند و
بجانب راست التفات نمینمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنان که در مالهای ایشان

حَقٌّ مَعْلُومٌ ؛ حقی مقرر است دانسته شده مثل زکوة مقرره و صدقات وظیفه لِلسَّائِلِ
برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ ؛ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
و آنان که تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ ؛ بوقوع روز جزا و نشان تصدیق قیامت
اشتغال است بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنان که ایشان مِنْ عَذَابِ
رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ؛ ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب
از ملاهی و مناهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
مامون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و
آنان که ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ ؛ نگاه دارندگانند إِلَّا
عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آن که مالک شده است أَيْمَانُهُمْ
دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس
غَيْرُ مَلُومِينَ ؛ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزکان
خود فَمَنِ ابْتَغَى هر که طلب کند منکحی را وَرَاءَ ذَلِكَ جز این که گفته شد فَأُولَئِكَ پس آن
گروه هُمُ الْعَادُونَ ؛ ایشان در گذرندگان اند و وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی
استمتاع بالید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ و آنان که ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر
امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ ؛ رعایت کنندگانند خواه
امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه
امانتگزاری و وفاداری فرو نگذاشتند — اگر میباید از آتش امانت فرد مگذار قانون
امانت ؛ بهر عهدی که می‌بندی وفا کن ؛ رسوم حقگزاری را ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنان که
ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ ؛ استاده گانند یا اقامت شهادة می‌کنند

در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و حفص شهادات که جمع میخواهند جهت تنوع اقسام آن
و الذین هم و آنان که ایشان علی صلوتهم بر نماز خویش یحافظون محافظت
میکنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة و مفتتح و مختتم
آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق
دارد و محافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فی جنات
در بوستانها اند روز قیامت مکرمون گرامی داده شدگان بثواب و جزا
مهطعین بعد از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
حلقه زدندی و استهزاکنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانها عقبی را ما نیز طمع میداریم
که پیش از ایشان یابیم آیت آمد که فما الذین کفروا پس چیست و چه بوده است مر آنانرا
که نگرویده اند و از این صفتها مذکوره بی بهره مانده قبلک بسوی تو مهطعین شتابندگان
عن الیمین از جانب راست و عن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه حلقه زدگان
ایطمع ایا طمع دارد کل امرئ منهم هر مردی از ایشان ان یدخل آن که درآورده شود
با مؤمنان جنة نعیم در بوستانها با نعمت جاودان یعنی مشرکان از ادعای آنست که بی نقد
ایمان ایشان را در جهار بازار روضات دخل دهند کلا نه این چنین است کافرانرا در بهشت
راه نیست انا خلقناهم بدرستی ما آفریدیم ایشانرا مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه
آلوده که او را هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورت صفا نگردد
و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که گمان
میکنند اقسم سوگند میخورم برب المشارق بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در هر سالی که هر روز
از نقطه دیگر طلوع مینماید و المغارب و بخداوند مغربها که آفتاب راهست و هر روز بنقطه دیگر فرو

میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروق و غروب
از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند انا لقادرون
بدرستی ما توانائیم علی ان نبدل بر آن که بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از
ایشان خلقا خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردار تر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما
مسبوق شدگان یعنی کسی برما پیشی نتواند گرفت اگر اراده ام کنیم و مغلوب نتواند ساخت
در اظهار آن فذرهم پس دست بدار ایشانرا یخوضوا تا شروع کنند در باطلها و یلعبوا و بازی
مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم الذی یوعدون از
روز خود را آن روزی که وعده داده شده اند بدان که بدر است یا قیامت حکم این آیت بآیة
رقم نسخ یافته یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث از گورها سراعا
شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل کانهم الی نصب گویا ایشان بسوی علمی بر پا کرده یوفضون
میشتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتابان روند
خاشعة ابصارهم فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوند دیدها سر در پیش افکنده ترهقهم
فرو شد ایشانرا یعنی فرو گیرد ذلة خواری و نگونساری ذلک این است الیوم الذی آن روزی
که در دنیا کانوا یوعدون بودند که بدان ایشان وعده کرده میشدند

سورة النوح

بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا بدرستی ما فرستادیم نوح را الی قومه بسوی گروه او
از آل قابیل ان انذر بآن که بیم کن قومک گروه خود را و بترسان من قبل ان یاتیهم
پیش از آن که آید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قال
گفت نوح علیه السلام یا قوم ای گروه من انی لکم بدرستی من شما را نذیر بیم کننده ام مبین
آشکارا بیم کردن من میرسانم بشما ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدا را بیکانگی و القوه

بتر سید از عقوبت ای یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم
و نهی کنم یغفر لکم تا بیامرزد خدای تعالی شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام
مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم و یؤخرکم و باز پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات
یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که مدت زندگانی منقضی شود
ان اجل الله بدرستی مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است اذا جاء چون بیاید بر وجهی که مقدر
و مقرر نموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نشود نیز در
که اجل در آید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهد یک نفست یار رسد دلا ن
دم از هیچ کست بر باد شود جمله هوا و هوست لو کنتم اگر هستید شما که بفکر و نظر
تعلمون بدانید چیزها را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح علیه
السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده
در آزار و ایذای از خود تقصیر راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام بتنگ آمده قال رب گفت
ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو
لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را
دعائی دعا کردن من و خواندن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت
و انی و بدرستی من کلما دعوتهم هرگاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت
لتغفر لهم تا بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتان
خود را فی آذانهم در گوشهای خود و ببندند مسامع را از استماع دعوت بر بستند و
استغشوا ثیابهم و بسر در کشیدند جامهای خود را تا مرا نه بینند و اصروا و ایستادند
بر کفر و معصیت و استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردن

بزرگ

بزرگ ثم انی پس بدرستی من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا
آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق من اعلنت لهم آشکارا کردم
بعضی از ایشان را یعنی باشکارا آواز برداشتم دیگر اکردم دعوت واسررت لهم و براز
نیز گفتم مر بعضی از ایشان را اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت
فرو نگذاشتم و در مجلس و خلوت بستر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قماری توبا ایشان
باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن آوردند فقلت استغفروا
پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی
هست خدای تعالی غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید از کفر
انه کان بدرستی هست خدای تعالی غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه
کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا بارنده پی در پی و یمددکم
و مدد دهد شما را باموال بمالها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را
و یجعل لکم و بدهد شما را جنات بوستانها مشتمل بر میوه و یجعل لکم و بدهد و جاری گرداند
برای شما انهارا جویهای آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی ترسید
لله مر خدای تعالی و تقدس را وقارا عظمت و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را
تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید و قد خلقکم و حال آن که
آفریده است شما را اطوارا گوناگون مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده
و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامله و حکمت شامله الم تروا کیف آیا نمی بینید
که چگونه خلق الله بیافرید خدای تعالی سبع سموات هفت آسمان طباقا طبقه بالای طبقه
و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی و در بعضی تفاسیر هست

از ابن عباس و ابن عمر مرویست که روی آفتاب و ماه بجانب آسمانهاست و پشت ایشان بطرف زمین

که جرم قمر در آسمان دنیاست و نوری میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنهارا
روشن میسازد وجعل الشمس سراجا و گردانید آفتاب را چراغی چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ
ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو میکرداند و حضرت رسالتپناه را
علیه السلام بجهة آن چراغ گفت که بنور او تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل کردانید
چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله کز شمع ملتش است از پرتو احکام او درخشان درین
ظلمتسرا گرنه چراغ از وجی شرعش کی کس را خلاص بودی از تاریکی طغیان والله انبتکم و
خدای برویانید شمارا یعنی نهال وجود پدر شما آدم را علیه السلام من الارض از زمین یس آدم را است
آدم از خاک نباتا رستنی درستنی و چون پدر مارا از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم
ثم یعیدکم فیها پس باز خواهد برد شمارا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد و
یخرجکم و بیرون آرد شمارا از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و
خدای گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا مانند فرشی گسترده که آرام دارد و در
شاید لتسلکوا منها تا میروید از زمین سبلا فجاجا براههای گشاده بعد ازین مواعظ
و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل شدند و خواص و رؤساء ایشانرا از ضلال دعوا نمودند
تا آنچه بودند بر ترو جفا کارتر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح علیه السلام
بعد از مشاهدهٔ این حال رب انهم ای پروردگار من بدرستی ایشان یعنی عامهٔ امت من
عصونی عاصی شدند در من واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیادت نکرده مر آنرا
ماله وولده مال او و فرزندان او الا خسارا مگر زیانکاری دیگر اهل یعنی فرمان من نبردند و
متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزندان ومکروا و مکر کردند بزرگان
قوم مکرا کبارا مکری بزرگ که سفله و ادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و براید اهمن تحریض

آذنه

کردند وقالوا لا تذرن آلهتکم و گفتند دست باز ندارید از عبادت خدایان خود
ولا تذرن و مگذارید ودا و ود را و آن صنمی بوده بر صورت مرد و سایر نه و لا سواعا
و نه سواع را و آن بصورت زنی بوده ولا یغوث و نه یغوث را و آن بصورت شیر بوده
ویعوق و نه یعوق را و آن بصورت اسبی بوده ونسرا و نه نسر را و آن بصورت کرکس
واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیهما السلام بودند و
مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ
پیکرها ساختند و تعظیم آن نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول گشتند و بعد از
طوفان ابلیس لعین آن بتانرا بیرون آورد و عرب را پرستش ایشان فرمود و ود قبیلهٔ بنی
کلب داشتند و دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را
بنی مذحج و بنو غطیف و بنو مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود
اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع القصه نوح علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که
خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وقد اضلوا و حال آنکه
که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان کثیرا بسیاری را از ضعفه و ادانی ولا تزد الظالمین
و میفزای ای بار خدای مر ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت فی عذاب مما خطیئاتهم از برای
گناهان قوم نوح اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند در آتش یعنی
در قبر و گفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود از آنها که بخدائی گرفته بودند
من دون الله بجز خدای تعالی انصارا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارند آورده اند
که حق سبحانه نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان
آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وقال نوح رب و گفت نوح علیه السلام

ای آفریدگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از ناگرویدگان
دیارا • دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاکت عام است یعنی هیچ کافر را
زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان
ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند ولا یلدوا و نه زایند الا فاجرا مگر فجور کننده
کفارا • ناسپاسی یعنی چون بالغ شود فاجر و غادر باشند رب اغفرلی ای پروردگار من
بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ بود و مادر
باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مومن بودند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد
ولمن دخل بیتی و مر کسی را که درآید در خانه و منزل یا بکشتی یا مسجد من مومنا در حالتی که مومن
بود وللمومنین والمومنات و بیامرز مردان و زنان گروندگان را که باشند تا قیامت
و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هیچ
دعای نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده
باشد و دیگر دعا فرمود ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را الا تبارا • النصف ع
مگر هلاکت بسختی سورة الجن بسم الله الرحمن الرحیم • قبل ازین مذکور شد که گروهی
از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیده و استماع
قرآن نموده ایمان آوردند ما در دی میگوید که آن حضرت سورهٔ اقرأ میخواند و ایشان نه
تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف
آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشان
است و آن گروه که ایمان آوردند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین
سوره ازین خبر داد که قل بگو ای محمد اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه شنیدند

قرآنرا

قرآنرا در بطن نخله نفر گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس
چون بمیان قوم خود رفتند گفتند ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنودیم قرآنا عجبا • قرآنی شگفت
یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی امثال آن نتواند آورد یهدی راه مینماید
الی الرشد براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن ولن نشرک و
هرگز شریک نیاریم و انباز نگیریم بربنا بپروردگار ما احدا یکی را از اصنام و بتان و غیر آن
چنانچه پیشتر شرک میآوردیم وانه تعالی و بلندست بزرگست جد ربنا ملک پروردگار ما
یا بزرگ است عظمت و جلالت او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة
زنی چنانچه بعضی از بنو ملیح میگویند ولا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد
کنند وانه کان یقول و بدرستی هست که میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس
علی الله بر خدای تعالی شططا • سخنی دور از حق که نسبت صاحبه و ولد است بوی و انا
ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند آدمیان والجن و جنیان علی الله
کذبا • بر خدای دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنودیم دانستیم که
وی دروغ بر خدای میبست وانه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان
که در بعضی اماکن یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردان از جنیان و آن
چنان بودی که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر
سفهای قوم او و اعتقاد داد آن بودی که بدان استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه
در مواطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفة بن بدر من الجن هذا الوادی فزادوهم پس
بیفزودند آدمیان مر این جنیان را بسبب این استعاذه رهقا • کبر و سرکشی و جهل که
گفتند بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وانهم و بدرستی آدمیان

یعنی کفار ایشان ظنوا کما ظننتم گمان بردند همچنان که شما گمان برده اید ای جن
ان لن یبعث الله آن که بر نه انگیزد خدا ابداً احداً یکی را از مردگان برای حساب
جزا و انا لمسنا السماء و بدرستی ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم
و خواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرساً شدیداً
از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن نمایند و شهباً و از ستارگان
درخشان آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته و انا کنا نقعد و بدرستی ما بودیم که
می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی
یعنی قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و
شهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون
یجد له می یابد برای خود شهاباً ستاره روشن آتش بار رصداً نگاهدارنده و مترصد
یعنی برای سوختن وی و انا لا ندری و بدرستی ما نمیدانیم أشر آیا بدی خواسته شده است از
حراست آسمان و باز داشت ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان
ام اراد بهم یا خواسته است برایشان ربهم آفریدگار ایشان رشداً خیر
و صلاح و انا منا الصالحون و بدرستی از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار
سابق در خیر و منا دون ذلک و از ما فروتر ازین هستند یعنی میان رو ان کنا طرائق
قدداً و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبها متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن
رحمة الله علیه نقل کرده چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجئه
و رافضیه و غیر ایشان در میان جن نیز هستند و انا ظننا و بدرستی ما نیز دانستیم ان لن نعجز
الله آن که عاجز نتوانیم ساخت خدا را هر جا که باشیم فی الارض در زمین یعنی اگر ما کار

خواهد ما را در آن عاجز نمی توانیم او بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برا مقاومت
و لن نعجزه و عاجز نمیسازیم وی را هرباً از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف
و انا لما سمعنا الهدی و بدرستی ما آن هنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان
آمنا به گرویدیم بوی بایمان کسی که ازو شنیدیم یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و معترف شدیم که هیچ
پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که انس و جن دعوت او
فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خواص و عوام کشیده داخل اند در دعوت او جن و انس
تا قیامت هر نوع و جنس از اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و خیل او همه
فمن یؤمن بربه پس هر که بگرود به پروردگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخساً از نقصان
در جزای او و لا رهقاً و نه از ستم بر وی و نه از رسیدن عیب بر وی و انا منا المسلمون
و بدرستی از بنی نوع ما مسلمانانند گروندگان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و متدین بدین اسلام و
منا القاسطون و از ما بیدادگرانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فمن اسلم
پس هر که گردن نهد امر خدا را همچنان ما گردن نهادیم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان
تحروا قصد کرده اند رشداً راه راست را و از آن راه بمقصود خواهند رسید و اما
القاسطون و اما ستمکاران فکانوا لجهنم پس باشند مر آتش دوزخ را حطباً هیزم که
بدان افروخته شود چنانکه بکفار آتش افروخته میشود و ان لو استقاموا و دیگر وحی کرده اند
بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة براه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه
بدهیم ایشان را ماءً غدقاً آبی بسیار بعد از قحط و تنگسالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم
یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت
امان دهیم و ازین بزرگتر و بسیارتر نعمتی نیست و جمعی از ائمه گفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم

باشند بر اسلام ایشان از بسعت معیشت سرافراز کردانیم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم
ایشان را در دنیا که بوظایف شکر چگونه قیام مینمایند و من یعرض و هرکه اعراض کند
عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاسداری نکند یسلکه در آرد او را
خدای تعالی عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح در راحت در وی نبود و ان المساجد و دیگر وحی
بمن آمد که مسجدها لله مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در
مع الله با خدای تعالی احدا هیچ کس را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود
عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد میکنند و چنان که مشرکان در حوالی بیت
الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک گفته اند مراد ازین مساجد تمام روی
زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم لقوله جعلت لی الارض
مسجدا پس در هیچ بقعه با یاد کردن خدای تعالی یاد دیگری نباشد دل از انجز از یاد خدا شاد
مکن با یاد دیگری از کس ذکر یاد مکن و انه لما قام و بدرستی آن هنگام که برخاست عبد الله
بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بطن نخله یدعوه میخواند خدای را و نماز میگزارد و جن
قراءت او میشنودند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی جمع شدگان
از غایت ازدحام و دران که حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتها بسیار است و در
آثار آمده است که آن حضرت را هیچ نام خوشتر ازین نیامده چه بشرط عبادت و عبودیت وجهی که
آن حضرت قیام نموده هیچکس را قوت اقامت تا قیامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آن
حضرت بمنازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده لیلا و بهنگام
نزول قرآن از مدارج فلکی بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
آن شاه شعار بنده که دوست کز جمله بندگان گزین اوست داد ند ز بندگیش راهی کان راه

ندیده هیچ شاه لقا با آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قصد عبث کار بس لغو
و در بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم بازگرد و ازین امر رجوع کن تا ما ترا بیاد دهیم
گفتیم این آیت آمد که قل بگو با مشرکان که بهر حال انما ادعوا جز این نیست که میخوانم
یعنی میپرستم ربی پروردگار خود را و لا اشرک و انباز نمیگیرم به واحدا یکی را قل ای محمد لا املک
لکم بگو بدرستی من مالک نیستم برای شما ضرا دفع ضرری را و لا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح
یعنی بنده ام و کار بنده پرستش پروردگار است قل انی لن یجیرنی بگو بدرستی من زنهار
ندهد مرا و در پناه نگیرد من الله از عذاب خدای تعالی احد هیچ کس یعنی اگر خدای تعالی من خواهد
عذابی کسی مراحمایت نتواند کرد و لن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز او ملتحدا پناهی که
روی بدان آرم الا بلاغا من الله لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را
نزد خدای و رسالاته و میرسانم پیغامهای فرستاده وی و من یعص الله و هرکه نافرمانی
کند خدای را در پرستش وی و رسوله و دوستان او را در امر و نهی فان له پس بدرستی مر او راست
نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید باشند دران ابدا همیشه نه خلاص از آن
و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اذا راوا تا وقتی
که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرة فسیعلمون
پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از گروه مومن و کافر من اضعف
ناصرا کیست ضعیفتر از جهت یار و اقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر که
قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیفتر است و کمتر کفار بعد از نزول این آیت گفتند ایان
موعود کی خواهد بود آیت آمد که قل بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست لیکن وقت آن
بر من مخفی است ان ادری نمیدانم اقریب ایا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده

دادن شدیده ایدا از عذاب الیم تجعل کره بهی یا مقرر کرده است خدا من مراد را امد
زمان دور عالم الغیب اوست دانندهٔ پوشیدها فلا یظهر پس آشکارا نسازد
و مطلع نکرداند علی غیبه احدا بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که
پسندد من رسول از فرستاده خود که او را ببعضی از ان اطلاع دهد تا معجزهٔ او بود و مراد از این
رسول محمد است صلی الله علیه وآله وسلم فانه یسلک پس بدرستی درمی آرد یعنی میسازد من
بین یدیه از پیش آن رسول سندیها و من خلفه و از عقب و رصدا نگهبانان لیعلم
ان قد ابلغوا نگهبان از ملایکه که ویرا پاس میدارند تا بداند آن که برسانید جبرائیل
و ملایکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رسالات ربهم فرستادهای پروردگار خود
بی تغییر و تبدیل و احاط و فرو گرفته است علم خدا و شامل شده بما لدیهم بانچه نزدیک
رسل و ملائکه است و احصی و شمرده است کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا قطرهای
باران و ریگ بیابان و امثال آن همه میداند مراد کمال علم است و احاطه او بجمیع
معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست هر چه در ستی
است در دو جهان نیست از علم شاملش پنهان سورة المزمل بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مبدا بعثت نماز گزاردی و گلیمی خود را بر سر
داشتی و از خدیجه رضی الله عنها منقول است که آن مثل چادری بود چهارده ذراع نصفی بر بالای
ما بود و نیمی رسول صلی الله علیه وآله وسلم پوشیدی و با وی نماز ادا کردی حق سبحانه باو خطاب کرد
که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پوشیده و پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای
بردارندهٔ بار نبوت قم اللیل برخیز بشب یعنی بنماز الا قلیلا مگر اندکی از شب قیام لیل در
ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرمود که

بنماز برخیز مگر اندکی را آن نصفه نیمهٔ شب است او انقص منه قلیلا یا کم کن از نیم شب اندکی را
تا بثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیم شب تا بدو ثلث رسد و باید که این
باشد و رتل القرآن و بتانی و تمهل بخوان قرآن را و روشن کن حروف آنرا بقسمی که
ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل است
که ترتیل حفظ وقوف و ادای حروف است انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و نازل
کردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد
حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود
احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل در آن بر منافقان یا گران باشد ثواب
آن در میزان و گفته اند گران باشد بر تو تلقی آن و آن در اثنای صورتی بود که آن سر در
مشکل آواز درای صدا شنیدی و از مجرد شنوانی بی اعتماد بر مخارج و ادراک حروف و کلمات از
طریق معتاد خارج میشمرد و از آن جهت در آن حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید
چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقول است که روزی که بهوا بغایت سرد بود میدیدم که وحی بر وی
فرود می آمد و از جبین مبینش قطرات عرق می چکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت
بدین اگر بر شتر سوار بودی پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن ران
بودی و درین محل روی گلگونش بر افروختی بسان گل که بصحن چمن بر افروزد و در بحر الحقایق آورده
که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزل
سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل او
اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اکثر و اکمل و اعظم خواهد بود و کشندهٔ چنین بار جز صاحب جمعیت نشاید حمل چنین بار بمقدار

کار کیست که این کار رست — کس نتواند زدن اینجا نفس — قوت این کار تو داری و
انّ ناشئة اللیل بدرستی ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا القیام بشب هی اشد
وطأً آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق
یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از
خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد — خاموش شد عالم بشب تا
جست باشی در طلب — زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتخانه شد واقوم قیلاً ط و
راست تر است از جهت مقال یعنی خواندن قرآن دران بصواب تر است که دل فارغ باشد و
زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل میان مغرب
و عشا است یا مابعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن بود که از خواب
برخیزد انّ لک بدرستی مر ترا فی النهار در روز سبحاً طویلاً ط آمد و شد دراز است یعنی
تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باداء تهجد اولی واذکر اسم
ربک و یاد کن نام پروردگار خود را با سماء حسنی او را بخوان وتبتل و ببر و منقطع شو از خلق و
توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلاً ط بریدن کامل یعنی نفس خود را از اندیشهای ما سوی الله
مجرد ساز و بکلی روی خود بدو آر — دل تو هم و بند زغیرش بگسل هر چه جز اوست برون کن ز دل
ربّ المشرق والمغرب بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق
و مغرب است لا اله هیچ معبود نیست سزاوار عبادت الّا هو مگر وی فاتخذه پس فرا گیر او را وکیلاً
کارساز خود و مهمات با و گذار واصبر و شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار و
مکذبان از خرافات و هذیانات واهجرهم و ببر از ایشان هجراً جمیلاً ط بریدن نیکو یعنی
در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ است وذرنی و

المکذبین

والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش ع
مهّلهم و مهلت ده ایشان را قلیلاً ط اندکی یعنی اندک زمانی مهلت دهیم ایشان را
بر تکذیب و بدبختی تو جمه را بلاک کردانیم امام زاهد رحمة الله علیه آورده است که میان نزول
این آیت و حرب بدر و هلاک سروران عرب نبوده مگر اندکی و قت انّ لدینا بدرستی
نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین انکالاً بندها گران که بدان مقید شوند
وجحیماً و آتشی بزرگ افروخته که دران بسوزند وطعاماً ذا غصة و خوردنی با صفت در گلو گیرنده
یعنی در حلق گیرد چون ضریع و زقوم وعذاباً الیماً ط و عذابی دردناک غیر ازینها که
کنه آن از شناسد مگر خدا اینجا و در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بیهوش بیفتاد که این وعده ها راست شود و جای گریز نبود یوم ترجف الارض
روزی که بلرزه در آید زمین والجبال و بجنبند کوهها وکانت الجبال و گردند کوهها با عظمت
کثیباً مهیلاً ط تلها ریگ پراگنده شده یعنی کوهها بخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز
انّا ارسلنا الیکم بدرستی ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رسولاً پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه و آله
و سلم شاهداً علیکم گواه بر افعال و اقوال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او
و امتناع از ان کما ارسلنا همچنان که فرستادیم الی فرعون رسولاً ط بسوی فرعون رسولی
یعنی موسی علیه السلام فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون دران پیغمبر و اجابت
دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذاً وبیلاً گرفتنی سخت یعنی بآتش غرق کردیم
و از راه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج است فکیف تتقون پس چگونه
نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر بمانید بر کفر خود یوماً از عذاب روزی که هول آن
یجعل الولدان گرداند کودکان را شیباً ط پیران یعنی موی ایشان سفید سازد مراد کثرت

وجحیما

هموم و غموم است چه بسیار اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که مبالغه باشد در
درازی آن روز السماء منفطر به آسمان شکافته شود بسختی و هیبت آن روز کان وعده
هست و عده خدا یتعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مفعولا بودنی
ان هذه بدرستی این آیتها تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ وا گیرد
الی ربه بسوی آفریدگار خود سبیلا راهی بدین موعظت آورده اند که بعد از نزول آیه
قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم شبها بر خاستند
و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب نباشد
تا روز نماز گزاردندی تا بحدی که قدم مبارک آن حضرت ورم کرد و نحافت بر جسد مبارکش غالب شد
و منکران مر اما هذا فقد شقی فی ربه در افکندند و حق سبحانه بعد از یکسال آن بار گران
از مؤمنان بر داشته آیت فرستاد که ان ربک بدرستی پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم
آن که تو بر میخیزی در شب برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از چار دانگ شب و نصفه و نماز
میگزاری نیمه شب و ثلثه و سه یکی از و و طائفة و بر میخیزند همین منوال گروهی من الذین
معک از آنان که با تواند از اصحاب تو والله و خدا یتعالی یقدر اللیل والنهار اندازه
میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو بهر
بدین مقدار علم داند خدا یتعالی ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را
و نگاه نمیتوانید داشت فتاب علیکم پس باز گشت بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود
در ترک قیام مقدر فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد
آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون داند خدا یتعالی آنکه
باشند منکم از شما مرضی بیماران و آخرون یضربون و دیگران که سفر کنند فی الارض

در زمین

در زمین یبتغون می طلبند من فضل الله از فضل و کرم خدا یتعالی یعنی تجارت
مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند و آخرون یقاتلون و دیگران که کار زار میکنند
فی سبیل الله در راه خدای عز و جل و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان رنج رسد در
نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید
آنچه میسر شود از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز
و این امر بطریق ندب و استحبابست و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد خلاف
کرده اند و آن سه آیت است یا صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ویرا فرمود که قرآن بخوان در
ماهی گفت یا رسول الله در خود قوت می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز
باز گفت مرا قوت زیادتست فرمود که بخوان در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم
باسناد خود از انس مالک رضی الله عنهما نقل کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود که هر که روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه
تلاوت کند از فرمان برداران بنویسند و اگر دویست آیه بخواند قرآن خصمی نکند با وی
روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیه اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد و اقیموا الصلوة
و بپای دارید نماز مفروضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجبه را و اقرضوا الله و قرض
دهید خدای را قرضا حسنا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن
جزای بسیار بازاء آن و ما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از
نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدا یتعالی هو خیرا او بهتر و اعظم و بزرگتر اجرا از روی
مزد یعنی ثواب آنرا زیاده بیابید یکی را ده و هفتصد و از ان نیز بیشتر و استغفروا الله

وطلب آمرزش کنید از خدای تعالی در همه احوال اِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستی خدای تعالی آمرزگار را
بندگان را رَحِیمٌ مهربان بر ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

ع

جابر بن عبد الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نقل میکنند که در زمان فترت
وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که روز
حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان آسمان و زمین از سطوت هیبت و
عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند
و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت عزت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا
اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در کشیده گفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس نبوت در بر
افکنده قُمْ برخیز از خوابگاه خویشتن یا قیام نماز بادار مراسم نبوت فَاَنْذِرْ بیم کن خلق را
از عذاب خدای تعالی اگر غیر او را پرستند وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ و پروردگار خود را بعظیم یاد کن وَ
ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از آلودگی یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا دال
علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که کوتاه کن جامه را فَاِنَّهُ اَنْقَی
وَاَنْقَی وَاَبْقَی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نباید و نشاید یعنی در نفس خود غیر خدا فکر
دیگر منه تا قرب حاصل شود بلکه بحق واصل شود و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی
المغربی قدس سره نقل میکنند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیدم
مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان
جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد تائید خدای تعالی در هر نفسی گفتم یا رسول الله
ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه وتعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت
محبت و خلعت معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد

بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد خرد شود از همه مخلوقات که بشمرد در نظر او
خوار نماید هر چیزی و هر که خدا را بیگانگی بداند بوی شرک نیاید از هیچ چیزی و هر که بخدای ایمان آرد
ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف شود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند
و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمة الله علیه گفته از اینجا دانستم معنی قول خدا را که
ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ در نو پوشانید لطف ربانی خلعتی از صفات روحانی دار شان از لوث
خشم و شهوت دور تا بپاکیزگی شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از همه گناهان کناره کن
یعنی تو بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ و عطا را منت منه تا بیشتر بستانی
یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شمری یا مردم را ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری
مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّکَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در جنب موارد قضا
برای خدا صابر باش فَاِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِی النَّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه که اثر
بعث است فَذٰلِکَ پس آن دمیدن یَوْمَئِذٍ در آن روز یَوْمٌ عَسِیرٌ روزی دشوار نشانه روز
دشوار است عَلَی الْکَافِرِینَ بر ناگرویدگان غَیْرُ یَسِیرٍ نه آسان بر ایشان اگر چه هول و
شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم خود دشواری را از مؤمنان بر دارد و بگذارد
پایدار نمانند در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال
بدست چپ ایشان دهند و در دوزخ انداخته و مخلد باشند آورده اند که ولید مغیره لعنة الله علیه
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فواتح سوره حم مؤمن شنیده بمیان قوم خود
باز آمد و گفت بخدای که حالی از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست مرا و را حلاوتی و عذوبتی
هست که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوتی و تازگی است که هیچ حدیثی را نبود و اغصان
نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه بعروق فضایل و حکم علیه

استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب بود مغلوب نگردد و از بلندی پستی نگراید
قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را
بانواع سخنان و حمیت جاهلیت او در دما قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم رسید بغایت ملول گشت و حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ذَرْنِی
بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آن که آفریدم او را وَحِیدًا تنها بی مال و ولد و انصار و
اعوان قول آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانهء ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر او را
مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که از نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طائف
شتر و اسب و گوسپند بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد
وَبَنِینَ شُهُودًا و دادم او را پسران حاضران با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج
بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جملهء شان
خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم برای او بساط
جاه و ریاست تَمْهِیدًا گستردنی تا ریحانهء قریش لقب یافت یا بساختم کار او را ساختنی تمام
ثُمَّ یَطْمَعُ پس طمع میدارد آن أَنْ أَزِیدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را درباره او كَلَّا نه چنین
و نعم خود در او را افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِيدًا
و در آن ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده و گفته اند ابوجهل شنونده در اغلب تفاسیر است که
بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعض برده
و او محتاج در بو او هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهی است
از آتش که بهفتاد سال بر بالای آن رسند در الحال بدرره آن رسند یا بزیر افتد و در تبیان
آورده که تکلیف کنم او را الصعود بر صعود و آن صخرهء ایست ملسا بر دوزخ که بر بالای آن خواند

رفت پس او را بزنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند
تا بر آنجا میرود و این وعید عظیم از ملک قدیم برای ولید بسزاست إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی
او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه درست کرد که چه گوید و چه کند قبل از این
رحمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را
مجنون میگویید و بیقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه بود نیست و خیال میکنید
که او کاهن است و امارات کهانت از و ظاهر نمیشود و گمان میبرید که او کذاب است و هرگز
بکذب متهم نبود و میپندارید که او شاعر است و سخن او بشعر نمیماند گفتند فکر کن که او را چه
توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست
فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس چون باد
چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن از تا دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که
موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نگریست و روی ترش کرد
وَبَسَرَ و پیشانی بهم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق
یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت
إِنْ هَٰذَا نیست این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادویی که بتعلیم گرفته شود از سحره
إِنْ هَٰذَا نیست این کلام إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابوفکیهه و جبیر و یسار که صاحب سیر
زود باشد که درآرم ولید را سَقَرَ در درکه ششم از دوزخ که نامش سقر است وَمَا أَدْرَاكَ
مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق
و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه و تعالی نو سازد اجزا او را
وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را

عَلَیهَا بران آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده مَلَک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند
در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم از خزنهٔ دوزخ آن حضرت دو بار با صابع یدین اشارة
فرمود و در کرت دویم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیت تصدیق قول آن حضرت نازل
و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد
مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آن که تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات
پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و آن نه است و اقل کثیر و آن ده است و بواقی
وجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که بعد از نزول این آیت ابوجهل گفت ای
معشر قریش زبانیه از نوزده بیشتر نیستند آیا ده تن از شما یکی از ایشان را دفع نتوانند کرد
ابو الاشد بن کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را به شکم شما دو باقی را
کفایت کنید روایتی هست که من در پیش شما بروم بر صراط و ده را بدست راست و نه را بچپ
دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آییم آیت آمد وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ
خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی‌ترین خلق اند در معالم آورده که رئیس خزنهٔ
دوزخ مالک است و با او هژده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و دندانهای ایشان
چون حصارهای بلند متحکم زبانهٔ آتش از دهن ایشان بیرون می‌آید و در میان دو دوش ایشان
یکساله راه باشد یکی از ایشان به یک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و
ذکر این ملائکه بجهت دفع سخن کلده است یعنی او میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که
ایشان آدمی نیند بلکه فرشتگان اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت
چه رسد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نساختیم شماره ایشان را که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر اندک عددی

صفت خزنه دوزخ

ذبر

که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که
نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیگمان شوند آنان که
أُوتُوا الْكِتَابَ داده شدند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ
آمَنُوا و تا بیفزایند آنان را که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق
کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنان که أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شد ایشان را توریة
وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنان
که فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَالْكَافِرُونَ و بگویند
ناگرویدگان مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب است
مثل مثلی را كَذَلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای تعالی مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حال محمد نوزده یار و مددکار بیش ندارد حق سبحانه
فرمود وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ و نداند کسی لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که همه مدد و معاون
پیغمبر او میند إِلَّا هُوَ مگر همون که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدت
خزنه یا این سورة إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر
تواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که مظهر فیضان اوقات و آجال کون بازبسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت
شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز در حفص اذ بی الف خوانده اند و اَدْبَرَ بصیغهٔ ماضی از
ادبار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن کرداند
عالم را إِنَّهَا بدرستی که سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات دوزخ است نَذِيرًا گردانیدیم او را بیم
که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که قُمْ نَذِيرًا
برخیز بیم کنند لِلْبَشَرِ مر آدمیان را تا بتوبه گرفته از گناه پرهیز کنند لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر

يعنى تو نذيرى و بقول اوّل دوزخ نذير است مر آن كسى را كه خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ يَتَقَدَّمَ اَوْ
پيش رود در خير و طاعات اَوْ يَتَأَخَّرَ يا باز ايستد از شر و معصيت يعنى همه طوايف را بيم
دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسى بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ بآنچه كرده است از كردار خود در گرو
يعنى در دوزخ گرفتار است و محبوس مر آن اِلَّآ اَصْحٰبَ الْيَمِيْنِ مگر اصحاب دست راست
كه ايشان مرتهن نيستند بگناه خود در آتش چه گناهان ايشان آمرزيده شده است و گفته
اهل يمين اينجا اطفال مومنانند يا ملائكه فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها يعنى در بهشت بر غرفها
باشند ناظر در دوزخ يَتَسَآءَلُوْنَ مى پرسند عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ از احوال مشركان و گويند
مَا سَلَكَكُمْ چه چيز آورد شما را فِيْ سَقَرَ در دوزخ قَالُوْا گويند ايشان در جواب لَمْ نَكُ نبوديم
در دنيا مِنَ الْمُصَلِّيْنَ از نماز گزارندگان يعنى بفرضيت آن اعتقاد نداشتيم وَلَمْ نَكُ
نبوديم ما كه بمال زكوة نُطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ طعام دهيم درويشان را وَكُنَّا نَخُوْضُ و بوديم ما
كه شروع ميكرديم در شأن محمد و بغيبت و مشغول ميشديم مَعَ الْخَآئِضِيْنَ با شروع
كنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بوديم ما كه تكذيب ميكرديم بِيَوْمِ الدِّيْنِ بروز جزا
و باور نميداشتيم حَتّٰى تا وقتى كه اَتٰىنَا الْيَقِيْنُ آمد بما مرگ و مقدمات او و بر همان حال
مرديم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نكند ايشان را شَفَاعَةُ الشّٰفِعِيْنَ شفاعت همه شفيعان
بتقديرى كه ايشان را شفاعت كنند و آن خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چيست مر ايشان را كه پيوسته
عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن و يا مواعظ آن مُعْرِضِيْنَ در حالتى كه اعراض كننده كانند
كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ گويا ايشان خران وحشى اند مُّسْتَنْفِرَةٌ رميدگان فَرَّتْ رميدگان كه گريخته باشند مِنْ
قَسْوَرَةٍ از شير يا صياد يا ريسمان دام يا از مردم تير انداز يا آوازهاى مختلف چنانچه گوزخران ها
ميگريزد ايشان از استماع قرآن ميگريزند زيرا كه گوش سخن نشنود و دل پند نپذيرد و نفرت دارند گفتا

الدية فى المثنوى از كجا اين قوم و پيغام از كجا از جمادى جان كجا باشد رجا
فهمهاى كهنه كوته نظر صد خيال بد در آرد در فكر راز را جز راز دان انباز نيست
راز اندر گوش منكر راز نيست از كلبى منقول است كه مشركان گفتند يا محمد بما چنين است
كه هر مرد از بنى اسرائيل گناهى مى كرد بامدادان صحيفه يافتى كه گناه او و كفارت آن
در آن نوشته براى ما مثل آن چيزها بياور يا گفتند ما بتو ايمان نياريم تا بنام هريكى از ما
كتابى نيارى از آسمان و در آن مكتوب باشد كه اين نامه ايست از خداى تعالى بفلان كس بايد
كه متابعت محمد كند آيه آمد كه ايشان گريزانند از استماع كلام ما و بدو نميگروند
بَلْ يُرِيْدُ بلكه ميخواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردى مِّنْهُمْ از ايشان اَنْ يُّؤْتٰى آنكه داده شود صُحُفًا
مُّنَشَّرَةً نامها سر گشاده و بى مهر و در آن نوشته كه فلان بن فلان بگرود بمحمد كَلَّا منع
ايشان را از اين صحيفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ايشان نه براى امتناع ايتاى
صحيفه است بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ بلكه ايشان نميترسند از عذاب آخرة كَلَّآ حقا كه
نيست آنكه ايشان درباب آن ميگويند كه سحر است يا قول بشر اِنَّهٗ بدرستى قرآن تَذْكِرَةٌ
پند است و ياد كردن فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ پس كه خواهد پند گيرد به وَمَا يَذْكُرُوْنَ و ياد نكنند
او را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر بآن كه خواهد خداى تعالى كه ياد كنند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى او سزاوار
آن كه ازو ترسند وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سزاوار آمرزيدن ترسندگان بسم الله
الرحمن الرحيم لَآ اُقْسِمُ لا نافيه در فعل قسم براى تأكيد بود پس معنى اينست كه هر اينه
سوگند ميخورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بروز رستخيز وَلَآ اُقْسِمُ و البته سوگند ياد ميكنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ
بنفس ملامت كننده و مراد نفس متقيه كه نفس مقصره را ملامت كند پيوسته بر تقصير طاعات
يا نفسى كه خود را ملامت ميكند پيوسته در تقصيرات و اگر چه اجتهاد او بسيار بود در عبادات

ع ثلث از باع

یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است مر نفس امّاره را جواب قسم آن که شما برانگیخته خواهید شد
آورده اند که عدی بن ربیعه آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از احوال قیامت
پرسید و بعد از اخبار آن حضرت گفت که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا این استخوانها
پوسیده متفرقه بهم مجتمع شود آیت آمد که أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا می پندارد
آدمی یعنی عدی أَلَّن نَّجْمَعَ آن که جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای
پراگنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب آنست بَلَىٰ آری جمع کنیم پس باید کرد
مارا قَادِرِينَ توانا عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بر آن که راست کنیم بَنَانَهُ سرهای انگشتان او را
یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ
يُرِيدُ الْإِنسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آن که دروغ گوید أَمَامَهُ آنچه او را
در پیش است از بعث و حساب يَسْأَلُ می پرسد باستهزا که أَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ
الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تیره
گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را بایکدیگر مجتمع ساخته
در دریا افکنند يَقُولُ الْإِنسَانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ
الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن كَلَّا نیست لَا وَزَرَ پناهگاهی نباشد کافر را إِلَىٰ رَبِّكَ
بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت او
مقر هر کسی از بهشت و دوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ خبر داده شود آدمی را يَوْمَئِذٍ در آن روز
بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَأَخَّرَ و آنچه باز پس داشته است از اموال
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بحسرات و مال از پس گذاری بحسرت
گناه را توبه نیت کن تا نماند و مال را صدقه پیش فرست تا بماند — که دستی زمین به باشد

که بحسرت زمین نگاه کنی بَلِ الْإِنسَانُ بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصیرت
یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال خود وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگر چه القا کند مَعَاذِيرَهُ
عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد و بدانچه متعذر است در دفع آن چاره اندیشد
همون گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست
چه چندین عذر انگیزی چه چندین حیلها سازی چو میدانم که میدانی و میدانی که میدانم
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی برسید امام علیه السلام خواندن
آن حضرت بزبان همی میخواندی تا فراموش نکند آیت آمد که لَا تُحَرِّكْ مجنبان بِهِ بقرآن
لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ او إِنَّ عَلَيْنَا
بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری و بر ماست اثبات
قراءت قرآن بر زبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو
فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن او را و تأمل فرمای در آن ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که بر
ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو كَلَّا نه چنان است ای آدمیان که
گمان برده اید در امر عقبی بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما دنیای شتابنده را
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید آخرت پاینده را و کار بر عکس میکنید وُجُوهٌ رویها
يَوْمَئِذٍ در آن روز که قیامت است نَّاضِرَةٌ تازه و تابان باشند یعنی وجوه انبیا و اولیا و
مؤمنان إِلَىٰ رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده از روی عیان بی حجاب ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت آن کس است که
نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا هزار ساله راه آن را ببیند و گرامی ترین نزد
خدا آن کس است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت برخواند که وجوه

یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ آورده اند که اوراد بهر یکی از افتادِ این کلماتست که اللهم
إِنِّي أَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَىٰ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ   هر کس بهشت آرزو میدارد عاشق
بجز از دیدن دیدار ندارد وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها آن روز بَاسِرَةٌ تاریک باشند
یعنی رویهای منافقان و مشرکان تَظُنُّ گمان میبری توای مخاطب یعنی بدانی یا گمان د
آن نفس یعنی یقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ آن که رسیده خواهد شد بها بدو فَاقِرَةٌ
بلائی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح آن
حجابست از رویت رب الارباب   که از فراق تبر در جهان بلائی نیست كَلَّا نه
چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد إِذَا بَلَغَتِ چون بر
روح التَّرَاقِيَ باستخوانهای سینه و گردن وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر یا ملائکه گویند
مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفا دهنده وَظَنَّ و یقین کند محتضر
أَنَّهُ الْفِرَاقُ آنچه بدو نازل شده سبب جدائیست از دنیا و ملازمان وَالْتَفَّتِ
السَّاقُ و به پیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ درهم پیچد
و حرکت دران نماند یا جمع ساق بلغت کنایت سختی باشد یا جمع شود شدت مو
بشدت آخرة إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزا پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ آن روز بازگشت ع
باشد همه کس را اغلب مفسران بر آنند که ابوجهل لعین شدت معادات با حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم واقع بود و در شان او نازل شده که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق
نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد آنچه واجب مال وی بود وَلَا صَلَّىٰ و بیرون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نمود یا نماز نگزارد برای خدا وَلَٰكِنْ كَذَّبَ و لیکن تکذیب کرد نبی را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق
ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید از روی افتخار که من چنین

وچنین

وچنین کار کرده ام یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ او را سزاست مر ترا ای ابوجهل مرگ
سخت فَأَوْلَىٰ پس سزاوار تراست ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزاست ترا
هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاوار است مر ترا خلود در دوزخ آورده اند که سبب
نزول این آیت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ابوجهل را در بطحی دید و جامه اش را
گرفته گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابوجهل گفت ای محمد مرا میترسانی
و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه بهمان گفت ابوجهل را گفت وای تو أَيَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ آیا می پندارد انسان أَنْ يُتْرَكَ آن که فرو گذاشته شود سُدًى
مهمل و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث نگردد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است
قطرهٔ آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است پاره
خون بسته فَخَلَقَ پس خلق ایجاد بیافرید اجزا و اعضاء او را فَسَوَّىٰ پس راست کرد صورت او را
و روح دردو دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس کرد آفرید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ
نر و ماده أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نیست آن چنین آفریننده بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ع
بران که زنده گرداند مردگان را و در خبر آمده است که در آخر این سوره باید گفت بلی و در شیخ
قدس سره العزیز میگفت بلی سبحان ربی الاعلی   سورة الدهر   بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَىٰ آیا آمد استفهام تقریر است یعنی بدرستی آمد عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدم علیه السلام حِينٌ
مدتی و هنگامی مِنَ الدَّهْرِ از زمانی که دران لَمْ يَكُنْ نبود شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده شده
یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح درو و کسی بانسانیت او را ی
نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و او کیست و فواید خلقت او چه خواهد بود
واین معنی نمیدانستند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد

و در اقصای مراتب ظهور و مرتبهٔ خلافت کبریا را شاید و عین مقصود و منتهای غایات او
تواند بود و همه نهایتها بوجود با جود او آشکارا شود شعر ظهور او بکلی نور نور
گنج مخفی از دریا آمد در ظهور گنج مخفی بُد زپری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی بُد زپری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی
ما آفریدیم آدمیان را که اولاد ویند مِن نُّطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی
مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را بآن که مفرد
است بجمع صفت کرد و فرمود که أَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد الوانست که منی مرد سفید است
و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوار است
یعنی نطفه علقه شود پس مضغه کرد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم و با مرد نهی
نَّبْتَلِيهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا بینا تا ممکن باشد
از مشاهدهٔ دلایل و استماع آیات إِنَّا هَدَيْنَاهُ بدرستی که ما هدیناه السَّبِيلَ نمودیم او را راه راست
بنصب ادلهٔ قدرت و انزال آیات تا باشد إِمَّا شَاكِرًا یا سپاسدارنده یا مؤمن سعید
وَإِمَّا كَفُورًا یا ناسپاس یعنی کافر و شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای
ناگرویدگان سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر گردن
ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی
نیکوکاران یعنی مومنان صادق در فرمان برداری يَشْرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِن كَأْسٍ
کاسی از جام خمر که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختگی آن کافور یعنی آبرا بکافور بهشت بیامیزند
تا خنک و شیرین و خوشبو کردد و گفته اند کافور آبیست در بهشت خوشبو و سفید بجهت مشابهت او
بکافور او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است آن که بدل از کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه

الیت

الیت يَشْرَبُ بِهَا می آشامند از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای تعالی يُفَجِّرُونَهَا و
می رانند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِيرًا راندنی آسان جمهور مفسران آنند
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بخانهٔ علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه در آمد
حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه رضی الله عنهما الفت نذر کنید تا فرزندان
شما صحت یابند ایشان از متاع دنیاوی چیزی نداشتند نذر فرمودند که سه روز روزه دارند
حق سبحانه و تعالی سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و
مقداری جو قرض کرده یا مزد کار رسنده و آرد کرده نان پختند و نماز شام خواستند که افطار
مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید
تا حق سبحانه و تعالی شما را از موائد بهشت عوض بخشد علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه نصیب خود
بآن مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند
و دیگر روز روزه گرفتند بوقت افطار یتیمی بدر خانهٔ ایشان آمد و سوال کرد تمام طعام او را
ایثار کردند و شب سیوم اسیری بسر وقت ایشان رسید و خوردنیها بدو دادند حق سبحانه و تعالی
این آیت فرستاد يُوفُونَ وفا مینمایند ابرار بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند
وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا كَانَ روزی که هست شَرُّهُ بدی او یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا
فاش و آشکارا در رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای تعالی
یا بر حب طعام یعنی با وجود آن که محتاجند بدان طعام و آنرا دوست میدارند که خود تناول کنند
ایثار مینمایند و میخورانند مِسْكِينًا درویشی بی بهره را وَيَتِيمًا و خورد سالی بی پدر را وَأَسِيرًا
و اسیری را که از کفار گرفته اند و در خبر است که چون اسیری بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
آوردندی او را ببعضی از مسلمانان سپردی تا او را مبارک با او در شان او قرار یابد و گفتی احسن الیه

وبعضی از علما بر آنند که مسجون از اهل فرق که در حق او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما
و مراهات نیز حکم اسیری دارند یعنی ایشان احسان ها نمودند و این مطعمان به زبان حال یا مقال
میگویند اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللّٰهِ برای طلب رضا
و لقای خدای تعالی لَا نُرِیْدُ نمیخواهیم مِنْکُمْ جَزَاءً از شما پاداشی و مکافاتی وَّلَا شُکُوْرًا
و نه سپاسی و آرزوی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد
که قوله وَلَا تُبْطِلُوْا صَدَقٰتِکُمْ الآیه هر چه میدهی و منت منه و آنچه بمنت دهی
آن خود مده منت و مزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود اِنَّا نَخَافُ و بدرستی
که ما میترسیم مِنْ رَّبِّنَا از آفریدگار ما یَوْمًا عَبُوْسًا از عذاب روز ترش یعنی روزی که روها
ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِیْرًا روزی سخت و کریه از امام حسن بصری رحمة الله علیه روایتست
که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخترست از
اسم خود فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ پس نگاه دارد خدای تعالی ایشان را شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ از بدی و هول
آن روز وَلَقّٰهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوبرویی وَّسُرُوْرًا و فرح و شادی
در دل وَجَزٰهُمْ و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوْا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و اجتناب
نمودند از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوهای آن خورند وَّحَرِیْرًا و جامه
ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّکِئِیْنَ در حالتی که تکیه زدگان باشند فِیْهَا در بهشت عَلَی الْاَرَآئِکِ
بر تختهای آراسته لَا یَرَوْنَ فِیْهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا آفتابی یعنی حرارت تابش
وَّلَا زَمْهَرِیْرًا و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در ان زمستان و تابستان
نباشد تا از شدت حر و برد متأذی نگردد وَدَانِیَةً و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر نزدیک بود
عَلَیْهِمْ بر ایشان ظِلٰلُهَا سایهای درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوْفُهَا میوهای

آن

آن تَذْلِیْلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه درختی جنت در منع کمند و یکی
وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِاٰنِیَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ جامها از سیم وَّاَکْوَابٍ کَانَتْ
و جامهای بزرگ که باشد قَوَارِیْرَا مانند آبگینهها قَوَارِیْرَا۠ مِنْ فِضَّةٍ آبگینهها از سیم یعنی اوانی
و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل آن توان دید قَدَّرُوْهَا اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِیْرًا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او
جامی دهند و بدان سیراب شود و در ان ظرف زیاده و نقصان نبود وَیُسْقَوْنَ فِیْهَا
و آشامیده شوند در بهشت کَاْسًا کاسه از خمر که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِیْلًا آمیزش آن از زنجبیل
یعنی بیامیزند آن شراب را به زنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عَیْنًا فِیْهَا
و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمّٰی سَلْسَبِیْلًا نام نهاده شده سلسبیل آن زنجبیل و آب
روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد گویند آسان در حلق رود و زود بگوارد وَیَطُوْفُ عَلَیْهِمْ
و طواف کنند بر ابرار وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ پسران گوشواره دار یا جاوید مانده در حال طفولیت
اِذَا رَاَیْتَهُمْ چون ببینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی
چهره ایشان را لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست
کسی بان نرسیده باشد و در رونق و آبداری او قصوری پیدا نشده وَاِذَا رَاَیْتَ و چون نگری
و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَاَیْتَ نَعِیْمًا ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وَّمُلْکًا کَبِیْرًا و ملکی
بزرگ که زوال بدان راه نیابد و در خبر آمده که فروتر از اهل بهشت آن بود که نظر کند در ملک خود
هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه کرده و بقولی
ملک کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا باستیذان ملائکه بوقت در آمدن ایشان
و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارات و

ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و دار بی پندار بیکار بنماید زاهدان فردوس را
میجویند ما دیدار دوست عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان
ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهاء دیبای نازک خُضْرٌ سبز است وَإِسْتَبْرَقٌ و جامهاء دیبای محکم سُفته
وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوانهای از نقره و این مماثل آیت
که يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ چه جمع معاقبت ممکن است وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ
و بیاشاماند ایشانرا پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ادناس و ارجاس
یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رحمة الله علیه گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت هر که
ازان بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کند دل را از
ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و ذا البقاء فی اللقاء تمام العطاء
و بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر ازان متقیان است آب و شیر و
عسل و خمر و شمهٔ از انها در سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم رقم بیان شد و دو چشمه
ازان اهل خشیت است فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ و دو چشمه ازان اصحاب یمین است
فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره آمد و دیگر شراب
رحیق ازان ابرار است و چشمهٔ تسنیم ازان مقربان و این هر دو در سورهٔ مطففین مذکور است
و دو چشمه ازان اهل محبت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز
ازان ایشان است و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار
قدم روشن ساخته بیرار نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را جان صافی سازد که مطلق
تجلی اقتدار اثنینیت و شوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل گردد

وبباید دانست

جام دوام را یکرنگ زد از غیر ... و لطافت باده بهم آمیخت
همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام عارفی گفته است از فروغ جمال
دار القرار ابرار را اینک بحضور و سرور شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه
آن فضا را ابتدا ازان نصیبی داده اند شعر از سقیهم ربهم بین جمله ابرار مست در جمال لایزالی معتقد
بیخ و جا در مست تن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها
الانهار مست پس ابرار گویند إِنَّ هَذَا بدرستی این کرامتها كَانَ هست لَكُمْ جَزَاءً
مر شما را پاداش کردار شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ و هست شتافتن شما در خیر مَشْكُورًا پسندیده
لایق مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستی ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن تَنْزِيلًا
فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیت پس از آیتی بر مقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن
لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا بر احکام او بمهلت تو
و هلاکت معاندان تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناهکاری را که ترا باثم ع
خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا و نه ناسپاسی
که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ
اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی دو
بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ پس سجده کن برای خدا یعنی نماز گزار
و بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد است و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و نزد بعضی
از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که در هر پنج وقت نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ
و نماز گزار برای خدا لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز یعنی تهجد اشتغال نمای إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی این گروه
یعنی کفار مکه يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَيَذَرُونَ و میگذارند

و گذاشته اند یعنی انداخته اند پس پشت یَوْماً ثَقِیلاً • روز گران که قیامت است و نیکو
و بر او عمل نمیکنند نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما بیافریدیم ایشان را از آب پست وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ
و محکم کردیم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بهم بسته ایم وَإِذَا شِئْنَا
و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشان را أَمْثَالَهُمْ با مثال ایشان در خلقت تَبْدِیلاً •
بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم و در نشأهٔ ثانیه بهمین صورت و هیأت بیاریم یا ایشان را ببریم
و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبردار إِنَّ هٰذِهِ بدرستی این سورت تَذْکِرَةٌ • پند
و موعظه ایست یا مدح ملة اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین و در بذل و ایثار عبرتی
است مر مؤمنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزاها بهره یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس
هر که خواهد که فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِیلاً • راهی بخیر و طاعت لو فرا گیرد وَمَا تَشَاءُونَ
و نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ مگر آن که خواهد خدای تعالی خواهش شما را إِنَّ
اللَّهَ کَانَ بدرستی خدای تعالی هست عَلِیماً دانا باستعداد و استحقاق هر کس حَکِیماً صواب کار نخواهد چیزی
مگر بمقتضای حکمت یُدْخِلُ در آرد مَنْ یَشَاءُ هر که را خواهد فِی رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق
یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِینَ و ستمکاران یعنی مشرکان را أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای
ایشان عَذَاباً أَلِیماً • عذابی دردناک دائم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفاً • بنیکوئی یعنی بامر و نهی یا بآیات قرآنی
فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بهر نیکوئی یا بادهای وزنده پیدرپی فَالْعَاصِفَاتِ
پس سوگند بملائکه که سخت وزنده روند عَصْفاً • سخت رفتن در امتثال اوامر الهی یا بآیات کلام
که برندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده
بسختی جهت عذاب قومی وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند شرایع و

کتبهارا یعنی ظاهر کننده گستردنی نَشْراً • ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند
برای خاص و عام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت مردم فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه
که جدا کنندگانند میان حق و باطل را از یکدیگر فَرْقاً • جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کرده اند خیر را
از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فَالْمُلْقِیَاتِ پس سوگند بفرشتگان القا
افکننده کانند به پیغمبران ذِکْراً • وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان
عالمیان یا بادها که بسبب ذکر میشوند چه مشاهدهٔ هبوب ایشان موجب ذکر حق است
و استدلال بر آن بر قدرت و القاء ذکر محمد را برای عذر محققان أَوْ نُذْراً • و تخویف مر
مبطلان و جواب قسم این باشد که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید
بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لَوَاقِعٌ • هر آینه بودنیست فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ •
پس آنگاه که ستارگان محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ • و
آن هنگام که آسمان شکافته کرده شود وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ • و آنگاه که کوهها برکنده شوند
از اماکن خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آن هنگام که پیغمبران أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده
باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گوید لِأَیِّ یَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته شده اند
این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید لِیَوْمِ الْفَصْلِ برای
روز جدا کردن که امروز است جدا کردن میان دو گروه مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز
حکم کردن میان خلق وَمَا أَدْرَاکَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که مَا یَوْمُ الْفَصْلِ •
چیست روز فصل یعنی کنه آن را نتوان دانست وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ وای آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ •
مر آنان را که تکذیب کردند آن روز را أَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلِینَ • آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون
قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی در آوردیم بهلاکت الْآخِرِینَ • پسینیان را که مانند

این ناند در کفر و تکذیب چون کفار مکه کذلک مثل این کار عذاب و نکال نفعل میکنیم
بالمجرمین • بهمه گناهکاران ویل یومئذ مکروهی بزرگ در آن روز للمکذبین •
مر تکذیب کنندگان این وعید راست الم نخلقکم ایا نیافریدیم شما را من ماء مهین •
از آبی خوار بمقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را فی قرار مکین • در قرارگاه استوار که
رحم است الی قدر معلوم تا مقدار دانسته شده که زمان وضع است فقدرنا پس توانا
بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون • پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ بزرگتر بلا
آن روز للمکذبین • مر باور دارندگان این قدرت راست الم نجعل الارض ایا نگردانیدیم
ما زمین را کفاتا • کشنده و جمع کننده احیاء و امواتا • مر زندگان و مردگان را
یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود در آرد وجعلنا و بیافریدیم فیها در آن زمین
رواسی کوههای استوار و پا برجا شامخات بلند و سر افراز واسقیناکم و بیاشامانیم
شما را ماء فراتا • آبی شیرین لب آفرین عیون و منابع در زمین ویل یومئذ
وای جهنم در روز رستخیز للمکذبین • مر تکذیب کنندگان راست که با امثال این نعمتها اعتراف
نکنند و منکر باز ادران روز گویند انطلقوا بروید الی ما کنتم به بسوی آنچه بودید که بدان
تکذبون • تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انطلقوا الی ظل بروید بسوی
سایه ذی ثلث شعب • خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک و دایم که در جنت باشد
ولا یغنی و دفع نکند آن سایه از دوزخی من اللهب • از حرارت زبانه آتش خبر را
مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبی بطرفی میرود در
معالم آورده که گردی از دوزخ بیرون آید و از دو شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان افکند
و یکی دخان و آن بر سر منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران قرار گیرد

ویلی

ویکی بیمین وی و دیگری بر شمال او و موذی ترین عذاب قوت واهمه است در دماغ و
غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که از دود آن دخان که ظل ثلث
شعب موهوم اشاره بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شود از تیرهای صفت
بهیمی و سبعی بهایه گذشت ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن که از دود آن
چشم دل تیره گردد غضب چون درآید برود عقل بیرون هوا چون شود چیره جان خیره
گردد انها بدرستی دوزخ ترمی بشرر می افکند دران روز شرارها هر شراره کالقصر
مانند کوشکی عظیم کانه گویا آن شرر جمالة صفر • شتران زرد اند برنگ آتش و بعضی گویند
صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره
بقصر جهة عظمت است و بجهة شتران زرد یا سیاه جهة لون و کثرت و تتابع و اختلاط
و سرعت حرکت ویل یومئذ مشقت بسیار آن روز للمکذبین • مر دروغ زنان را
که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون • روزیست که کافران
سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای تعالی و لا یؤذن لهم و دستوری
ندهند مر ایشان را یعنی کافران را فیعتذرون • تا عذرخواهی کنند و عذر نیز سود ندارد
ویل یومئذ گرفتاری و اندوه آن روز للمکذبین • مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را
هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است میان محق و مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را
ای مکذبان این امت و الاولین • و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان
پس اگر هست لکم کید • مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا بنسبت مومنان بکار میبردید
فکیدون • پس پیش برید با من تقریعست مر ایشان را در اظهار آثار عجز ایشان یعنی
حیله با خدا پیش رود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوان کرد بمکر و حیله عذاب از

زر نشود نیاز باید و اخلاص و نالهٔ سحری ؛ توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان
ازین معامله غافل مشو که حیف خوری ؛ وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ غم و غصهٔ آن روز لِّلْمُكَذِّبِیْنَ
مر تکذیب کنندگان راست که بحیله از عذاب خدای تعالی رهند اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی پرهیزکاران
از شرک و عصیان فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَّعُیُوْنٍ و بر کنار چشمهای
آب وَّفَوَاكِهَ و در میان میوها مِمَّا یَشْتَهُوْنَ از آنچه آرزو کنند و ملائکه ایشان را
گویند كُلُوْا بخورید ازین ثمرات متلذذه وَاشْرَبُوْا و بیاشامید ازین آبهای متلطفه
هَنِیْٓئًا خوردن و آشامیدن گوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ، بسبب آنچه بودید که عمل میکردید
در دنیا اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستی ما چنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ، جزا میدهیم نیکوکاران را وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ
حالت قبیح و ذم آن روز لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ، مر اهل تکذیب راست که نعم بهشتی منکروند
كُلُوْا بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوْا و برخوردار شوید قَلِیْلًا زمانهٔ اندک اِنَّكُمْ
مُّجْرِمُوْنَ ، بدرستی شما مشرکانید و عاقبت ایشان عذاب الیم است وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ
وای آن روز یعنی دوری از رحمت خدای تعالی لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ، مر مکذبان راست از عذاب الیم
وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون گفته شود مر ایشان را یعنی کافران را که نماز گزارید لَا یَرْكَعُوْنَ
نماز نگزارند مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است
وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ نفرین آن روز از ملائکه و مؤمنان لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ، مر دروغ زنان را
که بشرف اسلام نمیرسند فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از قرآن یُؤْمِنُوْنَ
میگروند اگر بقرآن نگروند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از
خواندن این آیه باید گفت آمنّا بالله رب العالمین وحده لا شریک له سورة النبأ
بسم الله الرحمن الرحیم ، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعوت آشکارا

ع
الجزء ٣٠

کرد

کرد و قرآن خلق خواند و بروز قیامت هم فرمود کفار در نبوت آن حضرت و نزول قرآن
و وقوع بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را میپرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسش مینمودند
چنانچه حق تعالی فرمود عَمَّ یَتَسَآءَلُوْنَ از چه چیز میپرسند کافران عَنِ النَّبَاِ از خبر الْعَظِیْمِ
بزرگ یعنی قرآن الَّذِیْ هُمْ آن خبری که ایشان فِیْهِ در ان خبر مُخْتَلِفُوْنَ ط اختلاف کنندگانند
یعنی او را بسحر و شعر و کهانت نسبت میدهند و مختلف و مفتری و اساطیر میگویند بعضی
نبأ عظیم نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است میگویند یا او پیغمبر است یا نه و ساحر
یا شاعر و مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر عظیم بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند
قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هٰٓؤُلَآءِ شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ و برخی مطلق
او منکر بودند اِنْ هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن
بَلْ هُمْ فِیْ شَكٍّ مِّنْهَا كَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ حقا که بدانند نزدیکتر که وقت موتست آنچه دران
اختلاف میکردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ ، پس حقا زود بود که بدانند روز قیامت
بطلان قول و خبث عقیدهٔ خود را اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا نساختیم زمین را مِهٰدًا
فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَّالْجِبَالَ و نگردانیدیم کوهها را اَوْتَادًا میخهای زمین
تا بدانها استوار باشد وَّخَلَقْنٰكُمْ و بیافریدیم شما را اَزْوَاجًا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی
ماند یا خلق کردهایم گوناگون سیاه و سفید دراز و کوتاه خوب و زشت وَّجَعَلْنَا و گردانیدیم
نَوْمَكُمْ خواب شما را سُبَاتًا ، راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای
حیوانی بیاسایند و ماندگی ایشان زایل شود وَّجَعَلْنَا الَّیْلَ و ساختهایم شب را لِبَاسًا پوشش
تا بظلمت همه چیز را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب
اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوات خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده

هر یک فراخور استعداد خود برخوردار یابند شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب راه

روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است اَللَّیْلُ لِلْعَاشِقِیْنَ سِتْرٌ

یَا لَیْتَ اَوْقَاتَهَا تَدُوْمُ چون در دل شب خیال او یار است من بنده شب که

روز بازار نیست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و کردانیده ایم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت

تا بتحصیل آن اشتغال نمایند وَبَنَیْنَا و بنا کرده ایم ما فَوْقَکُمْ بر سر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت

آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در وجه وشکافی که نشان خلل و ذلل باشد نیست وَجَعَلْنَا

وَجَعَلْنَا و بیافریده ایم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا افروخته و تابان یعنی آفتاب

وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده بباران مَاءً ثَجَّاجًا آبی ریزان

لِنُخْرِجَ تا بیرون آریم از زمین بِهِ بدان آب حَبًّا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا

و رستنی که علف را شاید چون گیاه و کاه و کفته اند بیرون آریم از دریا در دانه و از زمین گیاه

وَجَنَّاتٍ و درختان بوستانها اَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی بسیار روییده بیکدیگر نزدیک اِنَّ

یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای تعالی مِیْقَاتًا وقتی

مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات اعمال ایشان یَوْمَ یُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِی الصُّوْرِ

در صور نفخه ثانیه فَتَاْتُوْنَ پس بیایید شما اَفْوَاجًا کرده کرده از قبرها خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی

رحمة الله علیه آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند

ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزنگان و بعضی بر صورت خوکان و برخی نگون ساران

که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند

زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند

و اهل محشر را از ان کراهت باشد و بعضی دست و پا بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین

روکینه

روکینه و بعضی را تنی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبهها پوشانیده باشند از قطران چسبیده بپوست

ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگون ساران خورندگان

ربا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که بر عمل خود معجب بوده اند و زبان

خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان

رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین

و آنها که تن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای تعالی و پوشندگان

لباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شوند آسمانها در آن روز

فَكَانَتْ پس باشند از بسیاری شکاف اَبْوَابًا درها یعنی خداوند درها از کثرت فرجها

کوئی که تمام او درها است وَسُیِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا

پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا بر حقیقت

جبلیت باقی نمانند اِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا گذرگاه خلق

یعنی همه را بر و گذر باید کرد یا کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد استاده باشند برای تعذیب

کافران و از ایشان نتوانند گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار

کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از توهج

آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِیْنَ مر کافران که از حد در گذشته اند

مَاٰبًا بازگشت یعنی جای آرام و قرارگاه لٰبِثِیْنَ فِیْهَاۤ درنگ کنندگان در آن

اَحْقَابًا روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رحمة الله علیه نقل میکنند که این احقاب که حق سبحانه

ذکر کرده چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز

هر روزی هزار سال و در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده

باشند بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی آن در می آید تا ابد الابدین
لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند
و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست
تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نه آشامیدنی شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبی است که
چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود
وَغَسَّاقًا و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت میبارند یا زمهریر
که بدان معذب کردند جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی ایشان بودند لَا يَرْجُونَ نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرة یا امیدوار نبودند
بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت منکران را
که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نیفزائیم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا
مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این آیت سخت ترین آیات و آنست مر دوزخیان را
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای
فوز و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست و روی درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انگور
تخصیص جهة تفضیل است وَكَوَاعِبَ و ایشان راست دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان
در یک سن در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب
تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند بود وَكَأْسًا و مر ایشان راست
جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند متقیان فِيهَا در آن بهشت

لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت
سخن غیبت و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و سخن
خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده ایشان را جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بتحقیق
وعده خود عَطَاءً عطا کرده ایشان را از فضل خویش عطائی حِسَابًا وافی و کافی یعنی بسنده
یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشان است الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل
آسمان و زمین مِنْهُ از خدای تعالی خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه بی او
سخن گویند مگر بدستوری او یا بر آن که خطاب کنند با خدای تعالی و اعتراض نمایند بر
ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک‌اند و مملوک را مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی
که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است
موکل بر ارواح و در معالم گفته که هیچ مخلوقی از وی بزرگتر نیست و روز قیامت وی تنها صفی
باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جثه صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی
از ابن مسعود رضی الله عنهما منقول است که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز
دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند
بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد او از ایشان صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح
جبرئیل است که برابر فرشتگان صف بر کشد لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت
إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای تعالی که شفاعت کند یا شفاعت
نکنند مگر کسی را که خدای تعالی اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد او در دنیا صَوَابًا
کلمه توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزی است بودنی

البته خواهد بود فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس آن کس که خواهد فرا گیرد اِلیٰ رَبِّهِ مَآبًا بسوی ثواب
پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت اِنَّا اَنذَرنٰکُم بدرستی که ما بیم کردیم شما را و
ترسانیدیم عَذَابًا قَرِیبًا از عذابی نزدیک که عذاب آخرة است و دوری او بجهة تحقیق
یَومَ یَنظُرُ المَرءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَت یَدَاهُ آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او
یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَیَقُولُ الکَافِرُ و گوید ناگرویده دران روز یَا لَیتَنِی
ای کاشکی من کُنتُ تُرَابًا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک کردمی
و مرا زنده نکردندی تا این همه محن ندیدمی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را
خاک سازند کافر این تمنا کند تا از عذاب خلاصی یابد و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس است
وا و آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را میستود که من از آتش مخلوقم چون
دران روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را
بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم داشتمی اینهمه دبدبه و طنطنه که خاک را
راست هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست خاک را خوار و تیره دید ابلیس کرد
انکارش آن حسود خسیس ماند غافل ز نور باطن او نشد آگه ز سر کاین او
بهر کنجی که هست در دل خاک این صدا داده اند در افلاک که بجز خاک نیست مظهر
کل خاک شو خاک تا بروید گل

سورة النازعات

بسم الله الرحمن الرحیم وَالنَّازِعَاتِ
سوگند بکشندگان غَرقًا بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند
وَالنَّاشِطَاتِ و بفرشتگان بیرون برندگان ارواح مومنان را نَشطًا بیرون بردنی بنرمی
و نشاط وَالسَّابِحَاتِ سَبحًا و بملائکه شنا کننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نماینده در رفتن و شتافتن
دران چنانچه اهل سباحت فَالسَّابِقَاتِ سَبقًا پس فرشتگان سبقت گیرنده برهم

ع

برهم

٩٥٣

سبقی گرفتنی در فرمان برداری فَالمُدَبِّرَاتِ اَمرًا پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده اند
کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل است بریاح و جنود و اسرافیل که نازل است بامور قضیه و
اقدار و میکائیل که بباران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که بقبض ارواح شان است
و گفته اند که مقسم بنجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب و منازل از برجی ببرجی
و سیاحت میکنند در فلک و بر همه سبقت میگیرند در سیر و مدبرانند امری را که بدیشان بازبسته
است باذن الله چون اختلاف فصول و اسبان غزاة اند که عنان کشیده روند از
دار اسلام و شنیع نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان فتح
و ظفر بر دشمنان خدا تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان
بعالم قدس رفته اند در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت نمایند
تا کامل شده مکمل و مدبر امور اشیا گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و
محاسب خواهید شد یَومَ تَرجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده
یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی یَومَ تَرجُفُ الاَرضُ وَالجِبَالُ
و آن بوقت نفخه اول بود که همه بلرزند و زندگان از هول آن بمیرند تَتبَعُهَا الرَّادِفَةُ
از پی در آید آن را از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوبٌ یَومَئِذٍ
دلها آن روز وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان اَبصَارُهَا دیدهای خداوندان آن دلها خَاشِعَةٌ و
خوابانیده باشند یَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا اَئِنَّا لَمَردُودُونَ آیا
ما بازگردانیده شدگانیم فِی الحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که
داشتیم رد خواهند کرد اَئِذَا کُنَّا آیا چون کردیم عِظَامًا نَخِرَةً استخوانهای کهنه و نزدیک شدیم
شدن ما را مبعوث گردانند قَالُوا ایشان گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلکَ اِذًا آن بازگشت

اِنَّها وَکَرَّةٌ خاسِرَةٌ بازگشتنی باشد بازیان یعنی اگر ما زنده شویم پس ما زیانکاران
باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه فرمود که دشوار میگیرید امر قیامت را
فَاِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ پس جز این نیست که آن یک فریاد است یعنی یک دمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فَاِذا هُمْ پس آنگاه ایشان بِالسّاهِرَةِ بروی زمین
سفید هموار باشند بعد از آن که در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینی
است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدای تعالی او را گشاده
گرداند چندان که خواهد و گویند زمین ساهره را خدای تعالی بیافریند از نقره خام و
طول و عرض آن چندین برابر زمین دنیا بود هَلْ اَتٰیکَ آیا نیامد ترا یعنی آمد حدیث موسی
سخن موسی کلیم الله تسلی دهد دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرما از وعید مومنان و
وعید کافران اِذْ نادٰیهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار او بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًی بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین یعنی دو بار پاکیزه
یا دو بار ندا کرده شده که اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهُ طَغٰی
بدرستی او از حد درگذشته است در تکبر فَقُلْ پس بگو مر او را که هَلْ لَکَ هست ترا
میل و رغبتی اِلٰی اَنْ تَزَکّٰی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَاَهْدِیَکَ و بنمایم
میخواهی که راه نمایم اِلٰی رَبِّکَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشٰی پس بترسی از عذاب او
و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی علیه السلام بحکم خدای تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
و او معجزه طلبید فَاَرٰیهُ پس نمود او را موسی علیه السلام اَلْاٰیَةَ الْکُبْرٰی معجزه بزرگتر که
قلب عصا بود بحیه فَکَذَّبَ وَعَصٰی پس تکذیب کرد فرعون ملعون موسی علیه السلام و عاصی شد
در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدا نیست بلکه سحر موسی است

ادبر

اَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد یعنی در انداخت یَسْعٰی می شتافت بطلب ساحران و لشکر
بر سبیل آنکه از اژدها و پشت کرد بر این می شتافت در انگیختن فتنه پس جمع کرد او قوم را
فَنادٰی پس ندا کرد ایشان را بنفس خود فَقالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی پس گفت منم پروردگار
بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایانند و من از همه برترم امام قشیری فرموده
در لطایف آورده که ابلیس این سخن بشنید گفت مرا طاقت این کلام نیست
من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که ... تا چه ...
فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس فرا گرفت او را خدای تعالی نَکالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰی بعقوبت آخرت
که سوختنست و بعذاب دنیا که غرق شدنست یا بنکال دو کلمه او را و اخذ جهت
کلمه اول این سخن است که اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی و کلمه آخر آنکه گفت ما عَلِمْتُ لَکُمْ
مِنْ اِلٰهٍ غَیْرِی و میان این دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله
قدس سره فرمود که وقتی مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه
کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست
که فرعون انا ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است
و از آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید ما را
گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان این و آن فرق بسیار است للمثنوی
گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق و برست این انا را رحمة الله ای
محب وان انا را لعنة الله از عقب زانکه او سنگ سیه بد وین عقیق آن عدو
نور بود و این عشیق آن انا هو بود در سر ای فضول نه از برای اتحاد و از حلول اِنَّ فِی ذٰلِکَ
بدرستی در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر اینه پند است و اعتبار لِمَنْ یَخْشٰی مر کسی را که از ستان

او آن‌ها شد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شد پس سرزنش‌وار خطاب نهد ءَأَنْتُمْ ای شمای منکران بعث
أَشَدُّ سخت‌تر و دشوارتر به خلق‌ها از روز آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با آنهمه عظمت بَنَاهَا
بنا کرد آن را از سر شمار رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت
فَسَوَّاهَا پس آن را راست کرد بی فتور و قصور وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آن را
وَأَخْرَجَ و بیرون آورد ضُحَاهَا روز آن را اضافت شب و روز با آسمان جهت آن است که حدوث آن‌ها
سبب اوست امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که روز و شب دنیا به آسمان پیدا گردد به سبب
آفرینش آفتاب و ماه بر و وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا
بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما بر آن‌اند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و گستردن
آن بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا آب او را به تفجیر ینابیع و عیون
وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد گیاه‌زارها و چراگاه‌ها او را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوه‌ها را
محکم و پایدار ساخت و در جوز زمین و اثبات کوه‌ها و انبعاث آن‌ها و ظهور چراگاه‌ها مَتَاعًا
لَكُمْ از برای برخورداریست شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ
الْكُبْرَى پس چون بیاید بلیّهٔ بزرگتر و باهول‌تر که از همه بلاها رستخیز سخت‌تر باشد و آن
ساعتیست که اهل دوزخ را به دوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب إذا
محذوفست تقدیرش آن که واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی
که یاد آرد انسان مَا سَعَى آنچه سعی کرده باشد در عمل او یعنی همه را نوشته بیند او و هند
تا بخوانند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى مر کسی را که بیند یعنی
آشکارا شود بر وجهی که هر اهل رؤیت باشد فَأَمَّا مَنْ طَغَى پس هر که از حد برده باشد و نگذرد
وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرة فراموش کرده کار او

زمین گسترده شد از زیر کعبه بعد از آفریدن آسمان به دو هزار سال

فان

ن جنت پس به درستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَى آن جای آرام اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر
که بترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و پرسش
وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَى از آرزوهای او یعنی
متمنای حرام و ناشایسته فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس به درستی بهشت هِيَ الْمَأْوَى آن آرام جای
اوست در فصول آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت
و بر آن قادر بود خلاف نفس نموده از خدا بترسد و از آن عمل ناشایسته دست باز دارد
گر نفسی نفس تو همان تست کفش بپا در که بهشت آن تست نفس که شد هر نفسی
سوی پست هر که خلافش نفسی زد برست يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ
از روز رستخیز و می‌گویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن و در چه زمان بباید
فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن از عائشه صدیقه رضی الله عنها منقول
است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که وقت آن از خدای تعالی
بپرسد حق سبحانه فرمود تو از دانستن قیامت در چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زنهار
تا نپرسی إِلَى رَبِّكَ به سوی پروردگار تست مُنْتَهَاهَا منتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر
ندهد چه اطلاع بر آن خاصهٔ حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ بیم‌کننده
مَنْ يَخْشَاهَا هر که را بترسد از قیامت كَأَنَّهُمْ گویا که کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که بینند
قیامت را که از آمدن آن می‌پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً
مگر شبانگاهی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز
مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی
سورة عبس بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که عبد الله ابن ام مکتوم رضی الله عنه

ع

بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آن حضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود
ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست و سخن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
قطع کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و ازو اعراض نمود
جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عَبَسَ ترش کرد روی خود را وَتَوَلّٰی و روی بگردانید اَنْ
جَاءَهُ الْاَعْمٰی بآن که آمد بسوی او آن نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی استعارات
بعذر او در قطع کلام بر سید انام علیه السلام وَمَا یُدْرِیکَ و چه چیز ترا دانا کردانید لَعَلَّهُ
شاید ابن ام مکتوم یَزَّکّٰی پاک شود از آثام اَوْ یَذَّکَّرُ یا پند گیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی
پس سود دارد او را پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آن کس که توانگر دارد یعنی
بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی پس تو مر او را تصدی روی آری یعنی بر و
اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان وَمَا عَلَیْکَ و نیست بر تو وزر و بالی اَلَّا یَزَّکّٰی در آن
که مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَاَمَّا مَنْ جَاءَکَ و اما آن کس که
آید بسوی تو یَسْعٰی میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ یَخْشٰی و او میترسد
از خدای یا از کفار بسبب آمدن نزد تو فَاَنْتَ عَنْهُ پس تو ازو گردی و با دیگران
تَلَهّٰی مشغول میشوی منقول است که جبرئیل علیه السلام این آیات میخواند
و بشرهٔ مبارک آن حضرت متغیر میشد در کتاب آورده که یکساعت نکشیدی
آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابهٔ که میرفت و راه نمیدید و نزدیک بود
که روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که سید
عالم صلی الله علیه وآله وسلم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد
و ردای مبارک خود بگسترانید و ویرا بران نشاند و دلش شاد ساخت و بعد از آن

هرگاه ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه
خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه
خطا نبود چه او بحکم اجتهاد این عمل بجا آورده که اهتمام او بسوی ادب ام مکتوم بود
که سخن بوی قطع کرد کَلَّا اِنَّهَا حقا این آیات قرآنی تَذْکِرَةٌ پند است مر خلق را
فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده
شده است فِی صُحُفٍ در صحیفها مُکَرَّمَةٍ گرامی داده شده نزد خدا مَرْفُوعَةٍ برداشته
شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِاَیْدِی سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی
فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کِرَامٍ بزرگان نزدیک خدا یا کریمان و مهربانان
بر مؤمنان که استغفار میکنند مر ایشان را بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت باد
انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود
صلی الله علیه وآله وسلم بآخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت برب النجم اذا هوی
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا
من کلابک و اندک وقتی گذشت که شیر سر او بکند و در این باب حسان بن ثابت
قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید مَا اَکْفَرَهُ چه کافرترین خلق
است هیچ نمی اندیشد که حق تعالی مِنْ اَیِّ شَیْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافرید او را مِنْ نُطْفَةٍ
از مقدار آب منی خَلَقَهُ بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال
و هیئات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کردانید او را
تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر
فَاَقْبَرَهُ پس بگور آورد او را تا همچو مردارها بر سر راه نیفکنند تا خوار و بی اعتبار نشود ثُمَّ

إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس چون خدای تعالی خواهد زنده گرداند او را و وقت نشور باز بسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد آنچه خدا فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و اطاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیان اند چه هرگز هیچ آدمیزاد از حقوق اوامر و نواهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمد

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند انسان إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده موجود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا آن که ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس رویانیدیم فِيهَا در زمین حَبًّا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و تاك انگور وَقَضْبًا و سبزیها وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغها دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه اینهمه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخهٔ ثانیه است جواب اذا آنکه ببیند احوال و شداید بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق او وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از دین وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آن که مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی را از ایشان از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاری است که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره را حکایت منظوم است

کشتی آورد در دریا شکست تخته ماند و جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بران تخته بماند کار شان با یکدگر یکجا بماند
نه ز گربه موش را در دل گریز نه بموش آن گربه را چنگال تیز
هر دو شان از هول دریای عجب در تحیر با زبان خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود یعنی آنجا نه توی نه ما بود

وُجُوهٌ رویها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ و خناک و شادان بسبب نجات از نیران و وصول بروضهٔ جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشد آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بران غبار و تیرگی تَرْهَقُهَا فرو گیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی أُولَئِكَ آن گروه که روی سیاه و کوفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگرویدگان اند الْفَجَرَةُ دروغگویان و نابکاران تبه کاران

سورة التکویر بسم الله الرحمن الرحيم ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که دوست دارد آن که منکر روز قیامت یعنی معاینه ببیند آن روز را بس باید که بخواند این سوره را إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شوند و روان شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و چون ناقهای ده ماهها از حمل ایشان گذشته باشد و نزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است عُطِّلَتْ فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ و آنگاه که جانوران دشتی حُشِرَتْ جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ

واناگاه که دریاها را سُجِّرَتْ برافروخته آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود یا خشک سازند یا گرم کنند و بفشانند در فتوحات مذکور است که عبدالله بن عمر رضی الله عنه هرگاه که دریا را دیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وانگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل او رفیق سازند چنانچه صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدان وَاِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ وانگاه که دختر زنده در خاک کرده پرسیده شود یعنی از کشنده او قتله را سوال کنند بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختر را از خوف درویشی یا از جهة لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند و گویا آنست که از وی پرسند که چرا کشته شدی و فایده این سوال آن که کودک جواب دهد که مرا بیجرم کشته اند تا قاتل شرمنده و مخذول گردد وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وانگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند باز گشاده شوند وَاِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وانگاه که آسمان برکنده شود و در هم پیچیده وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وانگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ وانگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ هر نفسی مَا اَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش بر زمین دنیا و شش بر زمین محشر مشاهده نکنند ندانند که چه کرده است و انگاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی و عطائیست و با هر شری ملامتی و عنایی برهیچ حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار

بلاشک ای تو ای نازنین زمانه ای که دلربایی غم خوری فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده در روز اَلْجَوَارِ الْكُنَّسِ رونده گان در مغارب خویش یا نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس کواکبست و کنس وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب انگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح اِذَا تَنَفَّسَ که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدا الطلوع اوست جواب قسم حیث اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ هر اینه خواندن فرستاده ایست كَرِيْمٍ بزرگوار نزد خدای تعالی یعنی جبرئیل علیه السلام در میان آورده که مراد محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و بقول اول ذِیْ قُوَّةٍ صفت جبرئیل است یعنی او خداوند قوتست در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش مَكِيْنٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثَمَّ اَمِيْنٍ در آسمانها با امانت بود در وحی گزاردن و اگر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه و آله و سلم پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوت و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِمَجْنُوْنٍ دیوانه چنانچه گمان دیدید وَلَقَدْ رَاٰهُ و بدرستی که دیده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ بر خبرها پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بِضَنِيْنٍ بخیل که شما را تعلیم نه دهد و از شما پوشیده ندارد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ سخن دیو

رجیم ٭ ان شهب فاین تذهبون پس کجا میروید سخن مبین راستی و درستی یعنی چرا از و
اعراض میکنید ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پند للعالمین ٭ مر عالمیان را یا محمد
صلی الله علیه و آله و سلم مگر شرف اهل عالم لمن شاء بدل است از عالمیان یعنی قرآن
موعظه ایست مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم ٭ آن که مستقیم شود در راه خدای تعالی
و سیر در حق کند در اسباب نزول آورده که ابوجهل چون آیت شنید گفت چون این
کار با ما است و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر خواهیم نشویم آیة آمد
که و ما تشاؤن و نخواهید شما استقامت و هدایت را الا ان یشاء الله مگر آن که
خواهد خدای تعالی رب العالمین ٭ پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
فرموده که حق سبحانه ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او
و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فعل داری و بکدام فعل می نازی
و حال آن که ترا هیچ نیست — ز سر تا پا همه پیچیم در هیچ چه پا چه سر همه هیچیم در هیچ

سورة الانفطار بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت ٭ آنگاه که آسمان شکافته
شود و اذا الکواکب انتثرت ٭ و آنگاه که کواکب فرو ریزد و در تبیان آورده که کواکب
بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه اند
چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند و اذا البحار
و آنگاه که دریاها را فجرت ٭ روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد
و اذا القبور بعثرت ٭ و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات
از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه
از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی و اخرت ٭ و آنچه از پس گذاشته از ترک عمل یا توبه ع

و گفته

و گفته اند دانند هر چه کرده است با اول عمر و آخر عمر آنگه خطاب رسد بکافر که یا ایها
الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز بفریفت ترا که فخر کنی بربک الکریم ٭ بخداوند
بزرگ خود و گفته اند که فریبنده او دشمنی مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل و یا متابعت هوا
یا محبت دنیا آورده اند که نزول این آیت در شان ابو الاشدین است که حضرت رسالت را
صلی الله علیه و آله و سلم بیازرد و عقوبت بوی نرسید اینجا میگوید که چه چیز ترا غره کرده
تا از عذاب خدای تعالی ایمن شدی و او بامهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما بر آنند که
این خطاب عام است مر همه آدمیان را یعنی آن که ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی
شدی در خدای تعالی و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمة الله علیه فرموده که اگر خدای تعالی
از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل گوید که اهل اشاره میگویند
ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم
بکریمی تو — چو تو دادی مژده لا تقنطوا من جرم ز عصیان و عتو چون توام
اشکسته را سازی درست پس خطا بر امید عفو تست الذی خلقک آن خداوند
که بیافرید ترا و هیچ نبودی فسویک پس راست کرد اعضا و اجزاء ترا فعدلک پس معتدل گردانید ترا
از خلقت غیر تو از حیوانات و ممیز ساخت بخلقتی که مفارق خلق ایشان است فی
ای صورة ما شاء در هر صورتی که خواست رکبک ٭ ترکیب کرد ترا و در هم بست کلا
نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بل تکذبون بلکه شما تکذیب میکنید
بالدین ٭ بروز جزا دادن از روی عناد و ان علیکم و بدرستی بر شما بر کردار و گفتار شما لحافظین
نگاهبانانند از ملائکه کراما بزرگان نزد خدای عز و جل کاتبین ٭ نویسندگان
روزنامه افعال و اقوال شما را یعلمون میدانند ما تفعلون ٭ آنچه میکنید از نیک و

بدی وازروی دانش مینویسند ان الابرار بدرستی نیکوکاران و فرمان برداران لفی
نعیم ۔ در بهشت اند وان الفجار و بدرستی که دروغگویان و منکران حشر لفی جحیم ۔
در دوزخ اند یصلونها درآیند بدوزخ یوم الدین ۔ روز حساب یعنی قیامت و
ما هم و نیستند فجار عنها از دوزخ بغائبین ۔ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون
نیایند وما ادریک و چه چیز دانا گرداند ترا یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین ۔ که چیست روز شمار
مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کنه او را هر کس در نیابد یوم لا تملک روزی
که مالک نشود نفس هیچ نفسی لنفس برای هیچ تنی شیئا ۔ چیزی را از منفعت یعنی
هیچکس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند والامر و حکم و فرمان یومئذ
لله ۔ آن روز مر خدای راست رخصت شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد سوره
المطففین بسم الله الرحمن الرحیم ۔ آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانت عظیم داشتند
چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند
در اثنای طریق این سوره نازل گشت که ویل للمطففین الذین ۔ وای مر کاهندگان را در
کیل و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود
بخریدی و یکی که خوردتر بود بفروختی حق سبحانه در شان وی فرستاده که آنانکه اذا اکتالوا چون
میستانند به پیمانه علی الناس از مردمان بار خود یستوفون ۔ تمام میستانند واذا کالوهم
وچون پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشان را یخسرون ۔ می کاهند
وزیان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا
او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کلهما در نهاد و بسنجد
دمیسوزد ... تو کم دهی و بیش ستانی بگاه وزن ... روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند

ربع

الا یظن آیا نمی‌دانند و یقین ندارند اولئک آن گروه بیش ستانان و کم دهندگان
انهم آنرا که ایشان مبعوثون ۔ برانگیختگانند لیوم عظیم ۔ مر روز بزرگ را یوم یقوم
الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین ۔ مر حکم آفریدگار عالمیان را
یعنی از پای ننشینند تا فرمان رسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات صد سال
استاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه برند و این شفاعت کبری باشد کلا ان
کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین ۔ در سجین بود و آن صخره ایست مجوف
برزیر دوزخ پوشیده چه جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار
رضی الله عنه مرویست که کتب فاجران بآسمان برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر او
بنهند وما ادریک ما سجین ۔ و چه دانا تو که چیست سجین یعنی جائیست با هول و هیبت
وکتب فجار کتاب مرقوم ۔ کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هرکه ببیند داند
که در آن خیر نیست ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت
و محنت یومئذ للمکذبین ۔ آن روز مر مکذبان راست الذین یکذبون آنانکه
تکذیب کرده اند بیوم الدین ۔ مر روز جزا را و باور نداشته اند وما یکذب به و تکذیب نکند
آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته اثیم ۔ بزهکاری اذا
تتلی علیه چون خوانده شود بروی آیاتنا آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از
حق که این اساطیر الاولین ۔ افسانه های پیشینیان است کلا نه چنان است که می
گویند بل ران بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای
ایشان یا زنگار انکار بران نهاده ما کانوا یکسبون ۔ آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی بشامت

سیاه شده دلهای ایشان زنک خورده و حجاب شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناه کند
نقطهٔ سیاهی بر دل او پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد کلا انهم حقا ایشان
عن ربهم از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار پروردگار خود یومئذ
لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی ازان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام
مالک رحمة الله علیه معنی این آیت پرسیدند فرمودند که حق سبحانه و تعالی محجوب سازد اعدای
خود را تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیاء خود تا بلقا وی برسند امام شافعی رحمة الله علیه فرموده
که لمحجوبون که در شان کفار واقع شده دلالت میکند بران که مؤمنان از دولت دیدار خواهند بود
و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند کوئی به بهشت
میهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد چون دشمن و دوست بی حالت یکی فرق دران
میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی که ایشان لصالوا الجحیم در آینده گانند بدوزخ
ثم یقال و پس گفته شوند یعنی زبانیه ایشان را گویند هذا این عذاب الذی کنتم به آن
عذابیست که بوده شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان کتاب الابرار حقا
بدرستی کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر
و گویند آن قائمهٔ یمنی بود در زیر عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک و چه چیز
دانا ساخت ترا تا بدانی که ما علیون چه چیز است علیون یعنی محلی است بلند و با مکانت
و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کنند دانند
که درو همه خیر است یشهده المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکهٔ مقرب
که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و در روز قیامت بر آن
گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و کان لفی نعیم در بهشت باشند

علی الارائک

علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون مینگرند بکفار که ازان شادمان و
خوشحال میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند
تعرف بشناسی تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی
نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن یسقون آشامیده میشوند یعنی بر ایشان
می آشامند من رحیق از شراب خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده شده
ختامه مسک مهر او بجای گل مشک است مهر نهند آن کنند سبب
بدان که سر او باز ار مهر آن بدست خود بردارند و فی ذلک و درین شراب فلیتنافس
المتنافسون پس باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجا آرند که سبب
استحقاق شراب آن گردد و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمهٔ تسنیم است
و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت العرش
بهشت میریزد و آن اشرف اشربهٔ بهشت است عینا یشرب عینی چشمه که می آشامند
بها المقربون ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی صرف آن می نوشند
و ممزوج با برار میرسد صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی الله نشده اند
یعنی محبت حق را بمحبت غیر حق نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنهاکه محبت ایشان
آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد ما شراب عشق می نوشیم و مردم درد صاف
نوشان دیگر اند و درد نوشان دیگر اند و در بحر الحقایق آورده اند که رحیق اشارتست بشراب
خالص از کدورات خمار کونین و اوانی مختومهٔ دی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مشک
محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا
و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب و مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه

ازین شراب ناب بچشید بوی از سر این سخنان بمشام جان وی رسد سرمایهٔ ذوق
دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می نچشیده چه دانند آورده اند که صنادید
قریش هرگاه فقرا اصحابه را چون عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال
ایشان را بدیدندی با ایشان سخریت و استهزا کردندی آیت آمد که اِنَّ الَّذِینَ اَجْرَمُوا
بدرستی آنانکه شرک آورده اند کَانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا هستند از آنان که گرویده اند
یَضْحَکُونَ میخندند وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمومنان یَتَغَامَزُونَ بچشم غمز
کنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهة استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی
کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو
اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند راس و رئیس ما اصلع
بود یعنی علی کرم الله وجهه و بدین سخن بسیار بخندیدند و هنوز امیر بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندند و بچشم
و ابرو غمزه میکنند وَاِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند اِلَی اَهْلِهِمْ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَکِهِینَ
باز میگردند شادان و خورم بدانچه کرده اند وَاِذَا رَاَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان
مر مومنان را قَالُوا میگویند با یکدیگر اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی این گروه که متابعان محمد اند لَضَالُّونَ
هر آینه گمراهانند وَمَا اُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَیْهِمْ بر مومنان
حَافِظِینَ نگاهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا
پس روز قیامت آنان که گرویده اند مِنَ الْکُفَّارِ از حال کافران یَضْحَکُونَ میخندند عَلَی
الْاَرَائِکِ بر تختها آراسته بجواهر یَنْظُرُونَ مینگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب
و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده در از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند

بیائید در بهشت پس ایشان بتعجیل تمام در بهشت روان شوند و چون بدان در رسند خزنه در
در بروی ایشان در بندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال
ح خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ ٥
آن عملها را که بودند که در دنیا میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان
دشمنان ایشان را پاداش دادم تا بعوض خنده کافران مومنان بر ایشان امروز
خندند بر حال پریشان ایشان سورة انشقت بسم الله الرحمن الرحیم ٥ اِذَا السَّمَاءُ
انْشَقَّتْ ٥ آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَاَذِنَتْ و بشنود و فرمان
لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را وَحُقَّتْ ٥ و سزاوار شد مر آسمان با انقیاد با مر خدا تعالی و
اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ ٥ و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها را از میان بردارند
و اورا پهن باز کشند وَاَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِیهَا آنچه درون وی است از گنجها و اموات
وَتَخَلَّتْ ٥ و خالی شود از همه وَاَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ
و سزاوار باشد استماع حکم ربانی را جواب اِذَا آنست که ببیند انسان ثواب و عقاب را
یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی اِنَّکَ کَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نماینده اِلَی
رَبِّکَ بسوی جزای پروردگار خود کَدْحًا کار کردنی بجد و جهد فَمُلَاقِیهِ ٥ پس تو ملاقات کننده
عمل خود را یعنی پاداش آن را فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ پس اما آنکه داده شود کِتَابَهُ نوشته اعمال او
بِیَمِینِهِ ٥ بدست راست او فَسَوْفَ یُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا
یَسِیرًا ٥ حسابی آسان بلا مناقشه و مضایقه وَیَنْقَلِبُ و باز گردد اِلَی اَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی
بگروه مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا ٥ شادمان
بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ و اما آنکه داده شود کِتَابَهُ نامهٔ

گرداراد و در آذ ظهره از پس پشت او بدست چپ او و آن چنان بود که دست راست او را بر او
بندند و دست چپ او را بر پس پشت او و از آن طرف نامه در دست وی نهند و چنین گ
فسوف یدعوا ثبورا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را یا گوید وا ثبوراه
و این کلمه هم طلب هلاکت است ویصلی و درآید سعیرا با آتش افروخته انه کان
بدرستی این کس بوده است فی اهله در میان کسان خود در دنیا مسرورا شادان
نازان بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی او گمان برده است ان لن یحور
آن که باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بلی آری او را بازگشت خواهد بود
ان ربه کان بدرستی خدای او هست به باعمال او بصیرا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت
بلکه محشر خواهد آورد و جزا بسزای او بد و خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند
میخورم بالشفق بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده میشود
و غیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل و
صاحبین رحمهم الله اما امام اعظم رحمة الله علیه فرموده که آن بیاضی است که از عقب حمره
بنماید و جمعی بر آنند که بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی با فقی واللیل
و سوگند بشب وما وسق و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد
والقمر و سوگند بماه اذا اتسق آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد لترکبن که هر آینه سوار
و ملاقی شوید طبقا حالی را عن طبق بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگ است و شدائد
روز قیامت و مواطن آن احوال آن که یکی بعد از دیگری میشود در تفسیر زاهد آورده که مراد
تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید
و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخوخت تا آخر احوال فما لهم پس چیست آدمیان را که باوجود

این حالها لا یؤمنون ایمان نمیآرند بخدای تعالی و روز جزا و چون خوانده میشود علیهم القرآن
بر ایشان قرآن لا یسجدون سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی از علما اینجا سجده
سجده می کنند و هم در آخر سوره ابوهریره رضی الله عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پیغمبر
اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجده قرآن و صاحب فتوحات این
سجده را جمع گفته که بعد از استماع لفظ قرآن است و قرآن جمع باشد بر صفات
و تقدیس و سجده ناکردن کفار نه از جهة قصور دلیل و انقطاع حجت است بل الذین
کفروا بلکه آنان که گرویده اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را و دقت بر نمایند
در آیات آن والله اعلم و خدای تعالی داناتر است بما یوعون با آنچه نگاه
میدارند در دل خود از کفر و میپوشند از کینه مومنان فبشرهم پس خبر کن ایشان را بعذاب
الیم بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است الا الذین آمنوا یعنی مگر
آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزد
غیر ممنون ناکاسته و نابریده و منت نانهاده سورة البروج بسم الله
الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند بآسمان خداوند برجها مراد بروج اثنا
عشر است یا منازل قمر یا درهای سموات والیوم الموعود و سوگند بروز وعده
داده شده یعنی قیامت و شاهد و سوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند و مشهود
و سوگند بگواهی داده شده بر و که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و سلم
و مشهود امت او یا شاهد امت وی اند و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم
یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود بقول دیگر حجر الاسود است و حجاج یا عرفات
و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نماز گزارندگان در دنیا آدم علیه السلام

و ذرّیت او یا عیسی علیه السلام و امّت او و یا ایام دولت و عمل کنند کار بر ایشان و بجز
تقدیر جواب قسم این است که قتل بدرستی هلاک شدند و ملعون گشتند اصحاب الاخدود
خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس منجم و در زمان او
ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بر آن بود چون بسن شیخوخت رسید بعرض
ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوای من راه یافته دیده از مهر شعاع
تیره شود گوش وقت سماع خیره شود نه زبان را مجال گویائی نه تن خسته را توانائی
صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم را بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم
و بعد از من خلیفه باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران منوال که
مدعا داشت پسری بوی سپرد و آن ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر
بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیه را پسندید و به ارشاد راهب متدین
شد و خداپرست گشت روزها بهانه آن که از ساحر تعلیم میگیرد میامد و با راهب صحبت میداشت
تا مردی عاقل و عامل و مستجاب الدعوت گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه
خود میرفت اژدها بر سر راه آمده و ممر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند
آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود
باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد و قضیه دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخن در
گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او
مرادات حاصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا نمود
جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد
و جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم

روشن نزدیک ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه بینا شد
گفت خدای تعالی مرا صحت بخشید ملک گفت خدای تو کیست حاجب جواب داد که هو الله
الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این یقین از که داری تا من هم بدو
بگروم حاجب از شغفی که بر اسلام داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را
طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندان که جد و جهد نمودند که جوان از دین
برگردد برنگشت و حکم شد که جوان را بدریا غرق گردانند جمعی وی را بلب بحر بردند و او دعا کرد
همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را
بکوهی برند و بپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود تا باد برآمد و کلان را از
کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا وی را در آتش افکندند القصه دیگران برخاستند
و او را ضرری نرسید پس از دار در آویختند و تیر باران کردند هیچ تیر بوی کار نکرد
جوان گفت ای ملک بگرو بدان خدای که این همه آثار قدرت از و مشاهده کردی منبع
هر چیز که بود و هست مخترع هر چه وجود دارد هست ملک عناد ورزید و گفت نمیخواهم
الا قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام
و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن مجلس همه
بیک بار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد بفرمود تا چند جا زمین کو کردند
و در هر کو آتش برافروختند و بر کرانه کوها نشسته هر کرا می آوردند و می رسید اگر بخدا
نگرویده بود میسوختند حق سبحانه ایشان را میفرماید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و
کوها در زمین النار ذات الوقود خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم اذ هم علیها
چون ایشان بودند بر کناره آتش قعود نشستگان و هم و ملک و اصحاب او علی ما یفعلون

برانچه می کنند بمؤمنان بگرویدگان از سوختن ایشان بالنش شهود حاضران و مشاهده بالمؤمنین
کنندگان وما نقموا و انکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی را الا ان
یؤمنوا مگر آن که میگروند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید
ستوده که برحمت او استوار باید بود الذی آن خداوندی که مر او راست له ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای تعالی بر همه
افعال و اقوال مؤمن و کافر شهید گواه است و آگاه ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا
المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند
بآتش ثم لم یتوبوا پس بازنگشتند بخدا و از کفر توبه نکردند فلهم پس مر ایشان راست
عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان
آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان
و همه را بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی آنان که بگرویدند و عملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته لهم مر ایشان راست جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار
از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها
در جنب آن خورد و مختصر است ان بطش ربک بدرستی گرفتن آفریدگار تو لشدید
سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفت هرآینه و بیرا نجات نیست انه بدرستی خدای هو یبدئ
او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا و یعید و باز گرداند هم آنرا بر ایشان در
آخرت و این نشانه عدل است و هو الغفور و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود
دوست مر آنرا که فرمان برد این علامت فضل است بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل
بنوازد و برافرازد فضل او دلنواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران ذو العرش

خداوند

خداوند عرش یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید
کننده آنچه خواهد هل اتیک آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای
تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند فرعون فرعون و قوم او و ثمود
و قبیله ثمود و عسکر او آری این سخن منزل شده و منکران قبول نکردند بل الذین
کفروا بلکه آنان که کافر شدند فی تکذیب در باور نداشتن آن والله من ورائهم
و خدای تعالی از ورای ایشان محیط عالم است بدیشان یعنی قدرت وی بدیشان مشتمل است
و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند کافران در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت
است بل هو بلکه او قرآن مجید قرآن شریف و بزرگست نوشته شده فی لوح
محفوظ در لوحی که محفوظ است از تغییر و تحریف و در معالم آورده که لوح از یک دانه دُر سفید ع
طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب کنارهای او از یاقوت و او در کنار
فرشته است بر یمین عرش و آن فرشته واقف آنست سورة الطارق
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که شبی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود
با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابوطالب
بترسید و گفت این چه چیز است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این
ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل
علیه السلام نازل شد بدین سوره که والسماء سوگند بحق آسمان والطارق و کواکب
شبرو وما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد تا دانی که ما الطارق چیست طارق النجم
الثاقب ستاره درخشنده فروزان چون آتش جواب قسم چیست ان کل نفس
نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بروی رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد

واحصا مینماید فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشر و
نشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد وی مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده است خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ مخلوق
شده است از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم یَخْرُجُ آبی که بیرون می آید مِنْ بَیْنِ
الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَآئِبِ و از استخوانهای سینهٔ زنان اِنَّهٗ
بدرستی خدای عَلٰی رَجْعِهٖ بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده لَقَادِرٌ
تواناست یا بر بعث و اعادهٔ انسان بعد از موت انسان قادر است یَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ
روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند و مخفیات ضمایر را تا طیبات آن از
خبیث ممیز کرده یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی
بران اطلاع ندارد و آدمی بعمل او قایل بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای نهانی وسعی که روی
بران مترتب کرده گر پرده ز روی کارها بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود
در آن وقت که پوشیده ها پیدا شود فَمَا لَهٗ پس نیست انسان را مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانائی
در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد وَّلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بمدد کار او بلا را منع
و دفع کرده وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند بآسمان با باران یا بارجعت میکند
از هر زده و ملبند بآن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید اِنَّهٗ بدرستی قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ
هر آینه سخنی است درست و راست یا جدا کننده میان حق و باطل وَّمَا هُوَ بِالْهَزْلِ
و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریت اِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش یَكِیْدُوْنَ
مکر میکنند كَیْدًا مکر کردنی در دار الندوه جهة پیغمبر من این خبر مسبق نزول است بر فعل
یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَّاَكِیْدُ كَیْدًا و جزا دهم مکر ایشانرا

باستدراج

باستدراج جزا مناسب آن فَمَهِّلِ الْكٰفِرِیْنَ پس مهلت ده فرا یعنی تعجیل مکن
در طلب هلاک ایشان اَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشانرا رُوَیْدًا مهلتی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد
حکم امهال منسوخ است بآیت قتال بسم الله الرحمن الرحیم سَبِّحِ اسْمَ
رَبِّكَ الْاَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از اتخاذ شریک در آن و اطلاق
بر غیر حق سبحانه و تعالی و گویند اسم صله است و معنی آن که بپاک بستا و فرد دان
واز هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگو سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون
این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم اَلَّذِیْ
خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیز را فَسَوّٰى پس راست کرد خلق هر یک را آن که علی
فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید آدمی را یا راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت
وَالَّذِیْ قَدَّرَ و آن خدای که تقدیر کرد روزیها را فَهَدٰى پس راه نمود بطریق اکتساب آن
یا مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر ساخت مدت ملک جنین
در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰى و آن خداوند که بیرون آورد
از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهٗ پس ساخت آن را
گیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَآءً خشک و ریزه و مرده اَحْوٰى سیاه و تیره و محققان
از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب
و خورم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و سیاه او خواهد بود
اگرچه خورم و تازه است گلشن دنیا ولی نکبت باد خزان نیم ارزد بلکه خورد
قرص قمر ز جای برو که خوان چرخ بیک تای نان نمی ارزد آورده اند که چون جبرئیل
علیه السلام آیتی یا سورتی از قرآن نازل شد و بخواندی حضرت رسالت پناه هم آنرا آغاز

فرمودی و همسو زجبرئیل علیه السلام باخر نارسیده آن حضرت از اول تلاوت کردی
بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو
خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل ما هر بار تو خواند فَلَا تَنْسَىٰ پس فراموش نکنی آن را از قوت حفظ که
بتو ارزانی داشته ایم با آن که تو امی هستی تا حفظ این سوره و آیات نشانه دیگر باشد
بر رسالت تو در این آیت بشارتست مر آن حضرت را که آنچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد
بران وجه که جبرئیل بفرمان ما همدرس تو خواهد بود چنانچه در خبر آمده است که هر سالی در ماه مبارک
رمضان جبرئیل علیه السلام یکبار نازل شدی و قرآن را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تلاوت نمودی و در آخر سالی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت
فرمود دو نوبت آمده و قرآن را تلاوت کردند و آن حضرت باصحاب اهل خود فرمود که
گویا اجلم نزدیک است که درین ماه رمضان دو نوبت جبرئیل علیه السلام آمد و قرآن را
ختم کردیم و در هر سال یک نوبت نازل شدی و همچنان بود که آن حضرت فرمود إِلَّا مَا
شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بدان وجه که تلاوت آن منسوخ گرداند حق سبحانه
از صحف صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای میداند آشکارا را از احوال خلق
وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا
لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ پس پند
ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ بدرستی سود کند پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند
یا نکند یعنی تو پند دادن فرومگذار اگر کسی بدان منتفع شود یا نشود و من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند گیرد مَنْ يَخْشَىٰ
کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظت بدبخت ترین یعنی کافر

که آن ذلی

لان فاسق اشقی است الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ در آید باتش بزرگتر یعنی درکه
آتش جهنم که آن از آتش دیگر تیزتر و سوزنده تر است در حدیث آمده که این آتش
یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است
که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه
علیا باشد که جای گنهکاران امت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد ثُمَّ لَا يَمُوتُ
پس آن بدبخت ترین نمیرد فِيهَا دران نار کبری تا بیاساید وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد
زندگی که ازان راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی رستگار یافت مَنْ تَزَكَّىٰ آن که پاک گشت
از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز
گزارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر حرام گفت و نماز پنجگانه
ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما
می گزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را خطاب باهل شقاوتست که بدنیا مشغول
شده کار آخرت نمیسازند وَالْآخِرَةُ و آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا وَأَبْقَىٰ و پاینده تر
إِنَّ هَٰذَا بدرستی این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ هر آینه در صحیفهای پیشینیان است یعنی کتب
نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ در صحیفهای ابراهیم که ده ع
است و در صحف موسی علیه السلام یعنی الواح سورة الغاشیة بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامت است و او بپوشد خلایق را
با هوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک
بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ
رنج کشنده دران عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که ازان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن

سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَىٰ نَارًا
در آورده شوند در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ حَامِيَةً بنهایت گرم رسیده
و بعض بفتح تا خوانند یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی نوبت غلبه
عطش آتش بایشان مانند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمهٔ آب بغایت گرم
و گفته اند از ان روز که آتش آفرینش این آب را میجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر
دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد
شبرق گویند و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد او
نگردد و در آخرة شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیت شنید
گفت پس شد ضریع مارا فربه خواهد کرد چنانچه شتران مارا آیت آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند
ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ از گرسنگی را یعنی مقصود از طعام
یکی ازین دو امراست و هیچکدام دست نمیدهد از طعام دوزخ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها
در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد اثر نعمت بر وی پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و ذو بهاء باشند
لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسند کننده یعنی پسندند کاری را که کرده باشند و راضی
شوند از عمل خود چون ثواب آن را ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند
لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان وجوه ناعمه یا نشنوی ای مخاطب فِيهَا در ان بهشت عالی
لَاغِيَةً بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا در ان بهشت عَيْنٌ
جَارِيَةٌ چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در ان بهشت تختهای
مَرْفُوعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که
مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بر وی نشیند بر زمین آید و چون بر قرار

گردد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَأَكْوَابٌ و در ان بهشت کوزها بود بی دسته و لوله
مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر هم یکدیگر
وَزَرَابِيُّ و زرابیها مَبْثُوثَةٌ گسترده امام زاهد رحمة الله علیه آورده که چون کفار مکه لفظ سرر مرفوعه
شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید که واقع است پس بلال و خباب و امثال ایشان را
کار افتد و پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا از ان بلندی
فرود آیند آیت آمد که أَفَلَا يَنظُرُونَ آیا نمینگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما
كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آنهمه بلندی و بزرگی برشته مسخر گردد
میشود تا برو بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در زمان پست شود تا
چه خلق شتر دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم و حکمت جل جلاله چه بزرگ
است بارگران بر دارد و منقاد است همه را فرمان بر و قانع است از همه گیاهها بچرد
متحمل است در تشنگی شکیبائی در زدو بنجهه است که بیابانها بی آب قطع کند و هر چه مطلوب است
از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصل است پیر روم قدس سره فرموده
برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خار خوری قانع
در بارکشی راضی این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی در تبیان آورده که مخاطب بنده
و اکثر ایشان اهل بیه باشند و مال ایشان شتر است هر طرف که می نگرند جز آسمان و
زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمینگرند بآسمان
که بحکمت ما كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر
نمیکنند بکوهها که بقدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین و محکم گشته
وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمینگرند بزمین که چگونه پهن گسترانیده شده است تا جای

آرام خلق باشد فذکّر پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر کردن در دلایل قدرت ما
اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان
بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این را نسخ کرده اِلَّا مَنْ تَوَلّٰى
لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَكَفَرَ و نه گرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ پس
عذاب کند خدای تعالی او را اَلْعَذَابَ الْاَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا
بقحط و قتل و اسر معذّب بوده اند اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ماست بازگشت ایشان ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در
محشر سورة الفجر بسم اللّه الرحمن الرحیم وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت
مناجات دوستان است یا نماز صبح که آرام جان بیدلان است و بقول بعضی مراد
روز اول محرم است که سال ازو منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشره مقترن است یا بامداد
آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان دران است
یا سفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح روز قیامت که روز دیوان است و یا
و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و سلم
و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار آب
از حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان
وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی ده ذی حجه که عرفه دران است یا ده اول محرم که عاشورا
ازان است یا ده آخر رمضان که شب قدر تعبیه در دست یا ده میانه شعبان که شب برات
ازوست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست
چون عزّ و ذلّ و قدرت و عجز و علم و جهل و قوّت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد

نصف ع

روز اول ذی حجه مستان

صفات او چون عزّ بلا ذلّ و قدرت بی عجز و علم بلا جهل و قوّت بلا ضعف و حیات بلا
موت یا شفع خلق اند و مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و وتر خالق اَللّٰهُ الْاَحَدُ یا شفع اعداد و
جمیع جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات بهشت
و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه
و بیت الحرام وَاللَّيْلِ اِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی
آورده که شب معراج است و بقولی شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِيْ ذٰلِكَ آیا هست
درین سوگند که یاد کردم قَسَمٌ لِذِيْ حِجْرٍ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کنند و
دانند که این سوگندی است محقق و مؤکّد و جوابش اینست که عذاب خواهم کرد مکذبان را
اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد اِرَمَ یعنی
ارم و ابن عاد را ارم میگفته اند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوص بن ارم و ارم
و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام بوده و گفته اند ارم نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد
اهل ارم باشد پس عاد را باز صفت میکند ذَاتِ الْعِمَادِ خداوندان قامتهای بزرگ یا اهل خیمه
و خرگاهها اَلَّتِيْ لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشده مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و زور
فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد بوده است و ذات العماد صفت او
یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگ است چنان بنائی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل
اجمال آنست که عبد اللّه بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحرای عدن می گشت در بیابانی
بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود عبد اللّه بامید آنکه کسی ببیند
و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد در بی دید هر دو مصراعش مکلّل بجواهر قیمتی و هیچکس را
در آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت

ارم ابن عاد بود

بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها بر همین وتیره و بجای سنگریزه مرواریدها آبها ریخته
و در حوالی هر قصوری آبها روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار و شاخهای آن از زمرد و
از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هٰذِهِ الْجَنَّةُ الَّتِي وُعِدَ بِهَا الْمُتَّقُونَ این چه
منزل چه بهشت این چه مقام است پس قدری از ان جواهر برداشت و در لشکر پیوسته باز آمد و مردمان آن گوهرها را در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنج کردند و قصه در زبانها افتاد
تا حدی که حال او بمعاویه که دران وقت حاکم شام بود انهار کردند معاویه او را طلبید و تمام
حکایت او را از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در همان مجلس بنشانید و کعب الاحبار را که حاضر
طلبیده پرسید که در دنیا شهریست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر
کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه آنرا در قرآن یاد کرده که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ
شهری چو بهشت از نکوئی چون قصر فلک بنا رسیده و آنرا شداد بن عاد ساخته
و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم زر و جوهر بود همه را جمع کرد
و صد قهرمان و با هر یک هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم بساختند بسیصد سال تمام رسید
و ده سال بهیای راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنت خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان او و آن بنا مانده بود حق سبحانه ملکی را فرستاد
تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و در کتب سابق خوانده‌ام
که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر ابروی او علامتی
باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس بازنگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله
ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنان که بریدند
کوهها را برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی قری و دیگر چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ

خداوند

خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او میخها بود که مردمان را بطریق
چار میخ تعذیب مینمودند الَّذِينَ آنان که ذکر ازین سه گروه که جمیل و غوایت طغوا
از حد بیرون گذشتند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا و بسیار کردند
فِيهَا الْفَسَادَ دران شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ
پس بریخت عَلَيْهِمْ ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون
ضرب تازیانه را اختصاص عذابها میدانستند هر گونه از عذابها سوط می‌گفتند
حق سبحانه و تعالی قانون کلام ایشان عذابها خود را سوط گفت و گفته‌اند درین کلمه
استعاره است بآن که عذاب دنیا ایشانرا بنسبت عذاب آخرت چون نسبت تازیانه است
بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود إِنَّ رَبَّكَ بدرستی پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ
خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کسی که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگان
هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه همه را می‌بیند و میشنود و بر وی پوشیده نیست هم
داند و هم آنچه نهانتر باشد يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ پس اما آدمی
یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند او را رَبُّهُ پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری
و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی گند بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد بعیش و معیشت و فراخ
گرداند و آسانی کار و بسازد فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من مرا بزرگ داشت و بآن
این کرامت مرا داد وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و تنگی فَقَدَرَ
پس تنگ سازد عَلَيْهِ رِزْقَهُ بر روزی او فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي پروردگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا
کافر امت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است
چه آسایش درویشان بیشتر و آرام ایشان افزون از اغنیاست در دنیا و آخرت بلا حساب

عقابند ای دل اگر بدین بتحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری کلا نه چنان است
که گمان برده اید ای کافران بلکه اکرام بطاعت است و خذلان بمعصیت ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم
بلکه اهانت شما بدان است که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید و لا تحضون و دیگر
نمیکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویش و تاکلون التراث
و میخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام
و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و حصهاء ایشان را نمیدهید و خود میخورید و تحبون
المال و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی فراوان با حرص و شره کلا اذا دکت
الارض حقا چون شکسته شود زمین دکا دکا شکستن بعد از شکستن یعنی پاره
گردد و جاء ربک و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود
و الملک و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صف از پس صف بحسب منازل و مراتب خود
در تفسیر امام ابو اللیث رحمة الله علیه مذکور است که اهل هر آسمان صفی باشند و جی
یومئذ بجهنم و آورده شود آن روز جهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را
و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد
و میخروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند در آن محل هیچ ملک مقرب
و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آمده میگوید یا رب نفسی نفسی حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که یا رب امتی امتی مالی و ما لک یا محمد ترا با من و مرا با تو
چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است یومئذ آن روز یتذکر الانسان
یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش و انی

له الذکری مراورا منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی
و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یقول گوید یا لیتنی
کاشکی قدمت پیش میفرستادم عمل خیر لحیاتی برای زندگانی من درین عالم
فیومئذ پس آن روز لا یعذب عذاب نکند کسی عذابه مثل عذاب خدای
احد هیچ یکی از مردمان و لا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را وثاقه مانند
بند کردن خدای احد هیچکس یعنی کسی قادر نشود بر بند کردن و مقید ساختن در آن روز زیرا که
فرمان مر خدایرا باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ مومن یا ایتها النفس المطمئنة ای
نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارجعی باز گرد از دنیا
الی ربک بسوی پروردگار خود راضیة در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مرضیة
پسندیده نزدیک خدای تعالی و چون روز قیامت شود گوید فادخلی پس در آی فی عبادی
در زمرهٔ بندگان شایسته من و ادخلی جنتی و در آی در بهشت من با زمرهٔ مقربان ع
سورة البلد بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد باین
شهر یعنی مکه و انت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر آن که موضع
امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بدان مقید ساخت بحلول
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
ای کعبه را ز یمن قدومت صد شرف وی مرده را ز مقدم پاکت صد صفا بطحی ز نور طلعت تو
یافته فروغ یثرب ز خاک پای تو با رونق و بها و گفته اند تو حلال بدین شهر مکه یعنی هرچه خواهی از
قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه
و قتل بعضی در وی و این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل و والد و سوگند بپدر یعنی

یعنی آدم علیه السلام یا ابراهیم علیه السلام وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است یعنی ذریت یا محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و گفته اند والد محمد است علیه السلام وَمَا وَلَدَ امت او و حق سبحانه قسم یاد
میکند بحبیب خود و با امت او جواب قسم این که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که
آفریده ایم آدمی را فِي كَبَدٍ در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام
و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کردیم ابو الاشدین را در غایت قوت داد
چنانچه که ادیمی زیر پا نهادی و ده تن آن را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پا او بیرون
نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دسترس نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
جفا کردی حق سبحانه فرمود که أَيَحْسَبُ آیا می پندارد ابو الاشدین أَنْ لَنْ يَقْدِرَ آن که
قادر نشود عَلَيْهِ أَحَدٌ بر وی کسی که از و انتقام پیغمبر من کشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ میگوید ضایع کردم
در عداوت پیغمبر مَالًا لُبَدًا مالی بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
بیازارند أَيَحْسَبُ آیا می پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ آن که ندیده است او را أَحَدٌ هیچ کس در وقت
نفقه کردن تا از و سوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بدان نفقه کردن مجازات
خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا ما ندادیم او را عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان می بیند وَلِسَانًا
و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را می پوشاند و بر نطق و اکل و شرب
معاونت مینماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم او را راه دو پستان تا بعد از ولادت در ان
چفسیده بشیر خوردن دران اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتب و
ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا
عقبه مثل است تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان از رفتن که متعب و تکلف بر عقبه بالا رود
و ملخص سخن آنست که چرا مال را که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفقه کرد در اقتحام

عقبه نکرد تا بآن که صرف کند در راه حق وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا کرد تو را مَا الْعَقَبَةُ کدام است
عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردن از بند بندگی یعنی آزاد کردن
در ضمن مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روز با گرسنگی
یعنی در وقتی که طعام دشوار یابند او را بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که
خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا یا مسکینی را که ذَا مَتْرَبَةٍ
خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت از احتیاج و تنگدستی
و درماندگی و این چنین کس عیالمند است یا وام دار یا بیمار یا خواستگاری
یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ و باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنان که ایمان آورده چه قبول همه خیرات بشرط ایمان
است وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبائی بر طاعت یا
از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده
بِالْمَرْحَمَةِ به بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای عز و جل أُولَئِكَ آن گروه
مومنان صابر و مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند که از جانب
یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا
و آنان که کفر ورزیدند و دروغ داشتند آیتهای مرا و نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلایل
کروه بر حق از کتاب و حجت هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ اند
که ایشان را از جانب دست چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند
عَلَيْهِمْ بر ایشان در دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ آتشی پوشیده یعنی سر آن در گرفته که از آن ع
معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون

آیه سوره والشمس بسم الله الرحمن الرحیم ۝ وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب وَضُحٰیهَا و
تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ و بماه اِذَا تَلٰیهَا چون از
پی رود آفتاب را یعنی از پس آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تا پی غروب شمس باشد
در لیلة البدر وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا جَلّٰیهَا چون روشن کند زمین را یا بزداید
زنگ و تیرگی را وَاللَّیْلِ و بشب اِذَا یَغْشٰیهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی جرم او
وَالسَّمَآءِ و سوگند بآسمان وَمَا بَنٰیهَا و بکسی که او را بنا کرده است وَالْاَرْضِ و بزمین وَمَا
طَحٰیهَا و بکسی که او را گسترده است وَنَفْسٍ و سوگند بنفس آدم علیه السلام وَمَا سَوّٰیهَا
و بکسی که تسویه اعضای او فرموده است فَاَلْهَمَهَا پس الهام داد و اعلام فرمود مر آن نفس را
فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاکی و پلیدی که او وَتَقْوٰیهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او
یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب سوگند جمیع قَدْ اَفْلَحَ بدرستی رستگار شد
مَنْ زَكّٰیهَا هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس و رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع اکتساب
فضایل وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند مَنْ دَسّٰیهَا هر که گم کرد خود را بفسق و جهالت
یا کم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تلاوت این آیت فرمود که
اللّٰهُمَّ آتِ نَفْسِیْ تَقْوٰیهَا وَزَكِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَكّٰیهَا اَنْتَ وَلِیُّهَا وَمَوْلٰیهَا محققان
بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هرگاه که نفس از شوب هوا فرد گشت فی الحال دل از
لوث تعلق بما سوی الله مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود
كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوٰیهَا بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام
اِذِ انْۢبَعَثَ بوقتی که برخاست اَشْقٰیهَا بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود

با جم

با جمعی بعقر ناقه قصد نمودند فَقَالَ لَهُمْ پس گفت ایشان را رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدا
یعنی صالح علیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ ناقه خدا را وَسُقْیٰهَا و آب خوردن وی را یعنی بگذارید آب را
در نوبت خود تا عذاب بر شما فرود نیاید فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب
فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ
پروردگار ایشان بِذَنْۢبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوّٰیهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بهمه
صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا یَخَافُ و نترسد خدای عُقْبٰیهَا عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد
و نترسید از تبعه آن چه کسی را بر وی دست نیست و تبعات را بر و راه نه سورة اللیل ع
بسم الله الرحمن الرحیم ۝ وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی و سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش
وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا تَجَلّٰی چون آشکارا شود و ظلمت شب را زایل گرداند وَمَا خَلَقَ
و سوگند بکسی که بیافرید الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی نر و ماده یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا هر نر و
مؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم این است که اِنَّ سَعْیَكُمْ بدرستی که جد و سعی شما
در کردارها لَشَتّٰی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و
کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید
فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای تعالی وَاتَّقٰی و پرهیز کرد از شرک و کبائر
وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله
یا وعده عوض را که وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهٗ اغلب مفسران آنند که این سوره
بعضی در شان سیرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه نازل شده و برخی در صفت
امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده که درباره دو کس است یکی اتقی که
پیشرو صدیقان است از این امت یعنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه و یکی اشقی که پیشوای منافقان

است از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فاتحهٔ سوره شب و روز قسم یاد میکند
اشارت بظلمت یکی و نور است دیگری یعنی در شب ضلالت کفر آن گمراه بود
که ابوجهل شغرزاد در روز دعوت همچنین آن نور هدایت ظاهر شد که ابوبکر تقریر رضی
عنه سر رشندلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیق نقش مسلم زمهر کل
روز دین را روشنائی بد و اهل یقین را آشنائی آورده اند که امیة بن خلف بلال را
رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین بگردد و هر زمان
آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود آنجا که منتهای کمال او داشت هرچند جور بیشتر
محبت زیاد داشت روزی صدیق رضی الله عنه دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود
و سنگهای گرم تفسیده بر سینهٔ وی نهاده و او درین حال احد احد میگفت ابوبکر را
رضی الله عنه دل بر او سوخت و گفت ای امیه دار بر تو این دوست خدا را چندین عذاب میکنی
امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر او میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض
میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت
و صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان
نمیشد و دل صدیق از وی ملول میبود چون این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را
با تمام استعداد او را بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد حق سبحانه
این سوره فرستاد و از سیرت صدیق رضی الله عنه خبر داد و فرمود که هر که مال انفقه کرد و یاد داشت
آن را التصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که آسانی دهیم در اللیسری برای طریقهٔ نیکو که
سبب آسانی در راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که تیسیر در روح در دست و اما
من بخل و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا نگفت کلمهٔ توحید و استغنی او و بی نیاز دید

خود را از ثواب خدای تعالی و بدین سبب موجبات آن رغبت ننمود و کذب بالحسنی و
و تکذیب کرد خصلتی نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعدهٔ حق را باور نداشت
فسنیسره پس مهیا کرده ایم او را للعسری برای صفتی که مودی به دشواری و محنت بود یعنی
کرداری که او را به دوزخ برد و ما یغنی عنه و دفع نمیکند از وی عذاب را ماله مال وی که بدان بخل کرد
اذا تردی چون بمیرد یا بسر درآید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا بدرستی
که بر ماست للهدی بیان کردن حق و باطل و وعده و وعید و ان لنا و بدرستی
ما راست للآخرة آن سرای عقبی و الاولی و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک
ملک مائیم هرچه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم فانذرتکم پس بیم میکنم شما را
نارا تلظی باتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا الاشقی
مگر بدبخت ترین یعنی امیه یا ابوجهل الذی کذب آن کس که تکذیب پیغمبر را کرد و تولی
و روی بگردانید از ایمان و طاعت و سیجنبها و زود بود که دور کرده شود از آن آتش
الاتقی پرهیزکارتر یعنی ابوبکر الذی یؤتی ماله آن که میدهد مال خود را یتزکی
میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابوبکر که او را خرید
و آزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرمود که و ما لاحد و نبود هیچکس را عنده نزدیک
ابوبکر من نعمة تجزی نعمتی که مکافات کرده شود الا ابتغاء وجه ربه الاعلی
لیکن این کار کرد برای رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است و لسوف یرضی و زود
باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود است سورة الضحی بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد را فرو گذاشت

دو دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان از این سوره فرستاد که وَالضُّحیٰ یعنی بلند گشتن چاشتگاه
که آفتاب درین وقت ارتفاع و نور در متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدا تعالی در ان وقت
با موسی علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون در ان وقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد از ضحی صلوة الضحی است
یا صلوة الضحی وَاللَّیْلِ اِذَا سَجیٰ ۵ و سوگند بشب انگاه که تاریک شود و بپوشاند اشیا را بظلمت خود
امام قشیری رحمة الله علیه گفته که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره
فرموده که مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار
جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی و کنایتست از سیاهی موی وی
صلی الله علیه و آله و سلم وَالضُّحیٰ رمزی از روی همچو ماه مصطفی است معنی وَاللَّیْلِ گیسوی
سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ
فرو نگذاشته است ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلیٰ ۵ و دشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود
و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان خواهد آمد و آن حضرت بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که
وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه از سرای عقبی بتو ارزانی خواهد فرمود و آن هزار
قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن مشک اذفر در هر کوشکی از خدم و حور و نعیم و
امتعه و آنچه لایق آن بود خَیْرٌ لَكَ بهتر است مر ترا مِنَ الْاُولیٰ ۵ از کرامت نخستین
که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت توجه ساعت بساعت درجهٔ
رفعت متصاعد و بر ذروهٔ اکمل مترقی است وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ و زود باشد که عطا دهد
ترا آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گناهکاران امت فَتَرْضیٰ ۵ پس تو خشنود شوی
یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه در

بفرمود که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن این است لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَحْمَةِ اللّٰهِ و ما اهل بیت برآنیم که امید در آیت وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ بیشتر است
چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد
تا همه بدوزخ کسی در کرد که دارد چنین سید پیش رو عطای شفاعت جنانش و همه
کرامت تمامی ز دوزخ رهند و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بپرسیدم پروردگار خود را پرسشی دوست میدارم آنرا
که نپرسیدمی آنرا که گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملک عظیم دادی و فلان را این و آن عطا دادی
حق سبحانه و تعالی گفت ای محمد اَلَمْ یَجِدْكَ یَتیمًا آیا نیافت ترا پروردگار تو که یتیم بودی
فَاٰوٰی ۵ پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو و در زاد الحقایق آورده که از در یتیم
در صدف نبوت جا داد بس که غواص کرم در تک دریای قدیم غوطه زد تا بکف آورد
چون تو در یتیم یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی و بقطع علاقه
از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست
وَوَجَدَكَ و یافت ترا خدای تو ضَالًّا راه گم کرده بر دروازهٔ مکه وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا
آورده بود تا بجد و مادر سپارد فَهَدیٰ ۵ پس راه نمود ترا بآن که جدت را بسر تو رسانید
یا در راه شام وقتی که با میسره غلام خدیجه بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد
تا زمام شتر گرفته براه آورده یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا بآن راه نمود در حقایق
سلمی رحمة الله علیه مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد
و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ عَائِلًا و یافت ترا درویش و عیالدار فَاَغْنیٰ ۵ پس توانگر ساخت ترا
بمال خدیجه یا بآن که تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی

بمناهی خلق ترا غمگین گردانید بمکاشفهٔ نور جمال خود فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا
تقهر قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده و اما السائل و اما سایل را
فلا تنهر بانگ بر مزن و محروم مساز که درد بینوائی و ننگ دست کشیده و اما بنعمة ربک
و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فحدث پس حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق
برسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است
که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه
حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج
چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهة تحدث نعمت من خلق را
دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم سورهٔ نشرح بسم الله الرحمن الرحیم
الم نشرح لک ایا ما گشاده نکرده ایم برای تو صدرک سینهٔ ترا تا مناجات حق و
دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا ایا دل ترا گنجایش نداده ایم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود
قبول تواند کرد گفته اند شرح صدر اشارة است بآن چه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چنان معلوم شد که شق صدر آن حضرت متعدد
بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعهٔ آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ویرا برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم
از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه نهاد و از بالای سینه تا ناف من
بشکافت و میکائیل طشتی آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق را بدان آب بشستند
و جبرئیل علیه السلام دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آن طشتی از طلا مملو از

حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته باز بجای آن نهادند و نقلی هست که بجهة
از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم دلم
خزاین اسرار بود دست قضا درش ببست و کلیدش بدل داد و وضعنا و برگرفتیم عنک
وزرک بار گران ترا الذی انقض آن باری که گران ساخت ظهرک پشت ترا الذی
کفار بود و غم اصرار ایشان بر کفر و تعرض آن حضرت و گفته اند مراد غم گناه امت که
بدان گرانبار بود آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا درباره ایشان قبول فرمودیم و رفعنا لک
و برداشتیم برای اظهار قدرت تو ذکرک ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا
که نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند
ترا یاد کنند یا خود صلوات فرستادیم و دیگرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو النون
مصری قدس سره فرموده رفعت ذکر اشارة بدانست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان
مینمودند و طایر همت ایشان بالای عرش پرواز میکرد سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرسید
آنجا که تو ببال محبت بپریدی هر یک بقدر خویش بجایی رسیده اند آنجا که جایست تو آنجا
رسیدی ای محمد صبر کن فان مع العسر یسرا پس هر سختی که باد دشواری در دنیا آسانیست در
آخرة ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری که در مکه هست یسرا آسانی بود در مدینه در صحیح
آورده که با عسری که مدینه باشد یسری است و آن بهشت فاذا فرغت پس چون
فارغ شدی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون
فارغ گردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی با ستغفار از وزر
امت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل
این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده

جمال رحمانی وَاِلیٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ بسوی دعای پروردگار خود فارغب یعنی رغبت کن در همه وقت
و هر چه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست
و سخن تو در درگاه قرب مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول و مقصود و مکان
مکان بود و تست خدا امید هر آنچه مقصود تست سورة والتین بسم الله الرحمن الرحیم
وَالتِّیْنِ سوگند با انجیر وَالزَّیْتُوْنِ و بزیتون در انوار آمده که تخصیص این دو میوه
جهة آنست که انجیر میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوائی کثیر النفع ملین
طبع محلل بلغم مطهر گلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز و منمن بدن و در خبر آمده
که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه الیست و نانخورش و دوا و در وغنی
دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض
مقدسه یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده و یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس
و در معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که تین جبل جودی
و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُوْرِ سِیْنِیْنَ و سوگند
بطور سینا یعنی زبیر که محل مناجات حضرت موسی کلیم علیه السلام بوده وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ
و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم است
و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارة قسم است بشجره تینیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیه است
و شجره زیتونیه مبارک سریه روشن بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلی که بتجلی الهی
محلا است و بلد امین اخفی که محل امن و امان است از هجوم آفات و تعلقات اکوان و جواب
قسم این است که لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ در نیکو
نگاشتن یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و

اعتدال

اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی
اعم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم
او را اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ بزیرترین همه فرودان یعنی عالم طبیعت تا زمن گردانیدیم بوی آثار
ظهور و اظهار اطوار شعور و اشعار را و چون دقایق حقایق این آیت در جواهر التفسیر بسط
دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بدان حواله بمطالعه آنست و گفته اند معنی آیه آنست که
آفریدیم انسان را در نیکوتر صورتی و او را باز بردیم پس خرافت که ارذل عمر است و اسفل السافلین
اشاره بدان است و در آن وقت هیچ کار نتواند کرد و که بدان سن هیچ
اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنان که بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای ستوده و شایسته
فَلَهُمْ پس ایشانراست اَجْرٌ مزدی غَیْرُ مَمْنُوْنٍ نابریده و کم ناشدنی یعنی همچنانکه
در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور
مزد ایشان ثابت است فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد از این
دلایل تا مقر نمیشوی بِالدِّیْنِ بروز جزا و حساب اَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی بِاَحْکَمِ
الْحٰکِمِیْنَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که خواند الیس الله
باحکم الحاکمین بایدکه بگوید بلی وَاَنَا عَلٰی ذٰلِکَ مِنَ الشَّاهِدِیْنَ
بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیه است
از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در غار حرا که مکان داشت یا بر بالای کوه ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای
محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدای بدین امت انگه گفت بخوان رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت مَا اَنَا بِقَارِئٍ جبرئیل وی را بگرفت و بفشرد چنانچه بطاقت شد پس بگذاشت و گفت

ع

بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بفشرد و بگذاشت پس گفت
اقرأ باسم ربک الذی خلق ۝ و قول آنست که جبرئیل علیه السلام از زیر بال خود نامهٔ حریر
که بجز و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور نهاد و گفت بخوان فرمود که من خواننده
نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی‌بینم جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه
نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگاه وی را بگذاشت این آیات
بخواند که اقرأ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی باسم ربک بنام پروردگار خود الذی
خلق ۝ آن خدائی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان بیافرید آدمیان را
من علق ۝ از خونهای بسته اقرأ بخوان تکرار از برای مبالغه است و ربک الاکرم
و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الذی علم آن خدائی که بیاموخت
نوشتن بالقلم ۝ بقلم تا علم را بخط قید کنند و دور را بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده
که حق سبحانه آدم را علیه السلام تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود
علیه السلام علم الانسان بیاموخت خدای تعالی آدمی را ما لم یعلم ۝ آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله
علیه و آله و سلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا ان الانسان حقا بدرستی
که آدمی یعنی ابوجهل لیطغی ۝ هر اینه از حد میبرد و گردنکشی میکند ان رآه استغنی ۝ بآن که می
بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا گشت بسبب مال طاغی شود و عباد حق فرو
گذارد ان الی ربک بدرستی بسوی آفریدگار تست الرجعی ۝ بازگشت همه در آخرة و آنجا اعمال
بکار آید نه اموال ع توانگری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال
آورده اند که ابوجهل گفت اگر ببینم محمد را در سجده هر اینه بسپرم گردن او را بالقدم خود روزی آن حضرت
نماز میگزارد او را خبر کردند بشتاب جانب آن حضرت روان شد و بدو نارسیده بازگشت

انکاه

زنگ الغش او رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم
از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در بافته این خبر بحضرت رسید فرمود که اگر نزدیک
من آمدی ملائکه بربودندی از وی عضو عضو او را و این آیت نازل شد که ارایت الذی ارایت ای
بینی تو آنرا که ینهی ۝ باز میدارد عبدا اینی کامل را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم اذا
صلی ۝ بوقتی که نماز میگزارد ارایت ایا می‌بینی آنکس ان کان اگر باشد نهی کننده از نماز علی الهدی
بر راه راست او امر یا میفرماید خلق را بالتقوی ۝ به پرهیزکاری او را باز توان داشت ازان
ارایت تکرار جهة تاکید است ایا می‌بینی تو ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل ترا
یا سخن حق را مطلقا و تولی ۝ و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان برداری که
مستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم ایا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست
بان الله یری ۝ بانکه از روی تحقیق خدای می‌بیند قصد او را بزرگان گفته اند که در کلمه
بان الله یری ۝ بآنکه او هم دعوی مندرج است و هم وعید یعنی ای زاهد پرستش نمای
که ترا می‌بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می‌بیند ای در خلوت قصد گناه کرده دست بدار که ترا
می‌بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چه میگریی که خدای عفو است
گفت آری هرچند عفو کند خجلت آنرا که میدید از خود چگونه دفع کنم ع کریم که تو از سر گنه درگذری
زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم آورده اند که نوبتی دیگر که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
نماز میگزارد ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز آن حضرت او را تهدید بسیار کرد
و وعید فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از همه وادی بزرگتر است و اهل مجلس من
بیشتر آیت نازل شد که کلا لئن لم ینته حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم لنسفعا بالناصیة ۝ بگیریم او را موی پیشانی و بدوزخ کشیم ناصیة کاذبة پیشانی دروغگو

خاطئة ؛ خطا کار وصف ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه
است فلیدع ؛ پس باید که بخواند ابوجهل نادیه ؛ اهل مجلس خود را سندع الزبانیة
زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا ؛ نه آنست سخن که او میگوید
لا تطعه ؛ فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر نفی لعنت او ثابت باش واسجد وسجده کن بر دوام
خدای را عز وجل واقترب ؛ ونزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده وقت بنده
بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بوده واین سجده چهاردهم است و در فتوحات این را
سجده طلب قرب گفته سورة القدر بسم الله الرحمن الرحیم ؛ حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای تعالی
جهاد کرده اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید
حق سبحانه وتعالی این سوره را فرستاد که انا انزلناه ؛ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت
غیر مذکور دلالت بر قدر وشهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی از تصریح بآن و دیگر
بانزال آن را بخود اسناد فرموده در وقتی متبرک چنانچه گفته فی لیلة القدر ؛ در شب قدر
یعنی ابتداء نزول آن دران شب بوده یا تمام قرآن دران شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا
آمده و در بیت العزت بسفره نویسندگان سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره
بحسب مصالح بدنیا آورده وما ادراک ؛ وچه چیز ترا دانا گردانیده تا دانی که ما لیلة القدر ؛
چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد
و یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند که قدر بمعنی حکمت است یعنی در وی تفصیل
کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقصی را بدو راه نبوده یا بمعنی تنگی است که زمین دران شب بر
ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لیلة القدر خیر ؛ شب قدر بهتر است

سجده ع

من الف

من الف شهر ؛ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده هر کسی را اگر دریابد و
بطاعت بروز آرد و شب قدر بقول امام اعظم رحمة الله علیه دائر است در سال و حضرت
شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در ربیع الاول و در شعبان
و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه اخیر در شبهای
وتر امیدوارتر است اصحاب امام شافعی بیست و یکم و بیست و سوم را اختیار کنند و حنفیه شب
بیست و هفتم را و عدد حروف لیلة القدر را سه بار یافته و کلمه هی از کلمات این
است بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه
شبهاست و احیاء آن بعبادت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است
اگر قدر بدانی تنزل الملائکة ؛ فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا والروح ؛ و جبرئیل
علیه السلام با ایشان فیها ؛ درین شب و قیل آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام
اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام همراه
ملائکه و در تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم فرود آید و در بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشان را بازمینیان علاقه
آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت
مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این است که
ملائکه و روح بزمین آیند باذن ربهم ؛ بفرمان آفریدگار ایشان من کل امر ؛ از بهر کار بزرگ
که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلام ؛ سلامت است از همه آفات
شب قدر هی حتی مطلع الفجر ؛ تا دمیدن سپیده صبح است اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است
و درج جواهر همه ازان مذکور والی الله ترجع الامور سورة البینة بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین

کفروا نبودند آنان که کافر شدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
والمشرکین و از مشرکان عرب منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تاتیهم البینة
تا آنگاه که بدیشان آید حجت روشن رسول من الله فرستاده از خدای تعالی که محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم یتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب
بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فیها
دران صحیفها کتب قیمة نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود از آیه
آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیامد
و ایشانرا بایمان خواند و بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند و ما تفرق و متفرق
نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه و آله و سلم الذین اوتوا الکتاب
آنان که داده شدند کتاب را الا من بعد ما جاءتهم مگر از پس آن که بدیشان آمد
البینة پیغمبری یعنی پیش از بعثت آن حضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه
مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند و ما امروا و امر کرده
نشدند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آن که پرستش کنند خدا را مخلصین
پاک کنندگان له الدین برای وی کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حنفاء
میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و یقیموا الصلوة و دیگر مامورند بآن که بگذارند
نماز مفروضه را در اوقات آن و یؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجبه را بمحل وی و ذلک
و آنچه مامور شده اند بدان دین القیمة دین و ملت درست است ان الذین کفروا
بدرستی آنان که نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی از یهود و نصاری و
المشرکین و از مشرکان یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت

خالدین

خالدین پایندگانند ایشان فیها دران بهشتها ابدا همیشه تا ابد رضی خشنود
باشد خدای تعالی عنهم از ایشان و طاعتهای ایشان را بپذیرد و رضوا و خشنود باشند ایشان
عنه از خدای تعالی بدادن ثواب بیحساب بایشان و ایشانرا بنهایت مرادات غایت
یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد رسانیدن دارند هر کس از قوم او مطلبی و
مقصود ما از دنیا و عقبی لقاست ذلک آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لمن خشی برای
ع آن کس است که بترسد ربه از عذاب پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید
سورة الزلزلة بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود
زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقرر است نزدیک نفخه اولی یا نفخه ثانیه در هم شکسته
شود و اخرجت الارض و بیرون آرد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات
و دفاین و کنوز است یعنی براندازد از درون خود و بیرون افکند و قال الانسان
و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال
ما لها چیست زمین را که پوشیدهای خویش آشکارا میکند یومئذ آن روز تحدث سخن گوید
زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی ویرا سخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را
از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از عمال بان
ربک بسبب آن که پروردگار تو اوحی لها امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای
مردمان که بر تو واقع بوده یومئذ آن روز یصدر الناس باز گردند مردمان از موقف
حساب اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بهشت راست و بعضی بدست چپ
لیروا اعمالهم تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که در وقتی بودند کی سایل را
بکسوت دلقمه نمیتوانست و میگفت این اندک است چیزی بسیار خیر باید داد تا بران فرد دهند

ودیگری گناه خود را خوار میداشت و میگفت مارا بر نظره و خطره مواخذه نخواهد بود و بلا
بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که
عمل کند مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد خیرا نیکی یره ط ببیند پاداش آنرا ومن یعمل
و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله صغیره شرا بدی یره ببیند مکافات آنرا ابن عباس رض
فرموده که هیچ مومن و کافر نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدا تعالی بنماید عمل وی را در
قیامت اما سیات مومن را بیامرزد و حسنات وی را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیات
معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکمترین آیتی در قرآن این است و پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم آنرا جامعه فاذه گفته و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه که جد
فرزدق بود رضی الله عنه نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله
آنچه بر تو فرود می آید بهترین منی خوان آن حضرت این آیت بروی خواند گفت حسبی حسبی
همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر
خواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشت نخواهد بود هر اینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت
و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت س حساب کار
خود امروز کن که فرصت هست ز خیر و شر بنگر تا چهاست حاصل تو اگر بنقد نکوئی تو نکری
خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو سورة العادیات بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه
بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید
و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در محل باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ
توقف افتاد منافقان زبان دراز کرده بانگ بر می گفتند که تمام آن سریه در بادیه

بلیه هلاک شدند کسی که خبر ایشان برساند نماند این سخن بدوستان رسید اندوهناک
شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این دو رده خبر داد
که والعادیات سوگند باسپان دونده که وقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی آواز
که صهیل بود فالموریات پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم و بلنگ
زیر سم آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا بوقت
صبح مراد راکبان ایشانند فاثرن به پس انگیختند اسبان به وقت صبح دم غبار
در کناره آن قبیله فوسطن پس بمیان در آمدند به بدان وقت جمعا گروه را از دشمنان دین
ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق است با جمع خود که از خوفها در میان مردم
می افکنند یا مراد مطلق انسان است لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند آیت
در شان ابو حباحب است امام ابو اللیث رحمة الله علیه آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه
بودند هر یکی در صفتی اشعب در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخاوت حق سبحانه قسم یاد کند
که ابو حباحب بخیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت و خیر
یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود آن است که تنها خورد و عطا نه دهد
و بنده را بزند و انه و بدرستی خدا تعالی علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید ط هر اینه گواه است
یا انسان بر کنود خود گواه است بجهة ظهور اثر آن روز و انه و بدرستی انسان لحب الخیر
برای دوستی مال لشدید ط هر اینه سخت است یعنی بخیل و بغایت حریص شیخ الاسلام قدس
سره فرموده اگر مال را دوست میداری بده تا با تو باشد و برای وارث منه که داغ حسرت
بر دل تو نهند س مال آن به که بیاران دهی گر بدهی به که بگنجش نهی زر زدنی منفعت
است ای حکیم به نهادن چه سفال و چه سیم افلا یعلم و آیا نمیداند انسان که اذا بعثر

چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات و حصل
و حاصل کرده شود یعنی حاضر کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینهاست یعنی بیان
آرند خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدا یاد اش خواهد دادن ان ربهم
بهم یومئذ لخبیر بدرستی آفریدگار ایشان بهم باقوال و افعال ایشان یومئذ آن روز ع
دانا است و بر جزا دادن توانا سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم القارعة
روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده و ما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد
تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و
هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش
المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم آمیزند و پایمال و پریشان حال
میشوند و تکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کالعهن مانند پشم رنگین
المنفوش زده شده یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه
پشم رنگین زده باشند چه رنگ ابریشم راست کنند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد
فاما من ثقلت پس اما در آن روز هر که گران باشد موازینه ترازوی عملهای او یعنی مقادیر انواع
حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی راضیة پسندیده و اما من خفت و اما
آنکه سبک بود موازینه ترازوی کردار او بآنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او فامه هاویة
پس جای او هاویه است و آن درکه باشد زیرترین همه درکها و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا که
ماهیه چیست هاویه نار حامیة آتشی بغایت رسیده در سوزش ع سورة التکاثر
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت
مردم قبیله و مردم عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند

ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون این نوع شمردند قوم بنی سهم زیاده آمدند بخانواده
حق سبحانه این آیت فرستاد که الهکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری
قوم حتی زرتم المقابر تا وقتی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته اند معنی آیه
اینست که مشغول شدید بکثرت اموال و اولاد و مستغرق بودید در جمع کردن تا
آمدید بمقابر کلا چنین نباید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند از اجل
ناگاه بوی فرود آید ندامت سود ندارد روزی که اجل کند شبیخون والیه
از جهان رفت گر دل بود اسیر دنیا آسان ره آن جهان توان رفت کلا سوف تعلمون
زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون
پس حقا که زود بدانید خطای رای خود را بوقت نشور کلا حقا چنین که بر زنده و مرده مباهات کنید
لو تعلمون اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید علم الیقین دانستنی درست بی گمان
هر اینه شما را باز دارد از مفاخرة و متکاثرة لترون الجحیم بخدای که خواهید دید دوزخ را
اهل از دور که بعرصات آرند ثم لترونها پس هر اینه خواهید دید آنرا عین الیقین
دیدنی بچشم بی شک و قتی که بوی درآئید ثم لتسئلن یومئذ پس هر اینه پرسیده شوید
آن روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شده و از عبادتها باز مانده ع
خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته است و گفته اند مخاطب کفار اند
و اصح آنست که عام دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد بعضی نعیم را
تخصیص کرده اند بآب سرد یا رطب یا سایه خنک یا لذات نوم یا اعتدال خلق یا صحت
بدن یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ چه در حدیث آمده که دو
نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند صحت و فراغت و عین المعنی

آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و همه را از دعوت ملت و اتباع سنت او
خواهند پرسید ~ چه نعمتی است بزرگ از خدای بر ثقلین سپاسداری این نعمت
است فرض العین ~ فراغ دلست و صحت و نیروی تن ~ چو میدان فراغ است
گوی بزن ~ سورة العصر بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاشدین
مر صدیق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران که اشتی و از عبادت
بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد آن که سخن خدا و رسول را بشنود و عمل خیر
بجا آرد بلکه زیانکار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت
سخن صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است
بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبر یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست
جواب قسم اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی ابو الاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان
لَفِي خُسْرٍ هر اینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار ~ مده بهیچ
نقد عزیز عمر از دست کز این زیان کنی و مرترا مدارد سود پس همه مشرکان ضایع
کنندگان عمر در زیانکاراند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردارهای پسندیده کرده وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بعملی راست
و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ و وصیت کردند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند
که لَفِي خُسْرٍ کنایت است از حال ابوجهل و آمَنُوا ایما میکند بصفت صدیق رضی الله عنه
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اشارت است بکردار فاروق وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ مخبر است از گفتار ذی
النورین وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ حاکی است از سیرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین

سورة الهمزة بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله
علیه وآله وسلم میگفت در حضور و ولید بن مغیره غیبت آن حضرت میکرد حق سبحانه و
تعالی درباره ایشان فرستاد که وَيْلٌ وای لِكُلِّ هُمَزَةٍ مر هر عیب کننده لُمَزَةٍ و غیبت کننده
یا کسی را که طعنه زنش بود و بدست و چشم اشارت کند الَّذِي جَمَعَ آن کسی که گرد کرد
مَالًا مالی را وَعَدَّدَهُ و شمرد آن را یا شماره آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد
آن که مال جمع کرده او أَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت در دنیا كَلَّا نه چنان است که او
می پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر اینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نامیست از دوزخ
که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی
که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای تعالی
آنرا برفروخته و هر چه حق برفروزد دیگری نتواند که فرونشاند ~ چراغی را که ایزد برفروزد
هر آن کس پف زند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی که برآید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ
بر دلها و بمیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل از جهت آن است که دل او
محل عقاید ناشایسته و منشاء اخلاق ناپایسته است إِنَّهَا بدرستی آن آتش یعنی مکان آن
عَلَيْهِمْ بر کافران مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ
بستونهای دراز یعنی در آن در که بسته اند و ستونها بران نهاده و محکم ساخته که هرگز نتوانند
گشاد و این اشارت به بقاء و خلود ایشان است در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده آتشی که بدل
راه یابد آتشی عجب است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة
الله را در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و در آن
سوخته افتاده اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد ~ ای شمع بیا تا من و تو زار بگریم

کاحوال دل سوخته هم سوخته‌اند سورة الفيل بسم الله الرحمن الرحيم الم در کتب سیر
بنقلهای معتبر مذکور است که ابرهة بن صباح که از قبل نجاشی رحمة الله علیه والی یمن بود در
موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت
خانه کعبه است عرق نخوت‌کیش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابل آن خانه سازد و وجوه حجاج را
بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا
بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود
و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه
بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاوری یافت در شبی این بیت محدث را بحدث آلوده ساخت
و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد
ابرهه ازین حال متأثر گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد خرابی حرم
محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود بهیکل قوی را
چون کوه قاف چو شیر غرین چابک اندر مصاف با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده
مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر
نشانده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد و پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانیده متوجه لشکرگاه
خود شد هرچند پیلبانان کوشیدند که روی بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهة اعراض و
از خانه پیش نمیرفتند ابرهه درین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر برگماشته
که آیا حال بر چه منوال انجامد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه یا در دهانها سبز
پدید آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگباران کردند و بیک نفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند
کما قال الله تعالی الم تر کیف آیا ندیدی که چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب

الفيل

الفيل با آنها که خداوندان فیل بودند یعنی ابرهه و لشکریان او الم یجعل آیا نساخت کیدهم مکر
ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فی تضلیل در ضایع کردن و بطلان و ارسل و فرستاد
علیهم بر ایشان از طرف ساحل دریا طیرا مرغان ابابیل گروه گروه منقارهای ایشان
چون منقار مرغ و چنگهای ایشان چون چنگال سگ و سرهای ایشان چون سرهای سبع
و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد ترمیهم می‌افکندند آن لشکر را بحجارة
من سجیل بسنگها از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فجعلهم پس ساخت ایشان را
بدان سنگها کعصف چون برگ کاه مأکول خورده شده یعنی خورده در افتاده و نابود گرداند
کنایت است از استیصال ایشان آورده‌اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در
چنگها و بر هر عضوی که از بدن کافر زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی نام یکی از آن
سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را
پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای
هلاک او مقرر کرده در منقار داشته ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد
چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین
مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت یکی از آن مرغان
اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین
صورت آیت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت ~ نوشت خامه تقدیر بر جبین دهر
خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد رحمة الله
علیه آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم
ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایت لقب نضر بن کنانه است

وهر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی میشود قریش است و بعضی از علماء انساب بر آنند
که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات
نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت بمانید و متعجب شوید لِإِيلَافِ
قُرَيْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر
زمستان وَالصَّيْفِ و تابستان و براعبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است
که من ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان
مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ خداوند این
خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوند که طعام داد
ایشانرا بدین دو رحلت و سیر کرد مِنْ جُوعٍ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ و ایمن گردانید ایشانرا
بجهة این حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس آنهاکه در حوالی مکه اند دیار ایشان را می کشند و غارت ع
میکنند بسم الله الرحمن الرحیم مفسران آنند که نیمه اول این سوره
شان کافران است و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت
کردی و هر گاه وصی یتیم بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته
مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی تو و دانستی الَّذِي يُكَذِّبُ
آن کسی را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذَٰلِكَ الَّذِي
پس او آن کس است که بعنف و ستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند
ابوسفیان یا دنبه[illegible] کشته بود و بخش میکرد یتیمی از وی نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه
مذمت او میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریض نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را عَلَىٰ
طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را امیفرماید بلکه از

احسان منع میکنند چون ز کرم سفله بود بر کران منع کند از کرم دیگران
سفله نخواهد دگری را بکام خس نگذارد مگسی را بجام پس در شان منافقان میفرماید فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نمازگزارندگان ریائی یعنی اهل و اصحاب الَّذِينَ هُمْ
آنان که ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بی خبرانند و غفلت ورزندگان
یعنی از ان حساب نگیرند و جز بحضور مردم نمیگزارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت بروی
نماز نداراند چون بصحبت رسند بشرایط و آداب میگزارند کلبی در روح البیان
که در چشم مردم گزاری دراز الَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان يُرَاءُونَ ریا می کنند در
کردار خود بامید ثنای مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند ع
و گفته ماعون متاع خانه است که مردم بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو
قولی آن است که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سوره الکوثر
بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته
بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که
او را پسری نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از و عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت
طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق سبحانه برای تفریح دل آن حضرت و تسلی خاطر مبارکش
این سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ بدرستی ما عطا دادیم ترا الْكَوْثَرَ بسیاری از خیرات این
لفظ عبارتست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیری بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار در عین المعانی

اورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت
دوستداران و هواداران و اکثر آنست که کوثر جوئیست در بهشت و در احادیث صحیحه
آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای لؤلؤ و یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز
برلب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این جیست فرمود که این جوی کوثر است
که حق سبحانه و تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
نقل کرده که گفت کوثر جوئیست در بهشت کنارهاء او از زبرجد است و مجرای او از دُر و یاقوت
و خاک او خوشبوتر از مشک و کوزهاء او مانند ستارگان آسمان اند هر که از آن حوض آب
خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت در وحدت و شهود وحدت
در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن بیاشامد ابدا از تشنگی جهالت
ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و اکمل اولیاء امت اوست فَصَلِّ پس نماز کن
لِرَبِّکَ برای پروردگار خود خالص برای رضاء او وَانْحَرْ و شتر قربان کن برای وی بخلاف
مشرکان که از برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع
قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن اِنَّ شَانِئَکَ بدرستی که دشمن تو
یعنی عاص هُوَ الْاَبْتَرُ اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت
بسیار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار تا قیامت باقی خواهد بود آثار اقتدار تو
با خصم متصل خصم سیاه روی تو جا صل و خجل بسم الله الرحمن الرحیم
گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بزبان عباس پیغام فرستادند
به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت
خدای تو بجا آریم این پیغام بدان حضرت رسید و مقارن آن حال مهتر جبرئیل نازل شد

ای گروه

این سوره آورد و گفت قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جواب ایشان یَا اَیُّهَا
الْکَافِرُوْنَ ای کافران مراد جماعتی اند که خدای تعالی میدانست که ایشان
ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم آنچه شما میپرستید
آنرا یعنی جماعت بتان وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُوْنَ و نیستید شما پرستندگان در هیچ حال
مَا اَعْبُدُ آنرا که من میپرستم که خالق عباد است وَلَا اَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده
در هیچ حال مَا عَبَدْتُّمْ آنچه پرستش می کنید وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُوْنَ و نباشید شما عابدان
در استقبال مَا اَعْبُدُ آنرا که من پرستش میکنم لَکُمْ دِیْنُکُمْ مر شما راست کیش شما که آنرا
دوست بازنخواهید داشت وَلِیَ دِیْنِ و مراست دین من که آئین من که بر آنم و خواهم
بود یا شما راست جزاء کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست
و این آیت بآیت السیف منسوخ شد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن هیچ سوره
نیست بر شیطان سختتر و صعبتر از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر
قراءت ربعی از قرآن باشد بسم الله الرحمن الرحیم اِذَا جَاءَ چون بیاید
نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح دادن مکه ترا و فتح سایر
بلدان امت ترا وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ و ببینی تو ای رسول گزیده مردمان را که در می آیند
فِیْ دِیْنِ اللهِ در دین خدای که اسلام است اَفْوَاجًا گروه گروه و در سال نزول این سوره قبائل فوج فوج
چون بنی اسد و ازد و بنی مرة و بنی البکاء و کنانه و بنی الهلال و بنی بجیله و غیر ایشان از
آنجا و اطراف بخدمت آن حضرت آمده بشرف اسلام مشرف میشدند فَسَبِّحْ پس تنزیه کن خدای را
تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّکَ بستایش پروردگار تو یا بگو سبحان الله و بحمده از عائشه رضی الله عنها
منقول است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد الا که گفتی سبحانک

ع

اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم وگفته اند نماز کن باد
خدای را واستغفره و آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل وگفته اند
استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان توابا بدرستی که خدا هست توابا قبول
کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین
سوره خبر وفات رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم در وقتی که نازل شد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم خواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آن حضرت پرسید که چرا میگری
عباس جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنان است که تو گفتی و سید عالم صلی
الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام سوره فرود آمده این است
و صحابه این سوره را سورهٔ تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر مرا خبر وفات
من دادند یعنی نامه رسید زان جهان بهر رجعت من عزم رجوع میکنم رخت بجح خیزم
فاطمه رضی الله عنها بگریست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مگری که تو اول کسی باشی
از اهل بیت من که بمن رسی سوره تبت بسم الله الرحمن الرحیم چون آیت وانذر عشیرتک
الاقربین نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤسای
قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم با نان که در پای این کوه جمع آمده اند تا عشیه
آن که بر شما شبخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا دران تصدیق می کنید یا نه گفتند
چرا تصدیق نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده آن حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین
یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و در روایتی
هست که بهر دو دست سنگی برداشت که بر حضرت افکند و در همان حال حق سبحانه آیت فرستاد که

که تبت

486

که تبت یدا ابی لهب هلاک و فنا بود باد هر دو دست بو لهب که سنگ برداشته خواست که
بر حبیب من زند ابی لهب عم رسول بود عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او
که با رسول صلی الله علیه وسلم بود بر وی نفرین واقع شده و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند
که ناچیز باد دنیا و آخرت او و تب و هلاک شد و ناچیز گشت جزاست بعد دعا
آورده اند که ابو لهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است
مال و فرزند فدا کنم خلاص یابم رد قول او را آیت آمد ما اغنی عنه دفع نکند از وی محنت
این نفرین را ماله مال او و خواسته او و ما کسب و آنرا که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد
مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سیصلی زود باشد که در آید نارا
ذات لهب آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وامرأته
و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حمالة الحطب
بردارنده و کشنده هیزم و آن چنان بوده که ام جمیل در همسایگی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم خانه داشت روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و شب آوردی و بر راه
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بریختی تا خار در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت که
بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که
با من میکنید بیت میریختند در ره تو خارها همه چون گل شکفته بود در رخ گلستان تو
و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس می افروزد
بیت میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است کنند این و آن
خوش دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل میان دو کس آتش افروختن
نه عقل است خود در میان سوختن وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب

جهنم بود که بجهة معادات رسول صلی الله علیه وآله وسلم بار گناه مردم برداشتی و گویند
فی نفس الامر وی هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته
هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد
وآن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو کشانید رسن در گردنش بماند خفه شد و بمرد
و به دوزخ رفت حق سبحانه این حال را خبر داد که فی جیدها در گردن او حبل رسنی من
مسد از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود و گویند مراد سلسله حدیده دوزخ است که روز
قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند سورة اخلاص بسم الله الرحمن الرحیم جمعی از
قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم صفت کن از برای ما آن خدای را که به پرستش او دعوت
میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را که به پرستش او
دعوت میکنی تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او را دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و
چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که
قل بگو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن کسی که از وی میپرسید هو الله او است خدای احد
یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات الله الصمد خدائی که بی نیاز است از همه و او است نیاز
نیازمندان نخورد و نیاشامد و باین معنی ایست که فانی نشود و ما ورد آورده صمد آنست که
هرچه خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما نقل کرده که صمد آنست
که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند کماکش روی هر اندیشه بربست خرد را
زین اندیشه بشکست لم یلد نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر او است و لم یولد و زاده نشد
از کسی رد نصاری است که گویند عیسی پسر مریم خدا است و لم یکن و نیست و نبوده له مر او را کفوا
همتا احد هیچکس رد مجوس و مشرکان عرب است که او را گفتند که کفو هست شیخ علاء الدوله سمنانی

قدس سره

قدس سره فرموده که شرکت دائر است بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد
حق سبحانه نفی عدد و کثرت کرد ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و تغیر فرمود
که الله الصمد و علت و معلول را نفی ساخته که لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد او را
مرتفع گردانید که لم یکن له کفوا احد و از اینجهة است که آنرا اخلاص میگویند محققان گفته اند
که توحید نفی وجود دو متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود دو متماثل در ماهیت و متکافی
در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزله علت مثل
والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که قل هو الله احد
تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دویم میکند و لم
یکن له کفوا احد مستقضی نفی سیوم است تمام شد و امام جمال الدین بساجی رحمة الله علیه
فرموده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما در امام و صفت نیست
مذهب ثنویان آن است که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آن است که بخلق ماند یهود و ترسا گویند
او را زن و فرزند است و معتقد مغان آنست که کفو دارد چون گفت هو مؤمن گفت هو از تعطیل بری
شد چون گفت الله از کفار فلاسفه مبرا گشت چون گفت احد از روش ثنویه بری است بود
چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و
ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود بعضی گفته اند که
اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محفوظ شود و عقول از اسرار
الله الصمد نصیب یابد نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی لم یکن له کفوا احد
بمراد رسد و گفته اند کلمه هو قسم الهام است لفظ الله بهره دانشوران است نام احد حظ
محبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است الفاظ لم یلد و لم یولد قسط عاقلان است و کلمات

لم یکن له کفوا احد از آن عامهٔ مومنان است هر کسی که بسر هو رسید واله است هر که الله
داند عالم است هر که احدیت را یابد محب است هر که صمدیت بشناسد عارف است هر که لم یلد
ولم یولد اعتقاد کند عاقل است هر که ولم یکن له کفوا احد را التصدیق نماید مومن است هر که
اینهمه معانی را جمع کند موحد خاص است و شمهٔ از حقایق این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

سورة الفلق بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم مشغول بود دختر لبید بن اعصم از وی بمبالغه بسیار از مشاطهٔ راس آن حضرت
برسید و دندانه چند از مشط و موی بستد بنام آن حضرت بر رسن سحر کرده در چاه دروان زیر
سنگی نهادند و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی را
کرم الله وجهه فرستاد تا آن رسن را از چاه کشیده آورد یازده گره بدان زده بودند
حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل گرم قراءت فرمود بهر آیتی
عقده از آن رسن بگشود و عقبة بن عامر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرد که ما تعوذ المعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق
بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزی است که شکافته شود چون حب و نوا جهة رستن
نبات و مانند سنگ و زمین جهة بیرون آمدن آب یا زندانی است در دوزخ و به تقدیر
بخداوند آن پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موذیات
انس و جن و سباع و بهایم و هوام ومن شر غاسق و از شر شب تاریک اذا
وقب چون در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه
چون در آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت
قلت امراض و آلام ومن شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات

سحر میگویند و میدمند فی العقد در گرهها مراد دختران لبید اند ومن شر حاسد
و از بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر بر
ضرر آن جز بر او عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت سید ما صلوات الله وسلامه علیه حسد داشتند
و ختم کرد شر در این سوره را بحسد که بدترین صفتها است و ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که اگر در عالم از شر حسد چیزی بدتر بودی ختم این سوره بدان کردی و اول خطیئه که در آسمان
واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود
بر هابیل حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسود لعین را همان لحظه بسوخت
گرفتم بصورت همه دین شوی حسد گر کند ار دگر حق بین شوی

سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار آدمیان
ملک الناس پادشاه آدمیان اله الناس معبود انسان من شر الوسواس
از شر وسوسه کننده الخناس پنهان شونده وقتی که یاد خدای کنند عادت شیطان است
که چون بنده یاد خدای کند دم بگریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الذی یوسوس
آن کسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینه های مردمان من الجنة والناس از
شر جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الجن والانس در لباب آورده که درین سوره
پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است
بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل است بآن و بثالث پیران و الهیت
که مبنی است از طاعت و عبادت تناسب بدان دارد و برابع صالحان که وسواس مولع است
باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر جنة دلالت میکند بران و محققان گفته اند
که عدد پنج که مراتب کلیه میکند که آنرا حضرات خوانند منحصر درست دلالت بر نهایت تمامی دارد

وبدین جهت عدد را دایر گویند و دوران او اشاره بآنست که هرچند او را در نفس او ضرب کنند
وحاصل او را باز در همو ضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج صورت اصلی خود باز آید
و در نهایت آن عدد خود را نماید چون بیست و پنج و پنجصد و بیست و پنج و علی هذا
پس خلاصهٔ مکونات که انسان است در هیکل بدیع منظرش پنج عضو منتهی شود در راس و یدین
و رجلین و اطراف هر یک از آنها باز به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین بلعداد اصابع ظاهر گشت
و در راس که طرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهر شد که اس خمسهٔ ظاهری و باطنی به پنج حس دیگر
آراسته شده و مؤید این قول است آنکه در [illegible] که سورهٔ قرآن بدان منتهی میگردد پنج بار
لفظ ناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بنهایت مندرج گشته و بیان شطری ازان در
جواهر التفسیر تحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین
سری غریب است چه هر دو حرف در لغت بس باشد و عرب گوید لبیک ای حسبک پس معنی حسبین
باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الطرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این
دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی قدس سره اشارت بدین معنی
نموده آنجا که فرموده است اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن
بس حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی قل الحمد لله فی الآخرة والاولی
والصلوة والسلام علی حبیبه محمد المصطفی وعلی آله مفاتیح الاسرار العلی واصحابه مصابیح
انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی جل و علا و روحانیت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر مواهب علیه بنام خجسته فرجام امیر کبیر
مظهر آثار خیرات و احسان و مسطح انظار المؤید بالفتح والنصرت الملقب بمقرب الحضرت
نظام دولت و ملت علیشیر آنکه یک لمعه بود خورشید رخشان از تباشیر شش وجود او

از کتاب

از کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و لطف و احسانش تفسیرش جعل الله
رایات الدوام منصوبة و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید
و فرزند ارجمند لایزال قدره در تاریخ اتمام آن رباعی انشا کرده و ایراد آن
در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعیة با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت
و انجام سخن بایمن الفال نوشت گفتم مه و روز و سال تاریخ نویس فی الیوم [illegible] شهر
شوال نوشت وقع الفراغ من تنمیقه بعون الله و حسن توفیقه جلد ثانی تفسیر حسینی
از دست اضعف العباد فقیر فیض الله غفر الله له
بتاریخ بیست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۱۵۷
اتمام یافت